تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

ویژه اهل سنت

جلد چهارم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام



انتشارات
شیخ الاسلام احمد جام



انتشارات
شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر معارف القرآن

(جلد چهارم)

شامل بقیه سوره نساء و تمام سوره مبارکه مائده

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع

عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

شیخ الحدیث حضرت مولانا محمدیوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزهٔ علمیه عین العلوم گشت سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۶۷۹۱.
تفسیر معارف القرآن/مولف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور .
- تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷.
۱۴ ج. ISBN: 964-6765-70-X (شابک دوره)
(جلددوم) ISBN: 964-6765-6-3 (جلداول) ISBN: 964-6765-07-8
(جلد چهارم) ISBN: 964-6765-23-8 (جلد سوم) ISBN: 964-6765-17-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱.(شامل آیات۱۴۲ال آخر سوره بقره). ـج.۲.(شامل آیات ۱۴۲ الی آخر سوره بقره). ـج.۳. (شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. ـ ج. ۴. (شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مانده. ـ ج.۵. (شامل سوره انعام و سوره اعراف. ـج.۶.(شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. ـ ج.۷.(شامل سوره هود و سوره یوسف) و...
۱. تفاسیر اهل سنت ـ ـ قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
۷ت۲۵ع/ BP ۹۸ — ۲۹۷ / ۱۷۹
کتابخانه ملی ایران — م۷۷ - ۱۷۲۹۲



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن (جلدچهارم)

نام مولف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)
مترجم: شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: چهارم ۱۳۸۶
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام ۲۲۲۵۲۳۸ – ۰۵۲۸
چاپ: دقت(۶ خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک: ۸–۲۳–۶۷۶۵–۹۶۴
شابک دوره: X – ۷۰–۶۷۶۵–۹۶۴
قیمت: ۳۵۰۰ تومان

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ
هرآیینه خدا نمی‌آمرزد کسی را که با او شرک کند و می‌آمرزد گناه کوچک‌تر از این را
لِمَنْ يَّشَآءُ ج وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِافْتَرٰى اِثْمًا عَظِيْمًا ﴿۴۸﴾ اَلَمْ تَرَ
برای کسی‌که بخواهد، و هر کسی‌که شرک‌آورد به خدااو تهمت بزرگی افتراءکرد. آیا ندیدی
اِلَى الَّذِيْنَ يُزَكُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ ط بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّىْ مَنْ يَّشَآءُ
کسانی‌راکه پاکیزه‌نفس می‌گفتند خودرابلکه خداست‌که پاکیزه‌می‌کند هرکسی‌راکه‌بخواهد
وَ لَا يُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا ﴿۴۹﴾ اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ ط وَ
وبرآنان‌بقدر ریسمانی(رشته‌ای)ظلم‌نمی‌شود ببین‌که‌چگونه نسبت‌می‌دهندبرخدادروغ و
كَفٰى بِهٖ اِثْمًا مُّبِيْنًا ﴿۵۰﴾
کافی است همین گناه صریح.

خلاصهٔ تفسیر

بی شک الله تعالی این را (سزا داده، هم) **نمی‌آمرزد که با او کسی شریک گردانیده شود** (بلکه برای همیشه در سزای دائمی او را مبتلا خواهد کرد) **و علاوه بر این، دیگر هر اندازه که گناه باشد** (چه صغیره و چه کبیره) **برای کسی‌که بخواهد** (بدون سزا) **آن گناه را می‌آمرزد** (آری اگر آن مشرک مسلمان باشد پس آن مشرک نمی‌ماند، پس اکنون برای او آن عذاب دائمی هم نخواهد ماند) **و** (علّت عدم آمرزش این مشرک این است، که) **هر کسی که با خدای تعالی** (کسی‌را) **شریک بگرداند او به جرم بزرگی مرتکب شد** (که‌بخاطر این گناه عظیم قابل بخشش نیست، ای مخاطب)

آیا تو ندیدی کسانی را (جای تعجّب است) **که خود را مقدّس نشان می‌دهند، بلکه هر کسی را که خدا بخواهد مقدّس نشان می‌دهد** (این است قابل اعتبار و الله تعالی مؤمنین را در قرآن، مقدّس معرفی کرده‌است؛ چنان که در سوره «الاَعْلیٰ» در مقابله «اَشْقی» یعنی کافر، در حقّ مؤمن فرمود: «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی» پس همان مقدّس می‌باشد نه کفرکنند گان مانند یهود) **و** (در روز قیامت سزایی‌که بر یهودان به سبب این ادّعای آنان می‌شود که کفر، ایمان مفهوم می‌گردد در آن) **بر آنان به‌اندازهٔ نخی هم ظلم نخواهد شد** (یعنی آن سزا از اندازه جرم آنان بیشتر نیست؛ بلکه بر چنین جرم این چنین سزایی مناسب است. کمی) **بنگرید** (که‌در این ادّعا) **ایشان بر خدا چگونه تهمت دروغ نسبت می‌دهند.** (و با وجود کافر بودن‌شان، مدّعی مقبول بارگاه الهی هستند؛ در صورتی‌که این تهمت خالصی است. زیرا که در تمام شرایع، خداوند تصریح کرده است که‌نزد ما کفر خیلی نا پسندیده و مردود است) **و این امر** (که‌بر خدا تهمت نسبت داده شود) **برای صریح بودن جرم کافی است** (پس آیا این چنین سزایی برای چنین جرمی صریح، ظلم و تعدّی است؟)

معارف و مسایل

تعریف شرک و چند صورت آن

قوله تعالی «اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِه» **یعنی خداوند کسی را که به او شرک ورزد، نمی‌آمرزد. پس عقایدی که در باره ذات و صفات الهی است، عقیده داشتن آنها برای مخلوق شرک به شمار می‌آید که بعضی از مراتب شرک بدین قرار است:**

شریک گردانیدن در علم

یعنی اعتقاد داشتن نسبت به عالِم و به اصطلاح پیری که او از همهٔ احوال ما، هر وقت اطّلاع دارد و پرسیدن اخبار غیب از اهل نجوم و درویشان یا یقین دانستن سخنان فالگیر یا از دور صدا کردن کسی و چنین پنداشتن که او اطّلاع

دارد، یا به نام کسی روزه گرفتن و غیره، همه شرک‌اند.

اشراک فی التّصرف

یعنی نسبت به کسی تصوّر کردن که او نفع دهنده و ضرر رساننده است یا از کسی مراد خواستن و رزق و اولاد طلب کردن، همه شرک به شمار می‌آیند.

شریک گردانیدن در عبادت

سجده کردن به کسی، مشخّص و نامدار کردن حیوانی به نام کسی، نذر کردن برای کسی یا گذاشتن اموال نذر بر مزار و طواف قبر یا مکان کسی، ترجیح دادن رسم یا قول کسی در مقابل حکم خدا، در جلوی کسی مانند رکوع خم شدن و ذبح حیوان به نام کسی و تصوّر کارهای دنیوی در اثر ستارگان یا منحوس دانستن یک ماه و غیره، شرک هستند.

مدیحه سرایی خویش و هم چنین ادّعای پاکی خویش از عیوب، جایز نیست.

قوله «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ» یهود خود را مقدّس نشان می‌دادند که خداوند متعال در این آیه بر این مذمّت کرده فرمودند که قدری به اینان بنگرید که خود را پاک نشان می‌دهند؛ بر این باید تعجّب کرد.

از این معلوم شد که جایز نیست، کسی پاکی خویش یا دیگران را بیان کند و این ممنوعیت از سه جهت است:

۱ـ بیشتر سبب مدح خویش تکبّر می‌باشد که در حقیقت این ممنوعیّت، به سبب کبر است.

۲ـ این‌که از حالت درونی هر کس تنها خدا مطّلع است که آیا بر طهارت و تقوا می‌باشد یا خیر؟ بنابراین، مقدّس نشان دادن خویش، خلاف خوف‌الهی‌است؛ چنان‌که در یک‌روایت حضرت‌زینب‌بنت‌ابی‌سلمة می‌فرماید که رسول اکرمﷺ از من سؤال کرد که نام تو چیست؟ در آن‌وقت نام من «بَرَّة» بود (که‌معنی آن است، پاک‌از گناهان) من آن را گفتم؛ پس آن‌جنابﷺ فرمود: «لا تزکوا انفسکم، اللّٰه اعلم باهل البّر منکم سموّها زینب» (رواه‌مسلم‌بحواله‌مشکوٰة). یعنی شما خود را از گناهان پاک ندانید؛ زیرا که این را فقط خدا می‌داند که چه کسی از شما پاک است پس به جای «بَرَّة» آن‌جنابﷺ او را زینب نام گذاشت. (مظهری)

۳ـ وجه سوم ممنوعیّت این‌که بیشتر اوقات، مردم از این ادّعا گمان می‌برند که این شخص نزد خدا از این جهت مقبول است که از همهٔ نقایص و عیوب پاک است؛ در صورتی که این دروغ است؛ زیرا که بسیار عیوب در آدمی موجود می‌باشد. (بیان القرآن)

مسئله

بیان صفت خویش به طریق اظهار نعمت، جایز است؛ به شرطی که از موارد ذکر شده نباشد. (بیان القرآن)

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ الْکِتٰبِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ

آیا ندیده‌بودی کسانی راکه رسیده‌بود به آنان قسمتی از کتاب که ایمان می‌آورند به بتها

وَ الطَّاغُوْتِ وَ یَقُوْلُوْنَ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا هٰۤؤُلَآءِ اَهْدٰی مِنَ الَّذِیْنَ

و شیطان و می‌گویند به کفار که ایشان بیشتر بر راه راست اند از

اٰمَنُوْا سَبِیْلًا ﴿۵۱﴾ اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ ؕ وَ مَنْ یَّلْعَنِ اللّٰه

مسلمانان. ایشان‌همانها‌هستندکه‌لعنت‌کرده‌است‌آنها‌را‌خدا. وهرکسی‌که‌لعنت‌کندا‌و‌را‌خدا

فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ نَصِیْرًا ﴿۵۲﴾

نمی‌یابی تو، برای او مددکاری

خلاصهٔ تفسیر

(ای مخاطب) **آیا تو آنان را ندیدی که به ایشان از کتاب** (الهی، یعنی علم تورات) **یک قسمت رسیده است** (باوجود آن) **آنان بت و شیطان را می‌پرستند.**(زیرا که دین مشرکین بت پرستی و پیروی شیطان بود. وقتی که کسی این دین را خوب گفت تصدیق بت و شیطان لازم آمد) **و آنان** (یعنی اهل کتاب) **نسبت به کفّار** (یعنی مشرکین) **می‌گویند که ایشان به نسبت مسلمانان بیشتر بر راه راست هستند.** (این را که آنان صراحتاً گفته بودند) **ایشان** (که‌طریقهٔ کفر را از طریقهٔ اسلامی افضل نشان دادند) **کسانی هستند که آنها را خداوند متعال ملعون قرار داده است.** (و در اثر همان ملعونی است که چنین بی باکشده، کفریات می‌گویند) **و کسی‌که خدا، او را ملعون قرار دهد، کسی را** (هنگام عذاب) **حامی او نخواهی یافت.** (مقصود این‌که آنان به‌سبب این، در آخرت یا در دنیا هم سزای سخت خواهند یافت چنان‌که در دنیا برخی گشته و بعضی اسیر و بعضی به‌صورت ذلّت، رعیّت قرار گرفتند. و آنچه در آخرت می‌شود، آن خواهد شد.)

ربط آیات

از آیه گذشته «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْباً مِّنَ الْکِتٰبِ یَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ» **قبایح و خصایل بد یهود مذکور بود و این آیات هم متعلّق به همان، ذکر قبایح می‌باشند.**

معارف و مسایل

مراد از جبت و طاغوت چیست؟

در آیه شمارهٔ ۵۲ فوق دو لفظ «جبت و طاغوت» **ذکر گردید؛ مراد از آنها چیست؟ در این باره از مفسّرین اقوال متعدّدی ابراز شده‌است. حضرت ابن**

عبّاس، ابن جبیر و ابوالعالیه (رضی‌الله‌عنهم) می‌فرمایند: «جِبْت» در لغت حبش به ساحر گفته می‌شود، و مراد از «طاغوت» کاهن است. حضرت عمر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که مراد از جبت سحر است و از طاغوت شیطان . از مالک بن انس منقول است که به تمام آن چیزهایی که به غیر از خدا عبادت کرده می‌شوند، طاغوت گفته می‌شود.

امام قرطبی می‌فرماید که قول مالک بن انس بیشتر پسندیده است؛ زیرا که ثبوت آن از آیهٔ ۳۶ سورهٔ نحل هم هست که می‌فرماید: «اَنِ اعْبُدَوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ» امّا در این اقوال متعدّد تعارضی نیست، زیرا که می‌توان همه را مراد گرفت باین شکل که در اصل «جبت» نام بتی بوده، امّا بعداً در همهٔ آنچه غیر از خدا عبادت کرده می‌شد، استعمال گردید. (روح المعانی)

شأن نزول آیات مذکور

از حضرت عبدالله بن عبّاس (رض) منقول است که سردار یهود، حُیّی‌بن‌اخطب و کعب بن اشرف با گروهی، پس از جنگ احد، برای ملاقات قریش به مکّه آمدند. سردار قریش ابوسفیان به‌نزد حُیّی بن اخطب و کعب‌بن‌اشرف آمد و با آنان بر خلاف آن‌حضرت ﷺ با تعاون یکدیگر معاهده بر قرار کرد؛ اهل مکّه به‌کعب گفتند که شما قبیله‌ای هستید که مردم را فریب می‌دهید؛ اگر واقعاً راست می‌گویید پس به این دو بت ما «جبت و طاغوت» سجده کنید. چنان‌که آنان بخاطر اطمینان دادن قریش، سجده کردند بعد از آن کعب به قریش گفت که ۳۰ نفر از شما و ۳۰ نفر از ما با هم ملاقات کنند تا که با ربّ کعبه با هم بر این متعهّد باشند که همهٔ ما با هم یکی شده بر خلاف محمّد ﷺ بجنگیم.

قریشیان این پیشنهاد کعب را پذیرفتند و باین ترتیب آنان، علیه مسلمانان

یک اتّحاد ملّی بر قرار کردند؛ سپس ابوسفیان به‌کعب گفت که شما دانشمند و اهل علم هستید و به‌نزد شما کتاب خداست؛ امّا ما کاملاً نادانیم. بنابر این شما در حقّ ما بگویید که یا محمّد! آیا ما بر حق هستیم؟ کعب پرسید که دین شما چیست؟ ابو سفیان گفت که ما شتران خود را برای حجّاج نحر می‌کنیم و به آنان شیر می‌دهیم و از مهمانان پذیرایی کرده، صله رحمی برقرار می‌کنیم و بیت الله را طواف کرده و عمره بجا می‌آوریم؛ امّا محمّدﷺ بر خلاف این، دین آبایی خود را گذاشته، از خویشاوندان جدا شده است و برخلاف دین قدیمی ما، دین جدیدی ساخته است.

با شنیدن این سخنان، کعب گفت که شما بر حق هستید؛ محمّدﷺ «معاذالله» گمراه شده است.

برای این بود که خداوند متعال این آیات را نازل فرموده، مکر و فریب آنها را مذمّت کرد.

بسا اوقات، خواهش های نفسانی، مردم را
از دین و ایمان محروم می‌کنند.

کعب بن اشرف یکی از علمای برجسته و ممتاز یهود بود که بر خدا عقیده داشت و خدا را می‌پرستید؛ امّا وقتی که خواهش های نفس بر دل و روان او مسلّط شدند، خواست که علیه مسلمانان با قریش مکّه بپیوندد و قریش مکّه برای الحاق او چنین شرطی را مطرح کردند که او پیش بتان ما سجده کند و او هم این را پذیرفت که تفصیل آن گذشت. او بر خلاف مذهب خویش شرط قریش را قبول کرد؛ امّا برای برپا داشتن عقاید مذهبی خویش، جدایی را صلاح ندانست. قرآن کریم در جای دیگری چنین واقعه‌ای نسبت به بلعم بن باعورا را بیان کرده‌است، همانطور که در آیه ۱۷۵ سوره اعراف می‌فرماید:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَالَّذِيٓ اٰتَيْنٰهُ اٰيٰتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ»

مفسّرین نوشته‌اند که بلعم بن باعورا عالمی جلیل‌القدر و درویشی صاحب التصّرف بود؛ امّا وقتی که او برای تکمیل خواهش های نفسانی خویش بر خلاف حضرت موسی علیه السلام به توطئه های نا پاک دست زد، به حضرت‌موسی علیه السلام هیچ ضرری نرسانید؛ امّا خود او گمراه و مردود شد.

از این معلوم شد که تنها علم کتاب نمی‌تواند نافع باشد تا وقتی که بدرستی از آن پیروی نشود، و از طمع خالص دنیوی و از پیروی خواهش‌های نفسانی اجتناب نشود. و اگر نه انسان برای تکمیل خواهش‌های نفس خود از قربان کردن عزیزترین چیزی، مانند مذهب هم دریغ نمی‌کند. امروزه افرادی هستند از این قبیل که برای دست یافتن به اغراض و مقاصد مادّی و سیاسی خویش، مقدّسات دینی و ارزشهای اسلامی را به راحتی نا دیده می‌گیرند و با بی‌باکی نظریات و عقاید بی‌دینی و کفر آمیز را شرعی جلوه داده به آنها لباس اسلامی می‌پوشانند؛ اینان نه به عهد و میثاق خدا اعتنا دارند و نه از آخرت ترس و خوف؛ همه اینها از ترک مسلک حق و راه رفتن به اشارات‌شیطان پدیدمی آید.

لعنت خدا سبب رسوایی دنیا و آخرت است.

لعنت خدا، محرومیّت از رحمت ایزدی، رسوایی، ذلّت و خسران دنیا و آخرت را به‌دنبال دارد. کسی که لعنت خدا بر او واقع شود، هرگز نمی‌تواند قرب الهی را حاصل کند و در رابطه با او وعیدها و کیفرهای سختی پیش بینی شده‌است؛ چنان‌که در آیه ۵۱ سوره احزاب فرموده است: «مَلْعُوْنِیْنَ اَیْنَمَا ثُقِفُوْا اُخِذُوْا وَ قُتِّلُوْا تَقْتِیْلاً» کسانی که لعنت خدا بر آنها واقع شده است هر کجا یافت شوند، باید کشته شوند. این رسوایی دنیوی آنان شد و رسوایی آخرت از این هم سخت تر خواهد شد.

مستحّق لعنت خدا چه کسانی اند؟

«وَ مَنْ يَّلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْراً» از این آیه، چنین معلوم می‌شود که هر کسی که لعنت خدا بر او واقع بشود، برای او هیچ مددکاری نخواهدبود، پس اکنون باید دانست که مستحقّ لعنت خدا چه کسانی می‌باشند؟

در یک حدیث آمده است که رسول اللهﷺ بر سود خوار و سود دهنده و نویسنده و گواه آن، بر همه لعنت فرموده است و همه در گناه باهم برابرند. (رواه مسلم بحواله مشکوٰة)

در حدیثی دیگر آن‌حضرتﷺ فرمود:

«ملعون من عَمِلَ عَمَلَ قوم لوط» (رواه رزین بحواله مشکوٰة)

یعنی، هر کسی که عمل قوم لوط (یعنی لواط) **را انجام دهد ملعون است. سپس فرمود که: خداوند بر دزد لعنت می‌کند که از دزدی تخم مرغ و ریسمان هم که چیز حقیرند، اجتناب نمی‌کند و در نتیجهٔ آن، دستش بریده می‌شود** (متفق علیه بحواله مشکوٰة). **و همچنین در حدیث دیگری فرموده:** «لعن الله اکل الربوا، و مؤکله والواشمة والمستوشمة والمصّور.» (رواه البخاری بحواله مشکوٰة)

یعنی، لعنت فرموده خدا بر ربا خوار، و آنکه ربا می‌دهد، و بر آن زنان که بر جسم خود خال درست می‌کنند (یعنی: با سر سوزن پوست بدن را زخمی کرده، بر آن سرمه می‌پاشند جهت زینت) **یا خال درست کننده باشند و هم چنین بر عکّاسان.**

در حدیث دیگری آن‌حضرتﷺ فرمود که: الله تعالی، شراب خوار، کسی که شراب را به دیگران می‌نوشاند، فروشنده، خریدار، سازنده، حمل کننده و طلب کنندهٔ آن را لعنت می‌کند. (رواه ابوداود و ابن‌ماجه بحواله مشکوٰة)

و در حدیث دیگری رسول خداﷺ فرمود که: شش نفر چنین اند که من بر آنان لعنت کردم و خدا هم بر آنان لعنت کرده و هر شخص مستجاب

الدعوات هم لعنت می‌کند، و آن شش نفر ایشانند: ۱ـ آن‌که در کتاب خدا اضافه کند. ۲ـ آن‌که با جبر و قهر اقتدار حاصل کرده به‌کسانی احترام بگذارد که خدا آنها را ذلیل کرده است و کسانی را ذلیل می‌کند که خدا به آنان عزّت داده است. ۳ـ تکذیب کننده تقدیر خدا. ۴ـ حلال گردانندهٔ محرّمات خدا. ۵ـ کسانی که از اولاد من محرّمات را حلال بگردانند. ۶ـ تارک سنّت من. (رواه البیهقی فی المدخل بحواله مشکوٰة)

در حدیث دیگری آن‌حضرتﷺ فرمود: «لعن الله الناظر و المنظور الیه» یعنی، آن‌که نا محرم را به نگاه بد بنگرد و آنکه بر او نگاه بد انداخته می‌شود (به‌شرطی‌که آن‌که بر او نگاه بد انداخته می‌شود اراده و اختیار او هم دخیل باشد).

از حضرت ابوهریرة‌رضی الله عنه روایت شده‌است که «لعن رسول اللهﷺ الرجل یلبس لبسة المرأة و المرأة تلبس لبسة الرجل» یعنی، رسول خداﷺ بر چنان مردانی که لباس زن‌ها را می‌پوشند و بر آن زنانی که لباس مردها را، می‌پوشند لعنت کرده است. (مشکوٰة)

«عن عایشة «رض» ان امرأة تلبس النعل، قالت لعن رسول اللهﷺ الرجلة من النسآء».

(رواه ابو داود بحواله مشکوٰة)

کسی به محضر عایشه عرض کرد که، زنی کفش مردانه می‌پوشد؛ حضرت عایشه«رض» فرمود که رسول خداﷺ بر زنی که شکل مردان را نیز اختیار کند، لعنت فرموده‌است.

«عن ابن عبّاس (رض) قال، لعن النبیﷺ المخنثین من الرجال و المترجلات من النساء، و قال اخرجوهم من بیوتکم» (رواه‌البخاری بحواله مشکوٰة)

از حضرت ابن عبّاس(رض) روایت شده‌است که رسول خداﷺ بر آن مردان لعنت کرده که شکل و صورت زنان را اختیار کرده، مخنث باشند و هم‌چنین بر آن زنان لعنت کرده که صورت مردان را اختیار کنند و فرموده که اینها را از منازل خود بیرون کنید.

در بخاری شریف آمده‌است که حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود که:

«لعن الله الواشمات و المستوشمات و المتنمصّات و المتفلّجات للحسن المغیرات خلق الله»

یعنی، الله لعنت کرده است خال کوبان و کسانی که طالب خال کوبی هستند و بر آنان که موی ابرو را می‌گیرند(یعنی موی ابرو را گرفته،آن‌را باریک در می‌آورند) **و آنان‌که در میان دندانها گشادگی ایجاد می‌نمایند و آفرینش خدا را تغییر می‌دهند.**

احکام لعنت

همانگونه که لعنت، چیز بدی است، آدمی از لعنت کردن دیگران منع شده است؛ و لعنت کردن بر مسلمان حرام است و بر کافر تنها در صورتی درست است که مرگ آن بر کفر یقینی باشد؛ فرمایشات رسول خدا راجع به آن در حدیث آمده از این قراراست که:

«عن ابن مسعود رضی الله عنه قَالَ، قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: لَیْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَ لاَ بِاللَّعَّانِ وَ لاَ الْبَذَيِ» (رواه الترمذی بحواله مشکوٰة)

حضرت ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که دیگران را طعنه بزند، لعنت کند و بد بگوید، مؤمن نیست.

«عن ابی الدرداء رضی الله عنه قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ‌اللهِ ﷺ یَقُوْلُ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا لَعَنَ شَیْئاً صَعَدَتِ اللَّعْنَةُ اِلیَ‌السَّمَاءِ فَتُغْلَقَ اَبْوَابُ‌السَّمَاءَ دُوْنَهَا ثُمَّ تُهبَطُ الی الارض فتغلق ابوابها دونها ثم تأخذ یمیناً و شمالاً فاذا لم تجد مساغاً رجعت الی الذی لُعن، فان کان ذلك اهلاً و الّا رجعت الی قائلها» (رواه ابو داود بحواله مشکوٰة)

حضرت ابوالدردا می فرماید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هرگاه بنده بر چیزی لعنت کند، آن لعنت به طرف آسمان بلند می‌شود؛ چون درهای آسمان بر روی آن بسته است، پس به طرف زمین فرود می‌آید و درهای

زمین هم بر روی آن بسته می‌گردند (یعنی زمین آن لعنت را نمی‌پذیرد) **باز به‌طرف دست راست و چپ می‌گردد. وقتی که به هیچ طرفی راه نمی‌یابد، پس به‌نزد کسی که لعنت شده‌است، می‌رسد اگر او واقعاً مستحقّ‌لعنت باشد بر آن واقع می‌گردد، و اگر نه بر گوینده واقع می‌شود.**

«عن ابن عبّاس(رض) ان رجلاً نازعته الریح رداءه فلعنها، فقال رسول اللهﷺ لا تلعنها فانها مأمورة و انّ من یلعن شیئاً لیس له باهل رجعت اللعنة علیه» (رواه الترمذی بحواله مشکوة)

از حضرت ابن عبّاس(رض) **منقول است که باد چادر کسی را برد؛ او بر باد لعنت کرد. آن‌حضرتﷺ فرمود که: بر باد لعنت نکن؛ زیرا که آن از جانب خدا مأمور است و**(به یاد داشته باش) **هر کس بر چیزی لعنت کند که آن مستحقّ آن لعنت نباشد، آن لعنت بر گوینده بر می‌گردد .**

مسئله

لعنت بر شخص معیّنی تا وقتی که مرگش بر کفر متحقق نباشد، جایز نیست. اگر چه او فاسد باشد. بنابر این اصل، علّامه شامی از لعنت کردن بر یزید هم منع فرموده‌است. امّا بر کافر معینی که مرگ آن بر کفر یقینی است، مثل ابوجهل و ابولهب جایز است. (شامی جلد۲ ص ۸۳۶)

مسئله

بدون اسم بردن کسی، چنان لعنت‌کردن که، بر دزدان لعنت یا بر دروغ‌گویان لعنت خدا باد، جایز است.

مسئله

چون لعنت در لغت به‌معنی دوری از رحمت خداست و شرعاً معنی آن

در حقّ کفّار، آن است که آنها سزاوار قرین رحمت الهی نیستند و در حق مؤمنین، آن است که آرزو شود که به درجهٔ ابرار و صلحا نرسند. (نقله الشامی عن القهستانی جلد۲ ص ۸۳۶)

بنابر این، دعای بد کردن در حق مسلمان که مبتنی بر قلّت اعمال نیک او باشد، هرگز جایز نیست.

اَمْ لَهُمْ نَصِیْبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَاِذاً لَّا یُؤْتُوْنَ النَّاسَ نَقِیْراً ﴿۵۳﴾

آیا برای‌شان سهم از پادشاهی هست پس ایشان نمی‌دهند به مردم به‌قدر نقطه هستهٔ خرما.

اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ عَلٰی مَآ اٰتٰـهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهٖ فَقَدْ اٰتَیْنَآ اٰلَ

یا حسد می‌کنند به مردم بر آنچه داده است آنانرا خدا از فضل خویش پس ما داده‌ایم خانواده

اِبْرٰهِیْمَ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَةَ وَاٰتَیْنٰهُمْ مُّلْکاً عَظِیْماً ﴿۵۴﴾ فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ

ابراهیم را کتاب و حکمت و داده‌ایم و به ایشان سلطنت بزرگ. پس بعضی از آنان ایمان آوردند

بِهٖ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ ۚ وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ سَعِیْراً ﴿۵۵﴾

به آن، وبعضی از آنان روی برگرداندند. و کافی است آتش شعله آور جهنم.

خلاصهٔ تفسیر

آیا نزد آنان سهمی از پادشاهی هست؟ پس در چنین حالتی به مردمان دیگر هیچ چیزی نمی‌دادند یا بر مردمان دیگر (مانند رسول الله ﷺ) به‌سبب آن چیزهایی که الله تعالی از فضل خویش به آنان عنایت فرموده، می‌سوزند؛ پس (رسیدن چنان چیزی به شما امر جدیدی نیست؛ زیرا که) ما (از قبل) به خانواده حضرت ابراهیم علیه‌السلام هم کتاب (آسمانی) داده‌ایم و هم علم؛ و ما به آنان سلطنت بزرگی نیز عطا کرده‌ایم. (چنان‌که بسیاری از پیامبران، از قوم بنی‌اسرائیل بودند که بعضی از آنان علاوه بر داشتن مقام نبوّت، پادشاه هم بودند، مانند حضرت یوسف علیه‌السلام

و حضرت داود علیه السلام. همهٔ آنها از خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام اند. رسول الله ﷺ، نیز از اولاد حضرت ابراهیم است و اینها همه نعمات و عطیّه‌هایی بود که خلیل الله بدان مفتخر گشت.) **پس،** (از امّت‌های آن پیامبران) **بعضی از آنان بر این** (کتاب و حکمت) **ایمان آوردند و بعضی چنان بودند که از آن روگردان شدند** (پس اگر بعضی از مردمان زمان شما هم بر رسالت شما و قرآن ایمان نیاوردند این باعث رنج نیست) **و** (اگر در این جهان به این معرضین و کفّار سزای کم هم برسد یا هیچ نرسد، پس برای آنان در آخرت سزای) **آتش سوزان دوزخ کافی است.**

معارف و مسایل

مذمّت شدید بر حسد کردن یهود

یهود بر علم و فضل و جاه و جلالی که الله تعالی به نبیّ اکرم ﷺ عنایت فرموده بود، می‌سوخت. الله تعالی در آیه‌های ۵۳ و ۵۴ بر این بغض و حسد شان مذمّت شدید فرمود، و حسد آنان را نامعقول دانسته، دو وجه ذکر کرد: یکی در آیهٔ ۵۳ و دیگری در آیهٔ ۵۴؛ امّا حاصل هر دو یکی است؛ یعنی، حسد شما بر چیست؟ اگر بر این است که در اصل، مالک سلطنت شما هستید و سلطنت شما به او رسیده‌است، اشتباه آن روشن است؛ زیرا که خود شما از سلطنت محرومید. و اگر مقداری کم از سلطنت به شما می‌رسید، شما به اندازه یک تکّه نخ به کسی نمی‌دادید. و اگر حسد شما بر این است که اگر چه سلطنت از جانب ما به او نرسیده، ولی چرا به او پیغمبری رسید، او چه نسبتی به سلطنت داشت؟ جواب آنان چنین داده شد که: ایشان نیز از خانواده انبیاء علیهم السلام هستند که از میان آنها بعضی سلاطین بوده‌اند. بنابر این، سلطنت به بیگانه‌ای واگذار نشده است، پس حسادت شما، عاقلانه نیست.

تعریف و حکم حسد و بیان مضرات آن

علّامه نووی شارح مسلم، حسد را چنین تعریف می‌کند: «الحسد تمنی زوال النعمة» (مسلم ج ۲)

یعنی، آرزوی زایل شدن نعمت دیگری، حسد نامیده می‌شود؛ و این حرام است.

آن‌حضرتﷺ می‌فرماید:

«لا تباغضوا و لا تحاسدو و لا تدابروا و کونوا عبادالله اخواناً و لا یحل لمسلمٍ ان یهجر اخاه فوق ثلاث.» (مسلم ج ۲)

یعنی، شما با همدیگر بغض و حسد نکنید؛ و بر یکدیگر پشت مگردانید (یعنی روی گردان نشوید) **بلکه بندهٔ خدا و برادر باشید و جایز نیست برای مسلمان که او از برادر خویش بیش از سه روز ترک تعلّق کند. و در حدیث دیگر فرمود:** «ایّاکم و الحسد، فان الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب.» (رواه ابو داود بحواله مشکوة) «**خود را از حسد دور نگهدارید؛ زیرا حسد نیکی‌ها را می‌خورد؛ همانطور که آتش، هیزم را می‌خورد و از بین می‌برد.**

«عن الزبیرؓ قال، قال رسول اللهﷺ ، دبّ الیکم داء الأمم قبلکم الحسد و البغضاء، هی الحالقة، لا اقول تحلق الشعر و لکن تحلق الدین.» (رواه الترمذی بحواله مشکوة)

یعنی، از حضرت زبیرؓ روایت شده‌است که رسول اللهﷺ فرمود: مرض مِلَلِ گذشته به پنهانی در وجود شما سرایت کرده است و آن حسد است و بغض چنان خصلتی است که تراشنده است، من نمی‌گویم که موها را می‌تراشد؛ بلکه دین را می‌تراشد.

حسد چه بر کمال دنیوی باشد و چه بر کمال دین، هر دو حرام‌اند. چنان‌که از قولِ الله جل جلاله «اَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» **اشاره به طرف امر اوّل، و از** «الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ» **اشاره به طرف امر ثانی معلوم می‌شود.**

إِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِاٰيٰتِنَا سَوْفَ نُصْلِيْهِمْ نَاراً ۚ كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ

هر اینه کسانی‌که منکر شدند به آیات ما. آنها را می‌اندازیم در آتش هرگاه بسوزد پوست‌شان

بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْداً غَيْرَهَا لِيَذُوْقُوا الْعَذَابَ ۚ إِنَّ اللهَ كَانَ عَزِيْزًا

عوض می‌دهیم به آنان پوست دیگری تا بچشند عذاب را هر آینه خداست غالب

حَكِيْمًا ﴿۵۶﴾ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ

باحکمت و کسانی‌که ایمان آورده‌اند وکرده‌اند کارهای شایسته. البته داخل می‌کنیم آنها را

جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَداً ۚ لَهُمْ فِيْهَا

در باغهایی که جاری است در زیر آنها جویها می‌باشند درآنها همیشه. برای آنان است درآنها

اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ۚ وَّ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيْلاً ﴿۵۷﴾

زنان پاکیزه، و داخل می‌کنیم آنان را در سایه پاینده.

خلاصهٔ تفسیر

هر آینه کسانی که منکر آیات (و احکام) **ما شدند** (ما آنان را) **زود در یک آتش سخت در می‌آوریم** (و در آنجا مرتباً حالت آنان چنین می‌باشد که) **هر گاه یک بار پوست‌شان** (از آتش) **بسوزد ما به‌جای آن پوست اوّلی فوراً پوست** (تازه) **دیگر قرار می‌دهیم تا که** (برای همیشه) **در عذاب مبتلا باشند** (زیرا که در پوست اوّل بعد از سوختن احتمال داشت که ادراک و احساس باقی نماند. بنابر این برای قطع این شبهه چنین فرمود) **هر آینه الله تعالی غالب است** (که او می‌تواند چنین سزا بدهد و) **با حکمت است** (بنابر این باوجود این‌که می‌توانست پوست سوخته را رنج بدهد باز هم بنا بر حکمتی آن را عوض کرد. چنان‌که یکی از آن حکمتها الآن در بالا گذشت) **و کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند. ما آنان را عن‌قریب در چنین باغ‌هایی داخل می‌کنیم که در زیر** (محلهای) **آنها جویها جاری می‌شوند و در آنها برای همیشه می‌مانند و برای آنان در** (باغات) **آنجا همسران می‌باشد**

پاکیزه و ما آنان را در (جای) سایه پاینده و انبوه داخل می‌کنیم.

معارف و مسایل

حضرت معاذ ﷺ در تفسیر «کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ» می‌فرماید: که هرگاه پوست آنها بسوزد آن تبدیل می‌گردد و این کار به حدّی با سرعت انجام می‌گیرد که ظرف یک ساعت صد بار پوستشان تبدیل می‌شود. حضرت حسن بصری رحمه الله می‌فرماید:

«تأکل النار کل یوم سبعین الف مرّة کلما اکلتهم قیل لهم عودوا فیعودون کما کانوا» (اخرج البیهقی عن الحسن بحواله مظهری ج ۲)

آتش آنان را در یک روز هفتاد هزار بار می‌خورد وقتی که آنها را می‌خورد به آنان گفته می‌شود که شما بر حال اوّل بر گردید آنان برمی‌گردند.

«عن النبی ﷺ قال، ان أهون اهل النار عذاباً رجل فی اخمص قدمیه جمرتان یغلی منهما دماغه کما یغلی المرجل بالقمقم» (رواه البخاری و مسلم بحواله الترغیب و الترهیب ج ۴ ص ۲۳۹)

«آن‌حضرت ﷺ فرمود: ضعیف ترین جهنمی به اعتبار عذاب، کسی است که زیر دو پایش دو اخگر باشد که به‌سبب آنها مغزش مانند دیگ به جوش در آید.

تفسیر ازواج مطهّرة

حاکم از ابو سعید خدری نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: زنان جنّت از حیض و ادرار و مدفوع و آب بینی پاک می‌باشند. حضرت مجاهد بر اینها افزوده که آنان از زاییدن و نطفه ناپاک هم مبرّا هستند. (مظهری)

«ظِلاًّ ظَلِیْلاً» بعد از «ظِل» لفظ «ظَلِیْلاً» را ذکر کرده اشاره کرد که آن سایه برای همیشه باقی است. چنان‌که گفته می‌شود« شمس شائس» و «لیل لثیل» از این

اشاره به این است که نعمت های جنّت برای همیشه پایدار خواهد بود.

«عن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله ﷺ قال، ان فی الجنة لشجرة یسیر الراکب فی ظلها مائة عام ما یقطعها، اقرأوا ان شئتم و ظل ممدود.» (متفق علیه بحواله مظهری)

«حضرت ابو هریرة رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ نقل می‌فرماید که، آن‌جناب ﷺ فرمود: یقیناً در جنّت چنان درختی هست که سوار در سایه آن صد سال راه می‌رود و هنوز آن را نمی‌تواند طی کند و اگر می‌خواهید، این آیه «وظل ممدود» را بخوانید. ربیع ابن انس در تفسیر «ظِلًّا ظَلِيْلًا» فرموده، «هو ظل العرش الذی لایزول» یعنی آن سایه عرش است که لحظه‌ای هم زایل نخواهد شد.

اِنَّ اللهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰى اَهْلِهَا ۙ وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

هر آیینه خدا امر می‌کند به شما که برسانید امانتها را به اهل آنها، وهرگاه حکم کردید میان مردم

اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ ؕ اِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهٖ ؕ اِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيْعًا

این‌که حکم کنید به عدالت. همانا خدا پند خوب می‌دهد به‌شما هر آیینه خدا شنوا

بَصِيْرًا ﴿۵۸﴾ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اَطِيْعُوا اللهَ وَ اَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ

و بیناست. ای ایمانداران اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را

وَ اُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ ۚ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِىْ شَىْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللهِ وَ

وحکام را که از شما باشند. پس اگر نزاع داشتید در چیزی. بر گردانید آن را بطرف خدا و

الرَّسُوْلِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ؕ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّ

رسول خدا اگر دارید یقین بر خدا و روز قیامت این امر خوب و

اَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ﴿۵۹﴾

خیلی بهتر است انجام آن.

خلاصهٔ تفسیر

(ای صاحبان حکم چه بر افراد کم حکومت داشته باشید و چه بر افراد زیاد) **هر آینه خدا به شما چنین امر می‌کند که حقوق حق داران را** (که‌بر ذمّهٔ شما باشد) **به آنان برسانید و** (به شما) **چنین** (هم حکم می‌دهد) **که هرگاه در میان مردم** (محکوم) **قضاوت کنید** (در چنین حقوق که آنان بر ذمّهٔ یکدیگر دارند) **پس به عدل** (و انصاف) **قضاوت کنید هر آینه آنچه خدا شما را به آن نصیحت می‌کند آن امر خیلی خوب است** (از لحاظ دنیا هم که در آن استحکام حکومت است و به اعتبار آخرت هم که موجب قرب و ثواب است) **هر آینه الله تعالی** (اقوال شما را که دربارهٔ امانت و قضاوت از شما صادر می‌گردند) **خوب می‌شنود** (و افعال شما را که در این باب از شما به‌وقوع می‌پیوندند) **خوب می‌بیند.** (پس اگر سستی و کوتاهی شود، اطّلاع یافته، شما را بر آن سزا خواهند داد. این خطاب به حکّام بود در آینده به محکومین می‌فرماید که) **ای ایمانداران! شما فرمان خدا و فرمان رسولﷺ را اجرا کنید** (و این حکم برای شما و حکّام یکسان است) **و** (فرمان) **کسانی را که** (از شما مسلمین) **اهل حکم‌اند هم** (اطاعت کنید و این حکم مختص به شما محکومین است) **پس** (اگرعدم خلاف آن احکام به گفتهٔخدا و رسول به‌اتّفاق شما حاکمو محکوم ثابت باشد که چه بهتر که در آن از احکام اطاعت خواهید کرد. و) **اگر** (در آن احکام) **در بارهٔ امری با هم اختلاف رأی داشتید** (که‌آیا این خلاف گفتهٔ خدا و رسول است یا خیر) **پس** (در حیات رسول اللّهﷺ از او می‌پرسید و بعد از وفات او به ائمّهٔ مجتهدین و علمای دین مراجعه کردد) **آنان را به** (کتاب)**الله و** (سنّت) **رسول اللهﷺ محوّل کنید** (و بر فتوا که از آنان می‌رسد همه شما حاکمو محکوم عمل کنید) **اگر شما به خدا و روز قیامت ایمان دارید** (زیرا که مقتضای ایمان این است که از دار وگیر خدا در روز قیامت که بر مخالفین می‌باشد. بترسید) **این امور** (که‌ذکرشد از اطاعت خدا و رسول و اولی الامر و محول کردن تنازعات به کتاب و سنّت) **همه** (در دنیا هم) **بهتراند و** (در آخرت هم) **انجام آنها**

خوب‌تر است. (زیرا که در این جهان موجب امنیّت و راحتی و در آخرت باعث نجات و سعادت‌اند)

معارف و مسایل

شأن نزول آیات

برای نزول اوّلین آیه از آیات مذکور واقعه‌ای بخصوص است که قبل از اسلام، خدمت به خانه کعبه، بزرگترین افتخار به شمار می‌رفت؛ و کسانی که برای کار مخصوصی جهت خدمت به خانه کعبه منصوب می‌شدند، از ارزش و اعتبار خاصّی بر خوردار بودند؛ لذا افرادی معتمد و سر شناس به‌منظور انجام خدمات مختلف، تعیین و تقسیم می‌شدند؛ چنان‌که از زمان جاهلیت مسؤولیّت آب رسانی به حجّاج، به حضرت عبّاس رضی الله عنه عموی آن‌حضرت ﷺ واگذار شده بود که به آن «سقایه» می‌گفتند. و هم چنین انجام خدمات معیّن دیگری به ابو طالب، عموی دیگر آن‌حضرت ﷺ سپرده شده بود. کلید دار مخصوص کعبه نیز، عثمان بن طلحه بود که در روزهای معیّنی، درِ خانه کعبه را می‌گشود.

از خود عثمان بن طلحه روایت شده‌است که در زمان جاهلیّت، ما بیت الله را در روز دوشنبه و پنج شنبه باز می‌کردیم و مردم به دخول در آن، مشرّف می‌شدند. قبل از هجرت یک روز رسول خدا ﷺ با چند تن از صحابه برای داخل شدن بیت الله آمدند. (و تا آن زمان هنوز عثمان مسلمان نشده بود) او آن‌حضرت ﷺ را از ورود به بیت الله باز داشت، و نسبت به آن‌جناب، بسیار بی‌مروّتی کرد. آن‌حضرت ﷺ با کمال خون سردی کلمات زشت او را تحمّل نمود، و سپس فرمود: ممکن است تو یک روز کلیدهای بیت الله را در دست من ببینی، و من مختار خواهم بود که اینها را به هر که خواستم، بسپارم. عثمان گفت اگر چنین باشد پس قریش هلاک و ذلیل خواهند شد! آن‌جناب ﷺ فرمود که: خیر؛ در آن وقت قریش آباد و با عزّت خواهند شد. آن‌حضرت ﷺ این را فرمود

و در بیت الله داخل شد. وبعد از این، وقتی که من در دلم اندیشیدم، یقین کردم که آنچه آن‌حضرتﷺ فرموده، همان‌طور خواهد شد و من از آن روز تصمیم گرفتم که مسلمان شوم؛ امّا من روش قومم را بر عکس دیدم و همه ملامت کردن مرا آغاز کردند؛ بنابر این من نتوانستم ارادهٔ خود را جامهٔ عمل بپوشانم. هنگامی که مکّه فتح شد آن‌حضرتﷺ مرا فرا خواند و از من کلیدها را خواست؛ من به خدمت ایشان تقدیم کردم.

در بعضی روایات آمده است که عثمان کلیدها را بر داشته بالای کعبه رفته بود. حضرت علی‌کرم‌الله‌وجه مطابق دستور آن‌حضرتﷺ به زور کلید را از دست او گرفت و به آن‌حضرتﷺ تحویل داد. بعد از ورود و ادای نماز در بیت‌الله، آن‌حضرتﷺ بیرون تشریف آورد و کلید را به من پس داد و فرمود: بردار؛ اکنون این کلید همیشه تا قیامت در خانواده تو باشد و کسی که این کلید را از تو بگیرد او ظالم خواهد بود. مقصود این بود که کسی مجاز نیست که کلید را از تو بستاند. به این ترتیب راهنمایی شد که در صله این خدمت بیت‌الله اموال که به تو می‌رسد طبق قوانین شرع به مصرف برسان.

عثمان بن طلحه می‌گوید که وقتی من کلید را بر داشته با مسرّت روانه شدم آن‌جنابﷺ مرا صدا کرد و فرمود: عثمان! دیدی آنچه من گفته بودم تحقّق یافت! اکنون من به یاد آن سخن افتادم که آن‌حضرتﷺ قبل از هجرت فرموده بود که: تو یک روز این کلید را در دست من می‌بینی. من عرض کردم یقیناً فرمایش شما به حقیقت پیوست. و در آن وقت من کلمه خواندم و مسلمان شدم. (مظهری بروایت ابن سعد).

حضرت فاروق اعظم، عمر بن الخطابؓ می‌فرماید که آن روز وقتی آن‌حضرتﷺ از بیت الله بیرون تشریف آورد و این آیه ورد زبانش بود: «اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰی اَهْلِهَا» قبلاً این آیه را از آن‌جنابﷺ نشنیده بودم. ظاهر چنین است که این آیه در آن زمان در داخل کعبه نازل شده بود و برای تعمیل

این آیه آن‌حضرت ﷺ عثمان را فرا خواند و کلید را بار دوم به‌او داد. زیرا عثمان بن طلحه وقتی کلید را به آن‌حضرت ﷺ داده بود چنین گفته که «من این امانت را به شما می‌سپارم» اگر چه این سخن طبق ضوابط درست نبود؛ بلکه رسول‌خدا ﷺ مختار بود که در این باره هر چه بخواهند بکنند؛ امّا قرآن‌کریم صورت امانت را ملاحظه فرموده و به آن‌حضرت ﷺ راهنمایی فرمود که: کلید را به عثمان بر گردانید. در حالیکه آن زمان حضرت عبّاس رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه از آن‌حضرت ﷺ خواستند که همان‌طور که خدمت «سقایة» و «سدانة» بیت الله نزد ماست، لذا خدمت کلید داری را هم به ما عنایت فرما. امّا طبق هدایت آیه مذکور آن‌حضرت ﷺ خواستهٔ آنان را رد فرموده، کلید را مجدّداً به عثمان بن طلحه مسترد فرمود. (تفسیر مظهری)

تا اینجا بحث بر شأن نزول آیه بود. و همه بر این متّفق‌اند که اگر چه شأن‌نزول آیه واقعه بخصوصی می‌تواند باشد امّا حکم عام چنین است که پای‌بندی آن بر تمام امّت لازم می‌باشد. و اینک مقصود و مفهوم آن؛

می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰى اَهْلِهَا» یعنی الله تعالی به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحبان‌شان بر گردانید. عموم مسلمانان می‌توانند مخاطب این حکم باشند و این هم محتمل است که مخصوصاً امرا و حکّام می‌توانند مخاطب قرار گیرند. و ظاهر امر، بیشتر چنین است که عموم مسلمانان، اعم از امرا و حکّام، خاص و عام مخاطب حکم الهی قرار گیرند. هر وقتی امین امانت قرار گرفتند ملزم به ادای صحیح امانتی می‌باشند.

تأکید بر ادای امانت

حاصل این فرمان این‌که هر کس امانتی به وی سپرده شد، مطابق این حکم، بر او واجب است که امانت را عیناً به صاحبش مسترد دارد. آن‌حضرت ﷺ نسبت به ادای امانت، شدیداً تأکید فرموده است. حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که خیلی کم اتفاق می‌افتاد که رسول کریم ﷺ خطابه بفرمایند

و در آن نگویند: «لا ایمان لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له» یعنی کسی که امانت دار نیست او مؤمن نیست و کسی که به پیمان و قولش متعهّد نیست او دیندار نیست.

این روایت را بیهقی نیز در «شعب الایمان» نقل کرده است.

خیانت علامت نفاق است.

در بخاری و مسلم از حضرت ابوهریرة ﷺ و ابن عمر(رض) روایت شده‌است که رسول خداﷺ روزی علامات نفاق را بر شمرده، از آنها یکی این را بیان فرمود که هر گاه امانت به نزد او گذاشته شود، خیانت کند .

اقسام امانت

در اینجا این امر قابل تأمّل است که قرآن حکیم لفظ امانت را به صیغه جمع استعمال فرمود که در آن اشاره به این است که امانت تنها این نیست که مال کسی به نزد کسی دیگر و دیعت گذاشته شود که عموماً به آن امانت گفته و فهمیده شود؛ بلکه اقسام دیگر هم دارد. در این واقعه که در شأن نزول آیه ذکر گردید، امانت مالی وجود نداشت و کلید بیت الله که مال بخصوصی نبود؛ بلکه این کلید علامت منصب خدمت بیت‌الله بود.

مشاغل دولتی امانات خداوند متعال می‌باشند.

از این آیه معلوم شد که تمام شغل‌ها و منصب‌های دولتی امانتهای الله تعالی هستند که امین آنها حکّام و اربابان دولت‌اند؛ زیرا که دارای اختیار عزل و نصب هستند. پس بر آنها واجب شده است که در انتصاب منصب‌ها و شغلها دقّت کافی به عمل آورده به کسانی تفویض کنند که شایستگی علم و عمل داشته باشند.

کسی که نااهلی را بر منصب و شغلی بگمارد ملعون است.

اگر برای شغلی، انسان جامع الشرایطی یافت نشود، باید از بقیه مردم کسی که به اعتبار قابلیّت و تدیّن از دیگران افضل باشد، ترجیح داده شود.

در حدیثی رسول کریمﷺ فرموده: کسی که مسئولیّتی از طرف مسلمانان به او سپرده می‌شود و او پُستی را به کسی که در صله دوستی و تعلّق بدون این‌که اهلیّت او را دریابد، بدهد، لعنت خدا بر او باد و نه فرض او مقبول و نه نفل او، تا این‌که وارد جهنّم می‌شود! (جمع الفوائد ص ۳۲۵)

در بعضی روایات آمده که اگر کسی منصبی را به کسی داد، در حالی‌که می‌دانست که برای احراز این مقام شخصی دیگری اهلیّت و شایستگی بیشتر دارد، او نسبت به خدا و رسول و همهٔ مسلمانان خیانت کرده‌است. نواقصی که امروز در نظام حکومتها مشاهده می‌شود همه در نتیجه از پس پشت انداختن این تعالیم قرآنی است، که مشاغل به تعلّقات و سفارش و رشوه تقسیم می‌شوند که در نتیجهٔ آن، افراد نااهل و ناقابل بر مشاغل منصوب شده خلق خدا را پریشان می‌کنند، و نهایتاً نظام حکومت را از هم می‌پاشند.

از اینجاست که آن‌حضرتﷺ در حدیثی فرمود: «اذا وسّد الامر الی غیر اهله فانتظر الساعة» یعنی، وقتی که مسئولیّت کارها به چنین افرادی سپرده شود که شایسته و اهل آن کار نباشند، پس (این وقت برای فساد او معالجه‌ای نیست.) در انتظار قیامت باشید. این حدیث در کتاب العلم «صحیح بخاری» آمده‌است. خلاصه این‌که قرآن کریم لفظ «امانت» را به صیغهٔ جمع آورده باین مهم اشاره کرد که امانت تنها این نیست که مال کسی پیش دیگری به طور امانت گذاشته شود، بلکه امانت دارای اقسام زیادی است. که شغل‌های دولتی هم در آن داخل‌اند. و در حدیثی آن‌حضرتﷺ فرمود: «المجالس بالامانة» که مجالس باید با امانت داری منعقد شوند. مقصود این‌که آنچه در مجالس گفته می‌شود، امانت

همان مجلس بشمار می آیند. و سخنان و تصمیمات مجلس را خود سرانه بـه دیگران گفتن و انتشار دادن، جایز نیست.

هم چنین در حدیثی آمده‌است «المستشار مؤتمن» یعنی، کسـی کـه بـا او مشورت می‌شود، او امین است. بر او لازم است که مشورتی را ارائه دهد که در نظر او برای مشورت گیرنده مفید و بهتر باشد اگر دیده و دانسته بر خلاف آن مشورت بدهد مرتکب خیانت در امانت شده است. هم چنین اگـر کسـی راز خود را با کسی درمیان گذاشت، این امانت اوست گـفتن آن بـدون اجـازه بـا دیگران خیانت محسوب می‌شود. لذا در آیهٔ مذکور جهت ادای همه این امانتها تأکید شده است.

تا اینجا تفسیر جمله آغازین آیه بود؛ اکنون تفسیر جـمله دوم آیـهٔ اوّل آغاز می‌شود «وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ» یعنی، وقتی که بخواهید که اختلافات و تنازعات دو طرف درگیر را قضاوت کنید سعی کنید که با عدل و انصاف انجام دهید. بظاهر این خطاب به حکّـام و امـراست کـه خـصومتها و اختلافات و پرونده‌ها را حلّ و فصل می‌کنند و با این قرینه بـعضی در اوّلیـن جمله هم مخاطب حکّام و امرا را قرار داده‌اند، اگر چه مانند جمله اوّل در این هم مورد نظر است که حکّام و عوام هر دو شامل باشند؛ زیرا که در میان عوام، معمولاً شخص ثالثی را به عنوان میانجی و داور تعیین می‌کنند تا اختلاف دو طرف درگیر را قضاوت کنند. در این هم شکّی نیست که با مشاهدهٔ آیه، مخاطب هر دو جملهٔ آیه، امرا و حکّام نیز می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت که مخاطب جملهٔ اوّل امرا و حکّام و فرمانروایان‌اند. و مخاطب جملهٔ دوم هر کسی است که نزد او امانت مردم قرار داده شده است. که البتّه امانت به معنی عام، کلمه‌ای است که همه صورتهای امانت را در بر دارد؛ همانطور که قبلاً اشاره شد. حق تعالی در این جمله «بَيْنَ النَّاسِ» فرمود؛ «بين المسلمين»، یا «بين المؤمنين» نفرمود؛ در این جا اشـاره بـه ایـن است کـه در حـلّ و فـصل تـنازعات، هـمه مـردم

مساوی‌اند؛ چه مسلمان باشند یا غیر مسلمان، چه دوست باشند و چه دشمن، هم وطن، هم رنگ، و هم زبان باشند، یا غیره، برای قضات فرض است که همهٔ تعلّقات و روابط را رها کرده، به آنچه مقتضای حق و انصاف باشد قضاوت کنند.

عدل و انصاف ضامن امنیّت جهان است.

به هر حال، در نخستین جملهٔ آیه به ادای امانت امر شده و در جمله دوم، به عدل و انصاف؛ از اینها ادای امانت مقدّم گذاشته شد. شاید علّتش این باشد که عدل و انصاف بدون آن در تمام کشور نمی‌تواند قائم و پایدار گردد. کسانی که اقتدار کشور را به دست دارند، اوّل فریضه ادای امانت را درست به جای بیاورند؛ یعنی کسانی را بر منصب های دولتی بگمارند که به‌اعتبار صلاحیت کار و امانت و دیانت از همه بهتر به‌نظر رسند. دوستی و تعلّقات یا سفارش یا رشوه را در آن دخالت ندهند. و هم چنین نباید امانت های دولتی (شغل) و شخصی (مال) را جهت ترحّم و دلسوزی به خویشاوندان یا افراد فقیر و نامستعد تفویض نمایند. و اگر نه نتیجه چنین خواهد شد، که افراد نااهل و نالایق یا خائن و ظالم بر مشاغل چنگ می‌اندازند. پس اگر دولتمردان و اربابان اقتدار، از ته دل بخواهند که در کشور عدل و انصاف رواج یابد، برای تحقق بخشیدن این فریضه، از پای ننشینند، و همانطور که در بالا اشاره شد، آن‌گونه اقدام کنند؛ زیرا که صاحب سر نوشت ملّت و مملکت‌اند و دست و پای حکومت به شمار می‌آیند. پس وقتی که ایشان خائن و نااهل باشند و منافع و حقوق ملّت را در نظر نگیرند و خود در ادای امانت، اهمال و خیانت کنند هرگز راهی برای تثبیت عدل و انصاف باقی نمانده، بقای حکومت‌شان به سوی زوال پیش خواهد رفت.

سپردن منصب ها بر اساس بومی بودن و حسّ ناسیونالیستی یک اشتباه اصولی است.

و با این جمله، قرآن حکیم یک اشتباه عمومی دیگر را ازاله کرد که اکثر قوانین کشوری مبتنی بر این است که پستهای دولتی حقوق اهالی و بومیان همان منطقه قرار داده شده‌اند. و قوانین را بر اساس و متناسب هر استان گذاشته‌اند که اگر کسی بومی و لو این‌که استحقاق و شایستگی احراز کرسی استانداری یا غیره را نداشته باشد، اولویّت به آن فرد بومی داده می‌شود. قرآن کریم و حکیم علناً بیان فرموده است که این پستها حق هیچ کسی نیستند؛ بلکه امانت هستند که فقط به اهل امانت سپرده می‌شوند؛ گر چه فرد بومی آن منطقه و استان نباشد و این در صورتی است که در اهالی و بومیان آن منطقه و استان فرد لایق و شایسته‌ای که اهلیّت احراز آن مقام و کرسی را داشته باشد، یافت نشود؛ و چنانچه در منطقه و استان فرد لایق و شایسته‌ای باشد، او بر غیر بومیان ترجیح دارد؛ زیرا در این کار مصالح زیادی نهفته است.

چند اصول طلایی از قوانین کشور

بدین شکل در این آیه چند اصول اساسی از قوانین مملکت آمد که در ذیل درج می‌گردند.

اوّلاً: نخستین جملهٔ آیه را از «اِنَّ اللّهَ یَاْمُرُکُمْ» شروع فرموده، باین اشاره شد که اصل امر و حکم از آنِ خداست و همهٔ سلاطین جهان، مأمور اجرای آن می‌باشند. پس، از این نکته ثابت شد که قدرت مطلق، در هر جامعه، خداوند ذوالجلال است و بس.

ثانیاً: پستهای دولتی حقّ اهالی و بومیان منطقه نمی‌باشند که بر اصول تناسب استانی و منطقه‌ای تقسیم گردند؛ بلکه امانتهای الهی بوده، که فقط به افراد شایسته و کاردان، صرف نظر از بومی یا غیر بومی بودن، داده می‌شوند.



ثالثاً: این‌که حکمرانی انسان بر روی زمین تنها به حیث یک نایب و امین استوار است؛ پس او در قانون سازی کشور مقیّد به آن اصول می‌شود که از طرف حاکم مطلق به‌وسیله وحی نشان داده شده است.

رابعاً: این‌که بر حکّام و امراست که هر گاه پرونده‌ای جهت قضاوت بر نزد آنان برود، پس مطابق نص صریح قرآن، بر آنها واجب است که بدون تعصّب و بدون در نظر گرفتن امتیاز نژاد، وطن، رنگ، و زبان در قضاوت بکوشند و حتی تعصّبات مذهبی و مسلکی را در امر قضاوت دخالت ندهند. در این آیه، خداوند متعال قوانین دقیق مملکت داری را ارائه داده است و در آخر فرمود: آنچه که الله تعالی شما را مورد نصیحت قرار داده، برایتان بسیار نافع و مفید است؛ زیرا او بهترین شنوا و داناست. و اوست که به ما فی الضمیر آدمیان آگاه است، و به کنه فریادها پی می‌برد. بنابراین، اصول و رموزی را که خالق ارائه می‌دهد در هر زمان، مکان و جامعه قابل عمل است؛ در حالی‌که قوانینی که ساخته و پرداختهٔ فکر و اندیشه آدمی است، تنها به محیطی محدود و مقطع زمانی محدود، منحصر است و پس از مدّتی جز افسانه‌ای در اذهان آیندگان باقی نخواهد ماند. پس همانگونه که در اوّلین آیه، حکّام و امرا را مخاطب قرار داد، در آیه دوم عوام را خطاب‌کرد وفرمود: ای مؤمنان، از خداورسول و اولی‌الامر اطاعت‌کنید.

اولو الامر، چه کسانی اند؟

اولو الامر، در لغت به کسانی گفته می‌شود که نظام و انتظام چیزی در دستشان باشد. از اینجاست که مفسّران قرآن، حضرت ابن عبّاس، مجاهد، حسن بصری و غیره (رض)، علما و فقها را مصداق اولی الامر قرار داده‌اند که نایبان رسول خداﷺ می‌باشند و نظام دین در دست آنان است.

و گروه دیگری از مفسّرین که حضرت ابوهریرة رضی الله عنه نیز شامل آنها است،

فرموده‌اند که مراد از اولی الامر حکّام و امرا می‌باشند که نظام حکومت در دست ایشان است.

و در تفسیر ابن کثیر و مظهری آمده‌است که این لفظ، شامل هر دو گروه می‌باشد؛ یعنی به علما هم و به حکام و امرا هم؛ زیرا که نظام امر، وابسته به این دو گروه است.

در این آیه، به سه اطاعت امر شده است: اطاعت الله، اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر. امّا آیه دیگر قرآن روشن ساخته است که در حقیقت حکم و اطاعت تنها از خداست «اِنِ الْحُكْمُ اِلاَّ لِلّٰهِ» امّا حکم و صورت عملی اطاعت او به چهار نوع منقسم می‌شود:

سه صورت عملی حکم و اطاعت

اوّل، آنکه خداوند متعال حکم آنرا خود صراحتاً در قرآن نازل فرموده است و نیازی به تفصیل و تشریح ندارد؛ مانند بالا ترین جرم قرار گرفتن کفر و شرک و چگونگی عبادت خدای یگانه، یقین کردن بر آخرت و قیامت، اقرار بر رسالت و ختم نبوّت آن‌حضرتﷺ ، فرض و واجب بودن نماز، روزه، حج، زکات، اینها از جمله احکامی‌اند، که با انجام این احکام ربّانی، راه راست و راه سعادت ترسیم می‌گردد که عمل بدانها مستقیماً اطاعت از حق تعالی است.

قسم دوم احکام، آن است که نیاز به تفصیل و تشریح دارد که بیشتر، قرآن در آن حکم مجمل و مبهم صادر می‌کند، و تفصیل و تشریح آن به نبی‌کریمﷺ محوّل می‌باشد و آن تفصیل و تشریح که نبیّ کریمﷺ با احادیث خویش بیان می‌فرماید آن هم یک نوع وحی می‌باشد، و اگر در این تفصیل و تشریح از حیث اجتهاد ناقص بماند، به وسیلهٔ وحی اصلاح کرده می‌شود و بالآخره قول و عمل آن‌حضرتﷺ خود، بیانگر حکم الهی‌اند.

اطاعت در این گونه احکام، اگر چه در حقیقت اطاعت الله تعالی است، امّا از روی اعتبار ظاهر، چون صراحتاً این احکام در قرآن نیستند، بلکه از زبان رسول‌خدا ﷺ به امّت ابلاغ شده‌اند؛ لذا اطاعت آنها به‌ظاهر اطاعت رسول گفته می‌شود، که در حقیقت با وجود اتّحاد با اطاعت الهی از نظر ظاهر، حیثیّت اطاعت مستقل را دارد. بنابر این در تمام قرآن با حکم اطاعت خدا، حکم اطاعت رسول، جداگانه مذکور است.

قسم سوم احکام، آن است که صراحتاً آنها، نه در قرآن مذکوراند و نه در احادیث. یا این‌که در احادیث نسبت به آن روایات ضدّ و نقیض به دست می‌آید؛ در چنین احکامی علمای مجتهدین در منصوصات قرآن و سنّت و نظایر مسئله مورد بحث بافکر و اندیشه قیاس را به کار برده، حکم آنها را جستجو می‌کنند. اگر چه اطاعت این احکام هم در حقیقت از این وجه که از قرآن و سنّت مستفاد می‌شوند، یک جزء از اطاعت خداوند است؛ امّا از نظر ظاهر، فتاوای فقهی گفته می‌شوند و به طرف علما منسوب اند.

در نوع سوم، احکامی وجود دارد که در آنها از روی قرآن و سنّت هیچ نوع کنترل عاید نمی‌شود، بلکه عامل در آن مختار است هر چه می‌خواهد بکند که در اصطلاح به آنها «مباحات» گفته می‌شود. در چنین احکامی، عمل انتظامی به حکّام و امرا محوّل است که آنان با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و مصالح جامعه قانون تدوین کنند. آنها را با قانون تطبیق بدهند؛ مثلاً چند کلانتری و چند پستخانه در شهر مورد نیاز است. یا نظام راه آهن باید چگونه باشد؟ آبادانی و مسکن منطبق و موافق با چه شرایط و قانونی تدوین و اجرا شود؛ انجام همه اینها، مباحات‌اند که هیچ قسمت از آن نه واجب است و نه حرام؛ بلکه در اختیار آدمی است؛ امّا اگر این اختیار به عوام الناس تفویض شود، هیچ نظامی بر قرار نمی‌ماند؛ لذا مسئولیّت نظام بر دولت است.

مراد از اطاعت اولی الامر در آیه مذکور، اطاعت علما و حکّام هر دو

است. بنابراین، طبق آیهٔ مذکور، اطاعت فقها در تحقیقات فقهی و اطاعت حکّام و امرا در امور انتظامی واجب است. این اطاعت هم در حقیقت اطاعت احکام الهی است، امّا به اعتبار ظاهر این احکام نه در قرآن موجوداند و نه در سنّت؛ بلکه بیان آنها یا از طرف علماست یا از طرف حکّام. بنابراین، قسم سوم، جداگانه قرار داده شده، به نام «اطاعت اولی الامر» موسوم گشت. و همان گونه که در منصوصات قرآن پیروی از قرآن و در منصوصات رسولﷺ، پیروی از رسولﷺ لازم و واجب است، هم‌چنین در اشیای غیر منصوص، پیروی از فقها و در امور انتظامی پیروی از حکام و امرا واجب است و همین است مفهوم اطاعت اولی الامر.



اطاعت امیر در کارهای خلاف شرع جایزنیست.

«اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰى اَهْلِهَا» (الآية)

در این آیه، الله تعالی به این کار دستور داد که هر گاه لازم آمد که شما در میان مردم قضاوت کنید، به عدل و انصاف قضاوت نمایید. قبل از این، به اطاعت اولی الامر تعلیم داده‌شد؛ در آیهٔ فوق اشاره به این است که اگر امیر به عدالت، پایدار باشد، اطاعت او واجب است و اگر او عدل و انصاف را گذاشته، بر خلاف شرع، احکام صادر کند، اطاعت از او جایز نیست. چنان‌که حضوراکرمﷺ فرمود: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» که اطاعت مخلوق در چنین کارهایی که نافرمانی خالق را به‌دنبال آوَرد، جایز نیست.

«وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ» الله‌تعالی در این آیه فرمود که هر گاه شما در میان مردم قضاوت کردید، منصفانه قضاوت کنید. از آیهٔ فوق این

نکته معلوم شد که هرگاه کسی در امر قضاوت، توانایی و شایستگی و دیگر شرایط ممکن را نداشته باشد، نباید به این کار مهم منصوب گردد؛ زیرا حکم بالعدل، امانت به شمار می‌آید و هر فرد ضعیف و ناتوان و اصولاً فاقد شرایط قضاوت، قادر به انجام چنین مسئولیّت مهمّی نیست؛ چنان‌که وقتی که حضرت ابوذر از آن‌حضرتﷺ تقاضا کرد که مرا جای حاکم مقرر کن، آن‌حضرتﷺ در جواب او فرمود: «یا اباذر انک ضعیف، و انها امانة و انها یوم القیٰمة خزی و ندامة، الا من اخذ بحقها و ادّی الذی علیه فیها» (رواه مسلم بحواله مظهری)

ای ابوذر شما ناتوانید و این یک امانت است که به سبب آن در قیامت ذلّت و پشیمانی پیش می‌آید؛ به غیر از آن کسی که حقّ این امانت را ادا کند. (یعنی او از ذلّت نجات می‌یابد).

انسان عادل، محبوب ترین بندهٔ خداست.

در حدیثی، آن‌حضرتﷺ فرموده که عادل، محبوب و نزدیکترین انسان به نزد خداست و ظالم از رحمت و نظر کرم خدا دور می‌باشد. و در حدیث دیگری آمده است که نبیّ کریمﷺ به صحابه فرمود که: آیا شما می‌دانید که از همه جلوتر چه کسی زیر سایه خدا می‌رود؟ آنان جواب دادند که خدا و رسول بهتر می‌دانند. آنگاه آن‌حضرتﷺ فرمود که: ایشان کسانی‌اند که هرگاه حق در جلوی‌شان بیاید، فوراً آن را می‌پذیرند و وقتی که از آنان سؤال کرده شود، انفاق می‌کنند و هر وقت قضاوت کنند، چنان قضاوت می‌کنند که گویا برای خود می‌کنند.

ثبوت اجتهاد و قیاس

قوله تعالی «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ» در این آیه، خداوندمتعال دستور داد که اگر شما دربارهٔ چیزی اختلاف داشتید، پس به

جانب خدا و رسول مراجعه کنید.

رجوع به کتاب و سنّت به دو شکل است: یکی این‌که به احکام منصوص کتاب و سنّت مراجعه شود؛ دوم این‌که: احکام منصوص موجود نباشد پس بر نظایر آن قیاس کرده رجوع کرده شود. لفظ «فَرُدُّوهُ» عام است که شامل هر دو صورت می‌باشد.

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مَآ اُنْزِلَ

آیا ندیدی کسانی راکه مدّعی اندکه ایمان آورده‌اند به آنچه نازل شده به‌طرف تو، و آنچه

مِنْ قَبْلِكَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّتَحَاكَمُوْا اِلَى الطَّاغُوْتِ وَ قَدْ اُمِرُوْا

نازل‌شده پیش‌از تومی‌خواهندقضایای‌خودراتقدیم‌به‌طرف‌شیطان‌کنند‌درحالی به‌آنان‌امر

اَنْ يَّكْفُرُوْا بِهٖ ؕ وَ يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّضِلَّهُمْ ضَلٰلاًۢ بَعِيْداً ﴿۶۰﴾ وَ اِذَا

شده‌که تسلیم‌او نشوند. و می‌خواهد شیطان که آنان را گمراه کرده دور کند. و وقتی که

قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُوْلِ رَاَيْتَ

گفته‌می‌شود به آنان‌که بیایید به طرف حکمی که خدا نازل‌کرده و به طرف رسول می‌بینی

الْمُنٰفِقِيْنَ يَصُدُّوْنَ عَنْكَ صُدُوْداً ﴿۶۱﴾ فَكَيْفَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ

منافقان‌راکناره‌می‌شونداز‌توبازایستاده. پس‌چگونه‌باشد‌وقتی‌که‌برسد‌به‌آنان‌مصیبتی‌دراثر

مُّصِيْبَةٌ ۢ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ ثُمَّ جَآءُوْكَ يَحْلِفُوْنَ ۖ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَآ اِلَّآ اِحْسَانًا وَّ

کردار خود ایشان پس بیایند نزد تو قسم خورده بخداکه ما غرض دیگر از نیکویی و

تَوْفِيْقاً ﴿۶۲﴾ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ فَاَعْرِضْ

اتفاق‌نداشتیم. ایشان‌کسانی‌هستندکه خدامی‌داندآنچه در دلهایشان‌است پس‌اعراض‌کن

عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَ قُلْ لَّهُمْ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ قَوْلاً ۢ بَلِيْغاً ﴿۶۳﴾ وَ مَآ اَرْسَلْنَا

ازایشان‌وبایشان‌نصیحت‌کن‌وبگوبه‌ایشان در حق ایشان سخن مؤثر. و ما نفرستاده‌ایم

مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ ؕ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْٓا

هیچ رسولی مگر برای این‌که از او اطاعت شود باذن خدا. و اگر آنان وقتی ظلم کرده بودند

اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ

برخویشتن می‌آمدند نزد تو پس آمرزش می‌خواستند از خدا و آمرزش می‌خواست برای شان

الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ﴿۶۴﴾

رسول، هر آینه می‌یافتند خدا را عفوکننده و مهربان.

خلاصۀ تفسیر

(ای محمد ﷺ) **آیا شما ندیدید کسانی را که** (به زبان) **ادّعا می‌کنند که آنان** (یعنی ما) **بر آن کتاب هم ایمان داریم که بر شما نازل گردانیده شده** (یعنی قرآن) **و بر آن کتاب هم که پیش از تو نازل گردانیده شده است** (یعنی تورات. زیرا که در آن، بیان منافقین بود و بیشتر منافقین از یهود بودند. مقصود این‌که تنها با زبان ادّعا می‌کنند که همانطور که ما به تورات ایمان داریم، به قرآن نیز ایمان داریم؛ یعنی، مدّعی اسلام‌اند. باز حال شان این است که) **می‌خواهند قضایای خود را نزد شیطان ببرند** (چون شیطان راه غیر شرعی را می‌نمایاند. پس عمل بر آن چنان است که قضایا پیش او برده شده است) **در حالی‌که**(از این دو امر مانع موجود است یکی این‌که) **به آنان** (از طرف شریعت) **چنین حکم شده است که آنها** (به شیطان) **ایمان نیاورند** (یعنی از نظر عقیده و عمل با او مخالفت کنند) **و** (مانع دوم این‌که) **شیطان** (چنین دشمن و بد خواه است برای شان که) **آنان را** (می‌خواهد از راه حق منحرف کرده، خیلی) **دور ببرد** (پس باوجود این دو امر که مقتضای آنان چنین بود که به گفتۀ شیطان عمل نکنند، باز هم موافق او شده‌اند) **وقتی که به آنان گفته می‌شود که بیایید به سوی حکمی که خدا نازل کرده است و** (بیایید) **به طرف رسول**ﷺ (که آن‌جناب ﷺ موافق آن قضاوت بفرمایند) **پس شما در آن وقت منافقین را در چنین حال می‌بینید که از** (آمدن نزد) **شما پهلو خالی می‌کنند** (پس چطور می‌شود) **وقتی که بر آنان مصیبتی واقع شود**

به سبب آن حرکتی که جلوتر (از این مصیبت) **کرده بودند** (مراد از آن حرکت این‌که شرع را گذاشته، بردن قضیه پیش دیگری است. و مراد از مصیبت مانند قتل یا ظهور خیانت و نفاق و باز خواست شدن. یعنی، آنگاه می‌اندیشند که عمل شان را چگونه توجیه کنندکه باز سرخ روی باشند) **پس** (تأویلی اندیشیده) **به نزد شما می‌آیند به نام خدا قسم می‌خورند که ما** (که‌جای دیگری رفته بودیم) **مقصودی دیگر نداشتیم غیر از این‌که** (صورت) **خوبی** (برای دو طرف) **معامله و** (میان آنان) **موافقت** (و مصالحت) **بر قرار باشد** (مطلب این‌که قانون حق شرع است ما شرع را نافهمیده نرفته‌ایم. امّا حق این است که در قضاوتهای قانونی حا کم‌نمی‌تواند ذیحق را ملزم به مراعات کند. البتّه در قضاوتهای عرفی بیشتر مراعات کرده می‌شود. علّت رفتن ما به جای دیگر این بود: لذا آنان جریان قضاوت توسط حضرت عمر را به گونه‌ای تعبیر و تأویل کردند که خود را بی‌گناه و حضرت عمر را مجرم وانمود کردند. بنابر این، الله تعالی ادّعای ایشان را تکذیب می‌فرماید که) **ایشان کسانی هستند که چه** (کفرو نفاق) **در دلهای ایشان هست** (که به سبب آن کفر و نفاق و عدم رضا به حکم شرع، آنان جای دیگر می‌روند و در وقت معیّن سزای آنرا خواهند دید) **پس** (مصلحت همین است که) **شما** (بر علم و مؤاخذه خداوندی ا کتفاکرده) **از آنان چشم پوشی بفرمایید** (یعنی هیچ مؤاخذه نکنید) **و** (به‌مقتضای مقام رسالت خویش) **به آنان نصیحت بفرمایید** (که‌از این حرکات باز بیایید) **و به آنان در خصوص** (اصلاح) **ذات شان مضامین کافی بگویید** (تا که حجّت بر آنان تمام و قائم باشد باز ا گرتسلیم نشدند. آنان بدانند و خدای شان) **و ما تمام پیامبران را برای این مبعوث گردانیدیم که به حکم خداوندی** (که‌در بارهٔ اطاعت رسول فرموده است) **از ایشان اطاعت کرده شود** (پس اوّلاً از آغاز کار اطاعت بر آن واجب بود) **و اگر وقتی که** (بخاطر لئامت به حماقت مبتلا گشتند و به گناه مرتکب شدند) **خود را در خسران قرار داده بودند آن وقت** (با ندامت) **در خدمت شما می‌آمدند باز** (حاضر شده) **از الله تعالی** (نسبت به گناهان خویش) **آمرزش می‌خواستند حتماً خداوند را می‌یافتند که توبه قبول‌کننده و مهربان‌است.**(یعنی: خداوند متعال با

رحمت خودش توبه‌را می‌پذیرد).

معارف و مسایل

ربط آیات

در آیات گذشته دستور رسیده بود که در تمام معاملات به احکام خدا و رسول مراجعه شود. در این آیات، مذمّت مراجعه به قوانین خلاف شرع بیان شده است.

شأن نزول آیات

برای نزول این آیات، واقعهٔ ویژه‌ای هست که تفصیل آن از این قرار است. منافقی به‌نام بشر با یهودی نزاع داشت؛ یهودی پیشنهاد کرد جهت حلّ اختلاف پیش محمدﷺ برویم. امّا بشر منافق پیشنهاد وی را نپذیرفت و اظهار داشت که «برای حلّ این اختلاف نزد کعب بن اشرف برویم» ناگفته نماند که کعب بن اشرف یکی از سرداران یهود و دشمن سر سخت رسول کریمﷺ و مسلمانان به شمار می‌رفت. جای تعجّب این‌که یهودی قضاوت سردار خویش را گذاشته، قضاوت آن‌حضرتﷺ را پسندید؛ در حالی‌که بشر خود را مسلمان می‌خواند به جای قضاوت آن‌حضرتﷺ قضاوت کعب بن اشرف (سردار یهودی) را اختیار نمود. در حالی‌که هر دو یقین داشتند که رسول‌خداﷺ به حق و انصاف قضاوت خواهند کرد. و چون در این منازعت یهودی بر حق بود، بنابراین او به‌جای سردار خویش، کعب بن اشرف، بر آن‌حضرتﷺ اعتماد داشت و بشرمنافق بر اشتباه و ناحق بود. بنابر این می‌دانست که قضاوت آن‌حضرتﷺ بر خلاف من خواهد شد. اگر چه من مسلمان گفته می‌شوم و این یهودی. بعد از گفتگوی با یکدیگر، سرانجام هر دو به قضاوت آن‌حضرتﷺ راضی شدند. سر انجام به محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شدند تا موضوع خاتمه یابد. قضیه به نزد آن‌حضرتﷺ رسید آن‌جنابﷺ چگونگی اختلاف شان را

مورد بررسی و تحقیق قرار داد. نتیجتاً، یهودی ذیحق و بشر که ظاهراً مسلمان بود، محکوم گشت. بشر از قضاوت آن‌حضرتﷺ راضی نشد، و در اندیشهٔ این بر آمد که یهودی را به جلسهٔ قضاوت دیگری راضی کند. لذا با اصرار فراوان، یهودی را واداشت تا جهت قضاوت این قضیه را، به خدمت حضرت عمرؓ ارائه دهند. مقصود بشر از این قضاوت این بود که حضرت عمر در امور کفّار، شدید و سخت گیر است و قطعاً یهودی را محکوم خواهد کرد. به هر حال آن دو به خدمت فاروق اعظم ؓ رسیدند. یهودی تمام سرگذشت را با فاروق اعظم در میان گذاشت که قضاوت این اختلاف را آن‌حضرتﷺ به پایان رسانیده است؛ امّا این شخص بر آن قضاوت، اطمینان ندارد و محاکمه را پیش شما آورده است. حضرت عمرؓ از بشر پرسید که آیا واقعه چنین است؟ او اقرار کرد. حضرت عمرؓ فرمود: خیلی خوب، توقّف بفرمایید که من الآن می‌آیم. به خانه رفت و شمشیری برداشت و آمد و فرمود هر کسی که بر قضاوت آن‌حضرتﷺ راضی نباشد قضاوت او چنین خواهد شد. پس، گردن او را زد.

(این واقعه در روح المعانی بروایت ثعلبی و ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عبّاس منقول است) و عامه مفسّرین نیز چنین نوشته اند که بعد از آن، وارثان مقتول علیه حضرت عمرؓ اقامه دعوی کردند که او مسلمانی را بدون دلیل شرعی کشته است و برای اثبات مسلمانی او، در گفته‌های کفر و نفاق او تأویلات آوردند. الله تعالی در آیات مذکور اصل حقیقت معامله را و منافق بودن آن شخص مقتول را روشن ساخت و حضرت عمرؓ را تبرئه کرد.

در این رشته به چند واقعه دیگر نیز اشاره شده است که: بعضی قضاوت شرعی را کنار گذاشته، قضاوت کاهن یا منجّمی را می‌پذیرند. و اینک تفسیر آیات: در آیه اوّل فرمود: آنکس را ببینید که مدّعی است که من بر کتب گذشته تورات و انجیل هم ایمان آورده بودم و بر این کتاب (قرآن) که بر شما نازل شده

است هم ایمان می‌آورم؛ یعنی، قبلاً در اهل کتاب داخل بود؛ سپس به مسلمانان پیوست. امّا پیوستن او به مسلمانان و گرایش وی به اسلام، لفظی است و دلش همچنان در گرو کفر است که به هنگام بروز اختلاف، عقیده‌اش پدیدار گشت به‌طوری که قضاوت آن‌حضرتﷺ را گذاشته، رفتن به سوی سردار یهود، کعب بن اشرف را تمایل کرد. و بعد از این‌که آن‌حضرتﷺ قضاوت را روشن و حقّانی فرمود، بر آن راضی نشد.

در لغت، لفظ «طاغوت» بمعنی سرکش است و در عرف به شیطان اطلاق می‌شود. در این آیه ارائه محاکمه نزد کعب بن اشرف ارائه به شیطان محسوب شد. یا به این خاطر که کعب بن اشرف خود یک شیطان بود یا به این سبب که گذاشتن قضاوت شرعی و مراجعه به طرف خلاف شرع، از تعلیمات شیطان می‌باشد. گویا پیرو آن محاکمه را به نزد شیطان برده است. بنابر این در آخر آیه، راهنمایی فرمود که کسی که از شیطان پیروی می‌کند، شیطان او را در گمراهی دور و دراز مبتلا می‌سازد. در آیهٔ دوم نشان داد که به هنگام منازعه و خصومت با یکدیگر، اعراض از قضاوت شرعی آن‌حضرتﷺ نمی‌تواند کار مسلمان باشد؛ چنین کسی می‌تواند منافق باشد و وقتی که کفر آن کس علناً چنین برملا شد که بر قضاوت آن‌حضرتﷺ راضی نشد پس برای فاروق اعظم کشتن او صحیح و درست است. زیرا که او از نفاق، پا فراتر گذاشت و آشکارا کافر گشت. بنابر این فرمود که این افراد چنان هستند که وقتی به آنان گفته شود که به طرف حکمی که خدا نازل کرده بیایید و به سوی رسول بشتابید این منافقین از آمدن به نزد شما باز می‌مانند.

در آیه سوم اشتباه آن تعبیرات باطل روشن شد که معمولاً از سوی آن قبیل افراد مطرح می‌شود که قضاوت غیر شرعی را بر قضاوت برحق شرعی ترجیح می‌دهند. که در این آیه بر ابطال دانستن قضاوت غیر شرعی و بر حقّانیّت قضاوت آن‌حضرتﷺ تصریح شده است. وقتی که در نتیجهٔ اعمال بد

ایشان مصیبت رسوایی یا قتل بر آنان واقع شد، پیروان آن شخص شروع کردند به قسم خوردن و تأویل بیان کردن. حق تعالی در این آیه روشن کرد که ایشان در این قسمها و تأویلات دروغگو هستند و آنچه را که آنها انجام دادند بخاطر کفر و نفاق بود.

در آیه چهارم، به ادّعاهای بیهوده شان جواب داده شد که آنچه ایشان در دل، کفر و نفاق دارند، خداوند از آنها کاملاً با خبر است. تأویلات شان بی‌جا و قسمهایشان همه دروغ‌اند. بنابر این شما عذرشان را نپذیرید و ادّعای مدّعیان را که علیه حضرت عمرؓ کرده‌اند رد بفرمایید؛ زیرا که کفر آن منافق واضح شده بود.

بعد از آن فرمود که شما آن منافقان را با خیر خواهی ارشاد بفرمایید که در دلهایشان کاملاً مؤثّر واقع شود؛ یعنی آنان را به یاد آخرت انداخته با اخلاص به سوی اسلام دعوت دهید. یا سزای دنیوی را ذکر کنید که اگر شما از نفاق باز نیامدید؛ زمانی نفاق شما ظاهر می‌گردد و انجام شما هم همان خواهد شد که انجام «بشرمنافق» شد.

در آیهٔ پنجم یک ضابطه عمومی بیان فرمود که رسولی را که ما فرستاده‌ایم به‌این منظور فرستاده‌ایم که همهٔ مردم مطابق حکم الهی از دستورات او اطاعت کنند. پس نتیجهٔ آن این شد که هر کس با احکام رسول مخالف باشد، مانند کفّار با او رفتار می‌شود. بنابراین، عملی که حضرت عمرؓ انجام داد، صحیح بود. بعد از آن به‌طور خیر خواهانه مشورت داد که اگر ایشان به‌جای تأویلات باطل و قسمهای دروغین، به کوتاهی خود اقرار می‌کردند و نزد شما حاضر شده، خودشان هم از خدا آمرزش می‌خواستند و رسول هم برای آنان دعای مغفرت می‌کرد؛ حتماً خداوند متعال توبه آنها را می‌پذیرفت.

در اینجا شرط قبول، حضور در خدمت رسول خداﷺ و سپس دعای

مغفرت ایشان غالباً به این خاطر است که آنان بر مقام نبوّت آن‌حضرتﷺ حمله کردند و قضاوت ایشان را از نظر دور داشتند؛ و به آن‌جنابﷺ ایذا رساندند؛ بنابر این برای توبه از جرم ایشان حضور در خدمت آن‌حضرتﷺ و استغفار او شرط کرده شد. اگر چه این آیه در خصوص واقعه منافقین نازل شده است، امّا از الفاظ آن یک ضابطهٔ عمومی پدید می‌آید که هر کسی در خدمت رسول‌خداﷺ حاضر باشد و آن‌حضرتﷺ در حق او دعای مغفرت نماید حتماً او آمرزیده خواهد شد و حضور در خدمت آن‌حضرتﷺ همانطور که در زمان حیات بود، هم چنین امروز حضور بر روضهٔ اقدس هم در همین حکم هست.

حضرت علی کرم‌الله‌وجهه فرموده که وقتی ما رسول اللهﷺ را دفن کرده فارغ شدیم بعد از سه روز یک روستایی آمد و بر مقبره گرامی آن‌حضرتﷺ افتاد و زار زار گریست؛ لذا حضرت علی رضی‌الله‌عنه آیه فوق را به وی معرفی کرد و گفت که الله تعالیٰ در این آیه وعده فرموده که اگر گنهکاری در خدمت رسول خدا حاضر باشد و رسول برای او دعای مغفرت کند گناهان او آمرزیده می‌شوند. بنابر این او گفت من در خدمت شما حاضر شده‌ام که شما در حق من دعای مغفرت بفرمایید. کسانی که در آن وقت حاضر بودند بیان می‌فرمایند که در جواب آن از روضهٔ اقدس این صدا بر آمد که «قد غفر لک» یعنی، مغفرت شدی. (بحر محیط)

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

پس قسم به پروردگار تو، که مؤمن نمی‌باشند تا حکم نگردانند تورا، در آنچه اختلاف واقع شده

ثُمَّ لَا يَجِدُوْا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا ﴿۶۵﴾

میانشان، باز نیابند در دلهایشان تنگی از آنچه حکم کردی تو و قبول کنند با رضایت کامل.

خلاصهٔ تفسیر

پس قسم به رب شما که ایشان (تنها به زبان اظهار ایمان می‌کنند، عندالله)

ایماندار نمی‌شوند تا وقتی که چنین نباشد که آن تنازع که در میانشان واقع باشد ایشان نزد شما (و اگر شما نباشید به شریعت شما) **آن را حل نمایند. پس** (وقتی که شما قضاوت کردید. پس) **از آن قضاوت شما در دل خود مضیقه** (انکار) **نیابند و** (آن قضاوت را) **کاملاً** (بظاهر و باطن) **تسلیم کنند.**

معارف و مسایل

نپذیرفتن قضاوت پیغمبر، کفر است.

در این آیه با اظهار عظمت و علوّ مرتبت آن‌حضرتﷺ اطاعت آن‌جنابﷺ را که از آیات بی شمار قرآنی ثابت است با وضوح کامل تشریح فرمود. حق تعالی در این آیه قسم خورده، فرمود که هیچ انسانی نمی‌تواند مؤمن یا مسلمان باشد تا وقتی که قضاوت آن‌حضرتﷺ را از صمیم دل کاملاً نپذیرد و در دل او از آن قضاوت هیچ گونه تنگی و تردد راه نیابد.

آن‌حضرتﷺ به حیث رسالت، خود، حاکم امّت و مسئول قضاوت هر آن اتّفاقی است که واقع شود؛ حاکمیت و قضاوت او بر حکم مقرر کردن کسی متوقّف نیست. باز در این آیه مسلمانان را به تقرر حکم به این خاطر تلقین فرمود که بسیاری از مردم بر حاکم مقرّر کرده، به دولت و قضاوت او اطمینان نمی‌کنند؛ آنچنان که بر حَکَم مقرّر کردهٔ خویش، اطمینان دارند؛ امّا آن‌حضرتﷺ تنها حاکم نیست؛ بلکه رسول معصوم، رحمة للعالمین و پدر شفیق و مهربان امّت نیز هست بنابر این چنین تعلیم داده شد که هر گاه در معامله‌ای یا در مسأله‌ای اختلاف پیش آمد بر طرفین لازم است که رسول اکرم را حکم خوش قرار داده، محاکمه خود را خاتمه داده، بنابه قضاوت و حکمیت ایشان، موارد اختلافی را پایان داده، نتیجهٔ حکمیت ایشان را با دل و جان بپذیرند و مخلصانه بدان عمل نمایند.

حَکَمْ گردانیدن آن حضرتﷺ در اختلاف، مختص به عهد مبارک ایشان نیست.

حضرات مفسّرین فرموده‌اند که عمل بر این فرمان قرآنی، مختص به عهد مبارک آن‌حضرتﷺ نیست؛ قضاوت شریعت مطهر او بعد از وفات ایشان به منزلهٔ قضاوت خود ایشان است. بنابر این، این حکم تا قیامت همچنان جاری است که در زمانهٔ خود ایشان بلا واسطه به خود ایشان مراجعه می‌شد و بعد از ایشان به شریعت ایشان مراجعه شود که در حقیقت مراجعه به خود ایشان است.

چند مسئلهٔ مهم

اوّل این‌که، هرگز مسلمان نیست آن کسی که در هر نزاع و اختلاف بر قضاوت رسول کریمﷺ مطمئن نباشد. از اینجاست که حضرت فاروق اعظم آن شخص را که بر قضاوت پیامبر اکرمﷺ راضی نشد و موضوع اختلافی را به نزد فاروق اعظم آورد، به قتل رسانید. اولیای آن مقتول علیه حضرت عمرؓ به بارگاه رسول خداﷺ شکایت کردند که او بدون جهت مسلمانی را به قتل رسانیده است. وقتی که این قضیه در خدمت آن‌حضرتﷺ مطرح شد فوراً از زبان مبارک ایشان بر آمد که «ماکنت اظن ان عمر یجترئ علی قتل رجل مؤمن» «یعنی، نپنداشته بودم که عمر بر قتل یک نفر مؤمن جرأت می‌کند» از این ثابت شد که اگر نزد حاکم بالا دست تری از حاکم زیر دستش پژوهش و فرجام خواهی شود او به جای حمایت از زیر دستان خود باید به انصاف قضاوت کند؛ چنان‌که در این واقعه قبل از نزول آیه، آن حضرتﷺ اظهار ناراضی فرمود. باز وقتی که آیه نازل شد حقیقت روشن گشت که آن شخص مؤمن نبوده است.

مسئلهٔ دومی که از این آیه مستفاد می‌گردد این است که لفظ «فِیْمَا شَجَرَ»

تنها متعلّق به معاملات حقوقی نیست؛ بلکه حاوی مسایل دیگری چون: عقاید، نظریات و مسایل نظری نیز هست.

بنابراین، فریضهٔ هر مسلمان است که هر گاه هم در مسأله‌ای نوبت به اختلاف رسید، به جای این‌که با هم به درگیری و جنگ بپردازند، هر دو گروه به طرف رسول‌خداﷺ و بعد از ایشان به طرف شریعت او رجوع کرده حل مسئله را جویا شوند.

مسئله سوم: این‌که معلوم شد که کاری که از آن‌حضرتﷺ قولاً یا عملاً ثابت باشد، احساس دل تنگی در انجام آن هم علامت ضعف ایمان است. مثلاً جایی که شریعت به تیمّم اجازه داده است که نماز خوانده شود در آنجا اگر دل کسی بر تیمّم کردن راضی نباشد، این را تقوا نپندارد؛ بلکه آن را فساد قلبی خویش بداند؛ بنابر این هیچ کسی نمی‌تواند از رسول‌خداﷺ متّقی تر باشد. آن‌حضرتﷺ همچنین به نماز خواندن در حال قعود اجازه داده و اتّفاق افتاده که خود نیز به طور نشسته نماز خوانده است. لذا اگر دل کسی به این عمل راضی نباشد و با وجود ناتوانی خویش، به خود رنج و مشقت بدهد و ایستاده نماز بخواند، این عمل بیانگر این است که در دل او شک است و نسبت به دستورات حیاتبخش دین تردید دارد.

آری اگر با بودن رخصت، زحمت را انتخاب کرده و بدان عمل کند، درست است و این نیز از تعلیمات عالیهٔ آن‌حضرتﷺ است. امّا مطلقاً احساس تنگدلی از رخصتهای شرعی تقوا نیست. از اینجا است که رسول‌خداﷺ فرموده: «ان الله تعالیٰ یحب ان توتی رخصه کما یحب ان توتی عزائمه» یعنی، همانطور که خدا از عمل بر عزیمت ها خرسند می‌شود، هم چنین از عمل بر رخصتها هم خرسند می‌گردد.

در عموم عبادات و اذکار و اوراد و درود و تسبیح از همه بهترین طریقه همان است که معمول خود رسول کریمﷺ باشد و بعد از آن‌حضرت صحابه بر

آن عامل باشند وظیفه مسلمانان است که آن را از روایات مستند احادیث دریافته از مسلمات عمل خویش قرار دهند.

یک فایدهٔ مهم

از تفصیل گذشته، این امر واضح شد که رسول کریمﷺ تنها مصلح و رهبر اخلاقی امّت نبودند؛ بلکه ایشان یک حاکم عادل نیز بودند. به طوری که قضاوت و حکمیت ایشان معیار شناخت کفر و ایمان قرار داده شد؛ چنان که از واقعه بشرمنافق ظاهر است. برای توضیح این موضوع، الله تعالیٰ در چند جا از کتاب مقدس خویش ضمن تعلیم اطاعت از خویش، اطاعت رسول کریمﷺ را هم لازم‌الاجرا قرار داد. چنان‌که در آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «اَطِیْعُوااللّٰهَ وَ اَطِیْعُواالرَّسُوْلَ» یعنی؛ شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا را بجا آورید.

در آیهٔ ۸۰ سورهٔ نساء نیز فرموده است «مَنْ یَطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ» یعنی، آنکه از رسول اطاعت کند او در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

از اندیشه در این آیات شأن حاکمیت و مقام رهبری آن‌حضرتﷺ نیز روشن و مسلم می‌شود که برای اظهار صورت عملی آن، الله تعالی قانون خود را به نزد آن‌حضرتﷺ فرستاد تا که آن‌حضرتﷺ بتواند قضاوت اختلافات را طبق آن بعهده گیرد: چنان‌که در آیهٔ ۱۰۵ سوره نساء می فرمایند: «اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَیْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَاۤ اَرٰكَ اللّٰهُ» یعنی، ما کتاب را به حق نزد شما نازل کردیم تا که شما بین مردم چنان قضاوت کنید که خداوند به شما نشان داده و تفهیم نموده است.

وَ لَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ اَنِ اقْتُلُوْۤا اَنْفُسَكُمْ اَوِاخْرُجُوْا مِنْ دِیَارِكُمْ مَا

واگر ماحکم می‌کردیم بر ایشان‌که بکشید خودتان را یا بیرون بیایید از وطن‌تان نمی‌کردند

فَعَلُوْهُ اِلَّا قَلِیْلٌ مِّنْهُمْ ؕ وَ لَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوْا مَا یُوْعَظُوْنَ بِهٖ لَكَانَ

آن‌رامگراندکی از ایشان و اگرآنان می‌کردند آنچه نصیحت‌کرده‌می‌شدند به آن البتّه در

خَیْراً لَّهُمْ وَ اَشَدَّ تَثْبِیْتاً ﴿۶۶﴾ وَّ اِذاً لَّاٰتَیْنٰهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا اَجْراً

حقشان بهتر و بیشتر تثبیت کننده می‌شد در دین. وآنگاه می‌دادیم‌به ایشان‌از نزد خود

عَظِیْماً ﴿۶۷﴾ وَّ لَهَدَیْنٰهُمْ صِرَاطاً مُّسْتَقِیْماً ﴿۶۸﴾

ثواب بزرگ. وهدایت می‌کردیم آنها را به راه راست.

خلاصهٔ تفسیر

و اگر ما بر آنان فرض می‌کردیم (به شکل احکام) **که خود کشی بکنید یا وطن‌تان را ترک کنید پس جز چند نفر انگشت شمار** (که‌مؤمن کامل باشند)**کسی این حکم را به جا نمی‌آورد.** (از این ثابت شد که اطاعت کنندگان حقیقی اندک‌اند) **و اگر این مردم** (منافق) **بر آنچه** (از اطاعت رسول به جان و دل) **به آنان نصیحت کرده می‌شود عمل می‌کردند** (در دنیا هم بخاطر استحقاق ثواب) **برای ایشان بهتر می‌شد و** (نیز به اعتبار تکمیل دین) **ایمان** (ایشان) **بیشتر مستحکم می شد** .(زیرا تجربه ثابت کرده‌که انجام کارهای دین مایهٔ ترقّی، اعتقاد و یقین می‌باشد) **و در این حالت** (که‌هر گاه‌از عمل خوبی ثبات دین به دست اید پس در آخرت) **هم ما به ایشان فقط از طرف خود اجر عظیم عنایت می‌کنیم و ما به ایشان راه راست** (جنّت را) **نشان می‌دهیم** (که‌بدون منع و جلو گیری وارد بهشت می‌شوند که رسیدن به آن مقام همان نیل به اجر عظیم است).

معارف و مسایل

شأن نزول

واقعه‌ای که به سبب آن، این آیه و آیات پیش از این، نازل شدند، رفتار بشرمنافق بود که برای قضاوت ادّعای خویش، اوّلاً کعب بن اشرف یهودی را

انتخاب کرد. سپس مجبور شد نزد آن‌حضرتﷺ برود و چون قضاوت آن‌حضرتﷺ بر خلاف نظر او بود بر آن راضی نشد و سپس برای قضاوت ادّعای خویش به نزد حضرت عمرؓ رسید که حضرت عمرؓ او را به قتل رساند. وقتی این واقعه در مدینه انتشار یافت، یهودی‌ها به مسلمانان طعنه زدند که: شما چه مردمانی هستید که او را رسول اللهﷺ می‌دانید و مدّعی اتّباع او هستید باز هم قضاوت او را نمی‌پذیرید. بنگرید که به یهودیها در بارهٔ توبه از گناه ایشان، حکم رسیده بود که شما در آن یکدیگر را بکشید ما بر این حکم شدید عمل کردیم تا این‌که از ما هفتاد هزار نفر کشته شد. اگر به شما چنین دستوری می‌رسید شما چه می‌کردید؟! پس برای این جریان آیه نازل شد که: «وَ لَوْ اَنَّا کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ» یعنی، حال این منافقین یا عموم مردم، که در آن مؤمن و کافر داخل‌اند، این است که اگر به آنان مانند بنی اسرائیل حکم شدید خودکشی یا ترک وطن داده می‌شد خیلی کم از آنان بر این حکم عمل می‌کردند.

در اینجا، هشدار شدیدی است برای کسانی که در هنگام اختلافات خود، قضاوت مدبّرانهٔ رسول اللهﷺ و شریعت او را گذاشته به سراغ کسی دیگر می‌روند و نیز جوابی برای طعنهٔ یهودیان است که این رفتار منافقین است نه مسلمانان حقیقی؛ به دلیل این‌که وقتی این آیه نازل شد، یکی از صحابه(رض) فرمود که: الله ما را در چنین آزمایشی قرار نداد.

وقتی این گفتهٔ صحابی به رسول‌خداﷺ رسید، فرمود که: در امّت من چنین کسانی هم هستند که دلشان مانند کوه استوار است. ابن وهب می‌گوید که این گفتهٔ حضرت ابوبکر صدّیقؓ بود.

در روایت دیگر آمده است که وقتی حضرت ابوبکر صدّیقؓ این آیه را شنید فرمود: اگر چنین حکمی نازل می‌شد به خدا قسم از همه جلوتر من خودم و اهل خانه‌ام را قربان می‌کردم. در بعضی روایات آمده است که بر نزول این آیه، رسول اللهﷺ فرمود: اگر این حکم خودکشی یا ترک وطن از جانب

اللّٰه‌تعالی می‌آمد ابن امّ عبد یعنی، حضرت عبدالله بن مسعود بر او عمل می‌کرد. امّا معامله دوم یعنی ترک دیار، که صحابهٔ کرام(رض) بر آن عمل کرده به جهانیان نشان داده‌اند که وطن خویش مکّه و تمام ثروت و تجارت را گذاشته به طرف مدینهٔ منوّره هجرت نمودند.

در آخر آیه فرمود که: اگر چه این حکم مشکل است، امّا اگر آنان طبق دستور ما آنرا بپذیرند انجام این کار برای آنان بهتر خواهد بود و این عمل، ایمان آنها را استوار تر می‌کند و ما به آنان در مقابل این کار، ثواب عظیم عنایت کرده، آنان را به راه راست سوق خواهیم داد.

بعد از این در آخر آیه، ذکر درجات عظیم برای کسانی است که اطاعت خدا و رسول را به جا آورده‌اند که در این باره به آنان چنین مژده داده شده که ایشان در جنّت در رکاب انبیا و صدّیقین و شهدا و صالحین قرار می‌گیرند. نزول این آیه، واقعه‌ای بخصوص دارد که تفصیل آن با تشریح درجات چهارگانهٔ انبیا و صدّیقین و شهدا و تفسیر چگونگی همراهی با آنان در جنت ان شاء الله خواهد آمد.

وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ

وهر کسی که بپذیرد حکم‌خدا و رسول‌او را، پس‌او همراه کسانی‌است که انعام‌کرده خدا بر

النَّبِيّٖنَ وَ الصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَآءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ ۚ وَ حَسُنَ اُولٰٓئِكَ

آنان که انبیا و صدّیقین و شهدا و صالحین می باشند و خوب‌است رفاقت

رَفِيْقًا ﴿۶۹﴾ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ ؕ وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا ﴿۷۰﴾

ایشان. این فضل از جانب خداست و خدا کافی است دانا.

خلاصهٔ تفسیر

و هر کسی که (در احکام لازمه هم) فرمان خدا و رسول را به‌جا آورد (اگر

نتواند در تکثیر طاعات به حدّ کمال برسد) **پس چنین اشخاص هم** (در جنّت) **همراه کسانی می‌شوند که الله تعالیٰ بر آنان انعام** (کامل‌دین و قرب و قبول) **فرموده است؛ یعنی انبیا** علیهم السلام **و صدّیقین** (که در امّت انبیا از همه حائز مرتبه بیشتراند که از آن جمله کمال باطنی هم هست و در عرف به آنان اولیاء الله گفته می‌شود) **و شهدا** (که به خاطر محبّت دین جان خود را از دست دادند) **و صلحا** (که کاملاً پیرو شریعت می‌باشند. یعنی، هم در واجبات و هم در مستحبّات از دیگران گوی سبقت را ربودند که به آنان نیک بخت و دیندار گفته می‌شود) **و ایشان** (رفیق هر کسی باشند) **رفقای خیلی خوبی‌اند**(و رفاقت مطیع به آنان ثابت است. پس نتیجه این شد که این خود از ثمرات اطاعت است که برای او چنین رفیق میسر شد) **این** (معیّت و رفاقت برای ایشان تنها) **فضلی است از جانب الله تعالیٰ** (یعنی اجر عمل نیست زیرا که مقتضای آن این بود که از درجه‌ای که مقتضای عمل باشد جلوتر نتوانند بروند. پس این به صورت جایزه است) **و الله تعالیٰ دانای کافی است؛** (که هر عمل و مقتضای آن را و مقدار آن انعام را که بیش از مقتضا و مناسب باشد کاملاً می‌داند: زیرا که در آن انعام هم تفاوت می‌باشد بعضی به آن حضرات بار بار شرف قرب حاصل می‌کنند و بعضی گاه گاه و علی هذا القیاس). «والله اعلم»

ربط آیات

در بالا تنها برای مخاطبان به اطاعت خدا و رسول، **وعدهٔ اجر عظیم بود، الآن در این آیات به صورت قاعدهٔ کلّی ذکر وعدهٔ عمومی به اطاعت خدا و رسول است.**

معارف و مسایل

درجات جنّت به اعتبار اعمال می‌باشد

کسانی که بر همهٔ آنچه که خدا و رسول امر فرموده‌اند، عمل کنند و از همهٔ آنچه که خدا و رسول منع فرموده اجتناب ورزند. پس به اعتبار عمل، درجات شان مختلف خواهد شد. گروه درجهٔ اوّل را خداوند به همراهی انبیا

در مقامات عالیهٔ جنّت جای می‌دهد و گروه درجهٔ دوم را به همراهی نسبی جای می‌دهد که بعد از انبیا باشند که به آنان صدیقین گفته می‌شود. یعنی، آن اصحاب جلیل القدر که بدون هیچگونه خود داری و مخالفت نخست ایمان آوردند؛ مانند حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه؛ پس گروه درجه سوم به همراه شهدا می‌باشند؛ شهدا کسانی هستند که جان و مال خود را در راه خدا فدا کردند. گروه درجهٔ چهارم به همراه صلحا خواهند بود. صلحا کسانی‌اند که در ظاهر و باطن خویش بر اعمال صالح مقیّد و استوار باشند.

خلاصه این‌که اطاعت کنندگان کامل خدا و رسول او ﷺ در معیّت کسانی می‌باشند که به نزد خدای تعالیٰ از همه بیشتر معزّز و مقبول‌اند و آنان چهار گروه‌اند:

انبیا، صدّیقین، شهدا و صالحین.

شأن نزول

این آیه بنابر واقعه‌ای مخصوص نازل شد که آن را امام التفسیر، حافظ ابن‌کثیر با اسانید متعدّد، نقل کرده است.

واقعه از این قرار است که اُمّ المؤمنین، حضرت عائشه صدّیقه (رض) می‌فرماید که: روزی یکی از اصحاب کرام در خدمت رسول کریم ﷺ حاضر شده عرض کرد که: یا رسول الله! محبت شما در دل من از نفس خودم هم بیشتر است و هم از زن و فرزندانم. بسا اوقات در خانه بی‌قرار می‌باشم تا این‌که در خدمت شما آمده، شما را زیارت می‌کنم؛ آنگاه آرام می‌گیرم. اکنون در این فکرم که وقتی شما از این جهان تشریف ببرید و من هم بمیرم؛ این را می‌دانم که شما در جنّت به همراه پیامبران در درجات عالیه قرار می‌گیرید؛ اوّلاً نمی‌دانم که آیا وارد بهشت می‌شوم یا خیر و اگر وارد هم شدم درجهٔ من از شما بسیار پایین‌تر خواهد بود و من در آنجا نمی‌دانم به زیارت شما مشرّف

می‌شوم یا خیر. در آنجا من چطور می‌توانم صبر کنم؟ آن‌حضرتﷺ سخن او را شنیده پاسخ نداد تا این‌که این آیه نازل شد «وَ مَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ» آنگاه آن‌حضرتﷺ به او مژده داد که به اطاعت کنندگان در جنّت ملاقات و زیارت انبیاعلیهم‌السلام و صدّیقان وشهیدان و نیکوکاران میسّر خواهد شد؛ یعنی با وجود تفاوت درجات جنّت و اولیٰ و اعلیٰ بودنش هم مواقع ملاقات و مجالست میسّر می‌شود.

چگونگی ملاقات در بهشت

از آن جمله یکی این می‌باشد که از جای خود یکدیگر را می‌بینند چنان‌که در مؤطای امام مالک به روایت ابو سعید خدری منقول است که رسول‌اللهﷺ فرمود که: اهل جنّت به دریچه‌های خویش اهل طبقات بالا را می‌بینند هم چنان‌که شما در این جهان ستارگان را می‌بینید.

و این صورت هم می‌باشد که در درجات برای ملاقات آمد و رفت کنند؛ چنان‌که ابن جریر به روایت ربیع نقل کرده است که رسول خداﷺ در تفسیر این آیه چنین فرمود: که اهل طبقات بالا به طرف پایین می‌آیند و به آنان ملاقات و مجالست می‌کنند. و این هم امکان دارد که به اهل طبقات پایین اجازه برسد که برای دیدن اهل طبقات بالا، بالا بروند. و بنابر این آیه، رسول‌کریمﷺ بسیاری را به همراهی خود در جنّت بشارت داد.

در صحیح مسلم آمده است که حضرت کعب اسلمی(رض) به معیّت آن‌حضرت ﷺ شب می‌گذرانید؛ یک شبی هنگام تهجّد، کعب اسلمی برای آن‌حضرتﷺ آب وضو و مسواک و لوازم دیگر آورد و گذاشت پس آن‌حضرتﷺ مسرور شده فرمود از من چیزی درخواست کن. کعب اسلمی عرض کرد من در جنّت همنشینی شما را می‌خواهم آن‌حضرت فرمود که:

چیزی دیگر بخواه او عرض کرد که چیزی دیگر نمی‌خواهم آنگاه آن‌حضرتﷺ فرمود که: اگر می‌خواهی در جنّت همراه من باشی پس «اعنی علی نفسک بکثرة السجود» یعنی به مقصد خود می‌رسی امّا در این به من چنین کمک کن که زیاد سجده کن. یعنی نماز زیاد بخوان.

در «مسند» امام احمد آمده است که، شخصی به نزد آن‌حضرتﷺ آمد و عرض کرد که: یا رسول الله من به این امر شهادت داده‌ام که به غیر از خدا کسی لایق عبادت نیست و این‌که شما رسول بر حق خدا می‌باشید و من پایبند نماز پنج وقت نیز می‌باشم و زکات هم می‌دهم و روزه رمضان را هم می‌گیرم با شنیدن این، رسول‌اللهﷺ فرمود: آن‌کس که در این حالت بمیرد او با انبیا و صدّیقین و شهدا خواهد بود به شرطی که نا فرمانی مادر و پدر را نکند.

همچنین در حدیثی از ترمذی آمده است که رسول اللهﷺ فرمود: «التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء» یعنی تاجری که راستگو و امانتدار باشد با انبیا و صدّیقین و شهدا خواهد بود.

شرط قرب، محبّت است.

صحبت و رفاقت رسول کریمﷺ از محبّت او به دست می‌آید چنان‌که در صحیح بخاری به طرق متواتر از گروهی از صحابه کرام منقول است که از رسول خداﷺ سؤال شد که مقام و پایه آن شخص چیست که با کسی محبّت و تعلّق داشته باشد، امّا در عمل به درجهٔ او نرسد. آن‌حضرتﷺ فرمود: «المرء مع من احبّ» یعنی در محشر هر شخصی همراه کسی است که با او محبّت داشته باشد.

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که صحابهٔ کرام در جهان از هیچ چیز این‌اندازه خوشحال نشدند که از این حدیث خوشحال شدند؛ زیرا که این حدیث به آنان چنین بشارت داد که محبّت کننده با رسولﷺ در محشر و جنّت

هم با رسول خدا همراه خواهد بود.

رفاقت رسول خداﷺ وابسته به رنگ و نژاد کسی نیست.

طبرانی در معجم کبیر روایتی از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که شخصی حبشی نزد آن‌حضرتﷺ آمد و عرض کرد که یا رسول‌الله شما از ما در حسن و صورت و حسن رنگ هم ممتاز می‌باشید و در نبوّت و رسالت هم؛ حال اگر من بر آن چیز ایمان بیاورم که شما ایمان آورده‌اید و همان عمل را انجام دهم که شما انجام داده‌اید آیا من می‌توانم در جنّت همراه شما قرار بگیرم؟

آن‌حضرتﷺ فرمود: آری؛ حتماً (تو از بد صورتی حبشیانهٔ خویش نترس) قسم به ذاتی که نفسم به دست اوست حبشیانِ سیاه رنگ در جنّت سفید و زیبا می‌شوند و به مسافت یک هزار سال می‌درخشند و هر کسی که به کلمه لا اله الاالله قایل باشد نجات و فلاح او بر عهدهٔ خداست و آن‌که سبحان الله و بحمده را می‌خواند در نامهٔ اعمال او یکصد و بیست هزار نیکی نوشته می‌شود.

با شنیدن این، یکی از حاضرین مجلس، عرض کرد یا رسول الله وقتی که در بارگاه الله تعالیٰ این همه سخاوت و نیکی هست ما چطور هلاک می‌شویم یا در عذاب چطور گرفتار می‌شویم؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: (چنین نیست) حق این است که در قیامت بعضی این قدر نیکی و عمل برداشته می‌آید که اگر بر کوه گذاشته شوند کوه هم نمی‌تواند سنگینی آنها را تحمّل کند؛ امّا در مقابله آنها وقتی که نعم الهی می‌آیند و به آنها موازنه کرده می‌شود پس اعمال انسان در مقابله با آنها هیچ می‌شود مگر این‌که خداوند به رحمت خویش او را مورد نوازش قرار دهد. بر سؤال و جواب آن حبشی، این آیه سوره دهر نازل گردید «هَلْ اَتٰی عَلَی الْاِنْسَانِ حِیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَّذْکُوراً» حبشی به شگفت آمده عرض کرد: یا رسول الله! چشمهای من می‌توانند آن نعمتها را ببینند که

چشمهای مبارک شما آنها را مشاهده می‌کنند آن‌حضرت ﷺ فرمود: آری، حتماً با شنیدن این، حبشی نو مسلمان شروع به گریستن کرد تا این‌که در حال گریه جان سپرد و خود آن‌حضرت ﷺ با دست خویش تجهیز و تکفین او را انجام داد.

تفصیل درجات

تفسیر آیه با شأن نزول و تفصیل مربوط به آن بیان شد. حال نکتهٔ قابل توجّه این است که کسانی که خدا بر آنان انعام فرموده، چهار درجهٔ آنها بیان شد؛ امّا این چهار درجه به چه اعتباری هستند و نسبت و فرق آنها نسبت به یکدیگر چیست؟ آیا امکان دارد که این چهار درجه در یک شخص جمع شوند یا خیر؛ حضرات مفسّرین در این باره اقوال مختلف و تفصیل طولانی نوشته‌اند؛ بعضی فرموده‌اند که این چهار درجه می‌تواند در یک شخص جمع شود و همهٔ اینها مانند صفات متداخله می‌باشند؛ زیرا که در قرآن کریم کسی که نبی گفته شده به لقب «صدّیق» هم یاد شده است؛ چنان‌که دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام در آیه ۴۱ سوره مریم فرموده است: «اِنَّهٗ کَانَ صِدِّیْقًا نَّبِیًّا» و دربارهٔ حضرت یحیی علیه‌السلام در آیه ۳۹ سورهٔ آل عمران فرموده است: «وَ نَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ» و هم چنین در ارتباط با حضرت عیسی در آیه ۴۶ آل عمران آمده است «وَ کَهْلًا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ».

حاصل آن این‌که اگر چه به اعتبار مفهوم و معنی این چهار صفت و درجات از هم جدا هستند، امّا همهٔ این صفات می‌توانند در یک شخص جمع شوند و مثال آن چنین است مانند: مفسّر، محدّث، فقیه و مورّخ و متکلّم که صفات مختلف علما می‌باشند امّا بعضی از علما می‌توانند چنین باشند که هم مفسّر باشد و هم محدّث و هم فقیه و هم مورّخ و هم متکلّم یا مانند دکتر، مهندس، خلبان، که صفات مختلف‌اند امّا همهٔ اینها می‌توانند در یک شخص

جمع باشند.

آری در عرف عمومی، قاعده این‌طور است که چه نوع صفتی که بر هر شخص غلبه یافت، او بآن نام معروف می‌شود. نویسندگان کتب طبقات، او را به آن نام در آن طبقه به شمار می‌آورند از این جهت عموم مفسّرین فرموده‌اند که مراد از «صدّیقین» اجلّه و بزرگان صحابه و مراد از «شهداء» شهدای احد و مراد از «صالحین» عموم مسلمانان نیکوکارند.

امام راغب اصفهانی این چهار درجه را با هم مختلف گفته است و در تفسیر «بحر محیط» و «روح المعانی» و «مظهری» همین مذکور است؛ یعنی این‌که الله‌تعالی مؤمنین را در چهار گروه تقسیم بندی کرده و برای هر گروهی درجات اعلیٰ و ادنیٰ مقرر فرموده است. و عموم مسلمانان را به درجهٔ عالی سعادت ترغیب داده که لحظه‌ای غافل نشوند و از دیگران عقب نمانند که این خود با سعی و تلاش و مجاهدت علمی و عملی میسّر است.

مقام نبوّت

از جمله درجات عالی، مقام والای نبوّت است که با جدّ و جهد و سعی و تلاش میسّر نمی‌گردد؛ ولی سعادت همراهی با انبیاعلیهم‌السلام حاصل می‌شود. امام راغب اصفهانی فرموده است که از همه این درجات درجه رفیع انبیاعلیهم‌السلام است که نیروی امداد الهی شامل حال آنان است و مثال آنان مانند کسی است که چیزی را از نزدیک ببیند. بنابراین حق تعالیٰ مربوط به آنان در آیهٔ ۱۲ سورهٔ النجم می‌فرماید که: «اَفَتُمٰرُوْنَهٗ عَلٰی مَا یَرٰی»

تعریف صدّیقین

دومین درجه، درجهٔ صدّیقین است و آنها کسانی‌اند که در معرفت نزدیک با انبیاعلیهم‌السلام می‌باشند. امثال آنان مانند این است که کسی چیزی را از

دور ببیند. کسی از حضرت علی رضی الله عنه پرسید که آیا شما خدا را دیده‌اید؟ فرمود: من تا کسی را نبینم چگونه او را عبادت می‌کنم؟ سپس فرمود که: مردم خدا را به چشم ندیده‌اند؛ امّا قلوب ایشان حقایق را به وسیلهٔ ایمان دیده‌اند. مراد حضرت علی رضی الله عنه، از دیدن چنان دیدنی است که تنها با معرفت علمی میسّر می‌باشد. لذا معرفت علمی ایشان مانند دیدن است.

تعریف شهدا

سومین، درجهٔ شهداست. آنها کسانی‌اند که مقصد را به وسیلهٔ دلایل و براهین می‌دانند؛ مشاهده‌ای ندارند و مثالشان مانند این است که کسی چیزی را در آینه از نزدیک ببیند، چنان‌که حضرت حارثه فرمود که: «من چنین احساس می‌کنم که عرش رب کریم خود را می‌بینم.»

و در حدیث: «ان تعبد الله کانک تراه» همین نوع رؤیت می‌تواند مراد باشد.

تعریف صالحین

چهارمین، درجهٔ صالحین است و ایشان کسانی هستند که مقصد را به‌وسیلهٔ تقلید و اتباع بشناسند و مثال آنان مانند کسی است که چیزی را از دور در آینه ببیند و آنچه در حدیث وارد شده است که «فان لم تکن تراه فانه یراک» می‌تواند مراد آن همین باشد. حاصل این تحقیق امام راغب اصفهانی این است که در درجات معرفت رب، درجاتی می‌باشد و بنابر اختلاف درجات مدارج هم مختلف‌اند. در هر صورت مقصود آیه روشن است که به مسلمانان چنین بشارت داده شد که اطاعت کنندگان کاملِ خدا و رسول ﷺ در معیّت کسانی می‌باشند که در درجات عالیه سکونت داشته باشند و خداوند متعال چنین محبّتی را نصیب همه ما بگرداند. آمین

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾﴾

ای ایمانداران بگیرید سلاح خود را سپس در آیید دسته دسته یا در آیید همه یک‌جا.

وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيُبَطِّئَنَّ ۚ فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ مُّصِيْبَةٌ قَالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ
و بعضی از شما آنست که درنگ می‌کند پس اگر برسد به شما مصیبتی می‌گوید خدا بر من
اِذْ لَمْ اَكُنْ مَّعَهُمْ شَهِيْدًا ﴿۷۲﴾ وَ لَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ لَيَقُوْلَنَّ
فضل کرد که نبودم با آنان همراه. و اگر برسد به شما فضل از طرف خدا پس چنین می‌گوید که
كَاَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهٗ مَوَدَّةٌ يّٰلَيْتَنِيْ كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوْزَ فَوْزًا
گویا نبود میان شما و او هیچ دوستی ای کاش که می بودم با آنان پس می یافتم پیروزی
عَظِيْمًا ﴿۷۳﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ الَّذِيْنَ يَشْرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا
بزرگ. پس باید بجنگند در راه خدا کسانی که می فروشند زندگی دنیا را در مقابله
بِالْاٰخِرَةِ ۭ وَمَنْ يُّقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ اَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ
آخرت و هر کسی که بجنگد در راه خدا پس کشته شود یا غالب گردد پس ما می‌دهیم به او
اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿۷۴﴾
اجـــر بــزرگ.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان! (در مقابلهٔ کفّار) **از خود احتیاط بدارید** (یعنی از توطئه آنان هوشیار باشید و هنگام جنگ با وسایل، سلاح و سپر و شمشیر و دیگر تجهیزات جنگی باشید) پس (برای مقاتلهٔ آنان) **به طور پراکنده یا اجتماع** (به هر نحوی که مناسب باشد) **در آیید و در اجتماع شما** (که شامل بعضی منافقین هم هست) **بعضی از شما اشخاص چنان است** (مراد از آن منافقین اند) **که خود داری می‌کند** (یعنی در جهاد شرکت نمی‌کند) **پس اگر مصیبتی به شما رسید،** (مانند شکست و غیره) **پس** (بر نرفتن خود مسرور شده) **می‌گوید هر آینه خداوند متعال بر من بسیار فضل فرمود که من با آنان** (در جنگ) **حاضر نبودم** (ورنه بر من هم مصیبت واقع می‌شد) **و اگر بر**

شما فضل خدا باشد (یعنی فتح و غنیمت) **پس هم چنان** (با خود غرض) است که **گویا در میان شما و او هیچ تعلّقی نیست** (بر فوت شدن مال تأسّف خورده) می‌گوید **چطور خوب می‌شد که من هم شریک حال مردم می‌شدم.** (یعنی به جهاد می‌رفتم) **من هم کامیابی بزرگی می‌یافتم** (که‌مال و ثروت می‌آوردم و خود غرضی و بی تعلقی او این گفتار ظاهر است و اگرنه با کسی که تعلّق باشد از پیروزی او هم خوشحال می‌شود نه این‌که بر خود تأسّف خورده بنشیند و از خوشی آن اسم هم نبرد. الله تعالی در حق او می‌گوید که پیروزی بزرگ مجّانی حاصل نمی‌شود اگرطالب آن است) **پس بر او لازم است که در راه خدا** (یعنی به نیّت اعلای کلمة الله که موقوف است بر ایمان و اخلاص یعنی مسلمان شدن) **بجنگد که آخرت را** (گذاشته)**در عوض** (آن) **زندگی دنیا را اختیار کرده‌اند** (یعنی اگرآن شخص به فوز عظیم اشتیاق دارد دل را درست کرده دست و پاها را حرکت دهد مشقت برداشت کند در جلو تیر و نیزه سینه سپر باشد ببیند آیا فوز عظیم به دست می‌آید یا خیر. و این چگونه دل خوش است. پس هر کسی که این همه مصایب را تحمّل کند پیروزی از آن اوست. زیرا که پیروزی دنیوی اوّلاً ناچیز است ثانیاً گاهی‌به دست می‌رسد گاهی خیر چرا که اگرغالب شد، هست و الّا نیست و پیروزی آخرت که برای چنین شخص موعود است. این طور است که عظیم هم هست و در هر حال هست زیرا که قانون آن از این قرار است که) **هر کسی که در راه خدا بجنگد** خواه (مغلوب باشد که)**کشته شود یا غلبه حاصل کند** (در هر حالت) به او **اجر عظیم** (آخرت) **خواهیم داد** (و حقاً شایسته است که به آن اجر عظیم گفته شود)

ربط آیات

پیش از این ذکر اطاعت الله و رسول بود که اکنون در این آیات به فرمانبرداران دستور داده می‌شود که برای اعلای کلمة الله و احیای دین جهاد کنند. (قرطبی)

معارف و مسایل

فواید مهم

«یَآاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا خُذُوْا حِذْرَکُمْ الخ» در ابتدای این آیه حکم داده شد که برای جهاد، اسلحه فراهم کنید و در قسمت دوم آیه به اقدام جهاد امر شد از اینجا یک امر که در مواضع متعدّد توضیح داده شده است، این است که اختیار کردن اسباب ظاهری خلاف توکّل نیست.

نکتهٔ دومی که از این آیه استنباط می‌شود این است که اگر چه برای فراهم ساختن اسلحه دستور رسید امّا چنین وعده داده نشد که به وسیلهٔ آنها حتّی شما محفوظ خواهید ماند این خود اشاره به این است که اختیار کردن اسباب فقط بخاطر اطمینان قلبی است و اگر نه فی نفسهٖ در آن هیچ تأثیری برای نفع و نقصان نیست. چنان‌که در آیهٔ ۵۱ سورهٔ توبه می‌فرماید: «قُلْ لَّنْ یُّصِیْبَنَا اِلَّا مَا کَتَبَ اللّٰهُ لَنَا» یعنی ای نبی! شما بگویید که خداوند هرگز ما را در مصیبت قرار نمی‌دهد مگر این‌که آن را برای ما مقدّر فرموده است.

۱ـ در این آیه اوّلاً به آماده شدن جهاد دستور رسیده بود بعد از آن تاکتیک بیرون آمدن برای آن نشان داده شد که برای آن دو جمله ذکر گردید: یعنی «فَانْفِرُوْا ثُبَاتٍ اَوِانْفِرُوْاجَمِیْعاً» ثبات جمع «ثُبَةٌ»، به معنی گروه و دستهٔ کوچک که به آن دسته (سریه) گفته می‌شود؛ یعنی، هر گاه بر آن شدید که جهاد کنید به طور انفرادی قیام نکنید؛ بلکه به‌صورت دسته های کوچک در آیید یا به صورت لشکر بزرگ (جمیعاً) بروید. زیرا که در رفتن تنها به جنگ احتمال خطر است و دشمن در چنین مواقع به‌نفع خود کاملاً بهره برداری می‌کند.

این تعلیمی است که در موقع جهاد به مسلمانان داده شد. امّا در احوال و اوضاع عمومی هم تعلیم شریعت این است که به تنهایی به سفر نباید رفت؛ چنان‌که در حدیثی به یک مسافر تنها یک شیطان و به دو مسافر دو شیطان و به

سه نفر جماعت گفته شده است.

همچنین در حدیثی دیگر فرموده است که:

«خیر الصحابه اربعه و خیرالسرایا اربع مائة و خیر الجیوش اربعه آلاف» (رواه الطبرانی بحواله مشکوٰة)

یعنی بهترین دوستان کسانی‌اند که چهار نفر باشند و بهترین دسته آن است از چهارصد نفر و بهترین قشون آن است که از چهار هزار نفر تشکیل شده باشد.

۲ـ «وَ اِنَّ مِنۡکُمۡ الخ» از این آیه به ظاهر چنین معلوم می‌شود که این خطاب هم به مؤمنان است؛ در حالی‌که صفاتی که آینده بیان می‌شود، نمی‌تواند از آن مؤمنان باشد؛ بنابراین علّامه قرطبی فرموده که مراد از آن منافقین‌اند و چون آنان در ظاهر ادّعای مسلمانی دارند بنابراین در خطاب به آنان گروه مؤمنان گفته شد.

وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضعفِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ و

و چیست شما را که نمی‌جنگید در راه خدا و به خاطر مستضعفان از مردان و

النِّسَآءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ

زنان وکودکان که می‌گویند پروردگارا، بیرون آر ما را از این ده‌که ستمکار است

اَهْلُهَا ۚ وَاجْعَلْ لَّنَا مِنْ لَّدُنْكَ وَلِيًّا ۚ وَّاجْعَلْ لَّنَا مِنْ لَّدُنْكَ نَصِيْرًا ﴿۷۵﴾

اهل آن و مقرّرکن برای ما از طرف خود حامی و مقررکن برای ما از طرف خود یاوری.

اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ

کسانی‌که مؤمن‌اند می‌جنگند در راه خدا، وکسانی‌که کافر اند می‌جنگند در راه

الطَّاغُوْتِ فَقَاتِلُوْٓا اَوْلِيَآءَ الشَّيْطٰنِ ۚ اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ كَانَ ضَعِيْفًا ﴿۷۶﴾

شیطان پس بجنگید با حامیان شیطان، هر آینه فریب شیطان ضعیف است.

خلاصهٔ تفسیر

و به نزد شما چه عذری هست که شما جهاد نکنید (با وجودی که انگیزهٔ قوی آن وجود دارد. زیرا که این جهاد) **در راه خدا** (می‌باشد یعنی برای اعلای کلمة الله هست که توجّه به آن ضروری است) **و** (از این آثار اعلای دین نیاز به اثر ویژه در پیش هست و آن این‌که) **به خاطر مستضعفین** (ایماندار هم جنگیدن ضروری است تا که از پنجهٔ ظلم کفّار نجات یابند) **که از جمله این** (ضعیفان) **بعضی مرداند و بعضی زن و بعضی کودک** (که‌از دست کفّار تنگ و پریشان شده‌اند) **دعا می‌کنند که پروردگارا ما را** (به نحوی) **از این ده** (یعنی از مکّه که برای ما چون زندان شده است) **بیرون آر که اهالی آن شدیدترین ظالم‌اند.** (که‌مارا در بلا و مصیبت افکنده‌اند) **و برای ما از پرده غیب حامی بفرست.** (که‌از ما حمایت کرده از پنجهٔ این ظالمان رهایی دهد) **کسانی که کاملاً ایمان دارند.** (آنان با شنیدن این احکام) **در راه خدا** (یعنی به خاطر غلبهٔ اسلام) **جهاد می‌کنند و کسانی که** (در مقابله با ایشان) **کافراند در راه شیطان** (یعنی به قصد غلبه کفر) **می‌جنگند** (و ظاهر است که از این دو گروه نصرت خدا از آنِ مؤمنان است. وقتی کمک خدا با مؤمنان است پس ای ایمانداران) **شما با رفیقان شیطان** (یعنی با کفار که از کمک خدا محروم‌اند) **جهاد کنید** (و اگرچه آنان تدابیر مختلفی را برای پیروزی خود بکار می‌برند امّا) **در واقع** (آنها تدابیر شیطان‌اند که شیطان به آن تدابیر کفرانگیز فرمان می‌راند.) **تدابیر شیطان** (خود) **ضعیف می‌باشد** (زیرا که در آن امداد غیبی نمی‌باشد و غلبهٔ چند روزه که گاهی پیش می‌آید مهلت و استدراج چند روزی است و این تدابیر چه می‌تواند با کمک غیبی که شامل حال مسلمانان است مقابله کند.

خلاصه این که انگیزهٔ جهاد و وعده نصرت، هر دو موجوداند. پس دیگر چه عذری دارید؟ لذا از اینجاست ک قرآن مجید مکرّراً آنها را مورد تأکیدقرار داد).

معارف و مسایل

فریاد رسی مظلوم، فریضهٔ مهم اسلامی است.

در مکّه چنان مسلمانان ضعیفی مانده بودند که به علّت ضعف جسمی

و نداشتن امکانات، قادر به هجرت نبودند و کفّار نیز از هجرت آنها به شدّت جلوگیری می‌کردند و انواع آزار و اذیّت را بدانها روا داشتند تا که آنـها را از اسلام برگردانند. که اسم بعضی از جمله آنان در تفاسیر مذکور است مانند: ابن عـبّاس و والدهٔ ایشـان، سـلمه بـن هشـام، ولیـد بـن ولیـد، و ابـو جـندل ابن‌سهل.(قرطبی) ایشان بنابر رسوخ ایمان خویش ظـلم و ستم آنـان را تـحمّل می‌کردند و با کمال صلابت بـر اسـلام پـایبند بـودند. البتّه از خـدا هـمیشه می‌خواستند تا آنان را از این مصایب نجات دهـد، در آخـر الله تـعالیٰ دعـای ایشان را پذیرفت و به مسلمانان امر کرد که جهاد کرده آنها را از جبر و تشدّد کفّار رهایی دهند. در این آیه مؤمنان از خدا دو چیز خواسته بودند: یکی این‌که ما را از این ده بیرون آر (مراد از قریه در اینجا مکّه است) دوم این‌که برای ما یک ناصر و مددکار بفرست؛ چنان‌که الله تعالیٰ این هر دو خواسته آنها را پذیرفت به این صورت که برای بعضی از آنان فرصت در آمدن را مهیّا ساخت که اوّلیـن خواستهٔ آنان بر آورده شد و بعضی در آنجا ماندند تا این‌که مکّه فـتح شـد و رسول‌خداﷺ عتاب بن اسید را استاندار آنجا منصوب کرد که آن مظلومان را از آن ظالمان نجات داد و به این شکل خواستهٔ دوم آنان نیز تأمین گشت.

در این آیه قرآن کریم، به جای دستور حکم صریح قتال ایـن الفـاظ را اختیار کرد که: «وَ مَا لَکُمْ لَا تُقَاتِلُوْنَ» که در آن اشاره به این است که در این احوال و اوضاع قتال و جهاد یک وظیفه فطری و طبیعی است که عـدم انـجام آن از مردم شریف بسیار بعید به نظر می‌رسد.

دعا به درگاه خدا، بهترین علاجِ مشکلات است.

از آیهٔ «یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا» چنین نشان داده شد که یکی از اسباب حکـم قتال، دعای مردان و زنان مسلمانان مستضعف بود که مقبولیت آن به صورت

دستور دادن مسلمانان به جهاد بود و مصایب آنان فوراً خاتمه یافت.

همه می‌جنگند؛ امّا مقاصد مؤمن و کافراز هم جداست.

«اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ» در این آیه نشان داده شد که مؤمنین در راه خدا می‌جنگند و کفّار در راه شیطان از این روشن و ظاهر است که مقصد از جدّ و جهد مؤمن همین است که قانون الهی در جهان رایج گردد و حکم خدای تعالیٰ گرامی داشته شود؛ زیرا که الله تعالی مالک همهٔ مخلوقات جهان است و قانون او بر انصاف خالص مبتنی است و هر گاه حکومت عدل و انصاف به اجرا در آید، امنیّت برقرار می‌گردد. لذا برای تحقّق این آرمان، امنیّت در جهان ضروری است و برای همین است که وقتی مؤمن جهاد می‌کند برای او این چشم انداز در جلو روی این مقصد جلوه‌گر می‌شود.

امّا در مقابل، خواهش کفّار این است که کفر، ترویج یافته غلبه پیدا کند و نیروهای طاغوتی بر سر قدرت بیایند تا که کفر و شرک جهان را فرا گیرد و چون کفر و شرک راههای شیطان‌اند؛ لذا کفّار در کارهای شیطان با او کمک می‌کنند.

تدبیر شیطان ضعیف است.

«اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطٰنِ کَانَ ضَعِیْفاً» در این آیه نشان داده شد که تدابیر شیطان سست و ضعیف‌است که با آنها نمی‌تواند به مؤمنان ضرری برساند؛ بنابراین نباید مسلمانان در جنگ با دوستان شیطان بهراسند؛ زیرا که حامی مسلمانان خداست و تدبیر شیطان برای کفّار هیچ فایده‌ای نمی‌رساند؛ چنان‌که در جنگ بدر چنین شد که اوّلاً شیطان در جلوی کفّار لاف می‌زد و به کفّار کاملاً اطمینان داد که «لَا غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ» که امروز هیچ کسی نمی‌تواند شما را مغلوب کند زیرا که «اِنِّی جَارٌ لَکُمْ» (من مددکار شما هستم) من به تمام قشون خود به کمک شما

می‌آیم.

وقتی جنگ آغاز شد او اگر چه با لشکر خود جلو آمد، امّا وقتی دید که فرشتگان به حمایت مسلمانان رسیدند او تدبیر خود را شکست خورده دید و بر پاشنه پاهای خود پا به فرار گذاشت و به دوستان خود یعنی کفّار: «اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّنْکُمْ اِنِّیْٓ اَرٰی مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّیْٓ اَخَافُ اللّٰهَ ؕ وَاللّٰهُ شَدِیْدُ الْعِقَابِ»[1] **من از شما بیزارم زیرا که من چیزهایی را می‌بینم که شما اطّلاع ندارید** (یعنی لشکر فرشتگان را) **من از خدا می‌ترسم که او سخت عذاب دهنده است.** (مظهری)

در این آیه که تدبیر شیطان، ضعیف گفته شد، برای آن در این آیه دو شرط هم مفهوم گردید: یکی این‌که آن انسان که شیطان در مقابله آن تدبیر به کار می‌برد، مسلمان باشد. دوم این‌که کار آن مسلمان، خالص برای رضای خدا باشد؛ غرض دنیوی و نفسانی را در آن نیامیزد. شرط اوّل از «اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» **و شرط دوم از** «یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ» **معلوم می‌شود. اگر یکی از این دو شرط فوت گردد، لازم نیست که تدبیر شیطان در مقابله ضعیف گردد حضرت ابن عبّاس** (رض) **فرموده که هرگاه شما شیطان را دریابید بدون خوف و اندیشه بر او حمله برید و آن‌حضرت ﷺ بعداً این آیه را تلاوت فرمود که:** «اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطٰنِ کَانَ ضَعِیْفًا»

(احکام القرطبی للسیوطی)

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیْلَ لَهُمْ کُفُّوْٓا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا

آیا ندیدی کسانی را که امر شده بودند که بازدارید دستهایتان را و برپا دارید نماز را و بدهید

الزَّکٰوةَ ۚ فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ

زکات را پس وقتی‌که حکم شد به ایشان به جنگ آنگاه گروهی از ایشان می‌ترسند از مردم

کَخَشْیَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً ۚ وَ قَالُوْا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا

۱- آیه ۴۸ سوره انفال

مانند ترس از خدا یا از این هم بیشتر ترس و گفتند پروردگارا چرافرض گردانیدی بر ما
الْقِتَالَ ج لَوْلَآ اَخَّرْتَنَآ اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ ط قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ ج وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ
جنگ را چرا نگذاشتی ما را تا مدت کوتاهی بگو که فایدهٔ دنیااندک است وآخرت بهتراست
لِّمَنِ اتَّقٰى قف وَلَا تُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا ﴿۷۷﴾ اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ وَ
برای کسی که پرهیزگار باشد و مورد ستم واقع نخواهید شد بقدر یک نخ. هرکجا که باشید، می‌گیرد
لَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ مُّشَيَّدَةٍ ط وَاِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَّقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ
شمارا مرگ اگرچه باشید در قلعه های مستحکم و اگر برسد به ایشان نیکی، می‌گویند این
عِنْدِ اللّٰهِ ج وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِكَ ط قُلْ كُلٌّ مِّنْ
از جانب خداست و اگر برسد به ایشان بدی می‌گویند این از جانب تو است بگو که همه از
عِنْدِ اللّٰهِ ط فَمَالِ هٰٓؤُلَآءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا ﴿۷۸﴾ مَآ
جانب خداست پس چیست حال این قوم که نزدیک نیست که بدانند سخنی را. آنچه
اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ز وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ ط
برسد به تو از نیکویی پس از جانب خداست و آنچه برسد به تو از بدی پس به سبب تو است
وَاَرْسَلْنٰكَ لِلنَّاسِ رَسُوْلًا ط وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا ﴿۷۹﴾
و فرستادیم ترا برای مردم پیغام رسان و کافی است خدا حاضر.

خلاصهٔ تفسیر

(ای مخاطب!) **آیا ندیدی تو آن کسانی را که** (قبل از نزول حکم جهاد چنان متقاضی جنگ بودند که) **به آنان** (برای جلوگیری) **چنین گفته شده بود که** (اکنون) **دستهای خود را** (از جنگ) **باز دارید** (و به آنچه به شما حکم رسیده مشغول شوید مثلاً) **پای بند نماز باشید و زکات دهید** (یا حالشان این بود یا این‌که) **وقتی که بر ایشان جهاد فرض گردید چه حال بر آنها آمد که بعضی** (مخالف) **از آنان** (طبعاً)

چنان ترسیدند (که‌ما را می‌کشند) **همچنان‌که** (کسی)**از خدا بترسد بلکه از آن هم بیشتر ترسیدن** (بیشتر ترسیدن به دو معنی می‌تواند باشد یکی این‌که بیشتر ترسیدن از خدا از روی عقل می‌باشد حال آنکه ترس از دشمن امری فطری است و قاعده این است که‌حالت فطری و ذاتی از حالت عقلی شدیدتر می‌باشد. دوم این‌که همانطوری که از خدا باید ترسید امید رحمت هم باید داشت و از دشمن کافر تنها خوف ضرر هست و چون این خوف ذاتی بود بنابر این گناه نشد) **و یا** (در آرزوی التواء حکم قتال) **چنین گفتند** (چه به زبان یا به دل و در علم خدای تعالی قول نفسی با قولِ لسانی برابر است) **که ای پروردگار ما چرا از اکنون بر ما جهاد را فرض گردانیدی ما را** (از لطف خود) **مدّت کوتاهی مهلت می‌دادی** (تا که قدری با اطمینان لوازم زندگی خود را تکمیل می‌کردیم و چون این خواسته‌شان به صورت اعتراض یا انکار نبود بنابراین گناهی تلقّی نشد در آینده جواب آن ذ کرشده است که ای محمدﷺ! **شما بگویید که استفاده از دنیا**(که‌برای آن شما مهلت تمنّا می‌کنید) **فقط چند روز است و آخرت** (که‌بزرگترین وسیلهٔ تحصیل آن جهاد است) **در هر صورت بهتر است** (امّا آن) **برای کسی** (است) **که از نافرمانی خدا بپرهیزد** (زیرا که ا گر به صورت کفر مخالفت کرد پس برای او از نعمت‌های آخرت هیچ بهره‌ای نیست و ا گر مرتکب معصیت شد که از درجهٔ اعلی محروم خواهد ماند) **و بر شما به هیچ مقداری ظلم نخواهد شد** (یعنی به هر مقداری که اعمال شان ایجاب کند، به دریافت پاداش مفتخر خواهند شد پس چرا از ثواب چنین عملی مانند جهاد خالی دست می‌مانید و ا گرجهاد نکنید آیا از مرگ مقدّر نجات می‌یابید هرگز نه، زیرا که حال مرگ چنین است که) **شما هر کجا که باشید در آنجا مرگ شما را در می‌یابد اگر چه در قلعه‌های مستحکم** (هم) **باشید** (مقصود وقتی که موت به وقت مقرّر به سراغتان خواهد آمد و مردن و گذاشتن دنیا اتّفاق می‌افتد پس چرا در آخرت با دست خالی بروید بلکه کار هوشمندانه این است که: به اصطلاح چند روزی جهد کن باقی بخند) **و اگر به آنان** (منافقان) **حالت خوبی دست دهد** (مانند فتح و پیروزی) **می‌گویند که این** (تصادفاً) **از جانب خدا** (اتفاق) **افتاد** (ا گرنه در بد تدبیری

مسلمانان کسی باقی نمانده بود) **و اگر حالت بدی برای آنان اتّفاق افتد.** (مانند موت وقتل در جهاد) **پس** (ای محمّد! نعوذ بالله نسبت به شما) **می‌گویند این به سبب** (بی تدبیری) **شما** (و مسلمانان) **است** (وگر نه با اطمینان در خانه‌ها می‌نشستند چرا این مصیبت پیش می‌آمد) **شما بگویید که** (من در این کار کوچکترین مداخله‌ای ندارم بلکه) **همهٔ** (نعمت و نقمت) **از جانب خداست** (اگرچه بعضی بلا واسطه و بعضی بالواسطه است چنان‌که در آینده نزدیک تفصیل آن خواهد آمد. خلاصهٔ این‌که نعمت خالص از فضل خدا بلا واسطه اعمال است و نقمت یعنی مصیبت از عدل خداوند بواسطه اعمال بد بندگان است پس آنچه شما در مصایب مداخله مرا می‌پندارید فی الواقع مداخله اعمال سیئه است؛ چنان‌که اسباب هزیمت در احد بیان شد و این کار کاملاً روشن است. اگرمردم قدری بیندیشند پیش از خوشحالی هیچ چنین عمل نیکی را، به این پایه نمی‌یابند فقط فضل ثابت می‌شود و قبل از پریشان حالی حتّی عمل بدی را خواهند یافت که سزایش از این هم بالاتر است وقتی این چنین امر روشن است) **پس این مردم** (حماقت شعار) **را چه شده که به نزد فهم امر بیرون نمی‌آیند** (و فهمیدن بجای خود و تفصیل این جواب مجمل چنین است که) **ای انسان هر نوع خوشحالی برای تو پیش بیاید آن** (فضل) **خالص از جانب الله تعالیٰ است و آنچه بد حالی اتّفاق افتد آن به سبب** (اعمال بد) **خودتان است** (پس این پریشان حالی را نتیجهٔ عمل بر احکام شرع قرار داده یا به طرف شارع منسوب کردن کمال نادانی است چنان‌که منافقین آن را به طرف جهاد نسبت می‌دادند) **و ما شما را به طرف تمام جهانیان پیامبر مبعوث گردانیده فرستاده‌ایم و** (اگرمنافقی، کافری، انکار کند از انکار او نبوّت منتفی نمی‌شود زیرا که) **الله تعالی گواه کافی** (برای رسالت شما) **است** (که قولاً و فعلاً گواهی داده است قولی مانند این کلمه «وَ اَرْسَلْنٰكَ» و فعلی که معجزات در دلایل اثبات نبوّت به شما عنایت فرمود)

معارف و مسایل

شأن نزول

«اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیْلَ لَهُمْ کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ الخ» درمکّه قبل از هجرت کفّار مسلمانان را مورد شکنجه قرار می‌دادند. مسلمانان در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شده شکوه می‌کردند و اجازه می‌گرفتند که ما با کفّار مقاتله می‌کنیم و انتقام ظلم را از آنان می‌گیریم آن‌حضرتﷺ مسلمانان را از جنگ باز می‌داشتند که به من دستور جنگ کردن نرسیده‌است؛ بلکه دستور به صبر و بردباری داده شده‌است. ولی فرمود که: آنچه به شما امر شده که نماز بخوانید و زکات بدهید آنها را مرتّباً انجام دهید؛ زیرا تا وقتی که مردم در اطاعت خداوندی بر جهاد با نفس خویش و مشقّتهای جسمانی عادت نکرده باشند و بر انفاق مال خویش عادی نگردند برای آنها جهاد کردن و جان دادن بسی دشوار خواهد بود. این امر را مسلمانان پذیرفته بودند. پس، بعد از هجرت وقتی که به مسلمانان دستور جهاد رسید، می‌بایستی آنان خوشحال می‌شدند که خواستهٔ ما پذیرفته شده است. امّا بعضی از مسلمانان خام از جنگ با کفّار چنان ترسیدند که از عذاب خدا باید ترسید یا از این هم بیشتر و آرزو کردند که کاش تا مدّت دیگری حکم قتال نمی‌رسید و ما زنده می‌ماندیم چطور خوب بود این آیات در این رابطه نازل شدند. (روح المعانی)

برنزول حکم جهاد تمنّای گریز از آن از طرف مسلمانان مبنی بر چه انگیزه‌ای بود.

آرزوی مهلت از طرف مسلمانان بر حکم جهاد در حقیقت اعتراض نبود؛ بلکه یک گونه شکوهٔ لطف آمیز بود و علّتش این‌که عادت چنین است که هرگاه

انسان در نهایت تنگی و مشقت می‌رسد، جذبات او بلند می‌شوند؛ بنابراین در چنین وقتی انتقام گیری آسان‌تر می‌شود. امّا به وقت راحتی و آرامش طبیعت برای جنگ آماده نمی‌شود؛ این مقتضای طبع بشری است. چنان‌که این مسلمانان وقتی که در مکّه بودند از آزار و اذیّت کفّار به تنگ آمده آرزوی حکم جهاد می‌کردند. ولی وقتی به مدینه آمدند و به آرامش و سکون نایل شدند پس در چنین صورتی وقتی حکم جهاد آمد جذبات قدیمی آنان کاسته شده بود و در دلهایشان آن جوش و خروش باقی نمانده بود؛ بنابر این آنان تنها آرزو کردند که اگر در این وقت حکم جهاد نمی‌آمد بهتر بود؛ لذا براین آرزو، نمی‌توان آنها را سرزنش کرد و لب اعتراض بر آنها گشود و آنها را به معصیت متّهم کرد. زیرا زمانی می‌توان به آنها سوء ظن داشت که آنها این شکوائیه را به زبان اظهار کرده باشند؛ حال آن‌که چنین نبوده و تنها در دل‌هایشان وسوسه ایجاد شده است و اصولاً آدمی فی نفسه چنین است و جز صفات فطری شان محسوب می‌گردد. برای همین است که شریعت پاک اسلام، این نوع وساوس قلبی را در شمار معصیت‌ها نیاورده است در اینجا هر دو احتمال وجود دارد و از لفظ «قَالُوْا» نباید شک کرد که آنها با زبان اظهار کرده بودند. زیرا که معنی آن این طور هم می‌تواند باشد که در دل‌شان گفته‌اند. (بیان القرآن ملخصاً)

و نزد بعضی مفسّرین این آیات مربوط به مؤمنین نیست؛ بلکه در حقّ منافقین‌اند پس در این صورت هیچ نوع اشکالی وارد نمی‌گردد. (تفسیر کبیر)

اصلاح نفس از اصلاح ملک مقدّم است.

«وَ اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ» الله تعالیٰ اوّل احکام نماز و زکات را بیان فرمود که سبب اصلاح نفس‌اند و بعد از آن به جهاد امر فرمود که سبب اصلاح مملکت است یعنی به‌وسیله آن ظلم‌وستم ریشه‌کن‌شده، در مملکت امنیّت

وآسایش برقرار می‌گردد. از این معلوم‌شد که مردم باید قبل از اصلاح دیگران خود را اصلاح کنند؛ چنان‌که به اعتبار درجه هم، حکم اوّل فرض عین‌است و حکم دوم فرض‌کفایه؛ که از آن اهمّیّت‌ومقدّم‌بودن‌اصلاح نفس ظاهراست. (مظهری)

فرق میان نعمتهای دنیا و آخرت

در آیه، نعمتهای آخرت در مقایسه با نعمتهای دنیا افضل و بهتر گفته شده‌اند بنابر دلایل زیر:

۱ـ نعمتهای دنیا قلیل و نعمتهای آخرت کثیراند.

۲ـ نعمتهای دنیا فانی و نعمتهای آخرت باقی و پایداراند

۳ـ نعمتهای دنیوی با پریشانی توأم‌اند؛ حال آنکه نعمتهای آخرت، از هر نوع پریشانی و کدورتها بدوراند.

۴ـ حصول نعمتهای دنیا یقینی نیست و حصول نعمتهای آخرت برای مؤمن متّقی، یقینی است. (تفسیر کبیر) چنان‌که شاعر گوید:

لَاخَیرَ فِی الدُّنیَا لِمَن لَمْ یَکُنْ لَه ... مِنَ اللّٰهِ فِی دَارِ الْمَقَامِ نَصِیبٌ

فَاِنْ تُعْجِبِ الدُّنْیَا رِجَالاً فَاِنَّهَا ... مَتَاعٌ قَلِیلٌ وَالزَّوَالُ قَرِیبٌ

یعنی، در این دنیای نا پایدار برای کسی خوبی نیست که از طرف الله تعالیٰ در خانهٔ پایدار یعنی آخرت جایگاهی نباشد پس اگر دنیا بعضی را بفریبد آنها آگاه باشند که این دنیا متاع قلیل است و زوال و ناپایدار بودن آن بسیار نزدیک است. یعنی از این طرف چشم بسته شد، از آن طرف آخرت جلو آمد.

یک واقعه عبرت آمیز

«اَیْنَ مَا تَکُوْنُوْا یُدْرِکْکُّمُ الْمَوْتُ» الخ الله تعالیٰ در این آیه آن تردید ممتنعین از جهاد را برطرف کرد که شاید به علّت خود داری از جهاد می‌توان از مرگ هم

نجات یافت. بنابر این فرمود که روزی مرگ به سراغ شما خواهد آمد. شما هر کجا باشید، همانجا شما را در خواهد یافت وقتی که چنین است، پس روگردانی شما از جهاد بی سود است.

حافظ ابن کثیر در ذیل این آیه واقعه عبرت آمیزی را به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد نوشته است که در امم گذشته زنی بود، وقتی که وضع حملش فرا رسید، بعد از مدّت کوتاهی که بچه‌اش متولّد شد، خادمش را برای آوردن آتش فرستاد. او داشت از دَرِ بیرون می‌رفت که ناگهان شخصی ظاهر شد و پرسید که این نوزاد پسراست یادختر؟ خادم گفت: دختر است پس آن شخص گفت که تو به یاد داشته باش که این دختر با صد مرد مرتکب زنا می‌شود و در آخر با یک عنکبوت می‌میرد. خادم با شنیدن این سخن برگشت و کاردی بر داشت به پنهانی شکم آن دختر را پاره کرد و به گمان این‌که او مُرد، پا به فرار گذاشت؛ امّا پس از آن مادر دختر، شکم را به گونه‌ای دوخت، تا این‌که بهبود یافت و دختر جوان شد و بقدری زیبا بود که نظیر نداشت. بالاخره آن خادم فرار کرده راه دریا پیش گرفت و به نقطه‌ای دور دست سکنی گزید و در آنجا به کسب و کار مشغول گشت تا این‌که مال و ثروت قابل توجّهی به چنگ آورد. پس از آن عزم بازگشت به شهر کرد و تصمیم به ازدواج گرفت در شهر با پیرزنی ملاقات کرد و به او گفت: قصد دارم در اینجا با دختری ازدواج کنم که از او زیباتر یافت نشود پیر زن به او گفت: که در این شهر از فلان دختر، زیبا تر کسی نیست و شما می‌توانید او را به نکاح خود در آورید بالاخره بعد از سعی و تلاش فراوان موفّق شد که با آن دختر ازدواج نماید. پس آن دختر از او پرسید که تو کیستی و در کجا سکونت داشته‌ای؟ او در جواب گفت: من نیز از اهالی همین شهر هستم امّا من بنا به دلایلی از شهر گریختم. او پرسید به چه سبب گریختی؟ آن مرد در جواب گفت: من شکم دختری را پاره کرده و گریختم. سپس تمام سرگذشت را مفصّلاً با او در میان گذاشت. آن دختر با

شنیدن این سخنان، گفت: باید بگویم که آن دختر، من هستم سپس شکمش را به او نشان داد و آثار آن جراحت، او را به شگفت آورد چون دانست که او همان دختر مورد نظر است، به او گفت: اگر تو همان زن هستی باید دو نکته به تو بگویم اوّل این‌که تو با صد مرد مرتکب زنا می‌شوی، فوراً آن زن به انجام آن اعتراف کرد و گفت: دفعات زنا را به یاد ندارم؛ مرد گفت، تعداد دفعات آن صد است. دوم این‌که، تو به وسیلهٔ عنکبوتی خواهی مُرد.

مرد برای او قصری با شکوه بنا نهاد. در آن قصر، هیچ نشانه‌ای از خانه عنکبوت نبود. از قضا، روزی که در اتاقش خواب بود، عنکبوتی بر دیوار، به چشمش خورد. زن گفت: آیا عنکبوت این است که تو مرا از آن می‌ترسانی؟ مرد گفت: آری، زن بی‌درنگ از جایش بر خاست و گفت، ببین که چگونه آنرا می‌کشم. پس آنرا پایین انداخت و با پایش له کرد و هلاک نمود. عنکبوت هلاک شد امّا ترشحات سمّی که بر پا و ناخنهای او آغشته شده بود، پیام آور مرگ او شد. (ابن کثیر)

بالاخره این زن در کاخ با شکوهش، با عنکبوتی ناچیز هلاک شد.

امّا در مقابل می‌بینیم که بسیاری از افراد همهٔ عمرشان را در جنگها گذرانده‌اند ولی در آنجا مرگ به سراغشان نیامد.

همان گونه که، سردار رشید اسلام، خالد بن ولید رضی الله عنه که از رسول‌الله ﷺ لقب «سیف الله» یافت، عاشق شهادت بود و تمام عمرش را در جبهه و جهاد سپری کرد و هزاران کافر را از دم تیغ گذرانید و هر وادی پر خطر را بدون ترس وحشت زیر پا گذاشت و همیشه دعا می‌کرد که چون زنان، بر بستر مرگ جان نسپارد بلکه مانند سربازان دلیر در میدان جنگ و جهاد به درجه رفیع شهادت نایل شود؛ امّا به مصداق لقبی که رسول الله ﷺ به او داده بود، هرگز کسی نتوانست شمشیر، وجودش را بشکنند و او را از پای درآورد، زیرا که قادر مطلق، خود، زمام حیات و ممات او را در اختیار دارد.

وقتی بخواهد کسی را در بستر نرم، با عنکبوتی می‌کشد و هر گاه بخواهد کسی را نجات دهد، در سایهٔ شمشیر هم نجاتش می‌دهد.

ساختن خانه مستحکم خلاف توکّل نیست.

«وَ لَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ مُّشَيَّدَةٍ» در این آیه گفته شده که موت به هر حال به سراغ شما خواهد آمد اگر چه در قلعه‌های مستحکم هم قرار گرفته باشید از این جا معلوم شد که برای سکونت و حفظ وسایل و اموال، ساختن خانهٔ مستحکم و دلخواه نه خلاف توکّل است و نه خلاف شرع. (قرطبی)

تنها از فضل خدا نعمت به انسان می‌رسد.

«مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ» اینجا مراد از «حَسَنَةٍ» نعمت است. (مظهری) از این آیه به این نکته نیز اشاره است که نعمتی که به انسان می‌رسد آن نعمت حق او نیست؛ بلکه فضل خدا است. انسان هر چند عبادت کند از آن عبادات نمی‌تواند مستحق نعمت قرار گیرد؛ زیرا که توفیق به عبادات، خود نوعی فضل و کرم است که از جانب اوست. علاوه بر آن، نعمتهای الهی بی‌شمارند و چگونه می‌توان با عبادات و طاعاتی چند، مستحق نعمات گرانقدر الهی شد؟! چنان‌که در حدیثی از رسول کریمﷺ نقل است که فرمود: «ما احد یدخل الجنة الا برحمة الله قیل و لا انت قال ولا انا» (متفق علیه) «بحواله مظهری»

یعنی بدون رحمت خدا هیچ‌کس در جنّت نمی‌رود. راوی عرض کرد که آیا: شما هم نمی‌روید؟ فرمود: آری من هم نمی‌روم.

مصیبت نتیجهٔ اعمال آدمی است.

«وَ مَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ» اینجا مراد از «سَيِّئَةٍ» مصیبت است. (مظهری) مصیبت را اگر چه خدا خلق می‌کند؛ امّا سبب آن اعمال بد خود انسان

می‌باشد. اگر این انسان کافر باشد، پس برای او آنچه در دنیا مصیبتی پیش می‌آید، این برای او نمونهٔ بسیار ناچیزی از عذاب الهی است. در حالی‌که عذاب آخرت به حدّی است که قابل مقایسه با آن نیست و اگر او مؤمن است، پس مصایب و تکالیف، کفّارهٔ گناهان او قرار گرفته، سبب نجات آخرت او می‌شوند چنان‌که در حدیثی آن‌جنابﷺ فرموده است:

«ما من مصیبة تصیب المسلم الا کفرالله بها عنه حتی الشوکة یشاکها». (ترمذی بحواله مظهری)

یعنی، هیچ مصیبتی چنین نیست که به انسان برسد؛ مگر این‌که کفّارهٔ گناهان او قرار می‌گیرد حتّی که اگر خاری به پایش فرورود.

در حدیثی دیگر فرموده است:

«عن ابی موسیٰ ان رسول‌اللهﷺ قال لا تصیب عبداً نکبة فمافوقها و مادونها الا بذنب و ما یعفو اکثر» (ترمذی بحواله مظهری)

حضرت ابو موسی‌رضی‌الله‌عنه می‌فرماید که رسول خداﷺ فرمود: هر نوع مصیبتی چه شدید باشد و چه خفیف و ناچیز که به بنده می‌رسد، نتیجهٔ گناهان اوست و گناه بسیاری را می‌بخشد.

رسالت آن‌حضرتﷺ برای تمام جهان است.

«وَأَرْسَلْنٰكَ لِلنَّاسِ رَسُوْلاً» از این آیه معلوم‌شد که آن‌حضرتﷺ برای عموم مردم به پیامبری مبعوث گردیده و فرستاده شده است. آن‌حضرتﷺ تنها برای ملّت عرب، رسول نبود؛ بلکه رسالت ایشان برای تمام جهانیان عام است؛ چه در آن وقت موجود باشند یا در آینده تا قیامت پیدا شوند. (مظهری)

مَنْ يُطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ ۚ وَ مَنْ تَوَلّٰى

هر کسی که اطاعت کرد از رسول او اطاعت‌کرده‌است از خدا و هر کسی که روگردانی‌کرد

فَمَا اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا ﴿٨٠﴾

پس ماتورا نفرستاده‌ایم بر آنان نگهبان.

خلاصۀ تفسیر

هر کسی که اطاعت رسولﷺ را به جا آورد، او اطاعت خدا را به جا آورده است (و هر کسی که از آن‌حضرتﷺ نافرمانی کرد او نافرمانی خدا را کرده است و اطاعت خدای تعالی عقلاً واجب است پس اطاعت آن‌حضرت نیز واجب آمد) **و کسی که** (از اطاعت آن‌حضرتﷺ) **روگردانی کند پس** (شما هیچ اندوهگین نباشید. زیرا که ما) **شما را** (به حیث مسئول) **بر آنان نگهبان مقرّر کرده نفرستاده‌ایم.** (که شما نگذارید آنان کافر شوند. بلکه وظیفۀ شما با تبلیغ رسالت تکمیل می‌شود و اگربعد از آن هم آنان کفر کنند در حقیقت شما مسئولیّت خود را به نحو احسن انجام داده‌اید، لذا در این باره نیندیشید)

وَ يَقُوْلُوْنَ طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوْا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ

ومی‌گویندقبول‌است‌پس وقتی‌که بیرون روند از نزدتو مشورت می‌کند به شب گروهی

مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِيْ تَقُوْلُ ۖ وَ اللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُوْنَ ۚ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ

ازآنهابرخلاف‌آنچه‌می‌گویندوخدامی‌نویسدآنچه‌آنان‌مشورت‌می‌کنندپس‌ازآنهاروی‌گردان‌شوو

تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ۚ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ﴿٨١﴾ اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ ۚ وَلَوْ

اعتمادکن بر خدا و کافی است خداکارساز. آیا تأمّل نمی‌کنند در قرآن و اگر

كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِاللهِ لَوَجَدُوْا فِيْهِ اخْتِلَافاً كَثِيْراً﴿۸۲﴾

می بود از نزد غیر خدا حتماً می یافتند در آن تفاوت زیادی.

خلاصهٔ تفسیر

و این مردمان (منافق با شنیدن احکام شما در جلوی شما به زبان) **می‌گویند که کار ما اطاعت کردن** (از شما) **است باز وقتی که از نزد شما** (بلند شده) **بیرون می‌روند پس به شب** (در خفا) **مشورت می‌کند از آنان گروهی** (یعنی گروه سردارانشان) **بر خلاف آنچه به زبان گفته بودند.** (و چون آنان سرداراند در اصل مشورت را آنان انجام می‌دهند بقیه تابع آنان می‌شوند پس در این خلاف، حالت همه یکی است) **و الله تعالی** (در دفتر اعمال شان) **می‌نویسند آنچه آنان در شب مشورت می‌کنند** (و حسب موقع سزا می‌دهند) **پس شما به طرف** (بیهودگی) **آنان التفات** (و خیال) **نکنید و** (نه بیندیشید بلکه تمام واقعه را) **به خدا ارجاع دهید و الله تعالیٰ کارسازی کافی است** (او خود آن را به صورت مناسب دفع می‌فرمایند چنان‌که گاهی از شرارت آنان هیچ ضرر نرسیده است) **آیا ایشان** (اعجاز قرآن را در فصاحت و بلاغت و در درست خبر دادن از غیب می‌بینند و باز هم) **در قرآن نمی‌اندیشند** (تا کلام الهی بودن آن واضح گردد) **و اگر این از طرف دیگری می‌بود پس در** (مضامین) **آن** (به‌وجه کثرت وقایع و حد اعجاز آن) **به کثرت تفاوت می‌یافتند.** (زیرا که اگر در هر یک مضمون یک اختلاف و تفاوت می‌شد پس در مضامین زیادی اختلافات زیادتری بچشم می‌خورد حال آنکه در هیچ یک مضمون هم اختلاف نیست. پس یقیناً این کلام از غیر الله نمی‌تواند باشد)

معارف و مسایل

«وَ يَقُوْلُوْنَ طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوْا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِىْ تَقُوْلُ» در این آیه مذمّت کسانی بیان شده است که در سیاست دو چهره‌اند به زبان چیزی می‌گویند و در دل چیزی دیگر؛ بعد از این در باره این نوع اشخاص راجع به طرز برخورد به آنان به آن‌حضرتﷺ هدایتی خاص فرمود.

یک هدایت مهم برای رهبر

«فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلاً» وقتی که منافقین در خدمت آن‌حضرتﷺ می‌آمدند می‌گفتند که ما حکم تو را قبول کردیم. و وقتی برمی‌گشتند برای نافرمانی آن‌جناب با یکدیگر مشورت می‌کردند. رسول‌اکرمﷺ از این رفتارشان بسیار رنج می‌برد. الله تعالی در این رابطه به آن‌حضرتﷺ ارشاد فرمود که به این اعتنا نکن. تو وظیفه خود را با اعتماد بر خدا انجام ده؛ زیرا که او برای تو کافی است.

از این معلوم شد که هر کسی که رهبر و پیشوای مردم قرار گیرد باید از هر نوع دشواری عبور کند مردم انواع و اقسام الزامات بر او وارد می‌کنند و در لباس دوستی، دشمنی هم انجام می‌شود با وجود همهٔ این چیزها باید رهبر با عزم و استقلال بر خدا اعتماد کرده به‌کار خود مشغول باشد اگر خط سیر و نصب العین درست باشد، ان شاءالله حتماً پیروز خواهد شد.

تدبّر در قرآن

«افَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ» الله تعالی در این آیه به‌غور و فکر در قرآن دعوت

می دهد. در این چند چیز قابل اندیشه است:

یکی این‌که الله تعالیٰ «افَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ» فرمود و «افَلَایَقرأون» نفرمود از این به ظاهر اشارهٔ لطیفی به این طرف هست که از آیه این امر مفهوم می‌شود که اگر آنان با نظر عمیق در قرآن بنگرند در معانی و مضامین آن هیچ اختلاف به نظرشان نخواهد رسید و این مفهوم از عنوان تدبر می‌تواند ادا گردد؛ تنها از تلاوت و قرائت که در آن تدّبر و غور و فکر نباشد بسیار اختلاف به نظر می‌رسد که خلاف حقیقت هستند.

امر دوم، از این آیه این نکته معلوم شد که خواسته قرآن است که هر انسان در مطالب آن بیندیشد. لذا چنین تصوّری که تدبّر در قرآن تنها کار ائمّه و مجتهدین است، درست نیست.

آری درجات تدبّر و تفکّر مانند: درجات علم مختلف می‌باشد تفکّر ائمّهٔ مجتهدین از یک آیه هزاران مسایل استنباط می‌کند تفکّر عموم علما به عمق این مسایل می‌رسد عوام اگر ترجمه و تفسیر قرآن را به زبان خویش بخوانند و تدبّر کنند از آن عظمت و محبّت الله تعالیٰ و فکر آخرت پیدا می‌شود و این کلید پیروزی است؛ البتّه برای این‌که عوام از اشتباه و مغالطه محفوظ بمانند باید نزد عالمی، قرآن را فرا گیرند و اگر این هم میسّر نباشد تفسیر معتبر و مستندی را مطالعه کنند و هر کجا دچار تردید شدند، به فکر خود قضاوت نکنند؛ بلکه به اهل فن مراجعه نمایند.

تفسیر و تشریح قرآن در پیمان گروه یا فردی
نیست امّا برای آن شرایطی هست.

از آیهٔ مذکور معلوم شد که هر شخص حق دارد که در قرآن تدبّر و تفکّر کند. امّا همان طوری‌که ما گفتیم که درجات تفکّر متفاوت و حکم هر یک

جداست تدبر مجتهدانه که به‌وسیله آن از قرآن کریم مسایل دیگری استخراج می‌شود. برای آن لازم است که انسان مبادی آن را دریابد تا بتواند نتایج را درست استخراج نماید و اگر او مقدّمات را کاملاً تحصیل نکرده است یا ناقص حاصل نموده و اوصاف و شرایطی که لازمهٔ یک مجتهد است به نزد او نباشد، روشن است که نتایج را اشتباه استخراج می‌کند لذا ایراد علما بر آن بی‌مورد نخواهد بود.

مانند این‌که، اگر کسی حتّی ساختمان ظاهری دانشکدهٔ پزشکی را به چشم ندیده، اعتراض کند که چرا تنها فارغ التّحصیلان این دانشکده به معالجه بیماران می‌پردازند؟ حال آنکه من به حیث انسانی، مستحقّ معالجه بیمار نیز هستم.

یا فردی جاهل ادّعا کند که چرا پروژهٔ احداث رودها، پلها و سدها تنها به مهندسین داده می‌شود، من نیز به عنوان یک انسان، حق دارم از چنین امتیازی برخوردار شوم.

یا یک آدم نادان، معترض شود که چرا قانونگذاران تنها بر تبیین و تشریح مواد قانونی، مجازند حال آنکه من نیز عاقل و بالغم و می‌توانم از عهدهٔ این کار برآیم.

در جواب چنین افرادی باید گفت که تو نیز بالقوه استعداد فراگیری این علوم را داری و می‌توانی به عنوان یک هموطن، اظهار عقیده کنی؛ ولی برای اهلیّت پیدا کردن در این کارها باید سالها زحمات و مشقات را بر خود هموار کنی و از اساتید فن، علم بیاموزی و مراحل آزمایش را با موفّقیّت طی نمایی ولی اگر برای کار دقیق و ظریف تشریح قرآن و سنّت، جواب مذکور داده شود صدای اعتراض بسیاری از روشنفکرانی که از علم ظریف و دقیق تشریح قرآن و سنّت بی‌بهره‌اند، بلند می‌شود. آیا برای تشریح و تعبیر قرآن و سنّت اهلیت و قابلیّت در کار نیست؟ آیا در تمام جهان تنها علم قرآن و سنّت است که چنان

بدون وارث مانده است که در ارتباط با آن، هر شخصی حق داشته باشد که از پیش خود تشریح و تعبیر کند اگر چه برای دریافت علم قرآن و سنّت اوقاتی چند را هم صرف نکرده باشد؟!

ثبوت قیاس

آنچه از این آیه واضح گردید، این‌که اگر تصریح مسئله‌ای در قرآن و سنّت یافت نشود، در آن باید غور و فکر کرده، جهت یافتن راه حل آن کوشید؛ این عمل را در اصطلاح «قیاس» می‌گویند. (قرطبی)

تشریح اختلاف کثیر

«وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِاللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِيْهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» مقصود از اختلاف کثیر این است که اگر در یک مضمون اختلاف باشد، پس اختلاف مضامین کثیر، کثیر می‌باشد (بیان القرآن)

امّا در این‌جا در یک مضمون هم اختلاف نیست بنابراین، این کلام الله تعالی است و در کلام بشر این یکنواختی از کجا؟ نه جایی در بلاغت و فصاحت آن نقص است و نه در بیان توحید و کفر و حلال و حرام تناقض و تفاوت، باز در اخبار از غیب هم هیچ چنین خبری نیست که مطابق واقع نباشد و نه در نظم قرآن جایی این فرق وجود داشته که بعضی فصیح باشد و بعضی رکیک. در سخن هر بشر، محیط اثر فراوانی دارد یعنی سخنرانی به وقت آرامش و اطمینان یک حالتی دارد و به وقت پریشانی حالتی دیگر. و به عبارتی چهره سخنران بهنگام اطمینان و آرامش شاد و مسرور است حال آن‌که به‌وقت پریشانی چهره‌ای آشفته و مشوّش دارد و هنگام اندوه نیز، غمگین و افسرده خواهد بود.

امّا قرآن کریم از هر نوع تناقض و تفاوت مبرّاست که این خود دلیل بر فضیلت و برتری آن است که کلام پاک ربّ العالمین است.

وَ اِذَا جَآءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِهٖ وَ لَوْرَدُّوْهُ اِلَى

وقتی که برسد به آنان خبری از امن یا ترس پس آنرا شایع می‌کنند و اگر می‌رساندند آنرا به

الرَّسُوْلِ وَاِلٰى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ وَ

رسول و حاکمان خود تحقیق می‌کردند آن را تحقیق کنندگان از آنها و

لَـوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهٗ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ اِلَّا قَلِيْلاً ﴿۸۳﴾

اگر نمی‌بود فضل خدا بر شما و مهربانی او البتّه پیروی می‌کردید شیطان را مگر اندکی.

خلاصۀ تفسیر

وقتی که به آنان خبر از امر (جدیدی) **می‌رسد خواه** (آن امر موجب) **امن باشد یا** (موجب) **ترس** (مثلاً لشکری از مسلمانان جایی به جهاد رفته‌اند و خبر پیروزی آنان آمد این خبر امن شد یا اطّلاع مغلوب شدن آنان آمد این خبر خوف است) **پس آن خبر را شایع می‌کنند** (در حالی‌که بسا اوقات آن خبر اشتباه در می‌آید و اگر صحیح هم باشد باز هم شایع کردن آن بسا اوقات خلاف مصلحت انتظامیه می‌باشد) **و اگر** (به‌جای شایع کردن) **آنان این** (خبر) **را به رسول**ﷺ **و آنان‌که** (اکابر صحابه) **از ایشان امور را می‌فهمند** (بر رأی آنان) **محوّل می‌کردند** (و خودشان در آن دخالت نمی‌کردند) **پس** (صحّت و سقم و قابل شایع بودن و نبودن) **آن** (خبر) **را آنان می‌شناختند که از ایشان تحقیق می‌کنند** (همچنان‌که همیشه می‌شناسند باز همان طور که ایشان عمل کسب می‌کردند هم چنین آن شایع کنندگان هم باید می‌کردند چه نیازی داشت که آنان مداخله کنند و اگر مداخله نمی‌کردند چه کاری از آنان متوقّف می‌ماند بعد از اعلام احکام مذکور که‌کاملاً متضمّن مصالح دنیوی و اخروی می‌باشند به طور امتنان بر مسلمانان فرمود)

و اگر بر شما مردم (این) **فضل** (خاص) **خدای تعالیٰ و رحمت او** (که‌به شما قرآن داد یا پیغمبر خود را فرستاد) **نمی‌بود پس همهٔ شما** (ضررهای دنیوی و اخروی را اختیار کرده) **پیرو شیطان می‌شدید مگر چند مردم** (که‌به برکت عقل سلیم خدادادی که‌آن هم فضل و رحمت خاص است از آن محفوظ می‌ماندید و اگرنه بیشتر در تباهی واقع می‌شدید پس شما چنین پیغمبر و قرآنی را که به وسیلهٔ آنان چنین احکام با مصلحت آمده است بر خلاف منافقین غنیمت بشمارید و از آنان کاملاً اطاعت کنید.)

معارف و مسایل

شأن نزول

«وَ اِذَا جَآءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِه»

نزد ابن عبّاس، ضحاک، ابومعاذ (رض) **این آیه در بارهٔ منافقین نازل شده است و نزد حضرت حسن و کسانی دیگر این آیه در بارهٔ مسلمانان ضعیف و ناتوان نازل گردیده است.** (روح المعانی)

علّامه ابن کثیر بعد از نقل وقایع مربوطه به این آیه فرموده که در شأن نزول این آیه باید حدیث حضرت عمر بن خطاب ﵁ ذکر گردد و آن این‌که به حضرت عمر﵁ اطّلاع رسید که آن‌حضرتﷺ ازواج مطهّرات خود را طلاق داده است. او از خانهٔ خود به طرف مسجد آمد. وقتی که به در مسجد رسید، شنید که در داخل مسجد میان مردم نیز همین خبر شایع شده است. وقتی این وضعیت را دید با خود گفت که باید در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد طوری که در خدمت آن‌حضرتﷺ رسید و پرسید که آیا ازواج مطهّرات خویش را طلاق داده‌اید؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: خیر؛ حضرت عمر﵁ می‌فرماید که: من بعد از این تحقیق بلا فاصله به طرف مسجد بر گشتم و بر در آن ایستاده اعلام کردم که رسول خداﷺ ازواج مطهّرات خویش را طلاق نداده

است آنچه شما می‌گویید، اشتباه است. بر این، این آیه نازل شد «وَ اِذَا جَآءَهُمْ اَمْرٌ» (تفسیر ابن کثیر)

بدون تحقیق شایع کردن اخبار، گناه و فتنهٔ بزرگی است.

از این معلوم شد که نباید هر سخن پراکنده را بدون تحقیق بیان کرد؛ چنان‌که رسول کریم ﷺ در حدیثی فرموده‌اند که: «کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع» یعنی برای دروغگو بودن کسی اینقدر کافی است که هر سخن شنیده را بدون تحقیق بیان کند. در حدیث دیگری آن‌حضرت ﷺ فرمود: «من حدث بحدیث و هو یری انه کذب فهو احد الکاذبین» یعنی کسی که سخنی را بیان کند که می‌داند آن دروغ است پس او هم یکی از دو دروغگویان است. (تفسیر ابن کثیر)

اُولُوالْاَمر چه کسانی هستند؟

«وَ لَوْرَدُّوْهُ اِلَی الرَّسُوْلِ وَ اِلٰی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ یَسْتَنْبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ»

«استنباط» در اصل عبارت است از: بیرون کشیدن آب از ته چاه در هنگام کندن چاه؛ اوّلین مرتبه که آب بیرون می‌آید آن را آب «مستنبط» می‌گویند. امّا در اینجا مراد این است که در عمق سخن رسیدن و حقیقت آن را درست دریافتن است. (قرطبی)

در تعیین «اُولوالاَمر» اقوال متعدّدی منقول است: نزد حضرت حسن، قتاده و ابن ابی لیلی مراد از آن، علما و فقها می‌باشند و حضرت سُدّی فرموده است: که مراد از آن امرا و حکّام‌اند. ابوبکر جصاص بعد از نقل این دو قول، فرموده که صحیح این است که هر دو مراداند؛ زیرا که اولوالامر بر همهٔ ایشان اطلاق می‌شود. البتّه بعضی بر این اشکال وارد می‌کنند که نمی‌توان از جرگه‌های اولی‌الامر فقها مراد باشند؛ زیرا که اولوالامر به اعتبار معنی لفظی خویش به کسی گفته می‌شود که حکم او نافذ باشد و روشن است که این کار فقها نیست.

حق این است که اجرای حکم به دو صورت است: یکی با جبر و تشدّد که این را تنها اربابان اقتدار می‌توانند بکنند. دوم به وجه اعتماد و اعتقاد پذیرفتن حکم است که به فقها مربوط می‌شود و معمولاً از احوال عموم مسلمانان در هر قرن مشاهده می‌شود که در معاملات دینی عموم مسلمانان با اختیار خود حکم علما را واجب العمل قرار می‌دهند و از نظر شرع هم اطاعت احکام آنان بر عوام واجب است بنابراین از این جهت اطلاق اولی‌الامر بر آنان هم صحیح است.
(احکام القرآن للجصاص)

تفصیل بیشتر این بحث در ذیل آیهٔ ۵۹ سوره نساء «یاَیّهاالّذین امنوا اطیْعوااللّه وَ اطیْعواالرّسولَ وَاولی‌الأمْرِ منْکمْ» گذشت .

تقلید ائمّه‌در مسایل جدیدِ قیاس و اجتهاد برای عوام‌ثابت است.

از این آیه معلوم شد که مسایلی که در آن نصّ صریح موجود نباشد، احکام آن بر اصول قیاس و اجتهاد از قرآن استخراج شوند. زیرا که در این آیه به این امر دستور داده شد که در حلّ مسایل جدید، اگر رسول‌کریمﷺ در میان شماست، به او مراجعه کنید و اگر او زنده نباشد به علما و فقها مراجعه نمایید؛ زیرا که آنان صلاحیت کامل استنباط احکام را دارند.

از این بیان چند امور مستفاد شده:

۱ـ در صورت عدم نص به علما و فقها مراجعه شود.

۲ـ احکام الهی دو قسم‌اند؛ یکی آنکه منصوص و صریح باشد و دوم آنکه غیر صریح؛ بلکه مبهم باشد که آن را خداوند متعال در عمق آیات به ودیعت نهاده است.

۳ـ این‌که وظیفهٔ شرعی علماست که چنین معانی را به وسیلهٔ قیاس و اجتهاد استنباط کنند

۴ـ این‌که بر عوام لازم است که در این نوع مسایل از علما تقلید نمایند. (احکام القرآن للجصاص)

رسول‌کریم ﷺ نیز به استنباط و استدلال مکلّف بود.

«لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَهُ مِنْهُمْ» **از این آیه معلوم می‌گردد که رسول‌کریم ﷺ هم مکلّف است که به وسیلهٔ دلایل، احکام را استنباط کند؛ زیرا که در آیهٔ قبل دستور داده شد که نزد چه کسی مراجعه شود؛ یکی رسول‌کریم ﷺ و دیگر اولوالامر و بعد از آن فرمود** «لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَهُ» **و این حکم عام است و از دو گروه مذکور هیچ یکی تخصیص نشده است؛ لهذا از آن ثابت شد که شخص آن‌حضرت ﷺ نیز برای استنباط احکام مکلّف بود.** (احکام القرآن للجصاص)

فواید مهم

۱ـ اگر در ذهن کسی این اشکال خطور کند که از این آیه فقط اینقدر معلوم می‌شود که در بارهٔ امن و خوف دشمن، شما از طرف خود سخن پراکنی نکنید بلکه به طرف کسانی که اهل علم و ذی رأی باشند مراجعه کنید و امری که آنان بعد از اندیشه و تأمّل نشان دهند بر آن عمل کنید. روشن است که این به مسایل جدید هیچ ارتباطی ندارد.

جوابش این است که در آیه «وَاِذَا جَآءَهُمْ اَمْرٌ مِّنَ الْاَمْنِ اَوِالْخَوْفِ» ذکری از دشمن نیست لذا «امن و خوف» عام است. همان طور که با دشمن ارتباط دارد هم‌چنین به مسایل جدید هم مربوط می‌باشد؛ زیرا وقتی مسئله‌ای جدید در مقابل عوام قرار گیرد و نسبت به حلال و حرام آن، نص موجود نباشد، او در تفکّر فرو می‌رود که بهترین راه حل همان مراجعه به اهل علم است و در هر دو

صورت احتمال نفع و نقصان هست پس شریعت برای آن بهترین راه حل را چنین ارائه داد که: شما به اهل استنباط مراجعه کنید آنچه آنان نشان دهند بر آن عمل کنید. (احکام القرآن للجصاص)

اجتهاد و استنباط، مفید علم ظن است نه علم یقین.

۲ـ حکمی که فقها از استنباط استخراج می‌کنند در بارهٔ آن نمی‌توان به‌طور قطع گفت که به نزد خدا قطعاً حق همین است بلکه احتمال اشتباه آن هم باقی می‌ماند آری نسبت به صحیح بودن آن همان ظنّی که غالب است آن برای عمل کافی است. (احکام القرآن للجصاص)

فَقَاتِلْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ

پس جنگ کن در راه خدا. مسئول نیستی مگر برای خودت و تأکید کن مسلمانان را

عَسَى اللهُ اَنْ یَّكُفَّ بَأْسَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وَ اللهُ اَشَدُّ بَأْسًا وَّ

نزدیک‌است که خداباز دارد جنگ کفّار را و خدا خیلی سخت است در جنگ و خیلی‌سخت

اَشَدُّ تَنْكِیْلًا ﴿۸۴﴾

است به اعتبار سزادادن.

خلاصۀ تفسیر

(وقتی که نیاز به جهاد معلوم شد) **پس شما** (ای محمدﷺ) **در راه خدا** (با کفار) **جنگ کنید** (و اگر بالفرض کسی همراه با شما نباشد هیچ غم نخورید چرا که) **به شما به‌غیر از عمل شخصی خود** (برای عمل شخص دیگر) **هیچ امر نشده و** (با این فقط) **به مسلمانان ترغیب کنید** (باز هم اگر کسی همراه نشد پس شما مسئول نیستید. نه در فکر باز خواست باش که وجهش مذکور شد و نه به تنها ماندن غم بخور و وجهش این

است که) **امید است که الله تعالی** (و این امیدوار کردن وعده ای است) **که زود جنگ کفّار را باز دارد** (و آنان را مغلوب کند) و (اگرچه ایشان بسیار توانا به نظر برسند امّا) **الله تعالیٰ در روزِ جنگ** (به مدارج بی‌شمار از آنان) **بیشتر شدید** (و قوی) **است و** (به مخالفین) **سزای سخت می‌دهد.**

معارف و مسایل

وقتی که جنگ احد، در ماه شوالِ سال سوم هجرت، به وقوع پیوست رسول کریمﷺ خواستند که در ذوالقعده همان سال طبق وعدهٔ کفّار در بدر برای مقابله بروند (که‌آن را مورّخین به نام بدر صغریٰ تعبیر می‌کنند) **آنگاه بعضی به علّت تازه بودن خبر جهاد و بعضی بخاطر شایعه پراکنی در رفتن به جهاد اندکی تأمّل کردند؛ الله تعالیٰ در این رابطه این آیه را نازل فرمود که در آن به رسول‌خداﷺ چنین هدایت کرده شد که اگر این مسلمانان خام از جنگ می‌ترسند، پس ای‌رسول! تو تنها از طرف خودت در جهاد کردن توقّف نکن الله مددکار تو است. آن‌حضرتﷺ با دریافتن این راهنمایی به اتّفاق هفتاد نفر به سوی بدر تشریف برد که وعدهٔ آن با ابوسفیان بعد از غزوهٔ احد شده بود. حق تعالیٰ در دل ابو سفیان و کفّار قریش رعب و ترس انداخت و هیچ یکی برای مقابله نیامد و آنان حسب وعدهٔ خود دروغگو شدند. الله تعالیٰ حسب فرمایش خود جنگ را باز داشت و رسول کریمﷺ با همراهان صحیح و سالم مراجعه نمودند.** (قرطبی مظهری)

حسن اسلوب احکام قرآنی

«فَقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ» **الخ در اوّلین جملهٔ این آیه، به رسول‌خداﷺ چنین دستور رسیده بود که شما تک و تنها هم که شده برای جهاد و قتال آماده باشید. هر چند که در همراهی با شما کسی دیگر آماده باشد یا نباشد؛ ولی با وجود**

این، در جمله دوم فرمود که وظیفهٔ ترغیب مسلمانان را به شرکت در جهاد نیز انجام دهید. اگر بعد از ترغیب هم آماده نباشند، پس شما وظیفه خویش را ادا کرده‌اید و شما از کردار آنان باز خواست نخواهید شد.

بخاطر خطرات احتمالی که ممکن بود در جنگ انفرادی روی دهد برای از میان برداشتن آن چنین فرمود: که امید است الله تعالی جنگ کفّار را باز دارد و آنان را مغلوب و مرعوب کند و تنها شما را پیروز گرداند؛ سپس بر این پیروزی دلیل بیان فرمود که وقتی کمک الله تعالی شامل حال تو است که نیروی جنگی و زور جنگ او از کفّار به درجه‌ها بیشتر است پس پیروزی هم یقیناً از آن تو خواهد بود باز با این لفظ «شدت بأس» شدّت سزای خود را هم بیان فرمود. این سزا دهی برابر است که در قیامت باشد هم چنان‌که ظاهر است یا در این جهان باشد چنان‌که بعضی گفته‌اند، در هر صورت همان طور که در جنگ نیروی و توانایی ما بیشتر است هم چنین در سزا دهی هم سزای ما بسیار سخت است.

مَنْ يَّشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَّكُنْ لَّهُ نَصِيْبٌ مِّنْهَا ۚ مَنْ يَّشْفَعْ
هر که سفارش کند در کار نیک به او هم می‌رسد قسمتی از آن و هر که سفارش کند
شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَّكُنْ لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا ۗ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
در کار بد بر او هم می شود باری از آن و هست خدا بر هر چیز
مُّقِيْتًا ﴿۸۵﴾ وَ اِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوْهَا ۗ
مقتدر. وقتی که برای شما یکی دعا کند پس شما هم به او دعا کنید بهتر از آن یا همان را برگردانید
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا ﴿۸۶﴾ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۗ
هر آینه الله هست بر هر چیز محاسب. به غیر از الله برای کسی بندگی نیست هر آینه شما
لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ ۗ وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ

را جمع می‌کند روز قیامت در آن شکی نیست وکیست راستگو تر از
اللّٰهِ حَدِيْثاً ﴿۸۷﴾
خدا از روی سخن.

خلاصهٔ تفسیر

کسی که سفارش نیکو کند (یعنی آن‌که طریق و مقصد آن هر دو مشروع باشند) **به او به سبب آن** (سفارش) **سهمی** (از ثواب) **می‌رسد و کسی که سفارش بد کند** (یعنی آن‌که طریق و غرضش غیر مشروع باشد) **به او به سبب آن** (سفارش) **بهرهٔ** (از گناه) **می‌رسد و الله تعالیٰ بر هر چیز مقتدراند** (او می‌تواند مطابق قدرت خود بر نیکی ثواب و بر بدی عذاب بدهد) **و هر گاه به شما** (به‌طور مشروع) **سلام کنند پس شما از آن** (سلام) **در الفاظ بهتر سلام کنید** (یعنی جواب بدهید) **یا** (در جواب) **همانگونه الفاظ بگویید** (به شما هر دو اختیار داده می‌شود) **بدون شک الله تعالیٰ بر هر چیز** (یعنی بر هر عمل) **حساب می‌گیرد** (یعنی قانون او این چنین است و اگر همچنین عفو بفرماید امری است دیگر) **الله چنین است که به‌غیر از او کسی لایق معبود بودن نیست او حتماً شما را همه جمع می‌کند روز قیامت در این شکّی نیست و از خدا بیشتر، سخن چه کسی راست می‌باشد؟** (وقتی او خبر می‌دهد پس کاملاً درست است).

معارف و مسایل

حقیقت سفارش واقسام واحکام آن

«مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً» **الخ در این آیه شفاعت یعنی سفارش را به دو نوع خوب و بد تقسیم فرموده حقیقت آن را هم روشن کرد و این هم نشان داد که نه هر سفارش بد است و نه هر سفارش خوب، و در ضمن این را هم نشان داد که سفارش کننده نیک را بهره‌ای از ثواب می‌رسد و سفارش کننده بد را**

بهره‌ای از عذاب می‌رسد. در آیه با سفارش خوب لفظ «نَصِیْبٌ» آمده و با سفارش بد لفظ «کِفلٌ» و معنی هر دو در لغت یکی است؛ یعنی سهمی از هر چیز امّا در عرف عام لفظ «نَصِیْبٌ» برای حصه خوب گفته می‌شود و لفظ «کِفْلٌ» برای سهم بد استعمال می‌شود؛ اگر چه در بعضی جا لفظ «کِفْلٌ» برای سهم خوب هم استعمال شده است؛ چنان‌که در آیهٔ ۲۸ سوره حدید: «کِفلَیْنِ مِن رَحْمَتِهِ» فرموده‌است.

معنی لفظی شفاعت «وصل شدن» یا «وصل کردن» است از این سبب لفظ «شفع» در زبان عربی به‌معنی «جفت» می‌آید و در مقابل آن لفظ وتر بمعنی «طاق» به‌کار می‌رود. بنابراین معنی لفظی شفاعت این شد که نیروی خود را با یک ضعیف طالب حق وصل کرده از او تقویت گردد یا با شخص بی‌کس وصل شده او جفت کرده‌شود.

شرط جواز شفاعت و شفارش جایز، این‌که برای کسی می‌توان سفارش کرد که مطالبه‌اش حق و جایز باشد. دوم این‌که او خود به علّت ناتوانی نتواند خواستهٔ خود را نزد بزرگان برساند پس شما برسانید.

از این معلوم شد که سفارش بر خلاف حق یا اجبار کردن کسی به قبول کردن شفاعت سیئه یعنی سفارش بدی است. از اینجا، این معلوم گشت که در سفارش از وجاهت و رابطهٔ خود استعمال طریقهٔ فشار و اجبار هم بخاطر ظلم بودنش ناجایز است بنابر این، این هم در شفاعت سیّئه داخل است؛ لذا خلاصه مضمون آیه مذکور این شد که هر کسی که برای دیگری در حق و کار جایز به طریق جایزی سفارش کند به او بهره‌ای از ثواب می‌رسد و همچنین کسی که برای کار ناجایز یا به طریقهٔ ناجایزی سفارش می‌کند به او بهره‌ای از عذاب می‌رسد.

مقصود از رسیدن بهره، این است که پیش چه کسی سفارش شده است وقتی او کار آن محروم را انجام می‌دهد، پس همان طورکه به آن شخص کارکن

ثواب می‌رسد؛ همچنین برای سفارش کننده هم ثواب می‌رسد.

هم چنین سفارش کننده برای کار ناجایز هم گنهکار می‌شود و این، هم قبلاً معلوم شد که ثواب یا عذاب سفارش کننده بر آن موقوف نیست که سفارش او مؤثّر بیفتد یا نه؛ لذا به او در هر حال بهره‌ای می‌رسد.

رسول کریمﷺ می‌فرماید: «الدال علی الخیر کفاعله» (رواه البزار عن ابن مسعود والطبرانی عنه و عن سهل بن سعد بحواله مظهری) یعنی کسی که دیگری را بر کار نیک آماده کند به او هم همان‌طور ثواب می‌رسد که به نیکی کننده می‌رسد همچنین در حدیث ابن ماجه از حضرت ابوهریرةرضی الله عنه منقول است که رسول‌خداﷺ فرمود : «من اعان علی قتل مومن بشطر کلمة لقی الله مکتوب بین عینه ائس من رحمة الله» (مظهری)

یعنی، کسی که در کشتن مسلمانی به نصف کلمه‌ای هم کمک کرد او روز قیامت به دربار خدا چنان پیش می‌شود که بر پیشانی او نوشته می‌شود که این شخص از رحمت خدا محروم و مأیوس است.

از این معلوم شد که همان طورکه آماده کردن کسی برای کار نیک عمل نیک است و برابر به او ثواب دارد همچنین آماده کردن بر بدی یا تقویت دادن هم بد، و برابر است با گناهی که عامل آن انجام می‌دهد.

در آخر آیه فرمود: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتاً» معنی لفظ «مقیت» از روی لغت به معنی قادر و مقتدر هم هست و به معنی حاضر و نگهبان و هم به معنی تقسیم کننده رزق، و در این جمله هر سه معنی می‌تواند مراد باشد. به اعتبار معنی اوّل مقصود این است که الله تعالیٰ بر هر چیز قادر است جزا یا سزای عمل کننده و سفارش کننده بر او دشوار نیست.

و به اعتبار معنی دوم، مقصود این است که الله تعالیٰ بر هر چیز نگهبان است، و اطّلاع دارد که چه کسی با چه نیّتی سفارش می‌کند آیا فقط به رضای خدا کمکِ برادرش است یا از او می‌خواهد هدف خودش مانند رشوه و غیره

را بر آورده سازد.

و به اعتبار سوم منظور این است که متکفّل تقسیم ارزاق خود خداوند است هر اندازه که برای کسی تعیین کند به او می‌رسد و در اثر سفارش کسی مجبور نمی‌شود، بلکه هر قدر که برای کسی بخواهد به او رزق می‌دهد البتّه به سفارش کننده اجر می‌رسد چرا که او کمک هر ضعیف است.

در حدیثی آن‌حضرت ﷺ فرموده است:

«کان الله فی عون عبده مادام فی عون اخیه» یعنی، الله تعالیٰ به کمک بنده است تا مادامی که او در کمک برادر مسلمان خویش است.

بنابر این در حدیث صحیح بخاری است که رسول‌کریم ﷺ فرمود:

«اشفعوا فلتوجروا و یقضی الله علی لسان نبیّه ما شاء» یعنی شما سفارش کنید به شما ثواب می‌رسد باز خداوند به وسیلهٔ پیغمبرش هر گونه قضاوت فرمود به آن راضی باشید.

در این آیه که سفارش را موجب ثواب قرار داد این را هم نشان داد که حدّ سفارش این است که مردم ضعیف که نمی‌توانند سخن خود را به بزرگی برسانند و حاجت خود را آنطور که می‌خواهند به عرض برسانند شما سخن او را برسانید. بعد از آن نباید شما مداخله داشته باشید و در صورت خلاف آن، نباید ناراحت شوید و مقصود جملهٔ آخری حدیث که «و یقضی الله علی لسان نبیّه ما شاء» همین است و از اینجاست که در الفاظ قران هم به آن اشاره وجود دارد که ثواب یا عذاب سفارش موقوف بر این نیست که آن سفارش عملی شود؛ بلکه تعلّق این ثواب و عذاب بر مطلق سفارش است که اگر شما سفارش حسنه کردید، مستحق ثواب شدید و اگر سفارش بد کردید، مستوجب عذاب قرار گرفتید؛ چه سفارش شما عملی شود چه نشود.

در تفسیر «بحرمحیط» و «بیان القران» و غیره «منها» را در «من یشفع» سببیه قرار داده به این نیز اشاره شده است و در «تفسیر مظهری» قول امام تفسیر

حضرت مجاهد نقل شده است که به سفارش کننده ثواب سفارش می‌رسد؛ اگر چه سفارش او پذیرفته نشود این امر تنها به رسول‌الله ﷺ مختص نیست و اگر نزد انسان دیگری سفارش می‌شود در آنجا هم باید این اصول رعایت گردد که انسان سفارش کننده فارغ باشد و بر پذیرفتن آن اجبار نکند؛ چنان‌که خود رسول‌کریم ﷺ بنابر سفارش عائشه به کنیزک آزاده اختیار گذاشته بود که او از شوهرش طلاق خودش را گرفته بود و شوهرش مغیث در محبّت او پریشان می‌گشت، که دوباره با او ازدواج کند. بریره رضی الله عنها عرض کرد یا رسول الله! اگر این دستور شما است بر سر و چشم انجام می‌دهم و اگر سفارشی است طبیعت من بر این به هیچ وجه آماده نیست آن‌حضرت ﷺ فرمود که: حکم نیست بلکه سفارشی است. بریره می‌دانست که اگر بر خلاف سفارش آن‌حضرت ﷺ، عمل‌کند، آن‌حضرت ﷺ، از وی ناراضی نخواهدشد؛ لذا به صراحت مطابق به آن عمل ننمود. آن‌جناب ﷺ با کمال رضایت او را بر حال خود گذاشت؛ این است حقیقت سفارش که شرعاً باعث اجر و ثواب می‌باشد.

امروزه مردم صورت آن را تغییر داده‌اند لذا به آن نمی‌توان سفارش گفت بلکه اثر و فشار و تعلّقات انداختن است و از این جهت است که اگر سفارش آنان پذیرفته نشود ناراضی می‌گردند؛ بلکه بر دشمنی آماده می‌شوند. در صورتی که فشار آوردن بر کسی که بر خلاف رضای او عمل کند در اجبار و اکراه داخل است و گناه شدیدی است. مانند آن است که مال یا حق کسی را به زور قبضه کنند، آن شخص از روی شرع و قانون آزاد بوده شما او را اجبار کرده، آزادیش را سلب نمودید. مثال آن چنین می‌باشد که برای بر آوردن حاجت نیازمندی، مال دیگری را به دزدی گرفته به او داده شود.

عوض گرفتن در قبال سفارش، رشوه به شمار می‌آید و حرام است.

سفارشی که در قبال آن عوضی گرفته شود، آن معاوضه رشوه است. در

حدیث بنام «سُحت» و «حرام» یاد شده در آن هر نوع رشوه داخل است؛ خواه مالی باشد، خواه در عوض انجام آن امر، از او کاری گرفته شود. در تفسیر «کشّاف» و غیره آمده است که شفاعت حسنه آن است که منشأ آن تکمیل حق مسلمان باشد یا به او نفع جایز برسد یا از او مضرّت و نقصان بر طرف گردد و این سفارش هم برای نفع وضرر دنیوی او نباشد؛ بلکه فقط برای رضای خدا مراعات ضعیف، مقصود باشد و بر آن سفارش، هیچگونه رشوهٔ مالی یا جانی گرفته نشود و این سفارش در کار ناجایزی صورت نگیرد. و نیز این سفارش برای عفو چنان جرمی نباشد که سزای آن در قرآن، معیّن و مقرر است.

در تفسیر «بحر محیط» و «مظهری» و غیره است که دعا کردن برای برآوردن حاجت مسلمان به درگاه خدا هم داخل شفاعت حسنه است و به دعا کننده‌هم اجرمی‌رسد. در حدیثی آمده که هرگاه کسی برای برادر مسلمان خویش دعای خیر می‌کند، فرشته‌ای می‌گوید: «ولك بمثل» یعنی، الله‌تعالیٰ حاجت تو را هم بر آوَرَد.

سلام و اسلام

«وَ اِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاَحْسَنَ مِنْهَا» در این آیه، الله‌تعالیٰ آداب سلام و جواب آن را نشان داد.

تشریح لفظ «تحیّه» و فرازهای آن

معنی لفظ «تحیه» به کسی «حیّاك‌الله» گفتن است؛ یعنی، الله تو را زنده نگهدارد. پیش از اسلام عادت عرب چنان بود که وقتی یکدیگر را ملاقات می‌کردند به همدیگر به وسیلهٔ الفاظ «حیّاك الله» یا «انعم الله بك عیناً» یا «انعم صباحاً» و غیره سلام می‌دادند. اسلام این طرز تحیّه را تغییر داده، طریقهٔ گفتن

«السلام علیکم» را جاری کرد که معنی‌اش این است که: شما از هر نوع رنج و تکلیف و مصیبت، سالم باشید.

ابن عربی در «احکام القرآن» فرموده است که لفظ «سلام» از اسماء الحسنی است و معنی «السلام علیکم» اینست که: «الله رقیب علیکم» یعنی، الله تعالیٰ محافظ شما باد.

سلام اسلامی از بقیهٔ سلامهای ملل دیگر بهتراست.

در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یکدیگر ملاقات کنند، یک کلمه برای موافقت و اظهار محبّت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ امّا اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که آنقدر که سلام، اسلامی است احوال‌پرسی‌ای چنان جامع نیست؛ زیرا که این الفاظ تنها محبّت نیست؛ بلکه ادای حقّ محبّت نیز هست که از خدا چنین می‌خواهند که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد. باز دعا هم به طرز عرب تنها به زنده ماندن نیست؛ بلکه دعا حیات طیّبه است؛ یعنی، برای حفظ از تمام آفات و آلام. و با این اظهار این هم هست که همه ما و شما محتاج الله تعالیٰ هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن خدا به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکّر برادر مسلمان به یاد خدا نیز هست و همچنین کسی که از خدا می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود. گویا که او در ضمن این، وعده می‌کند که: شما از دست و زبان من در امان هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم.

ابن عربی در «احکام القرآن» قول امام ابن عُیینه را نقل فرموده که «اتدری ما السلام یقول انت آمن منّی» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست. سلام کننده، چنین می‌گوید که شما از جانب من در امان هستید.

خلاصه این‌که تحیّه اسلامی جامعیت جهانی دارد: ۱ـ در آن ذکر خدا هم

هست ۲ـ تذکیر نیز هست ۳ـ نوعی اظهار محبّت با برادر مسلمان هم می‌باشد ۴ـ برای او بهترین دعا است ۵ـ و با او این معاهده را نیز اظهار می‌دارد که از دست و زبان من به تو هیچ آزار و رنجی نخواهد رسید. چنان‌که در حدیث صحیح فرمان نبوی است که: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» یعنی مسلمان کسی است که از دست و زبان او همه مسلمانان محفوظ باشند و به کسی گزندی نرسد. کاش مسلمانان این کلمه را مثل رسم عموم ادا نمی‌کردند؛ بلکه حقیقت آن را درک کرده، اختیار می‌نمودند. امید می‌رفت که این حدیث برای اصلاح تمام مردم کافی می‌شد.

از اینجاست که رسول کریمﷺ برای ترویج سلام بین مسلمانان بسیار تأکید فرمود و آن را افضل الاعمال قرار داد و فضایل و برکات و اجر و ثواب آنرا بیان فرمود. در صحیح مسلم از حضرت ابو هریرةرضی الله عنه حدیثی هست که رسول کریمﷺ فرمود:

«شما تا وقتی که مؤمن نباشید نمی‌توانید در جنّت داخل شوید و تا وقتی که با هم محبّت نداشته باشید نمی‌تواند ایمان شما کامل باشد؛ من شما را چنین چیزی نشان می‌دهم که اگر شما بر آن عمل کنید، محبّت در میان شما بر قرار می‌شود؛ آن این‌که در میان یکدیگر سلام را رواج دهید؛ یعنی برای هر مسلمان چه او را بشناسید یا نشناسید.»

حضرت عبدالله بن عمر (رض) می‌فرماید که شخصی از رسول‌خداﷺ پرسید که از اعمال اسلام کدام یک افضل است؟ آن‌جنابﷺ فرمود: شما به مردم خوراک بدهید و سلام را عام بگردانید چه شما او را بشناسید یا نشناسید. (صحیحین)

مسند امام احمد، ترمذی، ابوداود، از حضرت ابو امامه رضی الله عنه نقل کرده اند که رسول‌اللهﷺ فرموده که از همه نزدیکتر به خدا تعالیٰ آن کس است که در سلام گفتن ابتدا کند.

در مسند بزار و معجم کبیر طبرانی حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعود آمده‌است که رسول‌اللهﷺ فرمود که: سلام از اسماء حسنیٰ الله تعالیٰ است که خدا آن‌را بر زمین نازل فرموده است؛ بنابر این شما در میان یکدیگر سلام را عام گردانید زیرا مسلمان هر گاه وارد مجلسی می‌شود و به آنان سلام می‌گوید آن شخص نزد خدای تعالی به مقام بلندی دست می‌یابد؛ زیرا که او مقام سلام یعنی یاد الله تعالیٰ را تذّکر داد و اگر اهل مجلس به سلام او جواب نگفتند، پس کسانی به او جواب خواهند داد که از اهل مجلس بهتراند؛ یعنی فرشتگان خدا.

در حدیث دیگری رسول‌خداﷺ فرموده که: بزرگترین بخیل کسی است که در سلام گفتن بخیلی کند. (طبرانی، معجم کبیر عن ابی هریرة)

اثری که از فرامین نبوی بر اصحاب کرام افتاد، می‌توان آن را از این روایت، اندازه گیری کرد که حضرت عبدالله بن عمر بیشتر در بازار به این نیّت می‌رفت که با مسلمانان ملاقات کند و به آنان سلام گفته، ثواب عبادت را دریابد؛ خرید و فروش هیچ چیز مقصودش نبود. این روایت در موطأ امام مالک از طفیل بن ابی بن کعب ﷺ منقول است. در آیهٔ قرآن که در فوق، ذکر گردید، چنین فرموده که هرگاه به شما سلام گفته شود، جواب آنرا در الفاظِ بهتر، بگویید یا حدّاقل همان گونه الفاظ بگویید. تشریح آن را نبی‌کریمﷺ از عمل خویش چنین فرموده است: که یک مرتبه شخصی در خدمت ایشان آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله» آن‌حضرتﷺ در جواب یک کلمه اضافه کرده و فرمود: «وعلیکم السلام و رحمة الله» و باز دیگری آمد و او در سلام خود گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله» آن‌حضرتﷺ در جوابش یک کلمه اضافه کرده و فرمود: «وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته» سپس دیگری آمد و گفت «السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته» آن‌حضرتﷺ فقط در جواب او یک کلمه «وعلیک» فرمود در دل او شِکوه آمد و عرض کرد یا رسول‌الله مادر و پدرم فدایت شوند! آنان که قبلاً آمدند شما در

جوابشان چند دعا فرمودید و من به تمام آن الفاظ سلام عرض کردم؛ شما تنها بر «وعلیک» اکتفا فرمودید آن‌حضرتﷺ فرمود که تو برای من هیچ کلمه نگذاشتی تا که من آن را در جواب اضافه کنم؛ تو تمام کلمات را در سلام خود جمع کردی. بنابر این من در جواب، مطابق تعلیم قرآنی اکتفا کردم. این روایت را ابن جریر و ابن ابی حاتم با اسانید مختلف نقل کرده‌اند.

از حدیث مذکور این امر معلوم شد که آنچه در آیهٔ مذکور، آمده است که جواب سلام را در الفاظ بهتر از آن بگویید. علّتش این است که از الفاظ سلام گوینده، لفظی را اضافه کرده جواب دهید. مثلاً او گفته «السلام علیکم» و شما بگویید «وعلیکم السلام و رحمة الله» و اگر او گفته «السلام علیکم و رحمة الله» شما بگویید «وعلیکم السلام و رحمة الله و برکاته».

امر دیگری که از این معلوم شد که اضافه نمودن کلمات تا سه کلمه مسنون است. از آن بیشتر مسنون نیست و حکمت آن روشن است که موقع سلام، مقتضی اختصار در کلام است در آن اینقدر اضافه کردن مناسب نیست که مخل درکاری باشد یا بر شنونده سنگین تمام بشود. از اینجاست که وقتی آن شخص در سلام آغازین خویش هر سه کلمات را جمع کرد، رسول‌خداﷺ از اضافه کردن بیشتر احتراز فرمود. توضیح بیشتر آن را حضرت عبدالله بن عبّاس چنین بیان فرموده است که به اضافه کننده بر کلمات سه گانه چنین گفته منع فرمود که «ان السلام قد انتهی الی البرکة» (مظهری عن البغوی)

:یعنی سلام بر لفظ برکت خاتمه می‌یابد بر آن افزودن مسنون نیست. (و مثله عن ابن کثیر)

امر سوم از حدیث مذکور این نکته معلوم شد که در جواب آنکه سه کلمه گفته اگر تنها یک کلمه گفته شود آن هم در حکم اداء بالمثل داخل است و در تعمیل حکم قرآنی «اَوْ رُدُّوْهَا» کافی است. همچنانکه در این حدیث آن‌حضرتﷺ بر یک کلمهٔ «وعلیك» اکتفا فرمود. (تفسیر مظهری)

خلاصهٔ مضمون آیه، این شد که هرگاه به مسلمانی سلام گفته شود جواب دادن بر او واجب است و اگر بدون عذر شرعی جواب نداد، گناهکار می‌شود. البتّه در جواب دادن به دو چیز مختار است: یکی این‌که با الفاظ بهتر از الفاظ سلام جواب بگوید، دوم این‌که: عیناً به همان الفاظ جواب دهد.

در این آیه جواب سلام، صراحتاً واجب و لازم قرار داده شد. وامّا درجهٔ سلام نخستین چیست؟ درجهٔ آن صراحتاً بیان نشده‌است؛ امّا در «اِذَا حُيِّيْتُمْ» به طرف آن اشاره شده‌است؛ زیرا که در ذکر آن به صیغهٔ مجهول بدون تعیین فاعل می‌تواند اشاره به این باشد که سلام چنان چیزی است که عادتاً همهٔ مسلمانان باهم می‌گویند.

در «مسند» احمد و ترمذی و ابوداوود از رسول‌خداﷺ منقول است که از همه مقرّب‌تر به نزد خدا کسی است که در سلام گفتن پیش دستی کند. تأکید سلام و فضایل آن را شما اکنون از فرامین نبوی شنیدید. از آنها اینقدر حتماً معلوم خواهد شد که ابتداءً سلام گفتن حدّاقل از سنّت موکّدهٔ کمتر نباشد. در تفسیر بحر محیط است که سلام نخستین نزد اکثر علما سنّت موکّده است.

و حضرت حسن بصری‌رحمه‌الله فرموده که «السلام تطوع والرد فريضة»: یعنی، در سلام گفتن ابتداءً مختار است؛ امّا جواب دادن آن فرض است.

رسول‌کریمﷺ برای تشریح بیشتر این حکم قرآنی متعلّق به سلام و جواب آن تفاصیل بیشتری بیان فرموده است که به آنها مختصراً اشاره می‌شود.

در حدیث صحیحین است که کسی که بر سواری است باید پیاده را سلام گوید و راه رونده بر نشسته سلام گوید؛ گروه قلیل که بر گروه کثیر می‌گذرد، باید به سلام ابتداء کنند.

در حدیث ترمذی آمده‌است که هرگاه انسان وارد خانه می‌شود، باید به اهل خانه سلام گوید که از این سلام هم برای او برکت است و هم برای اهل خانه.

در حدیثی از ابوداود آمده‌است که اگر با مسلمانی بار بار ملاقات شود در هر مرتبه باید سلام کند و همان طورکه در اوّل ملاقات سلام گفتن مسنون است، همچنین به وقت رخصت هم سلام گفتن مسنون و باعث ثواب است. در ترمذی و ابوداود این دستور به روایت قتاده و ابوهریره منقول است.

و این حکم که اکنون بیان شد که جواب سلام دادن واجب است، از آن چند حالات، مستثنٰی می‌باشند. کسی که نماز می‌خواند اگر کسی به او سلام کند، جواب دادنش واجب نیست؛ بلکه مفسد نماز است. هم‌چنین کسی که خطبه می‌خواند یا به تلاوت قرآن مشغول است یا اذان یا اقامه می‌گوید یا به تدریس کتب دینی مشغول است یا در ضروریات انسانی استنجا و غیره مشغول است، به او در این حالت سلام گفتن جایز نیست و نیز بر ذمّهٔ او جواب سلام واجب نمی‌باشد. لذا بر اختتام مضمون فرمود: «اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ حَسِیْباً» یعنی الله تعالیٰ محاسب هر چیز است که در آن انسان و حقوق اسلامی مانند سلام و جواب سلام، همهٔ این امور داخل‌اند که از آنها هم الله تعالی حساب می‌گیرد.

باز فرمود: «اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ط لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ لَا رَیْبَ فِیْهِ» یعنی به غیر از الله معبودی نیست که او را معبود بدانید و هر کاری که می‌کنید به نیّت عبادت او بکنید؛ او شما را در روز قیامت جمع می‌فرماید که در آن شکّی نیست. لذا در آن روز، به همه عوض عنایت می‌فرماید؛ وعدهٔ قیامت و جزا و سزا، همه بر حق‌اند. «وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثاً» زیرا که سخن، سخن الله‌تعالیٰ است و از سخن خدا، سخن چه کسی راست تر و بهتر است!

فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنٰفِقِیْنَ فِئَتَیْنِ وَ اللّٰهُ اَرْکَسَهُمْ بِمَا

پس چه شد شما راکه در بارهٔ منافقین دوگروه می‌شوید و خدا نگونسارکرد آنان را بسبب

کَسَبُوْا ط اَتُرِیْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ ؕ وَ مَنْ یُّضْلِلِ

اعمالشان آیا می‌خواهید که به راه بیاورید کسی را که خدا گمراه کرده است و هرکس را که خدا
اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيْلاً ﴿۸۸﴾ وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ كَمَا كَفَرُوْا فَتَكُوْنُوْنَ
گمراه کند پس نیابی برای او راهی. می‌خواهند که شما هم کافر باشید چنان که کافر شدند پس
سَوَآءً فَلَاتَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ اَوْلِيَآءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا
شما همه برابر باشید پس شما هیچ یکی را از آنان دوست خود قرار ندهید تا وقتی که هجرت نکنند
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوْهُمْ وَ اقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ
در راه خدا پس اگر آنان قبول نکردند پس بگیرید آنان را و بکُشید هرکجا
وَجَدْتُّمُوْهُمْ ۖ وَ لَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَّ لَا نَصِيْراً ﴿۸۹﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ
یافتید آنان را و قرار ندهید از آنان هیچ یکی را دوست و مددکار، مگر کسانی را که
يَصِلُوْنَ اِلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ اَوْ جَآءُوْكُمْ حَصِرَتْ
به پیوندند با قومی که میان شما و آنان عهدی باشد یا بیایند نزد شما در حالی که تنگ شده
صُدُوْرُهُمْ اَنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ اَوْ يُقَاتِلُوْا قَوْمَهُمْ ؕ وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ
دلهایشان از جنگ با شما یا از قتال با قوم خود و اگر خدا می‌خواست آنان را بر شما مسلط
عَلَيْكُمْ فَلَقٰتَلُوْكُمْ ۚ فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ وَ اَلْقَوْا اِلَيْكُمُ
می‌کرد حتی آنان با شما می‌جنگیدند پس اگر یک طرف شدند از شما و باز با شما نجنگند
السَّلَمَ ۙ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيْلاً ﴿۹۰﴾ سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِيْنَ
و پیشنهاد کنند با شما صلح پس نداد خدا شما را بر آنان راهی. پس شما درخواهید یافت گروه
يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّاْمَنُوْكُمْ وَ يَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ ؕ كُلَّمَا رُدُّوْا اِلَى
دیگری را که می‌خواهند در امن باشند از شما و هم از قوم خود هرگاه برگردانده شوند به طرف
الْفِتْنَةِ اُرْكِسُوْا فِيْهَا ۚ فَاِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوْكُمْ وَ يُلْقُوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ
فتنه به طرف آن برمی‌گردند پس اگر آنان از شما یک طرف نشدند و پیش نکردند با شما صلح و
يَكُفُّوْا اَيْدِيَهُمْ فَخُذُوْهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ ؕ وَاُولٰٓئِكُمْ
دست باز نداشتند پس بگیرید ایشان را و بکشید هرکجا یافتید و بر ایشان

جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰناً مُّبِيناً﴿ ۹۱﴾

ما دادیم ، شما را سند روشن .

خلاصهٔ تفسیر

بیان سه گروه و احکام آنان

بیان فرقهٔ اوّل: (وقتی‌که‌شما حال این‌مرتدیّن را مشاهده کردید) **پس شما را** **ژچه شده که در بارهٔ این منافقین** (مختلف الرّای شده) **دو گروه شدید** (که‌یک گروه الآن هم آنان را مسلمان می‌گویید) **در حالی‌که الله تعالیٰ آنان را** (به طرف کفر علنی‌شان) **به سبب عمل** (بد) **شان برگرداننده است** (و آن عمل بد با وجود قدرت، ترک دارالاسلام ارتداداً بود که مانند ترک اقرار بالاسلام علامت کفر بود و فی الواقع آنان قبلاً هم مسلمان نبودند و به این خاطر آنان را منافق گفت) **آیا شما** (ای گروهی که ترک دارالاسلام را علامت کفر نمی‌دانید) **می‌خواهید که به چنین مردمانی هدایت کنید که الله تعالیٰ آنان را** (وقتی که گمراهی اختیار کردند) **در گمراهی انداخته است** (همچنان که عادت الله‌تعالیٰ است که به هنگام عزم فعل، فعل را ایجاد می‌نمایند. مقصود این‌که آنچه شما غیر مؤمن گمراه را مؤمن هدایت یافته می‌گویید جائز نیست) **و کسی که الله تعالیٰ او را در گمراهی بیندازد برای** (مؤمن بودن) **آنْ هیچ راهی نخواهید یافت** (پس به ایشان نباید مؤمن گفت و چطور آنان خود مؤمن می‌باشند در صورتی که غلو درکفر آنان تا اینجا رسیده که) **آنان در این آرزو هستند که همچنان‌که کافراند شما هم** (خدا نخواسته) **کافرباشید که‌درآن شماوآنان برابر باشید** (وقتی‌که حال آنان این چنین است پس) **از آنان کسی را دوست خود قرار ندهید** (یعنی با کسی به مثل مسلمانان بر خورد نکنید زیرا که برای جواز دوستی، اسلام، شرط است) **تا وقتی که آنان در راه خدا** (یعنی برای تکمیل اسلام) **هجرت نکنند** (زیرا که در آن وقت حکم، هجرت همان بود که امروز حکم اقرار بالشهادتین است و قید تکمیل اسلام به این خاطر

است که تنها آمدن در دارالاسلام کافی نیست. و ا گرنه اینطور کفّار اهل تجارت هم آمد و رفت دارند بلکه به طرف اسلامی بیایند یعنی اسلام را اظهار بکنند تا که جامع اقرار و، هجرت باشند باقی ماند تصدیق قلبی، علم آن با خداست. برای مسلمانان لازم نیست که در پی تفتیش آن برآیند) **و اگر آنان** (از اسلام) **اعراض کنند** (و کافر بمانند) **آنان را بگیرید و بکشید هر جا یافتید** (و این گرفتاری یا برای کشتن است یا برای برده قرار دادن) **و نه کسی را از آنان دوست قرار دهید و نه مددکار** (مطلب این‌که در هیچ حال با اینان ارتباط پیدا نکنید نه در حال امن رابطه دوستی داشته باشید و نه در حال خوف از آنان استعانت نمایید بلکه از آنان کناره بگیرید.)

بیان فرقهٔ دوم: **مگر کسانی که** (از آن کفّار) **چنین باشند که**(به شما) **می‌خواهند** (با صلح و سازش زندگی کنند که آن دو راه دارد یکی این‌که به واسطهٔ صلح باشد یعنی) **با چنین مردمان پیوست می‌شوند** (یعنی هم عهد می‌شوند) **که میان شما و آنان عهد** (صلح) **هست** (مانند بنو مدلج که با آنان صلح برقرار شد پس عهد آنان هم در این استثناء داخل شد پس بنو مدلج به درجهٔ اولیٰ مستثنی شد) **یا** (راه دوم این‌که بلاواسطه، صلح بر قرار نشود به این طریق که) **خود شخصاً به نزد شما در چنین حال بیایند که دلشان از جنگ با شما و جنگ با قوم خویش منقبض و متأثّر گردد.** (بنابر این نه با قوم خود می‌پیوندند که با شما بجنگند و نه با شما شده به قوم خود می‌جنگند بلکه با آنان هم آشتی دارند و با شما هم، پس هر کسی که به هر کدام یک از این دو طریق آشتی داشته باشد از این حکم گرفتن و کشتن مستثنی است) **و** (شما در خواسته صلح ایشان منّت خدا را بشناسید که رعب و بیم شما را در قلب آنها انداخته است. وگرنه) **اگر الله تعالیٰ می‌خواست آنان را بر شما مسلّط** (و دلیر) **می‌کرد پس آنان با شما می‌جنگیدند** (امّا خدای تعالیٰ شما را از این پریشانی نجات داد) **پس اگر آنان با شما**(صلح کرده)**کنار بیایند یعنی با شما نجنگند و با شما از درِ آشتی در بیایند** (مطلب همه این الفاظ این‌که صلح برقرار کنند چند لفظ جهت تأ کیدذ کر فرمود) **پس** (در این حالت صلح) **الله تعالیٰ هیچ گونه راهی برای شما** (جهت قتل یا قید و

غیره) **بر آنان نگذاشته است** (یعنی اجازه نداده است)

بیان فرقهٔ سوم: **بعضی چنین هم به شما لازماً ملاقات خواهند کرد** (یعنی حالت شان چنان معلوم می‌شود) **که** (به راه فریب) **آنان این را** (هم) **می‌خواهند که از شما هم در امان باشند و از قوم خود هم** (و با این) **هرگاه آنان** (از طرف مخالفین صریح) **به طرف شرارت** (و فساد) **متوجّه کرده شوند** (یعنی با آنان گفته شود که با مسلمانان بجنگند) **پس آنان** (فوراً) **در آن** (شرارت) **می‌افتند** (یعنی برای جنگ با مسلمانان آماده می‌شوند و آن آشتی فریبکارانه را می‌شکنند) **پس اگر ایشان** (صلح را بشکنند و) **از شما** (یعنی از جنگ با شما) **کناره گیری نکنند و نه با شما از در آشتی در بیایند و نه دست** (از مقابله با شما) **بر دارند** (مقصود همه به مثل سابق یکی است که صلح را بشکنند) **پس شما**(همه) **آنان را بگیرید و بکشید هر کجا یافتید و ما شما را علیه آنان حجّت روشن دادیم** (که‌از آن کشتن آنها ظاهر است و آن حجّت عهدشکنی آنهاست).

معارف و مسایل

در آیات مذکور از سه گروه بیان شده‌است که راجع به آنها به دو حکم اشاره شده است وقایع آنها از روایات مندرج ذیل روشن می‌گردند:

روایت اول: عبدالله بن حمید از مجاهد روایت کرده است که بعضی مشرک از مکّه به مدینه آمده و اظهار داشتند که ما مسلمان شده‌ایم و از آنجا هجرت کرده، به اینجا آمده‌ایم؛ سپس مرتد شدند. و با رسول خداﷺ بهانه گیری کردند که: ما می‌رویم و به زودی اسباب تجارت، می‌آوریم. آنها رفتند و دوباره بر نگشتند.

نسبت به آنها رأی مسلمانان مختلف شد؛ بعضی گفتند که ایشان کافراند و بعضی اظهار داشتند که آنها مؤمن‌اند. در اینجا بود که خداوند متعال کافر بودن آنها را در آیه «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ» بیان کرده حکم قتلشان را صادر

فرمود.

حضرت حکیم‌الامة تهانوی‌رحمه‌الله فرموده‌است که منافق گفتن‌شان به این معنیٰ است که وقتی ادّعای اسلام کرده بودند، منافق بودند از ته دل ایمان نیاورده بودند و اگر چه منافقین کشته نمی‌شدند، امّا این تا زمانی بود که کفر خود را پنهان نگه می‌داشتند و مرتد بودنشان ظاهر نشده بود و کسانی که آنها را مسلمان گفتند، شاید به خاطر حسن ظن گفته‌اند و در دلایل ارتداد شان شاید تأویل کرده باشند و چون مبنای آن تأویل رأی محض بوده که از دلایل شرعی تأیید نشده بود از این جهت معتبر قرار نگرفت.

روایت دوم: ابن ابی شیبه از حسن روایت کرده است که سراقه بن مالک مدلجی بعد از واقعه بدر و احد به خدمت رسول خداﷺ آمده، خواهش کرد که شما با قوم ما «بنی مدلج» صلح کنید. آن‌حضرتﷺ خالد بن ولید را برای انجام صلح بدانجا گسیل داشت و مضمون صلح این بود که:

ما بر خلاف رسول‌خداﷺ به کسی کمک نمی‌کنیم و هر گاه قریش مسلمان شوند ما نیز مسلمان می‌شویم و هر قومی که با ما متّحد می‌شود آن هم در این معاهده با ما شریک است این آیه در این رابطه نازل شد: «وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ» الی قوله «اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ الخ»

روایت سوم: از حضرت عبدالله بن عبّاس(رض) مروی است که کسانی که در آیه: «سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِيْنَ الخ» مذکوراند مراد از ایشان قبیله اسد و غطفان‌اند که به مدینه آمدند و به ظاهر مدّعی اسلام بودند و به قوم خود گفتند که ما بر بوزینه و کژدم ایمان آورده‌ایم و به مسلمانان می‌گفتند که ما بر دین شما هستیم.

ضحاك از ابن عبّاس حالت بنی عبدالدار را هم چنین نقل کرده است.

روایت اوّل و دوم در روح المعانی و سوم در معالم موجود است.

حضرت تهانوی‌رحمه‌الله فرموده‌اند که: اهل روایت سوم مثل اهل روایت اوّل است که بدلایل از اوّل مسلمان بودن ایشان ثابت نیست؛ از اینجاست که حکم

شان مثل عامهٔ کفّار است؛ یعنی هنگام آشتی نباید با آنان جنگید و در صورت عدم مصالحت، باید با آنان به نبرد پرداخت؛ چنان‌که در بارهٔ اهل روایت اوّل، در آیهٔ دوم یعنی «فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوْهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ» حکم اسارت و قتل آمده است.

در آیهٔ سوم «اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ» در مصالحت، استثنای کسانی موجوداست که ذکر مصالحت‌شان در روایت دوم آمده است و باز برای تأکید استثنای «فَاِنِ اعْتَزَلُوْکُمْ» را تصریح فرمود.

و در بارهٔ اهل روایت سوم در آیهٔ چهارم «سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِیْنَ» بیان فرمود که اگر ایشان با شما کنار نمی‌آیند، بلکه مقاتله می‌کنند شما هم با آنان جهاد کنید. از آن، چنین مستفاد می‌شود که اگر صلح کنند، نباید با آنان جنگید.

(بیان‌القرآن)

خلاصه این‌که در اینجا سه گروه ذکر گردیده است:

۱ـ آنکه در زمان شرط قرار گرفتن هجرت برای اسلام با وجود قدرت بر آن، هجرت نکنند یا بعد از هجرت از دارالاسلام خارج شده در دارالحرب بروند.

۲ـ با مسلمان بر عدم جنگ، شخصاً معاهده‌ای منعقد کنند یا با کسانی معاهده کنند که آنان با مسلمانان معاهده کرده باشند.

۳ـ آنانکه به غرض اغتنام فرصت، صلح کنند و هرگاه بر خلاف مسلمانان به جنگ دعوت شوند در آن شریک باشند و بر عهد خویش استوار نمانند.

حکم گروه اوّل مانند عموم کفّار است و گروه دوم از اسارت و قتل مستثنی است؛ گروه سوم مستحق همان سزایی است که گروه اوّل سزاوار آن بود. در این آیات کلاً دو حکم مذکور است: یعنی، قتال در صورت عدم صلح و عدم قتال در صورت صلح.

صورتهای مختلف، هجرت و احکام آنها

قوله تعالیٰ «حَتّٰی یُهَاجِرُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ الخ»[۱] **در ابتدای اسلام هجرت از دارالکفر بر تمام مسلمانان فرض بود؛ بنابر این خداوند متعال از برقرار کردن ارتباط اسلامی با چنین کسانی که تارک این فریضه باشند منع فرمود. باز وقتی که مکّه فتح شد، آن‌حضرتﷺ فرمود:** «لا هجرةَ بعد الفتح» (رواه بخاری)

یعنی وقتی که مکّه فتح شده، دارالاسلام قرار گرفت، الآن از آنجا هجرت کردن فرض نیست. این حکم متعلّق به آن زمان است که هجرت، شرط ایمان بود و کسی که با وجود قدرت هجرت نمی‌کرد، مسلمان به شمار نمی‌رفت. امّا بعداً این حکم منسوخ گشت؛ اکنون این صورت باقی نیست.

صورت دوم، هجرت این است که تا قیامت است و در بارۀ آن در حدیث آمده است. «لا تنقطع الهجرة حتّی تنقطع التوبة» **یعنی هجرت تا زمانی باقی خواهد ماند که وقت پذیرش توبه باقی باشد.** (صحیح بخاری)

علّامه عینی شارح بخاری متعلّق به این هجرت نوشته است که: «ان المراد بالهجرة الباقیه هی هجرة السیئات» **یعنی مراد از این هجرت ترک گناه است؛ چنان‌که در حدیثی رسول‌کریمﷺ فرموده‌اند که:** «المهاجر من هجر ما نهیٰ اللّٰه عنه» **یعنی مهاجر کسی است که از تمام آنچه خدا حرام کرده است، اجتناب کند.** (بحواله مرقات ج ۱)

از مبحث مذکور معلوم شد که هجرت در اصطلاح به دو معنا اطلاق می‌شود:

۱ـ ترک وطن به خاطر دین، همچنان‌که صحابه(رض) **وطن خود را گذاشته به مدینه و حبشه تشریف بردند ۲ـ دست‌کشیدن از گناهان.**

۱- راجع به بحث متعلق به هجرت، در آیه شماره ۱۰۰ سوره نساء ملاحظه شود.

«وَ لَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَّ لَا نَصِيْراً» از این آیه معلوم شد که طلب نصرت از کفّار حرام است؛ چنان‌که در یک روایت آمده است که وقتی انصار از آن‌حضرت ﷺ خواستند اجازه بگیرند تا بر خلاف کفّار از یهود، کمک بگیرند آن‌حضرت ﷺ فرمود: «الخبیث لا حاجة لنا بهم» یعنی این قومی خبیث است که ما به آنان نیازی نداریم. (مظهری ج ۲)

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ يَّقْتُلَ مُؤْمِناً اِلَّا خَطَئاً ۚ وَ مَنْ قَتَلَ

پسندیده‌نیست برای مسلمان که‌مسلمانی‌را بکشد‌مگر با اشتباه‌و هر کسی که بکشد

مُؤْمِناً خَطَئاً فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَّدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ اِلٰى اَهْلِهٖ اِلَّا اَنْ

مسلمانی را به اشتباه آزاد کند گردن مسلمانی را و دیه بدهد به خانوادهٔ او مگر این‌که

يَّصَّدَّقُوْا ؕ فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ

آنان ببخشند پس اگر مقتول بود ازچنان‌قومی که دشمن شماست و خود او مسلمان‌بود

فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ؕ وَ اِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ

پس آزادکندگردن مسلمانی‌راواگراوازچنان‌قومی‌بودکه‌میان‌شماوآنان‌معاهده‌ای‌برقراراست

فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ اِلٰى اَهْلِهٖ وَ تَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۚ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ

پس دیه به خانوادهٔ آنان بدهد و آزادکند گردن مسلمانی را و اگر نیابد پس روزه بگیرد

شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ ز تَوْبَةً مِّنَ اللّٰهِ ؕ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْماً حَكِيْماً ﴿۹۲﴾ وَمَنْ

دو ماه پی در پی برای طلب عفو از خدا و هست خدا دانا و حکیم. و هرکسی که

يَّقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ خٰلِداً فِيْهَا وَ غَضِبَ اللّٰهُ

بکشدمسلمانی‌رادیده‌ودانسته‌سزای‌اودوزخ‌است‌که‌همیشه‌می‌ماندرآن‌وخشم‌گرفت‌خدا

عَلَيْهِ وَ لَعَنَهٗ وَ اَعَدَّ لَهٗ عَذَاباً عَظِيْماً ﴿۹۳﴾

بر او و لعنت کرده او را و آماده کرده‌برای‌اوعذاب بزرگ.



خلاصهٔ تفسیر

برای مؤمن پسندیده نیست که مؤمنی را (ابتداءً) **قتل کند مگر اشتباهاً** (باشد امری علیحده است) **و هر کسی که مؤمنی را به اشتباه بکشد بر او** (شرعاً) **آزاد کردن یک غلام یا کنیز** (واجب) **است و دیه** (هم واجب) **است که به خاندان** (مقتول یعنی آنان که وارث) **او** (هستند بقدر سهام میراث) **بسپارد** (و آن‌که وارث نداشته باشد بیت المال به جای وارثان او است) **مگر این‌که آنان** (این دیه را) **ببخشند** (خواه کل یا بعض، آنقدر بخشیده می‌شود) **و اگر** (مقتول به طور اشتباه) **از چنان قومی باشد که مخالف شما است** (یعنی حربی است و این به علّتی در میان آنان سکونت داشت) **و خود آن شخص مؤمنی بود پس** (تنها) **آزاد کردن یک غلام یا کنیز مسلمان** (واجب می‌شود و دیه به این خاطر نیست که اگرورثه آن مقتول مسلمان‌اند امّا به خاطر این‌که در زیر نظر حکومت اسلامی قرار نگرفته‌اند مستحق نمی‌باشند و اگرکافراند پس در این صورت دیه حق بیت المال می‌باشد و از دارالحرب ترکه‌ای در بیت المال دارالاسلام آورده نمی‌شود) **و اگر آن** (مقتول به طور اشتباه) **از چنان قومی است که میان شما و آنانْ معاهده** (صلح یا ذمّه) **است** (یعنی ذمّی یا مصالح و مستأمن باشد) **پس دیه** (هم واجب) **است که به خاندان آن** (مقتول یعنی کسانی که وارث باشند) **حواله گردد.** (زیرا که کافر وارث کافر می‌باشد) **و باید یک غلام یا کنیز مسلمان آزاد کند پس** (در صورتی که آزاد کردن غلام یا کنیز واجب است) **اگر کسی** (غلام و کنیز) **نیافت** (و نه اینقدر قیمت دارد که بتواند بخرد) **پس** (بر ذمّه او به جای آزاد کردن) **روزه دو ماه است.متواتر** (یعنی پی در پی، این آزاد کردن و اگرآن نباشد روزه گرفتن) **به طریق توبه** (هست) **که از طرف الله تعالیٰ مقرر شده است** (که‌طبق علم و حکمت خویش مناسب مصلحت احکام مقرّر کرده است. اگرچه در هر جا حکمت آنرا بندگانش نمی‌دانند) **و هر کسی که مسلمانی را قصداً بکشد پس سزای** (اصلی) **آن** (در) **جهنّم** (چنان ماندن) **است که برای همیشه در آن بماند** (امّا فضل الهی است که این

سزای اصلی اجرا نمی‌شود بلکه به برکت ایمان در آخر نجات می‌یابد) **و بر او** (تا مدّتی مقرّر) **الله تعالیٰ غضبناک می‌باشد و او را از رحمت** (خاصه) **خویش دور می‌کند و برای او سزای بزرگ** (یعنی سزای دوزخ) **مهیّا می‌کند.**

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا ذکر قتل و قتال آمده بود و تمام صورتهای قتل ابتداءً هشت هستند زیرا که مقتول از چهار حال خالی نیست یا مؤمن است، یا ذمّی، یا مصالح و مستأمن، یا حربی، و قتل بر دو قسم است عمداً یا سهواً پس به این اعتبار تمام صور قتل هشت تا شدند: ۱ـ قتل عمد مؤمن ۲ـ قتل خطای مؤمن ۳ـ قتل عمد ذمّی ۴ـ قتل خطای ذمّی ۵ـ قتل عمد مصالح ۶ـ قتل خطای مصالح ۷ـ قتل عمد حربی ۸ـ قتل خطای حربی. حکم بعضی از این صورتها در بالا معلوم شد و حکم بعضی در آینده و حکم بعضی در احادیث موجود است. چنان‌که حکم دنیوی صورت اوّلیه یعنی وجوب قصاص در سورۀ بقره مذکور است و حکم اُخروی آن در: «وَ مَنْ يَقْتُلْ» می‌آید و بیان صورت دوم در قول الله تعالیٰ:

«وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ» تا «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ» می‌آید و حکم صورت سوم در حدیث «دار قطنی» است که رسول الله ﷺ به عوض ذمّی از مسلمان قصاص گرفته است. (اخرجه الزیلعی فی تخریج الهدایه)

و ذکر صورت چهارم در قول الله تعالیٰ: «وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ» می‌آید ذکر صورت پنجم در رکوع بالا در قول الله تعالیٰ: «فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا» گذشته است حکم صورت ششم با صورت چهارم مذکور است؛ زیرا که میثاق عام است که شامل موقت و دائم هر دو تاست. پس ذمّی و مستأمن هر دو تا آمدند. در ابتدای کتاب الدّیات «در مختار» وجوب دیه

مستأمن را تصحیح کرده‌است.

و حکم صورت هفتم و هشتم از مشروعیّت خود جهاد در بالا معلوم گشت؛ زیراکه در جهاد اهل حرب قصداً مقتول می‌باشند و جواز خطا به درجه اولیٰ ثابت می‌شود. (بیان القرآن)

احکام سه گانه قتل و حکم شرعی آنها

قسم اوّل: عمد؛ که به ظاهر قصداً بوسیله چنان آلتی باشد که آهن یا به‌مثل آهن در تفریق اجزا مؤثّر باشد؛ مانند: نی تیز یا سنگ تیز و غیره.

قسم دوم: شبه عمد؛ که قصداً باشد امّا با چنان آلتی نباشد که به‌وسیلۀ آن اجزای بدن بتوانند متلاشی شوند.

قسم سوم: خطاء؛ که اشتباه در قصد و ظن باشد که مردم را از دور حیوان یا کافر حربی دانسته، هدف قرار داد؛ امّا به انسانی مسلمان اصابت نماید.

در اینجا مراد از خطاء غیر عمد است؛ پس هر دو قسم، دوم و سوم در این آمدند و در هر دو هم دیه است و هم گناه امّا در این دو امر هر دو قسم متفاوت‌اند. دیه قسم دوم صد شتر است به چهار قسم که هر قسم بیست و پنج شتر است و دیه قسم سوم صد شتر است که به پنج قسم است و هر قسم بیست شتر است. البتّه اگر در دیه نقد پرداخت شود پس در هر دو قسم ده‌هزار درهم شرعی یا یک هزار دینار شرعی است و گناه قسم دوم بیشتر است به سبب قصد و در قسم سوم کمتر بخاطر بی‌احتیاطی (کذا فی الهدایه)

چنان‌که وجوب تحریر رقبه و نیز لفظ توبه هم بر این دلالت دارند و این حقیقت هر سه تا، به اعتبار احکامی است که در دنیا اجرا می‌گردد و به اعتبار گناه عمد و غیر عمد بودن، وابسته به قصد و اراده قلبی است که مدار وعید آینده می‌باشد و آنرا خدا می‌داند ممکن است از این جهت قسم اوّل غیر عمد باشد و قسم ثانی عمد قرار گیرد.

مسئله

این مقدار دیه مذکور هنگامی است که مقتول مرد باشد و اگر زنی باشد پس دیه او نصف آن است . (کذافی الهدایه)

مسئله

دیه مسلمان و ذمّی برابر است فرمان نبوی است: «دیة کل ذی عهد فی عهده **الف دینار**» (کذافی الهدایه اخرجه ابوداود فی مراسیله)

مسئله

ادای کفّاره، یعنی تحریر رقبة یا روزه گرفتن بر خود قاتل واجب است و دیه بر اهل نصرت قاتل است که در اصطلاح شرع به آن «عاقله» گفته می‌شود. (بیان القرآن)

در اینجا این شبهه ایراد نشود که بار جرم قاتل چرا بر اولیا و انصارش باشد در صورتی که آنان تقصیری ندارند. علّتش در اصل این است که اولیای قاتل در این مقصراند که چرا آنان قاتل را از این نوع بی احتیاطی جلوگیری نکردند و از ترس دیه در آینده در حفظ او کوتاهی نخواهند کرد.

مسئله

در ادای کفّاره، غلام و کنیز برابراند. لفظ رقبة عام است؛ البتّه اعضای آن باید سالم باشند.

مسئله

دیهٔ مقتول در میان وارثان شرعی او تقسیم می‌شود و هر کسی که سهم خود را ببخشد همانقدر بخشیده می‌شود و اگر همه ببخشند، همه معاف می‌گ

ردد.

مسئله

مقتولی که وارث شرعی نداشته باشد، دیه آن به بیت المال واگذار می‌شود. زیرا که دیه ترکه است و حکم ترکه همین است. (بیان القرآن)

مسئله

دیه‌ای که در حق اهل میثاق (ذمّی یا مستأمن) واجب است، ظاهر اینست که آن زمانی است که اهل آن ذمّی یا مستأمن موجود باشند و اگر اهل آن نباشند یا اهل آن مسلمان باشند و مسلمان نمی‌تواند وارث کافر قرار گیرد بنابر این آنان کالعدم هستند پس اگر او ذمّی است پس دیه او در بیت‌المال داخل کرده می‌شود؛ زیرا که ترکه ذمی لاوارث که دیه هم در آن داخل است در بیت المال می‌آید. (کما فی الدر المختار)

و الا واجب نمی‌باشد. (بیان القرآن)

مسئله

در روزه اگر بوجه مرض و غیره تسلسل باقی نماند دوباره باید روزه را از اوّل شروع کند. البتّه به وجه حیض زن تسلسل منقطع نمی‌شود.

مسئله

اگر به سبب عذر بر روزه قادر نباشد پس توبه بکند.

مسئله

در قتل عمد، این کفّاره وجود ندارد؛ لذا باید توبه کند. (بیان القرآن)

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا ضَرَبْتُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوْا وَ لَا تَقُوْلُوْا

ای ایمان داران! هنگامی‌که سفرکنید در راه خدا پس تحقیق کنید و نگویید آن را

لِمَنْ اَلْقٰۤى اِلَيْكُمُ السَّلٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُوْنَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

که‌به‌شماسلام‌علیک‌کرده‌است که‌تو مسلمان‌نیستی شما می‌خواهید اسباب‌زندگی‌دنیا را

فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغَانِمُ كَثِيْرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ

پس به‌نزدخدابسیارغنیمت‌هست‌شماهم‌چنین بودیدپیش‌ازاین پس خدابر شمافضل کرد

فَتَبَيَّنُوْا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ﴿۹۴﴾ لَا يَسْتَوِي الْقٰعِدُوْنَ

باز شماتحقیق‌کنید به درستی که خدا به کارهای شما آگاه است. برابر نیستند نشستگان

مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجٰهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ

مسلمـان که عـذر نداشته باشند و مسلمانان که جنگجـو هستنـد در راه خـدا با امـوال

وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِيْنَ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقٰعِدِيْنَ

و نفس شان، برتری داده است خـدا جهاد کنندگان رابه اموال و نفس شان بر نشستگان

دَرَجَةً وَ كُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِيْنَ عَلَى

از روی درجه. و به هر یکی وعده کرده‌است خدا خوبی را و برتری داده‌است مجاهدان رابر

الْقٰعِدِيْنَ اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿۹۵﴾ دَرَجٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَّ رَحْمَةً وَكَانَ

نشستگان در اجرِ عظیم .که درجات اند از طـرف خـدا و بـخشش و مـهربانی و هست

اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ﴿۹۶﴾

خدا بخشنده و مهربان.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان! وقتی که شما در راه خدا (یعنی برای جهاد) سفر کنید، پس هر

کار را (قتال باشد یا چیز دیگر) **تحقیق کنید و به چنین شخصی که در جلوی شما** (علامات) **اطاعت ظاهر کند** (مانند خواندن کلمه یا سلام گفتن به طریق مسلمانان) **چنین نگویید که این** (از ته دل) **مسلمان نیست.** (فقط به خاطر حفظ نفس خود به دروغ اسلام را اظهار می‌کند) **اینطور که شما اسباب زندگی دنیا را می‌خواهید زیرا که به نزد خدا** (یعنی در علم و قدرت او برای شما) **بسیار مال غنیمت هست** (که به طرق جایز به شما می‌رسند و یاد کنید که) **قبلاً** (در زمانی) **شما هم چنین بودید** (که مدار قبول اسلام شما تنها اظهار دعوی شما بود) **پس خدا بر شما احسان فرمود.** (که بر آن اسلام ظاهری اکتفاگردید و به تحقیق باطنی موقوف نکرد) **بیندیشید هر آینه الله از کل اعمال شما با خبر است.** (که‌بعد از این دستور چه کسانی بر آن عمل می‌کنند و چه کسانی عمل نمی‌کنند) **برابر نیستند مسلمانانی که بدون عذر در خانه می‌نشینند** (یعنی به جهاد نمی‌روند) **و آنان‌که در راه خدا با مال و جان خویش** (یعنی اموالشان را در این راه به مصرف می‌رسانند و نفسهای خود را آماده کرده) **جهاد کنند.** (بلکه) **الله تعالیٰ بلند کرده است درجهٔ کسانی را که با مال و نفس خویش جهاد می‌کنند به نسبت نشستگان در خانه و** (این‌طور به سبب عدم فرض عین بودن جهاد، گناهی‌بر نشستگان هم نیست بلکه به سبب ایمان و انجام دادن فرایض عین دیگر) **برای همه** (یعنی مجاهدین هم و قاعدین هم) **الله تعالیٰ خانه خوب را** (یعنی در آخرت جنت را) **وعده فرموده است و** (آنچه اجمالاً در بالا گفته شد که مجاهدین درجه بزرگی دارند تعیین آن این است که) **الله تعالیٰ مجاهدین** (مذکورین) **را نشستگان به نسبت در خانه بسیار اجر عظیم داده است** (و آن درجه همین اجر عظیم است و تفصیل این اجر عظیم اجمالی را چنین بیان می‌فرمایند) **یعنی** (به سبب اعمال فراوانی که از مجاهدین صادر می‌شود) **بسیار درجه** (از ثواب) **که از طرف خدا میسر می‌گردد و مغفرت** (گناهان) **و رحمت** (همهٔ اینها تفصیل برای اجر عظیم قرار گرفت) **و الله تعالیٰ بسیار بخشنده و بسیار مهربان است.**



معارف و مسایل

ربط آیات

در آیات گذشته بر قتل مؤمن، وعید شدیدی بیان فرمود. در آینده می‌فرماید که در اجرای احکام شرعی برای مؤمن شدن تنها اسلام ظاهری کافی است. هر کس که اظهار اسلام کند دست باز داشتن از قتل او واجب است و تنها به علّت شکّ و شبهه، تفتیش عقاید و انتظار ثبوت ایمان یقینی در اجرای احکام شرعی جایز نیست. چنان‌که از بعضی صحابه در بعضی از غزوات چنان لغزش‌هایی سر زد. که بعضی خود را مسلمان اظهار نمودند امّا بعضی از صحابه علامات اسلام او را بر کذب حمل نموده او را به قتل رساندند و اموال مقتول را در مال غنیمت گرفتند. الله تعالی آن را انسداد فرمود و چون تا آن زمان صحابه کرام از این مسئله کاملاً روشن نشده بودند بنابر این تنها بر تفهیم اکتفا کرده شد و بر این فعل ایشان وعیدی نازل نگشت. (بیان القرآن)

برای مسلمان قرار دادن کسی، علامات اسلام کافی می‌باشد و تفتیش عقاید جایز نیست.

در اوّلین آیه از سه آیهٔ مدکور چنین هدایت گردید که هر کس که خود را مسلمان معرّفی کند، برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بدون تحقیق، گفتار و سخن او را بر نفاق حمل کند و سبب نزول این آیه وقوع چنین وقایعی است که از بعضی از صحابهٔ کرام، لغزش‌هایی سرزد.

چنان‌که در «ترمذی» و «مسنداحمد» از حضرت عبدالله بن عبّاس منقول است که یکی از قبیله بنو سلیم با گروهی از صحابه که به جهاد می‌رفتند برخورد کرد و این شخص گوسفند می‌چرانید او به حضرات صحابه سلام گفت که عملاً این را اظهار می‌کرد که من مسلمانم. صحابهٔ کرام پنداشتند که او در

این وقت فقط به خاطر حفظ مال و جان خویش این فریب کاری را به‌کار می‌برد که مانند مسلمانان سلام گفته از ما نجات یابد. لذا او را به قتل رساندند و گوسفندان او را مال غنیمت قرار داده، در خدمت رسول‌خداﷺ تقدیم داشتند. این آیه بر این واقعه نازل شد که کسی که به شما به طریق اسلامی سلام بگوید پس بدون تحقیق نپندارید که او به فریب، خود را مسلمان معرّفی کرده است و مال او را به غنیمت، نگیرید (ابن کثیر)

روایت دیگری از حضرت عبدالله بن عبّاس نقل شده‌است که آن را بخاری مختصراً و بزار مفصّلاً نقل کرده‌اند که رسول خداﷺ دسته‌ای از مجاهدین را که حضرت مقداد بن اسود از جملهٔ آن‌ها بود فرستاد. وقتی آنان به آن جایگاه رسیدند، همهٔ مردم فرار کرده بودند؛ فقط یکی مانده بود که نزد او مال بسیاری بود. او در محضر صحابه گفت: اشهد ان لا اله الا الله امّا حضرت مقداد پنداشت که او از ته دل نگفته، بلکه بخاطر نجات مال و نفس خویش کلمه را خوانده‌است؛ لذا او را به قتل رسانید. یکی از حاضرین گفت که: تو به کار بدی مرتکب شدی؛ کسی را کشتی که به لا اله الا الله گواهی داد اگر من در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شوم این سرگذشت را حتماً ذکر خواهم کرد. وقتی که ایشان وارد مدینه شدند این واقعه را به سمع مبارک آن‌حضرتﷺ رسانید. آن‌حضرتﷺ حضرت مقداد را خواند و شدیداً مؤاخذه فرمود و گفت که به روز قیامت چه جواب داری وقتی که کلمه لا اله الا الله مدّعی تو باشد بر این واقعه این آیه نازل شد «لَاتَقُوْلُوْا لِمَنْ اَلْقیٰٓ اِلَیْکُمُ السَّلٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» در بارهٔ واقعهٔ مذکور، علاوه بر این دو واقعه، واقعات دیگری هم منقول است. امّا محقّقین اهل تفسیر فرموده‌اند که در این روایات نمی‌توان تعارض بر قرار کرد زیرا که همهٔ این واقعات به صورت مجموعه‌ای خود سبب نزول قرار گرفته‌اند. در الفاظ آیه «اَلْقیٰٓ اِلَیْکُمُ السَّلٰمَ» فرمود: در اینجا اگر از لفظ سلام، سلام اصطلاحی مراد باشد پس واقعهٔ اوّل بیشتر به این ارتباط دارد و اگر معنی لفظی سلام،

سلامت و اطاعت گرفته شود پس همهٔ واقعات در آن مساوی می‌باشد؛ بنابر این بیشتر علما در اینجا سلام را به اطاعت ترجمه کرده‌اند.

بدون تحقیق واقعه، قضاوت درست نیست.

در اوّلین جملهٔ این آیه یک هدایت عمومی است که مسلمانان هیچ کاری را بدون تحقیق تنها به گمان نباید انجام دهند؛ چنان‌که می‌فرماید: «اِذَا ضَرَبْتُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ فَتَبَيَّنُوْا» یعنی وقتی که شما در راه، سفر، اختیار کردید، هر کاری را با تحقیق انجام دهید؛ زیرا کاری که تنها از روی گمان و خیال انجام شود، بسا اوقات اشتباه واقع می‌شود. در اینجا قید سفر را به این خاطر آورد که این واقعات در سفر اتّفاق افتادند. در شهر خویش از احوال یکدیگر عموماً آگهی حاصل می‌شود وگر نه اصل حکم، عام است چه در سفر باشد و چه در حضر؛ اقدام بر کاری بدون تحقیق جایز نیست. در حدیثی آمده‌است که رسول‌الله ﷺ فرمود: با فکر و تأمّل کار کردن از طرف خداست و عجله در کار از طرف شیطان است. (بحر محیط)

در جملهٔ دوم، یعنی «تَبْتَغُوْنَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا» اصلاح این بد گمانی است که سبب اقدام بر این کار، اشتباه قرار گرفت؛ یعنی خیال به‌دست آوردن ثروت و مال غنیمت، اخیراً هم نشان داد که الله تعالیٰ برای شما اموال بسیاری را غنیمت مقدّر و مقرّر فرموده‌است؛ لذا شما در فکر اموال قرار نگیرید. بعد از این، هشدار دیگری داد که شما قدری بر این هم نظر بیفکنید که قبلاً بسیاری از شما هم در مکّه چنان بودید که نمی‌توانستید که ایمان و اسلام خود را آشکار کنید. سپس الله تعالیٰ بر شما احسان فرمود که شما را از شرّ همهٔ کفّار نجات داد؛ شما اسلام را اظهار کردید. پس آیا امکان ندارد که آن شخص که با دیدن لشکر اسلام کلمه را خوانده است او حقیقتاً قبل از این به اسلام معتقد شده

باشد امّا از خوف کفّار موقعیّتی به‌دست نیاورده که اسلام را اظهار بکند اکنون لشکر اسلام را دیده، اظهار کرد همانطور که در ابتدا شما هم کلمه را می‌خواندید و خود را مسلمان معرّفی می‌کردید. پس در آن زمان برای مسلمان شدن شما، شریعت این قید را مقرّر نکرد که از قلوب شما تفتیش به عمل آورد و ثبوت اسلام در قلب شما مورد تحقیق قرار داده، شما را مسلمان بدانند بلکه تنها خواندن کلمهٔ اسلام برای مسلمان شدن شما کافی قرار داده شده، همچنین اکنون وقتی که کسی در جلوی شما کلمه می‌خواند او را مسلمان پندارید.

منظور از کافر نگفتن اهل قبله

از این آیهٔ کریمه این مسئله مهم معلوم شد که هر کسی که خود را مسلمان نشان دهد خواه با خواندن کلمه‌طیّبه یا با اظهار شعار دیگر اسلامی، مثلاً در اذان و نماز و غیره شرکت کند، پس بر مسلمانان لازم است که او را مسلمان بدانند. و با او مثل مسلمانان رفتار کنند و در انتظار این نباشند که او از ته دل مسلمان شده است یا بنابر مصلحت دیگر اسلام را اظهار کرده است.

نیز در این باره بر اعمال او هم ملاکی نخواهد بود. فرض کنید که او نماز نمی‌خواند روزه نمی‌گیرد و در هر نوع گناه آلوده شده باز هم کسی حق ندارد که او را از اسلام خارج بداند یا با او مانند کفّار رفتار کند. امام اعظم فرموده‌است: «لا نکفر اهل القبله بذنب» یعنی ما اهل قبله را به سبب گناه کافر نمی‌گوییم در بعضی روایات حدیث هم اینگونه الفاظ ذکر شده است که اهل قبله را تکفیر نکنید هر چند آنان گناهکار و بد عمل باشند.

امّا در اینجا یک امر به طور ویژه قابل فهم و تذکّر است که از قرآن و حدیث این ثابت است که هر کسی که خود را مسلمان بگوید به او کافر گفتن یا پنداشتن جایز نیست. مطلب روشن آن، این است که تا وقتی از او چنان قول یا

عملی صادر نگردد که، علامت قطعی کفر باشد. اقرار او را بر اسلام صحیح قرار داده به او مسلمان گفته می‌شود و به او مانند مسلمانان رفتار کرده می‌شود و کسی حق ندارد که به کیفیات قبلی او از اخلاص ونفاق بحث کند.

امّا کسی که با اظهار اسلام و اقرار ایمان کلمات کفر هم می‌گوید یا به بتی سجده می‌کند یا شعار مذهبی کفّار را اختیار می کند مانند بستن زنّار و غیره، آن شخص بدون شک به سبب اعمال کفرآمیز اش کافر گفته می‌شود.

در آیهٔ مذکور «فَتَبَيَّنُوْا» به همین نکته نیز اشاره نموده است وگر نه یهود و نصارا، همه خود را مؤمن مسلمان می‌گفتند، چنان‌که مسیلمهٔ کذّاب به جماع صحابه کافر قلمداد شده، به قتل رسید. نه این‌که تنها کلمه اسلام را اقرار می‌کرد بلکه پایبند شعایر اسلامی از قبیل اذان نماز و روزه نیز بود در اذان خود با اشهدان لااله الا الله و اشهدان محمد رسول الله را هم دستور می‌داد تا گفته شود. امّا با وجود این خود را نبی و رسول صاحب الوحی می‌گفت که صراحتاً انکار نصوص قرآن و سنّت بود. بنابر این او مرتد شد و به جماع صحابه علیه او جهاد شد.

خلاصه مسئله این شد که هر کلمه گوی اهل قبله را مسلمان بدانید و این تفتیش که در باطن و قلب او چه چیزی وجود دارد؛ وظیفه مسلمان نیست، لذا آن را به خدا حواله کنید. البتّه اگر با اظهار ایمان امری بر خلاف ایمان از او سر بزند پس او را مرتد بدانید؛ به شرطی که خلاف ایمان بودن آن امر قطعی و یقینی باشد و در آن راه احتمال دیگر و تأویلی نداشته باشد.

از این موضوع این هم معلوم شد که لفظ کلمه گو، یا اهل قبله، الفاظ اصطلاحی هستند که مصداق آنها تنها کسی است که بعد از مدّعی اسلام بودن، مرتکب قول و فعل کافرانه نباشد.

چند احکام متعلّق به جهاد

در آیهٔ دوم یعنی در «لَایَسْتَوِیْ الْقٰعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ» چند احکام بیان شده است که کسانی که بدون عذر، در جهاد شرکت نمی‌کنند، نمی‌توانند با آنهایی که در راه خدا با مال و نفس خویش جهاد می‌کنند برابری کنند؛ بلکه الله تعالیٰ مجاهدین را بر غیر مجاهدین در پایه، فضیلت و برتری داده است و در ضمن چنین هم فرموده که: الله تعالی هر دو گروه مجاهدین و غیر مجاهدین را وعدهٔ جزای نیکو داده‌است که به جنّت و مغفرت هر دو نایل می‌گردند. فرق درجات خواهد شد علما تفسیر کرده‌اند که: از این آیه معلوم شد که در عموم احوال، جهاد، فرض کفایه می‌باشد که بعضی افراد آن را به‌جا بیاورند، این فریضه از عهده دیگر مسلمین ساقط خواهد شد. به شرطی‌که تعداد کسانی که در جهاد شرکت جسته‌اند برای آن جهاد کافی باشند و اگر تعداد شان کافی نباشد بر مسلمانانی که در قرب و جوار آن جهاداند، فرض عین می‌شود که به کمک مجاهدین اسلام بشتابند.

تعریف فرض کفایه

در شریعت، فرض کفایه به چنان فرایضی گفته می‌شود که ادای آن بر هر فرد مسلمان لازم نباشد، بلکه انجام دادن بعضی کافی باشد و عموماً کارهای ملّی و اجتماعی در همین درجه می‌باشند. تعلیم و تبلیغ علوم دینی هم فرض است که اگر تعدادی مردم در آن مشغول باشند به شرطی که کافی باشند، این فریضه از ذمّهٔ دیگران ساقط خواهد شد؛ امّا جایی که هیچ‌کس مشغول نباشد، همه گناهکار می‌شوند.

نماز جنازه و تجهیز و تکفین، یک وظیفه ملّی است که برادر حقّ برادر

مسلمان خود را ادا می‌کند و حکم آن هم همین است. ساختن مدارس و مساجد و انجام دیگر کارهای رفاه عمومی هم در این حکم داخل‌اند که اگر بعضی مسلمان انجام دهند این فریضه از ذمّهٔ مسلمانان دیگر ساقط خواهد شد.

عموماً احکامی که با نیازهای ملی و اجتماعی در ارتباط‌اند، آنها را شریعت اسلام فرض کفایه قرار داده است تا که مطابق اصول فرایض انجام گیرند. بعضی وظیفهٔ جهاد را انجام دهند؛ بعضی تعلیم و تبلیغ را به عهدهٔ گیرند و بعضی نیز لوازم دیگر اسلامی و انسانی را تهیه نمایند.

در این آیه «وَكُلًّا وَّعَدَ اللهُ الْحُسْنٰى» فرموده، به کسانی اطمینان داد که علاوه بر جهاد در ضروریات دیگر دینی اشتغال دارند؛ امّا این حکم در احوال عمومی است؛ وقتی که جهادِ بعضی از افراد برای دفاع از دشمنان کافی باشد و اگر جهاد آنان کافی نباشد و به نیروهای بیشتری نیاز باشد، نخست بر مسلمانانی که در قرب و جوار منطقه جهاد سکونت دارند، فرض عین می‌شود و اگر به افراد و نیروهای بیشتری نیاز شد، پس برای مردم حوالی آن منطقه، جهاد فرض عین می‌شود و اگر آنان هم کافی نباشند پس بر مسلمانان دیگر فرض عین می‌شود تا جایی که بر تمام مسلمین از مشرق تا مغرب، فرض می‌شود که در آن جهاد شرکت جویند.

درآیه سوم هم، فضیلت درجات بیان‌شد که مجاهدین نسبت به دیگران به‌درجات بالاتری می‌رسند.

مسئله

بر افراد معذور چون لنگ و شل و کور و مریض و مردم معذور شرعی، شرکت در جهاد فرض نیست.

إِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا

کسانی‌که‌قبض‌می‌کنندارواحشان‌رافرشتگان‌درحالی‌که بدمی‌کنندبرخود می‌گویند به‌آنان

فِيْمَ كُنْتُمْ ؕ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِي الْاَرْضِ ؕ قَالُوْا
فرشتگان که درچه حال بودید؟ می‌گویند که بودیم ناتوان دراین شهر می‌گویند فرشتگان
اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِيْهَا ؕ فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ ؕ
آیا نبود زمین خدا گشاده که وطن را گذاشته می‌رفتید درآنجا پس جای اینگونه افراد جهنم
وَ سَآءَتْ مَصِيْراً ﴿۹۷﴾ اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَآءِ وَ
است و آن جای بسیار بدی است. مگر کسانی که ناتوان هستند از مردان و زنان و
الْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ حِيْلَةً وَّلَا يَهْتَدُوْنَ سَبِيْلاً ﴿۹۸﴾ فَاُولٰٓئِكَ
کودکان که نمی‌توانند تدبیری و نمی‌دانند هیچ راهی را. پس برای ایشان
عَسَى اللهُ اَنْ يَّعْفُوَ عَنْهُمْ ؕ وَكَانَ اللهُ عَفُوًّا غَفُوْراً ﴿۹۹﴾ وَمَنْ
امید است که خدا عفو شان کند و هست خدا عفو کننده و بخشنده. و هرکسی که
يُّهَاجِرْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ يَجِدْ فِي الْاَرْضِ مُرٰغَماً كَثِيْراً وَّسَعَةً ؕ وَ مَنْ
بگذارد وطن خود را در راه خدا می‌یابد در مقابله آن جای بسیار و گشایش و هرکه
يَّخْرُجْ مِنْ بَيْتِهٖ مُهَاجِراً اِلَى اللهِ وَرَسُوْلِهٖ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ
بیرون آید از خانه خویش هجرت کرده به سوی خدا و رسول او پس بگیرد او را مرگ پس مقرر
اَجْرُهٗ عَلَى اللهِ ؕ وَكَانَ اللهُ غَفُوْراً رَّحِيْماً ﴿۱۰۰﴾
شده ثواب او به نزد خدا و هست خدا بخشنده و مهربان.

خلاصهٔ تفسیر

هر آینه روح چنین کسان را فرشتگان قبض می‌کنند که (با وجود قدرت بر هجرت، هجرت را گذاشته‌اند) خود را گناهکار کرده بودند پس (در آن هنگام) آنان (فرشتگان) به آنان می‌گویند که شما در چه کارهای (دینی) بودید؟ (بعضی کدام کارهای ضروری دینی را انجام می‌دادید) آنان (در جواب) می‌گویند ما در زمین (محل

سکونت خود) **مغلوب بودیم** (بنابر این نتوانستیم بر بسیاری از کارهای دین عمل کنیم‌یعنی بر ترک آن فرایض معذور بودیم) **آنان** (فرشتگان) **می‌گویند** (اگردر اینجا نمی‌توانستید انجام دهید پس) **آیا زمین خدا وسیع نبود که شما وطن را ترک کرده از آنجا** (به جای دیگری) **می‌بایست بروید** (و در آنجا رفته فرایض را می‌توانستید ادا کنیداز این سخن آنان بدون جواب می‌مانند و جرمشان ثابت می‌گردد) **پس جای شان جهنّم است و برای رفتن جای بدی است امّا مردان و زنان و کودکان که** (در حقیقت بر هجرت هم) **قادر نباشند که نمی‌توانند تدبیری به‌کار برند و نه راه را می‌شناسند پس برای آنان امید است که الله تعالی عفو بفرمایند و الله تعالیٰ بسیار عفو کننده و بسیار بخشنده است و** (کسانی‌که‌هجرت برای شان مشروع است) **هر کس** (از آنان) **در راه الله تعالیٰ** (یعنی برای دین) **هجرت کند برای رفتن او در روی زمین بسیار جای میسّر می‌شود و** (برای اظهار دین) **گنجایش زیادی** (به دست می‌آید پس اگردر چنین جایی رسید پس در دنیا هم پیروزی او از آن سفر آشکار و روشن است) **و** (اگراتّفاقاً این پیروزی مذکور میسّر نشد باز هم در پیروزی آخرت هیچ تردیدی نیست زیرا که قانون، است که) **هر کسی که از خانهٔ خویش به این نیّت بیرون بیاید که** (برای فرصت یافتن به اظهار دین خدا و رسول) **هجرت می‌کنم پس** (قبل از رسیدن به مقصد) **مرگ او را دریابد باز هم ثواب آن** (که‌موعود بر هجرت است ثابت شد که به وجه وعده چنان است که گویا) **بر ذمّهٔ خداست** (اگرچه تا کنون‌به این سفر هجرت گفته نمی‌شود امّا فقط از شروع کردن با نیت خوب پاداش کامل اعطا گردید)**و خدای تعالی بسیار بخشنده است** (به برکت این هجرت اگرچه ناقص باشد بسیار گناه عفو می‌فرمایند. چنان‌که در حدیث فضیلت هجرت آمده است که از هجرت گناهان‌گذشته بخشیده می‌شوند و) **بسیار مهربان است** (که‌با شروع کردن کاری با نیک نیّتی پاداش کامل آن کار را عنایت می‌فرمایند)



معارف و مسایل
تعریف هجرت

در این چهار آیه فضایل و برکات و احکام هجرت بیان شده است. در لغت، معنی هجرت «هجران و هجر» این است که از چیزی بیزار شده او را ترک کند و در محاورات عموم، لفظ هجرت بر ترک وطن اطلاق می‌شود. و در اصطلاح شرع ترک کردن دارالکفر و رفتن به دارالاسلام را هجرت می‌گویند.(روح المعانی)

ملا علی قاری در «شرح مشکوٰة» فرموده که ترک نمودن شهری بنابر وجوهات دینی هم در هجرت داخل است. (مرقات ج۱ ص۳۹)

از آیهٔ ۸ سورهٔ حشر «اَلَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ اَمْوَالِهِمْ» که در حقّ صحابه نازل شده‌است. مفهوم شد که اگر کفّار یک کشور مسلمانان را به علّت مسلمان بودن شان از آنجا به زور بیرون برانند این هم در هجرت، داخل است.

از این تعریف معلوم شد که مسلمانانی که از هندوستان بنابه دارالکفر بودن آن بیزار شده به اختیار خویش به پاکستان منتقل شده‌اند یا کسانی‌که کفّار، آنان را فقط به خاطر مسلمان بودن شان بیرون برانند همه به اعتبار معنی شرعی مهاجرند.

البتّه کسانی که به خاطر ترقّی تجارت یا سهولت استخدام نقل مکان می‌کنند، شرعاً مستحق مهاجر گفتن نیستند.

در حدیث صحیحین آمده است که آن‌حضرتﷺ فرمود:

«المهاجر من هجر ما نهی الله عنه و رسوله» یعنی مهاجر کسی است که تمام منهیات خدا و رسول را بگذارد. و مقصود آن از اوّلین جمله همین ظاهر می‌شود که فرمود:

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» مسلمان کسی است که همه

مسلمانان از آزار و اذیّت دست و زبان او محفوظ و سلامت باشند.
و مقصود آن روشن است که مسلمان راستین و واقعی کسی است که به دیگران ایذا نرساند هم چنین مهاجر راستین و پیروز کسی است که تنها بر ترک وطن اکتفا نکند. بلکه هر چیزی را که شریعت حرام و ناجایز قرار داده‌است، همهٔ آنها را رها کند. شاعر می‌گوید:

اپنی دل کو بهی بدل جامهٔ احرام کیساتهه
یعنی با تبدیل کردن لباس احرام دل را هم تبدیل کن.

فضایل هجرت

همان طور که آیات مربوط به جهاد در تمام قرآن به طور پراکنده موجوداند، همچنین ذکر هجرت هم در بیشتر سوره‌های قرآن بارها آمده است که از جمع کردن همهٔ آیات معلوم می‌گردد که در آیات هجرت سه نوع مضمون وجود دارد: ۱ـ فضایل هجرت ۲ـ برکات دنیوی و اُخروی آن ۳ـ ذکر وعید در صورت عدم هجرت از دارالکفر به شرط توانایی.
راجع به مضمون اوّل یعنی فضایل هجرت آیهٔ ۲۱۸ در سورهٔ بقره آمده است:

«اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَ جٰهَدُوا فِیْ سَبِیلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ یرْجُوْنَ رَحْمَتَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیمٌ» یعنی کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا هجرت و جهاد کردند آنان امیدوار رحمت خداوندانند و الله تعالیٰ بسیار غفور رحیم است. ونیز در آیهٔ ۲۰ از سورهٔ توبه آمده است که:

«اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ هَاجَرُوْا وَ جٰهَدُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُوْنَ» یعنی کسانی که ایمان آوردند و در راه خدا جهاد و هجرت نمودند آنان نزد خداوند در درجات عالیه قرار می‌گیرند و هم ایشان‌اند

پیروز و سعادتمند.

و در همین آیهٔ سورهٔ نساء آمده است که:

«وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً اِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدرِکْهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ اَجرُهُ عَلَی اللّهِ» و کسی که به خاطر خدا و رسول از خانه خود بیرون آید و سپس در راه بمیرد مزد او بر خدا ثابت شد.

این آیه طبق بعضی روایات در حقّ حضرت خالد بن حزام در زمان هجرت حبشه نازل شده است زیرا او به نیّت هجرت از مکّه عازم حبشه شد در راه ماری او را نیش زد که بر اثر آن فوت کرد. در هر صورت در این سه آیه ترغیب هجرت از دارالکفر و بیان فضایل عظیم آن به طور واضح بیان شده است.

در حدیثی آن‌حضرتﷺ فرموده‌است: «الهجرة تهدم ما کان قبلها» یعنی هجرت تمام گناهان قبلی را که پیش از هجرت بوده‌اند، از بین می‌برد.

برکات هجرت

راجع به برکات آن در آیهٔ ۴۱ از سورهٔ نحل می‌فرماید:

«وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَاَجرُ الآخِرَةِ اَکبَرُ لَو کانُوا یَعْلَمُونَ» یعنی کسانی که برای خدا هجرت کردند بعد از این‌که مظلوم واقع شدند ما آنان را در دنیا در جای خوب جای می‌دهیم و ثواب آخرت را که بسیار بزرگ است، کاش ایشان می‌دانستند.

مقصود آیهٔ چهارم از چهار آیهٔ سورهٔ نساء که در بالا نوشته شده تقریباً این چنین‌است که در آن می‌فرماید: «وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِدْ فِی الاَرْضِ مُرٰغَماً کَثِیراً وَسَعَةً» هر کسی که در راه خدا هجرت کند می‌یابد در زمین جای خوب و گشایش. لفظ «مراغم» در آیه مصدر است بمعنی انتقال از یک سرزمین به

سرزمین دیگری و جای منتقل شدن هم «مراغم» گفته می‌شود.

در این دوآیه بیان برکات ظاهری و باطنی هجرت است که در آن وعدهٔ خداوندی است که هر کسی که برای رضای خدا و رسول هجرت کند، خداوند متعال برای او در جهان راه‌گشایی می‌کند و در جهان هم در مکانی خوب و مناسب جایش می‌دهد و ثواب و درجات آخرت که از وهم و گمان هم بالاترند.

حضرت مجاهد جمله «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» را به رزق حلال و حسن بصری به مکان عمده و بعضی مفسّرین دیگر به غلبه بر دشمن و عزّت و شرف تفسیر کرده‌اند. حق این است که همهٔ اینها در مفهوم آیه داخل‌اند. چنان‌که تاریخ عالم گواه است که هرگاه کسی به خاطر خدا ترک وطن گفته است خدا او را از مکان وطنش بهترین مکان و از عزّت و شرف وطنش بهترین عزّت و شرف و از راحتی و آرامش وطن، بهترین راحتی و آرامش عطا فرموده است. حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که وطن خود عراق را گذاشته به طرف شام هجرت فرمود. خداوند متعال همهٔ اینها را به او عنایت فرمود و حضرت موسی علیه السلام به همراهی او، بنی اسرائیل وقتی وطن خویش مصر را به خاطر خدا گذاشتند. خداوند متعال ملک شام را که از وطن شان به‌مراتب بهتر و نیکوتر بود، به آنها عطا فرمود.

آخرالامر مصر هم به آنان رسید، خواجهٔ ما حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و سلم و اصحاب ایشان که به خاطر خدا و رسول صلی الله علیه و سلم مکّه را ترک کردند به این مهاجرین منازل بهتر، در مدینه نسبت به مکّه رسید و به هر نوع عزّت و غلبه و راحت و ثواب نایل آمدند. مشقّت و رنج چند روزه ابتدای هجرت اعتباری ندارد. بعد از این دورهٔ موقّت، نعمت‌هایی که به ایشان نصیب شد و چندین نسل در میان آنها ماند اعتبار دارد. وقایع فقر و فاقه‌ای که از صحابه کرام در تاریخ مشهور است، عموماً در زمان دور ابتدایی هجرت می‌باشد یا فقر اختیاری می‌باشد که خود آنان دنیا و مال و ثروت را نپسندیدند و آنچه به دست می‌آوردند آن را در

راه خدا صرف می‌کردند. چنان‌که حالت خود آن‌حضرتﷺ این چنین بود که فقر و فاقهٔ آن‌جنابﷺ به اختیار خود ایشان بود و خود ایشان غنا و توانگری را اختیار نفرمودند. و با وجود این در سال ششم هجری بعد از فتح خیبر برای معیشت اهل و عیال، آن‌جنابﷺ به‌گونه‌ای ساده نسبتاً انتظام فرمودند. هم چنین حال خلفای‌راشدین نیز بدین‌گونه بود. که بعد از ورود به مدینه خداوند همه چیز را به ایشان عنایت فرمود. امّا وقتی که اسلام نیاز به کمک مالی پیدا کرد، ابوبکر رضی الله عنه همهٔ آنچه را که‌در خانه داشت آورده، تقدیم‌نمود. و آنچه‌به امّ‌المؤمنین‌زینب رضی الله عنها وظیفه و مستمری ماهیانه می‌رسید، همه را بین فقرا و مساکین توزیع می‌کرد؛ خود زندگی درویشانه‌ای را اختیار فرمود؛ و به همین جهت بود که «امّ‌المساکین» لقب یافت. و باوجود این آمار اصحاب ثروتمند که دارای مال وثروت زیادی‌بودند، قلیل نبود. بسیاری از اصحاب‌کرام رضی الله عنهم چنین بودند که در وطن خود مکّه مکرّمه فقیر و تنگدست بودند و بعد از هجرت، الله به آنان مال و ثروت و هر نوع رفاهیت عنایت فرمود. وقتی حضرت ابوهریره رضی الله عنه استاندار منطقه‌ای قرار گرفت، نقشهٔ زندگی گذشتهٔ خود را با ظرافتی خاص ترسیم می‌کرد و به نفس خود خطاب کرده می‌فرمودکه: ای ابوهریره! تو آنی که خادم فلان قبیله بودی؛ حقوق مستمرّی تو این بود که خوراک و لباس به تو بدهند و وظیفهٔ تو این بود که وقتی آنان به سفر بروند تو همراه آنان پیاده راه بروی و وقتی که جایی توقّف کنند، هیزم جمع کنی و برای آنان آتش بیفروزی. امروزه به برکت اسلام تو از کجا به کجا رسیدی به تو امام و امیرالمؤمنین گفته می‌شود.

خلاصه این‌که وعده‌ای که خدای تعالی برای مهاجرین در قرآن داده‌است آن را در دنیا به چشم خود دیدند که تکمیل شد. البتّه این مشروط برآن است که مصداق «هَاجَرُوا فِي اللهِ» باشند، به خاطر تحصیل ثروت و مال جهان یا حکومت و سلطنت یا عزّت و مقام هجرت نکرده باشند؛ وگر نه در

صحیح بخاری آمده‌است که: هر کس به نیّت خدا و رسولﷺ هجرت کند، پس هجرت او برای خدا و رسولﷺ اوست؛ یعنی این هجرت، صحیح و درست است که فضایل و برکات آن در قرآن مذکوراند و هرکسی که به تصوّر طلب مال یا ازدواج زنی، هجرت کند پس عوض هجرت او همان چیزی است که به طرف آن، هجرت کرده‌است.

امروزه دیده می‌شود که مهاجران، پس از مهاجرت در پریشانی و مشقّت به سر می‌برند، به خاطر این است که آنها در دور موقّت هجرت می‌باشند و یا این‌که هجرت آنان به خاطر رضای الهی نبوده‌است و در معنی واقعی، مهاجر نبوده‌اند و آنان باید به طرف اصلاح حال و نیّت خویش توجّه کنند؛ بعد از اصلاح عمل و نیّت خویش صداقت وعده‌های الهی را به چشم خود مشاهده خواهندکرد.

وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ

و هنگامی‌که سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی که قصر کنید در نماز

اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَّفْتِنَکُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنَّ الْکٰفِرِیْنَ کَانُوْا لَکُمْ عَدُوًّا

اگر بترسید که ایذا رسانند به شما کافران یقیناً کافران هستند دشمن

مُّبِیْنًا﴿۱۰۱﴾ وَ اِذَا کُنْتَ فِیْهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ

صریح شما. و هنگامی که باشی درمیان آنان و برپاداری به ایشان نماز را باید بایستند گروهی

مِّنْهُمْ مَّعَکَ وَلْیَاْخُذُوْا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوْا فَلْیَکُوْنُوْا مِنْ

از ایشان با تو و باید بردارند سلاح خود را پس وقتی سجده کردند پس برگردند از

وَّرَآئِکُمْ وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰی لَمْ یُصَلُّوْا فَلْیُصَلُّوْا مَعَکَ وَلْیَاْخُذُوْا

نزد شما وبیایند گروهی دیگر که نماز نخوانده‌اند پس نماز بخوانند با تو و بگیرند

حِذْرَهُمْ وَاَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَوْ تَغْفُلُوْنَ عَنْ اَسْلِحَتِکُمْ وَ

احتیاط خود را و سلاح خود را و می خواهند کفّار که شما به یک نوعی غفلت کنید از سلاح و
اَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَّاحِدَةً ؕ وَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ
اسباب خویش پس حمله کنند بر شما به یک‌بار و نیست بر شما گناهی اگر در
بِكُمْ اَذًى مِّنْ مَّطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى اَنْ تَضَعُوْا اَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوْا
رنج باشید از باران یا این‌که مریض باشید که بگذارید سلاح خودتان را و بگیرید
حِذْرَكُمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا ﴿۱۰۲﴾ فَاِذَا قَضَيْتُمُ
احتیاط خود را هر آینه خدا آماده کرده است برای کافران عذاب ذلّت بار. پس
وقتی خواندید الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيٰمًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلٰى
جُنُوْبِكُمْ ۚ فَاِذَا نماز را یاد کنید خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی
خویش پس وقتی که اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ ۚ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى
الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مطمئن شدید اصلاح کنید نماز را هر آینه نماز فرض است بر
مؤمنان در مَّوْقُوْتًا ﴿۱۰۳﴾ وَ لَا تَهِنُوْا فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ ؕ اِنْ تَكُوْنُوْا
تَاْلَمُوْنَ اوقات مقرّر. و سست نباشید در تعقیب شان اگر شما دردمند می
شوید آنان فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ كَمَا تَاْلَمُوْنَ ۚ وَ تَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ مَا
هم دردمند می‌شوند همچنانکه شما دردمند می‌شوید و شما امیدوارید از خدا آنچه آنان
لَا يَرْجُوْنَ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿۱۰۴﴾
امید ندارند و هست خدا دانای همه چیزها و باحکمت.

خلاصهٔ تفسیر

وقتی که شما در زمین سفر کنید (که به مقدار سه منزل باشد) **پس بر شما در این باره گناهی نیست.** (بلکه لازم است) **که شما** (رکعات) **نماز** (ظهر و عصر و عشا) **را قصر کنید** (یعنی به جای چهار رکعت دو رکعت بخوانید) **اگر از این احساس خطر کنید که کفّار شما را پریشان می‌کنند** (و به سبب این خطر توقف بیشتر در یک جا

خلاف مصلحت باشد، زیرا که)**بدون شک کفّار دشمن صریح شما هستند. و وقتی که شما در میان آنان تشریف داشته باشید** (و همچنین بعد از شما آنکه امام باشد) **و شما بخواهید که با آنان نماز بخوانید** (و خطر باشد که اگر همه به نماز مشغول باشند دشمن فرصت یافته حمله بکند) **پس** (در چنین حال) **باید** (که‌آن جماعت دو گروه باشد سپس) **از آنان یک گروهی با شما**(درنماز) **بایستد** (و گروه دوم جهت نگهبانی در مقابل دشمن باشد تا بر دشمن نظارت داشته باشد) **و آنان که** (باشما مشغول به نمازاند مختصراً) **سلاح بردارند** (یعنی پیش از نماز با خود همراه داشته باشند که اگر نیاز به مبارزه افتاد در برداشتن سلاح درنگ نباشد و فوراًبتوانند جنگ کنند. اگرچه نماز به سبب جنگ می‌شکند امّا در آن گناهی نیست) **پس وقتی که ایشان با شما سجده کردند.** (یعنی یک رکعت به جاآوردند) **ایشان** (به خاطر نگهبانی) **پشت سر شما باشند** (یعنی پشت سر رسول‌اللهﷺ و کسانی که الآن در نماز شرکت می‌کنند که بیان شان در آینده می‌آید. این گروه اوّل پشت سر همه باشد) **و گروه دیگر که تاکنون نماز نخوانده است** (یعنی شروع هم نکرده است آنان به جای گروه اوّل به نزد امام) **بیاید و به همراه شما** (یک رکعت) **نماز را** (که‌باقی است) **بخواند و ایشان هم احتیاط را از دست نداده و سلاح خود را با خود بردارند** (و دستور به برداشتن وسایل و سلاح را به همه از این جهت فرمود که) **کفّار می‌خواهند که اگر شما** (قدری) **از سلاح و وسایل خویش غفلت کردید یکباره بر شما حمله آور شوند.** (پس در چنین حالی احتیاط لازم است) **و اگر شما به سبب باران** (و غیره در برداشتن سلاح و راه رفتن) **احساس مشقّت می‌کنید یا شما مریض باشید** (بنابر این نمی‌توانید مسلّح باشید) **پس بر شما در این باره** (هم) **هیچ گناهی نیست که سلاح را بگذارید و** (باز هم) **احتیاط را از دست ندهید** (و به این فکر نباشید که دشمنی کفّار تنها در این جهان معالجه گردیده است بلکه در آخرت بالاتر از این معالجه خواهد شد زیرا که) **بدون شک الله‌تعالی برای کفّار سزای اهانت بار مهیّا کرده‌است، پس وقتی که شما نماز** (خوف) **را ادا کردید، پس** (طبق دستور) **به یاد خدا مشغول باشید هم**

در حال قیام و هم در حال نشستن و هم در حال اضطجاع (یعنی در هر حال تا این‌که در حال جنگ هم ذکرخدا را برقرار دارید با دل و به پیروی احکام شرعیّه که آن هم در ذکرداخل است و در عین حال از امور خلاف شرع بپرهیزید الغرض نماز تمام می‌شود امّا ذکرخدا تمام شدنی نیست و بخاطر سفر یا خوف در نماز تخفیف آمد امّا ذکر بر حال خودش هست) **پس وقتی که مطمئن شدید** (یعنی سفر را به پایان رسانیده مقیم باشید و همچنین بعد از خوف در امن باشید) **پس نماز را طبق ضابطه** (اصلی) **بخوانید** (یعنی قصر و مشی در حال نماز را بگذارید زیرا که آنها بوجه عارضه مجاز بودند) **یقیناً نماز بر مسلمانان فرض و محدود به زمان و وقت است** (پس به سبب فرض شدن آن ادایش لازم و به سبب مختص بودنش به وقت، ادایش در وقت لازم قرار گرفت.بنابر این قدری در شکل و صورت آن تغییر پدید آمد و الّا صورت مقصودی نماز همان صورت اصلی است. پس بعد از بر طرف شدن سبب، حفظ صورت اصلی نماز لازم است) **و در تعقیب این قوم مخالف سست نباشید** (بالخصوص وقتی‌که مورد لزوم است) **اگر شما**(به سبب جراحات) **در مشقت قرار گرفته‌اید که** (این چیزی نیست) **آنان هم مبتلا به درداند هم چنان‌که شما به درد مبتلا می‌باشید.** (آنان که از شما بیشتر نیرو ندارند پس شما از چه می‌ترسید) **و** (شما از آنان در یک چیز افزونی دارید و آن این‌که) **شما از جانب خدا به چیزهایی امیدوارید که آنان امید** (آن را) **ندارند** (یعنی ثواب پس به اعتبار نیروی دل شما قوی تر هستید و در ضعف بدن باهم مساوی، لذا شما باید بیشتر چست و چالاک باشید) **و الله تعالیٰ بسیار دانا است** (و او ضعف دل و بدن کفّار را می‌داند) **بسیار حکیم است** (که بیش از توانایی تان، امر صادر نمی‌فرماید).

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا ذکر جهاد و هجرت بود و چون در بیشتر احوال جهاد و هجرت،

به سفر نیاز دارند در چنین سفرهایی از طرف دشمن احتمال خطر زیاد است، بنابر این با در نظر گرفتن خطر و سفر سهولت تخفیفی که در نماز داده شد بیان می‌شود.

احکام قصر و سفر

مسئله

در سفری که کمتر از سه منزل باشد، نماز تمام خوانده می‌شود.

مسئله

وقتی که سفر خاتمه یافت و مسافر به مقصد رسید اگر در آنجا بر کمتر از پانزده روز ارادهٔ اقامت کند آن هم در حکم سفر است. نمازهای چهارگانه دو رکعت خوانده‌می‌شوند که به‌آن «قصر» گفته‌می‌شود و اگر اراده اقامت پانزده‌روز یابیشتر در یک‌روستارا دارد آن‌وطن او بـه‌شمار مـی‌رود و در آنجاهم مثل وطن اصلی قصر نخواهدشد؛ بلکه‌نماز تمام‌خوانده‌می‌شود.

مسئله

قصر، تنها در سه نماز است؛ در مغرب و فجر و سنن و وتر نیست.

مسئله

اگر در سفر خطری هم نباشد باز هم نماز قصر خوانده می‌شود.

مسئله

در دل بعضی مردم در خواندن نماز قصر به جای تمام، وسوسهٔ گناه پدید می‌آید، این درست نیست؛ زیرا که قصر هم حکم شرع است که بر عمل‌کردن به آن گناهی نخواهد شد بلکه ثواب می‌رسد.

مسئله

در آیه آمده «وَ اِذَا كُنْتَ فِيْهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ» (یعنی وقتی که شما در میان آنان تشریف داشتید) از این نباید فهمید که اکنون حکم صلوة خوف باقی نیست زیرا که ذات با برکت آن‌حضرتﷺ اکنون در میان موجود نیست. چرا

که این شروط به اعتبار آن زمان بیان شده است. زیرا که با بودن نبیﷺ کسی دیگر نمی‌توانست بلا عذر امام باشد و بعد از آن‌حضرتﷺ هر کسی که امام باشد او قایم مقام آن‌جنابﷺ است و او امام نماز خوف می‌شود و به نزد تمام ائمّه حکم نماز خوف بعد از آن‌حضرتﷺ هم بر قرار است و منسوخ نشده‌است.

مسئله

همچنان که به وقت خطر از مردم، خواندن نماز خوف جایز است همچنین اگر از شیر و اژدها و چیزی دیگر که احتمال خطر باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز خوف آن وقت جایز است.

مسئله

در آیه، برای هر یکی از دو گروه، ذکر خواندن یک رکعت آمده است و طریقهٔ خواندن رکعت دوم در حدیث آمده است که وقتی رسول‌اکرمﷺ بر دو رکعت سلام داد هر یکی از دو گروه رکعت خود را به تنهایی خواندند مزید تفصیل در احادیث است.

اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰىكَ

هرآینه نازل کردیم به طرف تو کتاب راست، تا انصاف کنی در میان مردم به آنچه نشان داده است تورا

اللّٰهُ ؕ وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ خَصِيْماً ﴿۱۰۵﴾ وَّاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ

خداو مباش از طرف دغل بازان خصومت کننده. و آمرزش بخواه از خدا هرآینه خداست

غَفُوْراً رَّحِيْماً ﴿۱۰۶﴾ وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِيْنَ يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ ؕ

آمرزنده مهربان. و جدال مکن از طرف کسانی که خیانت دارند

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً اَثِيْماً ﴿۱۰۷﴾ يَّسْتَخْفُوْنَ مِنَ النَّاسِ

وَ خدا دوست نمی‌دارد دغل باز گنهگار را. خجالت می‌کشند از مردم و

لَا یَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ اِذْ یُبَیِّتُوْنَ مَا لَا یَرْضٰی مِنَ
خجالت‌نمی‌کشنداز‌خداواوهمراه‌آنان‌است‌وقتی‌که‌مشورت‌می‌کنندبه‌شب‌سخنی‌راکه‌خدااز
الْقَوْلِ وَکَانَ اللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُوْنَ مُحِیْطاً ﴿۱۰۸﴾ هٰاَنْتُمْ هٰؤُلَاۤءِ
آن راضی‌نیست وآنچه‌آنان‌انجام‌می‌دهند همه در کنترل خداست. می‌شنوید، شماایدکه
جٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا فَمَنْ یُّجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ
مجادله‌می‌کنیدازطرف‌آنان‌در زندگی‌جهان.پس چه‌کسی‌مجادله‌می‌کندازطرف آنان با خدا
الْقِیٰمَةِ اَمْ مَّنْ یَّکُوْنُ عَلَیْهِمْ وَکِیْلاً ﴿۱۰۹﴾ وَ مَنْ یَّعْمَلْ سُوْۤءًا اَوْ
درروز قیامت یا چه کسی می‌شود کارسازشان. و هرکسی که انجام دهد گناهی یا
یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْراً رَّحِیْماً ﴿۱۱۰﴾ وَ مَنْ
ظلم‌کندبرخود پس آمرزش بخواهد از خدا، می‌یابد خدارا، بخشنده و مهربان. وهرکسی
یَّکْسِبْ اِثْماً فَاِنَّمَا یَکْسِبُهُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَ کَانَ اللّٰهُ عَلِیْماً
که بکند گناهی پس می کند آن را درحق خود و هست خدا دانا و
حَکِیْماً ﴿۱۱۱﴾ وَ مَنْ یَّکْسِبْ خَطِیْۤئَةً اَوْ اِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ بَرِیْۤئاً فَقَدِ
حکیم. و هرکسی که بکند اشتباهی یاگناهی باز تهمت زند به‌آن بی‌گناهی رابه تحقیق
احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَّ اِثْماً مُّبِیْناً ﴿۱۱۲﴾ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ وَ رَحْمَتُهُ
برداشت بر خود بهتان و گناه آشکار. و اگر نمی‌بود فضل خدابر تو و رحمت او
لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ یُّضِلُّوْكَ وَ مَا یُضِلُّوْنَ اِلَّاۤ اَنْفُسَهُمْ وَ
قصدکرده بودگروهی‌از آنان‌که از راه‌بگردانند تو را و در گمراهی نمی‌اندازندمگر خود را و
مَا یَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَیْءٍ وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْكَ الْکِتٰبَ وَ الْحِکْمَةَ
هیچ ضرر نمی‌توانند به تو برسانند و فرود آورده است خدا بر تو کتاب و حکمت
وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْماً ﴿۱۱۳﴾
و آموخته است به تو آنچه تو نمی‌دانستی و هست فضل خدا بر تو بسیار بزرگ.

خلاصهٔ تفسیر

هر آینه ما به نزد شما این کتاب را فرستادیم (که‌از آن) **طبق واقع قضاوت کنید به آنچه که الله تعالیٰ** (به‌وسیلهٔ وحی) **به شما** (اصل واقعه را) **نشان داده است** (آن وحی این است که در حقیقت بشر دزد است و قبیله بنی ابیرق که حامی او می‌باشند دروغگو هستند) و (وقتی که اصل واقعه معلوم گشت) **شما به طرف داری از خائنان صحبت نکنید.** (چنان‌که خواهش اصلی بنی ابیرق همین بود که ذ کرآن در رکوع دیگر می‌آید «لَهَمَّتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ يُّضِلُّوْكَ» امّا آن‌حضرتﷺ چنین نفرمود و از خود همین جمله معلوم می‌گردد که آن‌جنابﷺ بر آن عمل نفرمود. زیرا که حاصل آن این‌که فضل الهی از اشتباه رهایی بخشید که در آن نفی هر نوع اشتباه است و از منع کردن لازم نمی‌آید که این فعل در ماضی واقع شده است بلکه فایدهٔ اصلی منع این است که برای آینده از حقیقت حال آ گاه‌ساخته از انجام آن جلوگیری می‌فرمایند. پس حال آن‌حضرتﷺ و حاصل مجموعه نهی این می‌باشد که هم‌چنان که تا کنون‌طرفداری نفرموده‌ای در آینده هم طرفداری نفرما و تمام این انتظامات برای معصوم قرار دادن کامل نبی می‌باشد در آیه به همه خائن گفت. (در صورتی که همه خائن نبودند) زیرا که آنان که خائن نبودند هم از خائنان حمایت می‌کردند بنابر این آنان هم خائن قرار گرفتند و بنابر این بر گفته مردم به طریق حسن ظن که آن‌حضرتﷺ بنو ابیرق را دیندار تصوّر کرده بود ا گرچه گناه نبود امّا چون در اینجا این احتمال وجود داشت که با این قدر گفتن آن‌حضرتﷺ اهل حق از حق خویش می‌گذرند. چنان‌که همین طور شد که حضرت رفاعه(رض) خاموش شد و نشست بنابر این کار مناسبی نبود. لذا از این) **شما استغفار کنید** (که‌شأن جنابعالیﷺ بزرگ است. اینقدر هم برای شما قابل استغفار است) **هر آینه الله تعالیٰ بسیار بخشنده و بسیار مهربان است و شما از طرف آنان هرگز دفاع نکنید** (همچنان که مردم از شما انتظار دارند) **کسانی که** (به مردم خیانت کرده و ضرر رسانیده‌اند به اعتبار وبال و ضرر در اصل) **به خود ضرر می‌رسانند. بدون شک الله**

تعالیٰ چنین شخصی را نمی‌خواهد (بلکه آن را مبغوض می‌دارد) **که بسیار خیانتکار باشد** (همچنان‌که کوچکترین خیانتکار را هم دوست نمی‌دارد امّا چون مقصد این بود که نشان دهند که بشر بسیار خائن است از این جهت صیغهٔ مبالغه آورده شد) **کسانی که دارای چنین کیفیّتی باشند که** (خیانت خود را) **از مردم** (از روی شرم) **پنهان می‌کنند و از خدا خجالت نمی‌کشند در حالی‌که او** (مانند سایر اوقات) **در این وقت** (هم) **به نزد آنان است که وقتی راجع به گفتار خلاف رضای خدا توطئه می‌کنند و الله تعالیٰ تمام اعمال آنان را در احاطهٔ** (علمی) **خود گرفته اند** (کسانی‌که از اهل محله جمع شده برای حمایت بشر و غیره آمده‌اند بشنوند که) **شما طوری هستید در این زندگی دنیوی به طرف داری از او جهت دفاع صحبت می‌کنید پس** (بگویید که) **در محضر الهٰی به روز قیامت چه کسی از طرف او دفاع می‌کند و چه کسی کارساز او قرار می‌گیرد**(یعنی نه کسی می‌تواند به طور شفاهی دفاع کند و نه کسی می‌تواند عملاً پروندهٔ او را درست بکند) و (اگر این خائنان الآن هم طبق قوانین شرعی رفتار می‌کردند بخشیده می‌شدند زیرا که قانون ما چنین است که) **هر کسی که بدی انجام دهد یا** (تنها)**به خود ضرر برساند** (یعنی چنین گناه نکند که اثر آن به دیگران سرایت کند و) **باز از خدا** (طبق قواعد شرعی) **آمرزش بخواهد** (که در آن ادای حقوق بندگان یا طلب بخشش از آنان داخل است) **پس او خدا را بسیار بخشنده می‌یابد و** (لزوماً گناهکاران باید برای این بکوشند زیرا که) **هر کسی که گناه انجام دهد آن را فقط برای خود می‌کند. و الله تعالی بسیار داناست** (به گناهان همه اطّلاع دارد) **بسیار حکیم است سزای مناسب تجویز می‌فرماید و** (این انجام آخر خود گناه است و کسی که بر دیگران تهمت ببندد حال او را بشنوید که) **هر کسی که گناه را چه بزرگ و چه کوچک انجام دهد باز** (به جای این‌که خود می‌بایست توبه می‌کرد او چنین کرد که) **تهمت آن** (گناه) **را بر بی‌گناهی زد پس او بسیار تهمت بزرگ و گناه صریح** (بر سر خود) **برداشت** (هم چنان‌که بِشر کرد که خودش دزدی کرد و به آن لبَیْد را که یک شخص بزرگ و سعادت مندی است تهمت زد) **و اگر** (در این

پرونده) **فضل خدا و رحمت او بر شما** (ای محمّدﷺ) **نمی‌بود** (که همیشه بر شما هست) **گروهی از آن مردمان چالاک اراده کرده بودند که شما را در اشتباه بیندازند** (امّا به فضل خدا هیچ اثری از آن سخنان حیله گرانه آنان پدید نیامد و در آینده هم نخواهد شد چنان‌که می‌فرمایند) **و آنان** (هیچ وقت شما را) **نمی‌توانند در اشتباه بیندازند امّا** (با این اراده) **خود را** (به گناه مبتلا کرده اهل عذاب قرار می‌دهند) **و کوچکترین** (اینگونه) **ضرری نمی‌توانند به شما برسانند و** (کجاامکان دارد که از اشتباهی به شما ضرر برسانند در صورتی که) **الله تعالیٰ کتاب و سخنان علم بر شما نازل فرموده است** (که در قسمتی از آن این آ گهی‌را به شما داد) **و به شما آن سخنان مفید** (و عالی) **نشان داد که شما** (قبلاً) **آنها را نمی‌دانستید و بر شما فضل بزرگ خداست**

معارف و مسایل

ربط آیات

در بالا در ضمن معاملات‌کفّار ظاهری، ذکرمنافقین در چندجا آمد که کفر هر دو یکسان‌است در آینده مطلب متعلّق به یک‌واقعه ویژه‌ای از منافقین ذکرمی‌گردد. (بیان القرآن)

شأن نزول آیات

آیات هفتگانه مذکور مربوط به واقعهٔ خاصّی می‌باشد. امّا طبق اسلوب عمومی قرآن رهنمودهایی که در این سلسله داده شده‌است، مختص به این واقعه نیستند؛ بلکه مشتمل بر بسیاری مسایل اصول و فروع‌اند که برای مسلمانان موجود و در آینده مفیداند.

نخست به اصل واقعه توجّه نمایند سپس به هدایات مربوط به آن و مسایلی که از آن استنباط می‌گردد. تأمّل بفرمایند. واقعه از این قرار است که

قبیله‌ای در مدینهٔ منوّره به نام «بنو ابیرق» معروف بود؛ شخصی از این قبیله طبق روایات «ترمذی» و «حاکم» به نام بِشر و طبق روایات «بغوی» و «ابن جریر» طعمه، خانه رفاعه عموی قتاده بن النعمان را نقب زده دزدی کرد.

در روایات ترمذی به نفاق آن هم اشاره شده که این شخص در اصل منافق بود. در مدّت سکونت در مدینه، در توهین اصحاب کرام، اشعار می‌سرود و به نام دیگران تمام کرده، شایع می‌ساخت. واقعهٔ دزدی آن از این قرار است که در زمان آغاز هجرت عموم مسلمانان با تنگی معیشت و فقر و فاقه روزگار می‌گذراندند و عموماً غذای ایشان آرد جو و خرما بود یا آرد گندم که خیلی کمیاب بود و در خود مدینه میسّر نبود؛ هنگامی که از کشور شام وارد می‌شد، مردم بخاطر مهمانان یا با در نظر گرفتن ضرورت می‌خریدند. حضرت رفاعه هم به این خاطر مقداری آرد گندم خریده در یک کیسه برای خود گذاشت و نیز همراه با آن اسلحه‌ای هم در یک اتاق کوچک پنهان کرد؛ ابن ابیرق که بِشر یا طعمه باشد از آن آگهی یافت. دیوار را نقب زد و آن کیسه را به سرقت برد. وقتی که حضرت رفاعه به وقت صبح این ماجرا را دید به پیش برادر زاده‌اش قتاده آمد و سرگذشت دزدی را ذکر کرد. همه با هم در محلّه به تفتیش پرداختند. بعضی گفتند که دیشب ما دیده‌ایم که در محلّهٔ بنی ابیرق آتش روشن بوده است به گمان ما در آنجا غذا پخته شده‌است. وقتی که بنی ابیرق اطّلاع یافتند که راز او فاش شده فوراً آمدند و این سرقت را به نام لبیدبن سهل تمام کردند. حضرت لبید که شخص مسلمان و مردی نیک بود وقتی اطّلاع یافت شمشیر از نیام کشید و گفت‌که: دزدی را به اسم من تمام کرده‌اید تا زمانی که حقیقت ماجرا آشکارا نگردد شمشیر را در غلاف نخواهم کرد. بنوابیرق آهسته به او اطمینان دادند که اسم شما را کسی نمی‌برد و این کار شما نمی‌تواند باشد.

در روایت بغوی و ابن جریر آمده‌است که بنوابیرق سرقت را به نام یک

یهودی تمام کردند. و با هوشیاری کامل کیسه را سوراخ کرده در خانهٔ یهودی امانت گذاشتند. پس از منزل رفاعه تا منزل یهودی با آرد خطی کشیده‌شده‌بود و بعد از اقدام دزدی، سلاح و زرهش را نیز در خانهٔ آن یهودی امانت گذاشت که بعد از بررسی و تحقیق اینها از خانهٔ یهودی به‌دست آمدند. یهودی قسم خورد که اینها را بنوأبیرق به نزد من امانت گذاشته‌است. بین روایت ترمذی و روایت بغوی می‌توان چنین تطبیق داد که اولاً دزدی را بنام لبید کردند. امّا وقتی دیدند که این درست در نمی‌آید آن را به اسم یهودی تمام کردند به طوری که میان بنوابیرق و آن یهودی درگیری و اختلاف پدیدآمد. از این طرف حضرت قتاده و رفاعه بنا به دلایل و قرائن مختلف، گمان‌شان به یقین مبدّل گشت که این کار (سرقت) بنوابیرق است.

حضرت قتادهؓ در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شده واقعهٔ سرقت و به سلسلهٔ تفتیش گمان غالب خود را بر بنوابیرق ذکر کرد. بنوابیرق که اطّلاع یافت در خدمت آن‌حضرتﷺ حاضر شده از دست رفاعه شکایت کردند، که بدون اثبات شرعی ما را به دزدی متّهم کرده‌اند در صورتی‌که اموال مسروقه از خانهٔ یهودی به دست آمده‌است. شما جلوی ایشان را بگیرید که اسم ما را نبرند بلکه بر یهودی ادّعا کنند.

آن‌حضرتﷺ به اعتبار احوال و آثار ظاهری به این طرف رجحان پیداکردند که این کار یهودی است و اتّهام بنوابیرق بی‌جاست؛ حتّی در روایت بغوی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ اراده فرمودند که حدّ سرقت را بر یهودی اجرا فرمایند و دست او را قطع کنند. از این طرف وقتی که حضرت قتادهؓ در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شد آن‌حضرتﷺ فرمود که شما بدون دلیل مسلمانی را به سرقت متّهم می‌کنید. حضرت قتادهؓ از این واقعه خیلی رنجیده‌شد و تأسّف خورد که کاش در این رابطه من به رسول خداﷺ چیزی نمی‌گفتم اگر چه مالم هم تلف می‌شد. همچنین وقتی که حضرت رفاعهؓ

اطّلاع یافت که آن‌حضرت ﷺ چنین فرموده صبر کرد و گفت: والله‌المُستعان.

بر این واقعه چیزی نگذشت که یک رکوع کامل از قرآن در این باره نازل شد که به وسیلهٔ آن حقیقت واقعه بر آن‌حضرت ﷺ منکشف شد و راجع به چنین موضوعات راهنمودهایی داده‌شد.

قرآن کریم سرقت بنوابیرق را آشکارا ساخت و یهودی را تبرئه کرد. بنوابیرق مجبور شد اموال مسروقه را در خدمت آن‌حضرت ﷺ تقدیم داشت. آن‌حضرت ﷺ آنها را به رفاعه مسترد فرمود. آنگاه حضرت رفاعه رضی الله عنه همهٔ آنها را در جهاد وقف نمود. از آن سو سرقت بنوابیرق آشکار شد. بِشربن‌ابیرق از مدینه به مکّه گریخت و به مشرکین پیوست اگر او قبلاً منافق بود الآن آشکارا کافرشد و اگر اوّل مسلمان بود اکنون مرتد گشت.

در تفسیر «بحر محیط» آمده‌است که زشتی مخالفت خدا ورسول ﷺ نگذاشت که بشر بن ابیرق در مکّه آرام گیرد زنی که او در خانه‌اش سکونت داشت از واقعهٔ دزدی او اطّلاع یافته اورا بیرون راند. همچنین این سوی و آن سوی حیران و سرگردان می‌گشت تا که در خانهٔ کسی آنجا نقب زد و دیوار بر سرش افتاد و همانجا زیر دیوار مدفون گشت.

تا اینجا این تفصیل کامل از واقعه بود. اینک مربوط به آن فرمایش‌ها قرآن بیندیشید. در اوّلین آیه حقیقت واقعه را به آن‌حضرت ﷺ نشان داده فرمود که ما قرآن و وحی را برشما به این خاطر نازل کردیم که شما مطابق با علم و معرفتی که الله تعالی به شما داده‌است قضاوت بفرمایید و از خائنان یعنی بنوابیرق طرفداری نکنید و اگر چه مبنی بر قرائن و احوال ظاهر رجحان آن‌جناب ﷺ در واقعهٔ سرقت به طرف یهودی گناهی نبود؛امّا برخلاف واقعه بود. بنا براین در آیهٔ دوم به آن‌حضرت ﷺ دستور داده‌شد که استغفار کنند؛ زیرا که مقام انبیاء علیهم السلام خیلی بلند است و از آنان اینقدر هم پسندیده نیست.

باز در آیهٔ سوم (یعنی آیهٔ۱۰۷) بر این تأکید فرمود که شما از خائنان دفاع

نکنید که این مورد پسند خدا نیست. و در آیهٔ چهارم (یعنی آیهٔ۱۰۸) ذکر احوال احمقی آنان بیان شده‌است که ایشان از مردمان مانند خود خجالت می‌کشند و سرقت را مخفی نگه می‌دارند و از خدا که هروقت همراه آنان است و هرکار آنان را می‌بیند خجالت نمی‌کشند، مخصوصاً در این واقعه که آنان باهم مشورت کردند و تصمیم گرفتند که یهودی را متّهم کنند و از دست حضرت قتادهؓ و رفاعهؓ در محضر رسولﷺ شکایت کردند که بدون دلیل مارا متّهم کرده‌اند و از رسول‌خداﷺ خواستند که در مقابله با یهودی از آنان حمایت کند.

در آیهٔ پنجم (یعنی آیهٔ۱۰۹) به حامیان بنوابیرق هشدار داده‌شد که در این جهان شما از او حمایت کردید امّا معامله، اینجا پایان نمی‌یابد. وقتی روز قیامت پرونده در عدالت حق‌تعالی تقدیم می‌گردد در آنجا چه کسی حمایت می‌کند؟ در این آیه به آنان ملامت هم وجود دارد و آنان را به یاد خوف آخرت انداخته به توبه و رجوع هم ترغیب نموده است.

در آیهٔ ششم (یعنی آیهٔ۱۱۰) طبق اسلوب حکیمانهٔ عمومی قرآن برای نجات گناهکاران و مجرمان از ناامیدی فرمود که گناه چه بزرگ باشد و چه کوچک، هرگاه گناهکار به دربار خدا توبه و استغفار کند خدا را بخشنده و مهربان می‌یابد و در این آیه به کسانی که این گناه از آنان سرزده است ترغیب داد که الآن هم باز بیایند و از ته دل توبه کنند که هیچ خرابی دیگر اتّفاق نیفتاده‌است؛ الله‌تعالی همه را عفو خواهد فرمود.

در آیهٔ هفتم (یعنی آیهٔ۱۱۱) چنین هدایت داده‌شد که اگر ایشان الآن هم توبه کننده نباشند، هیچ ضرری به خدا و یا رسول ﷺ و یا مسلمانان نمی‌رسد بلکه وبال آن بر خود آن شخص است.

در آیهٔ هشتم (یعنی آیهٔ۱۱۲) به صورت یک ضابطهٔ عمومی فرمود که هرکسی خودش به جرمی مرتکب شود باز، بی‌گناهی را به آن متّهم کند

(چنان‌که در این واقعه بنوابیرق تهمت سرقت را بر لبید یا یهودی زدند) پس او بهتان بزرگ و گناه صریح بر خود متحمّل شده‌است.

در آیهٔ نهم (یعنی آیهٔ۱۱۳) که به آن حضرت ﷺ خطاب گردید که اگر فضل و رحمت الله‌تعالی شامل حال شما نمی‌شد که به وسیلهٔ وحی، شما را از حقیقت واقعه مطّلع نمود ایشان شما را به اشتباه می‌انداختند؛ امّا چون فضل و رحمت خدا شامل حال شماست، بنابر این آنان هیچ وقت نمی‌توانند شما را در اشتباه بیندازند؛ بلکه خود ایشان در گمراهی مبتلا هستند و به قدر ذرّه‌ای نمی‌توانند به شما ضرر برسانند؛ زیرا که الله تعالی کتاب و حکمت بر شما نازل فرموده‌است که شما آنها را نمی‌دانستید.

آن‌حضرت ﷺ حق داشت که اجتهاد کند.

«اِنَّا اَنزَلنَا اِلَیکَ الکِتٰبَ بِالحَقِّ...» از این آیه پنج مسئله ثابت شده‌است:

اوّل، این‌که آن حضرت ﷺ حق داشت که در چنین مسائلی که نص صریحی از قرآن نسبت به آنها وارد نشده‌است، اجتهاد بفرماید و در بسیاری از قضایا آن حضرت ﷺ بنا بر اجتهاد خویش قضاوت می‌فرمود.

دوم، این‌که معلوم شد که همان اجتهاد و رأی به دربار خدای تعالی معتبر است که از نصوص و اصول قرآن مأخوذ باشد تنها رأی و خیال معتبر نیست در شریعت به این اجتهاد گفته نمی‌شود.

امر سوم، این معلوم گشت که اجتهاد آن حضرت ﷺ مانند اجتهاد سایر ائمهٔ مجتهدین نبود که در آن احتمال خطا و اشتباهی همیشه باقی بماند. بلکه هرگاه که آن‌حضرت ﷺ به اجتهاد خویش فیصله انجام می‌داد اگر در آن اشتباهی وجود می‌داشت، حق تعالی آن‌حضرت ﷺ را بر آن اطّلاع می‌داد و آن‌حضرت ﷺ قضاوت راصحیح و مطابق به حقیقت عمل می‌نمود. و وقتی

آن‌حضرت ﷺ قضاوت به اجتهاد خود می‌فرمود و بر خلاف آن از طرف خداوند چیزی نمی‌آمد این علامت بر آن بود که این قضاوت مطابق رضای خدا و به نزد او صحیح است.

امر چهارم، این معلوم شد که آنچه پیغمبر خداﷺ از قرآن می‌فهمید آن از تفهیم خدای تعالی بود. در آن امکان سوءِ تفاهم نبود. بر خلاف علما و مجتهدین دیگر که فهمیدهٔ آنان را نمی‌توان چنان به خدا منسوب کرد که الله تعالی آن را نشان داده‌است، چنان‌که در این آیه مربوط به آن‌حضرتﷺ «بِما اَرٰاكَ اللّٰهُ» وارد است.

از اینجاست که وقتی کسی به فاروق اعظمؓ گفت که: «فَاحْكُمْ بِمٰا اَرٰاكَ اللّٰهُ» حضرت عمرؓ او را بر حذر داشت که این خصوصیت آن‌حضرتﷺ باشد.

(۵) مسئله پنجم، این معلوم شد که وکالت و پیروی از دعوای پروندهٔ دروغین و همچنین تأیید و حمایت از آن حرام است.

حقیقت توبه

از آیهٔ (۱۱۰) یعنی، «وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوْٓءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ...» چنین معلوم شد که گناه چه متعدّی باشد و چه الزامی یعنی متعلّق به حقوق‌العباد باشد یا متعلّق به حقوق الله هر نوع گناه به توبه و استغفار بخشیده می‌شود؛ البتّه این لازم است که حقیقت توبه و استغفار را باید دانست که توبه و استغفار تنها گفتن «استغفرالله ربّی من کلّ ذنب و اتوب الیه» نیست؛ از اینجاست که علما بر این اتّفاق نظر دارند که هر کسی که به گناهی مبتلا است و بر آن نادم نیست و آن را ترک نکرده‌است یا آینده تصمیم بر ترک آن ندارد و در این حال به زبان استغفرالله می‌گوید، این مسخره به توبه است.

خلاصه این‌که برای توبه سه چیز لازم است: اوّل. ازگناهان گذشته نادم شود. دوم این‌که از گناهی که در آن مبتلاست بیزار شود و آن را ترک کند. سوم این‌که در آینده به ترک گناه مصمّم باشد. البتّه اگر گناه مربوط به حقّ الناس است این هم شرط است که از آنان طلب عفو کند یا حقوق شان را اداکند.

تهمت زدن دیگری به گناه خویش سبب دوچندانی عذاب است.

و از آیهٔ ۱۱۲ یعنی «وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيْئَةً اَوْ اِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ ...» معلوم شد که هر کسی که خود به گناه مبتلا شود و به آن، بی‌گناهی را تهمت زند او گناه خویش را دوچندان و بی‌نهایت شدید کرده و مستحقّ عذاب شدید شده‌است: یکی عذاب اصل گناه؛ دوم عذاب شدید افترا و بهتان.

حقیقت قرآن و سنّت

در آیهٔ ۱۱۳ یعنی، «وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» حکمت را با کتاب داخل کرده به این نیز اشاره فرمود که حکمت که نام سنّت و تعلیمات آن‌حضرتﷺ است؛ آن هم از طرف الله تعالی نازل شده‌است. فرق تنها این است که الفاظ آن از طرف خدای تعالی نیست؛ بنابراین داخل قرآن نیست معانی آن و قرآن هر دو از جانب خداست. بنابراین، عمل بر هر دوی آن‌ها واجب است. از این حقیقت آن کلام که بعضی فقها نوشته‌اند که وحی بر دو قسم است: متلوّ (آنچه تلاوت کرده می‌شود) و غیرمتلوّ (که تلاوت کرده نمی‌شود) معلوم شد. نام وحی متلوّ قرآن است، که الفاظ و معانی آن هردو از جانب الله است و وحی غیرمتلوّ حدیث رسول‌اللهﷺ است که الفاظ آن از آن‌حضرتﷺ و معانی آن از طرف خداست.

علم آن‌حضرتﷺ از همه مخلوقات افزون است.

مسئلهٔ دیگری از «وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...» این ثابت شد که رسول‌کریمﷺ برابر با خدا بر تمام کائنات علم محیطی نداشت آن‌طوری که بعضی جاهل می‌گویند؛ بلکه آنقدر علم که خدا عطا می‌فرمود به آن نایل می‌شد. آری در این بحثی نیست که علمی که به آن‌حضرتﷺ اعطا گردید از علم همهٔ مخلوقات بیشتر است.

لَا خَيْرَ فِيْ كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوْفٍ اَوْ

نیست خیری در بیشتر مشورت‌شان مگر کسی که امر کند به کمک به دیگران یا کار نیک یا

اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ۚ وَ مَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ

اصلاح بین مردم و هر کسی که این کار را بکند برای رضای خدا پس

نُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿۱۱۴﴾ وَ مَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

می‌دهیم به او ثواب بزرگ. و هر که مخالفت کند رسول را بعد از این‌که روشن شد

لَهُ الْهُدٰى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى

برای او راه راست و برود برخلاف راه همه مسلمانان پس می‌سپاریم او را به آن طرف که او اختیار

وَ نُصْلِهٖ جَهَنَّمَ ۖ وَ سَآءَتْ مَصِيْرًا ﴿۱۱۵﴾

کرده و می‌اندازیم او را در جهنم و آن خیلی جای بدی است.

خلاصهٔ تفسیر

در بیشتر سخنان درگوشی عموم مردم خیری (یعنی ثواب و برکت) **نیست، آری مگر کسی که چنین باشد که ترغیب کند به صدقات یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم** (و برای تکمیل و انتظام این تعلیم و ترغیب در نهان تدبیر و مشورت **می‌کنند یا** خود در خفا به صدقه و غیره ترغیب می‌دهند زیرا که در بعضی صورت خفا

مصلحت می‌باشد. البتّه در مشورت ایشان خیر یعنی ثواب و برکتی هست) **و هر کسی که این کار را بکند** (یعنی به این اعمال ترغیب بدهد) **برای رضای خدا** (نه به غرض مقام و شهرت) **پس به زودی به او اجر عظیم عطا می‌کنیم و هر کسی که مخالفت به رسول** (مقبول ﷺ) **بکند بعد از این‌که کار حق ظاهر شده بود و راه** (دینی) **مسلمانان را گذاشته راهی دیگر** (مانند بِشر که مرتد شد در حالی‌که حقّانیت اسلام و همچنین حقّانیت قضاوت آن‌حضرت‌ﷺ در این واقعه بخصوص در نظر خود او گذشت باز همان بدبختی او را احاطه کرد) **ما او را** (در جهان) **به آنچه می‌کند مهلت می‌دهیم و** (در آخرت) **او را داخل جهنّم می‌کنیم و آن جای بدی است**.

معارف و مسایل

مجالس مشورت با یکدیگر

می‌فرمایند «لَا خَيْرَ فِيْ كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰهُمْ» **یعنی مشاورت و تدابیر مردم که از فکر و انجام آخرت آزاد شده تنها برای چند روزهٔ دنیا و منافع موقّت باشد در آن خیری نیست.**

باز می‌فرمایند «اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوْفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» **یعنی اگر در این مشورت‌ها و سخنان در گوشی خیری باشد، فقط در این است که یکدیگر را به صدقه و کمک دادن ترغیب کنند یا به نیکی دستور دهند یا برای اصلاح و آشتی مردم مشورت بدهند. در حدیثی آمده است که: هر سخن انسان برای او مضر است؛ مگر این‌که در سخن او ذکر الله یا امر به معروف یا نهی از منکر باشد.**

«معروف» عبارت است از: آن کاری که در شریعت پسندیده باشد و آن‌که آن را اهل شرع می‌شناسند و در مقابل آن «منکر» است: یعنی هر کاری که در شریعت ناپسند بوده و به نزد اهل شرع بیگانه و نا شناخته باشد.

«امر بالمعروف» شامل حکم به نیکی و ترغیب به کار پسندیده است که

در آن کمک به مظلوم، قرض دادن به نیازمندان، راهنمایی گمشدگان و غیره همه کارهای نیک داخل‌اند و صدقه و اصلاح بین الناس هم اگر چه در این داخل‌اند؛ امّا آنها را با ویژگی خاص، جداگانه به این خاطر ذکر فرمود که نفع این دو تا متعدّی است و به سبب آنها زندگی اجتماعی مردم زینت می‌گیرد.

و نیز این دو کار شامل اهم ابواب خدمت به خلق می‌باشد: یکی جلب منفعت یعنی نفع رسانی به خلق الله؛ دوم دفع مضرّت یعنی نجات دادن مردم از رنج و مشقّت است.

صدقه عنوان مهم نفع رسانی است و اصلاح بین الناس عنوان مهم نجات خلق الله است از مضرّت و نقصان.

از اینجاست که جمهور علمای تفسیر فرموده‌اند که در اینجا صدقه عام است که در آن هم زکات و صدقات واجب داخل‌اند و هم صدقات نفلی و همچنین هر نفعی که به دیگران برسد.



فضیلت برقراری صلح

در بارهٔ برقراری صلح و ایجاد آشتی و زدودن رنجشهای مردم، فرمایش های آن حضرتﷺ از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردارند؛ چنان‌که می‌فرمایند: «آیا من به شما چنان کاری نشان ندهم که درجهٔ آن از نماز و روزه و صدقه هم افضل باشد؟» صحابه عرض کردند: بلی لازماً بفرمایید. آن جناب ﷺ فرمود: «آن کار اصلاح ذات البین است.» یعنی اگر در میان دو نفر کینه و کدورتی پدید آید، آن را برطرف کرده، صلح و صفا را برقرار سازید.

و نیز رسول الله ﷺ فرموده‌است که: «فساد ذات البین هی الحالقه» یعنی، ستیزه‌جویی با یکدیگر را به «تراشنده» تعبیر فرموده‌است؛ بدین معنی که منازعه

و ستیزه‌جویی با یکدیگر سر را نمی‌تراشد؛ بلکه دین را می‌تراشد و به عبارتی، حسنات را می‌زداید و بر گناهان می‌افزاید.

در دنبالهٔ آیه، مطلب مهمّ دیگری چنین بیان فرمود که این نیکی‌ها، صدقه، امر به معروف و اصلاح بین الناس وقتی معتبر و مقبول می‌باشند که با اخلاص برای رضای خدا انجام گیرند؛ در آنها اغراض و خواهش ها مطرح نباشد.

اجماع امّت حجّت است.

«وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى» (آیهٔ ۱۱۵) در این آیه نسبت به دو چیز بیان فرمود که جرم عظیم و سبب دخول جهنّم‌اند:

یکی مخالفت رسول‌اللهﷺ و این روشن است که مخالفت رسول کفر و وبال عظیم است. دوم آنکه وقتی تمام مسلمانان بر یک کاری متّفق باشند ترک آن و اختیار کردن راهی برخلاف آن. از این معلوم شد که اجماع امّت حجّت است یعنی، همان‌طور که عمل بر احکام بیان کردهٔ قرآن و سنّت واجب می‌باشد، همچنین بر هر چیزی که امّت بر آن اتّفاق کند بر آن هم عمل واجب است و مخالفت آن گناه عظیم است؛ چنان‌که آن‌حضرتﷺ در حدیثی فرموده‌است: «يَدُ اللهِ مع الجَمَاعَةِ مَنْ شَذَّ شُذَّ فِي النَّارِ» یعنی دست نصرت و رحمت خدا همراه جماعت است و هر کس از جماعت مسلمین کناره گیرد، او جدا شده، در جهنّم انداخته می‌شود.

از حضرت امام شافعی‌ رحمه الله کسی پرسید: آیا در قرآن دلیلی برای حجّت بودن اجماع امّت هست؟ آن جناب سه روز متواتر جهت دریافتن دلیل، تلاوت قرآن را معمول خود قرار داد و هر روز قرآن را سه بار و در شب سه بار ختم می‌کرد بالآخره همین آیه در ذهنش آمد و آن را در جلوی علما بیان فرمود؛ همه اقرار کردند که این دلیلی است که بر حجّیّت اجماع کافی است.

اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ وَ یَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ ۚ وَ مَنْ

بی‌شک خدانمی‌بخشدکسی‌راکه‌بااوشرک‌کندومی‌بخشدبغیرازاین.هرکسی‌راکه‌بخواهدو

یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًاۢ بَعِیْدًا ﴿۱۱۶﴾ اِنْ یَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ اِلَّاۤ

هرکه شرک کند به خدا او گمراه شد دور افتاد. نمی خوانند بغیر از خدا مگر

اِنٰثًا ۚ وَاِنْ یَّدْعُوْنَ اِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیْدًا ﴿۱۱۷﴾ لَّعَنَهُ اللّٰهُ ۘ وَقَالَ

زنان را ونمی‌خوانند مگر شیطان سرکش راکه لعنت کرده است او را خدا وگفت شیطان که

لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا ﴿۱۱۸﴾ وَ لَاُضِلَّنَّهُمْ وَ

من می‌گیرم از بندگان تو بهره‌ای مقرّر و آنان راگمراه‌می کنم و امیدوار می سازم

لَاُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ وَ لَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ

وبه آنان می آموزم که‌پاره‌کنندگوشهای حیوانات‌را و می‌آموزم به آنان که تغییردهند

خَلْقَ اللّٰهِ ۚ وَ مَنْ یَّتَّخِذِ الشَّیْطٰنَ وَلِیًّا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ

آفرینش خدارا وهرکسی که بگیرد شیطان را دوست به‌غیر از خدا پس او افتاد

خُسْرَانًا مُّبِیْنًا ﴿۱۱۹﴾ یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیْهِمْ ۚ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ اِلَّا

در زیانی‌صریح.به‌آنان‌وعده‌می‌دهدوامیدوارشان‌می‌سازدووعده‌نمی‌دهدبه‌ایشان‌شیطان

غُرُوْرًا ﴿۱۲۰﴾ اُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ ۫ وَلَا یَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِیْصًا ﴿۱۲۱﴾

مگرفریب. ایشان اند که جایشان‌دوزخ است و نمی یابند از آن جای گریزی.

خلاصۀ تفسیر

بی‌شک خداوند اینان را (باوجود سزا دادن هم) **نمی‌بخشاید که به خدا کسی را شریک گردانیده‌اند.** (بلکه در سزای ابدی مبتلا می‌کند) **وعلاوه برآن، دیگر هر چند گناه باشد** (چه صغیره چه کبیره) **برای کسی که مورد نظر باشد** (بدون سزا) **می‌بخشاید** (البتّه اگرآن مشرک مسلمان شد پس مشرک نماند لذا در آن سزای دایمی هم نخواهد ماند) **و** (وجه عدم بخشودگی این مشرک این است که) **هر کسی که با**

خدا (کسی‌را) **شریک می‌گرداند او** (از امر حق) **در گمراهی دور افتاد** (و آن امر حق توحید است که عقلاً هم واجب است و تعظیم کار ساز از حقوق آن است پس مشرک به آفریدگار کاینات اهانت کرده است. بنابر این مستحق چنان سزایی است بر خلاف گناهان دیگر که ا گرچه مخالف به توحید و از آن خیلی دوراند امّا قابل بخشش قرار داده‌شده‌اند و و اقسام دیگر کفر هم مانند شرک غیر قابل بخشش است؛ زیرا که در آن هم نوعی انکار نسبت به ذات آفریدگار است پس او صفت صدق وی را انکار می‌کند و بعضی از کافران خود منکر ذات باری تعالیٰ می‌باشند و بعضی منکر صفتی از صفات او هستند و بعضی منکر ذات و صفت هر دو می‌باشند و انکار هر کدام یک، از آنها انکار از توحید و دوری از آن است. پس هر یک از کفر و شرک غیر قابل بخشش‌اند در آینده حماقت مشرکین را در طریقهٔ مذهبی شان بیان می‌کندکه) **این مردم** (مشرک) **خدای تعالیٰ را گذاشته‌اند** (یکی این‌که) **به عبادت چند چیز کودکانه مشغول‌اند و** (دیگر این‌که) **تنها شیطان را عبادت می‌کنند که از حکم** (خدای تعالیٰ) **خارج است** (و) **آن‌که** (به سبب این بی حکمی) **خدای تعالیٰ او را از رحمت** (خاصّهٔ) **خویش دور انداخته است و کسی که** (وقتی از رحمت خاصّه دور و ملعون قرار گرفت) **چنین گفته بود** (که‌از آن، عداوت او کاملاًروشن شد) **که من** (تصمیم گرفته‌ام کاملاً کوشش بکنم‌که) **حتماً سهم مقرّر اطاعت را از بندگان تو بر می‌دارم و** (تفصیل این سهم این است که) **من آنان را** (در عقاید) **گمراه می‌کنم و من به آنان** (در خیالات) **وادار می‌کنم** (که‌از آن به طرف گناه تمایل پیدا کنند و مضرّت آن به نظرشان نرسد) **و من به آنان** (انجام اعمال بد) **نشان می‌دهم که به سبب آن، آنان گوشهای حیوانات را** (به نام بتان) **چاک می‌زنند** (و این از اعمال کفریه می‌باشد) **و من آنان را** (چیزی دیگر هم) **می‌آموزانم که از آن صورتهای آفریده خدا را تغییر می‌دهند** (و این از اعمال فسقیه است مانند تراشیدن ریش و خال‌دار کردن بدن) **و هر کسی که خدا را گذاشته شیطان را دوست خود قرار دهد،** (یعنی، از خدا اطاعت نکند و از شیطان اطاعت کند) **آن** (کس)**در نقصان** (و زیان) **صریح واقع می‌شود** (و آن زیان رفتن به جهنم است) **شیطان به آنان** (در باره

عقاید باطل) **وعده می‌دهد** (که شما بی‌فکر باشید نه حساب هست و نه کتاب) **و** (در تصوّرات) **آنان را در هوس می‌اندازد** (که در این گناه چنین لذّتی هست در به کار گرفتن این وسیله حرام چنین درآمد هست و وجود اعمال شیطانی و بیهوده بودن و زیان آنها روشن است) **و شیطان به آنان تنها وعده‌های دروغین** (و فریب آمیز) **می‌دهد** (زیرا که حساب و کتاب در واقع بر حق‌اند و فریب آمیز بودن آرزوهای او به زودی روشن می‌گردد) **جای چنین افراد** (که به راه شیطان می‌روند) **جهنّم است** (و آن زیان صریح همین است) **و از این** (جهنّم) **هیچ جای نجات نخواهند یافت** (که در آن رفته پناه گزین باشند.)

معارف و مسایل

ربط آیات

اگر چه بالا در ذکر جهاد همه مخالفین اسلام داخل‌اند؛ امّا تا اینجا در بیان حالات، احوال یهود و منافقین بیان شده بود و یک گروه از آنان بلکه بزرگتر از دیگران گروه مشرکین بود آینده حال عقاید و طریقه مذمّت و سزای ایشان مذکور است و در اینجا یاد آوری از آن به این خاطر بیشتر مناسب بود که در بالا قضیهٔ دزدی که ذکر گردید در آنجا این هم ذکر شده که او مرتد شد لذا از این، سزای دایمی او هم معلوم شد. (بیان القرآن)

اولین آیه، یعنی «اِنَّ اللهَ لایَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ وَ یَغْفِرُ ما دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ» **در ابتدای سوره نساء به همین الفاظ آمده بود تنها فرق اینقدر است که در آنجا در دنباله آیه:**

وَ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللهِ فَقَدِافْتَرىٰ اِثْماً عَظِیْماً» **آمده است و در اینجا** «وَ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیْدًا» **وجه تفاوت طبق تصریحات ائمّهٔ تفسیر چنین است که مخاطبین اوّلین آیه مستقیماً یهود اهل کتاب بودند که به وسیلهٔ تورات از حقّانیت توحید و بطلان شرک اطّلاع داشتند و همچنین نسبت به حقّانیت**

رسالت آن‌حضرت ﷺ همه مطّلع بودند و باوجود این در شرک مبتلا بودند. پس آنان عملاً نشان دادند که تعلیم تورات چنین است که این کاملاً افترا و بهتان بود. بنابر این در دنبال آن آیهٔ فرمود: «فَقَدِافْتَرىٰ إِثماً عَظِيماً» و مخاطبین آیه دوم به راه راست مشرکین مکّه بودند که جلوتر از این نزد آنان نه کتابی آمده و نه پیغمبری. امّا دلایل عقلی توحید روشن بودند و معبود قرار دادن سنگهای تراشیده به دست خود، نزد هر ادنیٰ‌ترین عاقل لغو و باطل و گمراهی بود: بنابر این در اینجا فرمود: «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيدًا»

دوام سزای شرک و کفر

در اینجا بعضی چنین شبهاتی وارد می‌کنند که سزا باید به اندازهٔ عمل باشد؛ مشرک و کافر که مرتکب جرم کفر و شرک بوده‌اند عمل‌شان در مدّت عمر محدودی است. پس چرا سزای آنان دایم و غیر محدود خواهد بود؟ جوابش این است که چون مرتکب کفر و شرک عمل خود را جرمی به حساب نمی‌آورد، بلکه آن را نیکی می‌پندارد، بنابراین، قصد و تصمیم او این است که همیشه بر این حال پایدار خواهد ماند و وقتی که تا دم مرگ بر این حال ماند، پس در محدودهٔ اختیار خود او مرتکب به جرم دایم شد؛ لذا سزا هم باید دایم باشد.

اقسام سه گانهٔ ظلم

یکی از اقسام ظلم آن است که الله تعالیٰ آنرا هرگز نخواهد بخشید. دوم این‌که قابل بخشیدن است. سوم آن‌که خداوند بدون گرفتن عوض آن، از وی نخواهد گذشت. نوع اوّل: شرک است نوع دوم: کوتاهی در حقوق الله. و سوم: تخلّف در حقوق‌العباد. (ابن کثیر بحواله مسند بزار)

حقیقت شرک

حقیقت شرک این است که کسی را از مخلوقات در عبادت و محبّت و تعظیم، با خدا برابر پنداشتن. قرآن کریم آن قول مشرکان را که هنگام وارد شدن به جهنّم می‌گویند نقل کرده است «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ اِذْ نُسَوِّيْكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ[۱]» یعنی قسم به خدا که ما در گمراهی آشکار قرار گرفته بودیم که شما را با خدا برابر قرار داده‌بودیم.

روشن است که عقیده مشرکین چنین نبود که سنگهای تراشیدهٔ ما خالق و مالک این جهان‌اند؛ بلکه آنان مبنی بر اشتباهات دیگری آنها را در عبادت و محبّت و تعظیم، با خدا برابر پنداشته بودند؛ این همان شرک بود که آنان را جهنّم رساند. (فتح الملهم)

معلوم شدکه در صفات ویژهٔ خداوند متعال مانند خالق، رازق، قادر مطلق، عالم‌الغیب والشهادة، وغیره مخلوقی‌را برابر باخدا قراردادن، شرک است.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ

وکسانی‌که ایمان آوردندوانجام دادندکارهای شایسته ماآنان راداخل می‌کنیم درباغات‌که جاری

تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ؕ وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا ؕ وَمَنْ اَصْدَقُ

است در زیر آنها جویها می مانند در آنها جاویدان وعده خدا حق است و کیست

مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا ﴿۱۲۲﴾ لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَ لَآ اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ ؕ مَنْ

راستگوتر از خدا. مدار امر نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل‌کتاب هر کسی که

يَّعْمَلْ سُوْٓءًا يُّجْزَ بِهٖ ۙ وَ لَا يَجِدْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَّ لَا نَصِيْرًا ﴿۱۲۳﴾

کار بدی انجام دهدبه سزای آن خواهد رسید ونمی یابدبرای خود غیراز خدا حامی و نه مددکاری.

۱- آیه ۹۸ سوره شعراء

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ

و هرکسی‌که انجام‌دهد کاری‌نیک.خواه مردباشد خواه‌زن و او مؤمن باشد پس ایشان‌داخل

يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ نَقِيْراً ﴿۱۲۴﴾ وَ مَنْ اَحْسَنُ دِيْناً

می‌شوند‌درجنّت‌وحق‌شان‌به‌قدرنقطهٔ‌هستهٔ‌خرماضایع‌نخواهدشد.ودین‌چه‌کسی‌بهتراست

مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفاً

ازآنکه‌گذاشت‌جبین‌خودرابرحکم‌خداومشغول‌به‌کارنیک‌است‌وپیروی‌کرداز‌دین‌ابراهیم‌که

وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلاً ﴿۱۲۵﴾ وَ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا

یک‌جانبه‌بودوگرفته‌است‌خداابراهیم‌رادوست‌خالص.وازآن‌خداست‌آنچه‌درآسمانهاست

فِى الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَىْءٍ مُّحِيْطاً ﴿۱۲۶﴾

و آنچه در زمین است و هرچیز در اختیار خداست.

خلاصهٔ تفسیر

و آنان‌که ایمان آوردند و (آنان‌که) کار نیک انجام دادند ما آنان‌را به زودی در چنان باغهایی داخل می‌کنیم که در زیر (خانه‌های) آنها جویهای روان قرار دارد و آنان در آنجا برای همیشه می‌مانند و خدا به آنها وعده فرموده است و از خدا بهتر، گفتار چه کسی صحیح خواهد شد. و نه کاری به آرزوی شما انجام می‌گیرد و نه به آرزوی اهل کتاب (که‌به خیال و تصوّر، فضایل خود را بیان کنند بلکه اساس کار بر اطاعت است لذا) هر کسی که (در اطاعت کوتاهی کند و) کار بدی انجام دهد (چه از عقاید باشد و چه از اعمال) در عوض به او، سزا داده خواهد شد (و اگر‌آن بدی به حدّ عقیدهٔ کفریه رسیده باشد پس سزای دایمی و یقینی است و اگراز آن کمتر باشد پس سزا برای همیشه نیست) و آن شخص به غیر از خدا، نه یاری می‌یابد و نه مددکار (که‌او را از عذاب خدا برهاند) و هر کسی که کار نیک انجام دهد خواه مرد باشد خواه زن به شرطی که مؤمن باشد، پس چنین اشخاص

وارد جنّت خواهند شد و ذرّه‌ای بر آن ظلم نخواهد شد (که‌نیکی از ایشان ضایع گردد) **و** (آنچه در بالا قید مؤمن آورد مصداق آن هر گروهی نیست: بلکه تنها آن گروه است که دین آنان به نزد خدای تعالی در مقبولیّت از همه بهتر باشد و چنین فرقه‌ای تنها اهل اسلام است به دلیل این‌که این صفات در آنها موجوداند. اطاعت کامل، اخلاص پیروی از دین ابراهیم و) **از** (دین) **چنین شخص زیاده بهتر دین چه کسی می‌شود که چهرهٔ خود را به طرف خدا خم کند** (یعنی فرمانبرداری اختیار کند تنها از روی مصلحت ظاهرداری نکند) **و از ملّت ابراهیم** (یعنی اسلام) **اتّباع کند که در آن نامی از کجی نیست و** (ملّت ابراهیم صددرصد قابل اتّباع است زیرا که) **الله تعالی ابراهیم را دوست خالص خود قرار داده است** (پس ظاهر است که پیرو طریقهٔ دوست هم محبوب و مقبول خواهد شد. پس طریقهٔ اسلام مقبول شد. لذا تنها اهل اسلام مصداق لقب مؤمن قرار گرفت و فرقه‌های دیگر اتّباع ابراهیم را ترک داده‌اند که اسلام نیاورده‌اند بنابراین تنها مسلمانان چنین وانمود شدند که تنها بر آرزوها اعتماد ندارند بلکه اطاعت کذارندپس کار آنان انجام خواهد گرفت) **و** (اطاعت کامل خدای تعالیٰ الزامی است زیرا که سلطنت و قدرت او هم چنین علم محیط او کامل مکمل‌اند و همین امور اساس وجوب اطاعت‌اند چنان‌که) **از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است** (این کمال سلطنت است) **و الله تعالیٰ همه چیزها را** (در علم خود) **احاطه کرده است** (این خود عظمت علمی اوست.)



معارف و مسایل

گفتگوی افتخارآمیز بین مسلمانان و اهل کتاب

«لیسَ بِاَمانِیّکُم وَ لآاَمانیّ اَهلِ الْکِتٰبِ...» **در این آیات اوّلاً ذکری است از یک مصاحبه و گفتگویی که میان اهل کتاب و مسلمانان انجام شده بود**

و سپس برای مصاحبه داوری شده و به دو طرف راه هدایت ارائه شده است و در آخر معیار مقبولیّت و افضل و اعلیٰ بودن به نزد خدا نشان داده شده‌است که با در نظر گرفتن آن انسان هیچ وقت شکار گمراهی و اشتباه نخواهد شد.

حضرت قتاده می‌فرماید که: یک بار در میان عدّه‌ای از مسلمانان و اهل‌کتاب گفتگوی فخر فروشی در گرفت، اهل کتاب گفتند که ما از شما افضل و اشرفیم؛ زیرا که نبیّ ما از نبیّ شما جلوتر و کتاب ما از کتاب شما جلوتر است. مسلمانان گفتند که ما از همهٔ شما افضلیم؛ زیرا که نبیّ ما خاتم‌النّبیین و کتاب ما آخرین کتاب است که همهٔ کتابهای پیش از خود را منسوخ کرد. در این رابطه این آیه نازل شد که «لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَ لَآاَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ...» یعنی این تفاخر برای هیچ کدام زیبنده نیست و تنها بر خیال و تمنّا و ادّعا هیچ‌کس بر دیگری برتری پیدا نمی‌کند؛ بلکه اساس کار بر اعمال است. لذا نبی یا کتاب کسی هر چند افضل و اشرف باشد اگر او اشتباه عمل کند به چنان عقوبتی گرفتار خواهد آمد که هیچ‌کس نمی‌تواند او را از آن نجات دهد.

نزول این آیه بر صحابه گران تمام شد. امام مسلم و ترمذی و نسائی و امام احمد از حضرت ابو هریره نقل کرده‌اند که او فرمود: وقتی این آیه نازل شد؛ «مَنْ يَعْمَلْ سُوْٓءًا يُّجْزَ بِهٖ» یعنی هر کسی که بدی بکند سزای آن را خواهد یافت؛ ما همه در دریای رنج و غم فرو رفتیم و خدمت رسول‌خداﷺ عرض کردیم که این آیه برای ما چیزی باقی نگذاشته است؛ زیرا اگر از ما کوچکترین بدی سر بزند، سزای آن را خواهیم دید. آن‌حضرتﷺ فرمود: «فکر نکنید شما طبق قدرت و نیروی خود عمل کنید زیرا سزایی که در اینجا مذکور است لازم نیست که سزای جهنّم باشد بلکه در دنیا هر نوع سختی و مشقّتی که به شما برسد این کفّارهٔ گناهان و جزای بدیهای شما خواهد بود؛ حتّی اگر خاری به پای کسی فرورود آن هم کفّارهٔ گناهان است.

در یک روایت نیز آمده است که هر نوع غم و اندوه، سختی و مشقّتی به

مسلمانی وارد آید؛ به منزلهٔ کفّاره‌ای برای گناهان او خواهد بود.

در «حامع ترمذی» و «تفسیر ابن جریر» و غیره از حضرت صدّیق‌اکبر رضی الله عنه روایت شده است که وقتی نبیّ‌کریم ﷺ این آیهٔ «مَنْ يَّعْمَلْ سُوٓءًا يُّجْزَ بِهٖ» را به گوش آنان رسانید، چنان متأثّر شدند که گویا کمرشان شکست. رسول‌خدا ﷺ با مشاهدهٔ این اثر فرمودکه: چه شد؟ صدّیق‌اکبر رضی الله عنه عرض کرد: که از ما چه کسی است که مرتکب گناهی نشود و وقتی که بر ارتکاب هر بدی باید سزا برسد، کیست که بتواند نجات پیدا کند؟ آن‌حضرت ﷺ فرمود که: ای ابوبکر! شما و برادران مؤمن شما در این باره نیندیشید؛ زیرا که همین سختیها و مشقّتهای دنیا به منزلهٔ کفّارهٔ گناهان شمایند. در روایتی دیگر آن‌حضرت ﷺ فرمود: آیا مگر شما بیمار نمی‌شوید؟ و آیا هیچ اندوه و مصیبتی به شما داده نمی‌شود؟ صدّیق اکبر رضی الله عنه عرض کرد: بلی همهٔ اینها به ما روی می‌آورند. پس آن‌حضرت ﷺ فرمود: همین هاست که جزای سیّئات شما به شمار می‌آیند.

حدیثی دیگر به روایت حضرت عائشهٔ صدّیقه رضی الله عنها، در «سنن ابی داود» و غیره آمده‌است که اگر سختی و تبی به کسی عارض شود و یا خاری به پای کسی فرورود، اینها کفّارهٔ گناهان اویند و حتّی اگر کسی چیزی را از جیب خود جستجو کند و در جیب دیگرش بیابد، همین مقدار مشقّت او، سبب کفّارهٔ برخی از گناهان او خواهد شد.

خلاصه این‌که این آیه مسلمانان را هدایت کرد که تنها در تصوّرات و ادّعا و آرزوها قرار نگیرند؛ بلکه در فکر عمل باشند؛ زیرا سعادت تنها در این نیست که پیرو کدام نبی و کتاب هستی، بلکه فلاح و سعادت تو در این است که با ایمان و اخلاص پایبند اعمال صالح و نیک باشی. سپس می‌فرماید: «وَ مَنْ يَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُوْنَ نَقِيْرًا» یعنی هر مرد یا زن که کار نیک انجام دهد به شرطی که با آن عمل، ایمان داشته باشد، یقیناً در جنّت خواهد رفت و پاداش اعمال او کاملاً به او می‌رسد که در آن

کوچکترین کمی و نقصانی نخواهدشد. در این آیه اشاره به این است که اگر اعمال اهل کتاب یا کفّار دیگر نیک هم باشند، چون‌که ایمان شان صحیح نیست، لذا آن عمل پذیرفته نمی‌شود. و چون ایمان مسلمانان صحیح است، اگر اعمالشان هم نیک باشد، بنا براین آنان پیروز و از دیگران افضل‌اند.

در آیهٔ سوم، معیاری برای افضلیّت و مقبولیّت به نزد خدا نشان داده‌شد که به وسیلهٔ آن می‌توان درست قضاوت کرد که چه کسی مقبول است و چه کسی مردود. و این معیار دو جزء دارد که اگر در یکی از آنها خلل واقع شد، همهٔ تلاشها از بین رفته ضایع خواهند شد و اگر نیک بیندیشد در دنیا هر کجا دچار اشتباه و لغزشی شد، از خلل، یکی از این دو جزء پدید آمده‌است. اگر بین مسلمانان و غیر مسلمانان مقایسه کنیم یا در بین فرقه ها و گروههای مسلمانان تحقیق و بر رسی کنیم، معلوم می‌شود که ذلّت و گمراهی آنها از همین دو موارد ناشی می‌شود. می‌فرماید: «وَ مَنْ اَحْسَنُ دِيْناً مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفاً» پس طریقهٔ کسی خوب است که دو امر در آن یافت شود یکی «اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ» یعنی خود را به خدا بسپارد و هر کاری را بدون ریا و غرض دنیوی و با اخلاص هرچه بیشتر برای رضای ربّ العالمین انجام دهد. دوم، «وَ هُوَ مُحْسِنٌ» یعنی کار را با روشی صحیح و معقول انجام دهد. امام ابن‌کثیر رحمه الله در تفسیر خود می‌فرماید که: مقصود از عمل بر طریقهٔ صحیح آن است که از خود ابداع نکند؛ بلکه راه و رویه تربیت پاک اسلامی و به عبارتی منطبق با تعالیم خدا و رسول ﷺ باشد. از این آیه معلوم شد که پذیرش و مقبولیت اعمال، به درگاه رب العالمین دو شرط دارد. اوّل: اخلاص و دوم: درستی کار؛ یعنی مطابق کتاب و سنّت انجام پذیرد. که در حقیقت مربوط به باطن و ظاهر آدمی می‌شود؛ یعنی شرط اوّل منوط به باطن و قلب و شرط دوم مربوط به ظاهر که همان مزیّن و آراسته شدن به شریعت پاک اسلامی است. بنا بر این اگر کسی این دو شرط (باطن و ظاهر) را تکمیل کند خود را به سعادت

مقرون ساخته و هرگاه در یکی از این دو شرط خلل ایجاد شود، یعنی در کار اخلاص نداشته باشد و یا راه شریعت را نپوید، خود را در ظلمت و ضلالت افکنده‌است.

سبب گمراهی ملل، فقدان اخلاص یافقدان صحّت عمل است.

از مطالعهٔ تاریخ مذاهب و ملل معلوم می‌شود که هر چند که فرقه ها و ملّتهای گمراه زیادی در دنیا وجود دارد که از دو بعد مذکور (اخلاص و پای بندی شریعت) به نحوی در خلل و نقصان اند که قرآن کریم در سورهٔ فاتحه از آنها به عنوان منحرفین از صراط مستقیم به الفاظ: «مغضوب علیهم» و «ضالّین» یاد کرده‌است. «مغضوب علیهم» کسانی هستند که اخلاص ندارند و «ضالّین» کسانی هستند که عملشان صحیح نیست. گروه اوّل شکار شهوت اند و گروه دوم شکار شبهات. لزوم شرط اوّل، یعنی اخلاص و در صورت فقدان آن بیهوده بودن عمل را عموماً همه می‌فهمند؛ امّا به شرط حسنِ عمل، یعنی پیروی شریعت بسیاری از مسلمانان هم توجّه نمی‌کنند و چنین می‌پندارند که عمل نیک را به هر نحوی که می‌خواهید انجام دهید در صورتی که قرآن و سنّت کاملاً روشن کرده‌است که حسنِ عمل، تنها بر تعلیمات نبیّ کریمﷺ و پیروی سنّت مبتنی است؛ کاستن از آن هم جرم و اضافه نمودن هم جرم است. همان‌طوری که به جای چهار رکعت ظهر خواندن سه رکعت جرم است خواندن پنج رکعت نیز جرم است. شرایطی را که خدا و رسول در یک عبادت مقرّر کرده‌اند در آن از طرف خود شرطی مقرّر کردن یا از هیأت مقرّر آن‌جنابﷺ صورت دیگری اختیارکردن، همه ناجایز و خلاف حسن‌عمل است؛ اگر چه به ظاهر نیکو جلوه کند. بدعات و مُحْدَثات که آن‌حضرتﷺ آنها را گمراهی دانسته است و برای نجات از آنها رهنمودهایی مؤکّد ذکر فرموده‌است، همه از این قبیل‌اند.

مردم نادان آنها را با کمال اخلاص وسیلهٔ ارضای خدا و رسولﷺ قرار داده به گمان خود عبادت و ثواب می‌دانند در حالی‌که در شرع محمّدی، نه تنها این عمل، عملی است ضایع، بلکه موجب گناه نیز هست. از اینجاست که قرآن کریم بارها بر حسن عمل، یعنی اتّباع سنّت تأکید فرموده‌است. در سورهٔ ملک آیه ۲ آمده‌است: «لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً» در اینجا «اَحْسَنُ عَمَلاً» فرمود؛ اَکْثَرُ عَمَلاً» نفرمود؛ یعنی ذکر از کثرت عمل نیست بلکه از عمل خوب است و عمل خوب همان است که مطابق سنّت رسول‌خداﷺ باشد. در آیهٔ ۱۹ سورهٔ اسراء همین عمل و پیروی از سنّت رسول‌خداﷺ با این الفاظ تعبیر شده‌است که «وَ مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَ سَعٰی لَهَا سَعْیَهَا» یعنی سعی و عمل کسانی مقبول است که نیّت آخرت را داشته باشند و برای این کار، سعی وافر نیز مبذول دارند و سعی شان هم مناسب باشد. سعی مناسب همان است که آن را رسول کریم ﷺ به وسیلهٔ عمل و قول خویش به امّت نشان داده‌است. اگر از شیوهٔ رسول گرامی ﷺ منحرف شوند، چه در سعی کوتاهی کنند و چه بیش از حدّ معمول و مسنون، اقدام کنند هردو، سعی مناسب به شمار نمی‌آیند. و سعی مناسب همان حسن عمل است که در این آیه آمده‌است. خلاصه این‌که برای مقبولیّتِ عمل، نزد خداوند متعال، دو شرط وجود دارد: اوّل، اخلاص و دوم، حسن عمل. حسن عبادت عبارت است از: پیروی سنّت رسول‌خداﷺ بنا بر این بر انجام دهندگان حسن عمل بااخلاص، فرض است، قبل از هر چیز باید بدانند که رسول‌خداﷺ این عمل را چگونه انجام داده‌است و نسبت به آن چه رهنمودهایی فرموده‌است، و هر کاری که ما انجام می‌دهیم اگر مغایر با سنّت رسول‌اللهﷺ باشد، نامقبول است؛ حتّی در نماز، روزه، حج، زکات، خیرات و صدقات و ذکرالله و درود وسلام در همه باید این ملاحظه شود که رسول اللهﷺ اینها را چگونه انجام داده‌است و به انجام آنها چگونه دستور داده‌است. و در آخر آیه مثالی برای اخلاص و حسن عمل از حضرت ابراهیم خلیل‌علیه‌السلام ارائه داده به اتّباع آن

دستور دادەشد: «وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا» فرموده، به این اشاره کرد که سبب رسیدن خلیل علیه السلام به این مقام، همین است که او از بالاترین درجهٔ اخلاص برخوردار بود و بنا به اشارهٔ خداوندی، عمل او، عملی درست و صحیح بود.

وَيَسْتَفْتُوْنَكَ فِي النِّسَآءِ ؕ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ فِيْهِنَّ ۙ وَ مَا يُتْلٰى

و از تو اجازه می‌خواهند در نکاح زنان بگو خدا به شما اجازه می‌دهد آن‌را و آنچه خوانده می‌شود

عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ فِيْ يَتٰمَى النِّسَآءِ الّٰتِيْ لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ مَا كُتِبَ

بر شما در قرآن پس حکم است دربارهٔ زنان یتیم آن زنان که نمی‌دهید به آنان آنچه مقرّر شده

لَهُنَّ وَ تَرْغَبُوْنَ اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الْوِلْدَانِ ۙ وَ اَنْ

برای شان و می‌خواهید که در نکاح خود درآورید آنان را و حکم است دربارهٔ کودکان ناتوان و

تَقُوْمُوْا لِلْيَتٰمٰى بِالْقِسْطِ ؕ وَ مَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهٖ

قائم بمانید در حق یتیمان بانصاف، و آنچه انجام می‌دهید نیکی پس الله تعالی به آن

عَلِيْمًا ﴿۱۲۷﴾ وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ مِنْ ۢ بَعْلِهَا نُشُوْزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ

داناست و اگر زنی بترسد از جنگ شوهرش یا از روگردانیدن پس نیست گناهی

عَلَيْهِمَآ اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا ؕ وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ ؕ وَ اُحْضِرَتِ

برهر دو که انجام دهند باهم صلحی؛ و صلح چیز خوبی است و در جلوی دلها موجود است

الْاَنْفُسُ الشُّحَّ ؕ وَ اِنْ تُحْسِنُوْا وَ تَتَّقُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ

حرص و اگر شما نیکی کنید و پرهیزگاری کنید پس خدا از همهٔ کارهای شما آگاه است و

خَبِيْرًا ﴿۱۲۸﴾ وَ لَنْ تَسْتَطِيْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَآءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ

شما هرگز نمی‌توانید برابر نگهدارید زنان را اگرچه برآن حریص باشید بازهم یک طرف

فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوْهَا كَالْمُعَلَّقَةِ ؕ وَ اِنْ تُصْلِحُوْا وَ تَتَّقُوْا

تمایل نکنید که بگذارید زنی را مانند معلقه و اگر اصلاح کنید و پرهیزگاری کنید

فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ﴿۱۲۹﴾ وَ اِنْ يَّتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِّنْ

پس‌خدا هست بخشنده‌ومهربان واگر هر دوازهم جداباشند بی‌نیازمی‌کند خداهر یکی‌راازسَعَتِهٖ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَكِيْمًا ﴿۱۳۰﴾
گشایش‌خویش وهست خداصاحب گشایش وباتدبیر

ربط آیات

در ابتدای سوره، احکام مربوط به یتیمان و زنان و وجوب ادای حقوق آنها ذکر شده‌بود؛ زیرا که در عهد جاهلیّت، بعضی به آنها ارث نمی‌دادند و بعضی آن مالی را که در ارث یا به طریق دیگر به آنان می‌رسید به صورت غیر مجاز می‌خوردند و بسیار بودند زنانی که بعد از ازدواج، مهریهٔ آن ها به‌طور کامل به آنها نمی‌رسید و بعضی نیز چنین می‌پنداشتند که زنان و کودکان، فی نفسه، اهل میراث نیستند و چنین تصوّر می‌کردند که این حکم میراث به‌طور مصلحت، تنها برای عدّهٔ معدودی است که در انتظار منسوخ شدن حکم میراث می‌شدند؛ چون دیدند که این حکم منسوخ نمی‌شود، چنین به نتیجه رسیدند که در این باب از شخص آن‌حضرتﷺ بپرسند؛ پس خدمت ایشان حاضرشده، سؤال کردند. که ابن جریر و ابن منذر همین سؤال را در سبب نزول این آیه نقل نموده‌اند و در آیات بعدی مسایلی چند مربوط به زنان بیان شده‌است. (بیان القرآن)

خلاصهٔ تفسیر

و مردم از شما در بارهٔ (میراث و مهریهٔ) زنان می‌خواهند حکم دریافت کنند شما بفرمایید که الله تعالی در بارهٔ آنان به شما (همان حکم سابق را) می‌دهد و آن آیات هم (به شما حکم می‌دهند) که (قبل از این نازل شده‌اند و) در قرآن بر شما خوانده می‌شوند (زیرا که در ضمن تلاوت قرآن ظاهر است که تلاوت آنها هم انجام

می‌گیرد) **که در بارهٔ زنان یتیم** (نازل شده) **اند که با آنان** (رفتار شما از این قرار است که اگر صاحب مال و جمال باشند باآنان نکاح می‌کنید امّا به آنان) **آنچه** (از روی شرع) **حق شان** (در ارث و مهریه) **را که مقرّر است، نمی‌دهید و** (اگر صاحب جمال نیستند امّا صاحب مال‌اند پس) **از ازدواج با آنان** (به دلیل عدم خوش جمال بودنشان) **نفرت می‌کنید** (امّا به‌سبب صاحب مال بودنشان از ترس این‌که این مال در دست دیگری قرار نگیرد نمی‌گذارید که با دیگران ازدواج کنند) **و** (آن آیات که) **در بارهٔ کودکان ناتوان** (اند) **و** (آیاتی که) **در این باره** (هست) **که** (تمام) **امور مربوط به یتیمان را** (اعم از این‌که راجع به مهر و میراث باشد یا چیزی دیگری) **با انصاف انجام دهید** (این است مقصود آیات سابق پس آن آیات الآن هم مضمون خود را بر شما واجب می‌کنند و عیناً حکم آنها باقی است شما موافق به آنها عمل کنید) **و هر کار نیکی که انجام می‌دهید** (در بارهٔ زنان یتیمان یا امور دیگر هم) **پس یقیناً الله تعالیٰ آنها را خوب می‌داند** (به شما پاداش خیر آنها را خواهند داد و غیر خیر را هم می‌داند امّا هدف در اینجا ترغیب خیر است بنابر این به آن تخصیص شده است) **و اگر زنی** (از قرائن) **اندیشه داشته باشد که شوهرش تندخو** (و بد دهن) **و بی‌اعتنا** (و بی التفات) **است پس** (در چنین اوضاع) **بر هر دو در این باره گناهی نیست که هر دو با هم بر یک طریقهٔ خاص صلح کنند** (یعنی اگر زن می‌خواهد که پیش چنین شوهری بماند که حقوق او را کاملاً نمی‌پردازد بنابر این شوهر می‌خواهد او را رها کند. پس برای زن جایز است که مقداری از حقوق خود را رها نماید. مثلاً نان و نفقه را ببخشد یا از مقدار آن بکاهد یا نوبت خود را عفو نماید تا که او را طلاق ندهد و برای شوهر هم جایز است که این بخشش را قبول کند) **و** (از نزاع یا فراق) **این صلح بهتر است و** (انجام چنین صلح چندان بعید نیست زیرا که) **نفوس** (طبعاً) **با حرص مقترن** (و وابسته) **اند** (هر گاه حرص او تکمیل گردد راضی می‌شود. پس وقتی شوهر می‌بیند که در آزادی جانی و مالی من که حرص ذاتی است خلل وارد نمی‌شود و زن مجاناً هم گیرش می‌آید. پس غالباً راضی می‌گردد که در نکاح او بماند و حرص زن بر ماندنش در نکاح بهر نحوکه باشد ظاهر است، که سبب

اصلی صلح است پس حرص ویژه جانبین این صلح را تکمیل کرد) **و** (ای مردان) **اگر** (خود) **شما** (با زنان) **حسن سلوک داشته باشید** (و خواستار عفو حقوق از آنان نشوید) **و** (از کوتاهی در حقوق زن و بی‌التفاتی) **به آنان احتیاط کنید پس** (به شما ثواب زیادی می‌رسد زیرا که) **یقیناً حق‌تعالیٰ از اعمال شما کاملاً آگاه است** (و بر اعمال نیک پاداش خواهند داد) **و** (عادتاً) **امکان ندارد که شما همهٔ زنـها را** (از هر حیث) **یکنواخت نگهدارید** (تا این‌که در محبّت قلبی هم) **و لو این‌که قلباً بخواهید** (که‌برابر نگهدارید هر چند در آن کوشا باشید. امّا چون میل قلب غیر اختیاری است بنابر این بر آن توانایی نیست اگرچه به طور استثنا کسانی باشند که از نظر ادای حقوق با آنها منصفانه عمل می‌شود. ولی نفی آن در این آیات مقصود نیست. خلاصه، وقتی که چنین چیزی در اختیار شما نیست، شما به آن مکلّف نخواهید بود امّا از غیر اختیاری بودن آن لازم نمی‌آید که حقوق ظاهر نیز اختیاری نباشد، بلکه آنها اختیاری‌اند وقتی آنها اختیاری هستند) **پس** (بر شما واجب است که) **شما کاملاً یک طرف تمایل نکنید** (مقصود از تمایل کامل این‌که در باطن هم که معذور بودید و در ظاهر هم که اختیار داشتید. یعنی، در حقوق شرعی از آنان نشوز و اعراض نکنید) **که به سبب آن** (با آن شخص مظلوم) **چنان برخورد کنید که در وسط آویزان باشد.** (یعنی، نه حقوق او پرداخت می‌شود که شوهردار پنداشته شود و نه او را طلاق دهد که بیوه گفته شود. بلکه اگراو را نگه می‌دارید با حسن سلوک نگهدارید) **و** (در صورت نگهداشتن آنچه در زمان گذشته‌با آنان رفتار نا گواری‌انجام گرفته) **اگر** (این رفتار را اکنون)**اصلاح کنید و** (در آینده نسبت به چنین رفتاری) **احتیاط نمایید پس** (آن امور گذشته بخشیده می‌شوند زیرا کـه) **یقیناً الله تعالیٰ بسیار بخشاینده و بسیار مهربان است** (و چون بخشش گناهان‌بستگی به این دارد که مردم حقوق خود را ببخشند و حقوق بندگان تنها با عفو کردن‌عباد است لذا اگرتوبهٔ حقیقی نموده و از گذشتهٔ خود پشیمان شوید توبهٔ شما پذیرفته می‌شود) **و اگر هر دو زن و شوهر** (به هیچ نحو با هم نسازند و هر دو) **از هم جدا شوند** (یعنی خلع یا طلاق واقع شود) **پس** (هیچ یک از آنان چه مرد در صورتی که

تعدّی از او است و چه زن در صورتی که کوتاهی از اوست نپندارند که بدون من کار آن دیگر انجام نمی‌گیرد زیرا که) **الله تعالیٰ از وسعت** (قدرت) **خویش هر یکی را** (از دیگری) **بی‌نیاز می‌کند** (یعنی کار او بدون وجود دیگری انجام می‌پذیرد) **الله تعالیٰ بسیار با وسعت و بسیار با حکمت است** (برای هر یکی راهی مناسب پدید می‌آورد.)

معارف و مسایل

چند رهنمود قرآنی نسبت به زندگی زناشویی

«وَ اِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْۢ بَعْلِهَا» **(الی قوله)** «وَاسِعًا حَكِيْمًا» **الله تعالیٰ در این سه آیات اختلاف و برخوردهای احتمالی را که گاهی اوقات در بین زن و شوهر، در زندگی زناشویی زن ممکن است اتّفاق بیفتد پیشاپیش مطرح ساخته و برای رفع اختلافات احتمالی و ایجاد تفاهم و صمیمیّت بین آنان و سر و سامان بخشیدن به کانون گرم خانوادگی، رهنمودهایی چند ارائه داده است تا مردم با کوچکترین اختلاف، زندگی شیرین شان را بر خود به تلخی و مرارت مبدّل نکنند. چرا که بسا اوقات مشاهده شده‌است که کوچکترین و کم اهمّیّت‌ترین اختلاف، ابعادی وسیع پیدا کرده و قتل و قتال و جنگ میان خاندان‌ها و قبایل منجر شده است. بنابر این قرآن کریم تمام جذبات و احساسات زن و مرد را در نظر گرفته، راه حل‌های اصولی و منطقی و در عین حال سرشار از تفاهم و صمیمیت را بین افراد خانواده به ویژه زوجین، بر قرار می‌سازد. اینجاست دستورات حیات بخش قرآن، چشم اندازهای نوینی را بروی خانواده‌ها گشوده آنان را به محبّت و صفا و زندگانی شیرین دعوت می‌دهد و همچنین آن شرایطی را که ممکن است به خانواده‌ها عارض شود و راهی جز جدایی نداشته باشد نیز، مطرح می‌سازد تا مردم بتوانند دور از احساسات و خواهشها، و تعصّب و عداوت به روش نیکو و مسالمت آمیز از یکدیگر جدا شوند. لذا**

آیهٔ ۲۸ که در بالا ذکر شد مربوط به همین احوال است که ممکن است در میان زن و شوهر بدون اختیار و ناخود آگاه در این مسیر ناگواری قرار گیرد و ممکن است خطر آن برود که در ادای حقوق یکدیگر کوتاهی کنند. مانند این‌که شوهر با یک زن محبّت ندارد و وسایل محبّت در اختیار زن نیست مثلاً زن سالخورده است یا از زیبایی چندانی برخوردار نیست. بدیهی است که در چنین مواردی نه زن مقصّر است و نه مرد مجرم گفته می‌شود؛ چنان‌که در بارهٔ شان نزول این آیه، وقایعی چند در این رابطه در «تفسیر مظهری» و غیره نقل شده است. لذا در چنین اوضاع و احوال قرآن کریم به مردم، قانونی عمومی و در عین حال مفید نشان داد که «فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ تَسْرِيْحٌ بِاِحْسَانٍ» که اگر زن را نگه نمی‌دارد، پس مطابق قانون، حقوق او را کاملاً اداکرده مراعات نماید و اگر بر آن قادر نیست، پس به گونه‌ای مسالمت‌آمیز او را رهاکند. اگر زن برای جدایی راضی و مصمّم بود پس راه برای جدایی طرفین از یکدیگر هموار است و این به طور مسالمت‌آمیز پایان می‌پذیرد. ولی اگر در چنین احوالی زن به هیچ وجه رهایی نمی‌خواهد، برابر است که با در نظر گرفتن مفاد فرزندان یا به صورتی دیگر که چاره‌ای ندارد، پس در این صورت یک راه وجود دارد و آن این است که شوهر بر یک امر راضی گردانیده‌شود؛ مثلاً، زن از مطالبهٔ مقداری یا همهٔ حقوق خود چشم بپوشد و شوهر به این تصوّر که از بار حقوق زیادی سبکبار شده‌است و زن تا حدودی به حقوق خود دست یافته است، بر این آشتی کند. قرآن کریم، در این آیه، به امید برقراری صلح و صفا و تداوم‌بخشیدن به کانون گرم خانوادگی چنین راهنمایی فرمود که: «وَ اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ» یعنی حرص در جلوی تمام نفوس حاضراست. در چنین شرایطی زن از ترس این‌که اگر مرا طلاق دهد زندگی و سرنوشت فرزندان به خطر می‌افتد ممکن است زندگیم دشوارشود و شوهر به این امید که وقتی زن کلّ مهریهٔ خود را یا بعضی از آن را بخشید و از مطالبهٔ حقوقی دیگر صرف نظر کرد پس در نگهداری زن برایم

حرجی نیست، صلح و تفاهم بین آنان برقرارمی‌شود و ادامهٔ زندگی بـر آنـان آسان می‌گردد. در اینجا بود که قرآن مجید فرمود: «وَاِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوْزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا» یعنی اگر زنی از شوهرش اندیشهٔ تنازع یا بی‌اعتنایی را احساس کند، پس بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که باهم به شرایطی خاص صلح کنند. در آیهٔ فوق با لفظ «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ» «گناهی نیست» تعبیر فرموده ظاهراً چنین معلوم می‌شود که این عمل نوعی رشوه دادن است که شوهر را در طمع عفو مهریه و یا حقوقی دیگر از وی افکنده و رابطهٔ زناشویی بین آن دو را بر قرار ساخته است. حال آنکه این رهنمود قرآنی مسأله را به گونه‌ای روشن و واضح ساخته که در رشوه داخل نیست؛ بلکه این خود مصلحت‌وچاره‌اندیشی‌است که تا طرفین‌بتوانند برخی‌از خواسته‌های خـویش را ترک‌گویند و بر وجهی نیکو و معتدل راضی‌شوند که این خود جایزاست.

دخالت دیگران در اختلاف خانوادگی زوجین بدون ضرورت مناسب نیست.

در «تفسیر مظهری» آمده است که حق تعالیٰ در اینجا فـرموده: «اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا» یعنی زن و شوهر به نحوی با هم صلح کنند. در اینجا لفظ «بَيْنَهُمَا» اشاره به این است که در اختلافات زن و شوهر بـهتر آن است. کـه شـخص ثـالثی دخالت نکند؛ یعنی این‌که سعی کنند تا با هم کنار بیایند. زیرا به تجربه ثـابت شده است که با دخالت دیگران، مصالحت اختلافات ناچیز ناممکن شده‌است و گذشته از آن باید سعی کنند تا به سوی صلح و صفا برگردند و به نفع آن دو است که دیگران از عیوب و اسرارشان آگاه نشوند. در آخر آیه مذکور فرمود: «وَ اِنْ تُحْسِنُوْا وَ تَتَّقُوْا فَاِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا» یعنی؛ در چنان اوضاع و احوالی که محبّت زن در دل شما نیست و بیم آن می‌رود که نتوانید، حقوقش را ادا کنید، او را رها کنید؛ اگر چه طبق قانون اختیار دارید که او را رها کنید. امّا اگر خوف

خدا را در نظر گرفته با احسان پیش بیایید و با وجود عدم محبّت، با او ارتباط بر قرار کنید و حقوق او را کاملاً ادا نمایید این حسن عمل شما در جلوی خدا پسندیده است و نتیجه‌اش این خواهد بود که الله تعالیٰ، گذشت و تحمّل و حسن سلوک شما را آنچنان با نعمتهای ویژه‌ای پاداش خواهد داد که نتوانید در تصوّر آورید و شاید به همین سبب است که کیفیّت پاداش را تنها با این لفظ اکتفا کرد: «این حسن سلوک شما در نظر ماست» و مشخّص نکرد در ازای این عمل چه پاداشی خواهد داد!؟ که این خود اشاره به آن است که پاداش از حیطهٔ وهم و خیال شما بالاتر خواهد بود. خلاصه مضمون آیات فوق‌الذّکر این است که هرگاه شوهر از رفتار زن ناخشنود شده و محبّت او در دل شوهر رو به نقصان است و بیم آن می‌رود که در ادای حقوق زن کوتاهی شود، پس بهتر آن است به اصلاح رفتار همسر خویش بکوشد تا جایی که می‌تواند برای تنبیه او موقّتاً بی‌اعتنایی کند و به هشدار زبانی و بنابر ضرورت به اندک زدن، مبادرت ورزد؛ هم چنان‌که در نخستین آیات «سورهٔ نساء» گذشت و اگر با تمام این مساعی، مأیوس شد یا وضعیت طوری است که اصلاح زن امکان پذیر نیست، پس قانون شرعی به او اجازه می‌دهد که با روشی نیکو و به طور مسالمت آمیز و بدون جنگ و جدال او را طلاق داده رها کند. امّا اگر بتواند بر تمام نا ملایمات فائق آید و آنها را تحمّل کند و علیرغم میل خود با او به حسن سلوک رفتار کرده حقوق او را کاملاً ادا کند. برای آن مرد افضل و اعلی و موجب ثواب عظیم است و اگر در مقابل این، رفتار بر عکس باشد که مرد حقوق واجب را ادا نمی‌کند، بنابر این زن از او رهایی می‌خواهد پس در این صورت اگر شوهر بر رهایی او راضی باشد چه بهتر! زیرا که وقتی شوهر نسبت به ادای حقوق زن قصور می‌ورزد، زن حق دارد رهایی خود را درخواست نماید. امّا اگر شوهر به اختیار خود بر رهایی او آماده نیست، زن حق دارد که از دادگاه اسلامی رهایی خود را مطالبه کرده خود را رها کند. امّا اگر او هم بر بی‌اعتنایی شوهر صبر

کرده، بخاطر خود و فرزندانش از خواسته‌های بر حق خود، صرف‌نظر کند و همچنان حقوق شوهر را ادا نماید، این کار برای او افضل و اعلیٰ و موجب ثواب عظیم خواهد شد. خلاصه این‌که از یک طرف قرآن کریم به هریک حق داد که برای رهایی از مشقّت، حق خود را مطالبه کند و از طرف دیگر، به هر کدام تلقین و هدایت فرمود که هر یک از زوجین می‌توانند به منظور متلاشی نشدن کانون خانواده با بلندنظری و اخلاق نیکو پیش آمده، از حقوق خود یا قسمتی از آن صرف‌نظر نمایند تا صلح و آرامش و صمیمیّت به خانواده برگردد. در ابتدای آیه خاطرنشان ساخت که به وقت بروز اختلافات، میان زن و مرد، لازم است که قبل از همه چیز صلح و آرامش بر قرار شود و در آخر آیه نیز راهنمایی فرمود که در صورت بر قرار نشدن صلح از صبر و تحمل کمک بگیرند تا صلح و آرامش بر خانواده حکمفرما شود. در میان آیه به نکته‌ای ظریف و در عین حال پر از حکمت اشاره کرد و فرمود: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» یعنی با یکدیگر صلح و آشتی کردن بهتر است و این جمله را چنان عام بیان کرد که در آن تنازع مورد بحث زن و شوهر داخل است و بقیهٔ اختلافات خانوادگی نیز و تمام خصومت ها و منازعات معاملات جهان هم؛ زیرا الفاظ قرآن عام است که صلح بهتر است. خلاصهٔ مطلب این‌که به جای این‌که طرفین بر خواسته‌های خود اصرار کنند بهتر این است که هر یک از مقدار خواسته خویش دست بردار شده به روش معتدل و معقولی راضی شده بین یکدیگر صلح و آشتی بر قرار نمایند. رسول‌کریم ﷺ فرموده‌است:

«کل صلح جائز بین المسلمین الا صلحا احل حراماً و حرّم حلالا والمسلمون علیٰ شروطهم الا شرطاً حرم حلالاً» (رواه الحاکم عن کثیر بن عبدالله. مظهری)

یعنی هرگونه صلح درمیان مسلمانان جایز است مگر آن صلح که در آن حرام، حلال یا حلال، حرام قرار داده شود و مسلمانان باید بر شرط مقرّر خویش پایند باشند. مگر آن شرایطی که به وسیلهٔ آن حلال، حرام کرده‌شود؛

مثلاً با زنی بر این امر، صلح جایز نیست که باوجود او با خواهر او نکاح کرده‌شود. زیرا که جمع کردن دو خواهر در یک نکاح شرعاً حرام است یا بر این صلح کند که حقوق زن دیگر را ادا نکند؛ زیرا که در این جا یک حلال حرام کرده می‌شود. و چون هر صلح عموماً جایز قرار داده شد از این عمومیّت امام‌اعظم رحمه الله این مسئله را استنباط فرموده است که تمام اقسام صلح جایز است چه با اقرار باشد، مثلاً: مدّعی علیه چنین اقرار کند که طبق ادّعای مدّعی بر ذمّهٔ من هزار درهم واجب‌الاداست سپس بر این توافق، صلح برقرار گردد که مدّعی مقداری از آن را رها کند یا به ازای آن از او جنس قبول کند، یا این‌که مدّعی‌علیه نسبت به ادّعا نه اقرار کند و نه انکار و می‌گوید: حقیقت هر چه هست، هست؛ امّا من می‌خواهم بر این مقدار با تو صلح کنم. یا مدّعی‌علیه ادّعا را قطعاً انکار کند؛ امّا با وجود انکار می‌خواهد جهت قطع نزاع چیزی بدهد و بر آن صلح برقرار شود؛ این هر سه نوع صلح جایز است و در صورت سکوت و انکار، بعضی ائمه نظریات مختلفی دارند. در آخر یک مسئله‌ای که با مصالحه زوجین ارتباط دارد قابل ذکر است که در این آیه نیز آمده‌است و آن این‌که اگر زنی از مطالبهٔ بعضی از حقوق خود صرف‌نظر کرده، صلح کرد، پس با این صلح، آن حقوقی که هنگام صلح بر عهدهٔ شوهر بود، قطعاً منتفی می‌شود به عبارتی دیگر از عهدهٔ مرد ساقط می‌شود؛ مانند مهریه‌ای که قبل از صلح بر عهدهٔ شوهر واجب‌الادا بوده؛ لذا وقتی او بر عفو کلّ مهریه یا بعضی از آن صلح کند، پس این مهریه یا بعضی از آن ساقط می‌شود و بعد از این صلح، برای او حق مطالبهٔ آن باقی نخواهد ماند. امّا اگر حقوق چنین‌اند که هنگام صلح، ادای آنها بر شوهر واجب نبود، مانند نان و نفقه زمان آینده یا حق مبیت که وجود آن در زمان آینده می‌شود و بالفعل ادای آن بر عهدهٔ او واجب نیست. پس اگر بر ترک این حقوق، صلح برقرار شد، حقّ مطالبهٔ زن برای همیشه تمام نیست، بلکه هرگاه تمایل داشته باشد می‌تواند بگوید که من در آینده بر ترک

این حقوق خود آماده نیستم و در این‌صورت شوهر اختیار دارد که او را رها کند.(تفسیر مظهری وغیره)

در آخرین آیه «وَإنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» به طرفین تسلّی داده شد که اگر تمام تلاشهای اصلاح و مصالحه به جایی نرسید و بی‌نتیجه ماند و راهی جز جدایی نماند، پس در این صورت جای هیچ‌گونه نگرانی نیست؛ چرا که الله تعالیٰ هر کدام را از دیگری بی‌نیاز می‌گرداند. برای زن جا و وسیله تکفّل دیگر میسّر می‌شود و برای مرد، زن دیگری فراهم می‌آورد. به هر حال قدرت الله تعالیٰ بسیار وسیع است و هرگز جای ناامیدی نیست؛ چون آن خدایی که دو نفر را بعد از ناآشنایی با یکدیگر آشنا کرد و به ازدواج یکدیگر در آورد، او نیز می‌تواند برای هر کدام فَرَج و گشایشی پدید آورده، زندگی هر یک را سروسامان دهد. در آخر آیه فرمود: «وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيماً» این نکته را خاطرنشان کرد که علم و حکمت الله تعالیٰ بسیار وسیع است و هر کار او مبتنی بر علم و حکمت می‌باشد. زیرا امکان دارد در جدایی زوجین، مصلحت و حکمتی نهفته باشد و برای هر کدام بعد از جدایی زوجی مناسب وایده‌آل فراهم آید که زندگی هر دو سروسامان گیرد.

بر امور غیر اختیاری مؤاخذه‌ای نیست.

رهنمودهای حیات‌بخشی را که قرآن عظیم به منظور گوارا کردن و تحکیم کانون گرم خانوادگی و زناشویی در آیات مذکور داده‌است از جمله آیات یکی این است «وَ لَنْ تَسْتَطِيْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَآءِ» که در آن به زوجین هدایت ویژه‌ای بیان فرموده‌است و آن این‌که مردی که بیش از یک زن در نکاح دارد، قرآن کریم در ابتدای سورهٔ نساء، او را چنین ارشاد نمود که برقراری عدالت بر او فرض گردیده‌است و هر کس بیم آن را دارد که نتواند در میان آنان

مساوات و عدالت را برقرار نماید و از ادای این فرض، عاجز باشد، باید بر یک زن اکتفا کند. لذا می‌فرماید: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَةً» یعنی اگر خطر آن می‌رود که نتوانید در میان دو زن عدالت و مساوات برقرار سازید، پس بر یک زن اکتفا کنید. رسول‌کریمﷺ نیز با قول و عمل خویش در این رابطه، بسیار توصیه و تأکید فرموده‌اند که در میان زنان عدالت و مساوات برقرار شود و برای متخلّفین از این امر، وعید شدید بیان داشته‌اند. حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها بیان می‌فرماید که: رسول‌اکرمﷺ در میان ازواج مطهرات خویش عدالت و برابری را کاملاً اهتمام می‌کردند و باوجود این در بارگاه الهی عرض می‌کردند که: «اللهم هذا قسمی فی ما املک فلاتلمنی فیما تملک و لااملک.» یعنی بار خدایا! این تقسیم منصفانه و مساوات من در چیزی است که به اختیار من است لذا آنچه در اختیار شماست و در اختیار من نیست (یعنی میل و رجحان قلبی) در آن از من مؤاخذه نفرما.

از آن‌حضرتﷺ بالاتر چه کسی است که بتواند خود را به این مهم پایبند سازد!؟ امّا تمایل قلبی را آن‌حضرتﷺ هم از اختیار خود بیرون قرار داد و به بارگاه الهی معذرت خواست. از ظاهر الفاظ آیه ابتدای سورهٔ نساء مفهوم می‌شود که مطلق مساوات و برابری در میان زنان فرض است که مساوات در تمایل قلبی هم در آن داخل است. بنابر این آیهٔ سوره نساء حقیقت آن را توضیح داد که چیزی که در اختیار و توانایی شما نیست در آن مساوات هم فرض نیست. آری برابری و مساوات در امور اختیاری است مانند ماندن در شب، طرز مباشرت، نان و نفقه و غیره. لذا الله تعالی بخاطر این‌که انسان شریف بر انجام این امر مهم مجبور باشد این حکم را چنین بیان فرمود: «وَ لَنْ تَسْتَطِيْعُوْا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَآءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوْهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» یعنی شما می‌دانید که اگر بکوشید هم نمی‌توانید در تمایل قلبی در میان زنان مساوات برقرار کنید؛ زیرا که به اختیار شما نیست. پس چنین نکنید که کاملاً به یک

طرف مایل باشید؛ یعنی تمایل قلبی به این طرف بود اکنون در معاملات اختیاری هم آن را ترجیح دهید که در نتیجه زن دیگر بلاتکلیف می‌ماند؛ یعنی شوهر نه حقوق او را ادا می‌کند و نه او را رها می‌سازد.

معلوم شد که آنچه در آیه ذکر فرموده که هیچ کس بر عدل توانایی ندارد و آن مساوات در تمایل قلبی است که به اختیار انسان نیست و در الفاظ آیهٔ «فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ» خود قرینه‌ای برای این مفهوم موجود است؛ زیرا که معنی الفاظ چنین‌است که اگر چه مساوات در تمایلات قلبی برای شما مقدور نیست، باز هم به یک طرف مایل نباشید که در معاملات اختیاری هم او را ترجیح دهید. به این شکل این آیه تشریحی برای آیهٔ ابتدای سورهٔ نساء است که از ظاهر الفاظ، آن مساوات در تمایل قلبی هم فرض معلوم می‌شد؛ این آیه توضیح داد که آن بخاطر غیر اختیاری بودنش فرض نیست؛ بلکه فرض این است که در اموری که اختیاری‌اند مساوات برقرار باشد.

استدلال از این آیه برخلاف تعدّد ازواج قطعاً اشتباه است.

از تفصیل مذکور سوء تفاهم برای آن عده هم واضح شد که با ربط دادن این دو آیه می‌خواهند چنین نتیجه‌گیری کنند که آیهٔ ابتدای سورهٔ نساء امر کرد که اگر درمیان چند زن نمی‌توانید مساوات برقرار کنید پس بر یک زن اکتفا کنید و این آیه نشان داد که مساوات برقرار کردن میان دو زن امکان پذیر نیست؛ بنابراین نتیجه این است که نگه داشتن دو زن در یک نکاح جایز نیست. جای تعجّب است که الله تعالیٰ خود در این دو آیه برای رفع این سوء تفاهم دلایلی را ارائه داده‌است. قرینهٔ آیهٔ دوم اینک گذشت و آن الفاظ «فَلَاتَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ» است و در اوّلین آیه چنین فرمود که: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَةً» در اینجا به طور مشروط چنین فرمود که: «اگر شما خطر داشته باشید» این لفظ قرینه‌ای واضح

است برای این‌که عدالت و مساوات در میان زنان امری غیر ممکن یا خارج از اختیار نیست و اگر نه نیازی برای این عبارت طویل و آن هم در دو آیه وجود نداشت. هم چنان‌که در آیهٔ (۲۳) «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنٰتُكُمْ» آن زنـان را در تفصیل بیان کرد که نکاح با آنان حـرام است. «وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ» فـرمود. حرمت جمع بین‌الاختین را بیان فرمود؛ هم‌چنین این را هم بیان فرمود کـه در یک وقت نگهداشتن بیش از یک زن حرام است و باز با «اَنْ تَجْمَعُوْا» قـید «بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ» بی سود می‌باشد. در همان یک جمله چنین می‌فرمود: «وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاِمْرَأَتَيْنِ» یعنی مطلقاً جمع کردن دو زن در یک نکاح حرام است؛ امّا قرآن کریم این عبارت مختصر را گذاشته نه این‌که این عبارت طویل را اختیار کرد بـلکه آنرا در دو آیه با تفصیل ذکر کرد از این آیه این هم معلوم شد که آیهٔ «وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ» از یک حیث جواز آن را نشان می‌دهد که نگهداشتن بیش از یک زن در یک نکاح جایز است امّا به شرط این‌که آن دو با هم خواهر نباشند.

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ ط وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا

و از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و ما دستور دادیم به اهل

الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ ط وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي

کتاب‌که بودند پیش‌ازشماو به شماکه‌بترسیدازخداواگرانکارکنیدپس‌ازآن خداست آنچه‌در

السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ ط وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيْداً ﴿۱۳۱﴾ وَ لِلّٰهِ مَا

آسمانها و آنچه در زمین است؛ و هست خدابی‌نیاز ستوده. و از آن خـداست آنـچـه

فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ ط وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلاً ﴿۱۳۲﴾ اِنْ يَّشَاْ

در آسمانهاست و آنچه در زمین است و خداکار سازکافی است اگـر بـخواهـد

يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَ يَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ ط وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ

مـی‌برد شـما را ای مردم و مـی آورد دیگـران را و هست خـدا بـر ایـن

قَدِيْراً ﴿۱۳۳﴾ مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَاللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ

توانا. هر کس که می‌خواهد ثواب دنیا را پس به نزد خداست ثواب دنیا و
الْاٰخِرَةِ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعاًۢ بَصِيْراً ﴿۱۳۴﴾
آخرت و هست خدا شنوا و بینا

ربط آیات

بعد از بیان احکام زنان و یتیمان طبق اسلوب قرآنی مطالبی جهت ترغیب و ترهیب ذکر فرمود.

خلاصهٔ تفسیر

و مملوک خداست هر آنچه در آسمانها و در زمین است (پس پذیرش احکام چنین مالکی الزامی است) **و** (این احکام تنها منحصر به شما نیست بلکه) **فی‌الواقع ما به کسانی هم حکم دادیم که پیش از شما به آنان کتاب** (آسمانی یعنی تورات و انجیل) **رسیده‌بود و به شما هم** (حکم دادیم) **که از خدا بترسید** (که‌به آن تقوا گفته می‌شود و در آن موافقت تمام احکام داخل است. بنابراین، این سوره را با تقوا آغاز کرده در تفصیل آن احکام مختلف آورده‌است) **و** (این به شما و به آنان اعلام شد که) **اگر شما ناشکری کنید** (یعنی مخالفت احکام الٰهی را بکنید) **پس** (زیانی به خدا نمی‌رسد آری به ضرر شما تمام خواهد شد زیرا که) **مملوک خداست چیزهایی که در آسمانها است و چیزهایی که در زمین اند** (اجرای فرمانهای چنین پادشاهی بزرگ برای شما چه ضرری دارد؟ البتّه مخالفت؛ چنین سلطان بزرگی یقیناً مضرّ است) **و الله تعالیٰ نیازمند** (اطاعت)**کسی نیست** (و) **فی‌ذاته محمود** (و کامل الصفات) **هست** (پس از مخالفت کسی زیانی در صفات او نمی‌آید) **و مملوک خداست چیزهایی که در آسمانهاست و چیزهایی که در زمین اند** (وقتی او چنین قادری مطلق است پس برای

بندگان فرمانبردار خویش) **الله کارساز است** (پس با وجود کارسازی او چه کسی می‌تواند که به فرمانبرداران او زیانی برساند؟ لذا نباید از کسی ترسید و آنچه الله تعالی به شما احکام دین نشان می‌دهد برای سعادت شماست وگر نه می‌تواند از دیگران هم کار بگیرد زیرا که او دارای چنان نیرویی است که) **اگر الله تعالی می‌خواست ای مردم! همهٔ شما را فنا می‌کرد و دیگران را موجود می‌ساخت** (از آنان کار می‌گرفت چنان‌که در آیهٔ ۳۸ سورهٔ محمد است: «اِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ...») **و الله تعالیٰ بر این کار کاملاً تواناست.** (پس وقتی که چنین نکرد این عنایت اوست. اطاعت از حکم او را غنیمت شمرده سعادت حاصل‌کنید و ببینید که ثمرهٔ اصلی کار دین در آخرت است، از نرسیدن آن در دنیا بد دل نباشید بلکه) **نزد الله تعالیٰ** (یعنی در قدرت او) **در دنیا و آخرت هردو معاوضه** (موجود)**است** (وقتی که قدرت بر ادنی و اعلیٰ است چرا اعلیٰ خواسته نشود) **الله تعالیٰ بسیار شنوا و بسیار بیناست** (همهٔ اقوال و خواسته ها را چه دینی باشد و چه دنیوی می‌شنود و نیّت همه را می‌بیند پس به طالبان آخرت ثواب می‌دهد و طالبان دنیا را در آخرت محروم می‌دارد پس باید به آخرت نیّت و درخواست کرد البتّه در خواستن نیازهای دنیا مستقلاً مضایقه نیست لیکن در عبادت چنین قصد نکند)

معارف و مسایل

نکات مهم

«لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ» یعنی از آن خداست تمام مخلوقات آسمان و زمین. در اینجا این الفاظ سه بار تکرارشده‌اند مقصد از اوّل گشایش و وسعت است که به نزد او هیچ چیزی کسر ندارد و مقصد از دوم بیان بی‌نیازی و بی‌پروایی اوست که اگر شما منکر باشید او از کسی پروایی ندارد. و از تکرار سوم، مقصود اظهار رحمت و کارسازی اوست که اگر شما تقوا و اطاعت اختیار کنید همهٔ کارهای شما را انجام خواهد داد. در آیهٔ سوم این امر توضیح

داده‌شده‌است که الله تعالیٰ بر این قادر است که همهٔ شما را فنا کند و از جهان بردارد و مردمانی مطیع و فرمانبر دیگر بیافریند. از این آیه، استغنا و بی‌نیازی الله تعالیٰ کاملاً روشن شد که خود تهدید و تخویفی است برای عاصیان و نافرمانان.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلٰى

ای مؤمنان بر قرار باشید بر انصاف گواهی دهنده برای خدا اگر چه به ضرر

اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ اِنْ يَّكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى

شما یا والدین یا خویشاوندان شما باشد اگر کسی ثروتمند است یا محتاج. خدا به هر دو بیشتر

بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰٓى اَنْ تَعْدِلُوْا وَ اِنْ تَلْوٗٓا

خیرخواه است، پس شما در پی خواهش‌های نفس نباشید در انصاف کردن و اگر شما زبان بپیچید

اَوْ تُعْرِضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ﴿۱۳۵﴾

یا روی بگردانید پس خدا از همهٔ کار های شما آگاه است.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان (در تمام معاملات چه ادای حق باشد و چه قضاوت) **کاملاً بر انصاف استوار باشید** (وا گرنوبه به گواهی و اقرار بیاید) **اگر چه به ضرر خود باشد** (که به آن اقرار می‌گویند) **یا بر خلاف والدین و خویشاوندان دیگر باشد** (و به وقت گواهی چنین فکر نکنید که آن کسی که ما علیه او گواهی می‌دهیم شخص امیری است باید به نفع او گواهی داد تا که از طرف او برای ما بی‌مروّتی نباشد. یا این‌که فقیری است چطور به ضرر او گواهی بدهیم. شما در گواهی دادن، امیری و غریبی و نفع و ضرر کسی‌را در نظر نگیرید زیرا که **آن شخص** (که علیه او گواهی داده‌می‌شود) **اگر ثروتمند است یا فقیر پس خدا با هر دو بیشتر تعلّق دارد** (شما اینقدر تعلّق ندارید

زیرا که هر نوع تعلّقی که شما به آنان دارید آن هم خدادادی است و تعلّق شما عطیهٔ شما نیست. پس الله تعالیٰ با کمال تعلّقی که به آنان دارد مصلحت آنان را در همین گذاشته‌است‌که در گواهی سخن حق گفته شود اگرچه به‌طور موقّت قدری ضرر هم برسد پس شما با ارتباط ضعیفی که دارید چرا در شهادت خود مصلحت عارضی آنان را مراعات می‌کنید) **پس شما** (در این شهادت) **به دنبال خواهش‌های نفس نباشید که لحظه‌ای از حق منحرف باشید. و اگر شما حقیقت را نگویید** (یعنی به اشتباه گواهی‌بدهید) **یا روگردانی کنید** (یعنی گواهی را به تأخیر اندازید) **پس** (یاد داشته باشید) **یقیناً الله تعالیٰ از تمام اعمال شما کاملاً آگاه‌است.**

معارف و مسایل

مقصود اصلی از ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی، برقراری عدالت و مساوات و ایجاد آرامش و امنیت در زندگی بشری است.

در این آیه همهٔ مسلمانان راهنمایی شده‌اند که بر عدالت و انصاف استوار شوند و به حق گواهی دهند و موانعی را که سبب جلوگیری از برقراری عدالت و گواهی به حق می‌شود، به کلی از میان برداشت. در آیهٔ ۸ سورهٔ مائده نیز، راجع به همین موضوع، مطالبی بیان شده‌که حتّی الفاظ این آیه با آیه‌ای که پیشتر ذکر شد، مشترک‌اند. و از آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید چنین معلوم می‌شود که هدف از ارسال حضرت آدم علیه السلام، مقام خلیفة‌الله بودن در زمین است و بعد از او پیامبران. یکی بعد از دیگری به حیث خلیفة‌الله فی‌الارض آمدند و به همراه آنان بسیار کتب و صحایف نازل گردیده تا ضمن ایجاد عدالت و مساوات امنیّت و آرامش به نحو مطلوبی در زندگی بشری برقرار گردد و هر انسانی موظّف شد که در دایرهٔ اختیارات خویش در رعایت آن بکوشد و در برقراری آن اهتمام ورزد و چنانچه مردمان سرکشی که با وعظ و نصیحت و تعلیم و تبلیغ به راه

نیایند و بر نقض آن اصرار ورزند، به وسیلهٔ سزا و تعزیرات حکومتی و قانون اجبار گردند تا که بر عدل و انصاف استوار شوند. در آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید این حقیقت چنین توضیح دادەشدەاست: «وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنٰتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتٰبَ وَالْمِيْزَانَ لِيَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۚ وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ فِيْهِ بَاْسٌ شَدِيْدٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»

یعنی؛ ما رسولان خود را با همراه با نشانیها فرستادیم و کتاب و ترازو بر آنان نازل گردانیدیم تا که مردم بر عدل و انصاف پایبند شوند و ما آهن را که در آن برای مردم هم بیم است و هم منفعت، نازل کردیم. از این آیه معلوم شد که تمام نظام بعثت انبیا و تنزیل کتب آسمانی برای برقراری انصاف در نظر گرفتەشدەاست و فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی برای تحقق بخشیدن به همین هدف مقدّس است و بالاخره برای برقراری عدل و داد به فرود آوردن و بخشیدن نعمت‌آهن اشاره کرد که این خود اشاره به این است که برای برقراری عدالت، تنها وعظ و تبلیغ کافی نیست؛ بلکه به راه آوردن افراد شرور و طغیانگر و برقراری انصاف از آلات و ابزار آهنی که همان شمشیر و زنجیر و اسلحه‌اند، کار بگیرید.



برقراری عدالت و انصاف تنها وظیفهٔ دولت نیست بلکه وظیفهٔ هر انسانی است.

در آیهٔ مذکور سورهٔ حدید و این آیه سوره نساء و آیه۸ سورهٔ مائده که فرمود: «كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ ۫ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوْا ؕ اِعْدِلُوْا ۟ هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى ۫ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» صراحتاً چنین هدایت داده شد که بر پا داشتن عدالت و برقراری آن تنها وظیفهٔ دادگستری و دولت

نیست؛ بلکه هر انسانی بدان مکلّف گشته است؛ چرا که آیه تمام افراد بشر را مخاطب قرار داده‌که خودشان عدالت کنند و نیز برای برقراری عدالت و انصاف بکوشند. آری تنها یک درجه از برقراری انصاف، مختص به دولت و حکّام است و آن این‌که هرگاه مردم شرور و سرکش راه خلاف گزیدند و بر نقض عدالت و انصاف اصرار ورزیدند پس مستحقّ سزا و تعزیرات حکومتی خواهند بود و این بدیهی است که اقامهٔ عدل و برقراری انصاف از وظایف مهم دولت به شمار می‌آید چرا که دارای قدرت است.

امروزه علاوه بر مردم بی‌سواد، افراد باسواد و تحصیل کرده نیز چنین می‌پندارند که برقراری عدالت تنها وظیفه دولت است و مردم مکلّف نیستند و همین طرز تفکّر است که در هر مملکت، مردم و دولت را به دو گروه متضاد و جدا از هم منقسم ساخته و همین امر سبب شده که میان دولت و ملّت فاصلهٔ فاحشی ایجاد شده‌است، به طوری که ملّت هر کشوری خواهان برقراری نظم، عدالت و انصاف از دولت خویش‌اند؛ امّا خود را موظّف و مکلّف به همکاری و برقراری انصاف و عدالت نمی‌دانند که در نتیجه مشاهده می‌شود که امروزه در جهان، قانون معطّل مانده و جرایم و بزهکاری روبه ازدیاد است. امروز در هر کشوری جهت قانون سازی، مجالس شورا تشکیل می‌شود که برای آنها میلیاردها ریال هزینه می‌شود و به خاطر برگزیدن اعضای آن، انتخابات برگزار می‌گردد به گونه‌ای که زمین تکان می‌خورد. سپس برگزیدگان ملّت و قوم با در نظر گرفتن نیازها و احساسات ملّت و احتیاط کامل، قانون می‌سازند و سپس جهت استصواب، رأی آنها را به رفراندم می‌گذارند و پس از آن به تصویب نهایی رسیده قابل اجرا می‌گردند؛ سپس سازمانهای مختلف دولت برای اجرای آنها به حرکت در می‌آیند و از زحمات هزاران آزموده‌کار استفاده می‌شود. امّا اگر نظر از جهان مرسومات امروزی بالاتر گرفته بنگرند و خود را از تقلید کور کورانه افراد قلدر که خود را به زور، پیمانکار لیاقت و شایستگی قرار داده‌اند

بیرون آورده بررسی نمایند خواهند گفت.

نگاه خلق مین دنیا کی‌رونق بـرهتی جـاتی هـ

مِری نظرون مین پهیکا رنگ محفل هـوتاجاتاهـ

یعنی در نظرم دنیا بیش از پیش رونق یـافته تـرقی مـی‌کند امّـا از رنگ مجلس کاسته می‌شود اگر به صد سال پیش برگردیم می‌بینیم که بـا پـیشرفت جوامع بشری، قوانین جدید و به ظاهر مفیدتری پابه عرصهٔ وجود گذاشته و بر تشکیلات قوای انتظامی هر جامعه افزوده گشته، امّا باوجود همهٔ این تدابـیر، جرائم، بزهکاری و قانون شکنی روبه ازدیاد نهاده و بالاخره از اصل کـل کـه همان عدالت و انصاف است کاسته شده‌است.

تنها خوف خدا و عقیده آخرت می تواند ضامن امنیّت عالم باشد.

هر کس که چشم بصیرت بگشاید و در جهانی که بر او مـی‌گذرد نـیک بنگرد این حقیقت را درمی‌یابد که در تصوّرات حیات‌بخش قرآن، رهنمودهای ارزنده رسول گرامیﷺ او را به برقراری عدل و انصاف و آرامش و سکون فرا می‌خواند چرا که تدابیر و تعزیرات حکومتها هرگز نتوانسته‌انـد جـلوی سـیل سرکشی و عصیان را که روز به روز ابعاد گسترده‌ای به خود می‌گیرد، سد کنند بلکه تنها خوف خدا و عقیده به آخرت می‌توانـد ضـامن بـرقراری امـنیّت و آرامش باشد و به وسیلهٔ آن تمام فرایض درمیان راعی و رعیّت و مردم و دولت مشترک می‌شوند و هر کس در هر حال احساس مسئولیّت کرده در احـترام و حفظ قانون می‌کوشد و تنها به این گفتار که این وظیفهٔ دولت است از مسئولیّت سبکدوش نمی‌شود و آیات یاد شدهٔ قرآن در رابطه با اقامهٔ عدل و انصاف بر تلقین همین عقیدهٔ انقلابی به پایان رسیدند. در پـایان آیـهٔ ۱۳۵ سـورهٔ نسـاء

فرمود: «فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَاتَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا» و در آخر آیهٔ ۸ سورهٔ مائده ابتدا بتقویٰ هدایت کرد و سپس فرمود «إِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَاتَعْمَلُوْنَ» و در آخر آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید نیز فرمود «إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ» در این سه آیه پس از هدایت حکّام و عوام نسبت به برقراری عدل و انصاف و اقامهٔ آن در خاتمهٔ آیات نظر همه را به سوی این حقیقت جلب کرد که در زندگی انسان و تصوّرات و جذبات او انقلاب عظیمی پدید می‌آورد؛ یعنی، مستحضر داشتن قدرت و سلطنت خدا و حضور به دربار او و حساب و کتاب و جزا و سزا و این همان چیزی بود که قبل از صد سال جهان بی‌سواد را نسبت به امروز خیلی بیشتر آرامش و سکون بخشیده‌بود و این همان چیزی است که به علّت طرد آن، جهان امروز که به اوج ترقّی رسیده و عصر «فضا» نامیده می‌شود از امنیّت و آرامش محروم است. امروزه انسان از نظر پیشرفت تکنولوژی به جایی رسیده که فضا را در می‌نوردد و پا به کرات آسمانی می‌نهد. به اعماق دریاها و اقیانوسها به تحقیق و تجسّس می‌پردازد. به پدیده‌ها و یافته‌های نوینی دست می‌یابد. قلمرو علمی خود راگسترش می‌دهد به اختراعات و اکتشافات جدیدی نایل می‌گردد که در نتیجهٔ آن چهرهٔ زندگی به نحو غیر قابل تصوّری عوض شده و زندگی بشری امروزه با ماشین‌ها و کامپیوترها و تکنولوژی پیشرفته‌ای گره خورده‌است. امّا سکون و آرامش و امنیّت و آسایش که هدف اصلی تلاش های بشر است نه تنها از زندگی انسانها رخت بربسته است، بلکه بر تشویش فکری و آشفتگی ضمیر آنها افزوده‌است. پس چگونه می‌توان تشویش و آشفتگی را از خود زدود و بر قلّهٔ رفیع آرامش و سکون که هدف اصلی تلاش آدمی است، صعود کرد؟ آری تنها در تعلیمات عالیه و دلنواز پیامبرگرامیﷺ اسلام است که می‌توان به این توفیق مهم و سعادت عظیم دست یافت و شعله‌های تشویش دل را با اعتقاد به آخرت و ایمان به خدا و با یاد ذکر الهی خاموش کرد. چنان‌که خداوند متعال در آیهٔ ۲۸ سورهٔ رعد می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِاللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ» انکشافات حیرت انگیز علوم

روز به روز قدرت کامل خدای تعالیٰ و صنعتگری بی‌مثال او را بیش از پیش روشن می‌کنند که در برابر آنها ترقّی آدمی زبان اعتراف به این نقیصه را می‌گشاید. امّا

«چه سود، چون دل دانا، و چشم بینا نیست!»

لذا قرآن حکیم از یک طرف منشأ تمام نظام جهان را قیام عدل و انصاف نشان داد و از طرف دیگر چنان دستورالعمل حیات بخش اسلام را فرا راه بشریّت نهاد که اگر کاملاً به اجرا در آید و به مفاد آن جامهٔ‌عمل پوشانیده‌شود، همهٔ مظاهر توحّش و خون‌خوارگی از پهنهٔ گیتی محو شده، معاشرت مصالح جایگزین آن می‌گردد؛ در نتیجه دنیا به جنّت تبدیل می‌شود. و فرمان قرآن که در آیهٔ ۴۶ سورهٔ رحمٰن است، «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» که یک تفسیر آن این هم هست که به خدا ترسان، دو جنّت می‌رسد: یکی در آخرت و دیگری در دنیا، و ظهور آن به مشاهده می‌رسد و این چنان خیال فرضی و تصویر خیالی نیست. رسول مقدّس که این پیام را آورده آن‌را جامهٔ عمل پوشانده و گذاشته است و بعد از او خلفای‌راشدین و دیگر فرمان روایانی که پیرو سنّت به شمار می‌آمدند به این واقعیت جامهٔ عمل پوشاندند و بنابه روایت تاریخ در روزگار آنان گرگ و گوسفند از یک چشمه آب نوشیده‌اند و حتّی جدایی امیر و فقیر، شریف و وضیع به کلّی محو شده‌است. و همچنین هر فرد در تاریکیهای شب در اتاق دربسته به قانون احترام قایل می‌شده‌است. این افسانه نیست بلکه حقیقت تاریخی است که بیگانگان هم در آن اعتراف دارند. و هر غیر مسلمان با انصاف آن را به عنوان یک حقیقت تاریخی پذیرفته است.

بعد از مضمون آیه، تفسیر آن‌را مفصّلاً ملاحظه بفرمایید. در آیه مذکور فرمود: «كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ» قسط بکسر «قاف» به معنی عدل و داد است و حقیقت آن این است که حق هر ذی حق کاملاً به او داده شود و در مفهوم عمومی آن حقوق‌الله نیز داخل است و همه نوع حقوق انسانی هم بنابر این در

مفهوم قیام بالقسط این هم داخل است که کسی بر دیگری ظلم نکند و این نیز داخل است که جلوی ظلم ظالم گرفته شود و اگر برای گرفتن حق مظلوم نیازی به شهادت و گواهی باشد از ادای آن دریغ نگردد و این هم داخل است که در شهادت، حق و حقیقت اظهار شود برابر است که با کسی موافق باشد یا مخالف و این هم داخل است که کسانی که انتظامات حکومت در دست آنهاست هرگاه پروندهٔ طرفین درگیر در جلوی آنان تقدیم گردد با هر دو طرف مساوات را برقرار کنند و تمایل خود را به نفع یکی از طرفین اظهار ننمایند. گواهی گواهان را با دقّت استماع کنند و در بررسی و تحقیق موضوع مورد اختلاف کاملاً کوشش بخرج دهند. سپس در قضاوت عدل و انصاف را کاملاً در نظر بگیرند.

موانع برقراری عدل و انصاف

اگر چه این دو آیهٔ سورهٔ نساء و سورهٔ مائده از دو سوره مختلف‌اند، امّا مضمونشان یکی است با اندک تفاوت که معمولاً آنچه مانع راه عدل و انصاف است دو چیز است. یکی: محبّت و قرابت یا دوستی و رابطه است و مقتضی آن در دل شاهد این می‌باشد که موافق او گواهی دهد تا که او از ضرر محفوظ بماند یا نفعی عاید او شود و مقتضای این تعلّق در قلب قاضی، این می‌باشد که قضاوت به نفع او کند.

دوم: عداوت و دشمنی کسی است که شاهد را وا می‌دارد تا که بر خلاف او شهادت دهد یا باعث می‌شود که قاضی بر خلاف او قضاوت کند. خلاصه محبّت و عداوت، عواملی هستند که انسان را از جادهٔ عدل و انصاف منحرف کرده، به ظلم و جور مبتلا می‌سازند در هر دو آیهٔ سورهٔ نساء و سورهٔ مائده همین دو مانع برطرف کرده‌شدند. در آیهٔ ۱۳۵ سورهٔ نساء مانع قرابت و رابطه برطرف گردید؛ سپس می‌فرماید: «اَوِالْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ» یعنی اگر چه گواهی شما

علیه مادر و پدر یا خویشاوندان نزدیک واقع شود، باز هم به هنگام گواهی دادن، وابستگی نباید او را از ادای حق باز دارد و بدین ترتیب در آیهٔ ۸ سورهٔ مائده عامل عداوت و دشمنی از میان برداشته شد. چنان‌که، می‌فرماید «وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰى اَلَّا تَعْدِلُوْا اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى» یعنی؛ بغض و عداوت قومی هم باعث نگردد که شما راه عدل و انصاف را گذاشته بر خلاف کسی گواهی دهید یا قضاوت کنید در عنوان و تعبیر این دو آیه قدری تفاوت هست. در آیهٔ ۱۳۵ سورهٔ نساء: «قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ» فرموده و در آیهٔ ۸ سورهٔ مائده: «قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ» فرموده یعنی، در اوّل آیه: نسبت به دو چیز ارشاد شده‌است: یکی، قیام بالقسط، دوم: شهادت لله؛ در آیهٔ دوم هم به دو چیز امر شده، امّا با تبدیل عنوان (قیام لله) و «شهادت بالقسط» بیشتر حضرات مفسّرین فرموده‌اند که مقصود از این دو تفسیر دو چیز عنوان شده که در اصل بیانگر یک حقیقت‌اند. جایی به قیام بالقسط و شهادت لله تعبیر شده و جایی دیگر با الفاظ (قیام لله) و (شهادت بالقسط) بیان شده‌است و در طرز بیان این دو آیه این امر به‌طور ویژه قابل توجّه است که جملهٔ طولانی «كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ» یا «قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ» اختیار گردیده در صورتی که حکم عدل و انصاف تنها به یک لفظ (اَقْسِطُوْا) هم داده می‌شد. امّا در اختیار کردن این جمله طولانی اشاره به این است که حسب اتّفاق در معامله تنها با عدل و انصاف رفتار کردن مسئولیّت تمام نمی‌شود؛ زیرا که انجام انصاف در یک معامله چنان امر فطری است که بر بدترین و ظالم ترین حاکم هم صادق می‌آید که از او هم در بعضی از معاملات، انصاف پدید می‌آید. در این جمله لفظ «قَوّٰمِيْنَ» به‌کار برده، نشان داد که قیام بالعدل والانصاف همیشه در هر وقت و هر حال با دوست و دشمن ضروری است .

در این دو آیه، آن اصول ارزشمندی هم که برای قیام و اقامه عدل و انصاف در تمام جهان اختیار کرده‌شده، از ویژگی‌های قرآن حکیم است.

از جملهٔ اینها مهم‌تر این است که، حکّام و رعایا را از قدرت قاهرهٔ

خدای‌تعالیٰ و از حساب روز جزا ترسانده، بر این آماده کرد که خود عوام هم قائل به احترام قانون باشند و حکّام که مسئول اجرای قانون‌اند آنان هم در تنفیذ قانون، خدا و آخرت را در نظر گرفته، خدمتگزار واقعی خلق خدا باشند. و قانون را وسیلهٔ خدمت به خلق و اصلاح عالم قرار دهند. بر پریشانی مردم نیفزایند بر مظلومان در گردش دیوان سالاری ستم روا ندارند. قوانین را در قبال خواهش‌های به مبلغ ناچیزی نفروشند. «قَوّٰمِیْنَ لِلّٰهِ یا شُهَدَآءَ لِلّٰه» فرموده حکّام و عوام به لِلّٰهیت و اخلاص دعوت داده‌شدند دومین چیز مهم این‌است که مسئولیّت قیام عدل و انصاف به عهده تمام افراد انسان گذاشته شد. در سورهٔ نساء و مائده «یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» فرموده تمام امّت مسلمان را به آن مخاطب فرموده و در سورهٔ حدید «لِیَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» فرموده این فریضه را بر تمام افراد انسان نهاد. در آیهٔ سورهٔ نساء «وَ لَوْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ» فرموده اشاره به این است که تنها از دیگران مطالبهٔ انصاف نشود؛ بلکه نفس خویش را در اجرای عدل و انصاف وا دارد؛ اگر اتّفاقاً نیاز افتاد که بر خلاف خویش اظهاری کند، باز هم برخلاف حق و انصاف، چیزی نگوید؛ اگر چه ضرر آن متوجّه خودش شود؛ زیرا که این ضرر، حقیر و قلیل و عارضی است امّا اگر دروغ گفت و خود را رهایی داد، عذاب شدید قیامت را به‌خود اختصاص داده‌است.

یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهٖ

ای ایمانداران یقین کنید به خدا و رسولش و به کتابی که نازل کرده است بر رسول خود

وَ الْکِتٰبِ الَّذِیْۤ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ؕ وَ مَنْ یَّکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلٰٓئِکَتِهٖ وَ

و بر آن کتابی‌که نازل کرده‌است پیش از این و هر که یقین نکند به خدا و فرشتگانش و

کُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًاۢ بَعِیْدًا ﴿۱۳۶﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ

کتابهایش و رسولانش و بر روز قیامت او گمراه شده دور افتاده است. کسانی که

اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْراً

مسلمان شدند باز کافر شدند باز مسلمان شدند باز کافر شدند پس ترقّی‌کردند در کفر

لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً ﴿۱۳۷﴾

خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد و نشان نمی‌دهد به ایشان راهی.

ربط آیات

در بالا بیشتر احکام فرعی ذکر گردیدند و مباحث ایمان و کفر بعضی جاها در ضمن رفتار با مخالفین آمده‌اند در آینده این مباحث با قدری تفصیل ذکر خواهندگردید و تا نزدیک به‌پایان سوره جریان خواهدداشت؛ سپس گروه‌های مختلف کفّار، در رابطه با عقاید و اعمال ناپسندشان مورد نکوهش قرارگرفتند.

خلاصهٔ تفسیر

ای مؤمنان! (که‌احتمالاً ایمان آورده در زمره مؤمنان داخل شده‌اید) **شما** (تفصیل عقاید ضروری را بشنوید که) **یقین کنید به** (ذات و صفات) **خدا و به** (رسالت) **رسول او** (محمد ﷺ) **و به** (حقّانیّت) **آن کتابی که او** (یعنی، الله تعالیٰ) **بر رسول خود** (یعنی محمدﷺ) **نازل فرموده و به** (حقّانیّت) **آن کتابهایی که پیش** (از رسول‌اللهﷺ بر انبیای دیگر نیز) **نازل شده‌اند** (در ایمان بر رسول خداﷺ و کتب پیشین ایمان به ملائکه و بقیهٔ انبیا و روز قیامت هم داخل شد) **و هر کسی که** (ذات و صفات) **خدا را انکار کند و** (هم چنین آنکه) **فرشتگان او را** (انکار نماید) **و** (هم چنین کسی‌که) **رسولان او را** (که‌رسول اللهﷺ هم در آنان داخل است انکار نماید) **و** (همچنین کسی که) **روز قیامت را** (انکار کند) **او در گمراهی خیلی دور رفته و افتاده‌است. یقیناً کسانی که** (اوّل) **مسلمان شدند باز کافر گشتند و باز مسلمان**

شدند (و باز هم بر اسلام قائم نماندند ورنه ارتداد اوّل بخشیده می‌شد بلکه) **باز کافر شدند باز** (مسلمان نشدند وگرنه باز هم ایمان پذیرفته می‌شد بلکه) **در کفر ترقّی کردند** (یعنی به کفر تا دم مرگ ثابت و دائم ماندند) **الله تعالیٰ اینگونه اشخاص را هرگز نمی‌بخشد و نه به آنان راه** (منزل مقصود بهشت) **نشان‌می‌دهد** (زیرا که مؤمن‌ماندن تادم‌مرگ برای مغفرت و جنّت شرط‌است.)

معارف و مسایل

قوله تعالیٰ «اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا...» **مراد از این افراد منافقین‌اند و بعضی فرموده‌اند که این آیه در بارهٔ یهود آمده است که اوّلاً ایمان آوردند و سپس به عبادت گوساله کافر شدند؛ باز توبه کرده مؤمن شدند. باز حضرت عیسی علیه السلام را انکار کرده، کافر گشتند سپس رسالت رسول خدا ﷺ را انکار کرده، و در کفر ترقّی کردند.** (روح المعانی)

قوله تعالیٰ «لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَالِیَهْدِیَهُمْ سَبِیْلاً» **مقصود این آیه این‌است که به‌خاطر بازگشت شان به‌طرف کفر توفیق حق از ایشان سلب می‌گردد و در آینده، به ایمان آوردن و توبه کردن موفّق نخواهند شد و اگر نه قانونی که از خصوص قطعی قرآن و سنّت ثابت است، این‌است که اگر هر نوع کافر و مرتدّی باشد، وقتی که توبه خالص بکند گناهان گذشته او آمرزیده خواهند شد. اگر ایشان هم توبه کنند درِ قانون توبه به روی ایشان نیز باز است.**

بَشِّرِ الْمُنٰفِقِیْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا ﴿۱۳۸﴾ اَلَّذِیْنَ یَتَّخِذُوْنَ الْکٰفِرِیْنَ

بشارت‌ده منافقان را به این‌که‌برای‌آنهاعذابی‌دردناک‌است. آنانکه می‌گیرند کافران را

اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ ؕ اَیَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ

دوست، مسلمانان را رهاکرده آیا می‌خواهند به نزد آنان عزّت پس همه عزّت برای خدا

جَمِیْعًا ﴿۱۳۹﴾ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتٰبِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیٰتِ اللّٰهِ



است. و حکم نازل کرد بر شما در کتاب که هرگاه بشنوید بر آیات خدا
يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ
انکار و استهزایی پس ننشینید با آنان تا وقتی که مشغول نباشند در سخن
غَيْرِهٖٓ اِنَّكُمْ اِذًا مِّثْلُهُمْ ط اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْكٰفِرِيْنَ فِيْ جَهَنَّمَ
دیگر و اگر نه شما هم مثل آنان شدید، خدا جمع می‌کند منافقان را و کفّار را در جهنّم
جَمِيْعًا ﴿۱۴۰﴾ الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ ج فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ
یک جا. آن منافقان که درکمین شما هستند، پس اگر به شما پیروزی دست بدهد از جانب خدا
قَالُوْٓا اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ ز وَاِنْ كَانَ لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ لا قَالُوْٓا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
می‌گویند آیا ما نبودیم با شما، و اگر باشد برای کفّار بهره، می‌گویند آیا ما احاطه نکرده بودیم
عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ط فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط وَ
شما را و حفظ کردیم شما را از مؤمنان پس خدا قضاوت می‌کند میان شما روز قیامت و
لَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا ﴿۱۴۱﴾
هرگز نمی دهد خدا به کفّار بر مسلمانان غلبه.

خلاصهٔ تفسیر

به منافقین مژده ده بر این امر که برای ایشان است (در آخرت) **سزای دردناک** (تصویب شده‌است) **که حال شان چنین بود که** (نه دارای عقاید اهل ایمان بودند و نمی‌توانستند به‌وضع اهل ایمان پایبند باشند چنان‌که) **مسلمانان را گذاشته کفّار را دوست خود قرار می‌دهند. آیا می‌خواهند به نزد آنان** (رفته) **عزّت یابند پس** (متوجّه باشید که) **عزّت کاملاً در قبضهٔ خداست.** (او به هر که بخواهد می‌دهد پس اگر کسی مسلمانان را رها کند و با کفّار رشتهٔ دوستی برقرار کند و بدین طریق بخواهد دارای مقام و عزّت شود خداوند متعال به این اشخاص نه تنها عزت نمی‌دهد بلکه

ذلیل‌شان خواهد کرد) و (ای مسلمانان بنگرید شما مثل منافقان با کفّار رابطهٔ خصوصی برقرار نکنید بویژه وقتی که آنان به کفریات هذیان می‌گویند. چنان‌که پیش از این سورهٔ مدنیّه هم) **اللّٰه تعالیٰ این فرمان را** (در سورهٔ انعام که مکّی است) **فرستاده است** (و حاصل آن این است) **که هرگاه** (در جمع) **شنیدید که به احکام الهی کفر و استهزا می‌شود پس نزد آنان ننشینید تا وقتی آنان سخن دیگری شروع نکنند** (در این مضمون حاصل این آیه است «وَاِذَا رَأَیْتَ النَّاسَ یَخُوْضُوْنَ...» و این استهزا کنندگان در مکّه مشرکین بودند و در مدینه یهود که به طور آشکارا به یهودیّت پایبند بودند و همچنین منافقین که در جلوی مسلمانان ضعیف و غریب به استهزا و تمسخر می‌پرداختند. پس همان‌طور که در آنجا همنشینی با مشرکین در چنان وقتی ممنوع بود در اینجا نیز از مجالست با یهود و منافقین نهی شده است و ما از این خطر منع می‌کنیم) **که در این حال شما هم** (در گناه) **نیز مانند آنان می‌باشید** (اگرچه از نظر نوعیت هر دو تا فرق دارند که یکی گناه کفر است و دیگری گناه فسق و در این ممانعت مجالست، کفّار و منافقین برابراند؛ زیرا که علّت آن فرورفتن در کفر یعنی یاد آوری سخنان کفر آمیز و منشأ آن خوض کفر است و در این هر دو برابراند هم چنین در سزای کفر یعنی آتش‌افروز قرار گرفتن دوزخ هم هر دو برابر خواهند شد) **یقیناً اللّٰه کفّار و منافقین را همه در دوزخ جمع می‌کند** (و) **آنها** (منافقین) **چنین‌اند که برای وقوع مصیبت بر شما منتظر** (و آرزومند) **می‌باشند پس اگر** (بعد از این انتظار) **برای شما پیروزی از جانب خدا بیاید پس** (پیش شما آمده) **می‌گویند که آیا ما با شما** (در جهان شریک) **نبودیم** (زیرا که از لحاظ اسم و رسم در مسلمانان جا گرفته بودند؛ مقصود این‌که به ما هم سهمی از غنیمت بدهید) **و اگر به کفّار بهره‌ای** (از غلبه) **رسد** (یعنی اتّفاقاً آنان غالب آیند) **پس** (نزد آنان رفته) **می‌گویند که آیا ما بر شما غالب نیامده بودیم؟** (امّا قصداً برای این‌که شما غلبه کنید به مسلمانان کمک نکردیم و تدبیری به کاربردیم که مسیر جنگ برعکس شد) **و آیا ما** (وقتی که شما داشتید مغلوب می‌شدید) **شما را از مسلمانان نجات ندادیم** (به‌اینصورت که به آنان کمک نکردیم و با تدبیری چهرهٔ جنگ

را برگردانیدیم، مقصود این‌که ممنون احسان ما شوید و انچه بدست شما رسیده به ما هم مقداری بدهید. الغرض به هر دو طرف دست می‌زنند) **پس** (اگرچه در دنیا به برکت اظهار اسلام مانند مسلمانان زندگی می‌گذارند امّا) **الله تعالیٰ قضاوت شما و آنان را در روز قیامت** (عملاً) **انجام خواهند داد و** (در این قضاوت) **هرگز الله تعالیٰ کفّار را در مقابله با مسلمانان غلبه نخواهد داد** (بلکه کفّار مجرم قرار گرفته به دوزخ می‌روند و مسلمانان اهل حق، ثابت مانده به جنّت خواهند رفت و همین است قضاوت عملی.)

معارف و مسایل

در آیهٔ اوّل به منافقین مژده عذاب دردناک داده‌شده و این خبر دردناک را با لفظ بشارت تعبیر کرده که اشاره به این است که هر انسان نسبت به آینده‌اش منتظر شنیدن مژده می‌باشد؛ امّا برای منافقین به غیر از این، خبر دیگری نیست؛ عوض بشارت برای آنان همین خبر است.

عزّت را باید از خدا طلبید.

در آیهٔ دوم از ارتباط و اختلاط، نشست و برخاست با مشرکین ممانعت به عمل آمد و برای کسانی که به این امر مبادرت ورزند، وعیدی دردناک ذکر شده‌است و با این، سبب و منشأ اصلی ابتلاء به این مرض را بیان کرده لغو و بی‌مورد بودن آنرا هم نشان داد و فرمود: «اَیَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعاً» یعنی عموماً غرض آنها از معاشرت و رابطه برقرار کردن با کفّار و مشرکین این است که از قوّت و عزّت ظاهری و به‌قول معروف پارتی آنان متأثّر شده، چنین تصوّر می‌کنند که اگر با آنان دوستی برقرار شود، پس به ما هم از طرف آنان عزّت و قوّت حاصل می‌شود؛ حق تعالیٰ این خیال بی‌جا را چنین روشن کرد

که آیا عزّت از کسی می‌خواهید که به نزد خود او عزّت نیست و عزّت که به معنی قوّت و غلبه است، مختص به ذات الله است و اگر به کسی از مخلوقات گاهی قوّت و غلبه می‌رسد، آن هم خدادادی است. پس چقدر احمق است کسی که برای تحصیل عزّت، مالک اصلی عزّت را که عزّت دهنده‌است، ناراضی گردانیده و از دشمنان او عزّت جوید!

در آیهٔ ۸ سورهٔ منافقین همین مضمون با اندکی اضافات چنین آمده‌است: «وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ» یعنی عزّت تنها از آن خدا و رسولش و مسلمانان است؛ ولی منافقان این را نمی‌دانند. قابل ذکر است که در این آیه علاوه بر لفظ الله، رسول و مؤمنین نیز آمده‌است؛ این را نیز خاطر نشان کرد که مالک اصلی عزت، تنها ذات ربّ‌العالمین است. او هر کسی را که بخواهد عزّت و شرافت می‌بخشد. رسول خدا و مؤمنین چون به نزد او محبوب و مقبول‌اند به آنان نیز عزّت و برتری می‌دهد حال که کفّار و مشرکین از عزّت واقعی بی‌بهره‌اند، چگونه می‌توان از آنان سربلندی و برتری حاصل نمود!؟ در اینجاست که حضرت فاروق‌اعظم رضی الله عنه فرمود: «مَنِ اعْتَزَّ بِالْعَبِيْدِ اَذَلَّهُ اللّٰهُ» (جصّاص) یعنی هر کسی که از مخلوقات و بندگان خدا عزّت و برتری جوید؛ پس الله تعالیٰ او را خوار و ذلیل خواهد کرد.

در «مستدرک حاکم» است که حضرت فاروق‌اعظم رضی الله عنه به عامل (استاندار) شام فرمود: «کنتم اقل‌الناس و اذل‌الناس فکثّرکم بالاسلام و کنتم اذل الناس فاعزکم‌الله بالاسلام مهما تطلبواالعزة بغیرالله یذلکم‌الله» (مستدرک، ص ۸۲) یعنی ای ابو عبیده شما از نظر اجتماعی از همه کمتر و ضعیف‌تر بودید تنها به‌سبب اسلام به شما شوکت و عزّت رسید؛ پس خوب متوجّه باشید که اگر شما به غیر از اسلام به‌وسیلهٔ دیگری بخواهید عزّت حاصل کنید خدای تعالیٰ شما را ذلیل خواهد کرد. ابوبکر جصاص رحمه الله در «احکام القرآن» فرموده که مراد از آیهٔ مذکور، این است که با کفّار و فجّار ارتباط برقرار کنید؛ امّا از آنان انتظار کسب عزّت نداشته باشید.

آری اگر از مسلمانان عزّت و قوّت طلبیده شود ممنوع نیست. زیراکه آیهٔ سورهٔ منافقین این را روشن کرد که الله تعالیٰ بر رسول خویش و مؤمنان عزّت بخشیده‌است. (جصاص ج۲ ص ۳۵۲)

اگر مراد از عزّت، در اینجا عزّت همیشگی قایم و دایم آخرت است، پس مخصوص شدن آن در دنیا برای رسول‌اللهﷺ و مؤمنین روشن است؛ زیراکه حصول عزّت آخرت قطعاً برای کفّار و مشرکین ممکن نیست و اگر از آن مراد عزّت دنیا گرفته شود، پس علاوه بر ادوار موقت و حوادث اتّفاقی به‌اعتبار انجام آخر، این عزّت و غلبه حق اسلام و مسلمانان است تا وقتی که مسلمانان در معنی واقعی کلمه، مسلمان بودند؛ جهان آن‌را با چشمان خود مشاهده‌کرد و باز در آخرالزمان وقتی مسلمانان در قیامت و امامت حضرت عیسیٰعليه‌السلام بر اسلام صحیح قائم می‌شوند، باز غلبه از آن مسلمانان خواهد بود؛ و در ادوار میانی و موقّت که مسلمانان بخاطر ضعف ایمان و ابتلاء بالمعاصی، ضعیف به‌نظر می‌رسند این به آن منافات ندارد.

در آیهٔ «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ...» و نیز با حواله آیهٔ ۶۸ قرآن مجید که در سورهٔ انعام، قبل از هجرت، از مکّهٔ مکرّمه نازل شده‌بود، چنین نشان داده شد که: برای اصلاح انسانی قبلاً این حکم را نازل کرده بودیم که در مجلس کفّار و فجّار ننشینید و تعجّب در این آیه است که این مردم غافل از اجرای دستور عدول کرده، با کفّار و مشرکین رشته دوستی و مودّت برقرار ساختند و آنان را مالک حقیقی عزّت و شوکت دانستند.

مفهوم مشترک آیهٔ مذکور سورهٔ نساء و آن آیهٔ سورهٔ انعام که در سورهٔ نساء حواله‌اش ذکر گردید، این‌است که اگر در مجلس چند نفر آیات خدا را انکار کردند یا به استهزا و تمسخر پرداختند، نشستن و شرکت جستن در چنین جلسه‌ای نیز حرام است. پس در الفاظ آیه ۶۸ سوره انعام قدری تعمیم و تفصیل بیشتری وجود دارد زیراکه الفاظ آن چنین‌اند:

«وَ اِذَا رَاَیْتَ الَّذِیْنَ یَخُوْضُوْنَ فِیٓ اٰیٰتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰی یَخُوْضُوْا فِیْ حَدِیْثٍ غَیْرِه‌ؕ وَ اِمَّا یُنْسِیَنَّكَ الشَّیْطٰنُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرٰی مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ» **وقتی آنان را می‌بینید که می‌جنگند در آیات ما کناره گیرید از آنان تا این‌که مشغول باشند در امری دیگر و اگر فراموش بگرداند شما را شیطان پس ننشینید بعد از به یاد افتادن با ظالمان. در اینجا ذکر نزاع در آیات الهیّه هست که کفر و استهزا هم در آن داخل‌اند و تحریف معنوی آیات که از آیات قرآنی استخراج شود چنین معنی و تعبیری که بر خلاف تفسیر رسول‌خداﷺ و صحابهٔ کرام یا خلاف اجماع امّت باشد هم در این مضمون داخل و حرام است. بنابر این از حضرت عبدالله بن عبّاس به روایت ضحّاک منقول است که در مفهوم آیه، آنان هم داخل‌اند که قرآن را اشتباه تفسیر می‌کنند یا تحریف می‌نمایند یا بدعات ایجاد می‌کنند. الفاظ آن چنین است:**

«دخل فی هذه الایه کل محدث فی الدین و کل مبتدع الی یوم القیمة». (مظهری ج ۲ ص ۲۶۳)

شرکت در مجلس مفسّر بالرّأی جایز نیست.

از این آیه معلوم شد که هر کسی که در درس یا تفسیر قرآن کریم پایبند تفسیر سلف صالحین نباشد بلکه بر خلاف آنان معنی بیان می‌کند شرکت در درس و تفسیر او بنابه نصّ صریح قرآن، جایز نیست و به‌جای ثواب گناه است. ابوحیان در «تفسیر محیط» فرموده که از این آیات چنین مفهوم می‌شود که سخنی که گفتن آن با زبان گناه باشد، استماع و عمداً گوش فرا دادن به آن نیز گناه است و در این رابطه این شعر را نقل فرموده است:

وَ سَمْعَكَ صُنْ عَنْ سمَاعِ الْقَبِیْحِ — كَصَوْنِ اللِّسَانِ عَنِ النُّطْقِ بِه

یعنی گوشهایت را از شنیدن سخن بد حفظ کن همان طورکه زبان خود را از گفتن سخن بد حفظ می‌کنی.

نکتهٔ دیگری که در آیه سورهٔ انعام وجود دارد این است که اگر گاهی کسی به‌فراموشی یا غفلت در چنین مجلس شرکت جست و سپس به یادش آمد، بر او واجب است که بی‌درنگ مجلس را ترک گوید و بعد از به یاد آمدنش نباید با ظالمان بنشیند.

و در هر دو آیه سورهٔ نساء و انعام چنین فرموده‌شده که تا زمانی که آنان در این گفتگوی بیهوده مشغول باشند، نشستن در آن مجلس حرام است. جانب دیگر این مسئله این‌است که وقتی آنان این گفتگو را به اتمام رسانده، سخن دیگری آغاز کنند، آیا در آن وقت مجالست و شرکت باآنان جایز است یا خیر؟ قرآن این را نیز به صراحت بیان نفرموده‌است؛ بنابر این علما در این اختلاف دارند. بعضی فرموده‌اند که علّت مخالفت توهین و تحریف آیات الهی بود وقتی آن مجلس خاتمه یافت، ممانعت هم خاتمه یافت. بنابر این بعد از آغاز شدن سخنان دیگر، نشستن در آن مجلس گناه نیست و بعضی نیز فرموده‌اند که مجالست و هم نشینی با چنین کفّار و فجّاری بعداً هم درست نیست؛ و همین است فرمایش حسن بصری و او از آن جمله به سورهٔ انعام استدلال کرده‌است که: «فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرٰى مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ» یعنی بعد از به یاد آمدن با ظالمان ننشین و روشن است که ظالم بعد از اختتام آن گفتگو هنوز هم ظالم است، بنابر این از هم نشینی و مجالست او بعداً هم احتراز، لازم است. (جصاص) قاضی ثناءالله در «تفسیر مظهری» میان این دو قول چنین تطبیق فرموده است که: هرگاه گفتگوی کفر آمیز و استهزا و تحریف قرآن خاتمه یافته، سخن دیگری آغاز گردد و در آن وقت هم شرکت در مجلس چنین کسان بدون ضرورت حرام است و اگر ضرورت شرعی و یا غیر ارادی سبب باشد، پس جایز است.

از هم نشینی با بدان تنها بودن بهتر است.

امام ابوبکر جصاص در احکام‌القرآن فرموده‌است که: از این آیه ثابت

شده‌است که در هر مجلسی که گناه انجام گیرد، طبق ضابطه نهی از منکر بر مسلمانان لازم‌است که در صورت داشتن قدرت قاطعانه جلوی آن را بگیرند و اگر قدرت ندارند، حدّاقل از آن گناه ناراضی خود را اظهارکنند که ادنی و کمترین درجهٔ آن این است که از آن مجلس برخیزند. از اینجاست که حضرت عمربن عبدالعزیز رحمه الله یک بار چند نفر را به جرم این‌که شراب نوشیده‌بودند در زندان انداخت از میان آنان نسبت به یکی ثابت شد که روزه‌بوده وشراب ننوشیده‌است؛ امّا در مجلس آنان شریک بوده‌است؛ حضرت عمربن عبدالعزیز رحمه الله او را نیز سزا داد که چرا در مجلس آنان نشسته بوده‌است. (بحر محیط. ج۳، ص۲۷۵)

در تفسیر ابن کثیر در اینجا این حدیث مذکور است که رسول‌الله ﷺ فرموده‌است: «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَومِ الْآخِرِ فَلَايَجْلِسْ عَلىٰ مَائِدَةٍ يُدَارُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ». (ابن‌کثیر، ج۱، ص۵۶۷)

:یعنی هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید بر چنان سفره‌ای بنشیند که در آن شراب دور بزنند. آنچه در بحث مذکور گفته شده است که برخاستن از مجلس مشروط است بر این‌که برخاستن او از حیث شرع موجب گناه نباشد. مثلاً: در مسجد، شرکت در جماعت امری ضروری و الزامی است؛ اگر در آنجا برخلاف شرع کاری انجام گیرد، پس نباید جماعت را به سبب آن ترک کند؛ بلکه تنها بر ناراضی بودن قلبی اکتفا کند. همچنین مجلس ضروری دیگری که لزوم شرکت در آن از شرع ثابت باشد، اگر در آنجا چند نفر کاری برخلاف شرع آغازکنند پس به سبب گناه دیگران، ترک کردن آن مجلس و مرتکب شدن به گناه درست نیست. بنابراین حضرت حسن‌بصری رحمه الله فرمودکه: «اگر ما کارهای ضروری خویش را به‌سبب گناه مردم رهاکنیم پس ما برای محو و نابودکردن سنّت و شریعت راه را برای مردم هموار می‌کنیم». خلاصه این‌که مجالست با اهل باطل چند صورت دارد:

۱- شرکت کردن در چنان مجالس و بامیل گوش فرادادن به کفریات، خود کفراست.
۲- بدون عذر شرکت کردن و با کراهیّت گوش کردن به کفریات فسق به شمار می‌آید.
۳- برای ضرورت دنیوی مباح است.
۴- برای تبلیغ احکام عبادت است.
۵- بدون اختیار و به طور اجبار شرکت جستن در چنان مجلس، نوعی معذوریت است.

رضا برکفر، کفر است.

در آخر آیه فرمود: «اِنَّکُمْ اِذاً مِّثْلُهُمْ» یعنی اگر شما در چنین مجلسی باطیب خاطر شریک شدید که در آن انکار یا استهزا یا تحریف آیات الهی می‌شود، پس شما هم شریک گناهان آنان شده، مانند آنان خواهیدبود. مراد این‌که، خدایی نخواسته جذبات و خیالات شما نیز چنان‌است که کفریات آنان را می‌پسندید و بر آن راضی می‌شوید پس حقیقتاً شما هم کافر هستید؛ زیرا که پسندیدن کفر، کفر به‌شمار می‌آید و اگر چنین نیست پس مانند آن بودن به این معنی است که همچنان‌که آنان در ضرردادن به اسلام و مسلمانان و تکذیب دین مشغول‌اند شما هم باشرکت خود در مجلس آنان بر افکار و عقاید کفرآمیز آنان مهر تأیید زده‌اید.

اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ۚ وَ اِذَا قَامُوْٓا

هرآینه منافقان فریب می‌دهند خدارا درحالی‌که او فریب می‌دهد آنهارا و وقتی که برمی‌خیزند

اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوْا كُسَالٰى ۙ يُرَاۤءُوْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ اِلَّا

به‌نماز برمی‌خیزند به سستی وکسالت ریا می‌کنند در برابر مردم و یادنمی‌کنند خدا را مگر

قَلِيْلًا ۙ ﴿۱۴۲﴾ مُّذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ ۖ لَاۤ اِلٰى هٰۤؤُلَاۤءِ وَ لَاۤ اِلٰى هٰۤؤُلَاۤءِ ؕ وَ

اندکی. متردداند در میان آنان نه به آن طرف اند نه به این طرف و

مَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِيْلًا ﴿۱۴۳﴾ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا

خداهرکسی را که گمراه کند نمی‌یابی برای‌اوراهی. ای‌کسانی‌که‌ایمان آورده‌ایدقراردهید

الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَاۤءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ؕ اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ

کفّار را دوست خود مسلمانان را گذاشته آیا می‌خواهید پیش خدا علیه خود

سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ﴿۱۴۴﴾

دلیلی آشکار.

خلاصۀ تفسیر

یقیناً منافقان (در اظهار ایمان) **تزویر می‌کنند با خدا** (اگرچه مکر و تزویر آنان نمی‌تواند از خدا پنهان بماند و اگر عقیده آنان با خدا مکر و حیله نباشد امّا این رویه‌شان طوری است که گویا همین عقیده را دارند) **در حالی‌که الله تعالیٰ سزا دهندۀ این فریب کاری است و** (چون در دل ایمان نیست و با این سبب نماز را فرض نمی‌پندارند و نه برای آن به ثواب معتقداند بنابر این) **وقتی که به نماز می‌ایستند پس با سستی و کسالت می‌ایستند** (زیرا که نشاط از اعتقاد و امید پدید می‌آید) **فقط به مردم** (نمازی بودن خود را) **نشان می‌دهند** (تا که آنان مسلمان‌شان پندارند) **و** (چون نماز تنها برای اسم و رسم می‌کنند بنابر این در آن نماز) **خدا را** (به زبان) **یاد نمی‌کنند مگر اندکی** (یعنی تنها شکل نماز را به‌جا می‌آورند که نماز نام داشته باشد و تعجّب در این نیست که تنها برخاستن و نشستن باشد، زیرا که نیاز به قرائت جهری در بعضی صورت تنها با امام اتّفاق می‌افتد و از کجا نصیب‌شان می‌شود که امام باشند و در حال مقتدی بودن اگرکسی بلند نخواند و تنها لبانش را حرکت دهد، دیگری چه می‌داند! پس از

چنین بد عقیدگان چه بعید است که زبانشان هم حرکت نکند) **معلّق می‌باشد در میان هر دو تا** (یعنی کافران و مسلمانان) **نه** (کاملاً) **به این‌طرف و نه** (کاملاً) **با آن‌طرف** (زیرا که در ظاهر مؤمن از کافر جدا و در باطن کافر از مؤمنان جدا) **و کسی را که خدا در گمراهی بیندازد** (هم چنان‌که عادت او است که هنگام عزم فعل، فعل را ایجاد می‌فرماید) **برای** (مؤمن شدن) **چنین شخص کسی راهی نمی‌یابد** (مقصود این‌که برای به راه آمدن منافقان متوقّع نباشید؛ در این تشنیع برای منافقان و تسلّی برای مؤمنان است که از شرارت آنان در رنج نباشند) **ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما مؤمنان را گذاشته کافران را** (چه منافق باشند چه مجاهر) **دوست قرار ندهید** (هم چنان‌که شیوه منافقان است زیرا که شما از وضعیت کفر و عداوت‌شان آ گاه‌شدید) **آیا شما** (با آنان دوستی گرفته) **چنین می‌خواهید که بر خود** (یعنی بر مجرم و مستحق عذاب بودن خود) **حجّت صریح الله تعالیٰ را قایم کنید** (حجّت صریح همین است که وقتی ما منع کرده‌بودیم پس چرا انجام دادند.)

معارف و مسایل

مسئله

قوله‌تعالیٰ «قَامُوْاكُسَالیٰ» کسالتی‌که دراینجا موردمذمّت ونکوهش قرار گرفته آن است که کسی که در اعتقادش سست و کسل باشد، و آن شخص کسلی‌که دارای عقاید صحیحی باشدمورد نظرنیست؛ لذا اگر کسی بنابه داشتن عذری چون بیماری وخستگی، خواب‌باشد، قابل‌ملامت‌نیست. واگرکسی بدون داشتن عذر، کسالت و سستی کند مستحق نکوهش و ملامت است.

اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۚ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ

یقیناً منافقان از همه در پایین‌ترین طبقه دوزخ قرار دارند و هرگز نمی‌یابی برای آنان

نَصِيْراً ﴿۱۴۵﴾ اِلَّاالَّذِيْنَ تَابُوْاوَ اَصْلَحُوْا وَ اعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ وَ اَخْلَصُوْا

مددکاری. مگرکسانی‌که توبه کردندوخودرااصلاح‌کردندومستحکم‌گرفتندخداراوفرمانبردار

دِيْنَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَجْراً

خالص شدند برای‌خدا پس ایشان اند همراه مؤمنان و زود می‌دهد خدا به مؤمنان ثواب

عَظِيْماً ﴿۱۴۶﴾ مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ وَكَانَ اللّٰهُ

بزرگ. چه‌می‌کند خدا به‌عذاب‌دادن شمااگر شکرگزاری کنید و ایمان‌بیاورید و هست‌خدا

شَاكِراً عَلِيْماً ﴿۱۴۷﴾

قدر دان و دانابه همه.

خلاصهٔ تفسیر

یقیناً منافقان در پایین‌ترین طبقهٔ دوزخ قرار می‌گیرند و (ای مخاطب) **تو هرگز برای آنان کمکی نخواهی یافت** (که‌بتواند آنان را رهایی دهد) **امّا کسانی** (که از آنان از نفاق) **توبه کنند و** (رویهٔ خود را که آزار به مسلمانان بود) **اصلاح کنند** (یعنی بعداً چنین صحبت نکنند) و (کفّار را که بخاطر حمایت از آنان رابطهٔ دوستی برقرار می‌کردند گذاشته) **بر خدای تعالیٰ وثوق** (و توکّل) **کنند و** (ریا را رها کرده اعمال) **دین خود را برای** (رضای) **خدا خالص بکنند** (مقصود این‌که عقاید، معاملات، اخلاق باطنی و اعمال خود را اصلاح کنند) **پس مردمان** (تائب) **به همراه** (آن) **مؤمنان** (که‌قبلاً ایمان داشتند در درجات جنّت) **می‌باشند و** (آن) **مؤمنان را الله تعالیٰ** (در آخرت) **اجر عظیم عطا می‌فرماید** (پس ایشان که با مؤمنان می‌باشند با آنان هم اجر عظیم میسر می‌شود و ای منافقان!) **خدا به سزا دادن شما چه کاری دارد اگر شما** (از نعمتهای او که شامل حال شمااند) **سپاس گزاری کنید و** (طریقهٔ پسندیدهٔ این سپاسگزاری به‌نزد ما این است که شما) **ایمان بیاورید** (یعنی هیچ کاری از خدا معلّق نیست که به سزا دادن شما حل گردد و تنها کفر شما که بزرگترین کفران نعمت است سبب

سزای شماست اگرآنرا ترک کنید پس تنها رحمت بالای رحمت می‌باشد) **و خدای تعالیٰ بسیار قدر دان** (خدمت است و نسبت به خلوص خدمت گزاری) **کاملاً دانا است** (پس هر کسی که با اطاعت و اخلاص باشد مشمول عنایات ویژهٔ ما قرار خواهد گرفت.)

معارف و مسایل

قوله تعالیٰ «اَخۡلَصُوۡا دِيۡنَهُمۡ» از این آیه معلوم شد که به نزد الله تعالیٰ همان عمل مقبول است که از ریا پاک باشد و خالص برای ذات خدا انجام گیرد؛ زیرا که فقهای کرام معنی مخلص را چنین بیان کرده‌اند:

«الذی یعمل لله لا یحب ان یحمده الناس» (بحواله مظهری) **یعنی مخلص کسی است که تنها برای رضای خدا عمل کند. و این را دوست ندارد که مردم از اعمال او تعریف و تمجید کنند.**

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الۡجَهۡرَ بِالسُّوۡٓءِ مِنَ الۡقَوۡلِ اِلَّا مَنۡ ظُلِمَ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيۡعاً

خدا نمی‌پسندد اظهارکردن سخن‌بد را مگر ازکسی‌که براو ظلم‌شده‌است و خداست شنوا

عَلِيۡماً ﴿۱۴۸﴾ اِنۡ تُبۡدُوۡا خَيۡراً اَوۡ تُخۡفُوۡهُ اَوۡ تَعۡفُوۡا عَنۡ سُوۡٓءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ

ودانا. اگر شما علناً انجام دهید نیکی‌را یا پنهان کنید آنرا یا درگذر کنید از بدی پس خدا

كَانَ عَفُوًّا قَدِيۡراً ﴿۱۴۹﴾ اِنَّ الَّذِيۡنَ يَكۡفُرُوۡنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَ يُرِيۡدُوۡنَ

هم عفو کننده و تواناست. کسانی که انکار می‌کنند خدا و پیامبران او را و می‌خواهند

اَنۡ يُّفَرِّقُوۡا بَيۡنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَ يَقُوۡلُوۡنَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٍ وَّ نَكۡفُرُ بِبَعۡضٍ ۙ

که فرق‌کنند میان الله و رسولان‌او و‌می‌گویند ایمان داریم بعضی‌را و انکارمی‌کنیم بعضی‌را

وَّيُرِيۡدُوۡنَ اَنۡ يَّتَّخِذُوۡا بَيۡنَ ذٰلِكَ سَبِيۡلاً ﴿۱۵۰﴾ اُولٰٓئِكَ هُمُ الۡكٰفِرُوۡنَ حَقًّا ۚ

و می خواهند که قرار دهند در وسط یک راهی، اینگونه افراد کافر حقیقی‌اند

وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَاباً مُّهِيْناً ﴿۱۵۱﴾ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ وَ

وما آماده کردیم برای کفّار عذاب ذلّت آور. وکسانی که ایمان آورده اند به خدا و به پیامبران او و

لَمْ يُفَرِّقُوْا بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ اُولٰٓئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ

فرق نمی‌گذارند میان هیچ کدام از آنها با آنان زود خواهد داد اجر شان را و هست خدا

غَفُوْراً رَّحِيْماً ﴿۱۵۲﴾

بخشاینده و مهربان.

خلاصهٔ تفسیر

اللّٰه تعالیٰ به زبان آوردن سخن بد را (برای هیچ کس) **نمی‌پسندد به غیر از مظلوم** (که نسبت به مظالم خویش به شکایت اقدام کند که این گناه نیست) **و اللّٰه تعالیٰ** (سخن مظلوم را) **کاملاً می‌شنود** (و حالت ظلم ظالم را) **کاملاً می‌داند** (در این اشاره به این است که مظلوم حق ندارد که بر خلاف واقعه چیزی بگوید هر چند که شکایت جایز هست امّا) **کار نیک علناً انجام دهید یا آنرا در پنهان بکنید** (که در قرآن عفو کردن هم آمد) **یا** (بالخصوص) **بدی کسی را عفو کنید پس** (این بهتر است زیرا که) **الله تعالیٰ** (هم) **بسیار عفو کننده هست** (باوجودی که) **بسیار تواناست** (که به هر نحو می‌تواند از مجرمان خویش انتقام بگیرد امّا باز هم بیشتر که عفو می‌کند پس اگر شما همچنین کنید اوّلاً این تخلّق با اخلاق الهیه یعنی اتّباع اخلاق الله تعالیٰ است. پس از طرف خدا تعالیٰ امیدی هست که به شما چنین رفتار بکند) **کسانی که کفر می‌ورزند به خدا و** (چنان که از عقیده و گفتارشان که در آینده می‌آید به‌طور روشن لازم می‌آید) **و** (کفر میکنند) **رسولان او** (یعنی نسبت به بعضی صراحتاً زیرا که از نبوّت حضرت عیسی علیه السلام و آن‌حضرت ﷺ منکر بودند و نسبت به کل لزوماً چنانچه در آینده می‌آید) **و چنین می‌خواهند که درمیان الله تعالیٰ و رسولان او** (از نظر ایمان آوردن) **فرق قائل باشند و** (این عقیدهٔ خود را به زبان هم) **می‌گویند که ما به بعضی** (از پیغمبران) **ایمان می‌آوریم و بعضی را منکریم** (از این عقیده و گفتارشان کفر به خدا هم لازم آمد و به

تمام پیغمبران هم زیرا که الله تعالیٰ به هر یک از فرستادگانش عنوان پیامبر داده‌است و هر پیغمبر تمام پیغمبران را پیغمبر گفته است وقتی که بعضی انکار شد پس این تکذیب خدا و بقیهٔ پیغمبران شد که ضد تصدیق و ایمان است) **و چنین می‌خواهند که در میان این دو، راهی برای خویش برگزینند** (که‌نه بر تمام ایمان باشد چنان‌که مسلمانان بر همه ایمان دارند و نه همه انکار باشد چنانچه مشرکان می‌کردند پس) **چنین اشخاص یقیناً کافراند و برای کافران ما کیفر اهانت آمیزی آماده‌کرده‌ایم** (و برای ایشان همان خواهد بود) **و کسانی که بر خدا ایمان دارند و بر تمام رسولان او هم و از آنان در هیچ یکی** (نسبت به ایمان آوردن) **فرق قایل نمی‌شوند به آنان الله تعالیٰ حتماً پاداش‌شان را خواهد داد و** (چون) **الله تعالیٰ بسیار بخشاینده‌است** (بنابر این آنچه گناه پیش از ایمان آوردن بوده همه را می‌بخشاید و چون او) **بسیار مهربان است** (بنابر این به برکت ایمان حسنات‌شان را مضاعف کرده کاملاً پاداش می‌دهند.)

معارف و مسایل

در اوّل و دوم از این آیات قانونی است برای رفع ظلم و جور از جهان امّا مانند قوانین عمومی دنیا نیست که تنها جنبهٔ فرمانروایی داشته‌باشد بلکه قانونی است در دایرهٔ ترغیب و ترهیب که در آن از یک طرف به این اجازه داده‌شده است که اگر کسی به یکی ظلم کند، مظلوم می‌تواند از ظلم او شکایت کند یا در دادگاه چاره‌جویی کند که مقتضای عدل و انصاف و وسیله‌ای برای انسداد جرایم است. امّا با این قیدی که در آیهٔ ۱۲۶ سورهٔ نحل هم مذکور است که «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۖ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» **یعنی اگر کسی به شما ظلم کند، شما هم می‌توانید از او انتقام ظلم را بگیرید؛ امّا به شرط این‌که بدانید که او چقدر ظلم و تعدّی کرده‌است که در انتقام‌گیری از آن حد تجاوز نشود و اگر نه شما ظالم تلقّی می‌شوید. حاصلش این‌که ظلم در جواب**

ظلم جایز نیست؛ بلکه می‌توان عوض ظلم را با انصاف پاسخ داد. و این را هم راهنمایی کرد که اگرچه انتقام‌گیری جایزاست، امّا صبر کردن و بخشیدن افضل و بهتراست. و از آیهٔ مذکور این نکته نیز معلوم گشت که کسی که به او ظلم شده، اگر از ظلم و جور ظالم لب به شکایت و حکایت بگشاید و مردم را از اخلاق ناپسند او آگاه سازد، در غیبت داخل نیست؛ چراکه ظالم خودش مظلوم را وادار به شکایت کرده‌است. خلاصه این‌که قرآن حکیم از یک طرف مظلوم را به انتقام‌گیری اجازه داده و از طرف دیگر برترین اخلاق، عفو و گذشت را آموزش داده و در مقابل آن فایدهٔ عظیم آخرت را در نظر گرفته مظلوم را بر این آماده‌کرد که او در این حق جایز خویش از ایثار کارگرفته از ظلم انتقام نگیرد. می‌فرماید:

«اِنْ تُبْدُوْا خَیْراً اَوْ تُخْفُوْهُ اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَفُوّاً قَدِیْراً» یعنی اگر شما نیکی را علناً انجام دهید یا در پنهانی بکنید یا ظلم و بدی کسی را ببخشایید بهتراست؛ زیرا که الله تعالیٰ بسیار عفو کننده و توانا است.

مقصود اصلی در این آیه متعلّق به عفو از ظلم است. امّا با این، نیکی خفیه و علنی را ذکر فرموده به این طرف اشاره کرده‌است که این عفو و گذشت نیکی بزرگی است و هرکسی آن را اختیار کند، مستحق عفو و رحمت الله تعالیٰ خواهدشد.

در آخر آیهٔ «فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَفُوّاً قَدِیْراً» چنین نشان داد که الله‌تعالیٰ جلّ‌شانه قادر مطلق است به هرکس هرقدر که بخواهد می‌تواند سزا بدهد. امّا با وجود این بسیار عفوکننده هست. پس انسانی که هیچ قدرت و اختیاری هم ندارد اگر بخواهد از کسی انتقام بگیرد امکان دارد بر آن قدرت نداشته‌باشد؛ بنابراین برای او بیشتر مناسب است که از عفو و درگذشت، کار بگیرد.

این است اصول قرآنی در رفع ظلم و اصلاح معاشرت در دایرهٔ تربیت که از یک طرف حقّ انتقام عادلانه داده بهترین قانون را برای برقراری عدل و

انصاف وضع کرده و از طرف دیگر مظلوم را به عالی‌ترین ارزشهای انسانی و اخلاق پسندیده آشنا ساخته تا از عفو و گذشت کار بگیرد و خود را با عنایات و رحمتهای ویژهٔ الهی مقرون سازد. که نتیجهٔ گذشت این است قرآن کریم در آیهٔ ۳۴ فصّلت چنین ترسیم کرده‌است:

«فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَکَ وَ بَیْنَه عَدَاوَةٌ کَاَنَّه وَلِیٌّ حَمِیْمٌ» یعنی آن کسی که میان تو و او دشمنی بود به این طرز رفتار دوست و مخلص تو قرار خواهد گرفت.

از قضاوت دادگاه و انتقام‌گیری ظلم، جلوگیری از ظلم پیدامی‌شود؛ امّا در قلوب طرفین اثری دراز مدّت می‌گذارد که می‌تواند در آینده وسیلهٔ نزاع قرارگیرد. و این درس اخلاقی که قرآن آموخته‌است در نتیجهٔ آن، دشمنی‌های کهنه و عمیق به دوستی و صفا و صمیمیّت تبدیل می‌شوند.

در آیه‌های سوم و چهارم و پنجم، قرآن چنین‌قضاوت‌واضحی اعلام فرمود که: آن کس که خدا را قبول می‌کند امّا به پیغمبران او ایمان نیاورد یا به بعضی از پیامبرانش ایمان بیاورد و به بعضی نیاورد او به نزد خدا مؤمن نیست؛ بلکه کافری آشکار است که برای نجات آخرت او هیچ راهی وجود ندارد.

اساس نجات آدمی در اسلام است و در ادیان دیگر راه نجاتی نیست.

قضاوت روشن قرآن، آن کجروی و گمراهی کسانی را که به زعم خود می‌پنداشتند که دین‌شان برحق است، تصریح‌کرد چون صاحبان مذاهب و ادیان گوناگون، مانند نصارا و یهود برخلاف قضاوت علنی قرآن می‌خواهند چنین وانمود کنند که تنها نجات انسانها در اسلام نیست؛ بلکه در ادیان دیگر نیز هست. در حالی‌که این بدیهی است که آنان همه پیامبران یا حد اقل منکر بعضی هستند که همین دلیلی است بر گمراهی آنان. لذا این آیه کافر و جهنّمی بودن آنان را رسماً اعلام داشته‌است.

در این شکّی نیست که اسلام در رابطه با عدل و انصاف و همدردی و

خویشتن داری با غیر مسلمانان بی‌نظیر است، امّا احسان و سلوک در حقوق و ملکیت خویش می‌تواند باشد، اصول و عقاید مذهبی مملوک مانیستند که ما بتوانیم آنها را به صورت تحفه به کسی تقدیم داریم. اسلام همان طورکه در آموزش حسن سلوک و خویشتن‌داری با غیر مسلمانان بی‌نهایت سخی و فیّاض است؛ همچنین در حفظ مرزهای خود بسیار محتاط و در عین حال جدّی هم هست. ضمن این‌که با غیر مسلمان با همدردی و خیرخواهی برخورد می‌کند با رفتار کفرآمیز و رسوم بی‌دینی آنها اعلام برائت و بیزاری نیز می‌کند از اینجاست که ملت مسلمان را جدا از ملّتهای دیگر ملتی واحد می‌دانند و شعایر ملی آنان را نیز محترم می‌شمارد و می‌خواهد مانند عبادت، معاشرت مسلمانان هم از دیگران ممتاز باشد که مثالهای بی‌شمار آن در قرآن و سنّت موجود است. اگر اسلام و قرآن معتقد به این می‌بودند که در هر مذهب و ملّت می‌تواند نجاتی باشد پس او حق نداشت بر تبلیغ مذهب اسلام این قدر تأکید کند و فداکاری در این راه، عملی عبث و بیهوده می‌نمود و رسالت نبی‌کریمﷺ و العیاذ بالله و نزول قرآن کریم، امری بی‌فایده بود و همه جهاد رسول‌اللهﷺ و جان‌نثاریهای خلفای راشدین و دیگر اصحاب(رضی‌الله‌عنهم) در اموری بی‌فایده بشمار می‌رفت. بعضی مردم در این رابطه از آیهٔ شمارهٔ ۶۲ سورهٔ بقره در اشتباه قرار گرفته‌اند که می‌فرماید:

«اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرٰی وَالصَّابِئِیْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ»

یعنی آنان که ایمان آوردند و آنان‌که یهودائند و نصارا و صابئین هر یکی از آنان که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل نیکو انجام دهد، پس اجر و پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است؛ نه بر او خوف است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. چون در این آیه به‌جای تفصیل امور ایمان، تنها بر ایمان بالله والیوم الاخر اکتفا گردیده است. پس کسانی که می‌خواهند قرآن را با اندک

مطالعه‌ای، آن هم به‌طور ناقص دریابند، از آیهٔ فوق چنین دریافتند که تنها ایمان به‌خدا و روز قیامت برای نجات کافی است و ایمان به رسول شرط نجات نیست و این‌را درک نکردند که در اصطلاح قرآن، ایمان به خدا زمانی معتبر است که با ایمان به رسول توأم باشد و اگر نه شیطان هم به خدا و توحید معترف است؛ در حالی‌که قرآن کریم این حقیقت را با این الفاظ در آیه ۱۳۷ بقره چنین توضیح داد. «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی ایمان‌شان هنگامی معتبر خواهد شد که ایمانی چون ایمان عموم مسلمانان داشته باشند. یعنی این‌که به خدا و رسول ﷺ ایمان بیاورند ور نه باز بفهمبد که هم ایشان‌اند که می‌خواهند تفرقه و اختلاف به‌وجود بیاورند. پس خدای تعالیٰ از طرف شما برای آنان کافی است و او بسیار شنوا و داناست.

و در آیات مورد نظر از این هم بیشتر توضیح داده است که هر کسی که منکر یکی از رسولان خدا باشد، او کافر علنی است و برای او عذاب جهنّم است. همان ایمان بالله معتبر است که با ایمان به رسول همراه باشد و بدون آن ایمان بالله گفتن آن درست نیست و در آخر آیه به‌طور ایجاب فرموده‌شده که نجات آخرت حق کسانی است که با ایمان بالله بر همه رسولان ایمان داشته باشند؛ بنابر این رسول‌کریم ﷺ فرموده‌است: «ان القرآن یفسر بعضه بعضاً» یعنی یک قسمت از قرآن قسمت دیگر آن را تفسیر و تشریح می‌کند؛ لذا هر نوع تفسیری که بر خلاف تفسیر قرآن باشد به هیچ وجه جایز نمی‌باشد.

يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰباً مِّنَ السَّمَآءِ فَقَدْ سَاَلُوْا

از شما می‌خواهند اهل کتاب که نازل کنی برایشان کتاب نوشته‌شده‌ای از آسمان پس سؤال

مُوْسٰى اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقَالُوْا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ

کرده‌اند از موسی بزرگتر از این پس گفتند نشان ده برای ما الله را علناً پس واقع شد بر آنان صاعقه

بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ

بسبب ظلمشان پس قرار دادند گوساله را بعد از رسیدن علائم زیادی به ایشان

فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ وَ اٰتَيْنَا مُوْسٰى سُلْطٰناً مُبِيْناً ﴿۱۵۳﴾ وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ

بازاین‌را هم ما عفو کردیم و دادیم به موسیٰ غلبهٔ صریح. و برداشتیم بر آنان

الطُّوْرَ بِمِيْثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُلْنَا

کوه‌طور راجهت اقرار گرفتن وگفتیم‌برای‌شان‌که‌داخل‌شویدبه در با سجده کردن وگفتیم

لَهُمْ لَا تَعْدُوْا فِي السَّبْتِ وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيْثَاقاً غَلِيْظاً ﴿۱۵۴﴾

برای شان که تجاوز نکنید در باره شنبه وگرفتیم از ایشان پیمانی محکم.

ربط آیات

در آیات ماقبل، بد اعتقادی یهود، چگونگی مذمّت‌شان ذکر گردید. در این آیات هم یک فهرست مفصّل از حرکات ناشایست آنان مبنی بر زشتکاری آنان، عذاب و سزایشان مذکور است و این سلسله تا دور می‌رود.

خلاصهٔ تفسیر

(ای محمّدﷺ) **اهل کتاب** (یهود) **از شما می‌خواهند که شما برای آنان یک نوشتهٔ خاص از آسمان بخواهید پس** (شما این‌را از آنان عیب قرار ندهید زیرا که این فرقه چنین معاندی است که) **آنان** (یعنی کسانی که از مردم این فرقه در زمان حضرت موسیٰ وجود داشتند) **از این سخن بزرگتر از موسیٰ خواسته بودند و گفته بودند که خدا را علناً** (بدون حجاب) **بما نشان ده که به سبب این گستاخی صاعقه بر آنان واقع شد باز** (از این بزرگترین حرکت‌شان این شده بود که) **آنان گوساله را** (برای عبادت) **مقرر کرده بودند بعد از این‌که بسیار دلایل** (جهت تعیین حق و باطل) **با آنان**

رسیده بود (مراد از آن دلایل، معجزات موسیؑ هستند که تا زمان غرق فرعون از بسیاری مشاهده به‌عمل آمده‌بود) **باز ما از ایشان درگذشت بودیم و ما به موسیؑ بسیار بیم داده بودیم** (بر این بیم و درگذر و عنایت ما کیفیّت‌شان چنین بود که نه از عنایت متأثّر شده بودند و نه از بیم)

معارف و مسایل

افرادی چند از سرداران یهود به خدمت آن‌حضرتﷺ آمدند و از آن‌جنابﷺ خواستند که همان طورکه بر حضرت موسیؑ از آسمان کتاب نوشته شده نازل شده‌بود، شما نیز چنان کتابی از آسمان بیاورید در آن‌صورت ما ایمان می‌آوریم. این تقاضای‌شان به این خاطر نبود که از ته دل می‌خواستند ایمان بیاورند و این شرط‌شان باشد. بلکه آنان از روی ضدیّت و عناد چنین بهانه‌هایی را مطرح می‌کردند. الله تعالیٰ این آیه را نازل فرموده، آن‌حضرتﷺ را از حقیقت امر آگاه کرد و به او تسلّی داد که در اصل این قوم چنین است که رسولان خدا را به مسخره می‌گیرند و بر خلاف دستورات الهی همچنان به طغیان و سرکشی پیش می‌روند. آبا و اجدادشان از حضرت موسیؑ از این هم سخن بزرگتر خواسته بودند که باید خداوند متعال را علناً به‌ما نشان دهید و در اثر این گستاخی بر آنان از آسمان صاعقه‌ای فرود آمد و آنان را هلاک کرد و باز هم بعد از فهم براهین و بینات توحید، خدای وحده لا شریک را گذاشته به‌جای او گوساله‌ای را معبود قرار دادند که این خود فرصت مناسبی برای قلع و قمع شان بود؛ امّا ما با همهٔ این احوال از جرم آنها درگذر کردیم و ما به پیغمبر خود حضرت موسیؑ غلبه دادیم. زمانی نیز پیش آمده‌بود که آنها از پذیرش تورات کاملاً سرباز زدند پس ما کوه طور را برداشته بر سرشان آویزان کردیم که پذیرش تورات الزامی است و اگر نه به زیر کوه له کرده‌می‌شوید، و این را

هم ما با آنان گفتیم که هرگاه به در شهر ایلیا رسیدید با کمال فروتنی و سرشار از جذبه اطاعت خداوندی سر خم کرده‌داخل شوید؛ این را هم ما با آنان گفته بودیم که در روز شنبه ماهی شکار نکنید؛ این فرمان ماست از این اعراض نکنید و به این صورت ما از آنان عهد و پیمان محکم گرفته بودیم؛ ولی آنها از تک تک احکام، خلاف ورزی عهد خود را شکستند. بلاخره ما آنها را در این جهان خوار و ذلیل کردیم و سرانجام در آخرت نیز به بدترین عذاب مبتلا خواهند شد.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

سزایی که به آنان رسید سبب عهد شکنی شان به آیات خدا وکشتن پیغمبران را به ناحق

وَّ قَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ ؕ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا

وگفتن‌شان که‌بردلهای‌ما غلاف‌هست‌پس‌چنین‌نیست بلکه‌مهرزده‌است‌خدابردلهایشان

بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا ﴿۱۵۵﴾ وَّبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلٰى مَرْيَمَ

به سبب کفرشان پس‌ایمان نمی‌آورندمگراندکی.وبه‌سبب‌کفرشان وتهمت‌زدن‌شان‌برمریم

بُهْتَانًا عَظِيْمًا ﴿۱۵۶﴾ وَّ قَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيْحَ عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ

تهمت بزرگ. و به‌گفتن شان که ماکشته‌ایم مسیح عیسی فرزند مریم

رَسُوْلَ اللّٰهِ ۚ وَمَا قَتَلُوْهُ وَمَا صَلَبُوْهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ؕ وَاِنَّ الَّذِيْنَ

رسول خدا را ونکشته‌انداورا ونه‌بردارکشیده‌اند اورا ولی‌اوملتبس شدبرای‌شان‌وکسانی‌که

اخْتَلَفُوْا فِيْهِ لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ ؕ مَا لَهُمْ بِهٖ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا

درحق‌اوسخنهای‌مختلف‌می‌گویند دراشتباه‌قرارگرفته اینجاهیچ‌اطلاعی‌ندارندباو فقط

اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا ﴿۱۵۷﴾ بَلْ رَّفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا

به گمان می‌روندواورانکشته‌اند قطعاً.

بلکه‌برداشته‌است‌اوراخدابطرف‌خودوهست‌خداغالب

حَكِيْماً﴿۱۵۸﴾ وَ اِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ
وحکیم. ونیست هیچ گروهی از اهل کتاب مگر این که ایمان می‌آورند به حضرت عیسیٰ پیش از
مَوْتِهٖ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيْداً﴿۱۵۹﴾
موت او و روز قیامت می شود بر آنان گواه.

ربط آیات

در آیات قبل، شرارتهای یهود، و چگونگی لعن و طعن و سزایی که بر آنان وارد شده، ذکر گردید. و در این آیات نیز تفصیل بعض جرایم یهود مذکور است و در ضمن این تصور باطل ایشان نسبت به حضرت عیسی علیه السلام او را از ظلم و ستم‌شان زنده نجات داده و بر آسمان عروج داده‌است. و ادّعایی که ایشان می‌کنند که ما حضرت عیسی علیه السلام را به‌قتل رسانده‌ایم و بر دار کشیده‌ایم. همهٔ اینها کلاً ادّعای دروغ‌اند زیرا آن‌کسی که آنان او را کشته بودند، عیسی علیه السلام نبود، بلکه هم‌شکل او کسی دیگر بود که ایشان به کشتن او تصوّر کردند که ما حضرت عیسی علیه السلام را کشته‌ایم.

خلاصهٔ تفسیر

پس ما هم (به سبب حرکات‌شان) **در سزا** (لعنت و غضب و ذلت و مسخ و غیره) **مبتلا کردیم** (یعنی) **سبب عهد شکنی‌شان و سبب کفر** (و انکار) **شان به احکام الهی و سبب کشتن‌شان پیغمبران علیهم السلام را** (که نزدشان) **به ناحق** (بود) **و به‌سبب این گفتارشان که دلهای ما** (طوری) **محفوظ‌اند** (که اثر مذهب مخالف یعنی اسلام در آنها واقع نمی‌شود و ما به مذهب خود استواریم حق تعالیٰ این‌را رد می‌کند که این مضبوطی و پختگی نیست) **بلکه به‌سبب کفرشان الله تعالیٰ بر دلهای‌شان مهر زده است** (که‌سخن حق در آنها تأثیر نمی‌کند) **پس در ایشان ایمان نیست مگر اندک** (و

قدر قلیل ایمان مقبول نیست پس کافر قرار گرفتند) **و** (ما آن‌را بسزای لعنت و غیره به این سببها هم مبتلا کردیم یعنی) **به‌سبب کفر** (خصوصی) **شان** (و تفصیل آن این‌که) **سبب بهتان بزرگ که بر حضرت مریم** علیها السلام **بسته بودند** (که‌از آن تکذیب عیسی علیه السلام هم لازم می‌آید، زیرا که حضرت عیسیٰ علیه السلام بخاطر خویش برائت او را اظهار کرده‌بود) **و نیز به‌سبب این گفتن‌شان** (که‌به تفاخر گفته بودند) **که ما مسیح عیسی بن مریم را که رسول خدا است، قتل کرده‌ایم** (این گفتار خود دلیل عداوت است و عداوت با انبیا کفراست، و نیز در آن ادعا قتل است و قتل نبی هم کفری است و ادعای کفر هم کفر است) **در صورتی که** (علاوه بر کفر خود ادّعایشان هم اشتباه است زیرا که) **آنـان** (یـعنی یهود) **نه او را** (یعنی عیسی علیه السلام را) **کشته‌اند و نه او را بر دار کشیده‌اند. امّا آنان** (یعنی یهود) **در اشتباه قرار گرفتند و کسانی که** (از اهل کتاب) **در بارهٔ او** (یـعنی عیسی علیه السلام) **اختلاف کنند آنان در خیال اشتباه** (مبتلا) **هستند و نزدشان بر ایـن هیچ دلیل** (صحیح نبود) **بجز از عمل بر سخنان تخمینی آنان** (یعنی یهود) **او را** (یعنی عیسی علیه السلام را) **یقین است که قتل نکرده‌اند** (که‌آنان مدّعی آن می‌باشند) **بلکه او را خدای تعالیٰ به‌طرف خود** (یعنی به‌سوی آسمان) **بلند کـرده‌است** (و کسـی دیگر را هم‌شکل او قرار داد و او مصلوب و مقتول شد و این سبب اشتباه یهود قرار گرفت و این اشتباه در میان اهل‌کتاب اختلاف ایجاد کرد) **و الله تعالیٰ بسـیار غـالب است** (یعنی با قدرت) **حکیم است** (که‌با قدرت و حکمت خویش حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد و برداشت و یهودیها به سبب التباس هم آگاه‌نشدند) **و** (برای یهود کذب و بطلان انکار نبوّت عیسویه زود در همین جهان ظاهر خواهد شد زیرا که از وقت نزول آیه در هیچ زمانی) **هیچ کس از اهل کتاب** (یعنی از یهود باقی) **نخواهد ماند مگر** (این‌که) **او** (به نبوّت عیسی علیه السلام کمی) **جلوتر از مرگ خویش** (هنگامی‌که عالم برزخ مشاهده گردد)**حتماً تصدیق خواهد کرد** (اگرچه تصدیق آن‌وقت مفید نیست امّا برای ظهور بطلان کافی است پس اگربه‌جای آن‌وقت، الآن ایمان بیاورند برای آنها نافع خواهد شد) **و** (وقتی که عالم دنیا و عالم برزخ هر دو به پایان می‌رسند یعنی) **روز قیامت او** (یعنی

عیسی علیه‌السلام بر انکار) آن (منکران) گواهی می‌دهند.

معارف و مسایل

در آیهٔ ۵۵ سورهٔ آل عمران: «یٰعِیْسٰی اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ ...» حق تعالیٰ در سلسلهٔ نجات حضرت عیسی علیه‌السلام از دستبرد یهود و سرکوب نمودن عزایم آنان پنج وعده بیان فرموده‌بود که تفصیل و تفسیر و تشریح کامل آنها در تفسیر سورهٔ آل عمران آمده‌است که از آن وعده‌ها یکی این بود که یهود بر قتل شما موفّق نخواهند شد؛ بلکه خداوند شما را به‌سوی خود خواهد کشاند. در این آیه ضمن بیان شرارتهای یهود و ادّعاهای دروغ آنها، تکمیل برای وعدهٔ الهی و بیان مفصّل اشتباهات یهود و رد و تکذیب کامل قول آنهاست که ادّعا کرده‌بودند که حضرت عیسی علیه‌السلام را به‌قتل رسانده‌اند. در آیات توضیح داده‌شد که: «وَمَا قَتَلُوْهُ وَمَاصَلَبُوْهُ» یعنی آنان نه حضرت عیسی‌بن مریم را کشته‌اند و نه بر دار کشیده‌اند بلکه صورت حال چنین اتّفاق افتاد که آنها به‌اشتباه‌افتادند.

چگونه یهود در اشتباه قرار گرفتند؟

در تفسیر «وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» امام التفسیر حضرت ضحاک رحمه‌الله می‌فرماید که واقعه چنین اتفاق افتاد که وقتی یهود تصمیم قتل حضرت‌عیسی علیه‌السلام را گرفتند، حواریان آن‌حضرت، همه یک‌جا جمع شدند. حضرت مسیح علیه‌السلام هم به نزد آنها تشریف آورد؛ ابلیس آن دسته یهود را که برای قتل حضرت عیسی علیه‌السلام آماده‌بودند از آدرس حضرت عیسی علیه‌السلام آگاه ساخت. چهار هزار نفر منزل او را محاصره کردند. حضرت عیسی علیه‌السلام به حواریان خویش فرمود: که آیا از شما کسی آماده هست که بیرون برود و او را قتل کنند و در جنّت با من همراه باشد؟ یکی از آنان برای این مقصود خود را آماده کرد، سپس آن‌جناب پیراهن و دستار خود را به او عطا فرمود؛ به‌طوری که شبیه حضرت عیسی علیه‌السلام شد و

وقتی بیرون آمد یهودیان او را گرفتند و بردند و به دار کشیدند و حضرت عیسیعلیه‌السلام به عروج پیوست. (قرطبی)

در بعضی روایات آمده که یهودیان شخصی به‌نام (طیطلانوس) را برای قتل حضرت عیسیعلیه‌السلام فرستاده بودند؛ امّا حضرت عیسیعلیه‌السلام را چون خدا برداشته بود در خانه یافت نشد و وقتی که این شخص از خانه بیرون آمد به‌صورت حضرت عیسی گردانیده شده‌بود. یهود فکر کردند که او عیسیعلیه‌السلام است همان نفر خود را بردند و به‌قتل رسانیدند (مظهری)

از اینها هر کدام که به‌وقوع پیوسته باشد، امکان آن هست چرا که قرآن کریم کیفیّت وقوع را ارائه نداده و تنها خداوند متعال است که از حقیقت امر آگاه است. البتّه از این جمله قرآن کریم روایات تفسیری دیگر همین اندازه استنباط می‌شود که یهود و نصارا در اشتباه بزرگی مبتلا شده‌اند. واقعهٔ حقیقی آن مجهول مانده است و آنان مطابق حدس و گمان خود نظریات و ادّعاهای گوناگونی را مطرح ساخته‌اند؛ به‌طوری‌که میان آنها اختلاف پدید آمده‌است. لذا قرآن کریم به اختلاف آنها چنین اشاره فرمود: «وَإِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا فِيْهِ لَفِي شَكٍ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا» واقعیت امر هم همین است که حضرت عیسیعلیه‌السلام را به قتل نرساندند؛ بلکه آن‌حضرتعلیه‌السلام را خداوند ذوالجلال بنابه قدرت کامله خویش بسوی خود کشاند و آنها در شک و تردید و تخمین باقی ماندند؛ به‌طوری که در بعضی روایات چنین آمده که آنان متوجّه شدند و گفتند: «ما همان کس را که برای هلاکت او فرستاده‌ایم، کشته‌ایم» زیرا این مقتول در صورت، شبیه حضرت عیسیعلیه‌السلام است و در باقی جسم شبیه او نیست. دیگر این‌که، اگر مقتول، حضرت عیسیعلیه‌السلام است، پس، شخص خودی که جهت قتل او فرستادیم کجاست؟ و اگر این مقتول همان شخص مورد نظر ماست، پس حضرت عیسیعلیه‌السلام کجاست؟ اینجاست که خداوندمتعال فرمود: «وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا» الله جلّ شأنه بسیار قدرتمند و حکیم است. یهودیان جهت

قتل او بسیار کوشیدند؛ امّا از آنجایی که ربّ‌العالمین، محافظت حضرت عیسی‌علیه‌السلام را خود به‌عهده گرفته بود، توطئه‌ها و معاندت‌های مشرکان و مغرضان به‌جایی نرسید؛ زیرا اوست که دارای قدرت مطلق است. اگر انسان مادی‌گرا حقیقت رفع عیسی‌علیه‌السلام را نفهمید، این ضعف خود اوست چرا که ذات یگانه او قدرتمند است و حکیم و همهٔ کارهای او مبتنی بر حکمت‌اند و مصلحت و در آخرت جهت پایان بخشیدن باین مطلب فرمود: «وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ» ایشان در این وقت اگر چه بخاطر بغض و حسد نمی‌کوشند تا که با چشم حقیقت ببینند و در بارهٔ حضرت عیسی‌علیه‌السلام خیالات باطل دارند و نبوّت حضرت محمّدﷺ را نیز انکار می‌کنند.امّا چنان وقتی خواهد آمد که چشمهای شان باز شوند و در آن‌وقت یقین می‌کنند که خیالاتی که نسبت به حضرت عیسی‌علیه‌السلام و محمّدﷺ داشتند، همه باطل بودند.

یکی از تفاسیر آیه، آن بود که در خلاصهٔ تفسیر گذشت که ضمیر (موته) راجع به اهل کتاب است و مقصود آیه در این صورت چنین می‌شود که یهودیان پیش از مرگ، وقتی در چند ثانیه و چند لحظه، عالم برزخ را مشاهده کنند بی‌درنگ بر نبوّت حضرت عیسی‌علیه‌السلام ایمان خواهند آورد؛ هرچند که ایمان آوردن شان در آن هنگام سودی نخواهد بخشید. همان‌طورکه ایمان آوردن فرعون به‌وقت غرق شدن برای او فایده‌ای نداشت. تفسیر دیگری که بسیاری از صحابه و تابعین اختیار کرده‌اند و از حدیث صحیح هم مورد تأیید قرار گرفته است.

این است که ضمیر (مَوْتِهٖ) راجع به حضرت عیسیٰ‌علیه‌السلام است و مقصود آن این است که اگر چه اهل کتاب در این وقت بر حضرت عیسی‌علیه‌السلام ایمان نمی‌آورند و قوم یهود نه تنها نبوّتش را نمی‌پذیرند، بلکه العیاذ بالله او را مفتری و کاذب می‌دانند و نصارا اگر چه مدّعی ایمان به او هستند و ظاهراً خود را از پیروان او می‌دانند. امّا بعضی از آنها در جهالت خویش چنان مبالغه کردند که

مانند یهود قایل به مقتول و مصلوب بودن حضرت عیسی علیه السلام را اند و بعضی نیز پا را فراتر نهاده‌اند و در اعتقادات خود مبالغه را تا جایی رسانده‌اند که حضرت عیسی(ع) را خدا و یا پسر خدا می‌پندارند. در این آیهٔ قرآن کریم نشان داده‌شد که ایشان اگر چه در این وقت بر نبوّت حضرت عیسی علیه السلام درست ایمان ندارند، امّا وقتی که او به نزدیکی قیامت بر زمین فرود می‌آید همهٔ نصارا با اعتقاد صحیح مسلمان می‌شوند و از یهودیان کسانی که مخالفت ورزند کشته می‌شوند و بقیه مسلمان می‌شوند در آن‌وقت کفر به تمام اقسام خود از زمین برچیده می‌شود و تنها اسلام بر زمین حکمفرما می‌گردد. در این رابطه از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایتی منقول است:

«عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال، لینزلنّ ابن مریم حکماً عدلاً فلیقتلن الدجّال و لیقتلنّ الخنزیر و لیکسرنّ الصلیب و تکون السجدة واحدة لله ربّ العالمین، ثم قال ابو هریرة رضی الله عنه واقرأوا ان شئتم «وَ اِنْ مِّنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِه قَبْلَ مَوْتِه» قال ابو هریرة قبل موت عیسیٰ، یعیدها ثلاث مرّاتٍ» (قرطبی)

آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که: عیسی علیه السلام بن مریم به‌حیث یک حکمران عادل نزول خواهد کرد و دجّال و خنزیر را به قتل خواهد رسانید؛ صلیب را می‌شکند و در آن وقت تنها عبادت الله جاری خواهد شد. سپس ابوهریرة رضی الله عنه فرمود که اگر می‌خواهید قرآن را بخوانید که در آن این حقیقت ذکر گردیده‌است که از اهل کتاب هیچ کس باقی نخواهد ماند مگر این‌که بر او قبل از موت او ایمان می‌آورند. سپس ابو هریرة رضی الله عنه فرمود: پیش از موت حضرت عیسی علیه السلام و این الفاظ را تا سه بار تکرار کرد.

این تفسیر که مربوط به آیهٔ فوق بود از یک صحابی جلیل‌القدر یعنی حضرت ابو هریرة رضی الله عنه منقول است که در آن مراد از «قبل موته» قبل موت عیسی علیه السلام است که مفهوم آیه را به‌طور واضح روشن کرد که این آیه متعلق به نزول حضرت عیسی علیه السلام است به قرب قیامت. بنابر این آیهٔ فوق به‌طور روشن

آشکار کرد و تفسیر این به‌صورت حدیثی از ابو هریرة رضی الله عنه نقل شده مؤیّد این است که حضرت عیسی علیه السلام علاوه بر این‌که کشته نشده و به عروج الیٰ الله نایل گشته، تا کنون هم وفات نیافته است؛ بلکه به نزدیک بر پایی قیامت از آسمان نزول کرده آن حکمتهای ویژه الهی که متعلق به نزول اویند تکمیل می‌گردند. آنگاه بر این زمین وفات می‌یابد تأیید این مطلب از آیهٔ ۶۱ سوره زخرف تصریح شده‌است که فرمود: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ» خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرمود که به مردم چنین بگوید که: «حضرت عیسی علیه السلام، نشانه‌ای از قیامت است؛ پس شما در آمدن قیامت، هرگز تردید نکنید و گفتهٔ مرا بپذیرید.» یک گروه بزرگ از مفسّرین در اینجا نوشته‌اند که مرجع ضمیر (انه) حضرت عیسی علیه السلام است و معنی این است که: عیسی علیه السلام اطّلاع داده شده‌است که نزدیک قیامت نازل می‌شود، و آمدن او از علایم قیامت به‌شمار می‌رود. در این آیه یک قرائت دیگر «لَعَلَمٌ» منقول است که از آن این معنی بیشتر واضح می‌شود، زیرا که معنی «علم» بفتح اللام علامت است (و تفسیر حضرت عبدالله ابن عبّاس هم مؤیّد این است. عن ابن عبّاس رضی الله عنهما فی قوله تعالیٰ «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» قال خروج عیسی علیه السلام قبل یوم القیٰمة) از حضرت ابن عبّاس در باره «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» منقول است که مراد از آن حضرت عیسیٰ علیه السلام است که قبل از قیامت تشریف می‌آورد. (ابن‌کثیر)

خلاصه این‌که وقتی که با آیهٔ مذکور «قبل موته» حدیث صحیح حضرت ابو هریرة رضی الله عنه با تفسیر شامل گردد از آن به‌طور واضح زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام، نزول او نزدیک قیامت و غلبه یافتنش بر یهود ثابت می‌گردد و هم‌چنین از آیهٔ «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» هم طبق تفسیر ابن عبّاس این مضمون یقینی می‌شود.

امام التفسیر ابن کثیر در تفسیر «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ» نوشته است که: (و قد تواترت الاحادیث عن رسول الله ﷺ انه اخبر بنزول عیسی علیه السلام قبل یوم القیٰمة اماماً عادلاً»

(ابن کثیر)

احادیث رسول خداﷺ در این باره متواتراند که آن‌حضرتﷺ به نازل شدن عیسیؑ قبل از قیامت در این دنیا اطّلاع داده‌است. این روایات متواتر را استاد حضرت مولانا محمّدانور شاه کشمیری‌رحمه‌الله جمع فرموده که از صد متجاوزاند که احقر طبق فرمان او این مجموعه را به زبان عربی مرتب کردم و حضرت، نام آنرا «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» تجویز فرمود، که در همان زمان انتشار یافته‌بود. اکنون یک عالم‌بزرگ از حلب شام، به نام علامه عبدالفتاح ابو غده با اضافه کردن مزید شرح و حواشی با نگارشی بسیار عالی آن را منتشر ساخته است.

عقیدهٔ نزول حضرت عیسی در زمان آخر قطعی و اجماعی است که منکر آن کافر است.

این مضمون از آیات مذکور واضح شده‌است و تفصیل کامل آن در آیهٔ ۵۵ سورهٔ آل عمران آمده‌است؛ در آنجا ملاحظه گردد که در آنجا جواب آن شبهات مهم هم مذکور است که از طرف بعضی ملحدین این زمان جهت مشکوک کردن این عقیده تقدیم شده‌اند. والله ولی الهدایة

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَ

پس به سبب گناهان یهودیان حرام کردیم بسیار چیزهای پاکیزه را که برای آنها حلال بودند و

بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ كَثِيْرًا ﴿۱۶۰﴾ وَّ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ

به سبب این که جلوگیری می‌کردند از راه خدا بسیار. و به سبب این که ربا می‌گرفتند و به آنان

نُهُوْا عَنْهُ وَ اَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ؕ وَ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ

از این ممانعت آمده‌بود و سبب خوردن شان اموال مردم را بناحق و آماده کرده‌ایم برای کافران که

مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا ﴿۱۶۱﴾

از آنان هستند عذاب دردناک.

ربط آیات

در آیات گذشته شرارتهای یهود و به‌سبب شرارتهای‌شان، سزایی که بر آنها آمده مذکور بود؛ در این آیات هم بیان چند قبایح و نیز نوعی دیگر از سزایشان ذکر شده‌است و آن این‌که در قیامت معذّب خواهند شد؛ امّا در این جهان هم نتیجهٔ گمراهی‌شان این شد که بسیاری چیزهای پاک که قبلاً حلال بودند به‌طور سزا بر آنان حرام گشته است.

خلاصهٔ تفسیر

پس بسبب جرایم بزرگ یهود (که‌از آن جمله بسیار امور در سورهٔ بقره ذکر گردید)**ما بسیار چیزهای پاک** (یعنی حلال و نافع و لذیذ) **که** (قبلاً) **برای آنان حلال** (هم) **بودند** (چنان‌که در آیهٔ «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِيْٓ اِسْرَآئِيْلَ» است) **بر آنان** (در شریعت موسوی) **حرام کردیم** (که‌بیان آنها در آیهٔ ۱۴۶ سوره انعام «وَ عَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ...» **است و در آنجا این هم نشان داده‌شد که تحریم این چیزهای حلال به‌سبب گناهان و نافرمانی‌های‌شان بود؛ چنان‌که در آیهٔ ۱۴۶ انعام:** «ذٰلِكَ جَزَيْنٰهُمْ بِبَغْيِهِمْ...» **و** (در شریعت موسوی هم همهٔ آنها حرام ماندند هیچ چیزی حلال نشد) **آنان** (در احکام تحریف کرده یا حکم خداوندی را پنهان کرده) **بسیاری از مردم را از راه خدا** (یعنی از قبول کردن دین حق) **باز می‌داشتند** (زیرا که از این روش ایشان خواه ناخواه عوام در شبهه و تردید قرار می‌گرفتند اگرچه از طالب صادق از بین بردن آن شبهه امکان داشت) **و به‌سبب این‌که آنان سود می‌گرفتند در حالی‌که آنان** (در تورات) **از این ممنوع شده بودند و به‌سبب این‌که آنان اموال مردم را به ناحق** (یعنی به‌وسیلهٔ

غیر مشروع) **می‌خوردند** (پس به‌سبب این جلوگیری در راه حق و سود گرفتن و خوردن مال مردم به‌طور غیر مشروع تا بقای این شریعت تخفیف نشد. البتّه در شریعت جدید عیسوی قدری احکام تغییر کرد چنان‌که از آیهٔ ۵۰ آل عمران: «وَ لِاُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِیْ حُرِّمَ عَلَیْكُمْ» معلوم می‌شود و در شریعت محمّدیه بسیار تخفیف شد. چنان‌که از آیهٔ ۱۵۷ اعراف: «یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ» ثابت است. این بود سزای (دنیوی) **و** (در آخرت) **ما برای آنان که کافراند از ایشان سزایی دردناک آماده کرده‌ایم** (البتّه کسی که موافق قانون شرعی ایمان بیاورد تمام جنایات گذشته او معاف خواهند شد.)

معارف و مسایل

در شریعت محمّدی هم بعضی چیزها حرام‌اند؛ امّا آنها به‌سبب ضرر روحانی یا جسمانی حرام شده‌اند؛ به‌خلاف یهود که طیّباتی که بر آنها حرام شده‌بود در آنها هیچ نوع ضرر جسمانی یا روحانی نبود. بلکه در سزای نافرمانی‌هایشان بر آنان حرام شده‌اند.

لٰكِنِ الرّٰسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ

امّا کسانی که راسخ‌اند در علم از ایشان و ایمانداران می پذیرند آنچه را که نازل شده است

اِلَیْكَ وَ مَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِیْمِیْنَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ

بر تو و آنچه نازل شده است پیش از تو و آفرین است بر نماز قائم‌کنندگان و کسانی که زکات دهنده‌اند

وَالْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ ؕ اُولٰٓئِكَ سَنُؤْتِیْهِمْ اَجْرًا عَظِیْمًا ﴿۱۶۲﴾

و یقین کننده اند به خدا و روز قیامت پس به چنین کسان می‌دهیم ثواب بزرگ.

ربط آیات

در آیات فوق یادآوری آن یهودیان بود که بر کفر خود پایدار بودند و در

منکرات که در بالا ذکرش رفت، مبتلا بودند. در آینده بیان کسانی است که اهل‌کتاب بودند و وقتی آن‌حضرتﷺ مبعوث شدند و صفاتی که در کتابهایشان مربوط به خاتم‌النّبیینﷺ موجود بود در ذات آن‌حضرتﷺ کاملاً مشاهده کردند ایمان آوردند. مانند: حضرت عبدالله بن سلام و اُسید و ثعلبه رضی‌الله‌عنهم در این آیات تعریف و توصیف همین حضرات ذکر شده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

امّا کسانی که (از یهود) در علم (دین) راسخ (و در عمل کردن موافق به آن مضبوط) اند (و همین آمادگی حق را بر آنان واضح و قبول حق را آسان کرد که در آینده اصلاً و فرعاً مذکور است) و کسانی که (از ایشان) ایمان آورده‌اند بر این کتاب هم ایمان می‌آورند که نزد تو ارسال شده و بر آن کتاب هم (ایمان دارند) که پیش از تو نزد پیغمبران فرستاده شده‌است (مانند تورات و انجیل) و کسانی که (از ایشان) پایبند نمازاند و کسانی که (از ایشان) زکات می‌دهند و کسانی که (از ایشان) به‌خدا و روزقیامت‌اعتقاد دارند (پس) به چنین‌کسان ماحتماً (درآخرت)ثواب عظیم عطا می‌کنیم.

معارف و مسایل

کسانی که در آیه نسبت به ایشان وعدهٔ اجر کامل شده، به‌سبب این است که متّصف و مزیّن به ایمان و اعمال صالح‌اند و همواره بر تهذیب و تصحیح اخلاق و عقاید خویش اصرار می‌ورزند و نجات خود را منوط به این کار می‌دانند آن‌هم به شرطی که سعادت خاتمه بالایمان میسّر گردد.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ ۚ

ما وحی فرستادیم به طرف تو همان طوری که وحی فرستادیم به طرف نوح و آن انبیایی که بعد از او بودند

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ

و وحـی فرستادیم بر ابـراهیـم و اسماعیـل و بر اسـحٰق و بر یـعـقـوب و بر اولاد او و

عِيْسٰى وَاَيُّوْبَ وَيُوْنُسَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَيْمٰنَ وَاٰتَيْنَا دَاوٗدَ زَبُوْراً ﴿۱۶۳﴾

بر عیسـی و ایـوب و یـونـس و بـر هـارون و بـر سـلیـمـان و دادیم مـا بـه داود زبـور.

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا

وفرستادیم چنین پیغمبر که‌از احوال آنان با خبر کردیم تو را پیش از این و چنین رسول که

لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ؕ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى تَكْلِيْماً ﴿۱۶۴﴾ رُسُلًا

ازاحوال آنان باخبرنکردیم ترا وصحبت‌کردخدا باموسی صحبت‌کردن. فرستادیم انـبیا را

مُّبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذِرِيْنَ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ؕ

بشارت دهنده و ترساننده تا که نماند برای مردم بر خـدا جـای الزام بـعد از پـیغمبران

وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزاً حَكِيْماً ﴿۱۶۵﴾ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ

و هـسـت خـدا غالب و حکیم. ولی خـدا شاهـد است بر آنچـه نازل کرده بـود بـر تـو

اَنْزَلَهٗ بِعِلْمِهٖ ۚ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ ؕ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْداً ﴿۱۶۶﴾

که‌نازل‌کرده‌است‌آن‌راباعلم‌خویش‌و فرشتگان هم گواه‌اندوکافی‌است‌خـدابرای‌اظهار حق.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلاً بَعِيْداً ﴿۱۶۷﴾

کسانـی که‌کافـر شدنـد و بـاز داشتـنـد از راه خـدا، آنـان گـمـراه شـده دور افتادنـد.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ ظَلَمُوْا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ

کسانی که کافـر شدند و حق را پایمال کـردند هـرگز خـدا بـخشنده شـان نـیست و

لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيْقاً ﴿۱۶۸﴾ اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَداً ؕ وَ كَانَ

نشان نمی‌دهد به ایشـان راهـی. مگـر راه دوزخ کـه بـاشند در آن بـرای هـمیشه و

ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْراً ﴿۱۶۹﴾

این بر خـدا آسـان اسـت.

ربط آیات

از «یسْئَلُكَ اَهْلُ الْکِتٰبِ» یک سؤال احمقانه یهودی‌ها را نقل کرده با تفصیل جواب الزامی آنان را داده و در اینجا همان سؤال با عنوان دیگر باطل معرّفی می‌شود که: برای این‌که شما به رسول اللهﷺ ایمان بیاورید از او درخواست می‌کنید، از آسمان کتاب نوشته شده‌ای را برای شما بیاورد حال آن‌که پیامبران پیشین را که ذکر آنها رفته است قبول دارید و در حق آنها چنین ادّعاهایی را مطرح نمی‌کنید؛ پس به همان دلیل معجزات که پیامبران پیشین را قبول دارید بر شماست که نبیّ کریمﷺ را که دارای معجزاتی نیز هست، بپذیرید و منقاد و مطیع اوامر ایشان شوید؛ امّا حقیقت این است که طرح این ادّعا از روی حق و اخلاص نیست؛ بلکه از روی ضدّیت و عناد است.

در آینده فلسفهٔ بعثت انبیا هم بیان می‌گردد و به آن‌حضرتﷺ خطاب شده توضیح داده شد که اگر ایشان بر نبوّت شما ایمان نمی‌آورند عاقبت خود را خراب خواهند کرد. علاوه بر این که خداوند متعال گواه نبوّت شماست فرشتگان نیز گواه رسالت شما هستند.

خلاصهٔ تفسیر

ما (که‌شما را تنها تازه به پیغمبری مبعوث نکرده‌ایم که آنان چنین خواسته‌های بی‌جا را مطرح می‌کنند بلکه) **به نزد شما** (هم چنان) **وحی فرستادیم که نزد** (حضرت) **نوح**(علیه السلام) **فرستاده بودیم و بعد از او بر پیغمبران دیگر** (فرستاده‌بودیم) **و** (از آن جمله اسامی بعضی را نشان هم داد که) **ما بر** (حضرات) **ابراهیم و اسمٰعیل و اسحٰق و یعقوب و اولاد یعقوب** (کسانی‌که نبی گذشته‌اند) **و عیسی و ایّوب و یونس و هارون و سلیمان** (علیهم‌الصلوٰة والسلام) **وحی فرستاده بودیم و** (هم‌چنین) **ما به**

داود(علیه السلام) هم وحی فرستاده بودیم چنان‌که به او کتاب) **زبور داده‌بودیم** (علاوه برایشان) **بسیار پیغمبر دیگر را چنین** (هم) **صاحب وحی قرار دادیم که احوال‌شان را پیش از این** (در سورتهای مَکی مانند انعام و غیره) **برای شما بیان کرده‌ایم و بسیار پیغمبر دیگر را هم** (صاحب وحی کردیم) **که احوال‌شان را** (تا کنون) **بشما بیان نکرده‌ایم و** (حضرت) **موسی** علیه السلام را هم صاحب وحی کردیم چنان‌که) **الله تعالیٰ به او به طور خصوصی سخن گفته** (و) **همهٔ ایشان را جهت مژده دادن** (به نجات بر ایمان) **و ترساندن** (به عذاب بر کفر) **پیامبر قرار داده و فرستادیم تا که نزد مردم پیش خدا بعد از** (آمدن این) **پیغمبران** (ظاهراً هم) **عذری باقی نماند** (وگر نه در قیامت چنین می‌گفتند که حسن و قبح بسیار چیزها را ما نتوانستیم به عقل دریابیم پس ما چه تقصیری داریم) **والله تعالی** (چنان) **غالب** (و مختار) **اند** (که‌بدون ارسال پیامبران هم اگرسزا می‌داد به خاطر این‌که در مالک حقیقی بودن منفرد است. ظلمی هم نمی‌شد و فی الواقع کسی حقّ بهانه بیان کردن را نمی‌داشت امّا چون) **بسیار حکیم** (هم) **هست** (بنابر این حکمت، مقتضی ارسال رسل شد تا که عذر ظاهری هم نباشد و این بیان حکمت در وسط پیرو آمده و در آینده نبوّت محمّدیه را ثابت کرده جواب را تکمیل خواهند فرمود که اگرچه آنان باوجود بر طرف شدن شک‌های شان باز هم نبوّت او را نمی‌پذیرند) **امّا** (در واقع بر نبوّت او دلیل صحیح و محکم وجود دارد چنان‌که) **الله تعالیٰ به وسیلهٔ این کتابی که نزد شما فرستاده است و آن را هم** (چطور) **فرستاده، با کمال علم خویش** (که‌بخاطر آن، آن کتاب معجزهٔ بزرگی قرار گرفت که دلیل قاطع نبوّت است و به وسیلهٔ چنین کتابی معجز بر نبوّت شما) **شهادت می‌دهند** (یعنی دلیل ارائه می‌دهند. چنان‌که اکنون‌معلوم شد که کتاب معجز نازل فرمود و اعجاز دلیل نبوّت است پس با دلیل در واقع ثابت است. چه، کسی بپذیرد یا نپذیرد. اوّلاً نباید در این فکر بود) **و** (اگرطبعاً دل آن‌را می‌خواهد پس از آن افضل مخلوقات یعنی) **فرشتگان** (نبوّت شما را) **تصدیق می‌کنند** (و تصدیق مؤمنان مشاهد بود لذا اگرچند احمق نپذیرفتند، نپذیرند) **و** (سخن اصلی همان است که) **گواهی خدا تعالیٰ** (یعنی برای اقامه دلیل

حقیقتاً) **کافی است** (شما نیاز به تسلیم و تصدیق کسی ندارید) **کسانی که** (بعد از این دلایل قطعی هم) **منکراند و** (جالب اینکه دیگران را هم) **از دین خدا باز می‌دارند آنان** (از حق) **خیلی دور و در گمراهی واقع شده‌اند** (این حاصل مذهبشان است در دنیا و ثمرهٔ آنرا در آخرت، آینده بشنوید) **یقیناً کسانی که منکر** (حق) **اند و** (از حق مانع شده‌اند) **دیگران را هم ضرر می‌دهند الله‌تعالیٰ هزگز آنان را نخواهد بخشید و نه به ایشان به غیر از راه جهنّم راهی دیگر** (یعنی راه جنّت) **نشان می‌دهد به‌این شکل که در همان** (جهنّم) **برای همیشه باقی خواهند ماند و این سزا به نزد خدا خیلی آسان است.**

معارف و مسایل

«اِنَّآ اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ كَمَآ اَوْحَیْنَآ اِلٰی نُوْحٍ وَّ النَّبِیّٖنَ مِنْۢ بَعْدِهٖ» **از این آیه معلوم شد که وحی تنها حکم و پیام خداست که بر پیغمبران فرستاده می‌شود همان‌طور که بر پیامبران پیشین وحی فرستاده‌شد، الله تعالیٰ وحی خود را بر حضرت محمّدﷺ فرستاد. پس کسی که آنرا پذیرفته است این را هم باید بپذیرد و کسی که این را انکار می‌کند گویا که منکر همهٔ آنهاست و وجه تشبیه به حضرت نوح و انبیای مابعد شاید این باشد که وحی در زمان حضرت آدم شروع شد و آن‌وقت کاملاً به‌صورت تعلیم ابتدایی بود که بر حضرت نوح به کمال خود رسید گویا حالت اوّل تنها حالت آغاز تعلیم بود که در زمان حضرت نوح‌علیه‌السلام آن حالت تکمیل شده به چنان وضع رسید که بتوان از آن امتحان گرفته شود و به فرمانبرداران پاداش و به نافرمانان سزا داده شود چنان‌که سلسله انبیای اولوالعزم‌علیهم‌السلام هم از حضرت نوح‌علیه‌السلام شروع شد و اوّلین بار در زمان حضرت نوح‌علیه‌السلام برای نافرمانان وحی عذاب نازل گشت. خلاصه این‌که پیش از حضرت نوح‌علیه‌السلام بر مخالفت حکم خدا و انبیا عذاب نازل نمی‌شد. بلکه آنان معذور قرار داده شده**

مهلت داده می‌شدند. و جهت تفهیم آنان کوشیده می‌شد، وقتی که در زمان حضرت نوح علیه‌السلام کاملاً تعلیم مذهبی ظاهر شد و برای مردم در پیروی حکم خداوندی خفا باقی نماند پس از آن به بعد بر نافرمانان عذاب نازل شد. اوّلاً در زمان حضرت نوح علیه‌السلام طوفان آمد. بعد از آنْ در زمان انبیای دیگر مانند حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب و غیره علیهم‌السلام برای کفّار انواع و اقسام عذاب نازل گشت و در تشبیه وحی آن‌جناب صلی‌الله‌علیه‌وسلم به‌وحی حضرت نوح علیه‌السلام و انبیای ما بعد به اهل کتاب و مشرکین هشدار داده‌شد که هر کسی که وحی آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم یعنی قرآن را نپذیرد او مستحق عذاب عظیم خواهد شد.
(فوائد علامه عثمانی)

دیگر این‌که وجود شخص حضرت نوح علیه‌السلام خود نوعی معجزه بود زیرا عمر (۹۵۰) نهصد و پنجاه سال به ایشان عنایت شده‌بود که در این مدّت نه از او دندانی شکست و نه موهایش سفید شدند و نه در نیروی بدنی وی خللی وارد شد بلکه در تمام عمر مورد اذیت و آزار قوم نافرمان خود قرار گرفت و با شکیبایی همه ناملایمات را تحمّل نمود. (مظهری)

«وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَیْكَ» انبیایی که بعد از حضرت نوح علیه‌السلام آمده‌اند آنان را بالاجمال ذکر کرده کسانی که اولوالعزم و جلیل القدر گذشته‌اند، به‌طور خاص ذکر شده‌اند که هدف از نشان دادن این‌است که همهٔ ایشان انبیا هستند و بر انبیا به‌طرق مختلف وحی می‌آید. گاهی فرشته‌ای پیغام الهی را به پیامبرش می‌رساند و گاهی به‌صورت کتاب و نوشته‌ای نازل می‌گردد و زمانی نیز مستقیماً خداوند متعال با رسول خود صحبت می‌کند؛ خلاصه به هر طریقه‌ای که وحی بیاید بر آن عمل واجب می‌گردد. بنابر این گفتن یهود که اگر به مانند تورات کتاب نوشته شده‌ای نازل گردد، ایمان می‌آوریم و اگر نه ایمان نمی‌آوریم، حماقت و کفر است. از حضرت ابوذرغفاری رضی‌الله‌عنه روایت شده‌است که آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود که: الله تعالیٰ یکصد و بیست و چهار هزار

پیغمبر فرستاده است که از جمله سیصد وسیزده صاحب شریعت و رسول بوده‌اند. (قرطبی)

«رُسُلًا مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذِرِيْنَ» الله تعالیٰ انبیا را مرتّباً فرستاد که به مؤمنان بشارت دهند و کفّار را بترسانند تا که برای مردم در قیامت جای عذری باقی نماند که ما از رضا و غیر رضای تو آگاهی نداشتیم و اگر اطّلاع می‌یافتیم حتماً به آن عمل می‌کردیم، پس وقتی الله تعالیٰ به انبیا معجزه داد و ایشان را فرستاد و آنان راه حق را نشان دادند پس اکنون در عدم قبول دین الهی عذر کسی پذیرفته نمی‌شود، وحی الهی چنان حجّت قطعی است که در برابر آن هیچ حجّتی نمی‌تواند عرض اندام کند؛ بلکه تمام دلایل رد می‌شوند و این حکمت و تدبیر الهی است. از حضرت ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت شده است که گروهی از یهود به حضور آن‌حضرت ﷺ رسیدند: آن‌حضرت ﷺ فرمود: به‌خدا قسم شما به‌طور قطع می‌دانید که من رسول بر حق خدایم. آنان انکار کردند. آنگاه این آیه نازل گشت: «لٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ» که در آن نشان داده‌شد که الله تعالیٰ به‌وسیلهٔ این کتاب معجز که مظهر کمال علمی است بر نبوّت شما گواه است خداوند متعال این را دانسته و کتاب را نازل فرمود که شما اهل آن می‌باشید، و فرشتگان هم بر این گواه‌اند و بعد از شهادت ذات علیم و خبیر دیگر دلایلی برای شما باقی نماند.

بعد از تصدیق قرآن مجید و آن‌حضرت ﷺ، می‌فرماید: که کسانی که اکنون منکر هستند و آن اوصاف و احوال ایشان را که در تورات موجود بودند، پنهان می‌کنند و مردم چیزها را برعکس بازگو کرده آنان را از دین حق باز می‌دارند، پس چنین کسان نه به مغفرت نایل می‌گردند و نه به هدایت. لذا از اینجا معلوم گشت که هدایت در پیروی از آن‌حضرت ﷺ منحصر است و گمراهی عبارت از مخالفت با آن‌حضرت ﷺ است. بدین ترتیب غلط بودن همه خیالات یهود محقق شدند.

يٰاَيُّهَاالنَّاسُ قَدْ جَاۤءَ كُمُ الرَّسُوْلُ بِالْحَقِّ مِنْ رَّبِّكُمْ فَاٰمِنُوْا خَيْراً لَّكُمْ

ای مردم نزد شما رسولی آمد به حق از طرف پروردگارتان ایمان بیاورید تا که بهتر باشد برای شما

وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ

و اگر ایمان نیاورید پس از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و هست خدا

عَلِيْماً حَكِيْماً ﴿۱۷۰﴾

به همه چیز دانا و حکیم.

ربط آیات

بعد از پاسخ به اعتراض یهود و اثبات نبوّت محمّدیه ﷺ اکنون به تمام مردم جهان خطاب می‌فرمایند که نجات شما در این است که به نبوّت محمّد ﷺ ایمان بیاورید.

خلاصهٔ تفسیر

ای مردم (جهان) **به نزد شما این رسول بر حق** (ﷺ) **با سخن راست** (یعنی با ادّعای درست و دلیل راست) **از طرف پروردگار شما** (جلّ شأنه) **تشریف آورده‌اند پس** (مقتضای اثبات الدّعوىٰ بالدلیل الصحیح این است که) **شما** (بر او و آنچه می‌فرماید) **یقین کنید** (کسانی‌که جلوتر یقین داشته‌اند بر آن پایدار بمانند و آنان‌که یقین نکرده‌اند از اکنون یقین کنند) **این برای شما بهتر خواهد شد** (زیرا که نجات متحقق می‌شود) **و اگر شما منکر شوید پس** (ضرر متوجّه خود شماست و هیچ ضرری متوجّه ذات ربّ العالمین نیست زیرا که) **از آن خداست همه آنچه در آسمانها و زمین** (موجود) **است** (پس به چنین مالک عظیم الشان و قادر متعال چه ضرر می‌تواند برسد، خیر خود را در نظر بگیرید) **و الله تعالىٰ** (از کفر و ایمان همه) **کاملاً اطّلاع دارند** (و آنچه در دنیا کاملاً سزا نمی‌دهند پس به این خاطر است که) **حکیم مطلق** (نیز)



هستند.

يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ وَ لَا تَقُوْلُوْا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ ؕ اِنَّمَا

ای اهل کتاب مبالغه نکنید در امر دین خود و نگویید در شأن خدا مگر سخن حق یقیناً

الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ كَلِمَتُهٗ ۚ اَلْقٰهَا اِلٰى مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ

مسیح عیسی پسر مریم رسول خداست و کلام او است که القا کرده است آن را طرف مریم و روح است

مِّنْهُ ۫ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ ۫ وَ لَا تَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ ؕ اِنْتَهُوْا خَيْرًا

از نزد او پس ایمان بیاورید به خدا و رسول او و نگویید که خدا سه تا هستند این را بگذارید بهتر می‌شود

لَّكُمْ ؕ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ؕ سُبْحٰنَهٗ اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ لَهٗ

برای شما یقیناً خداست معبود یگانه مناسب شأن او نیست که فرزند داشته باشد از آن اوست

مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ ؕ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ﴿۱۷۱﴾

آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و کافی است خدا کارساز.

ربط آیات

در آیات ماقبل، خطاب به یهود بود و تفصیل گمراهی آنان ذکر گردید. در این آیات خطاب به نصارا است و بداعتقادی و خیالات باطل ایشان که دربارهٔ خدا و حضرت عیسی علیه السلام داشتند رد گردید.

خلاصهٔ تفسیر

ای اهل کتاب! (یعنی اهل انجیل) شما در (بارهٔ) دین خویش از حد (عقیدهٔ حقه) بیرون نروید و در شأن خدا سخنان بی جا نگویید (که نعوذ بالله او دارای

اولاد است. چنان‌که بعضی می‌گفتند: «اِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلٰثَة» و بقیه دو جز یکی حضرت عیسی علیه السلام را می‌گفتند و دیگری حضرت جبرئیل علیه السلام را چنان‌که در آینده از اضافه کردن «وَ لَا الْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ» معلوم می‌شود و بعضی حضرت مریم علیها السلام را چنان‌که از آیهٔ ۱۱۶ مائده «اِتَّخِذُوْنِیْ وَ اُمِّیَ» معلوم می‌شود یا آن خود مسیح است چنان‌که بعضی می‌گفتند چنان‌که در آیهٔ ۷۲ مائده «اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ» الغرض همهٔ این عقاید باطل‌اند) **مسیح عیسی ابن مریم غیر از این کس دیگری نیست که رسول خداست و در یک کلمه** (پیدایش) **خداست که آنرا الله تعالیٰ به** (حضرت) **مریم** علیها السلام (توسط حضرت جبرئیل علیه السلام) **رسانیده بود و از طرف الله تعالیٰ یک** (چیز ذی) **روح‌اند** (که‌این روح را بواسطه نفخ جبرئیل علیه السلام در جسم مریم رسانیده بود او نه ابن الله است و نه یکی از سه تا است چنان‌که از عقاید مذکور لازم می‌آید) **پس** (وقتی همه سخنان اشتباه‌اند پس از همه توبه کنید و) **به خدا و تمام رسولان او** (طبق تعلیم‌شان) **ایمان بیاورید** (و آن موقوف است بر توحید لذا به توحید عقیده داشته‌باشید) **و چنین نگویید که** (خدا) **سه تایند** (هدف ما منع از شرک بود و آن در همهٔ اقوال مشترک است از این شرک) **باز بیایید برای شما بهتر خواهد شد** (به توحید قایل باشید زیرا که) **معبود حقیقی یک معبودی است** (و) **او از این‌که دارای اولاد باشد منزّه است و هر آنچه از موجودات در آسمانها و زمین است همه ملک او می‌باشند** (و منزّه است و مالک علی الاطلاق بودن او دلیل توحید است) و (دلیل دیگر این است که) **الله تعالیٰ در کارساز بودن کافی است** (و به غیر او همه در کارها، نا کافی‌و محتاج الی الغیر و به یک حد رسیده عاجز می‌باشند. و این کفایت از صفات کمال است و کمال‌صفات از لوازم الوهیّت است، وقتی که در غیر الله منتفی است پس الوهیّت آن هم منتفی است لذا توحید ثابت‌است.)

معارف و مسایل

خلاصه در این لفظ این نشان داده شد که حضرت عیسی علیه السلام کلمة الله است، مفسرین برای آن معانی مختلف بیان فرموده‌اند:

۱ـ امام غزّالی می‌فرماید که در خلقت طفل دو عامل کارگر می‌شود. یکی نطفه است و دیگری کلمه (کن) است از طرف خدا؛ که بعد از آن کودک به‌وجود می‌آید، و چون عامل اوّل در حق حضرت عیسی علیه السلام منتفی است. بنابراین به‌طرف عامل دوم منسوب شده به او (کلمةالله) گفته می‌شود مقصود این است که آن‌حضرت از اسباب مادّی تنها از کلمه (کن) آفریده شده‌است. در این صورت معنی «اَلْقٰهَآ اِلٰی مَرْيَمَ» این است که الله تعالیٰ این کلمه را به حضرت مریم علیها السلام رسانید که در نتیجه آن، حضرت عیسی علیه السلام آفریده‌شد.

۲ـ بعضی نیز فرموده‌اند که: کلمة الله به‌معنی بشارت الله است و مراد از آن حضرت عیسی علیه السلام است در بشارتی که الله تعالیٰ به‌وسیلهٔ فرشتگان به مریم علیها السلام داده در آن لفظ (کلمة) به‌کار رفته است چنان‌که در آیه ۴۵ آل عمران آمده است: «اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ»

۳ـ بعضی فرموده‌اند که (کلمة) به‌معنی آیت و نشانی است چنان‌که این لفظ در آیهٔ ۱۲ سوره تحریم به‌معنی (آیة) به‌کار رفته است «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا، وَ

وَرُوحٌ مِّنْهُ در این لفظ دو امر قابل اندیشه هست یکی این‌که روح گفتن حضرت عیسی علیه السلام به چه معنی است؟ دوم این‌که نسبتی که او به‌طرف خدا داده‌شده مقصود از آن چیست؟ در این رابطه اقوال متعدّدی از مفسّرین منقول است:

۱ـ بعضی فرموده‌اند که قاعدهٔ عرفی این است که وقتی بخواهند طهارت و پاکیزگی چیزی را بیان کنند، پس به‌طور مبالغه بر آن روح اطلاق می‌کنند، و چون در آفرینش حضرت عیسی علیه السلام نطفهٔ پدر دخالت نداشت و تنها نتیجه ارادهٔ الله و کلمه (کن) بوده، بنابر این در طهارت و نظافت خویش به درجهٔ

کمال رسیده‌بود به این خاطر طبق محاورهٔ عرف به او روح گفته شد. و نسبت آن به طرف خدای تعالیٰ برای تعظیم و تشریف است. چنان‌که برای تعظیم مساجد، نسبت آنها به‌طرف الله می‌شود و می‌گویند: مساجد الله. یا کعبه را به‌طرف خدا منسوب کرده می‌گویند: بیت الله، یا بندهٔای که اطاعت خدا را می‌کند او را به خدا منسوب کرده، می‌گویند: عبدالله.

چنان‌که در آیهٔ ۱ سورهٔ اسرائیل برای آن‌حضرتﷺ این صیغه به‌کار رفته است «اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ».

۲ـ بعضی حضرات فرموده‌اند که مقصود از بعثت حضرت عیسی علیه السلام این بود که در دلهای مردهٔ مردم حیات روحانی افکنده باز زنده گردانیده شوند و چون او سبب حیات روحانی بود همانطوری که روح سبب حیات جسمانی می‌باشد، بنابر این از این جهت به او «روح» گفته شد. چنان‌که برای خود قرآن کریم هم این لفظ در آیهٔ ۵۲ سوره شوری به‌کار رفته است «وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحاً مِّنْ اَمْرِنَا» زیرا که قرآن کریم هم حیات روحانی می‌بخشد.

۳ـ بعضی فرموده‌اند که روح به‌معنی رمز به‌کار می‌رود. حضرت عیسی علیه السلام بخاطر آفرینش عجیب و غریب خویش یک رمز و نشانی الهی بود بنابراین به او «روح‌الله» گفته شد.

۴ـ بعضی هم گفته‌اند که در اینجا مضاف محذوف است و اصل عبارت چنین است که ذو روح منه و چون در ذی روح بودن همه جانداران برابرند، بنابراین، امتیاز حضرت عیسی علیه السلام چنین اظهار گردید که او را از همه به‌طرف خویش نسبت داد.

۵ـ یک قول دیگر این است که روح به معنی نفخ (دم) است. چنانکه جبرئیل علیه السلام حسب امر خداوندی در گریبان حضرت مریم علیها السلام دمیده بود و به سبب آن حمل قرار گرفت و چون حضرت عیسی علیه السلام به‌صورت معجزه تنها از نفخ آفریده شده‌بود. بنابر این به او «روح‌الله» گفته شد و از آیهٔ ۹۱ سورهٔ انبیاء

قرآن کریم «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوْحِنَا» اشاره به همین نکته است علاوه بر اینها احتمالات متعدّدی دیگر هم بیان شده‌است. در هر صورت مقصود آن هرگز چنین نیست که حضرت عیسیؑ جزئی از الله تعالیٰ باشند، و همین روح در شکل انسانی حضرت عیسیؑ ظاهر شده‌است.

لطیفه

علامّه آلوسی واقعه‌ای نوشته است که در دربار هارون‌الرشید یک دکتر نصرانی با علی بن حسین واقدی مناظره کرد و گفت در کتاب شما چنین لفظی هست که از آن معلوم می‌شود که حضرت عیسیؑ جزئی از ذات خداست و در استدلال خویش این آیه را خواند که در آن این الفاظ آمده بود «رُوْحٌ مِّنْهُ» علّامه واقدی در جواب او آیهٔ ۱۳ سورهٔ جاثیه را خواند که: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعاً مِّنْهُ» که در این آیه گفته شد که آنچه در آسمانها و زمین است همه از خداست و به وسیلهٔ «مِنْهُ» همه چیز به طرف خدا منسوب گردیده‌است. و فرمود که اگر هدف رُوْحٌ مِّنْهُ این می‌باشد که حضرت عیسیؑ جزء خداست پس منظور این آیه هم این می‌باشد که آنچه در آسمانها و زمین است همه جزء خدا هستند. با شنیدن این جواب نصرانی پاسخی برای گفتن نداشت و فوراً مسلمان شد «وَ لَا تَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ» به‌وقت نزول قرآن نصارا به چند فرقه بزرگ تقسیم شده‌بودند و عقیده‌شان در ارتباط با تثلیث به سه اصل مستقل مبتنی بود: یک گروه می‌گفت که مسیح عین خداست و خدا به‌صورت مسیح در جهان نزول کرده‌است.

فرقهٔ دوم می‌گفت که مسیح ابن الله است و فرقهٔ سوم مدّعی بود که رمز وحدت در سه پنهان است. پدر، پسر، مریم، در این فرقه هم دو گروه وجود داشت که گروه دوم به‌جای مریم روح القدس را اقنوم سوم می‌گفت. خلاصه این‌که ایشان حضرت مسیح را به‌عنوان ثالث ثلثة می‌پذیرفتند. بنابر این قرآن

کریم هر سه گروه را به‌طور جدا جدا مخاطب قرار داده و یک‌جا بر نصارا روشن گردانیده‌شد که حق یکی است و آن این‌که مسیح‌علیه‌السلام از شکم مریم‌علیهاالسلام متولّد شده یک انسان و رسول برحق خداست و آنچه از این بیشتر گفته می‌شود همه باطل و بیهوده‌اند، برابر است که در آن تفریط باشد همچنان‌که عقیدهٔ یهود بود که گفتند او شعبده باز و مفتری بود، یا افراط باشد. چنان‌که طبق عقیدهٔ نصارا که می‌گفتند او خداست یا پسر خدا یا سوم سه تاست.

قرآن کریم در آیات فراوانی از یک طرف گمراهی یهود و نصارا را روشن کرد و از طرف دیگر شأن رفیع و مقام بلند حضرت عیسی‌علیه‌السلام را به نزد خدا واضح فرمود تا که از انحرافات افراط و تفریط، راه حق و معتدل نمایان گردد.

اگر می‌خواهید که بر عقاید مسیحیان و جهات مختلف آن و هم‌چنین در مقابل آن بر حقانیّت اسلام به تفصیل آگاه شوید کتاب مشهور عالم «اظهارالحق» تألیف مولانا رحمت الله کیرانوی را مطالعه فرمایید که ترجمه آن از عربی (به اردو) با شرح و تحقیق در حال حاضر از دارالعلوم کراچی در سه جلد انتشار یافته است.

«لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ ؕ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا» یعنی در آسمان و زمین از بالا تا پایین همه مخلوق و مملوک و بندهٔ او می‌باشند. باز بگویید چه کسی می‌تواند شریک یا پسر او باشد. و خداست کارساز همه و برای کارسازی همه کافی است نیاز به دیگری نیست باز نشان دهید که او چگونه نیازمند به شریک یا پسر می‌باشد خلاصه نتیجه این شد که نه در مخلوقات کسی قابلیّت شریک شدن با وی را دارد و نه در ذات کسی را گنجایش است که با او همتا گردد. لذا از آیات فوق معلوم گشت که شریک و پسر قایل شدن برای خالق ذوالجلال، کار کسانی است که از ایمان و عقل سلیم محروم باشند.

غُلُوّ در دین حرام است.

«لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِکُمْ» در این آیه، اهل کتاب از غلوّ در دین منع شدند. معنی لفظی «غلو» تجاوز از حد است؛ امّا جصاص در احکام‌القرآن فرموده‌است: «الغلو فی الدین هو مجاوزة حدالحق فیه» یعنی غلو در بارهٔ دین این است که از حدودی‌که برای هر چیز مقرّر گردیده، تجاوز واقع شود.

اهل کتاب یعنی یهود و نصارا هر دو به این، مورد خطاب قرار گرفتند که غلوّ دردین هر دوی آنها مشترک است و هر دو گروه شکار غلوّ در دین بودند؛ زیرا که نصارا در پذیرفتن حضرت عیسی علیه‌السلام و تعظیم و غلوّ کردند که او را خدا یا پسر یا خدای سوم گفتند و یهود در انکار عدم پذیرش به او غلو کردند به‌طوری که او را به‌عنوان رسول هم نپذیرفتند؛ بلکه العیاذ بالله مادر گرامیشان حضرت مریم علیهاالسلام را مورد تهمت و افترا قرار داده حتّی نسب وی را مورد سرزنش قرار دادند. لذا چون یهود و نصارا سبب غلوّ و مبالغه در امر دین، راه گمراهی و ضلالت پیمودند، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم امّت خود را به احتیاط تأکید فرموده‌است. در مسند امام احمد از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه روایت شده است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا تطرونی کما اطرت النصاریٰ عیسیٰ ابن مریم فانما انا عبد فقولوا عبدالله و رسوله» در مدح و ثنای من چنان مبالغه نکنید که نصارا در بارهٔ حضرت عیسی علیه‌السلام کرده‌اند. کاملاً متوجّه باشید که من بندهٔ خدا می‌باشم. بنابراین شما مرا بندهٔ خدا و رسول او بگویید (این روایت را امام بخاری و ابن المدینی هم با سند صحیح روایت کرده‌اند) خلاصه این‌که من در بندهٔ خدا و بشر بودن با شمه شریک هستم و ارجحیّت من این است که من رسول خدا هستم و اگر بیش از این تجاوز کنید و مرا در صفات خدا شریک قرار دهید، این غلوّ است. مبادا چون یهود و نصارا در غلوّ مبتلا شوید! یهود و نصارای تنها در ارتباط با انبیا علیهم‌السلام غلو نمی‌کردند؛ بلکه وقتی آنان در این بیماری مهلک (غلو) مبتلا شدند، نسبت به حواریون و پیروان و نائبین انبیا علیهم‌السلام همین رفتار را اختیار

کردند به‌طوری که رسول را خدا قرار داده پیروان رسول را به‌درجهٔ معصومیت رساندند و نکوشیدند تا بدانند که آیا پیروان و پیروان رسول واقعاً بر راه شریعت استوارند پس نتیجه این شد که رهبری‌شان به دست کسانی افتاد که خود نیز گمراه بودند و بر گمراهی مردم افزودند و عاقبة الامر از راه دین و شریعت پاک الهی دور شدند قرآن کریم احوال آنان را در آیهٔ ۳۱ سورهٔ توبه بیان فرموده‌است که: «اِتَّخَذُوْا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِّنْ دُوْنِ اللهِ» یعنی، آنان به پیشوایان مذهبی خود درجهٔ معبودی دادند رسول را خدا پنداشتند. سپس به‌عنوان پیروی از پیامبران، پرستش پیشوایان مذهبی آغاز گردید از این آیه معلوم گردید مبالغه در دین امری نکوهیده و تباه کننده‌است چنان‌که امّتهای گذشته را به تباهی کشاند. برای همین است که مولا و سرور ما حضرت نبیّ‌اکرمﷺ برای نجات امّت خویش تدابیر لازم را برقرار کرده، امّت را از ابتلای بدان بر حذر داشت.

در حدیثی آمده‌است که آن‌حضرتﷺ در موسم حج به حضرت عبدالله بن عبّاس‌رضی‌الله‌عنهما فرمود که برای او سنگریزه جمع کرده بیاورند او سنگریزه‌های متوسّط جمع کرده در خدمت تقدیم داشت. آن‌حضرتﷺ آنها را پسندید. دو بار گفت: «بمثلهن بمثلهن» یعنی باید با چنین سنگریزه‌های متوسّط رمی جمار انجام یابد. سپس فرمود: «ایاکم و الغلو فی الدین فانما هلك من قبلکم بالغلو فی الدین» یعنی از غلو فی‌الدین بپرهیزید؛ زیرا که امم گذشته پیش از شما به سبب غلو دردین هلاک و برباد شدند. از این حدیث چند مسئله مهم‌معلوم‌شد.

فواید مهم

اوّلاً این‌که سنگریزه‌هایی که در حج بر جمرات زده می‌شود، حد مسنون آنها این است که متوسّط باشند نه بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ. سنگ بزرگ برداشتن غلوّ در دین شمرده می‌شود.

دوم این معلوم شد که حد شرعی هر چیز آن است که رسول‌کریمﷺ با قول و عمل خویش معیّن فرموده‌اند؛ تجاوز از آن غلو فی‌الدین است.

حدود حبّ دنیا

طمع مال و ثروت و عیش و عشرت جهان بیش از نیاز در اسلام مذموم است و نسبت به ترک آن هم در قرآن راهنمایی‌های زیادی وارد شده‌است. امّا جایی که آن‌حضرتﷺ از حبّ و طمع دنیا منع فرموده در آنجا هم از قول و عمل خویش، حدود آن را معیّن ساخته‌است که ازدواج را سنّت خویش قرارداد و آن را ترغیب نمود و درجات و فواید تولید نسل را بیان فرمود. حسن سلوک را با اهل و عیال و همچنین ادای حقوق آن را فرض قرار داد و برای نیازمندی خود شخص و آنان کسب معاش را فریضهٔ بعد الفریضة فرمود و به مردم تأکید فرمود که به تجارت، زراعت و صنعت و حرفه و کارگری اشتغال ورزند اقامهٔ حکومت اسلامی و ترویج نظام اسلامی را فریضهٔ نبوّت قرار داده با عمل خویش در تمام جزیرة العرب یک نظام مملکت برقرار نمود. و خلفای‌راشدین آن را به شرق و غرب جهان انتشار دادند که از آن معلوم شد که اشتغال به این چیزها بقدر نیاز نه در حبّ دنیا به‌شمار می‌رود و نه در حرص و طمع داخل است.

یهود و نصارا این حقیقت را نفهمیده، در رهبانیّت مبتلا شدند؛ لذا قرآن حکیم این کجروی آنها را با این الفاظ در آیهٔ ۲۷ سورهٔ حدید رد کرد: «وَرَهْبَانِيَّةًۨ ابْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنٰهَا عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغَآءَ رِضْوَانِ اللهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» یعنی آنان خودسرانه طریقهٔ رهبانیّت یعنی، ترک دنیا را اختیار کرده‌بودند که ما بر آنها لازم نکرده‌بودیم باز آنچه برخود عاید کرده‌بودند نتوانستند آن را انجام دهند.

حدود سنت و بدعت

رسول کریمﷺ در عبادات، معاملات، معاشرت و خلاصه در هرچیز از قول و عمل خویش حدود اعتدال را مقرّر فرموده‌است که کوتاهی از آن و تجاوز بر آن گمراهی است؛ بنابر این آن‌حضرتﷺ از بدعات و محدثات به شدّت منع‌فرمود و گفت: «کل بدعة ضلالة وكل ضلالة فی‌النار» هربدعت گمراهی است و انجام هرگمراهی جهنّم است.

بدعت به چیزی گفته می‌شود که در قول و عمل آن‌حضرتﷺ صراحتاً یا با اشاره موجود نباشد. حضرت شاه ولی‌اللهؒ نوشته است که بدعت در اسلام به این خاطر جرم شدیدی قرار داده‌شد که راهی است برای تحریف دین، در امم گذشته این‌طور شد که آنان از جانب خود بر کتاب خویش و تعلیمات پیغمبر خویش افزودند و نسلهای آینده یکی بعد از دیگری بر آنها افزودند و مطابق میل خواسته‌های خویش آنها را تحریف کرده کم و زیاد کردند به‌طوری که معلوم نشد که اصل حقیقت این دین چه بوده و افزوده‌های آنان کدامند. شاه صاحب در کتاب «حجةالله‌البالغه» خویش بیان فرموده‌است که برای تحریف چه انگیزه‌ای در این جهان باعث شده‌است و چگونه شریعت پاک اسلام راه هرگونه تحریف را مسدود کرده است که میکروب این وبا درمیان امّت شیوع پیدا نکند.

راه‌اعتدال درتعظیم علما ومشایخ واتباع‌شان

بنابه دستورات قرآنی، معلوم شد که اسباب تشدّد غلوّدر دین، بدترین اسباب به شمار می‌آیند؛ ولی جای تأسّف است که علی رغم تلاش و اهتمام آن‌حضرتﷺ و پایبندی فراوان مردم در امر دین باز هم امّت مسلمان با بدترین صورت شکار غلوفی‌الدین می‌شوند و نشانه‌های غلو در کلّیّهٔ شؤون

آنها خودنمایی می‌کند. از آن‌جمله مخصوصاً همان چیزی‌که برای ملّت مهلک و بی‌نهایت مضرّ است، رفتار با پیشوایان دینی است. گروهی از مسلمانان وجود علما و پیشوایان دینی را نادیده می‌گیرند و می‌گویند: کتاب الله برای ما کافی است. همانگونه که آنان کتاب خدا را می‌فهمند ما نیز می‌توانیم بفهمیم و به‌قول معروف «هم رجال و نحن رجال» یعنی آنان هم مردم‌اند و ما هم مردمیم. و نتیجهٔ آن این شد که هر کسی از روی هوی و هوس با عدم آگاهی از زبان عرب و حقایق و معارف قرآنی و بدون این‌که از بیان و تفسیر رسول کریمﷺ آگاهی داشته باشد با دیدن اندک ترجمه‌ای از قرآن، خود را مفسّر قرآن و عالم به علوم قرآنی می‌دانند و به‌جای این‌که تفسیر و تشریح قرآن را که توسّط شخص رسول‌اکرمﷺ انجام گرفته یا توسّط شاگردان و یاران بلا واسطه او نقل شده‌است فرا گیرند، هر سخنی را که در فکرشان بیاید به قرآن کریم منسوب می‌دارند. در حالی‌که اگر کتاب بدون معلّم کافی می‌بود، خداوند متعال می‌توانست نسخه‌های نوشته شده‌ای را به مردم عرضه دارد و نیازی به معلّم و ارسال رسول نداشت. پس اگر تأمّل شود که این امر تنها مختصّ به کتاب الله نیست. با دیدن ترجمهٔ کتابی از علم و فن هرگز مردم نمی‌تواند عالم آن فن شود. با مطالعه کتب یونانی یا پزشکی تا امروز هیچ کس حکیم یا دکتر نشده‌است. از دیدن کتب هندسه هیچ کس به درجهٔ مهندسی نایل نشده‌است و با دیدن خیّاطی و آشپزی هیچ کس خیّاط و آشپز نگردیده‌است. بلکه در همهٔ این چیزها نیاز به تعلیم و تعلّم است و وجود معلّم نزد همه از مسلّمات است. امّا متأسّفانه تنها قرآن و سنّت است که چنین سرسری قرار داده می‌شوند و برای آن نیازی به معلّم دانسته نشده‌است. چنان‌که گروه بزرگی از تحصیل کنندگان در این غلو غرق شده‌اند که تنها مطالعهٔ قرآن را کافی می‌دادند. و تفسیر و تعبیر علمای سلف و اقتدا و اتباع ایشان را کلّاً نادیده می‌انگارند. از طرف دیگر گروههای زیادی از مسلمانان در این غلو مبتلا شده‌اند که

کورکورانه هر که را خواستند مقتدا و پیشوای خود قرار دادند. پس تقلید کور کورانهٔ او را شروع کردند و نمی‌دانند که آن کسی که ما او را مقتدا و پیشوای خود قرار داده‌ایم درست بر معیار علم، عمل، اصلاح و تقویٰ منطبق است یا خیر؟ و نه به این طرف توجّه کردند که تعلیمی که او می‌دهد آیا مخالف قرآن و سنّت است.؟ شریعت اسلام شیوه دوری از غلوّفی‌الدین را بـه امّت اسـلامی تعلیم داده و آنها را از هر گونه افراط و تفریط بر حذر داشته است و چنین ندا سر داده که کتاب الله را از رجال الله بیاموزید و رجال الله را از کتاب الله بشناسید؛ یعنی به‌وسیلهٔ تعالیم مشهور قرآن و سنّت. اوّلاً کسانی را بشناسید که به علوم کتاب و سنّت اشتغال دارند و زندگی‌شان رنگ کتاب و سنّت به‌خود گرفته است سپس در هر مسئلهٔ پیچیده و مشکل کتاب و سنّت تفسیر و تشریح آنان را بـر رأی خود مقدّم بدارید و مخلصانه از آنان پیروی کنید.

لَنْ يَّسْتَنْكِفَ الْمَسِيْحُ اَنْ يَّكُوْنَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لَا الْمَلٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ وَ

هرگـز عـار نـدارد مسیـح از اینکـه بندهٔ خدا باشـد و نـه فـرشـتگان مـقـرب و

مَنْ يَّسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهٖ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيْعاً ﴿۱۷۲﴾

هـر کـس عـار کند از عبادت او و تکبّر کند پـس جمع می‌کنند همه را به‌طرف خـود یک جا

فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَ

پس کسانی که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند کارهای شایسته پس کامل می‌دهد به آنان ثواب‌شان را و

يَزِيْدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖ وَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً

اضافه‌می‌دهد به‌آنان‌از فضل خویش وکسانی‌که‌عار کرده‌اند و تکبّر نموده‌اند. پس‌بآنان‌عذاب‌می‌دهد

اَلِيْماً وَّ لَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَّ لَا نَصِيْراً ﴿۱۷۳﴾

عذاب دردناک و نمی‌یابند برای خود به غیر از الله حامی و مددکاری.

خلاصهٔ تفسیر

(نصاری بیخود حضرت مسیح را جزء الله قرار می‌دهند و خود حضرت) **مسیح** (چنان بود که در وقت سکونت زمین اقرار بندگی خود را که مبطل‌الوهیّت است اعلام داشته و همه آن‌را می‌دانند امّا اکنون‌هم در وقت سکونت در آسمان که نسبت به سکونت زمین ارفع و مظنه تعالی است یا تا قیامت در همه حال که باشد اگر کسی از او بپرسد در آن حال هم) **هرگز از بندهٔ خدا عار** (و انکار) **نمی‌کند و نه فرشتگان مقرّب** (گاهی عار می‌کنند که در آنان جبرئیل هم هست که او را هم جزئی از خدا می‌دانند از خود او کسی بپرسد و ببیند) **و** (چگونه او عار می‌کند و انجام بر این عار چنین است که) **هر کسی که از بندگی خدا عار کند و تکبّر ورزد** (پس انجام آن‌را بشنود) **خدا تعالیٰ حتماً همه مردم را نزد خود** (به‌وقت حساب) **جمع می‌کند پس کسانی که** (در دنیا) **ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند** (یعنی عبد قرار گرفته‌اند زیرا که حاصل بندگی همین ایمان و اعمال‌اند) **پس به آنان ثواب کامل آنان را** (هم) **می‌دهند** (که‌بر ایمان و اعمال منصوص است) **و** (علاوه بر این) **به آنان از فضل خویش اضافه** (هم) **می‌دهند** (که‌تفصیل آن منصوص نیست) **و کسانی که** (از عبد قرار گرفتن) **عار کرده‌اند و تکبّر نموده‌اند به آنان شدیدترین سزای دردناک می‌دهند و آنان هیچ غیر الله را برای خود یار و مددکار نخواهند یافت.**

معارف و مسایل

بندهٔ خدابودن بزرگترین شرافت و عزّت است.

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيْحُ اَنْ يَكُوْنَ عَبْداً لِلّٰهِ...» **یعنی مسیح در بندهٔ خدا بودنش هیچ عاری ندارد و فرشتگان مقرّب خدا نیز عار ندارند؛ زیرا که بندهٔ خدا بودن و عبادت کردن او و به‌جا آوردن احکام او عالی‌ترین درجهٔ شرافت و عزّت**

به‌شمار می‌رود. قدر و قیمت این نعمت را از حضرت مسیح عليه السلام **و فرشتگان مقرّب در یافت کنید. آنان چگونه از این کار ننگ و عار دارند!؟ البته ذلّت و رسوایی در بندگی غیر خداست چنان‌که نصارا حضرت مسیح را ابن الله و معبود قرار دادند و مشرکین فرشتگان را دختران خدا دانستند به عبادت آنها و بتها مشغول شدند پس برای ایشان همیشه عذاب و ذلّت هست.** (فوائدعثمانی)

يٰاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ نُوْراً

ای مردم رسیده است به شما حُجّتی از طرف پروردگارتان و نازل کردیم بر شما نوری روشن

مُّبِيْناً ﴿۱۷۴﴾ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِىْ رَحْمَةٍ

واضح . پس کسانی که ایمان آوردند و آنرا محکم گرفتند پس داخل می‌کنند آنان را در رحمت

مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَّ يَهْدِيْهِمْ اِلَيْهِ صِرَاطاً مُّسْتَقِيْماً ﴿۱۷۵﴾

و فضل خویش و می‌رساند آنان را از طرف خویش بر راه راست .

خلاصهٔ تفسیر

ای (همه) **مردم یقیناً به طرف شما از جانب پروردگارتان یک دلیل** (کافی) **آمده است** (و آن ذات مبارک رسول الله ﷺ است) **و ما به‌طرف شما یک نور آشکار فرستادیم** (که آن قرآن مجید است پس به‌وسیلهٔ قرآن مجید و رسول خدا ﷺ آنچه به‌شما نشان داده‌می‌شود همه بر حق‌اند که در آنها مضامین مذکور هم داخل‌اند) **پس کسانی که بر خدا ایمان آوردند** (که‌برای آن اعتقاد به توحید و تنزیه لازم است) **و آنان** (دین) **خدا را** (یعنی اسلام را) **محکم گرفتند** (که‌برای آن تصدیق قرآن و رسول لازم است) **پس ایشان را الله تعالیٰ در رحمت خویش** (یعنی در جنّت) **داخل می‌فرماید و در فضل خویش** (قرار می‌دهد یعنی علاوه بر دخول جنّت نعمتهای عظمای دیگری هم می‌دهد که در آنها دیدار الهی هم داخل است) **و راه راست** (رسیدن) **به**

خود را به آنان نشان می‌دهد (یعنی در دنیا آنان را بر طریق رضا استوار و ثابت نگه‌می‌دارد، از این، حال تارک ایمان و اعمال صالح معلوم شد که این ثمرات برای آنان میسّر نخواهد شد.

معارف و مسایل

مراد از برهان چیست؟

(قوله تعالی) «قَدْ جَآءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ» معنی لفظی «برهان» دلیل است؛ مراد از آن ذات اقدس آن‌حضرتﷺ است. (روح‌المعانی)

حضرت ابن عبّاس(رض) **می‌فرماید: از این جهت ذات اقدس آن‌حضرتﷺ را بلفظ «برهان» تعبیر فرمود که ذات مبارک آن‌حضرتﷺ و اخلاق کریمانهٔ ایشان و معجزات ایشان و نزول کتاب بر ایشان، همه اینها دلایل واضح بر نبوّت و رسالت ایشان می‌باشند که بعد از مشاهدهٔ آنها نیازی به دلیل دیگر باقی نخواهد ماند؛ پس چنین باید فهمید که خود ذات اقدس آن‌حضرتﷺ دلیلی آشکار است. چنان‌که مولانا رومی در مثنوی فرموده‌است:**

آفتاب آمد دلیل آفتاب ❊❊❊ گر دلیلت باید از وی رو متاب

و مراد از نور قرآن مجید است (روح‌المعانی) **چنان‌که از آیهٔ ۱۵ سورهٔ مائده هم معلوم می‌شود: «قَدْ جَآءَكُمْ مِنَ اللهِ نُوْرٌ وَّكِتٰبٌ مُّبِيْنٌ» یعنی نزد شما از طرف خدا یک چیز روشن آمد و آن یک کتاب واضح، یعنی قرآن مجید است.** (بیان القرآن)

در این آیه آنچه به آن نور گفته شده، در آینده نیز به آن کتاب مبین اطلاق شده‌است. در اینجا این شک وارد نگردد که عطف مغایرت را می‌خواهد لذا نمی‌تواند نور و کتاب یک چیز باشند؛ زیرا که تغایر در عنوان کافی است اگر چه مصداق و معنون یکی باشد. (روح‌المعانی)

و اگر مراد از نور، ذات اقدس آن‌حضرتﷺ باشد و مراد از کتاب

قرآن‌مجید باشد، این هم درست است. (روح‌المعانی)

امّا از این، نور محض بودن آن‌حضرتﷺ ثابت نمی‌گردد که منافی بشریت و جسمانیّت او باشد.

يَسْتَفْتُوْنَكَ ط قُلِ اللهُ يُفْتِيْكُمْ فِى الْكَلٰلَةِ ط اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ

حکم دریافت می‌کنند از تو بگو الله حکم نشان می‌دهد شما را درباره کلاله، اگر مردی فوت کرد

لَيْسَ لَهٗ وَلَدٌ وَّ لَهٗٓ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ج وَ

که فرزند ندارد و برای او یک خواهر هست پس به او می‌رسد نصف آنچه بعد از مرگ گذاشته است و

هُوَ يَرِثُهَآ اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ ط فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ

آن برادر وارث خواهر است اگر نباشد برای او فرزندی. پس اگر دو خواهر بودند

فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ مِمَّا تَرَكَ ط وَ اِنْ كَانُوْٓا اِخْوَةً رِّجَالًا

می‌رسد برای آنان دو ثلث از آنچه گذاشته‌اند بعد از مرگ و اگر چند نفر ند از این رشته بعضی مرد

وَّ نِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ ط يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوْا ط وَاللهُ

وبعضی زن پس برای مرد است برابر سهم دو زن بیان می‌کند الله برای شما تا که گمراه نشوید والله

بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيْمٌ ﴿۱۷۶﴾

به هر چیز داناست.

ربط آیات

اندکی بعد از ابتدای سوره، ذکر احکام میراث گذشت؛ سپس بعد از یک جزء از آنجا در ضمن بقیه احکام به احکام میراث اشاره‌شد. اکنون نیز اشاره‌ای است بر آیات پایانی سوره، شاید فلسفه و حکمت این متعدّد ذکر کردن آن باشد که پیش از اسلام در بارهٔ میراث بسیار ظلم می‌شد و احکام میراث را به‌طور جدا، در اوّل، وسط و پایان سوره اشاره کرد تا مخاطبین به

اهمّیّت این امر پی ببرند و در این باره اهتمام بیشتری را اعمال کنند.

خلاصهٔ تفسیر

مردم از شما (در بارهٔ میراث کلاله یعنی کسی که نه اولاد داشته باشد و نه مادر و پدر[1]) **حکم دریافت می‌کنند شما** (در جواب) **بگویید که الله تعالیٰ به شما در بارهٔ کلاله حکم می‌دهد** (و آن این است که) **اگر کسی بمیرد که او اولاد نداشته باشد** (یعنی نه مذکّر و نه مؤنّث و نه مادر و پدر داشته باشد) **و برای او یک خواهر** (عینی یا علاتی) **باشد پس برای آن خواهر نصف تمام ترکه می‌رسد** (یعنی بعد از حقوق متقدّمه و بقیهٔ نصف اگر عصبه داشته باشد به او داده‌می‌شود) **الله تعالیٰ به شما** (سخنان دین را) **با این خاطر بیان می‌کند تا که شما** (به سبب عدم اطّلاع) **در گمراهی واقع نشوید** (این تذکّر و احسان است) **و الله تعالیٰ هر چیز را کاملاً می‌داند** (پس از مصالح احکام هم مطّلع است و آنها در احکام مراعات می‌گردند. این بیان حکمت است.)

معارف و مسایل

فواید مهم

۱ـ قوله تعالیٰ: «یَسْتَفْتُوْنَكَ ط قُلِ اللهُ یُفْتِیْكُمْ فِی الْكَلٰلَةِ» **در اینجا از بیان حکم کلاله و سبب نزول آن چند امر معلوم شد، اوّل این‌که همچنان‌که اوّل:** «وَ اِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ» **فرموده سپس به‌طریق تمثیل حال اهل کتاب را ذکر فرموده‌بود هم‌چنین بعد از فرمان:** «فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ» **اصحاب رسول اللهﷺ را جمعاً به طریق تمثیل ذکر فرمود تا که بدی و گمراهی**

۱ـ کلاله عبارت از کسی که نه فرزند داشته باشد و نه پدر. نبودن مادر شرط نیست. «مترجم»

منحرفین از وحی و حقّانیّت و خوبی پیروان وحی کاملاً درک گردد.

۲ـ در ذیل آن امر دوم این هم معلوم شد که اهل کتاب چنین اشتباه کردند که امری زشت و شنیعی را مانند شریک داشتن برای خدا و اولاد مقرّر کردن برای او را، ایمان خود قرار دادند و با وحی الهی به شدّت مخالفت کردند.

امّا حال اصحاب رسول الله ﷺ چنین است که علاوه بر اصول ایمان و عبادت در رفتارهای جزئی و مسایل ناچیز مانند میراث، نکاح و غیره هم (جویا) و منتظر وحی می‌باشند و در هر امر به طرف رسول خدا می‌نگرند. عقل و خواهش خود را حاکم قرار نمی‌دهند اگر به یک بار اطمینان قلبی حاصل نکنند؛ مکرّراً در خدمت آن‌حضرت ﷺ کسب فیض می‌نمایند. چنان‌که شاعر می‌گوید:

«ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا»

و این هم معلوم شد که حضرت سیّدالمرسلین ﷺ نیز بدون حکم وحی از طرف خویش حکمی صادر نمی‌فرمود.

و اگر در امری وحی، موجود نمی‌بود، در صدور حکم، منتظر می‌شد. زمانی که وحی می‌آمد، آنگاه حکم صادر می‌فرمود. نیز اشاره به این است که در یکبار نازل کردن کتاب آن طورکه اهل کتاب خواهان آن بودند، محاسنی را که اکنون دارد، آن موقع نداشت؛ چراکه نزول آیات به‌طور پراکنده به مقتضای نیاز، بنابر حکمت ویژه‌ای است که ربّ العالمین در این کار نهاده است؛ زیراکه در این صورت هر کسی موافق به نیاز خویش می‌تواند سؤال کند و به‌وسیلهٔ وحی به او جواب می‌رسد؛ چنان‌که در اینجا و در جاهای دیگری در قرآن موجود است.

و علاوه بر مفیدتر بودن این صورت به خاطر شرافت ذکر خداوندی و عزّت خطاب حق عزوجل حاوی چنان افتخار عظیمی است که هیچ امّتی بداز نایل نگشته است. (والله ذوالفضل العظیم)

صحابی که در خوبی او یا در پاسخ به سؤال او آیه‌ای نازل شده است آن آیه در مناقب او به شمار می‌رود و در مواقع اختلاف، آن کسی که طبق رأی یا قول او وحی نازل شده‌است، تا قیامت خوبی و نام نیک او باقی خواهد ماند. پس در رابطه با «کلاله» سؤال و جواب را ذکر فرموده، به این گونه سؤالها و جوابهای عمومی اشاره فرمود. (فوائد عثمانی)

تمت سورة النساء و لله الامر اوله و آخره.

ترجمه جلد دوم (طبق جلد بندی خود مصنف) به تاریخ ۲۹ /۹/ ۶۱ شب سه شنبه پنجم ربیع الاول ۱۴۰۳ به پایان رسید.

والله الموفق لاتمام الباقی

سُوْرَةُ الْمَآئِدَةِ مَدَنِيَّةٌ وَّهِيَ مِائَةٌ وَّ عِشْرُوْنَ اٰيَةً وَّ سِتَّةَ عَشَرَ رُكُوْعًا

ایــن ســوره دارای ۱۲۰ آیــه و شــانزده رکــوع و از ســورهای مــدنی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خــدای بی‌حد مهربان و بی نهایت رحیـم

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ ط اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيْمَةُ الْاَنْعَامِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به عهدها وفا کنید. حیوانات اهلی بر شما حلال شده

اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ ط

بجزآنچه درآینده برای‌تان خوانده‌خواهدشد. امّاشکار کردن در حال‌احرام را حلال‌ندانید

اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ ﴿۱﴾

همانا خداوند به‌آنچه‌می‌خواهد حکم‌می‌کند.

شأن نزول سوره و خلاصهٔ مضامین

این آیه، نخستین آیهٔ سوره مائده است. تمام سوره مائده بالاتفاق مدنی است. که از آخرین سوره‌های مدنی و به قولی سورهٔ پایانی قرآن از نظر نزول آن می‌باشد که در مدینه نازل شده است. در «مسند امام احمد» از حضرت عبدالله بن عمرو و اسماء بنت یزید نقل شده، که هنگام نزول این سوره، رسول اکرمﷺ در حال سفر بر ناقه عضباء سوار بود و همان سنگینی را که در موقع نزول آیات پیش می‌آمد، احساس کرد؛ به طوری که مرکبش از راه رفتن باز ایستاد. سپس آن‌حضرتﷺ از شتر پیاده شدند.

روایات متعدّدی بیانگر این مطلب است، که این سفر رسول اکرم آخرین

سفر وی به مکّه و به‌ظاهر «حجّةالوداع» است. که در سال دهم هجری اتّفاق افتاد. در حالی‌که بعد از بازگشت، از زندگی آن‌حضرتﷺ بیش از هشتاد روز نمانده بود. ابو حیان در کتاب «بحرالمحیط» دربارهٔ نزول آیات این سوره می‌نویسد که بعضی از آیات در حدیبیّه و برخی در سفر فتح مکّه و قسمتی در سفر «حجّةالوداع» نازل شده است. بنابر این روشن است که این سوره از نظر نزول قرآنی در مراحل پایانی قرآن نازل شده گرچه کاملاً آخرین سوره آن نباشد. در روح المعانی بحواله ابوعبید بااستناد از روایت حضرت حمزه بن حبیب و عطیة بن قیس از رسول‌اکرمﷺ نقل شده است که: «المائدة من أخر القرآن تنزيلاً فاحلّوا حلالها و حرّموا حرامها» سوره مائده در ادوار اخیر نزول قرآن نازل شده پس هر آنچه را که در آن حلال و یا حرام کرده شده برای همیشه حلال و یا حرام بدانید. و ابن کثیر با استناد از «مستدرک حاکم» از حضرت جبیر بن نفیرؓ نقل کرده است که وی در نزد حضرت عایشهرضی‌الله‌عنها حاضر شد. امّ‌المؤمنین از او پرسید که آیا سورهٔ مائده را می‌خوانی؟ جواب داد: آری؛ پس فرمود که: این سوره از آخرین سوره‌های قرآن است. و احکامی که در باره حلال و حرام در آن آمده از نوع محکمات می‌باشد که در آنها احتمال منسوخ بودن وجود ندارد. و باید به آنها پایبند بود. در این سوره مانند سوره نساء احکام فروع (دین)، معاملات، معاهدات و غیره بیان شده است. از این جهت صاحب «روح‌المعانی» فرموده که سوره‌های بقره و آل‌عمران از جهت مضامین متّحدند؛ چون احکام اصول عقاید رسالت و قیامت و غیره بیشتر در آنها بیان شده و احکام فروعی به‌صورت ضمنی در آنها دیده می‌شود. و سوره‌های نساء و مائده دارای مضامین مشابهی هستند؛ چون احکام فرعی (دین) بیشتر در آنها ذکر شده است تا مسایل اصولی. در سوره نساء از مسائل مربوط به معاملات با یکدیگر و حقوق بندگان مانند حقوق زن و شوهر، یتیمان، والدین و خویشاوندان بحث شده است. و این آیه مربوط به سورهٔ مائده دربارهٔ معاملات و معاهدات و

تکمیل آنهاست.

«یٰاَیُّهَاالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ» بنابراین، این سوره را سوره عقود نیز می‌گویند. (بحرمحیط)

سورهٔ مائده و بالخصوص اوّلین آیهٔ آن در زمینهٔ معاملات و معاهدات از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است. گویند زمانی که رسول اکرمﷺ عمرو بن حزم را به سمت استانداری یمن تعیین کرد در ابتدای ابلاغش آیهٔ فوق را مرقوم‌داشت.

خلاصهٔ تفسیر

ای مومنان! (مقتضای ایمان شما این است که) **به معاهدات خویش** (که‌با خدای خود کرده‌اید) **وفا کنید.** (یعنی احکام شرعیّه را به‌جای آورید. زیرا که باایمان آوردن به‌خدا باید پایبند به عهود و تعهّدات بود) **همه حیوانات مشابه انعام** (شتر و گاو و گوسفند) **هستند** (که‌حلال بودن آنها قبل از این در سورهٔ انعام که از سوره‌های مکّی است معلوم گردید). **بر شما حلال شده‌است** (مانند آهو گاووحشی و غیره، بجز از حیوانات درنده ـ الاغ، قاطر و غیره که بنابر دلایل شرعی مستثنی شده‌اند بقیه حیوانات اعم از اهلی یا وحشی حلال‌اند) **بجز آنچه ذکرش در آینده** (در آیه حرّمت علیکم المیتة الخ ...) **می‌آید** (که آنها با وجود این‌که در جمع بهیمة الانعام‌اند امّا از نصوص و احادیث حرام بودن آنها ثابت است و ما بقی برایتان حلال است) **امّا شکار** (حیوانات حلال گوشت) **را در حالی که در حالت احرام هستید، حلال ندانید.** (مانند احرام حج و یاعمره خواه در داخل حرم یا در بیرون از آن باشید در هر حال شکار حیوانات وحشی در بیت‌الحرام خواه در حال احرام بوده یا خارج از احرام باشد، حرام است) **خداوند به آنچه بخواهد به‌طور قطع حکم می‌دهد.** (یعنی خداوند بعضی از حیوانات را حلال و بعضی را حرام دایمی و از آنهایی که حلال هستند در مواقعی که ذکرآن گذشت استفاده از آنها را حرام کرده‌اند. زیرا که مصلحت خداوندی در آن است. بنابر این پیروی از این

دستورات بر شما واجب‌است)

معارف و مسایل

نخستین جملهٔ اوّلین آیهٔ این سوره چنان جامع است که در تشریح و تفسیر آن هزاران صفحه نوشته شده و یا می‌توان نوشت. می‌فرماید «یٰاَیُّهَاالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ» یعنی ای مؤمنان به عهدهای خود وفا کنید. در این آیه به «یٰاَیُّهَاالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» خطاب فرموده تا به خاطر اهمّیّت موضوع توجّه به آن معطوف گردد؛ زیرا حکم موجود در آن عین ایمان است. سپس دستور فرمود: «اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ» کلمه «عقود» جمع «عقد» به معنی بستن است و هر معاهده‌ای که در بین دو نفر یا دو گروه منعقد گردد به آن «عهد» گفته می‌شود. بنابر این عقود به معنای عهود نیز هست.

ابن جریر، امام علم‌تفسیر، اجماع مفسّرین صحابه و تابعین را بر این نقل کرده‌است.

«امام جصاص» فرموده عقد یا عهد هر دو یکی است. در عرف ما معاهده، به عملی اطلاق می‌شود که دو گروه در آینده نسبت به انجام و یا ترک کاری ملزم گردند. و متّفقاً بر انجام آن متعهّد باشند. بنابر این خلاصهٔ مطلب این است که در معاهدات، داشتن تعهد لازم و ضروری است. حال باید دید که مراد از این معاهدات چیست؟ در این باره نظریات مختلفی از جانب مفسّرین وجود دارد.

حضرت عبدالله بن عبّاس می‌فرماید: منظور معاهداتی است که خداوند با بندگانش نسبت به ایمان و اطاعت دارد یا قراردادهایی که الله‌تعالی نسبت به احکام حلال و حرام از بندگان گرفته است. دو مفسّر دیگر به نام‌های ابن زید و زید ابن سلیم معتقدند که هدف از این معاهدات پیمانهایی است که در بین مردم وجود دارد مانند، معاهدهٔ نکاح، بیع و شراء و غیره... بعضی از مفسّرین

مانند مجاهد، ربیع، قتاده و غیره بر این عقیده‌اند که هدف از معاهدات عهدهایی است که در زمان جاهلیّت جهت کمک به یکدیگر بین مردم وجود داشته است چون لفظ قرآن دارد همهٔ معاهدات را در برمی‌گیرد بنابر این تضاد و اختلافی در گفته‌های بالا دیده نمی‌شود.

امام راغب اصفهانی با استفاده از این مطلب می‌فرماید که لفظ عقود همهٔ معاملات را شامل می‌شود. وی مراحل ابتدایی عقود را سه قسم می‌داند: ۱- معاهدهٔ بنده با خداوندش مانند عهد ایمان و اطاعت یا عهد پایبندی به احکام حلال و حرام. ۲- معاهدهٔ انسان با نفس خودش مانند نذر و یا قسم. ۳- معاهدهٔ بین دو شخص یا دو گروه یا دو دولت. معاهدات بین المللی دولتها یا تفاهم متقابل عهد و میثاق متقابل گروهها و احزاب و هر نوع معاملات، نکاح، تجارت و شرکت اجاره، هبه و غیره که در میان دوانسان برقرار می‌شود. چنانچه در تمام معاملات، شرایط جایز و شرعی طی گردد، طبق این آیه التزام به آنها بر طرفین لازم و واجب است. قید جایز به این خاطر آورده شده که تقرّر شرط بر خلاف شرع یا پذیرفتن آن، برای هیچ کسی جایز نیست.

در جملهٔ دوم این آیه، جزئیات مربوط به ضابطهٔ عمومی ذکر می‌گردد، چنان‌که می‌فرماید: «اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيْمَةُ الْاَنْعَامِ» لفظ بهیمة به آن حیواناتی گفته می‌شود که عادتاً ذیعقل نباشند؛ زیرا که مردم گفتار آنها را عادتاً نمی‌فهمند و مرادشان مبهم می‌ماند.

امام شعرانی می‌فرماید: آن طورکه عموم مردم تصوّر کرده‌اند، حیوانات را به خاطر نداشتن عقل، حیوان نمی‌گویند؛ زیرا حقیقت بر این امر استوار است که هر حیوان، شجر و حجر دارای عقل و ادراکی است. امّا این ادراک دارای درجاتی است که در آنها فرق می‌کند و چون هیچ کدام دارای شعوری مشابه انسان نیستند. خداوند بشر را به اجرای احکام خداوندیش مکلّف گردانیده است نه حیوانات را. خداوند به هر حیوان، درخت و سنگ عقل و

ادراکی عطا فرموده، ذکر و تسبیح گفتن خدا توسّط آنها بیانگر این مدّعاست. چنان‌که فرمود در آیهٔ ۴۴ سوره اسراء «وَ اِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِه» اگر عقل نمی‌داشت چطور خالق و مالک خود را می‌شناخت و تسبیح می‌گفت؟

خلاصهٔ فرمودهٔ امام شعرانی این است که لفظ «بهیمه» به علّت نداشتن درک معلومات به حیوانات اطلاق نمی‌شود. بلکه به سبب عدم درک گفتار آنها توسّط انسان و یا فهم کلام انسان وسیله آنها می‌باشد. به هر حال لفظ «بهیمه» به هر حیوانی اطلاق می‌شود و به نظر بعضی‌ها استعمال این کلمه برای چهارپایان است. «انعام» جمع نعم است به‌معنای حیوان اهلی، مانند شتر و گاو، گاومیش، گوسفند و غیره که اقسام آن در سورهٔ انعام هشت نوع بیان شده است. «بهیمه» دارای معنی عام است. «انعام» به‌معنای خاص. زیرا منظور از آیه، اشاره به ۸ قسم حیوان اهلی است که حلال اعلام شده‌است.

در مورد «عقود» خواندیم که تمام معاهدات را شامل می‌شود. من جمله عهدی که خداوند در مورد پایبند بودن به احکام حلال و حرام از بندگان خویش دارد. خداوند در این آیه به آن عهد اشاره کرده که تو ای انسان از گوشت حیواناتی چون شتر، گاو، گاومیش، گوسفند و غیره با نحر و ذبح آنها طبق قوانین شرع مجاز به استفاده هستی. لذا خود را ملزم به اجرای آن بدان نه این‌که مانند مجوسیان و بت پرستان ذبح آنها را حرام بدانی؛ زیرا این عمل سبب ناسپاسی و اعتراض به حکمت خداوندی است. و نه مانند گروهی دیگر از گوشت خواران غیر مقیّد، هر نوع حیوانی را کشته و از گوشت آن استفاده کنی. باید به قوانین خداوندی پایبند باشی. آنچه را حرام کرده از آن دوری کن و آنچه را حلال کرده به مصرف برسان؛ چون خداوند خالق کاینات است و از حقیقت و خواص هر حیوان و تأثیرات آنها بر انسان آگاه است. چیزهای نظیف را بر انسان حلال کرده؛ زیرا خوردن آنها از نظر سلامت جسمی و هم روحی تأثیر مثبت دارد، و از استفاده حیوانات نجس و گندیده منع کرده چون سبب

تخریب صحّت جسمی و اخلاق روحانی می‌گردد. در این حکم چند مورد مستثنی شده‌است. «اِلّا ما یُتْلٰی عَلَیْکُمْ»یعنی حیواناتی که حرام بودن آنها در قرآن بیان شده‌است.

دومین مورد در بارۀ شکار حیوانات جنگلی است «غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ» که حلال بودن آنها به صراحت قرآن ثابت است به استثنای شکار آنها در موقع احرام حج یا عمره که گناه محسوب می‌گردد و باید از آن اجتناب کرد و در آخر آیه فرموده که آنچه خدا بخواهد حکم صادر می‌کند و کسی را در مورد قبول آن، حق اعتراض نیست «اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ» شاید هدف از اشاره به این مطلب آن باشد که در ذبح حیوانات و خوردن گوشت آنها طبق دستور الهی هیچ‌گونه ظلمی وجود ندارد. زیرا خداوند که تمام مخلوقات را آفریده با بصیرت تمام و حکمت کامل چنین قوانینی را وضع فرموده‌است. مثلاً پست ترین چیزها را برای اشرف‌ترین مخلوقات غذا در نظر گرفته است. خاک زمین برای درختها و درختها برای حیوانات و حیوانات برای انسان غذا هستند. و چون مخلوقی بالاتر از انسان در جهان وجود ندارد، بنابراین غذای مخلوقی دیگر قرار نمی‌گیرد.

یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْیَ

ای ایمان‌داران حلال ندانید نشانیهای الله و نه ماه‌محترم را و نه‌حیوانی را که‌نذر کعبه‌باشد

وَ لَا الْقَلَآئِدَ وَ لَآ اٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ

ونه‌آن حیوانی راکه‌قلّاده‌درگردن انداخته‌به کعبه‌برده‌شود ونه‌قصدکنندگان بیت‌الحرام‌راکه

یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ؕ وَ اِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوْا ؕ وَ

می‌طلبند فضل رب خود را و رضامندی او را و وقتی از احرام بیرون آمدید شکار کنید و

لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا ۘ

واندارد شما را دشمنی قوم که باز می‌داشت شمارا از مسجد حرام بر این‌که تعدی کنید

وَ تَعَاوَنُوْا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی ۖ وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَی الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ۖ وَ

و کمک کنید یکدیگر را برنیکی و تقویٰ. و کمک نکنید یکدیگر را بر گناه و ظلم و

اتَّقُوا اللّٰهَ ؕ اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ﴿۲﴾

بترسید از خداوند، هر آینه عذاب خدا سخت است.

ربط آیات

اوّلین آیهٔ سوره مائده نسبت به وفا به معاهدات تأکید کرده که یکی از آن معاهدات، حلال و حرام مشخص شده خداوندی است که باید به آنها پایبند بود. در این آیه اشاره به بیان دو مورد مهم در مورد معاهدات است، یکی تعظیم شعائرالله که باید از بی‌احترامی به آنها اجتناب کرد. دوم رفتار توأم با عدل و انصاف در مورد خویشاوندان و بیگانگان یا دوست و دشمن و ممانعت از انتقام ظلم به وسیلهٔ ظلم.

سبب نزول این آیه را چندین واقعه می‌دانند آنها را ملاحظه فرمایید تا مضمون آیه کاملاً به دل نشیند. یکی واقعهٔ حدیبیّه است؛ همان‌طوری که در جای دیگری از قرآن به تفصیل بیان شده، در سال ششم هجری رسول اکرمﷺ به اتّفاق صحابهٔ خویش، قصد به‌جا آوردن عمره را داشتند. وی با بیش از یک هزار از صحابه در حالت احرام برای عمره عازم مکّهٔ معظّمه شدند. هنگام رسیدن در محل حدیبیّه که نزدیک مکّه است اهل مکّه را خبر داد که هدف ما به‌جا آوردن عمره است نه جنگ. لذا اجازهٔ ورود به شهر را خواستند. امّا مشرکین مکّه نه تنها اجازه ورود به مکّه را ندادند، بلکه معاهده‌ای را شرایط سخت و ناگواری با مسلمانان منعقد کردند که به موجب آن از حالت احرام خارج و سال آینده بدون سلاح آن هم برای مدّت سه روز جهت ادای عمره به مکّه آمده و برگردند. علاوه بر این، شرایط نامناسب دیگری که با حیثیّت

مسلمانان به‌ظاهر منافات داشت، پیشنهاد گردید ولی در اثر حکم رسول الله مسلمانان برگشتند.

در سال بعد (سنه ۷ هق .) در ماه ذی‌قعده طبق معاهده و شرایط سال قبل عمره مسلمانان به‌جا آورده شد. امّا بغض و نفرت مسلمانان نسبت به مشرکین در اثر این واقعه و شرایط ناگوارش بیش از بیش فزونی یافت.

واقعه دوم: یکی از مشرکین مکّه بنام حطیم بن هند پس از فروش اموال تجاری خود در شهر مدینه همراهان و وسایل و ابزار خود را از شهر مدینه بیرون برده و شخصاً جهت فریب مسلمانان نزد رسول اللهﷺ آمد و منافقانه اظهار علاقه به دین اسلام کرد. امّا قبل از آن رسول‌الله به‌وسیلهٔ رسیدن وحی از جانب خدا از این ماجرا با خبر شده و به صحابه خویش اطّلاع داد که فردی شیطان صفت پیش ما می‌آید وقتی او (حطیم بن هند) از نزد رسول‌الله برگشت رسول‌اللهﷺ فرمود این شخص در حال کفر آمد و با فریب و نیرنگ برگشت، زیرا موقعی که از راه اصلی شهر خارج شد به محل چرای دامهای اهل مدینه رفته و آنها را در پیش گرفته همراه خود برد. چون صحابه از این واقعه خبر شدند در صدد تعقیب وی برآمدند، امّا دیر شده بود. وقتی که در سال ۷ هجری رسول الله به اتّفاق صحابهٔ خویش جهت به‌جا آوردن قضای عمرهٔ حدیبیه به سوی مکّه روانه بودند ناگاه صدای لبّیک حطیم بن هند در حالی‌که گوسفندان اهل مدینه را جهت قربانی عمره با خود به همراه داشت به گوش مسلمانان رسید. یاران رسول الله قصد کردند تا به وی حمله کرده و او را از پای در آورند و گوسفندان خویش را از او باز ستانند (امّا رسول الله مانع از این امر شدند).

واقعه سوم: چنین اتفاق افتاد که در سال هشتم هجری هنگامی که در ماه مبارک رمضان مکّه مکرّمه توسّط مسلمانان فتح و عربستان تحت تسلّط آنان قرار گرفت، رسول‌اللهﷺ بدون اخذ هیچگونه انتقامی مشرکین را آزاد کرد. در پی این امر با آزادی تمام به انجام کارهای خویش می‌پرداختند: حتّی حج و

عمره را با روش زمان جاهلیّت به‌جا آوردند. امّا بعضی از صحابه به علّت داشتن ناراحتی از واقعه حدیبیّه در صدد انتقام از مشرکین برآمدند و از خویش سؤال می‌کردند چگونه آنان را در انجام حج و عمره نادرست و غلط که به رسم جاهلیّت به‌جا آورده می‌شود، جلوگیری نکنیم در حالی که از حج و عمره درست و صحیح ما در سال (ششم هـ.) ممانعت کردند؟ پس باید بر آنها حمله کرده و دامهای شان را بستانیم و دمار از روزگارشان برآریم (نابود سازیم) رخدادهای مذکور را ابن جریر از عکرمه و سدی نقل کرده است. آیهٔ فوق مبنی بر این وقایع نازل گردید تا مسلمانان نسبت به تعظیم شعایرالله که از فرایض شان می‌باشد راهنمایی گردند و به سبب بغض و کینه و عداوت خللی وارد نگردد. همان‌طوری که کُشت و کشتار در ماههای حرام جایز نمی‌باشد. ممانعت از بردن دام به سوی بیت الله یا گرفتن آنها روا نیست ومشرکین که به‌فکر خویش جهت تحصیل فضل ورضای خدا به‌سوی بیت الله می‌روند (گرچه در حالت کفر این خیال خامی بیش نیست) به خاطر حفظ و احترام شعایرالله نباید مزاحمتی برای آنان ایجاد شود و نیز انتقام گرفتن از روی بغض و عداوت از کسانی‌که مسلمین را از حج و عمره باز داشته‌اند به این طریق که از ورود آنان به مکّه و یا ادای شعایر حج باز داشته شوند، جایز نیست؛ زیرا که عوض ظلم آنان از جانب ما (مسلمانان) ظلم می‌شود. و این امر بر خلاف دستورات اسلام است؛ حال به تفسیر کامل آیه توجّه‌فرمایید.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران بی‌احترامی نکنید به نشانه‌های (دین) **خدا** (یعنی چیزهایی که‌برای حفظ ادب و احترام آنها خداوندمتعال احکام مقرّر فرموده تا از آن احکام تخلّف ننموده و بی‌احترامی نکنید. مثلاً برای حرم و احرام چنین احترام مقرّر فرموده است که در آن شکار نکنید. شکار کردن بی‌احترامی و حرام می‌باشد) **و نه به ماه محرّم** (که‌جنگ

با کفّار نوعی بی‌احترامی است) **و نه در حرم با حیوان قربانی** (تعرّض نمودن) **و نه به آن حیوانات** (بی ادبی کردن) **که در گردن آنها** (جهت علامت گذاری) **قلّاده باشد** (که اینها نذر الهی هستند و در حرم ذبح می‌شوند.) **و نه به آن مردمان** (بی‌حرمتی کردن) **که به قصد بیت الحرام** (یعنی بیت الله) **می‌روند** (و) **فضل و رضامندی ربّ خویش را می‌خواهند** (یعنی به خاطر احترام اینها به کفّار هم تعرّض نکنید، و در آیهٔ فوق که به خاطر احترام احرام شکار حرام قرار داده شد آن محدود به احرام است و گر نه) **هر گاه شما از احرام خارج شدید** (پس اجازه دارید که) **شکار بکنید** (به شرطی که آن شکار در حرم نباشد) **و** (چیزهایی که در بالا تعرّض به آنها منع شد در آنها) **چنین نباشد که شما از قومی که به این خاطر بغض دارید که شمارا** (در سال حدیبیه) **از** (رفتن به) **مسجدالحرام باز داشته بودند** (مراد کفّار قریش‌اند) **آن** (بغض) **برای شما باعث آن نباشد که شما از حد** (شرع) **تجاوز کنید** (یعنی خلاف احکام مذکور را عمل کنید) **در** (امور) **نیکی و تقوا با همدیگر کمک کنید.** (مثلاً در باره انجام این احکام دیگران را تشویق و ترغیب نمایید) **و در** (امور) **گناه و تعدّی به یکدیگر کمک نکنید** (مثلاً اگر کسی بر خلاف این احکام عمل کند شما به او کمک نکنید) **و از خدا بترسید.** (که به وسیله آن پایبندی بر همهٔ احکام سهل می‌شود) **یقیناً الله تعالی** (به مخالفین احکام) **عذاب سخت می‌دهد.**

معارف و مسایل

خداوند در اولین جمله از آیه فرموده است که: «یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَاللهِ» یعنی ای مومنان! به نشانه‌های خدا بی‌احترامی نکنید. شعایر جمع شعیره به‌معنی علامت است که در این جا به معنی نشانه‌ها ترجمه شده‌است. بنابر این شعایر و شعیره به آن علایم محسوسی که علامت شیئی باشد گفته می‌شود و شعایر اسلام به مجموعه اعمال و افعالی که محسوس و قابل مشاهده

است، اطلاق می‌گردد. که در عرف از علایم مسلمانی‌اند. مانند نماز، اذان، حج، گذاشتن ریش مطابق سنّت رسول الله ﷺ و غیره... در مورد تفسیر شعایرالله مطالب گوناگونی نقل شده‌است. امّا در سخن صریح و درست، مطلبی است که در «بحرالمحیط و روح المعانی» از حضرت حسن بصری و عطاء نقل شده که مراد از شعایرالله را تمام شرایع و فرایض و واجبات مقرّرهٔ دین و حدود آن می‌دانند.

و این قول را امام جصاص جامع تمام اقوال قرار داده‌است. حاصل جملهٔ «لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَاللهِ» این است که به شعایرالله بی‌احترامی نکنید؛ زیرا نادیده گرفتن احکام الهی یا ناقص عمل کردن به آنها و یا تجاوز کردن از حدود مقرّرهٔ این دستورات بی‌احترامی به شعایرالله است. و در «لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَاللهِ» هر سه مورد مذکور منع شده‌است. همچنین در آیهٔ ۳۲ حج قرآن کریم چنین فرموده‌است: «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَاللهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ» یعنی کسی که تعظیم شعایرالله را به‌جای آورد آن نشانه‌ای از تقوای دلهاست. در جملهٔ دوم این آیه یکی از شعایرالله یعنی حج به طور مفصّل بیان شده‌است. می‌فرماید: «وَ لَاالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَاالْهَدْیَ وَ لَاالْقَلَآئِدَ وَ لَآ آمِّيْنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُوْنَ فَضْلاً مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا» یعنی در ماه حرام به قتل و قتال پرداختن نوعی بی‌احترامی است. ماههای حرام عبارت اند از: شوّال، ذی‌قعده، ذی‌حجّه و رجب که در این چهار ماه جنگ شرعاً حرام بوده امّا بعدها این حکم به اتّفاق نظر جمهور علما منسوخ شد. ربودن و یا جلوگیری از رسیدن حیوانات حرم مکّه مکرّمه که دارای گلوبند (قلاده) به نشانهٔ حیوان هدی در گردن دارند بی احترامی و حرام است. مطلب دوم این‌که به جز قربانی کردن این حیوانات استفادهٔ دیگری مانند سواری یا دوشیدن شیر آنها ناجایز است و تمام این‌گونه اعمال در آیهٔ مذکور منع شده‌است. باز فرمود: «وَ لَآ آمِّيْنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُوْنَ فَضْلاً مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا» همچنین به کسانی که از خانهٔ خویش به قصد حج عازم مسجد الحرام هستند و هدفشان کسب فضل و خشنودی

پرودگارشان است اذیّت و آزار رساندن جایز نیست.[۱] «وَ اِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوْا» چون از احرام خارج شدید، پس شکار کنید.

ممنوعیّت از شکارکردن را در حالت احرام که قبلاً ذکر شده‌بود بعد از گشودن احرام پایان داده‌است. مهمترین جزء این آیه در بارهٔ معاهدهٔ بین انسان و ربّ‌العالمین است که تاکنون چند مورد از آن بیان شده‌است. اوّلاً تعظیم به شعایرالله و اجتناب از بی‌احترامی نسبت به آن، در مورد شعایرالله مربوط به حج که شامل مسافرین عازم به حج و حیوانات همراه آنان است احکامی به تفصیل بیان گردیده تا از ایجاد مزاحمت و بی‌احترامی به آنان اجتناب گردد. در جزء دوم معاهده بیان فرموده: «وَ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِالْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوْا» یعنی از قومی که شما را به‌وقت واقعهٔ حدیبیّه از ورود به مکّه و به‌جاآوردن عمره منع کرده بود و شما با غم و اندوه زیاد ناکام برگشتید حال که قدرت در دست شماست نباید از روی بغض و کینه، غم و اندوه واقعه گذشته درصدد مقابله به مثل برآیید. یعنی، از ورود آنان (کفّار قریش) به بیت‌الله و مسجدالحرام و ادای حجّ ایشان جلوگیری کنید زیرا در اسلام این عمل ظلم محسوب می‌شود و در اسلام انتقام ظلم با ظلم جایز نیست. بلکه به جای ظلم دستور به عدل و انصاف می‌دهد. چون مشرکین مکّه در زمان اقتدار خود از ورود مسلمانان به مکّه و مسجدالحرام جهت ادای عمره ممانعت به‌عمل آوردند مسلمانان نباید در موقع قدرت خویش به مشابه آنان افعالی انجام دهند.

قرآن در بارهٔ دوست و دشمن به عدل و انصاف عمل کردن را تعلیم می‌دهد هرچند عمل دشمن موجب اذیّت و آزار شما بوده‌باشد. بنابر این به

۱- البته این حکم در مورد مشرکین هم بود امّا تا قبل از نزول آیهٔ «اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذا»

عدل و انصاف عمل کردن بر شما فرض است. این یکی از ویژگیهای دین اسلام است که حقوق دشمنان را محفوظ داشته و جواب ظلم آنان را با عدل و انصاف می‌دهد تا با ظلم.

اصول قرآنی تعاون و تناصر با همدیگراست.

«وَ تَعَاوَنُوْا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوااللّٰهَ اِنَّ اللّٰه شَدِيْدُ الْعِقَابِ» در این جمله اخیر از آیهٔ سورهٔمائده قرآن‌کریم در بارهٔ یک مسئلهٔ اصولی و اساسی که روح کلّ نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده‌است که هر انسان هوشیار و دانایی واقف به این مسأله است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیّهٔ لوازم زندگی خویش نمی‌باشد (مثلاً) انسان قادر نیست جهت تهیّهٔ نان خود از کشت گندم گرفته تا نان مورد استفاده و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این‌که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدهاهزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کلّ جهان بر آن متّکی است. با اندکی تأمّل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در کلّیّهٔ مراحل، مردن تا دفن در قبر و حتّی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کاملهٔ خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده‌است. مستمند را به

ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر محتاج ساخته و همهٔ آنان نیازمند بـه خـداونـد هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی‌بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قـرار می‌داشت چه کسی کار دیگری را انجام می‌داد؟ عـاقبت چـنین عـملی مـانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می‌شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین‌المللی به‌صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند قانونهای بین‌المللی که از روی ضابطه مـحفوظانـد، انجام می‌شد. یعنی، در بازار و دفاتر قانون رشوه، رعایت بـیجا و بـیگاری و ناشناسی جریان دارد. این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم‌الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزوی و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر آن کارها قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند**میل او را در دلش انداختند

و اگر یک ادارهٔ بین المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می‌داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیّهٔ غذا مقرّر می‌کرد، چه کسی از این چنین دستوراتی اطاعت می‌کرد که راحتی و خواب خوش شب خود را از بین برده و در این کار مشغول باشد. الله‌تعالی هر انسانی را برای انجام کـار خاصّی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تـا بـدون اجـبار قانونی مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجهٔ این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قـادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیهٔ ساخته شده منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیه می‌گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردر با خرج تمام ثروتش قادر به تهیّه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است. که اگر شما در هتل باشید و غـذای

مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن از جایی، گوشت از جـایی، ادویـه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است. و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشّح بزاق می‌گردد نتیجه کار و فعّالیّت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنان‌که صبح از خانه بیرون آیید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طـی کنید در صورتی که نه قدرت و یا فرصت آنرا داشته باشید از تـاکسـی و یـا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن‌هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند. آیا دولت موظّف و مجبورشان کـرده تـا چـنین آمادگی را داشته باشند؟ (بااندکی تأمّل) در خواهید یافت که ایـن یک قـانون الهی است که خداوند به‌طور تکوینی در دلهـا ایـجاد و بـه مـرحـلهٔ اجـرا در آورده‌است.

امروزه شوراهای سوسیالیستی با قـرار دادن ایـن مسـئولیّتها در اخـتیار دولت، درصدد تبدیل نظام خداوندی بر آمده‌اند. و بـرای افـراد مسئولیّتهای خاصّی را مشخّص کرده‌اند و به وسیلهٔ ظلم و استبداد آزادی را از انسان سلب و او را مجبور به انجام وظایف نموده و در نتیجه هزاران نفر را کشته و یـا بـه زندان انداخته‌اند. یا خاتمه دادن به انسانیّت در اثر ظلم و اجبار شـدید، بـقیّهٔ افراد را به صورت لوازم یدکی و یا محصولی اضافی در آورده و چنین نـظام سوسیالیستی را به‌وجود آورده‌اند.

امّا در نظام الهی هر انسان آزاده و مبنی بر ذات و طبیعتش مجبور به انجام کارها می‌باشد و چون این اجبار طـبیعی است هـیچ‌گونه جـبری را احسـاس نمی‌کند.

برای انجام سخت‌ترین و ذلّت آورترین کارها در هرجا و هر زمان کسانی وجود دارند که تلاش و کوشش می‌کنند ولی اگر دولتی آنان را مجبور به انجام کاری نماید متنفّر می‌گردند. خلاصه این‌که تمام نظام جهان بر پایهٔ تعاون و همبستگی استوار است. امّا این قضیه صورت دیگری هم دارد چنانچه برای جرایمی مانند دزدی، راهزنی، قتل و غارتگری و امثالهم چنین همبستگی و همیاری وجود داشته باشد برای دزدان و راهزنها گروههای قومی و منظّمی به‌وجود خواهدآمد؛ در این صورت چنین تعاونی می‌تواند نظام جهان را برهم زند. پس معلوم گردید که همبستگی همانند تیغ دولبه‌ای است که از یک جهت باعث برهم زدن این نظام هستی می‌گردد.

چون عالم، ترکیبی از مجموعهٔ خیر و شر، نیک و بد، خوب و خراب است، به‌کار بردن همبستگی و تعاون در باب جرایم از قبیل قتل و غارت و امثال آن نه تنها بعید به نظر نمی‌رسد، بلکه به‌صورت یک واقعیت در جهان اتّفاق افتاده‌است. دانشمندان به‌جای جلوگیری از چنین عملی نظریات مختلفی را در مورد گروهها و ملّتها ارائه داده‌اند. که اگر چنین واقعیّتی منفی به‌وقوع بپیوندد، با استفاده از نیروهای متّحد در برابر آن می‌توان از خویش دفاع نمود.

تقسیم ملیتها

عبدالکریم شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» چنین می‌نویسد: در قرون گذشته که انسانها به‌صورت ابتدایی زندگی می‌کرده‌اند با توجّه به چهار جهت جغرافیایی غربی، شرقی، شمالی، جنوبی، مردمان ساکن هر جهت، خود را یک ملّت تصوّر کرده و به این طریق اتّحاد و همبستگی خود را پایدار ساخته‌اند. با پیشرفت تمدّن در بین مردم هرجهت جغرافیایی تقسیم‌بندی ملّیت بر اساس خاندان و نسب قرار گرفت. با توجّه به نسب، جنگ بین عربها، از قبایل مختلف مانند بنی‌هاشم، بنی تمیم، بنی‌خزاعه در می‌گرفت. مبنای تقسیم‌بندی اجتماعی

هندوهای هندوستان تاکنون بر این اساس استوار است.

ملل اروپایی در عصر حاضر بر اثر پیشرفت و ترقّی چنین تقسیم بندی‌های نسبی و قبایلی را از بین برده و ملاک شناخت ملّتها را بر اساس منطقه، استان، وطن، زبان قرار داده‌اند. امروزه این تقسیم بندی در تمام جهان رواج پیدا کرده‌است؛ حتّی در بین مسلمانان مانند: عربی، ترکی، عراقی، سندی، که در آن هم تقسیم بندی دیگری نیز صورت گرفته همانند: مصری، شامی، حجازی، اجرای امور دولتی نیز بر این اساس قرار داده‌شده. در اثر آن تعصّب میهن پرستی سبب تعاون و اتّحاد و همبستگی گردیده‌است.

تقسیم قرآنی برای ملّیت و گروه بندی

قرآن کریم باز به انسان درس فراموش شده‌ای را یاد آور می‌شود. در آیات اوّلیهٔ سورهٔنساء فرمود: ای مردم شما فرزندان یک پدر و مادر هستید. در این باره رسول اللهﷺ در خطبهٔ حجةالوداع آن را چنین تشریح فرمودند که هیچ عرب بر عجم یا سرخ بر سیاه برتری ندارد و ملاک فضیلت تنها بر تقوا و اطاعت خداوند متعال است. قرآن کریم در آیهٔ ۱۰ سورهٔ حجرات «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ» برابری و برادری مسلمانان را اعلام فرموده که، سیاهان حبشی با سفید پوستان ترکی و روسی یا عجم‌ها بر قریش و نژاد هاشمی یکسانند پس مسلمانان یعنی تسلیم شدگان خداوند و رسول‌اللهﷺ یک ملّت و منکران آنان از ملّت دیگر به حساب می‌آیند.

حسن زبصره بلال از حبش صهیب از روم

زخاک مکّه ابوجهل این چه بوالعجبی است.

حتّی قرآن کریم در آیهٔ ۲ سورهٔ تغابن اعلان فرمود: «خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنكُمْ مُؤْمِنٌ» خداوند شما را خلق نموده و سپس به دو گروه کافر و مؤمن تقسیم کرده‌است. اثر همین تقسیم بندی قرآنی بود که در جنگهای بدر و احزاب و

حنین همبستگی و اتّحاد از برادران نسبی که اطاعت خدا و رسول خدا را به‌جای نمی‌آوردند قطع شده و مورد ضرب شمشیرهای برادران مسلمان خویش قرار می‌گرفتند. این واقعیات را می‌توان از غزوات بدر و احد و خندق مشاهده کرد.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد
فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

آیهٔ مذکور در قرآن کریم نمایانگر چنین اصول صحیح و معقول اتّحاد و همبستگی است.

«تَعَاوَنُوْا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» به نیکی و خداترسی یکدیگر را کمک کنید و به بدی و ظلم با همدیگر همیاری نکنید. و این آیه اساس و بنیاد تعاون و همبستگی نیکی و خداترسی است و گفته نشده‌است که فقط با مسلمانان نیکی کنید و با غیر آنان نیکی نکنید.

به عبارت دیگر یاری دادن برادر مسلمانی که با ظلم و جور به مردم پیش می‌رود درست نیست. شاید در اثر عدم کمک از راه ناصواب خویش منحرف شده و به طریق صواب برگردد و زندگی دنیا و آخرتش برباد نرود. در صحیح بخاری و مسلم از حضرت انس رضی الله عنه مروی است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «انصراخاک ظالماً او مظلوماً» یعنی به برادرت کمک کن چه ظالم باشد و چه مظلوم. صحابهٔ کرام که به رنگ تعالیم قرآن رنگ شده‌بودند با تحیّر پرسیدند که یا رسول الله، ما کمک برادر مظلوم را فهمیدیم امّا غرض از کمک به ظالم چیست؟ آن‌حضرت ﷺ فرمودند: که او را از ظلم باز داشتن. در این تعلیم قرآن کریم «بِرّ و تقویٰ» یعنی نیکی و خداترسی را معیار اصلی قرار داده و آبادانی ملّیت مسلم را بر این استوار کرده و به تعاون و تناصر بر این دعوت داده و در مقابل این «اثم و عدوان» را جرم سخت قرار داده و از تعاون بر آن منع فرموده‌است دو لفظ «بِرّ و تقویٰ» را اختیار فرمود.

به نظر جمهور علما منظور از «برّ» عمل نیک و هدف از «تقوی» ترک بدیها و منکرات است و کلمهٔ «اثم» به معنی معصیت و گناه مطلق است. خواه در عبادت و یا در حقوق. رسول اللهﷺ در باره تعاون و کمک به (برّ و تقوا) فرموده‌است: «الدّال علی الخیر کفاعله» ثواب شخصی که فردی را به عمل خیر دلالت دهد مانند کسی است که خود او آن عمل خوب و پسندیده را انجام می‌دهد. و در صحیح بخاری بیان شده که رسول‌کریمﷺ فرمود: هر کسی که مردم را به طرف هدایت و نیکی دعوت دهد هر چند مردم بر دعوت او عمل نیک انجام دهند به اندازهٔ نیکی آنان به او ثواب می‌رسد. بدون این‌که از ثواب آنان چیزی کاسته شود. و هر کسی که مردم را به طرف گمراهی و گناه دعوت دهد پس هر چند مردم از دعوت او به گناه مبتلا شوند، برابر گناهان آنان بر او هم گناه عاید می‌گردد بدون این‌که از گناهان آنان چیزی کاسته شود.

ابن کثیر به روایت طبرانی از رسول‌اللهﷺ چنین نقل کرده‌است که: اگر کسی جهت کمک و مساعدت به ظالم قدم بردارد از اسلام خارج می‌شود. به این دلیل سلف صالحین از پذیرفتن پُست و مقام پادشاهان ظالم دوری جسته‌اند زیرا قبول چنین مسئولیّتها کمک به ظالم است.

در تفسیر «روح المعانی» ذیل آیهٔ کریمه «فَلَنْ اَکُوْنَ ظَهِیْراً لِلْمُجْرِمِیْنَ» این حدیث منقول است که رسول‌کریمﷺ فرمود که: روز قیامت ندا می‌آید که ظالمان و حامیان آنان کجا هستند و پس از آن حتّی افرادی که دوات و قلم افراد ظالم را درست کرده بودند باهم در تابوتی آهنی به جهنّم انداخته می‌شوند. بنابر این قرآن و سنّت انتشار دادن نیکی، انصاف و همدردی را وظیفه هر فرد دانسته و برای انسداد جرایم و ظلم و جور، تک تک افراد ملّت را چنین سپاهیانی قرار داده که در نهان و آشکارا به‌سبب خوف و ترس از خدا، خود را مجبور به انجام وظیفه بدانند. لذا کارهای صحابه و تابعین در اثر چنین تعلیم و تربیت حکیمانه‌ای بوده که دنیا آنرا مشاهده کرده است.

امروزه کشورها زمانی که خطر جنگ را احساس کنند مردم را جهت آموزش نظامی بسیج و به فراگیری تعلیمات نظامی اهتمام می‌کنند در حالی که در باره انسداد جرایم و دعوت دادن به کارهای نیک و بازداری از اعمال بد چنین بسیجی صورت نمی‌گیرد. و ظاهر است که این امر نه با تمرینات نظامی انجام می‌گیرد و نه با بسیج مردمی؛ بلکه این هنر تعلیم و تعلّم است که به عهده آموزشگاهها می‌باشد. ولی متأسّفانه نه تنها بیان آن در «آموزشگاهها» وجود ندارد بلکه ممنوع است و در عوض برای «اثم و عدوان» راه باز است. زمانی‌که ملّت از تشخیص حق و ناحق یا حلال و حرام بیگانه شده و انجام چنین جرایمی را پیشهٔ خود ساخته‌اند. پلیس چگونه می‌تواند از ارتکاب چنین جرایمی جلوگیری نماید. امروزه ارتکاب جرایمی از قبیل دزدی، راه‌زنی، فواحش، قتل و غارتگری در کشورها روز به روز بیشتر می‌گردد و مأمورین انتظامی از انسداد آنها عاجزند. این امر به دو دلیل انجام می‌شود.

اوّل این‌که: نه تنها دولتها و افراد مقتدر، زندگی خویش را بر مبنای «برّ و تقوا» منطبق نساخته‌اند، بلکه از پیاده‌کردن چنین روشی خجالت و شرمنده می‌شوند ولو این‌که متحمّل دشواریهای زیادی گردند. افسوس که ایشان این جرعه تلخ را ننوشیده تا در عوض لذّت و حیات طیّبه و امن و امان الهی را تجربه کنند.

دوّم این‌که: مردم عوام چنین تصور می‌کنند که جلوگیری از وقوع جرم تنها وظیفه دولت است، لذا نسبت به انجام جرایم معتاد گشته و سِرّپوشی گذاشتن را بر روی واقعات و یا افشای جرایم را نوعی نگهداری اسرار می‌پندارند. در صورتی که چنین سرّ نگهداری یعنی جرم مجرم را کتمان کردن و از شهادت آن، دوری جستن خود نوعی کمک به مجرم است که طبق دستور قرآن «وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» حرام و گناه شدید است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيْرِ وَ مَآ اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ

حرام شده است بر شما حیوان مرده و خون و گوشت خوک و حیوانی که نامزد کرده شده برای غیر خدا

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوْذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيْحَةُ وَ مَآ اَكَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا

وخفه شده و در پوست کوبیده شده و غلطیده و شاخ زده شده و آنچه بخورند درنده مگر آن را که

ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ

ذبح بکنید و آنچه ذبح گردد بر بتها و این‌که تقسیم کنید به تیرها این کار گناه است.

اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ

امروز نا امید شدند کافران از دین شما پس نترسید از آنان و از من بترسید امروز

اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَ رَضِيْتُ لَكُمُ

من کامل کردم برای شما دین شما را و به اتمام رساندم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما

الْاِسْلَامَ دِيْنًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِيْ مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ فَاِنَّ اللّٰهَ

اسلام را دین پس هر کسی که مجبور باشد در گرسنگی امّا بر گناه مایل نباشد پس خداوند

غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳﴾

بخشاینده و مهربان است.

خلاصهٔ تفسیر

بر شما (این حیوانات و غیره) **حرام شده‌اند** (حیوان) **مرده** (که با وجود واجب الذّبح بودنش بدون راه شرعی بمیرد) **و خون** (که روان باشد) **و گوشت خوک** (هم چنین همه اجزای آن) **و آن حیوان که** (به قصد قربت) **به غیر الله نامزد کرده شود و آن‌که با خفگی بمیرد و آن‌که با زدن بمیرد و آنچه از بالا غلتیده بمیرد** (مثلاً از کوهی یا در چاهی) **و آن‌که با تصادف دیگری بمیرد و آن‌که آنرا درنده** (گرفته) **به خوردنش مشغول باشد** (و از صدمه این بمیرد) **مگر** (از «منخنقه» گرفته تا «مَآ اَكَلَ

السَّبُعُ» آنچه مذکور است) **آن‌که** (پیش از مردن طبق روش شرعی) **ذبح کنید** (آن از این حرمت مستثنی است) **و** (نیز) **آن حیوان که بر پرستشگاهان** (غیرالله) **ذبح گردد** (حرام است اگرچه به زبان بغیرالله نامزد نکند زیرا که ملاک حرمت بر نیّت خبیثه است که‌گاهی آن به قول ظاهر می‌گردد که نامزد کند گاهی به فعل که بر چنین مکانهایی ذبح کند)**و این** (هم حرام است) **که** (گوشت‌و غیره را) **به وسیله تیرهای قرعه تقسیم کنید این همه گناه** (و حرام)**اند امروز** (یعنی الآن) **ناامید شده‌اند کافران از** (مغلوب و گم شدن) **دین شما** (زیرا که ماشاءالله اسلام کاملاً انتشار یافته است) **پس از ایشان** (کافران) **نترسید** (که‌می‌خواهند دین شما را گم بکنند) **امروز من دین شما را برای شما کامل کردم** (در نیرو هم که از آن کفّار مأیوس شدند و در احکام و قواعد هم) **و** (با این اکمال)**من انعام خودم را بر شما اتمام کردم.** (انعام دینی را هم که احکام تکمیل شدند و انعام دنیوی را که نیرو حاصل شد و در اکمال‌دین هر دو آمدند) **و من اسلام را برای دین قرار گرفتن شما** (برای همیشه) **پسند کردم.** (یعنی تا قیامت دین شما همین خواهد ماند این منسوخ شده دین دیگری تجویز نخواهد شد پس باید که شما از نعمت من تشکّر کرده بر این دین کاملاً استوار بمانید) **پس** (بعد از دریافت کردن حرمت اشیاء بالا این را هم دریابید) **که هر کسی‌که در شدّت گرسنگی بی‌تاب باشد و** (به این سبب چیزهای بالا را بخورد) **به شرطی که به‌طرف گناهی تمایل نداشته باشد** (یعنی نه از مقدار نیاز بیشتر بخورد و نه مقصدش لذّت باشد که در سورهٔ بقره به لفظ «غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» تعبیر شده‌است) **پس یقیناً الله تعالیٰ عفو کننده است** (اگرمقدار نیاز کاملاً اندازه گیری‌نشد و یک لقمه بیشتر خورد و) **رحم کننده‌اند** (که‌در چنین حال اجازه فرمود).

معارف و مسایل

این سومین آیه از سورهٔ مائده است که مسایل فرعی و اصلی بسیاری در آن بیان شده‌است

اوّلین مسئله: در مورد حیوانات حلال و حرام است. تمام حیواناتی را که خوردن گوشت‌شان برای بدن انسان مضرّ بوده و یا سبب ایجاد مرض در بدن می‌گردد و یا این‌که از نظر معنوی سبب تخریب مسایل اخلاقی و کیفیّات قلبی می‌گردد قرآن حرام قرار داده و در شمار خبائث به حساب آورده‌است. امّا حیواناتی که خوردن گوشت آنها از نظر جسمی و یا روحی خطری برای انسان نداشته باشد پاک و حلال دانسته است. خداوند در این آیه می‌فرماید: حیوان مردار بر شما حرام شده، مراد از آن حیوانی است که بدون ذبح در اثر مرض یا به‌طور عادی بمیرد، گوشت چنین حیوانی از نظر طبّی برای انسان دارای ضرر جسمی و روحی است. البتّه آن‌حضرتﷺ در احادیث دو مورد را مستثنی کرده‌است: یک ماهی، دوم ملخ. این حدیث را مسنداحمد، ابن ماجه، دارقطنی، بیهقی و غیره روایت کرده‌اند.

دومین: چیزی که در این آیه حرام قرار داده‌شده خون است و در آیهٔ ۱۴۵ سورهٔ انعام «اَوْ دَمًا مَسْفُوْحًا» تصریح فرمود که: مراد از خون، خون روان است بنابر این خون موجود در جگر و طحال با وجود خون بودنش از این حکم مستثنی می‌باشند در حدیث مذکور جایی که از میته ماهی و ملخ را مستثنی فرموده همانجا نیز خون جگر و طحال را نیز مستثنی قرار داده‌است.

سومین مورد: «لحم خنزیر است» که آن را حرام فرموده‌است. مراد از لحم تمام بدن آن است که شامل گوشت و رگ و پی هم می‌باشد.

چهارم: حیوانی است که برای فرد یا چیزی غیر از خداوند نامزد شود. در این صورت اگر هنگام ذبح آن حیوان نامی، غیر از خدا برده‌شود، شرک آشکار است. چنین حیوانی به اتّفاق علما در حکم مردار است. مانند مشرکان عرب که حیوان را به‌نام بتان خود ذبح می‌کردند یا افراد جاهل که برای پیرو فقیر حیوان را ذبح می‌نمایند اگر در موقع کشتن حیوان نام خدا برده‌شود. ولی نذر برای غیر از خدا باشد جمهور فقها آن را در «مَآ اُهِلَّ لِغَيْرِاللهِ» قرار داده حرام گفته‌اند.

مورد پنجم: «مُنْخَنِقَة» یعنی حیوانی که در اثر خفه کردن هلاک شده و یا خود بخود در دام و جایی دیگر گلویش گیرکرده و خفه شده‌باشد، حرام است. «مُنْخَنِقَةٌ وَ مَوْقُوْذَةٌ» هر دو از میته‌اند. ولی هدف از ذکر جداگانه آن این است که اهل جاهلیّت آنها را جایز می‌شمردند.

ششم: «مَوْقُوْذَةُ» یعنی آن حیوانی که در اثر ضربهٔ شدید بمیرد مانند: مردن حیوان بر اثر ضربهٔ سنگ و چوب و غیره ...

همچنین شکاری که قسمت نوک‌تیز تیر به آن بر خورد نکرده، بلکه در اثر ضربه از پای درآید جزو موقوذه است.

حضرت عدی بن حاتم در خدمت رسول‌کریمﷺ آمده عرض کرد که من بسا اوقات از تیر معراض شکار می‌کنم اگر شکار از این بمیرد آیا من می‌توانم گوشت آن را بخورم؟ آن‌حضرتﷺ فرمود که: اگر شکار بر اثر برخورد تیر از جهت عرض مرده است آن در حکم موقوذه داخل است؛ لذا آن را نباید خورد و اگر از جانب تیزی به او اصابت کرده و آنرا جرح کرده باشد خوردن گوشت آن جایز است. این روایت را جصاص با سَنَدش در «احکام القرآن» نقل کرده‌است. البتّه شرط براین است که به‌وقت انداختن تیر بسم‌الله گفته و تیر انداخته شده‌باشد. فقها شکاری را که با گلوله تفنگ مرده‌باشد جزو موقوذه به حساب آورده و حرام دانسته‌اند. امام جصاص از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که او می‌فرمود «المقتولة باالبندقه تلک الموقوذه» یعنی حیوانی که به وسیله تفنگ قتل شده موقوذه بوده و حرام است. امام اعظم، شافعی، مالک و غیره همه بر این متّفق‌اند. (قرطبی)

هفتم: «متردية» یعنی آن حیوانی که از کوهی یا تپه‌ای یا ساختمانی بلند یا در چاهی و غیره افتاده و بمیرد آن هم حرام است. بنابر این از حضرت عبدالله بن مسعود روایت شده که اگر شکار بر کوهی ایستاده و شکارچی بر تیر بسم الله خوانده و به طرف آن انداخته و در اثر ضربه تیر به سمت پایین غلتید و مرد

گوشت آن را نباید خورد، زیرا که در این صورت احتمال دارد که مرگ آن به ضربه تیر نبوده، بلکه به صدمهٔ غلتیدن باشد از این جهت جزو متردّیه است. اگر هنگام شکار پرنده، تیر به او اصابت کرد و پرنده به آب افتاد و مرد خوردن گوشتش جایز نیست زیرا ممکن است مرگ آن پرنده در اثر غرق شدن در آب باشد. و حضرت عدی بن حاتم این مطلب را از رسول کریمﷺ روایت کرده است. (جصاص)

هشتم: «نطیحه» و آن عبارت از: حیوانی است که در اثر تصادف با ماشین، قطار و یا حیوانی دیگر بمیرد.

نهم: حیوانی است که مرگ آن به وسیله پاره کردن حیوان درنده صورت گرفته است. بعد از بیان اقسام نه گانه‌ای که حرام است با توجّه به جمله «اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» یک استثنا وجود دارد و آن این‌که اگر حیوانی در پنج مورد اخیر زنده یافت شد و سپس ذبح گردید خوردن گوشت آن جایز است. این استثنا شامل چهار مورد اوّل نمی‌شود، زیرا که در «میتة» و «دم» امکان ندارد و خنزیر و «مااهل لغیر الله» فی‌ذاته حرام اند ذبح و یا عدم ذبح در آنها یکسان است.

بنابر این حضرت علی‌رضی الله عنه، ابن عبّاس‌رضی الله عنه، حسن بصری‌رحمه الله، و غیره سلف صالحین براین متّفق‌اند که این استثنا از مابعد چهار قسم، به «منخنقه» و مابعد متعلّق است. بنابراین، مطلب آ ن این‌که اگر در تمام این صورتها حیوان زنده یافت شد، علایم زندگی محسوس گردید و در آن حال به نام خدا ذبح گردید، پس آن حلال است. برابر است که منخنقه باشد یا موقوذه یا متردّیه و یا نطیحه، یا آن‌که آن را درنده‌ای پاره کند؛ از اینها در هر کدام که آثار زندگی محسوس گردید و ذبح شد حلال است.

دهم: آن حیوان، حرام است که بر نصب، ذبح گردد. نصب آن سنگهایی هستند که دور وبر کعبه بر پا شده‌بودند و اهل جاهلیّت آنها را پرستش می‌کردند و حیوانات را به نزد آنها آورده قربان می‌کردند و آن‌را عبادت قرار

می‌دادند. اهل جاهلیّت با خوردن همه این حیوانات که در خبائث داخل‌اند عادت داشتند، قرآن کریم همه اینها را حرام قرار داد.

یازدهمین: چیزی که در این آیه حرام قرار داده‌شده است «استقسام بالازلام» است. «ازلام» جمع «زلم» است آن تیری است که جاهلیت عرب برای این کار مقرّر کرده‌بود که توسّط آن بخت آزمایی انجام می‌شد. آنها هفت عدد تیر بودند به نزد خادم کعبه و روی هر یکی از آنها «نعم» یا «لا» و یا الفاظ دیگری نوشته شده‌بود. وقتی کسی می‌خواست بخت خویش را بیازماید یا مفید و یا مضرّ بودن چیزی را در آینده بداند به نزد خادم کعبه می‌رفت و صد درهم به او نذرانه می‌داد و او آن تیرها را یکی یکی از ترکش بیرون می‌آورد اگر چنانچه روی تیر لفظ «نعم» وجود داشت کار را خوب و یا اگر لفظ «لا» یعنی نوشته نشده‌بود آن کار را بد می‌دانستند و از انجام آن خودداری می‌کرد. و ذکر آنها در ضمن سلسلهٔ حیوانات به این وجه آمده‌است که عرب به این مسئله معتاد بودند که چند نفر مشترکاً حیوانی را ذبح می‌کردند تقسیم گوشت بین افراد به قید قرعه وسیله آن تیرها انجام می‌شد. و این نوعی قمار بود؛ زیرا به بعضی‌ها کمتر و به گروهی بیشتر و به عده‌ای اصلاً گوشت نمی‌رسید.

بنابر این در ضمن بیان حرمت حیوانات، حرمت این روش کار هم بیان گردید علما فرموده‌اند که خبر از احوال و امور غیبی به وسیله اهل جفر یا دیدن نقوش دست یا فال گرفتن و امثال آن در حکم استقسام بالازلام است. و لفظ استقسام بالازلام گاهی بر قمار هم اطلاق می‌شود زیرا که در آن به طریق قرعه اندازی یا بلیط فروشی حقوق تعیین می‌گردد این هم به نص قرآن کریم حرام است که آن‌را قرآن کریم به نام «میسر» ممنوع قرار داده است از این جهت حضرت سعید بن جبیر، مجاهد و شعبی فرموده‌اند که: همان‌طوری که عرب‌ها به وسیلهٔ ازلام سهام استخراج می‌کردند مشابه آن در فارس و روم مهرهای شطرنج، میسّر، و غیره وجود داشت و همهٔ آنها در حکم ازلام هستند. (مظهری)

«ذٰلِكُمْ فِسْقٌ» یعنی هم چنین طریقه بخت آزمایی یا تقرّر سهام، فسق و گمراهی است. «اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» یعنی امروز کفّار از این‌که بر دین شما غالب بیایند مأیوس شده‌اند بنابر این شما از آنان هیچ‌گونه احساس خطری نباید داشته باشید البتّه از خدا باید بترسید. این آیه در سال دهم هجرت در حجّة الوداع روز نهم ذوالحجة زمان وقوف در عرفات بر رسول اکرمﷺ نازل شد هنگامی‌که مکّه و تقریباً تمام سرزمین عرب فتح شده و بر تمام جزیرةالعرب قوانین اسلام جاری گشته بود. قبلاً کفّار توطئه‌ای را تدارک می‌دیدند که چون مسلمانان در مقایسه با آنان کمتر و ضعیف‌ترند. ایشان را باید از پای درآورد. امّا نزول این آیه بیانگر آن است که کفّار حوصله و یا نیروی خود را از دست داده‌اند. بنابراین مسلمانان از آنان مطمئن شده باید به اطاعت و عبادت پروردگار خویش مشغول باشند. «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا» این آیه شأن نزول بخصوصی دارد، زیرا نزول آن در روز عرفه که سیّدالایّام و مصادف شده‌بود با روز جمعه که دارای فضایل بی‌شماری است و در میدان عرفات نزدیک جبل الرّحمه که مکانی است مخصوص جهت نزول رحمت وقت بعد از عصر بوده که در عموم روزها هم وقت مبارکی است و به ویژه در روز جمعه که ساعت استجابت دعا طبق روایات بسیاری در همین است و روز عرفه با ویژگیهای بیشتر وقت بخصوص، استجابت دعاست. اوّلین اجتماع بزرگ مسلمانان است برای برگزاری مراسم حج که تقریباً در آن یکصد و پنجاه هزار صحابه‌کرام شرکت داشتند. رحمت للعالمین با اصحاب کرام در دامن جبل‌الرحمة بر شتر خویش «عضباء» سوار و در انجام بزرگترین رکن حج یعنی وقوف در عرفه مشغول بود. در سایهٔ این فضایل و برکات و رحمتها این آیه بر رسول کریمﷺ نازل شد. صحابهٔ کرام بیان فرموده‌اند که وقتی این آیه به وسیله وحی بر آن‌حضرتﷺ نازل گردید طبق معمول ثقل و سنگینی وحی آنقدر احساس شد

که ناقه آن‌حضرت ﷺ به تدریج خم گشته تا بر زمین نشست. حضرت عبدالله بن عبّاس می‌فرماید که این آیه تقریباً آخرین آیه قرآن است که بعد از آن آیه‌ای مربوط به احکام نازل نگردیده‌است. فقط چند آیهٔ ترغیب و ترهیب است که نزول آنها بعد از این آیه بیان شده‌است. بعد از نزول این آیه آن‌حضرت ﷺ فقط به مدّت هشتاد و یک روز در قید حیات ماندند[۱]، زیرا که در سال ۱۰ هـ نهم ذوالحجة این آیه نازل شد و دوازدهم ربیع‌الاول سال ۱۱ هـ آن‌حضرت ﷺ وفات یافتند. این آیه که با این شأن و اهتمام نازل شده‌است مفهوم آن هم برای ملّت اسلام و مسلمانان یک بشارت خیلی بزرگ و انعام عظیم و وجه امتیازی است. که خلاصه آن این است که معیار نهایی دین حق و نعمت الهی که در این جهان به بنی نوع انسانی اعطا شدنی بود آن‌روز تکمیل گردید. گویا که از زمان آدم علیه السلام که نزول دین حق و نعمت الهی و ترویج آن شروع شده‌بود و در هر زمان و هر منطقه که بخشی از این نعمت به مناسب حال به نوع بشر داده‌می‌شد امروز آن دین و نعمت به صورت تکمیل به خاتم‌الانبیا و امّت ایشان ارزانی داشته‌شد. در این، شأن امتیاز و سعادت سیّدالانبیاء ﷺ در تمام زمرهٔ انبیا و رسل اظهار گردید و این در مقابلهٔ تمام امم جهت اظهار شأن این امّت مورد رحم قرارگرفته هم دلیل روشنی از این جهت بود که یک بار چند نفر از علمای یهود در خدمت حضرت فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی الله عنه حاضر شده و عرض کردند که در قرآن شما یک چنین آیه‌ای هست که اگر بر یهود نازل می‌شد، روز نزول آن را جشن و عید می‌گرفتند. فاروق اعظم رضی الله عنه سؤال کرد که

۱- از حساب فوق نهم ذوالحجه و دوازدهم ربیع‌الاول لازم می‌آید که آن‌حضرت ﷺ پس از نزول این‌آیه نود و یک روز باقی بمانند نه هشتاد و یک، پس حق همان است که مفتی رشیداحمد در احسن الفتاوی ج۲، ص۳۶۸، نوشته که وفات آن‌حضرت ﷺ در یکم ربیع الاول سنه ۱۱ هـ بوده‌است که با این حساب هشتاد و یک روز درست در می‌آید والله اعلم. «مترجم»

آن کدام آیه است آنان همین آیه «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ» را خواندند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در پاسخ به آنان فرمود ما می‌دانیم که این آیه در چه مقام و چه روزی نازل شده‌است. که منظور شان روز عرفه و جمعه بود. اشاره به این موضوع بود که آن روز دو عید دربر دارد یکی عرفه دوم جمعه.

اصول اسلامی برای برگزاری جشن

در پاسخ فوق، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به یک اصل اسلامی که نشانهٔ امتیاز اسلام است اشاره فرمود و آن این‌که اسلام به‌جای برگزار کردن جشنهای روزهای تاریخی تولّد یا وفات شخصیتها یا آزادی کشوری که در میان مردم جهان رواج یافته و مرادف یا اشخاص پرستی است اصول برای یادگاری اهداف و مقاصد خاصی که در رشد جامعه اسلامی مؤثّر باشد بجا گذاشته است. مثلاً خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به خلیل الله خطاب کردند و به استناد آیات قرآنی از او امتحاناتی به عمل آمد و در تمام آنها به پیروزی کامل دست یافت. چنان‌که آیه ۱۳۴ بقره «وَ اِذَا ابْتَلٰیٓ اِبْرَاهِیْمَ رَبُّهٗ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ» همین مفهوم را ادا می‌کند. امّا نه روز تولّد و وفات او جشن گرفته شد و نه به روز تولّد و وفات پسر او اسماعیل علیه السلام و والده ایشان و احوال دیگر، یادگاری بر پا گشت.

آری آنچه از اعمال ایشان متعلّق به مقاصد دین بود نه تنها یادگار آنها حفظ گردید، بلکه فرض و واجب و جزء مذهب و دین نسلهای آینده محسوب گردید. قربانی، ختنه، سعی درمیان صفا و مروه، سنگریزه زدن در سه جای منیٰ این همه یادگارها از افعال همان بزرگان‌اند. که آنان اینها را برای رضاجویی خداوند و پای مال کردن جذبات نفسانی و تعدیل تقاضای طبیعی انسان انجام داده‌اند. و در آنها برای مردم هر قرن و زمان درس عبرت است که مردم برای

رضاجویی خداوندتعالیٰ محبوب‌ترین چیز خود را باید فدا کنند. در اسلام به‌جای این‌که روزهای تولّد یا وفات کسی را یادگاری قرار دهند، ایّام عبادی را جشن می‌گیرند مانند شب برات، رمضان، شب قدر، یوم‌عرفه، یوم عاشورا و غیره. در اسلام دو عید بیشتر وجود ندارد. یکی عید فطر بعد از اتمام ماه رمضان و آغاز اشهرالحج و دیگری عید قربان که بعد از فراغت احکام حج است.

خلاصهٔ مطلب این‌که از پاسخ فاروق چنین نتیجه گرفته می‌شود که مسلمانان نباید مانند یهود و نصارا و همانند دورهٔ جاهلیّت واقعه‌های تاریخی را جشن بگیرند. امّا متأسّفانه جاهلیّت جدید سبب شده تا فرهنگ غلط بعضی از کشورها یا مذاهب مانند جشن گرفتن روز تولّد عیسی عليه السلام توسّط مسیحیان، بعضی از مسلمانان روز تولّد پیامبراکرم ﷺ را عید قرار دهند و به چراغانی کردن و شمع افروزی و تظاهرات خیابانی و امثالهم بپردازند و چنین عملی در روش صحابه کرام و تابعین و اسلاف اصلاً یافت نمی‌شود. در حقیقت جشن گرفتن چنین سالروزها و امثالهم در بین اقوامی رواج دارد که از حیث افراد عالی و شجاع که دارای کارنامه‌های جالبی باشد فقیر بوده و ناچاراً عملکردهای افراد انگشت شماری را افتخارات ملّی و یادگاریهای تاریخی به حساب می‌آورند. اگر رسم بزرگداشت سالروزها در اسلام رواج یابد باید روزهای تولّد، وفات و سایر وقایع مهم و تاریخی یکصد و بیست چهار هزار پیامبر جشن گرفته شود که در چنین صورتی هیچ روزی از ایام سال خالی از روزهای سالگرد و تاریخی نخواهد بود و دائماً باید در این جشنها غرق باشیم. چنانچه زندگی نبی‌اکرم ﷺ را بررسی کنیم از روز تولد تا زمان رحلت آن‌حضرت ﷺ کلّیهٔ کارهایی را که در حیات خویش انجام داده نزول آیات قرآن بر آن‌حضرت ﷺ، هجرت، وقوع جنگهای ایشان مانند: غزوه بدر، احد، خندق، فتح مکّه، حنین، تبوک و هم چنین هزاران معجزه‌اش و به عبارت دیگر

هر روز و هر ساعت رسول اکرمﷺ دارای یادگاری است. آیا مسلمانان باید آنها را جشن بگیرند؟

علاوه بر این بعد از پیامبر اکرمﷺ یکصد و پنجاه هزار صحابه که هر یک الگویی از رسول خداﷺ هستند آیا سزاوار جشن یادبود نمی‌باشند؟ بعد از اکابر صحابه و اولیاء الله و علما و مشایخ قرار دارند که هر کدام شایسته چنین یادبود می‌باشد. و سرانجام بعد از او به میلیاردها خواهد رسید بنابر این اگر چنین مراسمی در حقّ کسانی برگزار شود آیا بی‌انصافی نیست که حقّ بقیه نادیده گرفته شود؟ حال اگر برای همه افراد و روزهای تاریخی آنها مراسمی در نظر گرفته شود نه تنها تمام ایّام بلکه در هر ساعت چندین جشن باید برگزار گردد. بدین جهت است که رسول اکرمﷺ و صحابه ایشان چنین روشی را از رسوم جاهلیّت به شمار آورده و از نظر، دور نگه داشته‌اند، گفتار فوق حضرت عمرفاروق‌اعظمؓ دال بر این مورد است؛ حال به تفصیل معنی و مطالب آیهٔ فوق گوش فرا دهید. در این آیه حق تعالیٰ جل‌شأنه به رسول کریمﷺ و امّت مرحوم بااعطای انعام خاصّی بشارت داد. یکی اکمال دین، دوم اتمام نعمت و سوم انتخاب شریعت اسلام برای این امّت.

معنی اکمال دین را ترجمان القرآن حضرت عبدالله بن عبّاس و غیره چنین بیان فرموده‌اند. که امروز تمام حدود و فرایض و احکام و آداب دین حق، تکمیل شدند؛ الآن نه نیاز برای اضافه و ازدیاد چیزی باقی است و نه احتمال کاستن وجود دارد. (روح)

از اینجاست که بعد از آن در احکام اسلام حکم جدیدی نازل نشد. و چند آیه که بعد از این نازل شد یا مشتمل بر مضامین ترغیب و ترهیب و یا که در تأکید احکامی بودند که قبلاً ذکر آنها رفته است و این امر منافی آن نیست که ائمهٔ مجتهدین احکام شرعی حوادث و واقعات جدید را مطابق اصول و اجتهاد بیان کنند، زیرا که قرآن کریم همان‌طورکه حدود و فرایض احکام شرعی را

بیان کرده هم‌چنین اصول اجتهاد را در قرآن کریم متعین فرموده‌است. و احکامی که به وسیلهٔ آنها تا قیامت استنباط گردد همه آنها از یک حیث احکام بیان کردهٔ قرآن کریم محسوب می‌شوند زیرا که مطابق به آن اصول می‌باشند که قرآن بیان فرموده‌است.

خلاصه این‌که مطلب اکمال دین طبق تفسیر حضرت عبدالله بن عبّاس این است که تمام احکام دین تکمیل گردید. الآن نه در آن نیاز به زاید باقی است و نه منسوخ شده احتمال کسر هست زیرا که بعد از آن متّصلاً سلسلهٔ وحی به وفات آن‌حضرتﷺ منقطع شدنی بود و بدون وحی الهی هیچ حکم قرآنی نمی‌تواند منسوخ قرار گیرد. و احکامی که به ظاهر مطابق با اصول اجتهاد از طرف فقها و مجتهدین اضافه شده‌است آنها در حقیقت زیادی نیستند بلکه توضیح و بیان احکام قرآنی هستند.

مراد از اتمام نعمت، غلبه و عروج مسلمانان و مغلوب و مفتوح شدن مخالفین ایشان است که ظهور آن به وسیلهٔ فتح مکّهٔ مکرّمه و محو آثار جاهلیّت و عدم شرکت مشرکان در حج آن سال انجام گرفت. در این جا در الفاظ قرآن کریم این امر هم قابل توجّه است که با «دین» لفظ اکمال استعمال شده و با نعمت لفظ اتمام در حالی‌که به ظاهر هر دو لفظ به معنی یکدیگر و مرادف مفهوم می‌شوند. امّا در واقع مفهوم آن دو تا فرق دارد امام‌راغب اصفهانی در «مفردات‌القرآن» آن را چنین توضیح داده‌است که اکمال و تکمیل چیزی، عبارت از این است که آنچه مقصد و غرض از آن چیز بود انجام گرفت. و معنی لفظ اتمام این است که اکنون نیاز و احتیاج به چیز دیگری نیست. بنابر این معنی اکمال دین این شد که آنچه مقصد از نزول قانون الهی و احکام دین بود امروز تکمیل گردید. و مقصود از اتمام نعمت این‌که اکنون مسلمانان محتاج کسی نیستند. خود حق تعالیٰ به آنان غلبه و قوّت و اقتدار عنایت فرمود که به وسیلهٔ آن می‌توانند احکام این دین حق را در جهان اجرا کنند.

در این جا این امر هم قابل تأمّل است که دین به جانب مسلمانان و نعمت به طرف حق تعالیٰ نسبت داده شده‌است به علّت آن‌که ظهور دین به وسیله اعمال و افعال افراد امّت می‌باشد و تکمیل نعمت به راه راست از طرف حق تعالیٰ است. (ابن القیم، تفسیرالقیم)

با این تقریر این مطلب نیز روشن گردید که اکمال دین در امروز به این معنی نیست که دین انبیای گذشته ناقص بود بلکه همان‌طورکه در تفسیر «بحرمحیط» به حواله «قفال مروزی» منقول است که دین هر نبی و رسول به اعتبار زمان او کامل و مکمل بود یعنی در هر زمان هر دین و شریعتی که برای پیغمبری نازل گردید به لحاظ آن زمان و آن قوم، کامل و مکمّل بود. امّا در علم خداوند این تفصیل از قبل وجود داشت که دینی که در آن زمان و برای چنان ملّتی مکمّل است، برای آینده و ملل مستقبل مکمّل نمی‌باشد بلکه آن منسوخ شده برای آنان شریعت و دین دیگری نافذ خواهد گردید. بر خلاف شریعت اسلام که از همه در آخر نازل گردید و از هر جهت و لحاظ کامل و مکمّل است نه به زمان خاصّی اختصاص دارد و نه به منطقه و کشور و یا قومی. بلکه تا قیامت برای هر زمان و هر منطقه و هر ملّت این شریعت کامل و مکمّل است.

انعام سوم: که در این آیه برای امّت مرحوم بیان شده‌است، این است که الله جل شانه به وسیلهٔ انتخاب تکوینی خویش دین اسلام را برای این امّت برگزیده است که از هر حیث کامل و مکمّل است و نجات و رستگاری منحصر به آن است.

خلاصهٔ کلام این‌که این آیه نشان داد که دین اسلام برای امّت مرحوم نعمتی بزرگ است که به او بخشیده شده و همین دین است که از هر جهت کامل و مکمّل است نه بعد از آن دین دیگری می‌آید و نه در آن کمی و بیشی خواهد شد. از اینجا بود که وقتی این آیه نازل گشت همهٔ مسلمانان با شنیدن آن مسرور شدند. مگر حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه که بر او گریه غالب شد.

آن‌حضرتﷺ علّت گریه را از او پرسید. عرض کرد که این آیه اشاره به این است که قیام شما در این جهان کم است زیرا که با تکمیل دین احتیاج ارسال رسول بر آورده شده رسول کریمﷺ آنرا تصدیق فرمود. (تفسیر ابن کثیر و بحر محیط و غیره) و با وفات آن حضرتﷺ بعد از هشتاد و یک روز این مطلب جامهٔ عمل پوشید.

ربط «فَمَنِ اضْطُرَّ فِيْ مَخْمَصَةٍ» در آخر آیه به حیواناتی است که حرمت آنها در شروع آیه بیان شده‌است و مطلب این جمله حالت ویژه‌ای است از قانون عمومی که اگر شخصی از شدّت گرسنگی بیتاب شده و خطر مرگ بر او عارض گردد، پس در چنین صورتی اگر او از حیوانات مُحَرَّمْ در بالا چیزی بخورد بر او گناهی نیست. به شرط این‌که هدفش سیرشدن و استلذاذ نباشد بلکه به قدری بخورد که کیفیّت اضطرار برطرف شود.

مطلب «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ» همین است که در این خوردن، میل او به گناه نباشد. بلکه فقط رفع اضطرار باشد. در آخر «فَإِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» اشاره به این مطلب است که این محرّمات در چنین وقت هم به جای خود حرام و ناجایزاند تنها به خاطر اضطرار برای این شخص، عفو گردیده‌اند.

يَسْئَلُوْنَكَ مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ ؕ قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ ۙ

از شمامی پرسندکه چه چیزی برای ایشان حلال است. بگوکه حلال است برای شما چیزهای پاکیزه

وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِيْنَ تُعَلِّمُوْنَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ

وآنچه آموخته اید حیوانات شکاری رابرای شکارکه می آموزید آنهاراازآنچه خدابه شماآموخته

فَكُلُوْا مِمَّآ اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ ۪ وَ اتَّقُوا اللهَ ؕ

پس بخورید ازآنچه نگاه‌داشته‌اند برای شما و یادکنید اسم خدا را برآن و بترسید ازخداوند

اِنَّ اللهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ﴿۴﴾

یقیناً خداوند زود به حساب می‌رسد.

ربط آیات

در آیات گذشته یادآوری حیوانات حلال و حرام بود در این آیه نسبت به این معامله یک سؤال و جواب مذکور است بعضی از صحابهٔ کرام نسبت به شکارِ سگ شکاری و باز سؤال کردند که در این آیه جواب آن مذکوراست.

خلاصهٔ تفسیر

مردم از شما می‌پرسند که (از حیوانات شکار شدهٔ سگ و باز) **کدام حیوانات برای ایشان حلال شده‌است** (یعنی حیوانات شکار که به ذبح حلال می‌شوند آیا به شکار کردن سگ و باز هم حلال می‌باشند یا که تنها بعضی حیوانات بخصوص حلال می‌شوند یا مطلقاً هیچ کدام حلال نمی‌شوند و آنچه حلال می‌شوند آیا برای آنها شرایطی هم هست) **شما** (در جواب) **بگویید که همه حیوانات حلالی** (که‌از نوع شکار قبلاً حلال‌اند همه آنها به وسیله شکار سگ و باز هم) **حلال قرار داده‌شده‌اند** (این جواب جزء اوّل سؤال است. جواب جزء دوم در آینده این است که برای حلال شدن شکار سگ و باز چند تا شرط است و آن این‌که) **حیوانات شکاری را** (مانند سگ و باز که) **شما** (به طور ویژه که بیانش آینده می‌آید) **بیاموزید** (این شرط اوّل است) **و شما آنها را** (بر شکار) **هم بفرستید** (این شرط دوم است) **و به آنها** (آموختن را که در بالا ذ کرگردید) **به این طریق بیاموزید که به شما خداوند** (در شریعت) **آموخته است** (و آن طریقه این است که به سگ آموخته شود که شکار را بگیرد و از آن نخورد و به باز آموخته گردد که هرگاه صدا شود ا گرچه دنبال شکار هم باشد آنرا گذاشته باز گردد این توضیح شرط اوّل است) **پس چنین حیوانات شکاری هر حیوانی را که برای شما بگیرند آن را بخورید** (این شرط سوم است که علامت آن در طریقه تعلیم بیان شد. پس ا گرسگ به خوردن شکار مشغول باشد یا باز به صدا کردن بر نگردد پس مفهوم می‌گردد که وقتی این حیوان به گفتار او نیست پس شکار را هم برای او نگرفته است بلکه

برای خود گرفته است) **و** (وقتی که آن حیوان شکاری را بر شکار می‌فرستید پس) **بر آن** (حیوان یعنی به وقت فرستادن آن) **اسم خدا را ببرید** (یعنی بسم الله خوانده بفرستید. این شرط چهارم است) **و** (در تمام امور) **از خدا بترسید** (مثلاً چنان در شکار سرکرم نباشید که از نماز و غیره غافل گردید یا چنان حریص نباشید که بدون از شرایط حلّت، آن حیوان را بخورید) **یقیناً خداوند زود به حساب می‌رسد.**

معارف و مسایل

در سؤال و جواب فوق الذّکر چهار شرط برای حلال شدن شکار سگ و باز و غیره ذکر شده‌است. اوّل **این‌که سگ و یا بازی که خصوصاً برای شکار تعلیم یافته باشند. مثلاً وقتی شما سگ را رها کنید آن شکار را گرفته نزد شما بیاورد و خود به خوردن آن مشغول نباشد و برای باز این اصول مقرّر شده که وقتی شما آنرا فرا خوانید فوراً برگردد اگر چه در تعقیب شکار باشد. وقتی که این حیوانات شکاری چنین تعلیم دیده‌باشند ثابت می‌گردد که آنچه شکار می‌کنند برای شماست نه برای خودش. در چنین حالتی شکار آن حیوانات شکاری، شکار خود شما محسوب می‌شود و اگر گاهی آنها بر خلاف این تعلیم بروند مثلاً سگ خود به خوردن شکار مشغول باشد یا باز به صدای شما باز نگردد پس این شکار برای شما نبوده بنابر این خوردن آن جایز نیست.**

شرط دوم: **این‌که شما فوراً با ارادهٔ خویش سگ یا باز را در عقب شکار رها کنید. چنین نباشد که آنها خود بخود در عقب شکار رفته آن را شکار کنند. بیان این شرط در آیهٔ مذکور از لفظ** «مُکَلِّبِیْنَ» **شده‌است. این لفظ در اصل از تکلیب مشتق است که معنی اصلی آن آموختن سگهاست. سپس به معنی آموختن عموم حیوانات شکاری و رها کردن آنها در پشت سر شکار هم مستقل شده‌است. صاحب جلالین** «مُکَلِّبِیْنَ» **را به ارسال تفسیر کرده که معنی آن رها**

کردن در پشت سرشکار و نیز این قول در تفسیر قرطبی هم منقول است.

شرط سوم: این است که خود حیوان شکاری شکار را نخورد بلکه نزد شما بیاورد و این شرط از لفظ «مِمَّا اَمسَكْنَ عَلَيْكُمْ».بیان شده‌است.

شرط چهارم: این‌که وقتی سگ شکاری یا باز را بر شکار رها می‌کنید «بسم الله» خوانده شود و سپس رها گردد. هرگاه تمام این شرایط چهارگانه تکمیل شدند پس اگر حیوان تا زمان رسیدن شما مرده بود باز هم حلال است نیاز به ذبح ندارد. وگر نه بدون ذبح برای شما حلال نخواهد شد.

نزد امام اعظم ابوحنیفه شرط پنجم این هم هست که این حیوان شکاری شکار را جرح هم بکند و در لفظ «جَوارِح» اشاره به این شرط هم موجود است.

مسئله: این حکم حیوان وحشی است که در کنترل کسی نیست و اگر حیوان وحشی در کنترل کسی باشد پس آن بدون ذبح قانونی حلال نخواهدشد. در آخر آیه چنین هدایت گردید که به وسیله شکار خداوند حیوانات را حلال کرد امّا چنان در پی شکار قرار گرفتن که از نماز و احکام شرعی غفلت شود جایز نیست.

اَلْيَوْمَ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ ؕ وَ طَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ ۪ وَ

امروزحلال‌گردانیده‌شدبرای شماهمهٔ‌چیزهای پاکیزه وطعام‌اهل‌کتاب‌حلال‌است‌برای شماو

طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ ؗ وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ

طعام شما حلال است برای آنان و زنان پاکدامن ایماندار و زنان پاکدامن از کسانی که

اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذَا اٰتَيْتُمُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ

داده‌شده‌اند کتاب پیش از شما وقتی که بدهید به ایشان مهر ایشان را در حالی‌که

مُحْصِنِيْنَ غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ وَ لَا مُتَّخِذِيْٓ اَخْدَانٍ ؕ وَمَنْ يَّكْفُرْ بِالْاِيْمَانِ

درقیددرآورنده باشید نه شهوت ران و نه دوست پنهانی گیرنده و هر که منکر ایمان باشد

فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهٗ وَ هُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ﴿۵﴾

عمل او ضایع شد و او در آخرت از زیان کاران است.

خلاصهٔ تفسیر

امروز (همان طورکه انعام دینی ابدی به شما عنایت کردید که به اکمال دین مشرّف شدید هم چنین انعام دنیوی ابدی هم به شما عنایت گردید که) **برای شما چیزهای حلال** (که پیش از این حلال شده بودند برای همیشه) **حلال گذاشته شدند** (که گاهی منسوخ نخواهند شد) **و ذبیحهٔ کسانی که** (پیش از شما) **کتاب آسمانی داده شده بودند** (یعنی یهود و نصارا هم) **برای شما حلال است** (حلال شدن آن چنان یقینی است که) **ذبیحهٔ شما برای آنان حلال است و زنان پارسا هم که مسلمان باشند** (برای شما حلال‌اند) **و** (همچنان‌که حلال شدن زنان مسلمان یقینی است همچنین) **زنان پارسا از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب** (آسمانی) **داده شده‌است برای شما** (حلال‌اند) **وقتی که شما معاوضهٔ آنان‌را به آنها بدهید** (یعنی اگرچه مهردادن شرط نیست امّا واجب است و زنان مذکور که حلال‌اند پس) **به این طرز که شما آنها را زن قرار دهید** (یعنی در نکاح خود در آورید که شرایط آن در شرع معلوم است) **نه این‌که علانیه بدکاری کنید و نه در خفا آشنایی برقرار کنید** (همه اینها احکام شرعی هستند که ایمان آوردن بر آنها فرض است) **و هر کسی که به** (چیزهایی که) **ایمان** (به آنها آورد) **کفر کند** (مثلاً از حلّت حلال قطعی و حرمت حرام قطعی انکار کند) **پس** (هر) **عمل** (نیک) **آن ضایع** (و برباد) **می‌گردد و آن شخص در آخرت کاملاً زیانکار می‌شود** (پس حلال را حلال قرار دهید و حرام را حرام.)

معارف و مسایل

در اوّلین آیهٔ سورهٔ انعام، حلّت بهیمةالانعام یعنی حیوانات اهلی گوسفند، گاو، گاومیش و غیره بیان شد و در آیهٔ سوم تفصیلی از نه قسم حیوانات حرام آمد امّا از این تفصیل در جملهٔ اوّل آن خلاصهٔ تمام این باب را چنین توضیح داد که در آن خاصیّت حلّت و حرمت حیوانات و نیز یک معیار و قانونی هم معلوم گشت.

می‌فرماید: «اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ» یعنی امروز برای شما حلال شدند همه چیزهای پاک و تمیز- و مراد از امروز آن روزی است که در آن این آیه و آیات قبل از این نازل شدند. یعنی حجّةالوداع یوم عرفه سال ۱۰ هـ .مطلب این است که همان طورکه امروز برای شما دین کامل و مکمّل گردید و نعمت الله تعالی بر شما به اتمام رسید هم چنین چیزهای پاکیزهٔ خداوندتعالیٰ که قبلاً هم برای شما حلال بودند به طور دایم برقرار حلال ماندند و احتمال نسخ آنها مرتفع شد، زیرا که سلسلهٔ وحی داشت منقطع می‌شد.

در این جمله بیان حلّت طیبات است و در آیهٔ ۱۵۷ سورهٔ اعراف فرموده: «یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ» یعنی طیّبات را برای آنان حلال می‌کند و خبائث را بر آنان حرام می‌گرداند. در این جا در مقابل طیّبات خبائث را آورده حقیقت هر دو لفظ توضیح داده‌شد. در لغت طیّبات به چیزهای پاکیزه و مرغوب گفته می‌شود و در مقابل آن به چیزهای گندیده و قابل نفرت خبائث گفته می‌شود. بنابر این، این جمله آیه چنین نشان می‌دهد که هر چیز پاک و تمیز که پاکیزه و مفید باشد برای انسان حلال گردیده و آنچه گندیده و قابل نفرت و مضرّ است، حرام شده‌است. و دلیلش این‌که انسان مانند سایر حیوانات نیست که مقصد زندگی آن در جهان در خورد و نوش و خواب و بیداری و زنده‌شدن و مردن محدود باشد. او را خدا مخدوم کاینات و برای مقصد ویژه‌ای

آفریده‌است و آن مقصد اعلی بدون اخلاق پاکیزه به‌دست نمی‌آید، زیرا انسان بد اخلاق سزاوار این نیست که به او انسان گفته شود.

بنابر این قرآن کریم در مورد چنین افرادی فرموده: «بَلْ هُمْ اَضَلّ» یعنی آنان از چهارپایان هم گمراه‌تراند. وقتی که مدار انسانیّت بر اصلاح اخلاق، است پس هر چیزی که اخلاق انسانی را گندیده و فاسد می‌کند باید انسان از آنها دور نگهداشته شود. و هر کس می‌داند که اشیا اطراف و محیط بر اخلاق انسانی تأثیری دارند و این روشن است که وقتی اخلاق انسانی از اشیا اطراف متأثّر می‌باشد پس از چیزهایی که جزو بدن انسان می‌باشد بیشتر متأثّر خواهد شد بنابراین تمیز دادن در تمام اشیاء خورد و نوش الزامی است. در آمد دزدی، راهزنی، رشوه، ربا، قمار، و حرامهای دیگر که جزو بدن می‌باشند، لزوماً او را از انسانیّت دور و به شیطنت نزدیک می‌گردانند.

بنابر این قرآن کریم در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مؤمنون می‌فرماید: «يٰاَيُّهَاالرُّسُلُ كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا» در این آیه قبل از انجام عمل صالح به خوردن حلال دستور داد، زیرا عمل صالح بدون استفاده از حلال انجام نمی‌گیرد.

به خصوص در خوردن گوشت که قسمت مهمّی از آن جزو بدن انسان قرار می‌گیرد. به همین دلیل در استفاده از آن باید بیشتر احتیاط کرد تا خدای نکرده از گوشت حرامی جزو غذا نگشته و منجر به فساد اخلاق نگردد. هر گوشتی که دارای میکروب بوده و برای انسان ضرر داشته‌باشد اسلام، خوردن آن را منع کرده‌است و در شریعت از جمع خبائث است، زیرا سبب فساد جسم یا روح و یا هر دو می‌گردد یا به عبارت دیگر بدن و یا اخلاق خوب انسان را از بین می‌برد. بنابراین، حرام قرار داده‌شده‌اند. در عوض اشیای پاک و پاکیزه که سبب تقویت روح و جسم می‌گردد و اخلاق نیکو را سبب می‌گردد حلال گردانیده‌است. منظور این‌که جملهٔ قرآن پاک «اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ» بیانگر احوال و فلسفهٔ حرام و حلال است.

اکنون می‌پردازیم به بیان این‌که چه چیزهایی از خبائث و کدام اشـیا از طیّبات به شمار می‌روند. آنهایی که پاک و تمیز بوده و برای انسان مفیدند جزو طیّبات و آنهایی که مضرّ و نفرت آور و گندیده‌اند از خبائث به شمار می‌روند. لذا اسلام آنها را حرام قرار داده‌است، زیرا انسانی که دارای طبع سلیم باشد از حیوانات مضرّ مانند: مردار، خون، و امثالهم نفرت دارد. بسا اوقـات بـا غـلبهٔ رسوم زمان جاهلیّت تشخیص بین خوب و بد مرتفع و خبث بعض چیزها پنهان می‌ماند در چنین مواردی قضاوت انبیا بر همهٔ حجّت است. زیرا از همهٔ افراد بشر برخی دارای طبعی سلیم و پاکترند و خداوند تعالیٰ به طور خاصّی تربیت آنان را به عهده گرفته و برای این‌که قلب و روان و اخلاقشان از محیط فـاسد بیرون محفوظ بماند، فرشتگانی را به عنوان نگهبان آنان مقرّر فرموده‌اند بنابر این هر آن چیزی را که پیامبران از خبائث شمرده‌اند و یا از طیّبات به حساب آورده‌اند، حقیقتاً از خبائث یا طیّبات است. از زمان حضرت نوح علیه السلام تا عهد مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم حرمت خنزیر و مردار و غیره به وسیله تمام پیامبران بیان شده‌است. لذا واضح و روشن است که چنین اشـیایی از خـبائث بـه شـمار می‌روند و انسانهای سلیم‌الطبع هر زمان آنها را مضرّ و گندیده می‌دانند.

حـــضرت شـــاه ولی‌الله مـــحدّث دهـــلوی رحمه الله در «حجةالله البالغه» بـیان فرموده‌است که اگر خوب دقّت شود تمام آنچه راکه اسلام حرام قرار داده‌است از دو حالت خارج نمی‌باشند.

اوّل این‌که آن حیوان به اعتبار فطرت و طبیعت خویش خبیث باشد.

دوم این‌که طریق ذبح آن اشتباه باشد که در نتیجه جزو میته و مردار قرار می‌گیرد.

در آیهٔ سوم سورهٔ مائده نه مورد از حرام بیان شد که خنزیر (خوک) از گروه اوّل است. و هشت مورد دیگر جزو گروه دوم‌اند.

قرآن کریم «وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبٰائِثَ» فرموده اجمالاً به حرمت تمام حیوانات

خبیث حکم صادر فرمود و تفاصیل چند چیز از آن را قرآن صراحتاً بیان فرمود. مانند: لحم الخنزیر و دم مسفوح و غیره و توضیح بقیه اشیا را به عهده رسول‌اکرمﷺ محوّل فرمود. آن‌حضرتﷺ یکی از علایم خبث را چنین بیان فرمود. تمام حیواناتی که انسانهایی مورد غضب خدا قرار گرفته به شکل آنها تغییر چهره یافته‌اند خبیث و حرامند؛ مثلاً در قرآن بیان شده «وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنَازِیرَ» یعنی بعضی اقوام در شکل (خوک) و میمون از جهت سزا مسخ شدند. بدین ترتیب ثابت گردید که این دو نوع از حیوانات بالطبع در خبائث داخل‌اند. که اگر طبق مقررات ذبح بگردند باز هم حلال نمی‌گردند و بسیاری حیوانات چنین‌اند که از افعال و آثار آنها عموم طبائع خبث آنها را احساس می‌کنند مانند حیوانات درنده که کارشان مجروح کردن حیوانات دیگر و دریدن و خوردن و سخت دلی است.

لذا وقتی که فردی نسبت به گرگ از آن‌حضرتﷺ سؤال کرد فرمودند که: آیا انسان می‌تواند آن را بخورد؟ هم‌چنین بسیاری حیوانات چنین‌هم هستند که خصلت آنها ایذا رسانی و ربودن چیزهاست مانند: مار، کژدم، خفّاش، مگس یا عقاب و باز و غیره...

بنابر این آن‌حضرتﷺ بیان فرمودند که: حیوانات درنده مانند ـ شیر، گرگ، و غیره و پرندگانی هم چون عقاب، باز و امثالهم که به وسیلهٔ چنگال شکار می‌کنند همه حرام‌اند ـ علاوه بر این حیواناتی که در ذات آنها خسّت و یا تلوّث به نجاست وجود دارد مانند: موش، حیوان مرده‌خوار یا الاغ و غیره که مضرّ بودن آنها بر هیچ انسانی پوشیده نیست نیز حرام‌اند.

خلاصهٔ مطلب این‌که حیواناتی که شریعت اسلام آنها را حرام قرار داده بر دو نوع‌اند. یک نوع آنهایی هستند که ذاتاً خبث در وجود آنها قرار دارد. نوع دوم حیواناتی است که فی‌ذاته خبث ندارند امّا ذبح آنها به طریقه شرعی که خداوند مقرر کرده‌است صورت نگیرد و یا اصلاً ذبح نمی‌شوند و مردن آنها به

وسیلهٔ تصادف و ضربه دیگری صورت بگیرد، یا در موقع ذبح نام غیرالله برده شود و یا این‌که به‌وقت ذبح نام کسی برده نشود ولی نام خدا ترک گردد. ذبح چنین حیوانی در شرع اعتباری ندارد و همانند آن می‌ماند که بدون ذبح هلاک گردانیده شده‌است.

آنچه مورد توجّه است این‌که تمام خوردنیها و نوشیدنیهای انسان از عنایات حق تعالی است و به جز از حیوانات خوردن و یا نوشیدن بقیهٔ چیزها بدون گفتن بسم الله یا الله اکبر حرام نمی‌شوند. امّا گفتن بسم الله مستحب است. در صورتی که ذبح حیوانات واجب و ضروری است و چنانچه عمداً از ذکر نام خدا در موقع ذبح خودداری کند گوشت حیوان حرام و مردار می‌گردد.

اگر کسی عمداً در وقت ذبح بسم الله را ترک کند حیوان مردار و حرام قرار می‌گردد در این چه حکمت و فلسفه است؟ فلسفه و یا حکمت این امر در ذیل بیان می‌گردد.

اگر اندکی تفکّر شود، معلوم می‌گردد که ارواح حیوانات از یک جهت برابرند. بنابراین باید کشتن و یا ذبح کردن یک حیوان به خاطر استفاده از گوشتش برای حیوانی دیگر جایز نباشد. حال می‌بینیم که چنین امری را خداوند جایز قرار داده‌است و چنین نعمتی بزرگ را به انسان ارزانی داشته‌است حدّاقل لازم است شکر این نعمت با ذکر نام الله هنگام ذبح به‌جای آورده شود.

امّا خلقت غلات، حبوبات و میوه‌جات و غیره بر آن است که انسان جهت رفع نیازهای خود از آنها استفاده کند لذا در هنگام مصرف آن گفتن بسم الله مستحب است نه واجب و ضروری.

دلیل دیگر این‌که چون در زمان جاهلیّت مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بتهای خود را به زبان می‌آوردند شریعت اسلام برای از بین بردن چنین روش غلطی و جایگزین کردن نام درست و مناسبی، ذکر نام الله را لازم و ضروری قرار داد. و اگر نه گذاشتن رسم و عادت رایج، مشکل بود.

تا اینجا تشریح برای اوّلین جمله آیه بود جمله دوم این است ـ «و طعام الَّذِيْنَ اُوْتُوا الكِتٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ و طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ» یعنی طعام اهل کتاب برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است. مراد از طعام نزد جمهور صحابه و تابعین ذبیحهٔ اهل کتاب است. از حضرت عبدالله بن عبّاس، ابوالدّرداء، ابراهیم، قتاده، سدی، ضحاک و مجاهد رضی‌الله‌عنهم همین منقول است. (روح المعانی ملخصاً)

زیرا در بقیهٔ طعامها، اهل کتاب و بت پرستان و مشرکان همه مساوی هستند. که اگر نان، لپه، آرد، برنج، میوه و غیره که به ذبح نیاز ندارند و به طریقهٔ جایز از دست کفّار حاصل شوند خوردن آنها برای مسلمانان جایز است و اگر از دست مسلمانان به آنان برسند برای آنان هم حلال‌اند.

بنابراین خلاصه مضمون این جمله این است که ذبیحهٔ اهل کتاب برای مسلمانان و ذبیحهٔ مسلمانان برای اهل کتاب حلال است. اکنون در این جا چند سؤال مطرح است. اوّل این‌که طبق اصطلاح قرآن و سنّت اهل کتاب چه کسانی هستند؟ و مراد از کتاب چیست؟ و آیا برای اهل کتاب لازم است که درست و صحیح بر کتاب خویش عمل کنند؟

واضح است که مراد از کتاب هر نوشته‌ای نمی‌باشد بلکه منظور کتاب آسمانی است. که از جانب خداوند نازل شده‌باشد. و قرآن صحت آن را تأیید نماید. مانند: تورات، انجیل، زبور، صحف موسی، صحف ابراهیم و غیره. بنابر این مللی که بر چنین کتابی ایمان دارند و آن را وحی الهی قرار می‌دهند که به وسایل یقینی قرآن و سنّت کتاب بودن آنها ثابت نباشد آن ملل در اهل کتاب داخل نمی‌باشند. مانند مشرکین مکّه، مجوس، بت‌پرستان هند، بودایی، آریایی، سیک و غیره؛ از این مطلب معلوم می‌گردد که یهود و نصارا که بر تورات و انجیل ایمان دارند به اصطلاح قرآن در اهل‌کتاب داخل‌اند ـ یک ملّت سومی هست که به آن صابئین می‌گویند. برخی براین باورند که صابئین به کسانی گفته می‌شود که به زبور داود علیه‌السلام ایمان دارند و اگر چنین افرادی به تحقیق وجود

داشته باشند از اهل کتاب به شمار می‌روند؛ بر بعضی در اثر تحقیق، هویّت آنها مشخّص شده که با زبور ارتباطی ندارند و ستاره پرستند لذا آنان را از جزو بت پرستان و مجوسان شمرده‌اند در هر صورت افرادی‌که به اتّفاق، اهل کتاب گفته می‌شوند تنها یهود و نصارا هستند. پس حاصل این حکم قرآنی این شد که ذبیحهٔ یهود و نصارا برای مسلمانان و ذبیحهٔ مسلمانان برای یهود و نصارا حلال است.

الآن این امر قابل توجّه است که آیا برای اهل کتاب گفتن و فهمیدن یهود و نصارا شرط است که آنان درست بر تورات و انجیل عمل داشته باشند یا این‌که پیروان تورات و انجیل تحریف کننده و شریک قرار دهندگان عیسی علیه السلام به‌خدا هم در اهل کتاب محسوب می‌شوند. پس از تصریحات بی‌شمار قرآن کریم، واضح است که برای اهل کتاب بودن تنها اینقدر کافی است که آنان بر یک کتاب آسمانی قایل و مدّعی اتّباع آن باشند. هر چند پیروی آن به گمراهی مبتلا باشند. قرآن به آنان لقب اهل کتاب داده در مواقع مختلف و متعدّد بیان کرده‌است، که ایشان کتب آسمانی خود را تحریف می‌کنند؛ چنان‌که در آیهٔ ۴۶ سورهٔ نساء فرموده: «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِه» و چنین هم فرمود که یهود حضرت عزیر علیه السلام را پسر خدا گفته و نصارا حضرت عیسی علیه السلام را- چنان‌که در آیهٔ ۳۰ سورهٔ توبه فرمود: «قَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللهِ وَ قَالَتِ النَّصَارىٰ الْمَسِیحُ ابْنُ اللهِ» با این همه احوال و اوصاف، قرآن آنان را اهل کتاب قرار داد. پس معلوم شد که یهود و نصارا تا وقتی که کاملاً یهودیّت و نصرانیّت را ترک نکنند در اهل کتاب داخل‌اند. هر چند در عقاید فاسد و اعمال سیئه مبتلا باشند. امام جصاص در «احکام‌القرآن» نقل کرده‌است که در عهد خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه یکی از والیان و استانداران او نامه‌ای نوشت و چنین بیان داشت که در اینجا مردمانی هستند که تورات را می‌خوانند و تعظیم یوم السبت یعنی، روز شنبه را مانند یهود بجای می‌آورند امّا به قیامت ایمان ندارند. با ایشان چگونه باید رفتار

کرد؟ حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در جواب نوشتند که آنان در گروهی از اهل کتاب قرار داده‌می‌شوند.

دهریها که تنها اسماً یهود و نصرانی‌اند و در حقیقت دهریه می‌باشند در این داخل نیستند، امروز عدّه‌ای از یهود و نصارای اروپا، افرادی هستند که از نظر آماری جزو یهود و یا نصرانی هستند امّا در حقیقت آنان به وجود خدا و هیچ مذهبی قایل نیستند؛ نه تورات و انجیل را کتاب خدا و نه موسی و عیسی علیهما السلام را نبی و پیغمبر خدا می‌دانند. این روشن است که به سبب نام مردم شماری نمی‌توانند در حکم اهل کتاب داخل باشند. در باره نصارای بنی تغلب، حضرت علی کرم الله وجهه فرموده که ذبیحه ایشان حلال نیست. علّتش را چنین بیان فرموده‌اند که آنان از دین نصرانی بجز از شراب‌خواری چیز دیگری یاد نگرفته‌اند. فرمایش حضرت علی کرم الله وجهه از این قرار است:

روی ابن الجوزی بسنده عن علی رضی الله عنه قال «لا تأکلوا من ذبائح نصاری بنی تغلب فانهم لم یتمسکوا من النصرانیة بشیء الا شربهم الخمر» رواه الشافعی بسند صحیح عنه.
(تفسیر مظهری ص ۳۴، ج ۳، مائده)

ابن جوزی با سند صحیح از حضرت علی کرم الله وجهه نقل کرده‌است که ذبایح نصارای بنی تغلب را نخورید زیرا که آنان از مذهب نصرانیّت غیر از شراب خوردن چیز دیگری یاد نگرفته‌اند. امام شافعی هم با سند صحیح این روایت را نقل فرموده‌است.

حضرت علی رضی الله عنه نسبت به نصارای بنی تغلب اطلاع داشت که لامذهب‌اند و نصرانی نیستند؛ اگر چه نصرانی گفته می‌شوند بنابر این از خوردن ذبایح آنان منع فرمود. تحقیق جمهور صحابه و تابعین این است که ایشان هم مانند عموم نصارا می‌باشند و کلّاً منکر دین نیستند بنابراین ذبایح ایشان را نیز حلال قرار داده‌اند.

و قال جمهور الامة ـ ان ذبیحة کل نصرانی حلال سواء من کان من بنی تغلب او غیرهم

و كذالك اليهود. (تفسير قرطبى ص ۷۸ ج ۶)

و جمهور امّت گفته‌اند که ذبیحه نصرانی حلال است گر چه از بنی‌تغلب باشد یا علاوه بر آنان به گروه و قبیلهٔ دیگری وابسته باشند و هم‌چنین ذبیحه هر نوع یهود هم حلال است. خلاصه این‌که اگر به طور قطع معلوم گردد که نصارا منکر خدا هستند یا حضرت موسی و عیسی علیهما السلام را پیغمبر نمی‌دانند از جمع اهل کتاب به حساب نمی‌آیند.

مراد از طعام اهل کتاب چیست؟

طعام در لغت به معنای اشیای خوردنی است و از دیدگاه لغت عرب همه اشیای خوردنی را شامل می‌شود. امّا در این مبحث منظور از طعام به اتّفاق نظر جمهور علمای امّت گوشت ذبایح اهل کتاب است. زیرا بغیر از گوشت در بقیه اشیای خوردنی بین اهل کتاب و کفّار فرق و امتیازی وجود ندارد. در این مورد که اشیای خشک چون گندم، نخود، برنج و میوه و غیره از دست کافر حلال و جایز است هیچ کسی اختلاف نظر ندارد. امّا خوراکی که به وسیلهٔ دست مشرکان تهیه شود. چون در شستن ظرف و ظروف آنها اعتماد نیست. اجتناب از مصرف آن شرط احتیاط است الّا به ضرورت شدید. هم چنین اگر به‌وسیلهٔ اهل کتاب باشد زیرا احتمال نجاست در هر دو گروه مساوی است. بنابراین چون در طعام اهل کتاب و کفّار فرق دیگری وجود ندارد مراد از طعام اهل کتاب در آیهٔ مذکور ذبایح ایشان است. قرطبی که امام در تفسیر است می‌نویسد:

«والطعام اسم لما يوكل و الذبائح منه و هو ههنا خاص بالذبائح عند كثير من اهل العلم بالتأويل و امّا ما حرّم من طعامهم فليس بداخل فی‌عموم الخطاب». (قرطبی ص ۷۷، ج ۶)

لفظ طعام بر هر چیز خوردنی اطلاق می‌گردد که ذبایح را هم شامل

می‌شود و در این آیه نزد بیشتر اهل علم لفظ طعام بالخصوص برای ذبایح استعمال گردیده‌است و آنچه از طعام اهل کتاب برای مسلمانان حرام است در عموم این خطاب داخل نیستند بعد از این، امام قرطبی برای مزید تفصیل چنین بیان فرموده‌است:

«لا خلاف بین العلماء ان ما لا یحتاج الی ذکاه کالطعام الذی لا محاولة فیه کالفاکهة و البر جایز اکله اذ لا یضر فیه تملک احد و الطعام الذی تقع فیه المحاولة علی ضربین احدهما ما فیه محاولة صنعة لا تعلق لها بالدین کخبزة الدقیق و عصرة الزیت و نحوه فهذا ان تجنب من الذمی فعلی وجه التقذر ـ و الضرب الثانی التزکیة التی ذکرنا انها هی التی یحتاج الی الدین و النیة فلما کان القیاس ان لا تجوز ذبائحهم کما نقول انه لا صلاة لهم و لا عبادة مقبوله و حض الله تعالی فی ذبائحهم علی هذه‌الامة ـ و اخرجها النص عن القیاس علی ما ذکرنا من قول ابن‌عبّاس» (قرطبی سوره مائده ص ۷۷، ج ۶.)

علما مصرف چیزهایی را که احتیاج به ذبح ندارند مانند میوه و گندم و غیره را که تصرّف در آنها واقع نمی‌شود، جایز دانسته‌اند؛ بنابراین تملّک کسی در آنها چندان مضرّ نیست؛ البتّه آن خوراک که انسان در آن قدری عمل می‌کند آنها بر دو قسم‌اند: یکی آن‌که در آن چنین کاری بکند که با دین ارتباط نداشته باشد مانند پختن نان از آرد و غیره، اجتناب از چنین چیز کافر ذمّی مبنی بر کراهت طبعی می‌باشد و قسم دوم آن‌که در آن عمل زکات انجام می‌گیرد که در آن نیاز به دین و نیّت هست پس اگر چه مقتضای قیاس است که آن عمل زکات آنان هم مانند نماز و روزهٔ آنان نباید مقبول باشد؛ امّا الله تعالیٰ به طور ویژه برای این امّت ذبایح ایشان‌را حلال گردانید و طبق قول حضرت ابن عبّاس رض این مسئله را بر خلاف قیاس ثابت کرده‌است.

خلاصه این‌که مراد از طعام اهل کتاب در این آیه به اتّفاق علمای تفسیر آن طعامی است که حلّت آن موقوف بر مذهب و عقیده باشد یعنی ذبیحه: بنابر این در این طعام با اهل کتاب معامله امتیازی انجام گرفت؛ زیرا که آنان هم بر

انبیا و کتب فرستادهٔ خدا ادّعای ایمان دارند اگر چه تحریفات‌شان ادّعای ایشان را مجروح کرده‌است. تا حدّی که به کفر و شرک مبتلا شده‌اند. بر خلاف مشرکان و بت پرستان که آنان بر هیچ کتاب آسمانی یا نبی و رسولی ادّعای ایمان ندارند و بر آن شخصیّتها یا کتابهایی که آنان ایمان دارند نه آنها کتب فرستاده خدا هستند و نه رسالت و نبوّت آن شخصیّتها در کلام الهی به ثبوت رسیده‌است.

حکمت و وجه حلّت ذبیحهٔ اهل کتاب

این سؤال سوم مسئله مورد بحث است. جواب آن به نزد اکثر صحابه و تابعین و ائمّهٔ تفسیر این است که از جمله تمام کفّار وجه حلّت ذبیحه و نکاح زنان اهل کتاب یهود و نصارا تنها این است که باوجود صدها تحریفات در دین، مذهب ایشان در دو مسئله کاملاً با اسلام منطبق است. هنگام ذبح حیوان ذکر خدا را از روی عقیده، لازم قرار می‌دهند و بدون آن حیوان را مردار یا ناپاک و حرام می‌دانند. هم‌چنین در مسئله نکاح، زنانی‌که ازدواج با آنان در اسلام حرام است در مذهب آنان هم ازدواج با آنان حرام است و همان طورکه در اسلام اعلان نکاح و حضور دو گواه در آن لازم است هم‌چنین در مذهب فعلی ایشان هم همین احکام وجود دارند؛ امام تفسیر ابن‌کثیر این مطلب را قول اکثر صحابه و تابعین نقل فرموده و عبارت او از این قرار است: قال ابن عبّاس و ابو امامة و مجاهد و سعید بن جبیر و عکرمة و عطاء و الحسن و مکحول و ابراهیم النخعی و السدی و مقاتل بن حیان «و طعام اهل کتاب یعنی ذبائحهم حلال للمسلمین لانّهم یعتقدون تحریم الذبح لغیرالله و لا یذکرون علی ذبائحهم الا اسم الله و ان اعتقدوا فیه تعالی ما هو منزه عنه تعالی و تقدس» (ابن کثیر ملخصه ص ۱۹، ج ۳)

ابن عبّاس، ابوامامة، مجاهد، سعیدبن جبیر، عکرمه، عطاء، حسن، مکحول، ابراهیم نخعی و سدی و مقاتل بن حیان؛ طعام اهل کتاب را به ذبایح

آنان تفسیر کرده‌اند و این مسئله نزد مسلمانان اجماعی است که ذبیحهٔ ایشان برای مسلمانان حلال است، زیرا که آنان ذبح برای غیرالله را حرام قرار می‌دهند و بر ذبایح خویش غیر از اسم خدا اسم کسی را نمی‌برند اگر چه آنان نسبت به خدا معتقد به چنین اموری هستند که از آنها خدا منزّه و بلند و بالاست. از این توضیح ابن کثیر اوّلاً معلوم گردید که مراد از طعام اهل‌کتاب نزد این صحابه و تابعین فوق الذکر ذبیحهٔ ایشان است. و اجماع امّت بر حلال بودن آن است. دوم این‌که وجه حلّت ذبایح اهل کتاب نزد ایشان این است که یهود و نصارا با وجود این که در مذهب خود تحریفات زیادی به‌عمل آورده‌اند، مسئلهٔ ذبیحهٔ ایشان منطبق بر شریعت اسلام باقی است و ذبح حیوان را بر نام غیرالله حرام می‌دانند و گرفتن نام الله را بر ذبح لازم قرار می‌دهند ـ و این‌که در شأن الهی به صورت شرکاء، تثلیث قایل شده‌اند و الله و مسیح بن مریم را یکی می‌دانند امر دیگری است. چنان‌که قرآن در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۷ چنین فرموده‌است. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ» به تحقیق کافر شدند کسانی‌که گفتند که الله مسیح بن مریم است. حاصل آن چنین شد که تمام آیات قرآنی که در سورهٔ بقره و سورهٔ انعام آمده‌اند که در آن حرمت حیوانی که به نام غیرالله ذبح گردد یا آن حیوانی که به وقت ذبح بر آن نام الله برده نشود بیان شده‌است همهٔ این آیات به جای خویش محکم و به آن‌ها عمل می‌شود و آیهٔ سورهٔ مائده که در آن طعام اهل‌کتاب حلال گردانیده شده‌است آن هم باحکم این آیات اختلاف ندارد زیرا که علّت حلّت طعام اهل کتاب این است که در مذهب فعلی آنان حیوان مذبوح به نام غیرالله و حیوانی که بر آن نام خدا برده نشود، حرام است. نسخه‌هایی که اکنون از تورات و انجیل در دست هستند در آنها هم احکام ذبیحه و نکاح تقریباً همان است که در قرآن و اسلام آمده‌است که عنقریب تفصیل آنها ذکر خواهد گردید.

آری در مذاهب یهود و نصارا این امکان وجود دارد که بعضی از مردم



عوام و نادان بر خلاف چنین حکمی از مذهب خویش عملی انجام دهند همان طورکه در بین افراد عامّی خود مسلمانان بسیاری از رسوم جاهلیّت رواج دارد و خلاف مذهب اسلام هستند ـ با مشاهدهٔ طرز عمل عوام جاهل نصارا بعضی از تابعین فرموده‌اند که وقتی الله تعالیٰ طعام اهل کتاب را حلال گردانیده و او می‌داند که ایشان با ذبایح خویش چگونه عمل می‌کنند؛ پس معلوم شد که آیهٔ سورهٔ مائده که در آن طعام اهل کتاب حلال بیان شده‌است در آیات سورهٔ بقره و سورهٔ انعام که در آن ذبح بدون تسمیه یا به نام غیرالله حرام شده‌است در حق ذبایح اهل کتاب یک نوع تخصیص یا نسخ انجام داده‌است. از کلام بعضی از اکابر علما معلوم می‌شود که آن عدّه از تابعین که ذبیحه متروک التسمیة یا مذبوح به‌نام غیرالله اهل کتاب را حلال قرار داده‌اند به نزد آنان هم اصل مذهب اهل کتاب با احکام اسلام مختلف نیست. امّا عوام جاهل ایشان به‌این اشتباهات مبتلا می‌باشند و باوجود این، ایشان جهّال اهل کتاب را از حکم عموم اهل کتاب علیحده نکردند و دربارهٔ ذبیحه و نکاح، حکم شان‌را همان قرار دادند که حکم آبا و اجداد و پیروان مذهب اصلی شان بود که خوردن گوشت ذبایح و ازدواج با زنان ایشان جایز است. ابن عربی در «احکام‌القرآن» نوشته است ـ که من از استادم ابوالفتح مقدسی سؤال کردم که نصارای فعلی برای غیرالله ذبح می‌کنند. مثلاً به وقت ذبح نام عزیر یا مسیح را می‌برند پس ذبیحهٔ ایشان چگونه حلال می‌شود؟ ابوالفتح مقدسی بر این فرمود:

«هم من آبائهم و قد جعلهم الله تعالی تبعاً لمن کان قبلهم مع علمه بحالهم» (احکام القرآن ابن عربی ص ۶۳۹ ج ۱)

حکم آنان یعنی اهل کتاب عصر حاضر مانند آبا و اجدادشان است و از حال شان خدا اطّلاع داشت باز هم آنان‌را تابع آبای‌شان قرار داد.

خلاصه این‌که علما که از اسلاف امّت به چنین ذبایح اهل کتاب که بر آنها نام خدا برده نشده بلکه نام غیرالله برده شده‌است اجازه داده‌اند، به نزد آنان

هم اصل مذهب اهل کتاب همان است که چنین اشیا در مذهب شان حرام‌اند امّا عوام، فسادکار را هم در حکم اصل اهل کتاب قرار داده بنابر این ذبیحهٔ آنان را حلال قرار دادند و جمهور صحابه و تابعین و ائمّهٔ مجتهدین بر این متّفق‌النظراند که عوام جاهل اهل کتاب که به‌نام غیرالله یا بدون ذکر نام خدا ذبح می‌کنند این خلاف حکم اسلامی است واین مخالف با مذهب فعلی خود نصارا هم هست. بنابراین، این عمل شان نباید بر احکام اثر گذاشته باشد. پس آنان قضاوت فرموده‌اند که ذبیحهٔ ایشان در طعام اهل‌کتاب داخل نیست. بنابر این برای حلّت آن هیچ دلیلی نیست زیرا این کار اشتباه ایشان دلیلی بر اختیار نمودن قول نسخ یا تخصیص نمی‌باشد.

از اینجاست که تمام ائمّهٔ تفسیر ابن جریر، ابن کثیر، ابوحیّان و غیره بر این متّفق‌اند که در آیات سورهٔ بقره و انعام هیچ نسخی واقع نشده‌است و همین است مذهب جمهور صحابه و تابعین همچنان که به حوالهٔ ابن کثیر در بالا نقل شد و در تفسیر «بحرمحیط» با الفاظ ذیل منقول است:

«و ذهب الی ان الکتابی اذا لم یذکرالله علی الذبیحة و ذکر غیرالله لم توکل و به قال ابوالدرداء و عبادة بن الصامت و جماعة من الصحابة و به قال ابو حنیفة و ابو یوسف و محمّد و زفر و مالک و کره‌النخعی و الثوری اکل ما ذبح و اهل به لغیرالله» (بحر محیط، ص۴۳۱، ج۴)

مذهبش این است که اگر اهل کتابی بر ذبیحه نام خدا را نبرد و یا به‌غیر از خدا نام کسی دیگر را بگیرد، پس خوردن گوشت آن ذبیحه جایز نیست ـ این قول ابوالدرداء و عباده بن الصامت و گروهی از صحابه و مذهب ابوحنیفه و ابو یوسف و محمّد و زفر و مالک است. و خوردن آن را نخعی و ثوری نیز مکروه قرار داده‌اند.

حاصل کلام این‌که صحابه و تابعین و اسلاف امّت در این باره اختلافی ندارند که مذهب اصلی اهل کتاب به وقت نزول قرآن هم همین بود که حیوانی که بر آن نام غیرالله برده شود یا عمداً نام خدا ترک شود. حرام است و هم چنین



در باره حلّت و حرمت نکاح هم اصل مذهب اهل کتاب تا زمان حاضر در بیشتر اشیا با شریعت اسلام منطبق است. و آنچه بر خلاف آن از اهل کتاب یافت شود آنها اشتباهات عوام النّاس جاهل‌اند نه دستور مذهب آنان. آنچه از کتابهای تورات و انجیل حاضر که به زبانهای مختلف طبع شده و در دست مردم قرار گرفته‌اند این مطلب را تأیید می‌کند همان‌طورکه عبارات آن در ذیل مندرج است ملاحظه فرمایید؛ در عهدنامه قدیم بائبل که به نزد هر دو گروه یهود و نصارای فعلی مسلّم است در باره ذبیحه چنین احکام موجود است:

۱- حیوان که خود به خود بمیرد و آن‌که آنرا درنده‌ها پاره کنند اگر از پیه آن استعمال کنید مجاز است ولی در هیچ صورت از آن نخورید. (احبار۲۴)

۲- مالک می‌تواند حیوان را در اصطبل طبق دل خواه و برکت خدادادی ذبح نموده گوشت آنرا بخورد امّا شما خون را هرگز نخورید. (استثناء ۱۲-۱۵)

۳- شما از گوشت قربانی بتها و خون و حیوانی که خفه شده‌است و حرام کاری اجتناب کنید. (عهدنامه جدید کتاب اعمال۱۵ - ۲۹)

۴- بزرگترین مقتدای مسیحیان بولس بنام کرنتهیون در نامهٔ اوّل می‌نویسد: قربانی که در ملل دیگر می‌کنند برای شیطان می‌کنند نه برای خدا و من نمی‌خواهم که شما شریک شیطان باشید؛ شما نمی‌توانید که هم از لیوان خدا و هم از لیوان شیطان بنوشید. (کرنتهیون ۱۰ - ۲۰)

۵- در کتاب اعمال حواریین است: ما چنین قضاوت کرده نوشته‌ایم که آنان تنها از گوشت قربانی بتها و خون و حیوانی که خفه شده وحرام کاری خود را نجات دهند. (اعمال ۲۱ - ۲۵)

اینها آن تصریحات تورات و انجیل‌اند که انجمنهای بائبل آنها را به طبع رسانیده‌است که باوجود صدها تحریف و ترمیم این چیزها عیناً مطابق به احکام قرآن باقی هستند.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ (المائده ۳)

حرام گردانیده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آن‌که بر او نام غیرالله برده شده‌است و خفه شده و ضرب خورده مرده و غلتیده مرده و به شاخ زدن مرده و آنکه درنده خورده است مگر این‌که شما آنرا پاک کنید و آن حیوان که به نام بتها ذبح شود.

این آیه «میتة» یعنی حیوان خود به‌خود مرده و خون را و گوشت خنزیر را و آن‌را که بر آن نام غیر الله برده شود و حیوان خفه شده را و آن‌را که به ضربه بمیرد یا از جای بلندی سقوط کرده، بمیرد یا از ضربه شاخها بمیرد و آن‌را که درنده‌ها پاره کنند همه را حرام قرار داده است.

و در تصریحات مذکور، تورات و انجیل هم بدون لحم خنزیر تقریباً بقیه را حرام قرار داده‌است. اگر چه تنها تفصیل آن حیوان که به ضربه یا به غلتیدن یا به ضربه شاخ زدن مرده‌باشد مذکور نیست ـ امّا همهٔ آنها تقریباً در حکم مردار و منخنقه داخل‌اند.

هم چنین قرآن کریم به بردن نام خدا بر ذبیحه تأکید کرده‌است. چنان‌که در آیهٔ ۴ مائده فرموده: «وَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ» و حیوانی را که بر آن نام خدا برده نشده‌است حرام قرار داده‌است. چنان‌که در آیهٔ ۱۲۱ (انعام) فرموده: «وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ» در بائبل از عبارت مذکور شمارهٔ ۲ کتاب استثناء هم تأکید این مفهوم می‌شود که حیوان باید به نام خدا ذبح گردد.

هم چنین در معاملات نکاح هم، مذهب اهل‌کتاب در بیشتر چیزها مطابق شریعت اسلام است. ملاحظه باد ـ احبار ـ ۱۸ـ۶ تا ۱۹ که در آن یک فهرست طویل از محرّمات داده شده‌است که در آن بیشتر همان‌هایی هستند که قرآن کریم آنها را حرام قرار داده‌است. حتّی که حرمت جمع بین الاختین یعنی جمع

کردن دو خواهر در یک نکاح و حرمت وطی در حال حیض هم در آن با تصریح آمده‌است. و نیز در بائبل این هم مطرح است که نکاح با ملّتهای بت پرست و مشرک جایز نیست. الفاظ تورات موجود چنین است. «تو با آنان نکاح و ازدواج هم نکن نه دختران خود را به پسران ایشان بده و نه از دختران آنها برای پسران خود بگیر چرا که آنان پسران مرا از پیروی من بر می‌گردانند تا که آنان عبادت دیگران را بکنند» (استثنا، ۷-۳ - ۲)

خلاصه کلام این است که

علّت حلال گردانیدن ذبایح و زنان اهل کتاب و حرام کردن ذبایح و زنان کفّار دیگر این است که در این دو مسئله اصل مذهب اهل کتاب تا امروز هم مطابق به قانون اسلامی است. و آنچه برخلاف آن در میان عوام ایشان یافت می‌شود، اشتباهات جهّال است. مذهب آنان نیست. بنابراین در مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمّهٔ مجتهدین بین آیات سوره بقرهٔ و انعام و مائده تعارض و یا نسخ و یا تخصیصی نیست. و علما و تابعین که عمل اشتباه عوام را هم طبعاً در حکم اهل‌کتاب شامل کرده‌اند و در آیات سورهٔ بقره و انعام به نسخ و یا تخصیص قایل شده‌اند. اساس آن هم این است که نصارا که می‌گویند. «اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ» یعنی الله عیسی بن مریم است. ایشان اگر نام خدا را ببرند از آن عیسی بن مریم را مراد می‌گیرند بنابراین درذبیحهٔ آنان‌بردن نام‌خدا یامسیح برابر است از این جهت آن تابعین در ذبایح اهل‌کتاب به این هم اجازه داده‌اند. ابن عربی در «احکام‌القرآن» این اساس را توضیح داده‌است. (احکام‌القرآن ابن عربی ص۲۲۹، ج۱)

امّا جمهور امّت نپذیرفته‌اند چنان‌که به حواله ابن کثیر و تفسیر بحرمحیط بیان آن گذشت و در تفسیر مظهری بعد از نقل اقوال مختلف نوشته است:

«والصحيح المختار عندنا هو القول الاوّل، يعني ذبائح اهل كتاب تاركاً للتسمية عامداً او علی غير اسم‌الله تعالی لا يؤكل ان علم ذلك يقيناً او كان غالب حالهم ذلك و هو محمل النهي عن اكل ذبائح نصاری العرب و محمل قول علي رضي الله عنه لا تأكلوا من ذبائح نصاری بني تغلب فانهم لا يتمسكوا من النصرانية بشيء الا شربهم الخمر، فلعل علياً رضي الله عنه علم من حالهم انهم لا يسمّون الله عند الذبح او يذبحون علی غير اسم‌الله هكذا حكم نصاری العجم ان كان عادتهم الذبح علی غيراسم‌الله تعالی غالباً لا يؤكل ذبيحتهم و لا شک ان النصاریٰ في‌هذا الزمان لا يذبحون بل يقتلون بالوقذ غالباً فلا يحل طعامهم» (تفسیرمظهری، ص ۳۷، ج ۳)

صحیح و مختار نزد ما قول اوّل است. یعنی این‌که ذبایح اهل کتاب کـه عمداً بردن نام خدا بر آن ترک گردد یا بر نام غیرالله ذبح گردد حلال نیست. اگر یقیناً معلوم گردد که بر آن نام خدا برده نشده یا نام غیرالله برده شـده‌است یـا عادت عمومی اهل کتاب چنین باشد و اسلافی که از ذبایح نصارای عرب منع فرموده‌اند. مقصد قول آنان هم همین است. هم‌چنین آنچه حضرت علی رضي الله عنه فرموده که خوردن ذبایح نصارای بنی تغلب جایز نیست، زیراکه آنان از مذهب نصرانیّت به‌غیر از شراب خوردن چیز دیگری یاد نگرفته‌انـد؛ مـحمل آن هـم همین است . زیرا که برای حضرت علی رضي الله عنه ثابت شده که بنی‌تغلب بر ذبایح خویش نام خدا را نمی‌برند یا نام غیرالله را مـی‌برند ـ پس هـمین است حکـم نصارای عجم که اگر عادت داشته‌باشند که عموماً بر نام غیرالله ذبح می‌کنند پس خوردن ذبیحهٔ آنان جایز نیست و در این شکّی نیست که نصارای امروز ذبـح نمی‌کنند بلکه عموماً ضربه زده می‌کشند. بنابر این ذبیحه ایشان حلال نـیست این بحث مفصّل در این جا، به این خاطر نقل گردید که عـالم مشـهور مـصر (مفتی عبده) در اشتباه شدیدی واقع شد که در اشتباه بودن قول او و مخالف کتاب و سنّت و جمهور امّت بودن قولش کوچکترین شکّ و تردیدی وجـود ندارد و از نامبرده در «تفسیرالمنار» در اینجا اشتباه دیگری هم واقع شده‌است. اوّلاً در مفهوم اهل کتاب کفّار جهان، مجوس، هندو، سیک و غـیره را داخـل

کرده و چنان آن را عام گردانیده که تقسیم و تفریقی که در قرآن درمیان اهل کتاب و غیر اهل کتاب گذاشته است کاملاً بی‌معنی و بی‌حقیقت خواهد شد.

و اشتباه دیگری که از او به وقوع پیوسته این است که در مفهوم طعام اهل کتاب هر خوراک اهل کتاب را بدون هیچ شرطی حلال گردانید چه حیوان را ذبح کنند و چه ذبح نکنند و بر آن نام خدا را ببرند یا خیر؛ به هر نحوی‌که آنان آن حیوان را بخورند آن را برای مسلمانان حلال قرار داده‌است. هنگامی که این فتوا در مصر انتشار یافت، اکابر علمای مصر و جهان آنرا اشتباه قرار دادند. و بر ردّ آن بسیار مقاله و رساله نگاشته شد و خواسته شد تا که مفتی «عبده» از عهده فتوا معزول گردد و از طرف دیگر شاگردان مفتی نامبرده و خانوادهای غرب زده به مباحثه پرداختند زیرا که این فتوی حَلّی برای تمام مشکلات راه شان بود که طعام یهود و نصارای اروپا بلکه همه دهری‌ها برای ایشان حلال قرار گرفت.

امّا این هم معجزه اسلام است که کاری خلاف شریعت هر چند از عالم بزرگی سربزند قلوب عموم مسلمانان هرگز از آن مطمئن نخواهد شد ـ در اینجا نیز هم چنین شد و مسلمانان کلّ جهان آن‌را گمراهی دانستند و در آن وقت این معامله منکوب گردید. امّا ملحدان زمان حاضر که مقصدشان این است که برای اسلام قالب جدیدی بسازند تا که همهٔ اشتباهات اروپا در آن قالب گردند و خواهش‌های نفسانی جوانان جدید برآورده شود، باز آنان این بحث را طوری در آوردند که گویا دارند از خود تحقیق ارائه می‌دهندـ در حالی‌که همهٔ آنها نقل مقاله مفتی عبده است. بنابراین نیاز داشت که این بحث قدری با تفصیل نگاشته شود.

اکنون به حمدالله به اندازه نیاز بیان شده‌است و تفصیل کامل آن در رساله من به نام «اسلامی ذبیحه» است در آنجا ملاحظه گردد؛ تا این جا معلوم گردید که طبق این آیهٔ شریف قرآن طعام اهل کتاب بر مسلمانان جایز است. حال مطلب این است که آیا طعام مسلمانان برای اهل کتاب که معتقد به ارشادات

قرآنی نیستند چگونه بوده و چه چیزهایی حلال و حرام‌اند.

در تفسیر «بحرمحیط» و غیره در این باره چنین بیان شده که در اصل، هدف اطّلاع دادن مسلمانان است که ذبیحهٔ شما برای آنان جایز است. بنابراین اگر شما از ذبیحهٔ خویش به غیر مسلمانان طعام بدهید گناهی بر شما عاید نمی‌گردد ـ یعنی می‌توانید از قربانی خویش به اهل کتاب بدهید. و اگر ذبیحهٔ ما برای آنان حرام می‌شد بر ما جایز نبود که از گوشت ذبح شده خویش به آنان بدهیم. بنابراین اگر چه به ظاهر این حکم از آنِ اهل کتاب است امّا در حقیقت مخاطب آن مسلمانان هستند. و در تفسیر «روح‌المعانی» به حواله سدّی منشأ دیگری برای این جمله ذکر گردیده‌است. که در مذهب اهل کتاب یهود و نصارا بعضی حیوان حلال یا اجزای از آنها به طور سزا حرام شده‌بود. بنابر این آن حیوان یا اجزای آن در طعام اهل کتاب در ظاهر داخل نیست امّا این جمله آیه نشان داد که حیوان که برای شما حلال است اگر چه اهل کتاب آن‌را حلال نپندارند اگر آن را هم اهل کتاب ذبح کنند باز هم برای مسلمانان حلال شمرده می‌شود؛ و در «طَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ» به این مطلب اشاره شده‌است که طبق این تقریر هم تعلّق جمله به خود مسلمانان شد.

و در تفسیر «مظهری» است که فایدهٔ این جمله فرق بیان کردن است در رابطه با ذبایح و نکاح و آن این است که ذبایح از هر دو طرف حلال است. ذبیحهٔ اهل کتاب؛ برای مسلمانان و ذبیحهٔ مسلمانان برای اهل کتاب؛ امّا نکاح زنان به این صورت نیست زنان اهل کتاب برای مسلمانان حلال‌اند ولی زنان مسلمانان برای اهل کتاب حلال نیستند.

مسئله سوم: این است که اگر مسلمانی «معاذالله» مرتد شده یهودی یا نصرانی قرار گیرد او در اهل کتاب داخل نیست، بلکه مرتد است و ذبیحهٔ آن به اجماع امّت حرام است. هم چنین اگر مسلمانی به وجه انکار ضروریات و قطعیات اسلام مرتد شد اگر چه او مدّعی باشد که من قرآن و رسول‌کریم ﷺ را

پذیرا هستم او هم مرتد است و ذبیحهٔ او حلال نیست تنها از خواندن قرآن یا ادّعای عمل بر آن کسی نمی‌تواند در اهل کتاب داخل گردد. آری، اگر کسی از مذهب و ملّت دیگری خارج شده یهودی یا نصرانی باشد او در اهل کتاب محسوب می‌شود و ذبیحهٔ او حلال می‌باشد.

جمله سوم آیه این است.

وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذَا اٰتَيْتُمُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ مُحْصِنِيْنَ غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ وَ لَامُتَّخِذِیْٓ اَخْدَانٍ

یعنی نکاح زنان مسلمان عفیف و پاکدامن برای شما حلال است و هم‌چنین زنان عفیف و پاکدامن اهل کتاب هم حلال است.

در اینجا در هر دو جا لفظ «مُحْصَنٰت» آمده است که معنی آن طبق محاورهٔ عرب می‌تواند دو مورد باشد: یکی آزاد که در مقابلش کنیز است. دوم زنان عفیف و پاکدامن. و با درنظر گرفتن معنای لغوی هر دو مورد در نظر است. بنابراین از علمای تفسیر مجاهد در این جا «مُحْصَنٰت» را به حرائر تفسیر کرده است که حاصل آن این‌که زنان آزاد اهل کتاب برای مسلمانان حلال‌اند و کنیزها حلال نیستند. امّا نزد جمهور علما، صحابه و تابعین معنی «مُحْصَنٰت» در این جمله زنان عفیف و پاکدامن‌اند و مراد از آیه این است که همان‌طورکه نکاح‌زنان مسلمان عفیف و پاکدامن حلال است هم‌چنین نکاح زنان‌عفیف و پاکدامن اهل‌کتاب هم‌جایزاست (احکام‌القرآن،جصاص ومظهری)

امّا به اتّفاق جمهور، معنی قید عفیف و پاکدامن این نیست که با زنان غیر عفیف نکاح حرام است؛ بلکه فایده این قید ترغیب برای بهتر و صورت مناسب است که برابر است که با زن مسلمان ازدواج بکنید یا با اهل کتاب؛ در هر حال این‌را باید ملاحظه کنید ازدواج با زن عفیف و پاکدامن باشد. وصل

کردن رشته نکاح با زن فاسق و بدکار، کار مسلمان و شرافت مند نیست. (مظهری و غیره)

بنابر این خلاصهٔ مضمون جمله این است که ازدواج مرد مسلمان با زن مسلمان و یا اهل کتاب جایز و حلال است. و در هر صورت ازدواج با زن عفیف و پاکدامن صورت گیرد، زیرا ازدواج با زن بدکار و بی‌اعتبار موجب تباهی دین و دنیا می‌گردد. لذا اجتناب از آن لازم است. نظر اجماع امّت است که طبق این آیه نکاح زنان غیر مسلمان که در اهل کتاب داخل نیستند جایز و حلال نمی‌باشد.

از مطالب گذشته چنین روشن گردید که به جز از یهود و نصارا فرقه‌ها و گروههای موجود سایر مذاهب جزو اهل کتاب به شمار نمی‌روند. مانند بت‌پرستان، آتش پرستها، سیک‌ها، آریایی و غیره در باره اهل کتاب همان‌طورکه قبلاً توضیح داده‌شد منظور کسانی هستند که پیرو و معتقد به کتاب آسمانی هستند و آسمانی و الهی بودن آن از جانب قرآن و سنّت اثبات شده‌باشد مانند تورات و انجیل که در حال حاضر پیروانی دارند.

امّا زبور و صحف ابراهیم که نه برجای مانده‌اند و نه ملّتی مدّعی اتّباع آنهاست و کتاب وید، گرنتهه، کتاب زردشتیها و غیره که به نظر بعضیها در جهان مقدّس هستند آسمانی و یا وحی الهی بودن آنها از هیچ دلیل شرعی ثابت نگردیده‌است. البتّه این امکان وجود دارد که کتابهای اخیر مسخ شده از کتابهای زبور و صحف ابراهیم باشند که به صورت نامهای جدید مانند ویدوگر نتهه و غیره در آمده‌باشند و چون این یک امکان و احتمال محض است برای اثبات درست نیست. بنابر این به اجماع امّت ثابت شد که از مذاهب مختلف فعلی جهان تنها ازدواج مسلمانان با زنان یهود و نصارا حلال است. و نکاح با زنان ملّت دیگر تا وقتی که مسلمان نباشند حرام است. و در آیهٔ ۲۲۱ سورهٔ بقره «وَ لَا تَنْكِحُواالْمُشْرِكٰتِ حَتّٰی يُؤْمِنَّ» برای همین مطلب آمده‌است. و معنی آن این‌که با

زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که مسلمان نشده‌اند. و ملّتهای دیگر غیر از اهل کتاب در مشرکات داخل‌اند.

خلاصه این‌که دو آیه از قرآن کریم دربارۀ این مسئله وارد شده‌است: یکی این‌که نکاح با زنان مشرک تا زمانی‌که اسلام نیاورده‌اند حلال و جایز نمی‌باشد. دوم این‌که این آیه از سوره مائده بیانگر این مطلب است که ازدواج با زنان اهل کتاب جایز می‌باشد. جمهور علما، صحابه و تابعین مدلول و مفهوم این دو آیه را چنین قرار داده‌اند که از نظر قانون نباید مسلمان با زنِ غیر مسلمان نکاح کند امّا آیۀ سورۀ مائده زنان اهل کتاب را از این عموم مستثنیٰ کرده‌است. بنابر این مسلمانان به‌غیر از زنان یهود و نصارا با زنان ملّتهای دیگر تا وقتی که مسلمان نشده‌اند نمی‌توانند نکاح کنند.

حال می‌پردازیم به بیان مسئلۀ زنان اهل کتاب یعنی یهود و نصارا. ازدواج مسلمانان با زنان یهود و نصارا به نظر بعضی از صحابه جایز نمی‌باشد، این است مسلک حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه که هرگاه در این‌مورد سؤال می‌شد می‌فرمود: که قول خداوندی که در قرآن عبارت است از: «وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ» کاملاً واضح و روشن است که با زنان مشرک تا زمانی‌که اسلام نیاورده‌اند ازدواج جایز نمی‌باشد. وی اظهار می‌داشت که چه شرکی بالاتر از این است که کسی حضرت عیسی ابن مریم یا بندۀ دیگر را خدا قرار دهد. (احکام القرآن جصاص)

یکبار میمون بن مهران از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه پرسید که سکونت ما در مکانی است که در آن بیشتر اهل کتاب اسکان دارند، آیا ما می‌توانیم با زنان ایشان ازدواج کنیم و می‌توانیم ذبیحۀ آنها را بخوریم؟ حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه در جواب او این دو آیه را تلاوت فرمود: یکی آنکه در آن نکاح مشرکات حرام شده‌است و دیگری این آیه سورۀ مائده که در آن حلّت زنان اهل کتاب بیان شده‌است. میمون بن مهران گفت که من این دو آیه را در قرآن

می‌خوانم و می‌دانم سؤال من این است که با توجّه به این دو آیه حکم شرعی برای ما چیست؟ باز در جواب او حضرت عبدالله بن ـ عمر رضی الله عنه همین دو آیه را خواند و از طرف خود چیزی نگفت، منظور وی را علمای امّت چنین بیان فرموده‌اند که حضرت عبدالله بن‌عمر رضی الله عنه دربارهٔ حلّت نکاح زنان اهل کتاب هم اطمینان نداشت.

جمهور صحابه و تابعین فرموده‌اند که اگر چه از روی قرآن نکاح زنان اهل کتاب فی نفسه حلال است امّا چون از نکاح آنان فساد و خرابی برای خود مردم و اولاد و جامعه مسلمانان پدید می‌آید و این امر به تجربه ثابت شده لذا نکاح زنان اهل کتاب را مکروه قرار می‌دهند.

جصاص در «احکام‌القرآن» به روایت شقیق بن مسلم نقل کرده‌است که هنگامیکه حذیفه بن الیمان وارد مداین شد با یک زن یهودی ازدواج کرد وقتی‌که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اطّلاع یافت برای او نامه نوشت که او را طلاق دهد. حضرت حذیفه در جواب نوشت که آیا او برای من حرام است؟ پس امیرالمؤمنین فاروق اعظم رضی الله عنه در جواب او نوشت که من نمی‌گویم حرام است! امّا در زنان آنها عموماً عفّت و پاکدامنی وجود ندارد از آن می‌ترسم که از این طریق در خانه شما فحش و بدکاری داخل گردد. و امام محمّد بن الحسن در کتاب «الاثار» این واقعه را به روایت امام ابوحنیفه چنین نقل کرده‌است. وقتی که حضرت فاروق اعظم دوباره برای حذیفه نامه نوشت الفاظش از این قرار بود.

«اعزم علیک ان لا تضع کتابی حتی تخلی سبیلها فانّی اخاف ان یقتدیک المسلمون فیختاروا نساء اهل الذمة لجمالهنّ و کفی بذالک فتنة لنساء المسلمین» (کتاب الاثار ص۱۵۶)

یعنی تو را قسم می‌دهم که جلوتر از گذاشتن نامهٔ من به زمین او را طلاق داده و رهایش کنی زیرا که احساس خطر می‌کنم که مبادا در این باره مسلمانان دیگر از تو پیروی کنند و زنان اهل الذمة اهل کتاب را به خاطر جمالشان بر

زنان مسلمانان ترجیح دهند و از این بالاتر چه مصیبتی برای زنان مسلمان وجود خواهد داشت. بعد از نقل این واقعه حضرت امام محمّد بن حسن فرموده که فقهای حنفیّه چنین نکاحی را حرام ندانسته‌اند امّا با توجّه به مفاسد و خرابیهای دیگری که به همراه خواهد داشت آن‌را مکروه می‌پندارند.

و علّامه ابن‌الهمام در فتح القدیر نقل فرموده‌است که علاوه حذیفه برای طلحه و کعب بن مالک هم چنین اتّفاقی پیش آمد که آنان با در نظر گرفتن آیهٔ سورهٔ مائده با زنان اهل کتاب ازدواج کردند وقتی که فاروق‌اعظم رضی الله عنه اطّلاع یافت سخت نگران گشته به آنان دستور داد که طلاقشان بدهند. (مظهری)

زمان حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه زمان خیرالقرون بود و احتمال نداشت که زن یهودی و نصرانی همسر مسلمان باشد و بتواند بر علیه اسلام و مسلمانان توطئه کند. در آن زمان تنها این خطر وجود داشت که شاید در بعضی از آنان بی‌عفّتی باشد و به سبب آن در خانه‌های مسلمانان فساد شیوع پیدا کند و یا به سبب حسن و جمال آنها مردم آنها را ترجیح بدهند و در نتیجهٔ زنان مسلمان در مشقّت واقع گردند. امّا نگاه دور بین فاروق اعظم رضی الله عنه با در نظر گرفتن این مفاسد آنان را به طلاق دادن اجبار کرد و اگر نقشهٔ امروز در جلوی ایشان قرار می‌گرفت مسایل مربوط به این مسئله را خود در نظر بگیرید!

اوّلاً کسانی که نام خود را در دفاتر سرشماری یهودی یا نصرانی می‌نویسند، بسیاری از آنها کسانی هستند که طبق عقیده خویش یهودیّت و نصرانیّت را یک لعنت می‌پندارند، نه به تورات و انجیل عقیده دارند و نه به حضرت موسی و عیسی علیهما السلام و نیز از روی عقیده کاملاً لامذهب و دهری می‌باشند تنها از نظر قومیّت یا به طور رسمی خود را یهودی یا نصرانی می‌گویند، روشن است که زنان این قبیل مردم به هیچ وجه برای مسلمانان حلال نخواهند شد و بالفرض اگر آنان پایبند مذهب خویش هم باشند جای دادن آنها در خانواده‌ای مسلمان دعوت به تباهی کلّی دینی و دنیوی خاندان

خویش است.

توطئه‌هایی که در این دور آخر به وسیله این راه بر خلاف اسلام و مسلمانان شده و دارد انجام می‌گیرد و روزهای عبرتناک آنها مشاهده می‌شود که یک دختر، تمام ملّت مسلمان و سلطنت را تباه کرد، اینها مواردی که آدم هوشیار قطع نظر از ملّت و حرمت آن حاضر به چنین کاری نخواهد شد. الغرض، از روی قرآن و سنّت و اسوهٔ صحابه بر مسلمانان لازم است که از ازدواج زنان اهل کتاب کاملاً اجتناب کنند. در آخر این آیه این راهنمایی هم شد که اگر می‌خواهید زنان اهل کتاب را در خانه‌ها نگهدارید طبق قانون با آنان ازدواج کرده به حیث همسر نگاه دارید و حقوق و مهریه آنهارابپردازید، نگاهداشتن آنها به‌صورت کلفت یاعلناًبابی‌عفّتی حرام‌است.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ

ای ایمان‌داران وقتی‌که بلند می‌شوید به‌نماز پس‌بشویید صورتهای‌خودراودستهای‌خودرا

اِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ ؕ وَاِنْ كُنْتُمْ

تا آرنج و مسح کنید بر سرهای خود و پاها را تا شتالنگ بشویید و اگر بودید

جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا ؕ وَاِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰۤى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ

جنب پس کاملاً پاکی کنید و اگر بودید مریض یا مسافر یا بیاید یکی از شما

مِّنَ الْغَآئِطِ اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا

از توالت یا نزدیک رفته‌اید به زنان باز نیافتید آب پس قصد کنید خاک پاک را

فَامْسَحُوْا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيْكُمْ مِّنْهُ ؕ مَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ

پس مسح‌کنید به صورتهای‌تان ودستهایتان‌از آن، نمی‌خواهدخدا تا که‌بکند بر شما تنگی

وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ﴿۶﴾

ولی‌می‌خواهد تا که‌پاک‌کندشماراوتکمیل‌کنداحسان‌خودرابرشما تا که‌شما سپاس‌گزار باشید.

وَاذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمِيْثَاقَهُ الَّذِیْ وَاثَقَكُمْ بِهٖۤ ۙ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا

و یاد کنید احسان خدا را بر خود و عهدا و را که با شما بسته است. وقتی که گفته بودید که شنیدیم

وَاَطَعْنَا ۡ وَاتَّقُوا اللهَ ؕ اِنَّ اللهَ عَلِیْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ﴿۷﴾

و پذیرفتیم و بترسید از خدا و خدا کاملاً می‌داند راز دلها را.

ربط آیات

در آیات گذشته آن مقدار از احکام شرعی ذکر گردید که با زندگی دنیوی و خورد و نوش انسان مربوط بود و در این آیات چندی از احکام شرعی مربوط به عبادات ذکر می‌گردد.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! وقتی که می‌خواهید برای نماز بلند شوید (یعنی اراده کنید که نماز بخوانید و در آن وقت وضو نداشته باشید) **پس** (وضو بگیرید یعنی) **صورتهای خودتان را بشویید و دستهایتان را با آرنج** (بشویید) **و بر سر خودتان دست** (تر) **بمالید و پاهای تانرا هم با شتالنگ** (بشویید) **و اگر شما در حال جنابت باشید پس** (جلوتر از نماز) **تمام بدن خود را پاک کنید و اگر مریض باشید** (و استعمال آب مضر باشد) **یا در حال سفر باشید** (و آب گیر نیاید چنان‌که در آینده می‌آید این حالت عذر شد) **یا** (اگر عذر مرض و سفر هم نباشد بلکه همین طور وضو و غسل بشکنند که مثلاً) **یکی از شما از استنجای ادرار و مدفوع فارغ شده بیاید** (که از آن وضو می‌شکند) **یا شما با زنان نزدیکی کرده‌اید** (که از آن غسل می‌شکند و) **باز** (در تمام این صورتها) **به شما** (موقع استعمال) **آب نرسد** (خواه به وجه ضرر یا به نرسیدن آب) **پس** (در تمام این احوال) **شما بر زمین پاک تیمّم کنید یعنی به صورتها**

و دستهایتان مسح کنید از (جنس) **آن زمین** (دست زده) **منظور الله تعالی از تقرّر این احکام این نیست که بر شما تنگی بیاورد** (یعنی هدف این است که بر شما تنگی باقی نماند چنان‌که در این احکام به ویژه و در سایر احکام به طور عموم مراعات سهولت و مصلحت روشن است) **امّا الله تعالی می‌خواهد که شما را پاک نگهدارد** (بنابر این قواعد و طرق طهارت را مشروع گردانید و بر یک طریق اکتفانکرد که اگر آن نباشد طهارت ممکن نگردد مثلاً اگر تنها آب را مطهر قرار می‌داد پس به وقت عدم آب طهارت نمی‌توانست به‌دست بیاید-این طهارت ابدان خاص به احکام طهارت است و طهارت قلوب در تمام طاعات عام است پس این تطهیر شامل هر دو تا است اگر این احکام نمی‌شدند هیچ طهارتی حاصل نمی‌شد) **و این منظور این است که انعام خود را بر شما تکمیل بفرماید**- (بنابر این احکام را تکمیل کرد تا که در هر حال بتوانید ثمرهٔ طهارت بدنی و قلبی را که رضا و قرب است و نیز از نعمتهای عظیم است دریابید) **تا که شما شکر** (این عنایت را) **ادا کنید** (و امتثال هم در شکر داخل است.) **و شما انعام الهی را که بر شما شده یاد کنید** (که بزرگترین انعام در آنها این است که طرق فلاح را برای شما مشروع گردانید) **و این عهد او را هم** (یاد کنید) **که با شما معاهده کرد و قتی‌که شما** (آنرا التزام کرده‌بودید که به وقت معاهده، شما) **گفته بودید که ما** (این احکام را) **شنیدیم و پذیرفتیم** (زیرا که به وقت اسلام آوردن هر کس به این مضمون معاهده می‌کند) **و از** (مخالفت) **خدا بترسید یقیناً الله تعالیٰ کاملاً از سخنان دلها اطّلاع دارد** (بنابر این هر کاری که می‌کنید در آن باید اخلاص و اعتقاد باشد تنها امتثال منافقانه کافی نیست. مقصود این‌که اوّلاً در این احکام، نفع شماست باز شما سر تسلیم فرود آورید و باز در مخالفت ضرر هم هست پس با توجّه به این وجوهات امتثال لازمی شد و در آن هم باید از ته دل باشد و اگرنه آن به مثل عدم امتثال می‌باشد).

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَ

ای ایمان داران قیام کنید به خاطر گواهی دادن به انصاف و

لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی

به خاطر دشمنی قومی انصاف را هرگز از دست ندهید عدل کنید این امر نزدیک است به تقوی

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۸﴾ وَعَدَ اللّٰهُ

و بترسید از خدا الله تعالی کاملاً باخبر است از آنچه شما می‌کنید. وعده کرده است خدا

الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِیْمٌ ﴿۹﴾

با ایمان داران و نیکوکاران که برای شما بخشش و ثواب بزرگ است.

وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ﴿۱۰﴾

و کسانی که کفر کردند و تکذیب کردند آیات ما را ایشان‌اند دوزخیان.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! بخاطر (خشنودی) **الله تعالی با پایندی کامل** (به احکام اگر نوبت به ادای شهادت آید پس) **ادا کنندهٔ شهادت با انصاف باشید و دشمنی گروه خاصّی شما را بر این وا ندارد که شما** (در معاملات ایشان) **عدالت نکنید** (لزوماً در هر معامله) **عدالت به‌جا بیاورید. این** (یعنی عدالت کردن) **به تقوا خیلی نزدیک است** (یعنی از این، موصوف به تقوا گفته می‌شود) **و** (تقوا گزیدن بر شما فرض است چنان‌که دستور رسیده‌است که) **از** (مخالفت) **الله تعالی بترسید** (همین است حقیقت تقوا، پس عدل که موقوف علیه این فریضهٔ تقوا است نیز فرض خواهد شد) **یقیناً الله تعالیٰ از همهٔ اعمال شما کاملاً مطّلع است.** (پس اگر به مخالفین احکام سزا برسد بعید هم نیست) **الله تعالیٰ به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند وعده کرده‌است که برای شان مغفرت و ثواب عظیم‌است و کسانی که کفر کرده‌اند و احکام ما را دروغ گفته‌اند، ایشان‌اند ساکنان دوزخ.**

معارف و مسایل

مضمون اوّلین آیه از آیات سه‌گانهٔ فوق‌الذّکر تقریباً با همین الفاظ در آیهٔ ۱۳۵ سورهٔ نساء هم بیان گردید. فقط این قدر فرق هست که در آن‌جا فرمود: «کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ» در اینجا فرموده: «کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ» یک وجه لطیفی برای این تقدیم و تأخیر الفاظ ابوحیان در تفسیر بحرمحیط ذکر کرده‌است. که خلاصهٔ آن این است، که طبق عادت آنچه انسان‌را از عدل و انصاف باز داشته و به جور و ظلم مبتلا می‌کند دو سبب است: یکی طرف‌داری از خود یا اعزّه و احباب. دوم دشمنی و عداوت کسی، روی سخن در آیهٔ سورهٔ نساء به طرف مضمون اوّل و در آیهٔ سورهٔ مائده به طرف مضمون دوم است.

از این جهت در سورهٔ نساء بعد از این آیه آمده‌است: «وَ لَوْ عَلٰی اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِیْنَ» یعنی بر عدل و انصاف استوار باشید اگر چه حکم آن عدل و انصاف علیه خود شما یا والدین و عزیزان و دوستانتان باشد و در این آیه سورهٔ مائده بعد از این جمله فرموده: «وَ لَا یَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا» یعنی، عداوت و دشمنی قومی شما را بر این وا ندارد که شما بر خلاف انصاف کاری بکنید. از این جا است که در آیهٔ سورهٔ نساء «قسط» یعنی انصاف را تقدیم داشته فرمود: «کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ» و در آیهٔ سورهٔ مائده «لِلّٰه» را مقدم کرده‌فرمود: «کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ» گر چه به اعتبار انجام و نتیجهٔ این هر دو عنوان یک مقصد را ادا می‌کند، زیرا کسی که بر انصاف استوار باشد او به خاطر خدا استوار می‌شود و آن کسی که به خاطر خدا قیام کرده‌است. حتماً انصاف خواهد کرد، امّا در مقام مراعات خود و اعزّه و احباب این تصوّر پیش می‌آید که ملاحظه این تعلّقات هم به خاطر خداست، بنابراین در آن جا لفظ قسط را مقدّم آورده و انسان به آن جهتی که در آن عدل و انصاف نباشد راهنمایی شده که چنان عملی به خاطر خدا نخواهد بود و در سوره مائده

مقصد صدور حکم به عدل و انصاف با دشمنان بود پس در آن جا لفظ الله را مقدّم کرده فطرت انسانی را از این‌که مغلوب جذبات باشد بیرون کشید که شما مردم به خاطر خدا قیام می‌کنید که نتیجه حتمی آن این است که با دشمنان هم انصاف کنید، خلاصه این‌که در دو آیهٔ سورهٔ نساء و مائده به طرف دو چیز هدایت شده‌است. یکی این‌که حکم با دوستان و دشمنان بر عدل و انصاف استوار باشد. دوم این‌که از شهادت درست و بیان سخن حق اجتناب نورزیده تا داوران در قضاوت با مشکل مواجه نگردند. قرآن‌کریم در چندآیه به عناوین مختلف بر این مطلب تأکید کرده‌است که مردم در گواهی درست کوتاهی و سستی نکنند و در آیهٔ ۲۸۳ سورهٔ بقره با صراحت و وضاحت چنین دستور داده‌است: «وَ لَا تَكْتُمُواالشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ اٰثِمٌ قَلْبُهُ» یعنی گواهی را پنهان نکنید و هر کسی که آنرا پنهان می‌کند دل او گناهگار خواهد شد.

لذا گواهی درست دادن واجب و پنهان کردن یا خودداری از آن گناه شدیداست. امّا قرآن کریم براین نیز نظر دارد که آنچه مردم را از ادای گواهی درست باز می‌دارد این است که توسّط دادگاه اسم شخصی که به عنوان شاهد معرّفی شده چندین بار جهت ادای شهادت باید بـه دادگـاه آمده و آن فرد بی‌جهت به زحمت افتد و از کار و زندگیش عقب بماند.

بنابراین قرآن کریم جایی که ادای گواهی درست را واجب قرار داده‌است نسبت به آن در آیهٔ ۲۸۳ سورهٔ بقره چنین فرموده‌است: «وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ» یعنی به نویسندگان معامله و گواهان نباید ضرر وارد گردد.

اگر دادگاههای امروز و پرونده‌های آنها درست مورد بررسی و تحقیق قرار گیرنده معلوم می‌گردد که گواه راست و با موقع خیلی کم گیر می‌آید. مردم شریف و فهمیده هر کجا چنین واقعه‌ای را مشاهده کنند از آن جا فرار می‌کنند که مبادا نام ما در گواهی بیاید.

پلیس از اطراف محلّ وقوع حادثه جویا می‌شود و فرم گواهی را پر

می‌کند نتیجه چنان خواهد شد که شبانه روز شاهد این هستیم که قضاوت پرونده‌ها تا ده درصد نمی‌تواند به حق و انصاف نزدیک باشد. و دادرسان هم مجبورند هر نوع گواهی که به نزد آنان ادا گردد آن‌را مبنا قرار داده و بر اساس آن قضاوت و حکم صادر نمایند، امّا به این اشتباه اساسی کسی نمی‌تواند نگاه بکند که اگر با گواهان رفتار شریفانه انجام گیرد و بار بار پریشان کرده نشوند مردمان نیک و راست با در نظر گرفتن تعالیم قرآنی از گواهی دادن باز نمی‌مانند، امّا آنچه مشهور است این است که تحقیقات اوّلیهٔ پلیس هم طوری موجب پریشانی گواهان می‌شود که شخص گواه به اولاد خویش نیز توصیه نماید که از شهادت و گواهی دادن جدّاً خودداری کنند، علاوه بر این وقتی که پرونده به دادگاه می‌رسد در تاریخ محاکمه تغییراتی پیش آمده در هر تاریخ مقرر این گواه ناکرده گناه به سزای احضار مبتلا باشد، این ضابطهٔ طولانی که انگلیس آنرا از خود به یادگار گذاشته است تمام دادگاهها و ادارات را خراب کرده‌است طرز ساده و قدیم که امروز در حجاز و بعضی ممالک دیگر رایج است نه در آن پرونده‌ها به این کثرت می‌باشند و نه اینقدر طول و تفصیل در آن می‌آید که گواهی دادن مصیبتی قرار بگیرد.

خلاصه این‌که اگر ضابطه شهادت و ضابطه کارروایی طبق تعلیمات قرآنی انجام گیرد امروزه هم می‌توانیم برکات آنرا با چشم خود مشاهده کنیم. قرآن از یک طرف بر مردمی که از حقیقت آگهی دارند ادای شهادت درست را واجب و لازم قرار داده‌است.

و از طرف دیگر مردم را راهنمایی کرده‌است که گواهان را نباید بدون جهت پریشان نمایند بلکه در مدّت کوتاهی از آنان بازجویی گرفته آزادشان کنند.

نمرهٔ امتحانات، سند و گواهی نامه و رأی در انتخابات همه در حکم شهادت داخل‌اند. در آخر یک امر مهم دیگر هم باید شناخته شود و آن این‌که

آنچه مفهوم لفظ شهادت و گواهی که در عرف امروز مشهور گردیده‌است، آن است که تنها در خصومات و پرونده‌ها به گواهی دادن در جلوی حاکم مخصوص، فهمیده می‌شود امّا طبق اصطلاح قرآن و سنّت مفهوم لفظ شهادت از این وسیع‌تر است. مثلاً گواهی نامه دکتر به مریض که این قادر به انجام وظیفه نیست این هم شهادت است و اگر در آن بر خلاف واقعه نوشته شود آن‌هم گواهی دروغ شده و گناه کبیره می‌باشد.

هم‌چنین در امتحانات نمره دادن اوراق هم یک نوع شهادت است. اگر دیده و دانسته یا با بی‌پروایی نمرات کم و بیش گردد آن هم شهادت دروغ و حرام و گناه شدیداست.

دادن سند و گواهی‌نامه به فارغ التّحصیلان، شهادت بر این است که او اهلیّت و صلاحیّت کارهای مربوطه را دارد و اگر آن شخص فی‌الواقع چنین نباشد پس امضا کنندگان بر آن سند هم به جرم شهادت دروغین مجرم قرار می‌گیرند، هم چنین در انتخابات پارلمانها و غیره رأی دادن به کاندیداها هم یک نوع شهادت است که در آن از طرف رأی دهنده برای او گواهی است که این شخص نزد ما از جهت استعداد و قابلیّت خویش و هم چنین از نظر دیانت و امانت لایق است که نماینده ملّت قرار بگیرد.

اکنون تأمّل بفرمایید که در میان نمایندگان ما چه تعداداند که در حقّ آنها این گواهی راست و درست انجام پذیرفته است؟ امّا عوام‌النّاس این امانت مهم (گواهی) را تنها بازیچه شکست و پیروزی قرار داده‌اند. بنابر این گاهی حقّ رأی در عوض پول فروخته می‌شود و گاهی تحت فشار، و گاهی بنابر اعتماد بر دوستی‌های ناپایدار و وعده‌های بی‌ارزش واگذار می‌شود.

دیگران به جای خود، امّا مسلمانان دیندار و با سواد با دادن رأی به مردمان نااهل گاهی چنین احساس نمی‌کنند که ما به دادن این گواهی دروغ مستحق لعنت و عذاب قرار می‌گیریم.

رأی دادن برای انتخابات نمایندگان از روی قرآن دارای اعتبار دیگری است که به آن شفاعت یا سفارش گفته می‌شود که رأی دهنده گویا چنین سفارش می‌کند که به فلان کاندیدا نمایندگی داده‌شود، حکم آن در الفاظ قرآن قبلاً بیان شده‌است. چنان‌که در آیهٔ ۸۵ سورهٔ نساء می‌فرماید:

«مَنْ يَّشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَّكُنْ لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا» یعنی هر کسی که سفارش خوب و راست بکند پس کسی که در حق او سفارش کرده‌است بهره‌ای از عمل نیک وی به او هم می‌رسد و هر کسی که سفارش بد بکند یعنی برای پیروزی شخص نااهل و بد کوشش کند به او از عمل بد او سهمی می‌رسد؛ نتیجهٔ آن این‌که این کاندیدا در دورهٔ پنج سالهٔ [1] خویش هرآنچه کارهای اشتباه و ناجایز انجام دهند وبال همهٔ آنها به رأی دهنده هم می‌رسد.

حیثیت سوم رأی دادن وکالت است که رأی دهنده این کاندیدا را برای خویش، وکیل می‌کند، امّا اگر این وکالت متعلّق به حقّ شخصی او می‌بود و نفع و ضرر آن تنها به خود او می‌رسید پس خود او مسئول آن قرار می‌گرفت، امّا در این جا چنین نیست، زیرا که این وکالت متعلّق به چنین حقوقی است که در آن با او تمام ملّت شریک است. بنابر این اگر برای نمایندگی خویش به نااهلی رأی داده او را پیروز بگردانید گناه پایمالی حقوق تمام قوم بر گردن شما می‌ماند.

خلاصه این‌که رأی دادن ما سه حیثیت دارد، یکی شهادت، دوم شفاعت، سوم وکالت در حقوق مشترک، در هر سه حیثیت همان‌طورکه رأی دادن به مردم نیک و صالح و لایق، موجب ثواب عظیم است و ثمرات آن به او خواهند رسید.

هم چنین رأی دادن به نااهل و غیر متدیّن هم شهادت دروغ، سفارش بد، و وکالت ناجایز است و ثمرات تباه‌کنندهٔ آن هم در نامهٔ اعمال او ثبت خواهد

۱- دورهٔ پنج ساله در پاکستان است در ایران هر دوره چهار سال است. (مترجم)

شد. بنابراین بر هر مسلمان رأی دهنده فرض است که قبل از رأی دادن تحقیق کامل بکند که آن کسی که به او رأی می‌دهد آیا صلاحیت این کار را دارد یا خیر؛ متدیّن است یا نه؛ تنها به غفلت و با بی‌تفاوتی بدون جهت مرتکب چنین گناهان عظیمی نگردد.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَّبْسُطُوْاۤ

ای ایمان‌داران! یادکنید احسان خدا را برخود وقتی که خواستند مردم که دراز کنند

اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوااللّٰهَ ۚ وَ عَلَى اللّٰهِ

به‌سوی شمادستهای خودرا پس‌بازداشت دستهای آنها را از شما و بترسید ازخدا وبرخدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۱﴾ وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ بَنِيْۤ اِسْرَآئِيْلَ ۚ وَ

باید توکّل کنند ایمان داران. وگرفته است خدا عهد از بنی اسرائیل و

بَعَثْنَامِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيْبًا ۖ وَ قَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مَعَكُمْ ۖ لَئِنْ اَقَمْتُمُ

مقرّرکردیم از آنان دوازده سردار، وگفت خدا من با شما هستم اگر برقرارکنید

الصَّلٰوةَ وَاٰتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِيْ وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ

نمازراوبدهیدزکات‌راوایمان‌بیاوریدبررسولان‌من‌ومددکنیدایشان را و قرض بدهید خدارا

قَرْضًا حَسَنًا لَّاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ وَ لَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰتٍ

قرض‌حسن‌البتّه دورمی‌کنم از شماگناهان شما را و داخل‌می‌گردانم شما را در باغات که

تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ۚ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ

جاری‌می‌شود در زیر آنها جویها پس هرکسی که کفرکند بعد از این از شما پس او یقیناً

ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيْلِ ﴿۱۲﴾

گمراه شده‌است از راه راست.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران! نعمت‌های خدا را یاد کنید که بر شما ارزانی شده‌است، وقتی که یک گروه (یعنی کفّار قریش هنگامی که مسلمانان در ابتدای اسلام ضعیف بودند) **در این فکر بودند که بر شما** (چنین) **دست درازی بکنند** (که شما را خاتمه دهند) **پس الله تعالیٰ کنترل آنها را بر شما** (چنان) **رواج نداد** (و در پایان شما را غالب گردانید پس این نعمت را یاد کنید) **و** (در امتثال احکام) **از الله تعالیٰ بترسید** (که این شکرانه این نعمت است) **و** (در آینده هم) **اهل ایمان بر حق تعالیٰ اعتماد داشته باشند** (که قبلاً تمام کارهای شما را ساخته است) **و** (در آینده هم امید بدارید. در «اِتَّقُوااللّٰهَ» تخویف کرد **و الله تعالیٰ** (به وسیلهٔ حضرت موسیٰ علیه السلام) **از بنی اسرائیل** (هم) **عهد گرفته بود** (که بیان آن به‌زودی می‌آید) **و** (برای تأکید این معاهدها) **ما از آنان** (موافق به شمار قبایل آنان) **دوازده سردار مقرّر کردیم** (که بر هر قبیله‌ای یک سرداری باشد که زیردستان خود را بر ایفای عهود تأکید کنند) **و** (برای مزید تأکید عهدشان) **الله تعالی** (به آنان) **چنین** (هم) **فرمود که من نزد شما هستم** (من از همهٔ نیک و بد شما اطّلاع پیدا می‌کنم. مقصود این‌که عهد گرفت باز آن را تأکید در تأکید کرد و خلاصه مضمون آن عهد این بود که) **اگر شما به نماز پایبند باشید و زکات ادا کنید و بر همه رسولانِ من** (که در آینده تازه به تازه می‌آیند) **ایمان آورید و** (در مقابله با دشمنان) **با آنان کمک کنید و** (علاوه بر زکات در دیگر مصارف خیر هم صرف می‌کنید) **به الله تعالی به نحو احسن** (یعنی با اخلاص) **قرض دهید من حتماً گناهان شما را دور می‌کنم و حتماً شما را در** (چنان) **بهشتی داخل می‌کنم که در زیر قصرهای آن جویها جاری باشند و هر کسی که بعد از این** (عهد و پیمان) **هم کفْر کند او یقیناً از راه راست دور افتاده‌است.**

معارف و مسایل

در آیهٔ هفتم از سورهٔ مائده که گذشت حق تعالیٰ عهد و میثاق گرفتن از مسلمانان و تسلیم شدن آنان را ذکر کرد «واذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيْثَاقَهُ الَّذِىْ وَاثَقَكُمْ بِهٖٓ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا وَاتَّقُوااللهَ» این میثاق، میثاق اطاعت خدا و رسول و اتباع احکام شرعی است که عنوان اصطلاحی آن کلمه «لااله‌الاالله‌محمّدرسول‌الله» است. و هر مسلمان کلمه گو، پای‌بند این میثاق است. بعد از آن در آیه بعضی از موارد مهمّ میثاق یعنی، احکام مخصوص شرعی را بیان فرمود و در آن تعلیم داد که با دوست و دشمن عدل و انصاف را استوار کنید و بعد از حصول اقتدار به جای جذبهٔ انتقام از دشمن، انصاف و مدارا کنید. و خود این میثاق هم یک انعام بزرگ الهی است. لذا با «اُذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ» شروع شد.

آیهٔ مذکور را باز با جمله «اُذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ» آغاز کرده که بیانگر این مطلب است. وقتی که مسلمانان به عهدو میثاق خویش وفا کردند الله تعالی به آنان در دنیا و آخرت قوّت و سربلندی و درجات عالی عطا فرمود، و در هر مقابله به دشمن با آنان کمک کرد و نگذاشت که دشمن بر آنان غلبه یابد.

در این آیه به طور ویژه این مطلب مذکور است که دشمنان چندین بار برای نابودی رسول کریمﷺ و مسلمانان و قتل و غارت ایشان توطئه کرده و آماده شدند امّا خداوند متعال همه آنها را ناامید و خاسر برگرداسید. فرمود: گروهی در این فکر بودند که به شما تعرّض کنند امّا الله تبارک و تعالیٰ دست آنان را از شما کوتاه کرد.

من حیث المجموع چنین واقعاتی در تاریخ اسلام بی‌شمار است که توطئه‌های کفّار به فضل الهی با خاک یکسان گردید امّا وقایع مهم و ویژه‌ای هم هست که آنها را حضرات مفسّرین مصداق این آیه قرار داده‌اند؛ مثلاً در «مسند» عبدالرّزاق از حضرت جابرؓ مروی است که در یک جهاد آن‌حضرتﷺ و

صحابهٔ کرام در یک جای استقرار یافتند، صحابهٔ کرام در اماکن مختلف در جای خود به استراحت پرداختند. رسول کریم تنها زیر یک درخت جای گرفت و سلاح خود را بر درخت آویزان نمود؛ یک روستایی از دشمنان، وقت را غنیمت شمرده فوراً آمد و شمشیر آن‌حضرتﷺ را به دست گرفت و از نیام برکشید و گفت «من یمنعک منی الآن» بگو که چه کسی می‌تواند الآن تو را از دست من نجات دهد، رسول کریمﷺ بی‌درنگ فرمود: «الله عزوجل» روستایی باز همان کلمه را تکرار کرد «من یمنعک منی» آن‌جنابﷺ باز با بی‌فکری فرمود: «الله عزوجل» دو و سه بار این گفتگو تکرار شد، تا این‌که رعب نیروی غیبی او را مجبور کرد که شمشیر را در غلاف کند؛ آنگاه رسول‌کریمﷺ صحابه کرام را خواند و از واقعه مطّلع گردانید و این روستایی هنوز در کنار آن‌حضرتﷺ نشسته بود و آن‌حضرتﷺ به او چیزی نگفت. (ابن کثیر)

هم چنین از بعضی صحابه در تفسیر این آیه منقول است که کعب ابن‌اشرف یهودی، یک بار رسول کریمﷺ را در خانه خود دعوت کرده، راجع به قتل او توطئه کرده‌بود، الله تعالی به آن‌حضرتﷺ اطّلاع داد و تمام توطئه‌های او نقش برآب یکسان شدند. (ابن کثیر)

از حضرت مجاهد، عکرمه و غیره منقول است که یک بار آن‌حضرتﷺ برای کاری در نزد یهود بنی نضیر تشریف برد و آنان آن‌حضرتﷺ را زیر دیواری نشانده به گفتگو مشغول داشتند و از طرف دیگر عمرو بن جحش را مأموریت دادند که از پشت دیوار بالا رفته یک سنگ بزرگ بر سر آن‌حضرتﷺ فرو کوبد، الله تعالیٰ رسول خود را از این آگاه ساخت و آن‌حضرتﷺ فورا از جای خود بلند شد. (ابن کثیر)

در این واقعات هیچ تضّادی وجود ندارد و همه می‌توانند مصداق آیهٔ مذکور قرار گیرند؛ در آیهٔ مذکور بعد از ذکر حفظ غیبی رسول کریمﷺ و مسلمانان فرمود: «اِتَّقُوا اللهَ ۗ وَ عَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ» در این آیه یک راهنمایی

این است که این انعام الهی تنها مختصّ رسول‌کریمﷺ نیست؛ بلکه سبب اصلی این نصرت و کمک و حفظ غیبی تقوا و توکل است.

هر قوم یا فردی در هر زمان و مکان که این دو صفت را اختیار کند، برای او هم از طرف خداوند چنین حفظ و حمایتی خواهدشد. یکی چه خوب گفته است.

فضای بدر پیدا کر فرشته تیری نصرت کو
اترسکتـ هین گردونسـ قطاراندر قطار ابـهی

یعنی میدان بدر را ایجاد کن که فرشتگان برای نصرت تو اکنون هم صف بسته از آسمان فرود خواهند آمد، البتّه می‌توان گفت که این مطلب مربوط به مجموعهٔ آیات گذشته باشد، که در آنها دستور به حسن سلوک و عدل و انصاف با بدترین دشمنان داده‌شد. پس این جمله اشاره به آن است که تعلیم حسن سلوک و مدارا با چنین دشمنان به ظاهر یک اشتباه سیاسی است که مترادف است با تقویت و جری ساختن دشمنان. بنابر این در این جمله مسلمانان را آگاه کرد که اگر شما تقوا را شعار خود قرار داده و متّکی به الله‌تعالی باشید پس این مدارا و حسن سلوک قطعاً برای شما مضرّ نخواهد بود؛ بلکه موجب خواهد شد که به‌جای تقویت و جری گردانیدن؛ آنها را تحت تأثیر قرار داده و به اسلام نزدیک گرداند و نیز تقوا و خوف خدا آن چیزی است که مردم را بر ایفای عهد و میثاق در ظاهر و باطن اجبار می‌کند و جایی که تقوا یعنی خوف خدا نباشد در آن جا (حشر) عهد و میثاق همان خواهد شد که امروز در عموم مردم مشاهده می‌شود، بنابراین در آخر آیهٔ فوق که ذکر میثاق آمده‌است فرمود: «اِتَّقُوا اللهَ» و در این جا نیز آن اعاده کرده‌شد؛ و نیز در تمام این آیه اشاره به اینطرف شد که فتح و نصرت مسلمانان تنها مرهون منّت ساز و سامان ظاهری نیست بلکه سرّ نیروی اصلی آنان در تقوا و توکّل نهفته است.

بعد از این آیه که در مورد عهد و میثاق گرفتن مسلمانان و ذکر نتایج

پرارج آن در دنیا و آخرت بر ایفای عهد است آیهٔ دوم نشان داده‌است که این عهد و پیمان گرفتن مختص مسلمانان نیست؛ بلکه پیش از آنان از امم دیگر هم این نوع عهد و میثاقی گرفته شده‌است، امّا آنان درست بر عهد و میثاق خود وفا نکردند، بنابر این بر آنان انواع و اقسام عذاب مسلّط گردید. می‌فرماید که الله تعالیٰ از بنی اسرائیل عهدی گرفته بود و برای عهد گرفتن از آنان این صورت اختیار گردید که تمام ملّت بنی اسرائیل که مشتمل بر دوازده قبیله بود برای هر قبیلهٔ آنان یک سردار یا خان برگزیده شد و سردار هر قبیله مسئولیّت آن را به عهده گرفت که من و قبیلهٔ من بر این میثاق خداوندی پای‌بند خواهیم بود و به این شکل این دوازده سردار مسئولیّت کلّی تمام ملّت بنی اسرائیل را بر عهده خود گرفتند، و مسئولیّت آنها این بود که خود هم بر این میثاق پای‌بند باشند و تمام قبیلهٔ خویش را هم پای‌بند آن بگردانند، در این جا این امر هم قابل ذکر است که دربارهٔ عزّت و فضیلت، اصل اساسی اسلام این است:

بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی
که دراین ره فلان بن فلان چیزی نیست

رسول کریمﷺ در خطبهٔ تاریخی حجّةالوداع با صراحت کامل این مطلب را اعلام فرمود، که در اسلام عرب و عجم، سیاه و سرخ و یکی بر دیگر هیچ امتیازی ندارد هر کسی که در اسلام داخل شد، برادر تمام مسلمانان قرار گرفت، اسلام همهٔ امتیازات حسب و نسب، رنگ وطن و زبان را که بتهای جاهلیّت بودند شکست؛ امّا معنی آن این نیست که برای برقراری نظم در امور انتظامی ویژگی‌های قبیله‌ای ملاحظه نشوند، این امر طبیعی است که مردم یک قبیله بر مردمان شناخته شدهٔ قبیله خود نسبت به دیگران بیشتر می‌توانند اعتماد کنند، و این شخص به علّت اطلاع بیشتر بر نفسیّات آنان می‌تواند جذبات و خیالات آنان را مراعات کند.

مبنی بر این حکمت عملی، وقتی که از دوازده سردار قبیله بنی‌اسرائیل

منقسم شده، سردار هر قبیله مسئول آن قرار گرفت، و همین مصلحت انتظام و اطمینان در آن وقت مراعات گردید، که ملّت بنی‌اسرائیل به ... در اضطراب سخت قرار گرفتند. حضرت موسی علیه‌السلام دعا ... به اذن خدا عصای خود را بر سنگی زد و الله تعالیٰ از آن سنگ دوازده چشمه ... دوازده قبیله جداگانه جاری ساخت. قرآن کریم این احسان عظیم خداوند را در آیهٔ ۱۶۰ در سورهٔ اعراف این‌چنین ذکر فرموده‌است:

«وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» و تقسیم کردیم دوازده قبیلهٔ آنان را در دوازده گروه؛ باز جاری شد از سنگ دوازده چشمه برای هر یک قبیله چشمه‌ای جداگانه، و این شماره دوازده هم اهمیت و مقبولیت عجیبی دارد.

هنگامی که انصار مدینه خواستند که رسول کریم ﷺ را به مدینه دعوت بدهند لذا در مکه حاضر شده، و آن‌حضرت ﷺ به وسیلهٔ بیعت از آنان معاهده گرفت. در آن معاهده نیز دوازده سردار مسئولیت را به عهده گرفته بر دست آن‌حضرت ﷺ بیعت کرده‌بودند؛ که از آنان سه سردار از قبیلهٔ اوس بودند و نُه نفر از خزرج (ابن کثیر)

و در صحیحین از حضرت جابر بن سمرة مروی است که رسول‌الله ﷺ فرمود که نظام مردم تا زمانی بر قرار می‌ماند که دوازده خلیفه از آنان قیادت کنند. ابن کثیر بعد از نقل این حدیث روایت فرموده که از هیچ لفظ این حدیث معلوم نمی‌گردد که این دوازده امام یکی بعد از دیگری به طور مسلسل می‌باشند بلکه می‌تواند که در میان آنها فاصله‌ای واقع بشود؛ چنان‌که چهار خلیفه، صدّیق اکبر رضی‌الله‌عنه، فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه، عثمان غنی رضی‌الله‌عنه، علی مرتضی رضی‌الله‌عنه، مسلسل شدند و بعد از مدّتی در میان امویان عمر بن عبدالعزیز به اجماع امّت پنجمین خلیفه برحق تسلیم شد.

خلاصهٔ کلام این‌که برای معاهده گرفتن از بنی اسرائیل الله تعالیٰ از

دوازده قبیله دوازده سردار مسئول قرار داد و به آنان فرمود: «إِنِّی مَعَکُمْ» یعنی من با شما هستم. مطلب این‌که اگر شما به میثاق پای‌بند باشید و تصمیم بگیرید که دیگران را مقیّد کنید پس کمک و نصرت من شامل حال شماست. بعد از این در آیهٔ مذکور چند مواد مهم از این میثاق و عهد شکنی بنی‌اسرائیل و نزول عذاب بر آنان مذکور است. قبل از ذکر مواد میثاق یکی این جمله را ذکر فرمود که «إِنِّی مَعَکُمْ» که در آن دو امر ذکر گردید یعنی این‌که اگر شما بر میثاق استوار بمانید کمک من شامل حال شما می‌باشد، و شما قدم به قدم آن را مشاهده خواهید کرد. دوم این‌که الله تعالیٰ هر وقت و هر جا با شماست و از این میثاق [illegible] می‌فرماید و هیچ عزم و اراده و فکر و خیال یا حرکت و عمل شما از علم او خارج نیست و او رازهای تنهایی شما را می‌بیند و می‌شنود و از اراده و نیات قلبی شما آگاه است. در صورت خلاف ورزی میثاق او، نمی‌توانید [illegible] نجات بیابید. بعد از آن در مواد میثاق اوّل از همه ذکر بر پاداشتن نماز است و بعد از آن ادای زکات، از این معلوم می‌شود که فرایض نماز و زکات [illegible] اهل اسلام بر قوم حضرت موسی علیه السلام هم عاید بودند و از اشارات دیگر قرآن و روایات ثابت می‌شود که این فرایض تنها مختصّ بنی اسرائیل نیست بلکه بر هر پیغمبر و در هر شریعت همیشه عاید بوده‌اند. درجهٔ سوم در مواد میثاق این است که به همهٔ رسولان خدا ایمان بیاورید و در مقصد از [illegible] آنان کمک کنید.

و چون بر بنی اسرائیل پیامبران بسیاری آمدند به رعایت [illegible] تأکید شده‌است گرچه درجهٔ ایمان از اعمال نماز و زکات به اعتبار [illegible] است، امّا در میثاق آنها را مقدّم کرد که بالفعل عمل بر آنها [illegible] رسولانی که در آینده خواهند آمد ایمان آوردن و کمک نمودن [illegible] خواهد شد به این دلیل آنان را مؤخّر ذکر فرموده‌است. درجهٔ چهارم میثاق این است که: «وَ اَقْرَضْتُمُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا» یعنی شما به خدای تعالیٰ [illegible] بدهید قرض

حسن، قرض حسن به قرضی گفته می‌شود که با اخلاص داده‌شود، و هیچ غرض دنیوی شامل آن نباشد و در راه خدا چیزهای محبوب خود را صرف کند نه این‌که اشیای به درد نخور را از سر خود رد کند، در اینجا انفاق را در راه خدا به قرض دادن از این جهت تعبیر کرد که بدل القرض از روی قانون و عرف و اخلاق واجب‌الاداء شمرده می‌شود. هم چنین در راه خدا انفاق کرده یقین داشته باشند که عوض آنها حتماً رسیدنی است و بعد از ذکر فریضهٔ زکات مستقلاً، ذکر قرض حسن چنین نشان می‌دهد که مراد از آن علاوه بر زکات، صدقات و خیرات دیگراند، و نیز معلوم گردید که مسلمانان تنها به ادای زکات از بقیهٔ مسئولیّتهای مالی فارغ نخواهند بود، علاوه بر زکات، مقدار مالی دیگر هم بر ذمّهٔ انسان لازم است. جایی که مسجد نباشد دولت متکفّل نیست که مساجد و مدارس بسازد پس انتظام تعالیم دینی بر عهدهٔ خود مسلمانان است، فقط این‌قدر فرق هست که زکات فرض عین است و این فرض کفایه می‌باشد؛ و معنی فرض کفایه این است که اگر چند نفراز قوم یا گروهی این لوازم را تکمیل کنند، بقیهٔ مسلمانان سبکدوش خواهند شد و اگر هیچ یک آنها را انجام ندهند، همه گناهگار می‌شوند، امروز مدارس دینی و تعالیم آن مورد کم لطفی افراد قرار گرفته‌اند؛ چنین کارهایی را افرادی انجام می‌دهند که خدمت به دین را فهمیده‌باشند.

در حدود ادای زکات، مسلمانان می‌دانند که این بر ذمّهٔ ما فرض است و با وجود این دانستن هم، بسیار کم‌اند افرادی که زکات ادا می‌کنند و از اداکنندگان هم خیلی کم هستند کسانی که درست حساب کرده زکات‌شان را به‌طور کامل ادا نمایند و آن کسانی که زکات‌شان را درست ادا می‌کنند چنین پنداشته‌اند که بر ما دیگر مسئولیّتی نیست. وقتی که نیاز مسجد در جلو بیاید مال زکات تقدیم می‌کنند و اگر نیازمندی‌های مدارس دینی پیش آید، تنها مال زکات داده‌می‌شود در حالی‌که این فرایض علاوه بر زکات به عهدهٔ مسلمانان

است، این آیهٔ قرآنی و امثال آن و بسیاری آیات دیگر آن‌را واضح کرده‌است.

بعد از بیان مهمّ موادّ میثاق، این مطلب هم روشن گردید که اگر شما به میثاق پایبند شدید پس پاداش آن، این می‌باشد که گناهان گذشته شما عفو خواهند شد، و در جنّت دائمی و بی‌مثال راحت و آسوده قرار خواهید گرفت. در آخر این را هم نشان داد که اگر کسی بعد از تمام این ارشادات و بیانات واضح، کفر و سرکشی را اختیار کرد او راه صاف و راست را گذاشته به دست خویش در چاهی مهلک قرار می‌گیرد.

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنّٰهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ قٰسِيَةً

پس به سبب عهد شکنی شان بر ایشان لعنت کردیم و گردانیدیم دلهایشان‌را سخت که

يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ وَ نَسُوْا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ

تحریف می‌کنند کلام‌را از جای آن وفراموش کردند استفاده کردن‌را از نصیحت که به ایشان داده بود

وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ

وهمیشه تو مطّلع خواهی شد بر خیانتی از ایشان مگر افراد قلیلی از ایشان پس عفو کن و درگذر از ایشان

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۳﴾ وَمِنَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّا نَصٰرٰٓى اَخَذْنَا مِيْثَاقَهُمْ

خداوند دوست می‌دارد محسنین را. وکسانی که خود را نصارا می‌گویند از ایشان هم عهد گرفتیم

فَنَسُوْا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ فَاَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ

پس فراموش کردند استفاده را از آنچه به ایشان نصیحت شده بود پس انداختیم میان شان دشمنی و کینه

اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ﴿۱۴﴾

تا روز قیامت. و به‌زودی اطّلاع می‌دهد ایشان‌را خدای تعالی به آنچه می‌کردند.

خلاصهٔ تفسیر

(امّا بنی اسرائیل عهد را شکستند و بعد از شکستن به انواع و اقسام عقوبات مانند مسخ و دیگر عذابها گرفتار شدند، پس این دوری از عنایت و الطاف الهی که به ایشان شد) **تنها به عهد شکنی ایشان ما آنها را از رحمت خویش** (یعنی از آثار آن) **دور کردیم** (و همین است حقیقت لعنت) **و** (از آثار لعنت این هم هست که) **ما دلهایشان را سخت گردانیدیم** (که‌سخن حق بر آنان اثر نخواهد کرد و از آثار سخت دلی‌ایشان است که)**آنان** (یعنی علمای آنان) **کلام الهی** (یعنی تورات) **را از مواضع** (الفاظ یا مطالب) **آن تغییر می‌دهند** (یعنی تحریف لفظی یا معنوی می‌کنند) **و** (اثر این تحریف این می‌باشد که) **آنان از آنچه به ایشان** (در تورات) **نصیحت شده‌است سهم بزرگ** (نفع) **خود را** (که‌به عمل نصیب آنها می‌شد) **از دست می‌دهند** (زیرا که بیشتر مشق و تمرین‌شان به این تحریف در مضامین متعلّق به رسالت محمّدی می‌شد. و روشن است که‌از ایمان بزرگترین سهم چه چیزی خواهد شد. الغرض لعنت بر نقض میثاق، قساوت بر لعنت، تحریف بر قساوت و فوت حظ عظیم بر تحریف مترتّب گردید، و علّت ترتیب هم ظاهر است.) **و** (باز این هم تنها نیست که آنچه کردند بر آن اکتفاکنند بلکه حال‌شان این است که) **شما روز مره** (یعنی همیشه در بارهٔ دین) **از یک نوع خیانت** (جدیدی) **مطّلع خواهید شد که از ایشان سر می‌زند؛ مگر از چند فرد معدودی که مسلمان شده‌بودند. پس شما ایشان را عفو بفرمایید و از ایشان در گذرید.** (یعنی تا زمانی‌که نیاز شرعی نباشد خیانت‌هایشان را اظهار نکرده رسوایشان نکنید) **یقیناً خداوند به احسان کنندگان محبّت می‌کند.** (و بدون ضرورت رسوا نکردن احسان است) **و کسانی‌که** (در ادّعای نصرت دین) **می‌گویند ما نصرانی هستیم. ما از ایشان** (مثل یهود) **عهد گرفته بودیم. پس آنان هم از آنچه به ایشان** (در انجیل و غیره) **نصیحت شده‌بود سهم بزرگ** (نفع) **خود را** (که‌به عمل کردن نصیب‌شان می‌شد) **از دست دادند** (زیرا که امری که آنان فوت کردند توحید بود و ایمان به جناب رسالت

مآبﷺ که به ایشان حکم شده‌بود و حظّ «عظیم» بودن آن ظاهر است. وقتی که توحید را گذاشتند)و به زودی (در آخرت که آن هم نزدیک است) الله تعالیٰ به ایشان کردارشان را نشان خواهد داد (و باز سزا خواهد داد).

معارف و مسایل

در آیه، این نشان داده‌شد که بنی اسرائیل از شقاوت خویش به هدایت واضح گوش نداده و به میثاق مخالفت ورزیدند، پس الله تعالیٰ آنان را به انواع و اقسام عذاب گرفتار کرد. در برابر سرکشیها و اعمال بد، بر قوم بنی اسرائیل دو نوع عذاب پیش آمد.

یکی ظاهری و محسوس مانند سرازیر شدن خون و قورباغه و غیره یا سنگ باران یا زلزله و غیره که ذکر آنها در آیات متعدّد و مواضع مختلفی از قرآن آمده‌است.

نوع دوم عذاب معنوی روحانی است که در کیفر سرکشی آنها دل و روان آنها مسخ شد، صلاحیت فکر و تدبّر در آنان باقی نماند. و آنان در قبال گناهان خویش در مزید گناهان مبتلا شدند، می‌فرماید:

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيْثَاقَهُمْ لَعَنّٰهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ قٰسِيَةً» یعنی ما در سزای خلاف کاریها و عهد شکنیها، ایشان را از رحمت خویش دور کرده دلهایشان را سخت گردانیدیم که الآن در آنها گنجایش هیچ چیزی نمانده‌است لذا همین دوری از رحمت و سختی دلها را قرآن در آیهٔ ۱۴ از سورهٔ مطفّفین به لفظ «ران» تعبیر فرموده‌است. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ» یعنی به سبب انکار آیات بیّنات قرآن و علایم واضح و ارتکاب گناهان بر دلهایشان زنگ نشسته است. رسول‌کریمﷺ در حدیثی فرموده‌است که: «هر گاه انسان اوّلین بار، گناهی را مرتکب می‌شود بر دل او یک نقطهٔ سیاهی می‌نشیند همانند وجود لکّهٔ سیاهی

که بر لباس سفید جلوه‌گر باشد اگر این شخص توبه کند و دست از گناه بکشد اثر گناه قلبش که همانند لکهٔ سیاهی بر دل او نقش بسته بود محو می‌گردد. چنانچه دست از گناه بر ندارد و مرتکب گناهان تازه و جدیدی شود در اثر هر گناه تازه، لکّهٔ جدید دیگری بر صفحهٔ قلب وی نقش می‌بندد تا زمانی‌که کاملاً قلب وی به علّت وجود این لکّه‌ها مکدّر شود در چنین موقعی هیچ سخن خوب و نیکی در قلب او جای نمی‌گیرد. و همانند ظرفی می‌ماند که به صورت واژگون قرار داده‌شده‌است»

و جمله «لَا يَعْرِفُ مَعْرُوْفاً وَ لَا يُنْكِرُ مُنْكَراً» یعنی نیکی را نیکی و بدی را بدی نمی‌فهمد در مورد او صدق پیدا می‌کند. علاوه بر این برداشت وی برعکس می‌گردد بدین معنی که عیب را هنر و بدی را نیکی و گناه را ثواب می‌داند و هم‌چنان به سرکشی و طغیان خویش ادامه می‌دهد؛ این نوع باور داشت در واقع سزای گناه او در این جهان است.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: «ان من جزاء الحسنة الحسنة و ان من جزاء السيئة السيئة بعدها» یعنی جزای نقد نیکی یکی این است که بعد از آن به نیکی دیگری موفّق می‌گردد، هم چنین سزای نقد بدی هم همین است که بعد از یک گناه دل او به گناهان دیگر تمایل پیدا می‌کند، معلوم شد که در طاعات و معاصی تجاذب هست که: «زر زر کشد در جهان گنج گنج» یک نیکی، به نیکی دیگر دعوت می‌دهد و یک بدی، بدی و گناه دیگر بار می‌آورد.

به بنی اسرائیل در سزای نقد عهدشکنی حسب ضابطه، این میسّر شد که از رحمت خداوندی که بزرگترین وسیلهٔ نجات است دور شدند و دلهای‌شان سخت گردید؛ به حدّی که: «يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهِ» یعنی در کلام خداوندی تحریف می‌کنند این تحریف شامل تغییر الفاظ، معانی، تلاوت کلام‌الله که ذکری از انواع آن در قرآن و کتب حدیث بیان شده‌است، امروز مسیحیان اروپا به بعضی از آنها معترفند. (تفسیر عثمانی)

و نتیجهٔ سزای معنوی ایشان چنین است که: «وَنَسُوْا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ» یعنی، استفاده نصیحت را که به ایشان شده‌بود فراموش شدند و باز فرمود که این سزا طوری طوق گردنشان قرار گرفت که: «وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ» یعنی شما همیشه بر غدر و فریب ایشان مطّلع خواهیدشد «اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ» مگر تعداد کمی از ایشان مانند حضرت عبدالله بن سلام و غیره که قبلاً بر دین اهل کتاب بودند و بعداً از مسلمانان کامل شدند.

آنچه تا اینجا از بد اعمالی و بد اخلاقی بنی اسرائیل بیان شد مقتضای آن به ظاهر این بود که رسول‌کریمﷺ با آنان با نهایت نفرت و حقارت پیش بیایند، نگذارند که آنان به نزد او بیایند، بنابر این در آخرین جمله آیه به رسول‌کریمﷺ هدایت گردید که: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ» یعنی شما آنان را عفو بفرمایید و از اعمال بدشان در گذرید و با آنان حالت منافرت را اختیار نفرمایید، زیرا که الله تعالیٰ محسنین را دوست می‌دارد. و طبق مقتضای خویش برخورد نداشته باشید. و اگر سنگ‌دلی آنان سبب گردیده تا که پند و وعظ و نصیحت در ایشان اثر نکند، اخلاق نیکو موجب می‌گردد. تا در افراد بد اخلاق خلق نیک پدید آید. و حال اگر این هم موثر نیفتد داشتن رویه خوب و اخلاق نیکو همچنان الزامی است، زیرا در نزد خداوند متعال پسندیده است و موجب قرب فرد مسلمان به خدای خویش می‌شود «وَمِنَ الَّذِيْنَ قَالُوْآ اِنَّا نَصٰرٰى» قبل از این آیهٔ عهد شکنی و عذاب یهود ذکر گردید. خداوند در این آیه اندکی از احوال نصارا را بیان فرموده‌است.

❋×❋

عداوت و مخاصمهٔ فرقه‌های مسیحی با یکدیگر

الله تعالیٰ در این آیه جزای عهد شکنی مسیحیان را چنین ذکر کرد که در بین آنان بغض و عداوت و افتراق انداخته شد که تا قیامت ادامه دارد، اگر تصوّر شود که در ظاهر آنان متّحد به‌نظر می‌رسند در جواب باید بگوییم که دستور فوق در مورد عیسویان واقعی است که پایبند مذهب خویش‌اند، و افرادی که مذهب عیسوی خویش را از دست داده‌اند و مذهب دهری اختیار کرده‌اند خود به خود از جمع عیسویان واقعی خارج شده‌اند، گرچه خود را از جمع ملّت عیسوی بدانند، چنین افرادی هم اگر چه دچار آن افتراق و عداوت یاد شده نباشند با مفهوم آیه فوق منافات ندارد، زیرا اختلاف مذکور بر اساس مذهب است؛ زمانی‌که مذهبی وجود نداشته‌باشد اختلاف هم معنی نخواهد داشت. در حاشیهٔ بیضاوی از تیسیر منقول است که ابتداءً سه فرقه در بین نصرانیها وجود داشت، یکی نسطوریه که عیسی علیه السلام را پسر خدا می‌گفتند، دوم یعقوبیه که خود عیسی علیه السلام را با خدا متّحد می‌دانستند، سوم ملکانیه که عیسی علیه السلام را از سه خدایی که معتقد بودند یکی می‌دانستند بنابر این روشن شد که اختلاف عقاید سبب عداوت با همدیگر آنان گردید.

يَٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيْراً مِّمَّا

ای اهل کتاب به تحقیق که آمده است نزد شما رسول ما. ظاهر می‌کند بر شما بسیار چیز از آنچه

كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ يَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللهِ

شما پنهان می‌کردید از کتاب و درگذر می‌کند از بسیار چیز. یقیناً آمده است به نزد شما از جانب خدا

نُوْرٌ وَّ كِتٰبٌ مُّبِيْنٌ ﴿۱۵﴾ يَّهْدِيْ بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ

روشنایی و کتاب ظاهر کننده. هدایت می‌کند به آن الله تعالی کسی را که در پی رضای او باشد

سُبُلَ السَّلٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِهٖ وَ
به راههای سلامتی و بیرون می‌آورد آنان را از تاریکیها به طرف نور به حکم خود و
يَهْدِيْهِمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۶﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ
می‌برد آنان را به راه راست. یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند که خدا
هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ ؕ قُلْ فَمَنْ يَّمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ اَنْ
همین مسیح ابن مریم است، توبگو پس کیست که توان داشته باشد به پیش خدا اگر بخواهد که
يُّهْلِكَ الْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهٗ وَ مَنْ فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا ؕ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ
هلاک کند مسیح پسر مریم را ومادر اورا و هرکسی که در زمین باشد همه را و از آن خدا است پادشاهی
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ؕ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ؕ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ
آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است می‌آفریند آنچه می‌خواهد و خدا بر هر چیز
قَدِيْرٌ ﴿۱۷﴾ وَ قَالَتِ الْيَهُوْدُ وَ النَّصٰرٰى نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَ اَحِبَّآؤُهٗ ؕ قُلْ
تواناست. و می‌گویند یهود و نصارا که ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو
فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوْبِكُمْ ؕ بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ؕ يَغْفِرُ
پس چرا عذاب می‌دهد شمارا به گناهان شما بلکه شما انسان هستید از مخلوقات او می‌بخشد
لِمَنْ يَّشَآءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ ؕ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا
هرکه رابخواهد وعذاب می‌دهد هرکه رابخواهد واز آن خداست پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه
بَيْنَهُمَا ؗ وَ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ﴿۱۸﴾
درمیان آنهاست وبه طرف اوست بازگشت.

خلاصهٔ تفسیر

ای اهل کتاب! (یعنی یهود و نصاری) **رسول ما** (محمدﷺ) **به نزد شما آمد که** (حال کمال علمی او چنان است) **که از** (مضامین) **کتاب آنچه شما پنهان می‌کنید**

بسیاری از آنها را (که‌در اظهار آنها مصلحت شرعی باشد باوجود این‌که به ظاهر تحصیل علوم نفرموده به وسیلهٔ وحی اطلاع یافته) **در جلو شما روشن توضیح می‌دهد و** (کمال‌علمی و اخلاقی تا حدّی است که) **بسیاری را** (از آنچه شما پنهان کرده‌بودیدبا وجود آ گادو مطّلع شدن از نظر اخلاق از اظهار آنها) **درگذر می‌فرماید** (وقتی که در اظهار آنها مصلحت نباشد تنها رسوایی شما در آنها باشد و این کمال علمی دلیل نبوّت و کمال اخلاق مؤیّد و مؤکّد آن است. از این معلوم شد که علاوه بر معجزات دیگر رسول خداﷺ خود این رویه ایشان با شما برای اثبات نبوّت کافی است. و به وسیلهٔ همین رسول) **از طرف خدا نزد شما یک چیز روشن آمد و** (آن) **یک کتاب واضح** (است)**که به وسیلهٔ آن الله تعالیٰ به کسانی‌که طالب رضای حق باشند راههای سلامتی نشان می‌دهد** (یعنی راههای رفتن به جنّت که عقاید و اعمال مخصوص هستند می‌آموزد زیرا فی‌الواقع سلامتی مکمل در جنّت می‌تواند به دست بیاید که نه در آن کسر باقی می‌ماند و نه اندیشه زوال دارد) **و آنان را به توفیق خویش از تاریکی‌های** (کفرو معصیت) **بیرون کرده به طرف نور** (ایمان و طاعت) **می‌آورد و آنان را** (برای همیشه) **بر راه راست نگه‌می‌دارد. یقیناً کافرانند کسانی که می‌گویند که الله تعالی عیسی بن مریم است شما از ایشان سؤال کنید که اگر چنین است پس بگویید که اگر خدا بخواهد که عیسی بن مریم را** (که‌شما او را عین خدا می‌پندارید) **و مادر او** (حضرت مریم) **را و هر چه در زمین آباداند همه را به مرگ هلاک کنند آیا کسی چنین هست که بتواند آنها را از خدا کمی نجات دهد** (یعنی این‌قدر شما هم می‌دانید که هلاک‌کردن آنان به دست خداست پس کسی که هلاک‌کردن او در قبضهٔ دیگری باشد او چگونه می‌تواند خدا باشد، از این: عقیده‌الوهیت مسیح باطل شد. و آن‌که در حقیقت خدا و معبود همه هست یعنی) **الله تعالیٰ** (شان او چنین است که تنها) **از آن اوست حکومت بر آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو تاست. و او هر چیز را** (به هر نحو) **که بخواهد می‌آفریند و الله تعالیٰ بر هر چیز تواناست. و یهود و نصارا** (هر دو گروه) **مدّعی‌اند که ما پسران خدا و**

دوستان او هستیم. (مطلب چنین بر می‌آید که چون ما اولاد انبیا هستیم نبابر این برای ما نزد خداوند ویژگی هست که اگر ما مرتکب به گناه هم باشیم از ما اینقدر ناراضی نمی‌شود که بر چنین عمل بیگانه‌ای ناراحت می‌شود.

برای ابطال این خیال باطل آنان به آن‌حضرتﷺ خطاب فرمود که) **شما از ایشان سؤال کنید که پس شما را در عوض گناهانتان چرا در آخرت عذاب می‌دهد** (که خود شما هم به آن قایل هستید. چنان‌که در آیهٔ ۸۰ بقره قول یهود آمده‌بود که: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُوْدَةً» یعنی اگر به ما عذاب جهنّم برسد هم آن چند روز بیشتر نخواهد شد. و قول خود حضرت مسیح﵇ در آیهٔ ۷۲ سورهٔ مائده مذکور است «قَالَ الْمَسِيْحُ ـ إِنَّهُ مَنْ يُّشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» یعنی هر کسی که با خدا شریک مقرّر کرد، خدا جنّت را بر او حرام می‌کند که به وجه التزام این هم به مثل اقرار نصارا است.

خلاصه این‌که وقتی که خود شما به عذاب آخرت اقرار دارید پس بگویید که آیا پدری پسر یا محبوب خود را هم عذاب می‌دهد؟ بنابر این خود را اولاد خدا گفتن باطل است. در اینجا نمی‌توان این شبه را ایراد کرد که بسا اوقات پدر از روی تأدیب به خاطر اصلاح و تربیت هم سزای می‌دهد. پس سزا دادن منافی پسر بودن نیست، زیرا که سزای پدر برای تأدیب می‌باشد که او در آینده مرتکب به چنین عمل نباشد. و در آخرت جای تأدیب نیست، زیرا که آن دارالعمل نیست دارالجزاء است. در آنجا نسبت به مستقبل احتمال کردن کاری یا جلوگیری از کاری نیست که به آن تأدیب گفته شود.

بنابر این در آن جا، هر سزایی که می‌باشد آن می‌تواند سزا و تعذیب خالص باشد که‌قطعاً با اولاد و محبوب بودن منافی است. بنابر این معلوم شد که شما نزد خدا هیچ ویژگی و خصوصیتی ندارید) **بلکه شما هم از جمله مخلوقات دیگر مردمان ادنایی هستید. الله به هر که بخواهد می‌آمرزد و به هر که بخواهد سزا می‌دهد و از آن خداست حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و به طرف خداست بازگشت همه** (و بغیر از او پناه گاهی‌نیست).

معارف و مسایل

در این آیه قول نصارا رد شد که عقیدهٔ یک گروه آنان است. یعنی این‌که حضرت مسیح علیه السلام (معاذالله) عین الله تعالیٰ است. امّا رد آن با چه دلیل شد آن حاوی تمام عقاید باطل فرقهاست که بر خلاف توحیداند. برابر است که عقیده پسر بودن برای خدا باشد یا عقیده یک خدا بودن از سه تا خدا، با این، همه رد و ابطال گردیدند. و ذکر حضرت مسیح علیه السلام و والدهٔ او در اینجا می‌تواند مبنی بر دو حکمت باشد. اوّلاً این عاجزی حضرت مسیح علیه السلام در جلوی حق تعالیٰ که نمی‌تواند خود را از الله تعالیٰ نجات دهد و نه مادر خود را در صورتی که خدمت و نگهداری مادر را فرزند شریف از جان خود هم بیشتر دوست می‌دارد. دوم این‌که در این، رد نمودن این خیال هم رد شد که بعضی حضرت‌مریم علیها السلام را یکی از سه خدا می‌گفتند.

و در این جا موت حضرت مسیح و مریم را به صورت فرض ذکر فرمود در صورتی که به وقت نزول قرآن موت مریم علیها السلام تنها فرضی نبود بلکه به‌وقوع هم پیوسته بود، پس وجه تغلیب است یعنی در اصل مقصد ذکر مرگ حضرت عیسی به طور فرض بود و ذکر مرگ مادرش هم در همین ضمن آمد اگر چه مرگ او واقع شده‌بود، البتّه چنین نیز می‌توان گفت که مراد آن است که همان‌طوری‌که ما بر حضرت مریم مرگ را مسلّط کردیم هم‌چنین مسلّط کردن آن بر مسیح و بر تمام مخلوقات دیگر هم در قبضهٔ ماست. و در «یَخۡلُقُ مَا یَشَآءُ» مقصد ابطال منشأ عقیده باطل مسیحیان است زیرا که منشأ خدا قرار دادن حضرت مسیح به نزد آنان این بود که آفرینش او بر خلاف قوانین تمام جهان بدون از پدر تنها از مادر شد، و اگر او انسانی می‌بود طبق قاعده به وسیلهٔ مادر و پدر آفرینش او انجام می‌گرفت.

در این جمله به آن پاسخ داد که الله تعالی به هر طرح قدرت کامل دارد.

که هر چه بخواهد و به هر نحو که بخواهد می‌آفریند. چنان‌که در آیهٔ ۹۳ سورهٔ انعام؛ «اِنَّ مَثَلَ عِيْسٰى عِنْدَاللهِ كَمَثَلِ آدَمَ» همین شبه ازاله گردید که تخلیق ممتاز حضرت مسیح علیه‌السلام از عموم قانون قدرت نمی‌تواند دلیل خدایی او باشد. ملاحظه فرمایید حضرت آدم علیه‌السلام را حق تعالیٰ بدون مادر و پدر آفریده بود، او بر همه قادر است و اوست خالق و مالک و شایستهٔ عبادت، و هیچ کس نمی‌تواند شریک او باشد.

يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جَاۤءَكُمْ رَسُوْلُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلٰى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ

ای اهل کتاب آمده‌است به نزد شما رسول ما واضح می‌کند بر شما بعد از انقطاع رسولان

اَنْ تَقُوْلُوْا مَا جَاۤءَنَا مِنْ بَشِيْرٍ وَّ لَا نَذِيْرٍ فَقَدْ جَاۤءَكُمْ بَشِيْرٌ وَّ نَذِيْرٌ

که‌نشاید گاهی بگویید که‌نه آمده‌است نزد ما هیچ بشیر و نذیری پس آمد نزد شما بشیر و نذیر

وَاللهُ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۱۹﴾

و خدا بر هر چیز تواناست.

خلاصهٔ تفسیر

ای اهل کتاب! رسول ما (محمّد رسول الله ﷺ) **به نزد شما آمد و رسید که به شما** (امور شریعت را) **به طور واضح نشان می‌دهد در چنین وقتی که سلسلهٔ** (آمد) **رسولان** (از مدّتی) **موقوف بود** (و شرایع سابقه مفقود و گم شده‌بودند و به سبب بند شدن سلسلهٔ انبیا تا مدّتی طولانی برای دریافت کردن شرایع گم شده بار دوم امکان نمانده بود، بنابر این برای آمدن رسول نیاز وجود مبرم داشت پس در چنین وقت تشریف فرمایی شما را باید نعمتی بزرگ و غنیمت شمرد.) **تا که شما** (در قیامت) **چنین نگویید** (که‌در کوتاهی و اشتباه راجع به امور دین از این جهت ما معذوریم که) **به نزد ما** (چنین رسولی که) **بشیر و نذیر** (باشد و به سبب او علم صحیح راجع به دین و انگیزه‌ای بر عمل پدید بیاید) **نیامده است** (پس آگاه‌باشید که برای این معذرت

گنجایشی باقی نیست زیرا که) **به نزد شما بشیر و نذیر** (یعنی محمدﷺ) **آمده‌اند** (الآن اگرقبول نکنید انجام خود را خود درک کنید) **و الله تعالیٰ بر هر چیز قدرت کامل دارند.** (که هرگاه بخواهند از رحمت خویش پیامبران را بفرستند و هرگاه بخواهند با حکمت خویش سلسلهٔ آمد آنان را متوقّف کنند بنابر این کسی حق ندارد که بگوید که وقتی که سلسلهٔ آمد انبیا تا مدّتی طولانی متوقّف بود پس الآن هیچ رسولی نمی‌تواند بیاید، چرا که متوقّف کردن این سلسلهٔ پیامبران تا مدّتی طولانی حکمت الله تعالیٰ بود و او تا آن وقت برای متوقّف و پایان یافتن سلسلهٔ پیامبران هیچ‌گونه اعلامی نفرموده بود، بلکه به وسیلهٔ تمام انبیای گذشته این اخبار را هم داده‌بود که در آخر زمان یک رسول مخصوص با شأن ویژه و صفات ویژه‌ای خواهد آمد که بر او نبوّت خاتمه خواهد یافت و طبق این اعلام خاتم‌الانبیاءﷺ تشریف آورد.)

معارف و مسایل

«عَلٰی فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ» فترت در لغت به معنی سست شدن. ساکن شدن معطّل و بندکردن است، ائمّه تفسیر هم در این آیه معنی فترت را بیان کرده‌اند. فترت یعنی متوقّف شدن سلسلهٔ نبوّت و انبیا تا مدّتی که این مدّت از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت رسول کریم است.

تحقیق زمان فترت

حضرت عبدالله بن عبّاس می‌فرماید که فاصلهٔ زمان حضرت موسی و حضرت عیسیعلیهما‌السلام یکهزار و هفتصد سال است و در تمام این مدّت سلسلهٔ بعثت انبیا مرتّباً جریان داشت. و زمانی که فترت وجود نداشت در این مدّت فقط از بنی اسرائیل هزار پیغمبر مبعوث شد و علاوه بر بنی‌اسرائیل نیز

پیامبرانی هم وجود داشتند از تولّد حضرت عیسی تا بعثت رسول کریم پانصد سال طول کشید. این مدّت یا این فاصله زمانی راکه در آن هیچ پیامبری مبعوث نشده زمان «فترت» گویند.

در صورتی که قبل از آن به این حد دنیا از بعثت انبیا خالی نبوده‌است.

(قرطبی مع ایضاح)

در بارهٔ فاصلهٔ زمانی زندگی حضرت موسیعلیه‌السلام تا عیسیعلیه‌السلام و نیز عیسیعلیه‌السلام تا محمّدصلی‌الله‌علیه‌وسلم روایات مختلفی نقل شده‌است اگر چه اختلاف نظر در بیان مدّت کم و بیش وجود دارد، امام بخاریرحمه‌الله به روایت حضرت سلمانرضی‌الله‌عنه فارسی نقل کرده‌است که فاصلهٔ زندگی بین حضرت عیسیعلیه‌السلام تا نبیّ کریمصلی‌الله‌علیه‌وسلم ششصد سال بوده و در این زمان هیچ پیامبری مبعوث نشده همان‌طورکه «مشکوة» به حواله از صحیح بخاری و مسلم این حدیث را بیان می‌کند که رسول الله فرمود: «انا اولی الناس بعیسیٰ» یعنی من از همهٔ مردم به حضرت عیسی بیشتر نزدیک هستم منظور از این حدیث در آخر آن چنین بیان شده که: «لیس بیننا نبیّ» یعنی بین ما دو نفر هیچ نبی مبعوث نشده‌است. آنچه در مورد سه رسول که در سوره یسیَن ذکر شده قاصدان یا فرستاده‌های عیسیعلیه‌السلام بودند و به همین جهت به آنها رسول گفته می‌شود.

بعضی‌ها خالد بن سنان عربی‌را نبیّ دورهٔ فترت می‌دانند که در تفسیر «روح‌المعانی» به‌حواله‌شهاب‌نبی‌بودن‌وی‌تأییدگردیده‌ولی‌دورهٔ‌زندگیش‌راقبل ازحضرت‌عیسیعلیه‌السلام ذکرکرده‌است.

احکام زمان فترت

از آیهٔ مذکور به ظاهر چنین معلوم می‌شود که اگر به فرض محال چنین ملّتی باشد که نزد آنان نه رسول و نبی باشد و نه نایبان آنان و نه شریعت انبیای‌گذشته نزد آنان موجود باشد پس اگر به جز از شرک در گمراهی و اشتباه

کاریهای دیگری مبتلا باشند. آیا آنان معذور شمرده شده و مستحق عذاب قرار نمی‌گیرند؟ بنابر این حضرات فقها در مورد آمرزش چنین افرادی در زمان فترت اختلاف نظر دارند. به نظر جمهور علما امید آمرزش آنان است به شرطی که پای‌بند مذهبی که به طور اشتباه در نزدشان موجود بوده و آن را به حضرت عیسی یا موسی علیهما السلام نسبت می‌دادند، باشند و نیز مخالف توحید و آلوده به شرک نبوده‌باشند.

زیرا اطمینان از مسألهٔ توحید با اندکی تفکّر و اندیشه توسّط شخص امکان‌پذیر بوده و احتیاج به هیچ گفته‌ای ندارد.

یک سؤال و جواب

در این مورد این سؤال مطرح است که آیا برای اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا که در آیهٔ مذکور مخاطب قرارگرفته‌اند و در زمان فترت اگرچه رسولی از جانب خدا فرستاده نشده، امّا انجیل و تورات و علمایی نزد آنان وجود داشته‌اند؛ لذا چه جای عذری در روز قیامت باقی می‌ماند؟

در جواب باید گفت که تا عهد مبارک آن‌حضرت ﷺ تورات و انجیل حقیقی و واقعی باقی نمانده بلکه تحریف شدهٔ آن که محتوی حکایات کذایی بوده برجای مانده بود. بنابراین، بود و نبود چنین کتابی یکسان است و اگر نسخهٔ اصلی از آنها در جایی گمنام باقی و محفوظ شده با این مطلب منافات ندارد. در این مورد علمایی چون ابن تیمیه و غیره نوشته‌اند که نسخه‌های اصلی تورات و انجیل در بعضی مکانها موجود بوده‌است.

اشاره به طرف کمالات ویژهٔ خاتم الانبیاء ﷺ

در این آیه از این‌که خداوند اهل کتاب را مخاطب قرارداده و فرموده‌است: «رسول ما محمّد ﷺ بعد از یک فترت طویل آمد» چنین برمی‌آید

که اوّل شما ای مردم وجود ایشان را یک غنیمت کبری بدانید زیرا بعد از یک دورهٔ طولانی که رسالت متوقّف شده بود، مجدّداً گشایش یافت.

ثانیاً: حضور آن‌حضرتﷺ در چنین زمان و مکانی متحقّق گردید که در آن هیچ اثری از علم و دین وجود نداشت. زیرا مردم با خدا بیگانه شده و به بت پرستی مشغول شده‌بودند. در این زمان اصلاح چنین ملّتی کار آسانی نبود. ولی خداوند، محمّدﷺ را برای راهنمایی چنین قومی که غرق در رسوم جاهلیّت شده‌بودند، فرستاد. به برکت نور نبوّت ایشان در مدّت کوتاهی این قوم در علم و عمل، اخلاق، معاملات، معاشرت و تمام شئون زندگی سرمشق و مرجع تقلید برای تمام جهانیان گردید. و برتری نبوّت و رسالت و تعلیم آن‌حضرتﷺ نسبت به تمام انبیای سابق کاملاً آشکار و هویداشد. همانند عمل پزشکی که بیماری غیر قابل علاج را در جایی معالجه کند که وسایل طبابت و داروهای طبی وجود نداشته باشد؛ و آن مریض نه تنها از لب مرگ نجات حاصل کند بلکه خود به صورت دکتری ماهر و حاذق در آید. پس آیا در پزشک بودن چنین شخصی جای شک و تردیدی باقی می‌ماند؟ در زمانی که تاریکی های کفر و معصیت دورهٔ فترت همه را احاطه کرده‌بود آن‌حضرتﷺ با تعالیم و تربیت خاص خود چنان قلوب مردم را منوّر گردانید که نسبت به ادوار گذشته بی‌نظیر بوده‌است، بنابراین بدون در نظرگرفتن سایر معجزاتش تنها همین معجزه انسان را بر ایمان آوردن به آن‌حضرتﷺ مجبور می‌سازد.

وَ اِذْ قَالَ مُوْسٰى لِقَوْمِهٖ يٰقَوْمِ اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ

وقتی‌که گفت موسیٰ به قوم خود ای‌قوم یادکنید احسان خدا را بر خود وقتی‌که پدید آورد

فِيْكُمْ اَنْبِيَاۤءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوْكًا ۖ وَّ اٰتٰكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ

میان شما نبی وگردانید شما را پادشاه و داد شما را آنچه نداده بود به هیچ یکی از

الْعٰلَمِيْنَ ﴿۲۰﴾ يٰقَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِيْ كَتَبَ اللهُ لَكُمْ

جـهانيـان. اى قـوم من داخل شـويـد در زميـن پاک كه مقـرّر كرده‌است خـدا برايتان
وَ لَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُـوْا خٰسِرِيْنَ ﴿۲۱﴾ قَالُـوْا يٰمُوْسٰٓى
و بـر نگرديـد به پشـت خـود پـس واقـع مى‌شـويـد در خـسارت. گفتنـد اى مـوسـى
اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبَّارِيْنَ ۖ وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا ۚ فَاِنْ
در آن جا قومى‌است توانا، وماهرگز داخل‌نمى‌شويم تاكه‌آنان بيرون‌نيايندازآن‌جا، پس‌اگر
يَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ﴿۲۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ
بيـرون آمـدنـد از آنـجـا مـا داخـل خـواهيـم شـد. گفتنـد دو مـرد از خـدا ترسـان‌كه
اَنْعَـمَ اللهُ عَلَيْهِمَـا ادْخُلُـوا عَلَـيْهِـمُ الْبَـابَ ۚ فَـاِذَا دَخَـلْـتُـمُـوْهُ
نوازش‌خدابودبرآن‌دوتا داخل‌شويد حمله‌آورده برآنان به‌دروازه پس وقتى‌كه داخل شديد
فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ ۚ وَ عَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُـوْٓا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْـنَ ﴿۲۳﴾ قَالُـوْا
پس شمـا غالـب خـواهيد شـد و بـر خـداى تعالىٰ توكّل كنيد اگـر يقين‌داريد. گفتند
يٰمُوْسٰٓى اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا مَّا دَامُـوْا فِـيْهَا فَـاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ
اى‌موسىٰ ماهرگزداخل‌نخواهيم‌شدهرگزمادامى‌كه‌آنان در آنجاهستند برو تو وپروردگارت
فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ وَاَخِيْ
پس بجنگيد ما اينجا نشسته‌ايم. گفت پروردگارا در اختيار من‌نيست مگر خودم و برادرم
فَافْرُقْ بَيْـنَنَا وَ بَيْنَ الْقَـوْمِ الْفٰسِقِيْـنَ ﴿۲۵﴾ قَالَ فَاِنَّهَا مُـحَرَّمَةٌ
پـس جـدايى واقع‌كن ميان ما و ميان قوم نافرمان. فرمود آن زمين حرام گردانيده شد
عَلَيْهِـمْ اَرْبَعِيْـنَ سَنَـةً ۚ يَتِيْـهُـوْنَ فِـى الْاَرْضِ ۚ فَلَا تَأْسَ عَلَـى
بر آنان تـا چـهل سـال كـه سـر بـزنند و بـرگردند در مـلک. پس تأسّـف مـخور بـر
الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۲۶﴾
قـوم نـافـرمـان.

خلاصهٔ تفسیر

و آن وقت هم قابل ذکر است که موسی علیه السلام بر قوم خود (بنی اسرائیل اوّلا در تمهید ترغیب جهاد) **فرمود که ای قوم من شما انعام خداوندی را که بر شما بوده یاد کنید که الله‌تعالیٰ از شما بسیاری پیامبر مبعوث کرد** (مانند حضرت یعقوب علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام و غیرهم. وجود انبیا در میان قوم شرف دینی و دنیوی آن است. این نعمت معنوی را عطا فرمود) و (نعمت مادی این را عطا فرمود که) **شما را صاحب کشور قرار داد** (چنان‌که بر پادشاهی فرعون الآن قابض شده‌اید) **و شما را** (به‌بعضی) **چنان چیزی عطا فرمود که به هیچ یک از جهانیان نداده** (مانند راه یافتن به دریا و غرق کردن دشمن به نحو عجیب و غریبی که بعد از آن مرحله از نهایت ذلت و زحمت به اوج رفعت و راحتی نایل گشتند؛ یعنی در آن به شما امتیاز ویژه‌ای داد سپس بعد از این تمهید به اصل مقصد، شما را خطاب فرمود که) **ای قوم من!** (مقتضای این نعمتها و احسان‌ها این است که حا کمی‌که راجع به جهاد از طرف خدا به شما رسیده‌است بر آن آماده باشید و) **در این کشور متبرّک** (یعنی دارالحکومهٔ شام که در آن عمالقه حکمران هستند به نیّت جهاد) **داخل شوید که خدا آن را در سهم شما نوشته است** (بنابر این به مجرّد قصد، فتح خواهد شد) **و به عقب** (به طرف وطن) **بر نگردید که کلّاً در نقصان واقع خواهید شد** (در این جهان هم که از توسیع ملک محروم خواهید شد و در آخرت که از ترک فریضهٔ جهاد گنهگار می‌شوید) **گفتند ای موسی! در آن جا مردمان توانا** (ساکن) **هستند و ما در آن جا هرگز قدم نخواهیم گذاشت تا زمانی‌که آنان از آن جا** (به نحوی) **بیرون نیایند. آری اگر آنان از آن جا بیرون روند، یقیناً ما برای رفتن آماده هستیم** (برای تأیید قول حضرت موسی علیه السلام) **آن دو شخص هم که** (از خدا) **ترسنده** (یعنی متّقی) **بودند** (و) **بر آنان خدا فضل کرده‌بود** (که‌بر عهد خویش استوار مانده بودند برای تفهیم آن پست همتان) **گفتند که شما بر آنان** (حمله کرده) **به دروازه** (شهر) **بروید همین که در دروازه قدم گذاشتید، شما غالب خواهید شد** (مقصود این‌که بزودی

فتح انجام خواهد شد. برابر است که از بیم فرار کنند یا اندکی مبارزه کنند) **و بر خدا نگاه داشته‌باشید اگر ایمان دارید** (یعنی شما بر تنومندی آنان نگاه نکنید امّا تفهیم بر آنان اثرنکرد بلکه آنان این دونفر بزرگوار را قابل‌خطاب هم ندانستند با بی‌باکی و گستاخی‌به حضرت موسی‌علیه‌السلام) **گفتند که ای موسی ما که** (یک سخن گفته بودیم که ما) **هرگز در آن جا قدم نخواهیم گذاشت تا وقتی که آنان در آن جا هستند** (و اگر چنین جنگی ضروری است) **پس شما با خدایتان بروید و هر دو** (رفته) **جنگ کنید ما که از اینجاقدم برنخواهیم‌داشت** (حضرت‌موسی‌علیه‌السلام بی‌نهایت عاجز و پریشان شد و تنگ آمده) **شروع به دعا کرد که پروردگارا!** (من چه کار کنم زورم به آنها نمی‌رسد) **بفرمایید** (یعنی هر چه مقتضای حال هر یکی باشد برای هر یک تجویز بفرما) **فرمود:** (بهتر) **پس** (ما چنین قضاوت خواهیم کرد که) **این کشور تا چهل سال به دستشان نخواهد افتاد** (و به منزل رفتن هم قسمت آنهانخواهد شد و راه هم میسّر نخواهد شد) **هم چنین** (تا چهل سال) **در زمین هر کجا سرگردان می‌گردند** (وقتی که حضرت موسی‌علیه‌السلام این قضاوت را شنید که به آن گمان هم نداشت بلکه فکر می‌کرد که تنبیه کوچکی می‌باشد. طبعاً اندوهگین شد فرمود که ای موسی‌علیه‌السلام وقتی که برای آنان ما چنین چیزی تجویز کردیم همین مناسب است) **پس شما بر** (این حال زار) **این قوم نافرمان ذرّه‌ای اندوهگین نباشید.**

معارف و مسایل

در اوّلین آیه از آیات مذکور ذکر آن میثاقی که دربارهٔ اطاعت خدا و رسل از بنی‌اسرائیل گرفته شده‌بود و با این عهد شکنی عمومی و خلاف‌ورزی میثاق و سزای آنان بر این هم مذکور بود، آمده و در این آیات یک واقعهٔ مخصوصی از عهد شکنی آنان مذکوراست، و آن این‌که هنگامی که فرعون و لشکرش در دریا غرق شدند و حضرت موسی‌علیه‌السلام با قومش، بنی اسرائیل از غلامی فرعون نجات یافته، مالک حکومت مصر شدند، خداوند برای افزونی

انعام و برگرداندن ملک شام، وطن آبایی در قبضهٔ ایشان به وسیله موسی علیه السلام به آنان چنین دستور فرمود که به نیّت جهاد در سر زمین مقدّس، یعنی ملک شام داخل شوید. و در ضمن به آنان مژده داد که در این جهاد پیروزی و فتح از آن شماست. و الله تعالیٰ این سر زمین مقدّس را در سرنوشت آنان نوشته‌است؛ حتماً به آنان خواهد رسید. امّا بنی اسرائیل به سبب خصوصیات فطری خویش، باوجود مشاهده نمودن انعامات الهی، غرق‌فرعون، فتح مصر و غیره در اینجا هم کاملاً به عهد و میثاق وفا نکردند و بر خلاف این حکم الهی، جهاد شام، لجاجت به خرج داده واز فرمان سر باز زدند که سزای آن از جانب خداوند به آنان چنین رسید که تا چهل سال در یک منطقه محدود مقیّد و محصور قرار گرفتند که به ظاهر نه دور وبر آن حصار بود و نه بر دست و پاهای آنان بند و زنجیری وجود داشت؛ بلکه در میدان وسیعی قرار داشتند و برای برگشتن به مصر، وطن خویش، از صبح تا شام راه می‌رفتند؛ ولی باز به وقت شام در جایی دیده می‌شدند که از آن جا صبح حرکت کرده‌بودند. و در همین اثنا حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فوت کردند و ایشان به همین شکل در وادی «تیه» حیران و پریشان دور می‌زدند. و بعد از آن الله تعالیٰ پیغمبرانی دیگر برای راهنمایی ایشان مبعوث گردانید. بعد از تکمیل چهل سال به این‌صورت نسل باقی مانده آنان تحت رهبری پیغمبر آن وقت، عازم جهاد شام و بیت‌المقدّس شدند. و آن وعدهٔ الهی به پایهٔ کمال رسید که این سرزمین مقدّس در سهمیهٔ شما نوشته شده‌است. و این اجمال آن واقعه است که در این آیات بیان شده‌است. و اینک تفصیل آن‌را در الفاظ قرآنی ملاحظه فرمایید.

وقتی که حضرت موسی علیه السلام چنین هدایت گردید که به قوم خود برای فتح ملک شام و بیت‌المقدّس دستور بدهید او با در نظر گرفتن موعظه و حکمت پیغمبرانهٔ خویش قبل از این دستور، آنان را به آن انعام الهی تذکّر داد که تاکنون شامل بنی اسرائیل شده‌بودند. فرمود:

«اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيْكُمْ اَنْبِيَآءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوْكًا ۖ وَ اٰتٰكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ» یعنی آن فضل و انعام الهی را که بر شما بود یاد کنید که در قوم شما بسیار انبیا مبعوث کرد و شما را صاحب ملک گردانید و به شما چنان نعمت‌ها عطا کرد که در این دنیا به کسی نداده‌بود. در این جا سه نعمت ذکر شده‌است: اوّلین نعمت همان نعمت روحانی و معنوی است که از قوم ایشان پیامبرانی را به صورت متواتر به پیامبری مبعوث گردانید که هیچ اعزاز اخروی و معنوی برتر از آن نخواهد بود. در «تفسیر مظهری» منقول است که از هیچ قوم و امّتی به تعداد انبیای بنی اسرائیل، پیامبر به سوی آنان نیامده‌است.

امام حدیث، ابن ابی حاتم به روایت اعمش نقل کرده‌است که در آخرین دوره بنی اسرائیل که از زمان حضرت موسی علیه السلام گرفته تا زمان حضرت عیسی علیه السلام است تنها در همین دور هزار پیغمبر از قوم بنی‌اسرائیل مبعوث گردید. نعمت دوم که ذکرش در این آیه آمده‌است نعمت دنیوی و ظاهری است که آنان را صاحب ملک و سلطنت گردانید. هدف از آن اشاره به این مطلب است که مدّتها بردهٔ فرعون و قوم او قرار گرفته‌بوده و شبانه روز شکار مظالم آنان بودند. امروز الله‌تعالیٰ دشمن ایشان را نیست و نابود کرده آنان را مالک حکومت و سلطنت‌شان گردانید. در اینجا این امر قابل اندیشه است که در بارهٔ انبیا آمد که: «جَعَلَ فِيْكُمْ اَنْبِيَآءَ» یعنی در میان قوم شما بسیار انبیا مبعوث گردید و مفهومش این است که همه قوم پیامبر نبودند و این حقیقتی هم هست که انبیا معدوداند و تمام قوم پیرو و امّت آنان می‌باشند و جایی که ذکر ملک و سلطنت جهان آمد در آن جا فرمود: «وَ جَعَلَكُمْ مُلُوْكًا» یعنی شما را ملوک قرار داد که ظاهرش این است که همه شما را ملوک گردانید. لفظ ملوک جمع مَلِک است و معنی آن در محاوره عموم، پادشاه است و این روشن است که همان گونه که همهٔ قوم، پیغمبر و نبی نمی‌باشند، هم‌چنین در هیچ کشوری همهٔ قوم پادشاه هم نمی‌باشند؛ بلکه یکی یا چند فرد از آن قوم حکمران بوده و بقیهٔ قوم پیرو آنان

قرار می‌گیرند؛ امّا الفاظ قرآنی همه آنان را ملوک قرار داد. یکی از صورت های آن این است که در «بیان‌القرآن» به حوالهٔ بعضی از اکابر بیان شده‌است که در عرف عام، هر قومی که دارای پادشاهی باشد، سلطنت و حکومت او را به تمام قوم نسبت می‌دهند. چنان‌که در قرون وسطی اسلام به حکومت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس گفته می‌شد. هم چنین در هندوستان حکومت غزنویان و غوریان بعداً حکومت مغولان از آن به بعد حکومت انگلیسها به طرف تمام قوم منسوب می‌شد. بنابر این اگر یکی از قوم، حکمران باشد، تمام قوم حکمران و پادشاه گفته‌می‌شوند. طبق این بیان قرآن کریم، تمام قوم بنی اسرائیل را ملوک قرار داد. در این نکته به این طرف هم می‌تواند اشاره‌ای باشد که حکومت اسلامی در حقیقت حکومت مردمی است؛ خود مردم حق دارد امام و امیر خود را انتخاب کنند و خود مردم با رأی اجتماعی خویش هم می‌توانند آن‌را معزول کنند. بنابراین اگر چه صورتاً فرد واحدی حکمران می‌باشد امّا در حقیقت آن حکومت، حکومت مردمی است.

صورت دوم، آن است که در «تفسیر مظهری» و «ابن کثیر» و غیره منقول است که لفظ «ملک» از مفهوم پادشاه عام‌تر است به چنین شخص ملک گفته می‌شود که با آسودگی‌خاطر قصر، ثروت، نوکر و چاکر داشته باشد و به اعتبار این مفهوم هر کدام از بنی اسرائیل در آن زمان مصداق مَلِک بود. بنابر این به همه ملوک گفته شد.

نعمت سوم که در این آیه مذکور است، مجموعهٔ هر دو نعمت مادّی و معنوی است؛ می‌فرماید: «وَّ اٰتٰكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ» یعنی نعمتهایی به شما داد که در دنیا به کسی داده نشده‌است. در این نعمت‌های معنوی، شرف نبوّت و رسالت هم داخل است. و هم حکومت و سلطنت و مال و ثروتهای ظاهری؛ البتّه در این جا این سؤال پیش می‌آید که به نص قرآن، امّت محمّدیه از همه امم افضل است.

ملاحظه شود به بیان قرآنی، آیهٔ ۱۱۰ آل عمران و آیهٔ ۱۴۳ بقره «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ أُمَّةً وَسَطاً» بر این گواه‌اند و در روایات احادیث بی‌شماری مؤیّد آن هستند. جواب این است که در این آیه ذکر کسانی است از بنی اسرائیل که در عهد موسوی موجود بودند که در آن وقت در تمام جهان این نعمتها به کسی عطا نشده‌بود که به بنی اسرائیل اعطا گردیده‌بود. در آینده اگر به یک امّت این نعمتها اعطا گردند، منافی آن نیست.

آنچه در این آیه اوّل قول حضرت موسی علیه السلام نقل گردید تمهیدی بود برای آن حکم که در آیهٔ بعدی بیان می‌گردد: «يٰقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ» یعنی ای قوم من، شما در آن سرزمین داخل شوید که برای شما نوشته شده‌است.

مراد از «ارض مقدّسه» کدام سرزمین است؟

اقوال مفسّرین به ظاهر در این باره متعارض‌اند؛ بعضی فرموده‌اند که مراد از آن بیت‌المقدّس است و بعضی شهر قدس و ایلیا را مصداق «ارض مقدّسه» قرار داده‌اند. بعضی اریحا را که در بین شهر اردن و بیت‌المقدّس بود و از شهرهای قدیمی است که تاکنون نیز وجود دارد، مصداق آن گفته‌اند؛ و از عظمت و وسعت آن در عهد حضرت موسی علیه السلام احوال عجیب و غریبی بیان می‌کنند. در بعضی از روایات آمده‌است که آن شهر به هزار قسمت تقسیم شده و در هر قسمتی از آنها هزار باغ بود. و در بعضی روایات آمده‌است که مراد از «ارض مقدّسه» دمشق، فلسطین و نزد بعضی اردن است. حضرت قتاده فرموده است که: تمام ملک شام ارض مقدّس است. کعب احبار فرموده است که: من در کتاب خدا (غالباً تورات) دیده‌ام که کشور شام در کلّ زمین خزانه خاص خداست و در آن بندگان مقبول و مخصوص خدا هستند، و به این زمین از این

جهت مقدّس گفته شده‌است که آن جا وطن و مقرّ انبیاعلیهم‌السلام قرار گرفته‌است. در بعضی روایات آمده‌است که روزی حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام بر کوه لبنان بالا رفت الله تعالیٰ فرمود که ای ابراهیم تو از اینجا بنگر تا هر کجا که چشم تو می‌بیند ما آن را «ارض‌مقدّس» قرار دادیم همهٔ این روایات در «تفسیر ابن کثیر» و «تفسیرمظهری» نقل گردیده‌است. و این امر روشنی است که در این اقوال تعارضی نیست، تمام ملک شام طبق روایات اخیر ارض مقدّس است. در وقت بیان کردن، بعضی تمام آن را و بعضی، بخشی از آن را بیان کرده‌اند.

«قَالُوا يٰمُوسَىٰ» در آیه قبل از این، الله تعالیٰ بنی اسرائیل را به وسیلهٔ حضرت موسی‌علیه‌السلام دستور داده‌بود که با قوم عمالقه جهاد کرده ملک شام را فتح کنند. و در ضمن این مژده را هم داده‌بود که ملک شام را الله تعالیٰ برای آنان نوشته‌است؛ بنابر این فتح آن یقینی است. در ین آیه مذکور بیان است که باوجود این، بنی اسرائیل به علّت سرکشی و بد سرشتی خویش این حکم را هم نپذیرفتند؛ بلکه به حضرت موسی‌علیه‌السلام گفتند که ای موسیٰ! بر این ملک، مردم قوی و نیرومندی سلطه دارند و تا وقتی که آنان بر این سرزمین مسلّط باشند ما در آن جا داخل نخواهیم شد. البتّه اگر آنان جای دیگری بروند. آنگاه یقیناً ما می‌توانیم به آنجا برویم. واقعه آن که از ائمّهٔ تفسیر، حضرت عبدالله بن عبّاس، عکرمه و علی بن ابی طلحه منقول است چنین است که در آن زمان بر ملک شام و بیت‌المقدّس قوم عمالقه مسلّط بودند و ایشان شاخه‌ای از قوم عاد و مردمی باهیبت و صاحب قد و قامت و قیافه بودند و به حضرت موسی‌علیه‌السلام و قوم او دستور رسیده‌بود که با آنان جهاد کرده بیت المقدّس را فتح کنند.

حضرت موسی‌علیه‌السلام برای اجرای حکم خداوندی با قوم خود عازم ملک شام شد ومی‌خواست به بیت‌المقدّس برود؛ وقتی که از نهر اردن عبور کرده به قدیمی‌ترین شهر جهان «اریحا» رسیدند در آنجا توقّف کردند و برای انتظام قوم بنی اسرائیل طبق آیات قبلی قرآن مجید، دوازده پهلوان تعیین گردید؛ این

پهلوانان را جلو فرستاد تا که از کیفیّات جبهه و احوال کسانی که بر بیت المقدّس مسلّط اند و ایشان به جهاد با آنان مأمور شده‌اند اطّلاع به‌دست آورده، برگردند. وقتی که ایشان وارد شهر بیت‌المقدّس شدند بیرون از شهر با یکی از قوم عمالقه برخورد کردند او به تنهایی همه اینها را گرفتار کرده و در پیش پادشاه برد که ایشان به قصد جنگ با ما آمده‌اند. در بارگاه شاهی با هم مشورت کردند که همه اینها کشته شوند یا به سزای دیگری برسند؛ بالآخره رأی بر این قرار گرفت که ایشان آزاد گردند تا که در قوم خود رفته برای شوکت و قوت قوم عمالقه چنان گواه عینی باشند که هرگز در دل خیال عزم این طرف را نیاورند. در این موقع بیشتر در کتب تفاسیر داستانهای طویل و عریضی از روایات اسرائیل درج است که نام آن شخص ملاقات کننده عوج بن عنق برده شده‌است. و قد و قامت و نیرو و توانایی بی‌اندازه او با چنان مبالغه آمیزی بیان شده‌است که نقل آن برای مردم فهمیده هم سنگین است.

امام تفسیر ابن کثیر فرموده که داستان عوج بن عنق که در روایات اسرائیل مذکور است نه عقل می‌تواند آنرا قبول کند و نه در شرع برای آن جوازی هست بلکه همه آن کذب و افتراست. سخن فقط تا این حدّ است که چون قوم عمالقه از بقایای قوم عاد هستند که قد و قامت هیبتناک آنها را خود قرآن ذکر کرده‌است قیافه و قوّت و توانایی این قوم ضرب‌المثل بود. یکی از آنها توانست که دوازده نفر بنی‌اسرائیل را گرفتار کرده ببرد. در هر صورت دوازده سردار بنی اسرائیل از اسارت عمالقه رهایی یافته به نزد قوم خود در مقام اریحا رسیدند و در گزارش خود به حضرت موسی علیه السلام وضعیّت آن قوم عجیب و غریب و دارای قوّت و شوکت غیر قابل قیاس را ذکر کردند، تمام این گفتگو به قدر یک ذرّه بر قلب حضرت موسی علیه السلام اثر نکرد زیرا که الله تعالیٰ به وسیلهٔ وحی به فتح و پیروزی بشارت داده‌بود.

اکبر، شاعر معروف اردو زبان چه خوب گفته است:

مجھ کو بے دل کردے ایسا کون ہے یاد مجھ کو اَنتُمُ الْاَعْلَوْنَ ہے

کیست که بتواند مرا ضعیف کند وقتی که یاد «اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ» در ذهن من است. حضرت موسی در حالی‌که نیرومندی و شوکت آنان را شنید نه تنها بر خود هراسی راه نداد، بلکه با عزمی راسخ در فکر جهاد بود. منتهی این خطر وجود داشت که اگر قوم بنی اسرائیل از چنان وضعیتی اطّلاع حاصل کنند، مبادا رِخوت و سستی بر آنها غالب آید. از این جهت به آن دوازده نفر توصیه کرد که بنی اسرائیل را از احوال قوم عمالقه آگاه نسازند و مسأله را پنهان نگهدارند. امّا متأسّفانه ده نفر از سرداران به طور نهانی قضیه را با دوستان خویش در میان گذاشتند به استثنای دو نفر دیگر به نامهای یوشع ابن نون و کالب بن یوقنا که این دو نفر به توصیهٔ حضرت موسی علیه‌السلام عمل کرده و آن راز را به کسی نگفتند، و روشن است که وقتی که از دوازده نفر ده نفر راز را فاش کنند همه از آن اطّلاع حاصل می‌کنند. وقتی که این احوال درمیان بنی‌اسرائیل شایع شد به گریه افتادند و به سر وروی خویش زده می‌گفتند که از این بهتر این بود که ماهم مانند قوم فرعون غرق می‌شدیم، ما را از آن جای نجات داده در اینجا به کشتن می‌دهند؛ در این احوال بنی‌اسرائیل چنین می‌گفتند:

«قَالُوْا يٰمُوْسٰى اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبَّارِيْنَ وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا» یعنی ای موسی در آنجا قوم ابرقدرتی سکونت دارد که ما نمی‌توانیم با آنان مبارزه کنیم بنابر این تا وقتی که آنان در آن جا سکونت دارند ما ذکری از رفتن به آنجا را نمی‌بریم. در آیهٔ بعدی آمده‌است که دو شخص که خداترس بودند و خدا بر آنان انعام فرموده‌بود با شنیدن این گفتار بنی اسرائیل به عنوان نصیحت به آنان گفتند که شما چرا جلوتر از ترس می‌میرید؟ کمی قدم برداشته به دروازه شهر بیت‌المقدّس بروید، ما یقین داریم که همین کار شما سبب فتح بیت‌المقدّس خواهد شد و به مجرّد داخل شدن به دروازهٔ بیت‌المقدّس شما غالب خواهید

شد؛ و دشمن شکست خورده فرار خواهد کرد. این دو نفر که ذکرشان در اینجا آمده‌است نزد اکثر مفسّرین دو نفر از همان دوازده سردار بودند که به توصیهٔ حضرت موسی علیه‌السلام پای‌بند شده از احوال کلّی قوم عمالقه، بنی اسرائیل را آگاه نساختند؛ یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوقنا، قرآن کریم بیانگر دو صفت این دو شخصیّت است. یکی «اِنَّ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ» یعنی ایشان که می‌ترسند، در اینجا چنین ذکر نکرد که از چه کسی می‌ترسند؟ اشاره به این است که آن کسی که در تمام عالم شایسته ترس است ذات اقدس اوست. زیرا که کلّ کاینات را در ید قدرت خود دارد؛ و بدون اجازه و خواست او کسی قادر نیست کوچکترین نفع و یا ضرری به دیگری برساند؛ پس زمانی‌که قابل ترس فقط یک ذات مقدّس و مشخّص است نیاز به تعیین آن نمی‌باشد.

صفت دوم آن بزرگواران را قرآن کریم چنین بیان کرده: «اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ» یعنی الله تعالی بر آنان انعام فرمود. جملهٔ فوق اشاره‌ای به این مطلب است که به هر شخصی که نیکی و یا خوبی رسیده، از نعمتهای خداوندی است. از نظر قوای ظاهری مانند چشم، گوش، دست و پا و هم‌چنین از جهت قوای باطنی مانند عقل، هوش آن دوازده نفر بهره‌مند بودند. آن هم در معیّت حضرت موسی علیه‌السلام منتهی ده نفر از آنان راه خطا پیمودند و دو نفر آنان راه صحیح را پیش گرفته و استوار و پا برجا ماندند. لذا معلوم گردید که اصل هدایت تابع قوای ظاهری و باطنی نیست و به سعی و عمل انسان بستگی ندارد؛ بلکه انعام خداوندی است که سعی و کوشش و عمل مشروط به آن است. با توجّه به این امر، افرادی که به مرحمت خداوندی از عقل و هوش و ذکاوت برخوردارند نباید مغرور گردند؛ بلکه هدایت را از خداوند طلب کنند. عارف رومی چه خوب گفته است:

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه   جز شکسته می نگیرد فضل شاه

خلاصهٔ کلام این‌که آن دو بزرگوار فتح و پیروزی بیت‌المقدّس را به قوم

خویش بشارت داده و توصیه کردند که از قوای ظاهر عمالقه نترسند و بر خدا توکّل کنند.

به دو دلیل ممکن است چنین قضاوتی در مورد فتح بیت المقدّس انجام گرفته باشد یا آن دو نفر قوم عمالقه را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که هر چند به ظاهر قوی و نیرومند هستند، امّا ترسو و بزدل می‌باشند و یا این‌که به سبب اعتقاد داشتن به سخنان حضرت موسی علیه السلام و شنیدن خبر مژدهٔ فتح آن، امکان چنین مطلبی را ایراد داشته‌اند. متأسّفانه قوم بنی اسرائیل به سخن پیامبر خویش حضرت موسی علیه السلام گوش فرا ندادند، چگونه ممکن است به سخنان آن دو نفر توجّه کنند؟ زیرا در جواب آنان با نخوت بیشتر گفتند که: «فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ» یعنی تو با خدایت رفته با آنان بجنگید ما که اینجا نشسته‌ایم. اگر این جمله بنی اسرائیل از روی استهزا اظهار گردیده که کفرصریح بوده‌است. سپس ماندن حضرت موسی علیه السلام میان ایشان و در میدان تیه برای ایشان دعا کردن که در آیهٔ بعد می‌آید، امکان نداشت. بنابراین ائمّهٔ تفسیر، مقصود این جمله را چنین بیان کرده‌اند که شما بروید و با آنان بجنگید خدای تو تو را کمک خواهد کرد؛ ما از کمک معذوریم. و به اعتبار این معنی. این کلمه از حدّ کفر خارج شد، اگر چه این جواب بی‌نهایت بد و دل آزار است. از اینجاست که این کلمهٔ بنی اسرائیل ضرب‌المثل قرار گرفته‌است. در غزوهٔ بدر مسلمانان پا برهنه و گرسنه با هزار نفر جوان مسلّح روبرو شدند؛ آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم چون سپاه دشمن را مشاهده کرده دست دعا به سوی خدا بلند کرد. حضرت مقداد بن اسود که از صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم بود نزد پیامبر آمد که یا رسول الله! قسم به‌خدا ان‌طورکه قوم موسی علیه السلام به او پاسخ داد و گفت: «فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ» ما آن گونه نخواهیم گفت؛ شما هیچ تردیدی به خود راه ندهید زیرا ما از تمام جهات اربعه (چپ و راست، جلو و عقب) دفاع خواهیم کرد.

رسول اللهﷺ از شنیدن این مطلب خوشحال و مسرور گردید و در صحابه حرکتی جدید برای جهاد پدید آمد. حضرت عبدالله بن مسعود همیشه اظهار می‌داشت که من نسبت به کارنامه مقداد بن اسود رشک می‌برم؛ زیرا کاش من هم به چنین سعادتی نایل می‌شدم. خلاصهٔ کلام این‌که قوم حضرت موسیعليه السلام در چنین موقع حسّاسی به حضرت موسی جواب رد داده و تمام عهد و میثاق خود را شکستند.

بی‌وفایی نهایی قوم و عزم و استقلال نهایی حضرت موسیعليه السلام

«قَالَ رَبِّ اِنِّیْ لَآاَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ» اگر محقّقی احوال و واقعات گذشته بنی اسرائیل را و چگونگی رفتار خداوند متعال و حضرت موسیعليه السلام را با آنان به طور سطحی در نظر بگیرد به این نتیجه می‌رسد که بنی‌اسرائیل چند قرن در بردگی فرعون انواع و اقسام مشقّتها و ذلّتها را تحمّل کرد؛ امّا در اثر تعلیم و رهبری حضرت موسیعليه السلام خداوند متعال، در زندگی آنان چه تغییراتی پدید آورد، چگونه شکست فاحشی خوردند ساحرانی که فرعونیان به آنان اعتماد داشته به حضرت موسی و هارونعليهما السلام ایمان آوردند و به حمایت از او برخاستند و فرعون که ادّعای خدایی می‌کرد، خداوند متعال او و افرادش را که صاحب کاخها و ساز و برگ جنگی فراوان بودند، بالاخره، پیش روی بنی‌اسرائیل در رود نیل غرق کرد و پیروان حضرت موسیعليه السلام را به‌طور معجزه آسایی از رود نیل عبور دادند و خداوند به مصداق آیهٔ: «اَلَیْسَ لِیْ مُلْکُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ‌الْاَنْهَارُ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ» آن پادشاهی و ثروت را که فرعون بر آنها افتخار می‌کرد، بدون کوچکترین قتل و قتالی به بنی اسرائیل عطافرمود. در همهٔ این وقایع مظاهر قدرت قاهرهٔ خداوندی مشاهده گردید. حضرت موسیعليه السلام اوّلاً برای نجات این قوم از غفلت و جهالت و باز از بردگی فرعون مصایب روح

فرسا را تحمّل کرد و بعد از همه اینها وقتی که خداوند با وعـده‌های انـعام و کمک به جهاد ملک شام دستور داد آنان دنائت از خود نشان دادند و گفتند: «فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلاَ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ» بزرگترین مصلح جهان دست بر دل گذاشته بنگرد که این احوال و بعد از آن این حرکات قوم بر او چه اثری خواهد گذاشت، امّا در اینجا رسول اولوالعزم الهی است که همچون کوه مقاوم قـرار گرفته در سرگرمی خویش مشغول‌اند، از عهد شکنی و فراموشی وعده پی در پی عاجز آمده فقط این‌قدر عرض می‌کند: «اِنِّیْ لَآاَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ وَ اَخِیْ» یعنی من غیر از خودم و برادرم بر دیگری اختیاری ندارم پس اهتمام جهاد با قوم عمالقه چگونه انجام داده‌شود. در اینجا این امـر هـم قـابل تـوجّه است کـه در قـوم بنی‌اسرائیل حدّاقل دو سردار یوشع بن نون و کالب بن یوقنا که پیروی خود را به حضرت موسیٰ علیه‌السلام به اثبات رسانیده بودند و در تفهیم و هدایت قوم کاملاً با حضرت موسیٰ علیه‌السلام همکاری جدّی داشتند از آنان هم در این وقت حضرت موسیٰ علیه‌السلام ذکری به میان نیاورد، و تنها خود را و حضرت هارون را ذکر فرمود و دلیل این مطلب همان عهدشکنی و نافرمانی بنی اسرائیل بود که تنها حضرت موسی و هارون علیهماالسلام به اعتبار نبی بودن معصوم بودند و استوار ماندن آنها بر حق یقینی بود، امّا این دو سردار معصوم هم نبودند. پس در این عالم تنها اندوه و غم کسانی را ذکر کرد که استوار ماندن‌شان بر حق مُسَلّم بود. با این اظهار که من به‌غیر از خودم و برادرم بر کسی اختیار ندارم. حضرت موسیٰ علیه‌السلام چـنین دعا کرد. «فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ» یعنی در میان ما دوتا و قوم ما خود شما قضاوت بفرمایید حاصل این دعا طبق تفسیر حضرت عبدالله‌بن عبّاس رضی‌الله‌عنهما این بود که سزایی که ایشان مستحقّ آن هستند به ایشان داده شود و ما دو تا مستحقّ کدام صورت حال هستیم به ما اعطا گردد، خداوند متعال ایـن دعـا را چـنین پذیرفت که فرمود: «فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً يَتِيْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ» یعنی ملک شام تا چهل سال برای ایشان تحریم گردید؛ یعنی این‌که نه تنها اکنون ایشان به

آنجا نمی‌توانند بروند، بلکه به سوی وطن خویش یعنی ملک مصر نیز قادر نیستند برگردند؛ بلکه ایشان در این میدان سرگردانند، برای سزاهای خداوندی نه پلیس درکار است و نه دست‌بند و نه دیوارهای مستحکم زندان و نه درهای آهنی؛ بلکه هرگاه او بخواهد کسی را محصور و تحت‌نظر قرار دهد، در میدان وسیع هم می‌تواند مقیّد نماید؛ علّتش هم روشن است که همهٔ کاینات، مخلوق و محکوم است. وقتی که به کاینات دستور می‌رسد که کسی را بند کند پس همه هوا و فضا و زمین و مکان برای او زندان می‌شود.

خاک وباد وآب و آتش بنده‌اند * بامن و تو مرده، باحق‌زنده‌اند.

چنان‌که این میدان کوتاه که در میان بیت‌المقدّس و مصر قرار گرفته و مساحت تقریبی آن طبق تفسیر حضرت مقاتل حدود سی فرسنگ طول و نُه فرسنگ عرض که اگر هر فرسنگ سه میل باشد پس طول آن نود میل و عرض آن بیست‌وهفت میل خواهد شد و طبق بعضی روایات سی میل در هجده میل بود. خداوند تمام این قوم را که آمارش طبق تفسیر حضرت‌مقاتل شش‌صدهزار نفر بوّدند، در این میدان کوتاه بیابان چنان مقیّد کرد که تا چهل سال متواتر در تلاش بودندکه بتوانند به نحوی به طرف مصر باز گردند یا جلو رفته به بیت‌المقدّس برسند، امّا کیفیّت این بود که تمام روز راه را طی می‌کردند امّا به وقت عصر به همان نقطهٔ اوّل حرکت خویش می‌رسیدند. علمای تفسیر فرموده‌اند که خداوند به هر کس موافق به عملش سزا می‌دهد چون آنها چنین گفتند که: «اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ» که ما اینجا نشسته‌ایم، الله‌تعالیٰ آنان را تا چهل سال در آنجا مقیّد کرد. روایات تاریخی در این باره مختلف‌اند که آیا در این مدّت چهل سال نسل بنی‌اسرائیل که نافرمانی کرده‌بود همه از بین رفتند؟ و نسل آیندهٔ آنان باقی ماند، که بعد از نجات از این زندان چهل ساله در بیت‌المقدّس داخل شدند یا از آنان هم چند نفری باقی مانده‌بود؟ در هر صورت قرآن‌کریم چنین وعده‌داده‌بود که «کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ» یعنی ملک شام را در سهمیه بنی اسرائیل

نوشته‌است. و این وعده لزوماً ایفا می‌شد که قوم بنی‌اسرائیل بر این ملک مسلّط باشد امّا بنی‌اسرائیل موجود در آن زمان نافرمانی کرده از این انعام خداوندی اعراض کردند، پس به آنان این سزا رسید که: «مُحَرَّمَةٌ عَلَيۡهِمۡ اَرۡبَعِيۡنَ سَنَةً» یعنی آنان از فتح سرزمین مقدّس تا چهل سال محروم قرار داده‌شدند. باز کسانی‌که از نسلشان پدید آمدند به دست آنان این ملک فتح شد و وعدهٔ خداوندی تحقّق یافت.

در این وادی تیه حضرت موسی و هارون علیهما السلام هم با قوم خود همراه بودند، امّا این وادی بر آنان زندان و مجازاتی بود و برای آن دو بزرگوار مظهر نعمتهای الهی.

از اینجاست که دورهٔ چهل‌ساله که با مجازات بنی اسرائیل گذشت در آن هم الله تعالی آنان را به برکت حضرت موسی و هارون علیهما السلام به انواع و اقسام نعمت ها نوازش فرمود. وقتی که در آن میدان وسیع از تپش آفتاب عاجز می‌شدند الله تعالیٰ در اثر دعای حضرت موسی علیه السلام ابرها را بر آنان سایه‌بان قرار می‌داد که به هر جهت که ایشان راه می‌رفتند ابرها بر آنان سایه افکن بودند، وقتی که از تشنگی و قلّت آب شکایت داشتند خداوندمتعال به حضرت موسی علیه السلام چنان سنگی عطا فرمود که او هر جا با آنان همراه بود و وقتی که نیاز به آب پدید می‌آمد، حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر او می‌زد و از آن دوازده چشمه جاری می‌شد؛ وقتی که حالت گرسنگی پیش می‌آمد، غذای «من و سلویٰ» بر آنان نازل می‌شد. شب که از تاریکی شکایت می‌کردند، خداوند یک مناره روشنی نصب می‌فرمود که در اثر روشنی آن همه به کار و معامله خود می‌پرداختند.

خلاصه این‌که در میدان «تیه» مردمان عتاگرفته شده نبودند؛ بلکه دو پیامبر محبوبِ خداوند و دو بزرگوار مقبول، یوشع بن نون و کالب بن یوقنا هم بودند و به طفیل آنان در این زمان سرگردانی و مجازات هم این نعمتها نازل

می‌شدند. و الله تعالیٰ ارحم‌الراحمین است؛ امکان دارد که این افراد بنی‌اسرائیل همه بعد از مشاهده این احوال از جرم خود توبه کرده‌باشند و در عوض به این نعمتها نایل گردند.

در آخر آیه فرمود که: «فَلَاتَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ» یعنی شما بر این قوم نافرمان تأسّف نخورید، و این مبتنی بر این است که انبیاعلیهم‌السلام طبعاً و فطرتاً چنین می‌باشند که نمی‌توانند تکلیف و پریشانی امّت خویش را برداشت کنند و اگر به آنان سزایی هم برسد بر آن هم اندوهگین و متأثّر خواهند شد. بنابراین به حضرت موسی‌علیه‌السلام تسلّی داده‌شد که شما از مجازات آنان رنجیده خاطر نباشید.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ ابْنَیْ اٰدَمَ بِالْحَقِّ ۘ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا

بخوان بر ایشان حال واقعی دو پسر آدم را وقتی که نذر کردند هر دو تا نذر کردنی. و پذیرفته شد از یکی

وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ ۚ قَالَ لَاَقْتُلَنَّكَ ۚ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ﴿۲۷﴾

و پذیرفته نشد از آن دیگر گفت من تو را می‌کشم او گفت خدا می‌پذیرد از پرهیزگاران.

لَئِنْۢ بَسَطْتَّ اِلَیَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِیْ مَاۤ اَنَا بِبَاسِطٍ يَّدِیَ اِلَيْكَ لِاَقْتُلَكَ ۚ

اگر تو دست دراز کنی به کشتن من. من دست دراز نمی‌کنم به کشتن تو

اِنِّیْۤ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۲۸﴾ اِنِّیْۤ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْٓاَ بِاِثْمِیْ وَ اِثْمِكَ

من می‌ترسم از خدا که پروردگار عالمیان است. من می‌خواهم که تو بر داری گناه مرا و گناه خودت را

فَتَكُوْنَ مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ ۚ وَ ذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ ۚ ﴿۲۹﴾ فَطَوَّعَتْ لَهٗ

پس باشی از دوزخیان و همین است سزای ظالمان. پس راضی گردانید او را

نَفْسُهٗ قَتْلَ اَخِيْهِ فَقَتَلَهٗ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿۳۰﴾ فَبَعَثَ اللّٰهُ

نفسش بر کشتن برادرش پس او را کشت و گشت از زیانکاران. پس فرستاد خدا

غُرَاباً يَّبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِيْ سَوْءَةَ اَخِيْهِ ؕ قَالَ
زاغی راکه بکند زمین را تا نشان دهد به او که چطور بپوشد جسد برادر خود را گفت
يٰوَيْلَتٰٓى اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِيَ سَوْءَةَ اَخِيْ ۚ
وای بر من که نتوانستم که مانند این زاغ باشم پس بپوشم جسد برادرم را
فَاَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِيْنَ ۚۛ ﴿۳۱﴾ مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ ۚۛ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ
پس شد پشیمان. از این جهت نوشتیم بر بنی اسرائیل که
اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًاۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ
هرکسی بکشد دیگری را به ناحق و بدون فساد کردن در زمین پس گویا که کشته است
النَّاسَ جَمِيْعاً ؕ وَ مَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعاً ؕ
همهٔ مردم را، و هرکسی که زنده نگهداشت یکی پس گویا که زنده نگهداشت همهٔ مردم را
وَ لَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنٰتِ ۫ ثُمَّ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ
وآورده اند رسولان ما احکام روشن ما را بسیاری از ایشان باز هم
فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ ﴿۳۲﴾
در زمین دست درازی کرده اند.

خلاصهٔ تفسیر

و شما (ای محمدﷺ) **بر این اهل کتاب واقعهٔ صحیح دو پسر** (حضرت) **آدم** (یعنی هابیل و قابیل) **را بخوانید و به گوش ایشان برسانید** (تا که ایشان متمنی انتساب به صالحان باشند که آن را در «نحن ابناء الله» اظهار می‌کنند. و آن واقعه زمانی به وقوع پیوست) **که هر دو** (به نام خدا) **یک نذر داده‌بودند و از یکی از آن دو** (یعنی از هابیل) **پذیرفته شد و از آن دیگر** (یعنی قابیل) **پذیرفته نشد** (زیرا که نسبت به قضاوت معامله‌ای که این نذر داده‌شد هابیل بر حق بود، بنابر این نذر او پذیرفته شد

و قابیل به حق نبود لذا نذر او پذیرفته نشد، وگر نه قضاوت انجام نمی‌گرفت بلکه بیشتر در آمیزش و اشتباه قرار می‌گرفت. وقتی که) **آن دومی** (یعنی قابیل در این هم شکست خورد پس سر و صدا به راه انداخت) **و گفت من ترا حتماً خواهم کشت، آن یکی** (یعنی هابیل) **پاسخ داد که** (شکست تو به علّت عدم حق‌پرستی تو است من چه تقصیری دارم زیرا که) **خدا عمل پرهیزگاران را می‌پذیرد** (من که تقوی اختیار کردم و بر حکم خدا استوار ماندم خداوند نذر مرا پذیرفت، تو تقوی را گذاشتی و از حکم خدا اعراض کردی نذر تو را نپذیرفت. پس در این موضوع تقصیر از من است یا از تو؟ خودت انصاف بده. امّا اگر باز هم قصد تو این است پس تو بدان با عملت، من قطعاً تصمیم گرفته‌ام‌که) **اگر تو برای قتل من دست درازی کنی باز هم من به تو دست درازی نخواهم کرد.** (زیرا که) **من از خدای ربّ‌العٰلمین می‌ترسم** (که‌باوجود این‌که یک سبب از مظاهر جواز قتل تو موجود است، یعنی این‌که تو می‌خواهی مرا قتل کنی، امّا چون این جواز تا کنون‌برای من به‌نص جزئی متحقّق نشده‌است بنابر این ارتکاب آن را خلاف تقوا می‌دانم و به سبب این شبهه از خدا می‌ترسم؛ و تو این جرأت را داری که باوجود این‌که هیچ مقتضی برای جواز قتل من نیست بلکه مانع آن موجود است امّا باز هم از خدا نمی‌ترسی) **من چنین می‌خواهم که** (از من گناهی سرنزده هر چند بر من ظلم روا داری که به سبب آن) **تو گناه مرا و گناه خود را همه برداری باز در جمع دوزخیان قرار گیری و همین است سزای ظالمان، پس** (او که از اوّل به قتل اراده داشت وقتی که شنید که او از خود دفاع هم نمی‌کند می‌بایست متأثّر می‌شد امّا بی‌فکر شدد باز هم) **نفس، او را بر کشتن برادرش آماده کرد بالآخره او را به قتل رسانید که به سبب آن** (بدبخت) **در شمار زیانکاران قرار گرفت** (در جهان این خسران را برداشت که نیروی بازو و راحت روح خود را گم کرد و در آخرت این‌که در عذاب سخت مبتلا خواهد شد، الآن که از قتل فارغ شد حیران ماند که جسد را چکار کند تا از او این راز پنهان بماند، چیزی در فکرش نیامد) **پس** (بالآخره) **خداوند زاغی را** (در آنجا) **فرستاد که او** (با منقار و پنجه‌هایش) **زمین را می‌کند** (و آن را کنده زاغ دیگری را که مرده بود

در آن گودالی انداخته رویش خاک می‌پاشد) **تا که آن** (زاغ) **او** (قابیل) **را نشان دهد که جسد برادر خود** (هابیل) **را چگونه پنهان کند** (قابیل با مشاهدهٔ این واقعه در دل خود، خود را حقیر پنداشت که من به قدر زاغی هم فهم ندارم و با نهایت تحسّر) **گفت که متأسّفم که من با زاغ هم برابر نشدم تا که جسد برادر خویش را بتوانم پنهان کنم** (پس بر این حالت خویش) **بسیار شرمنده شد و به سبب این** (واقعه که مفاسد قتل ناحق ثابت می‌گردند) **ما** (بر همه مکلّفین عموماً و) **بر بنی‌اسرائیل** (خصوصاً) **چنین** (حکمی) **نوشتیم** (یعنی مقرّر کردیم) **که** (قتل ناحق چنین گناه بزرگی است که) **هر کسی که دیگری را بدون عوض شخصی** (که بناحق مقتول شده‌باشد) **یا بدون** (شرو) **فساد که در زمین برپا کند** (بناحق) **قتل کند. پس او** (از بعضی وجوه چنان به گناه مبتلا می‌شود که گویا) **همهٔ مردم را کشته است.** (و آن وجه این‌که بر این گناه جرات کردو نافرمان خدا شد و خدا از او ناراضی گشت. در جهان مستحقّ قصاص شد و در آخرت مستحقّ دوزخ و این امور در قتل یکی و هزار مشترک‌اند اگرچه به اعتبار شدّت و اشدیت متفاوت باشند و این دو قید را از این جهت مشروط کرد که در قصاص کشتن جایز است و هم چنین در اسباب دیگر جواز قتل، که در آن قطع طریق که در اینده می‌آید و کفر حربی که ذ کرش‌در احکام جهاد آمده‌است، داخل‌اند، هم قتل کردن جایز است بلکه در بعضی صورت واجب است) **و** (این هم نوشته بود که همچنان‌که قتل ناحق گناه عظیمی است، هم چنین در نجات دادن کسی از قتل غیر واجب هم ثواب عظیمی است که) **هر کسی که دیگری را نجات دهد پس** (او به چنان ثوابی نایل می‌شود که) **گویا او همهٔ مردم را نجات داده‌است** (قید غیر واجب را از این جهت آورد که شخصی که قتلش شرعاً واجب باشد کمک و سفارش برای او حرام است و از نوشتن این مضمون «احیاهم» با شدت قتل ظاهر شد که وقتی احیا چنان پسندیده است پس حتماً قتل، مذموم خواهد بو. بنابر این ترتیب و تسبب آن هم به‌واسطهٔ عطف بر همین «اَجْلِ ذَالِكَ» صحیح شد) **و به نزد بنی اسرائیل** (بعد از نوشتن این مضمون) **بسیار پیغمبر از جانب‌ما بادلایل‌واضح** (نبوّت) **آمدند** (وحسب‌ضرورت این مطلب را تأ کیدکردند) **مگر بعد از**

این (تأکیدو اهتمام) هم بسیاری از ایشان در دنیا تعدّی کنندگان شدند (و بر آنان هیچ تأثیری پدید نیامد حتی که بعضی از آنان خودانبیارا به‌قتل‌رسانیدند).

معارف و مسایل

قصهٔ هابیل و قابیل

حق تعالیٰ در این آیات به نبی‌کریمﷺ چنین هدایت فرمود که شما با اهل کتاب یا به تمام امّت واقعهٔ دو پسر حضرت آدمؑ را درست بیان فرمایید. خوانندگان قرآن مجید می‌دانند که قرآن کریم کتاب قصّه و داستان یا کتاب تاریخ نیست که مقصدش ذکر واقعه از اوّل تا آخر باشد امّا در واقعات گذشته و سرگذشت امّتهای پیشین نصیحت و عبرتهای بسیاری از احوال و وقایع هم می‌باشد که مبنا و اساس اکثر احکام مختلف شرعی می‌باشد با در نظر گرفتن همین فواید اسلوب قرآن در هر جا این است که حسب ضرورت واقعه‌ای را بیان کند و بیشتر چنین نیست که یک واقعه را کلّاً یک‌جا بیان کند؛ بلکه چه مقداری از آن در آن جا متعلّق به آن مقصد هست همان مقدار را در آن جا بیان می‌فرماید، در واقعهٔ دو پسر آدمؑ پند و اندرزهای زیادی برای نسلهای فعلی و آینده وجود دارد و با توجّه به اهمّیّت قضیه از آن سخن به میان رفته است و به بسیاری از احکام شرعی اشاره شده‌است.

حال به تشریح الفاظ قرآنی پرداخته و بعد از آن ذکر اصل واقعه و سپس مسائل و احکام متعلّق به آن بیان می‌گردد، در آیات گذشته ذکر حکم بنی اسرائیل به جهاد و بزدلی این قوم در برابر انجام آن حکم به میان آمد در این آیات مذمّت قتل به ناحق و تباهی آن را بیان کرده‌است تا مردم متوجّه شوند. همان‌طورکه دوری جستن از حمایت حق و خودداری از نابودی باطل. کاری بس اشتباه است، اقدام به قتل و قتال به ناحق نیز بی‌جا بوده و سبب تباهی دین و دنیاست . در آیهٔ اوّل، لفظ بنی آدم به‌کار رفته و چون هر انسانی از اولاد آدم است، بنابراین به‌کار بردن این لفظ در مورد هر شخص امکان پذیر است؛ امّا به

نظر علمای تفسیر، مراد از بنی آدم، دو پسر صلبی و حقیقی حضرت آدم علیه السلام یعنی هابیل و قابیل است و برای توضیح قصّه آن دو فرمود:

در نقل روایات تاریخی احتیاط و صداقت لازم است.

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ» **یعنی داستان دو پسر حضرت آدم را مطابق حقیقت برای این مردم بیان فرما. به‌کار بردن لفظ «بِالْحَقِّ» به آن منظور است که در نقل روایات تاریخی احتیاط زیاد لازم است، یعنی خالی از دروغ، تلبیس و فریب بوده و اصل واقعه بدون کم و زیاد ذکر گردد.** (ابن کثیر)

این امر در قرآن کریم نه تنها در یک جا بلکه در مواضع متعدّدی تأکید شده‌است؛ مثلاً در آیهٔ ۶۲ آل عمران «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» **یا در آیهٔ ۱۳ کهف می‌فرماید:** «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» **در آیهٔ ۳۴ سورهٔ مریم می‌فرماید:** «ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» **در همهٔ این موارد با ذکر وقایع تاریخی لفظ «الحق» را آورده که اهمّیّت این امر را می‌رساند که در نقل واقعات تاریخی مراعات حقیقت و صداقت لازم است. مفاسدی که در جهان پدید می‌آید عموماً اساس همهٔ آنها بی‌احتیاطی در نقل واقعات و روایات و حکایات است. با کوچکترین تغییری در لفظ و عنوان حقیقت واقعه مسخ می‌شود، مذاهب و شرایع امم گذشته به علّت چنین بی‌احتیاطی ضایع شده و از بین رفته‌اند و کتب مذاهب آنان بدون سند و تحقیق بر جای مانده‌اند، بنابر این معلوم گردید که استفاده از لفظ «بالحق» اشاره به این مطلب است. علاوه بر این پیروان قرآن به این مطلب راهنمایی می‌شوند که بیان وقایع به بیش از هزاران سال قبل توسّط رسول الله آن هم بسیار درست و فصیح به‌غیر از وحی چیز دیگری نمی‌تواند باشد و نبوّت ایشان کاملاً بر حق است.**

بعد از تمهید، قرآن کریم واقعهٔ این دو پسر حضرت آدم علیه السلام را چنین

بیان می‌فرماید: «اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ» یعنی آن دو به خاطر خدا قربانی خود را تقدیم داشتند امّا قربانی یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. لفظ «قربان» به اعتبار لغت عرب به هر آن چیزی گفته می‌شود که وسیله تقرّب به کسی انجام گیرد و در اصطلاح شرع به آن ذبیحه و یا امثال آن گفته می‌شود، که به خاطر تحصیل تقرّب الی‌الله تعالیٰ انجام داده شود. واقعه این قربانی که با سند قوی و صحیح منقول است و ابن کثیر آنرا قول متّفقٌ علیه علمای سلف و خلف قرار داده‌است، چنین است که: وقتی حضرت آدم و حواء علیهما السلام به جهان آمدند و سلسلهٔ توالد و تناسل آغاز شد در هر وضع حمل از حواء دو فرزند (دوقلو) متولّد می‌شد که یک پسر و یک دختر بودند. و چون در آن زمان به‌غیر از فرزندان آدم که خواهر و برادر بودند کسی دیگر وجود نداشت. خداوند در شریعت حضرت آدم ازدواج خواهر و برادر را جایز قرار داده‌بود باز هم به این صورت که ازدواج دختر از یک حمل با پسری از حمل دیگر و یا برعکس انجام گیرد. و در واقع پسر و دختری که باهم متولّد شده‌اند برادر و خواهر حقیقی شمرده شود روی این اصل چون خواهر «دوقلوی» قابیل بسیار قشنگ و زیبا بود و خواهر «دوقلوی» هابیل نسبتاً زیبا نبود. از نظر ازدواج باید خواهر قابیل به ازدواج هابیل و خواهر هابیل به ازدواج قابیل در می‌آمد. منتهی قابیل اظهار داشت که من خواهر دوقلوی خود را به ازدواج خویش در می‌آورم حضرت آدم برای حلّ اختلاف آن دو فرمود: هر کدام از شما یک قربانی پیش خدا تقدیم کنید و قربانی هر کس در بارگاه الهی پذیرفته شود آن دختر به ازدواج او در می‌آید زیرا خوب می‌دانست آن‌که حق با اوست قربانی او مورد قبول خدا قرار می‌گیرد، و او هابیل بود.

علامت مشخصه آن زمان برای قبول قربانی این‌گونه بود که شعله‌ای همانند آتش از سوی آسمان فرود می‌آمد و قربانی قبول واقع شده را از میان می‌برد، از بین نرفتن قربانی به‌منزلهٔ عدم پذیرش آن از جانب خداوند بود، در

این باره چون هابیل صاحب بز و میش بود قوچی را جهت قربانی تقدیم داشت. و قابیل کشاورز بود لذا مقداری گندم جهت قربانی مشخص کرد، اتّفاقاً شعله‌ای از آسمان فرود آمد و گوسفند هابیل را از میان برد و گندمهای قابیل بر جای ماندند، پس از این واقعه قابیل شکست خورده خشمگین و اندوهناک نتوانست خود را کنترل کند و گفت: «لَاَقْتُلَنَّكَ» یعنی من ترا می‌کشم، هابیل در پاسخ این گفته با خون سردی جواب داد که: «اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» یعنی قانون الهی این است که عمل متّقی و پرهیزگار را قبول می‌فرماید؛ اگر تو تقوا و پرهیزگاری را اختیار می‌کردی قربانی تو هم پذیرفته می‌شد و چون تو چنین نکردی قربانی تو پذیرفته نشد. تقصیر من چیست؟ در این مضمون راه علاج حسد حاسد ذکر گردیده‌است بدین معنا که هرگاه فردی را دیدید که مورد انعام خداوندی قرار گرفته و او از آن نعمت محروم است متوجّه باشید که این محرومیّت به سبب کوتاهی در اعمال و ارتکاب گناهانش می‌باشد، شاید به این طریق در فکر توبه افتد نه این‌که اندیشهٔ زوال نعمت فرد دیگر را در سر خویش بپروراند.

اساس مقبولیّت اعمال بر اخلاص و تقوا است.

از گفتگوی قابیل و هابیل چنین نتیجه گیری می‌شود که قبول اعمال و عبادات موقوف بر خوف خدا و تقوا است. و هر که را تقوا نباشد اعمالش نزد خدا مقبول نخواهد بود و این خود یک امر واصل مهمّی است. از این رو علمای سلف فرموده‌اند که این آیه تازیانهٔ بزرگی است برای عاملین و عبادات گزاران. گویند که حضرت عامر بن عبدالله به وقت وفات خویش می‌گریست مردم عرض کردند که شما در تمام عمر خویش به عبادت و اعمال صالح مشغول بوده‌اید پس گریهٔ شما برای چیست؟ فرمود که شما چنین می‌گویید در

صورتی که این صدا به گوش می‌رسد «اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ» من نمی‌دانم که آیا عبادت من پذیرفته می‌شود یا خیر.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده‌است که اگر من به‌طور قطع و یقین بدانم که یک عملم در نزد خدا مورد قبول واقع شده و این نعمت الهی نصیب من گشته است آنرا در مقابل کرهٔ زمین که به صورت طلا در آید و در قبضهٔ من قرار گیرد نه تنها تعویض نخواهم کرد، بلکه طلای زمین را در مقابل آن هیچ می‌دانم. همچنین حضرت ابوالدرداء فرموده‌است که اگر این امر به طور قطعی معلوم شود که یکی از نمازهای من نزد خدا پذیرفته شده‌است آن در نظرم از تمام دنیا و نعمتهای آن بیشتر ارزش دارد. حضرت عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ای به کسی چنین نصایحی نوشت که من تو را به تقوا سفارش می‌کنم که بدون آن هیچ عملی مقبول نخواهد شد. و به غیر از اهل تقوا بر کسی رحم نخواهد شد و بدون آن بر هیچ چیزی ثواب نخواهد رسید. موعظه گویان، خیلی زیاداند امّا عاملین بر آن خیلی کم.

حضرت علی مرتضی رضی الله عنه فرموده‌است که: کوچکترین عمل با تقوا کوچک نیست و عملی که پذیرفته شود چگونه می‌توان آن را کوچک گفت؟

(ابن کثیر)

چند ضابطهٔ قرآنی برای جرم و سزا

اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِيْنَ يُحَارِبُوْنَ اللهَ وَ رَسُوْلَهٗ وَ يَسْعَوْنَ فِى الْاَرْضِ

همین است سزای کسانی که می‌جنگند با خدا و رسول او و سعی و تلاش می‌کنند در زمین

فَسَادًا اَنْ يُّقَتَّلُوْٓا اَوْ يُصَلَّبُوْٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ

برای فساد که کشته شوند یا بر دار کشیده‌شوند یا قطع شوند دست و پاهایشان بر خلاف

اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ ؕ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْىٌ فِى الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ

یا تبعید گردند از آنجا، این برایشان رسوایی است در جهان و برای ایشان است در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَيْهِمْ
عـذاب عظيـم . مکـر کسانـی کـه تـوبـه کردند پیش از قادر شـدن شـما بـر آنان
فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳۴﴾
پس بدانید که خدا بخشنده و مهربان است.

خلاصهٔ تفسیر

کسانی که با خدا و رسول او ﷺ می‌جنگند و (مقصود از این جنگ این است که) **در ملک فساد** (یعنی نا امنی) **بر پا می‌کنند** (مراد از آن راهزنی است بـر چـنین کسی که الله تعالی او را موافق با قانون شرعی که به وسیلهٔ رسول خدا اظهار شده است امان داده باشد. یعنی بر مسلمانان یا بر ذمّی، و از اینجاست که آن جنگ با خدا و رسول گفته شد که او امان من الله را شکست و چون آن به وسیله رسول ﷺ ظاهر شده است بنابراین تعلّق رسول ﷺ را هم اضافه کرد. خلاصه کسانی که مـرتکب چـنین حرکتی باشند) **سزایشان این است که** (در یک حالت) **کشته شوند** (و آن حالت این است که راهزنان کسی را کشته باشند و نوبت، به اخذ مال نیاید) **یا** (اگر حالت دیگر است پس) **به دار کشیده شوند** (این آن حالت است که مال هم گرفته باشند و قتل هم بکنند) **یا** (اگر حالت سوم باشد پس) **دست و پاهایشان از جانب مخالف** (یعنی دست راست و پای چپ) **قطع شوند** (و این آن حالت است که تنها مال گرفته باشند قتل نکنند) **یا** (اگر حالت چهارم باشد پس) **از** (سکونت به طـور آزادانـه در) **زمـین بـیرون کـرده** (بـه زنـدان فرستاده) **شوند** (این آن حالت است که نه مال گرفته و نه قتل کرده باشند بلکه به مجرد قصد دستگیر شده‌اند) **این** (سزای مذکور) **برای ایشان در ایـن جـهان رسـوایـی شدید** (و ذلّت) **است و** (آنچه) **در آخرت برای ایشان است عذاب عظیم می‌باشد** (آن جداست) **آری مگر کسانی که قبل از این‌که شما آنان را دستگیر کـنید تـوبه کنند پس** (در این حالت) **بدانید که یقیناً الله تعالی** (حقوق خـود را) **بـخشنده** (و در

پذیرفتن توبه) **مهربانی می‌کند.** (مقصود این‌که سزایی که در بالا ذکرگردید آن حد و حق الله تعالی است که به بخشیدن بنده، بخشیده نخواهد شد قصاص و حق العبد نیست که‌از بخشیدن بنده بخشیده شود. پس وقتی که قبل از دستگیری توبهٔ آنان ثابت گردد حد که حق الله‌تعالیٰ است ساقط خواهد شد البتّه حق‌العبد باقی خواهد ماند. پس اگرمال گرفته‌است باید خسارت آن را داد و اگرقتل کرده‌است قصاص آن گرفته خواهد شد)

معارف و مسایل

اسلوب انقلابی عجیب و غریب قرآنی

در آیات گذشته واقعهٔ قتل هابیل و عظیم بودن جرم آن بیان گردید و در آیات فوق سزای شرعی قتل و غارتگری و دزدی و راه‌زنی بیان شده‌است. در اثنای سزاهای دزدی و راه‌زنی، خوف خدا، و به وسیلهٔ طاعات تلقین به تقرّب الی الله بیان گردیده‌است، و این اسلوب قرآن کریم با طریقه‌ای بی‌نهایت لطیف، انقلاب ذهنی پدید می‌آورد که مانند کتب تعزیرات جهانی تنها بر بیان جرم و سزا، اکتفا نمی‌کند بلکه با ذکر هر جرم و سزا، خوف خدا را مستحضر داشته روی انسان را به چنان عالمی متوجّه می‌کند که تصوّر آن او را از هر عیب و گناه پاک نگه می‌دارد و اگر احوال و اوضاع، دقیق بررسی شود، ثابت می‌گردد که بدون خوف خدا و آخرت هیچ قانون و پلیس و ارتش جهان نمی‌تواند ضامن انسداد جرایم باشد، همین اسلوب حکیمانه و طریقه مربّیانهٔ قرآن حکیم است که در دنیا انقلاب پدید آورده و چنین معاشره‌ای برای انسان به وجود آورده که در تقدس خویش از فرشتگان هم مقام بالاتر را داشته باشد.

انواع سزاهای سه گانهٔ شرعی

چگونگی مجازات شرعی خلافهایی چون: راه‌زنی و دزدی که در آیات

مذکور آمده‌است، قبل از تفصیل آنها و تفسیر آیات مربوطه مناسب است که اصطلاحات شرعی مربوط به این مجازاتها قدری توضیح داده‌شوند؛ زیرا به سبب عدم اطّلاع و آگهی از آنها بسیاری از مردم با سواد هم دچار اشکال شده‌اند. در کلّیهٔ قوانین جهانی به سزای جرایم به‌طور مطلق «تعزیر» گفته می‌شود. اگر چه به هر نوع جرم وابسته باشد، مثلاً کتابهایی که به نام «تعزیرات هند» یا «تعزیرات پاکستان» انتشار یافته‌اند شامل هر نوع کیفر یا هر نوع جرم می‌باشند. و در قانون شریعت اسلام سزا بر سه قسم‌است:

حدود، قصاص و تعزیرات؛ قبل از فهمیدن تعریف و مفهوم آنها، دانستن این امر ضروری است که هر نوع جرایمی که در آن به انسانی دیگر ضرر و مشقّت می‌رسد در آنها هم بر مخلوق ظلم می‌شود و هم نافرمانی خالق انجام می‌گیرد؛ بنابر این در چنین جرایمی حق الله و حق‌الناس هر دو می‌آیند و انسان هر دو جرم را مرتکب می‌شود.

امّا در بعضی جرایم حیثیت حق‌الناس حایز اهمّیت بیشتر است و در بعضی حق الله، و در احکام اسلامی مبنای کار بر این حیثیت غالبتر، استوار است. ثانیاً دانستن این امر هم ضروری است که شریعت اسلام علاوه بر جرایم به خصوص برای سزاهای جرایم دیگر تحدیداتی معیّن نفرموده‌است، بلکه به صواب‌دید قاضی گذاشته که با ملاحظهٔ هر زمان و مکان و محیط، هر نوع و هر قدر سزا برای انسداد جرایم لازم می‌داند اجرا کند. و این هم جایز است که حکومت اسلامی هر جا و هر زمان با درنظر گرفتن قواعد شرعی بر اختیارات قضات کنترل دقیق داشته باشد، برای سزاهای جرایم تحدیدات بخصوص مقرّر کرده قضات را مقیّد به آنها بکند، چنان‌که در قرون متأخر چنین شده‌است و در این وقت در تمام ممالک تقریباً همین صورت رواج دارد حال باید فهمید که جرایمی که قرآن و سنّت سزا و کیفر آنها را معیّن نفرموده‌است بلکه بر صواب‌دید حکّام محوّل فرموده به آن سزاها در اصطلاح شرع تعزیر گفته

می‌شود. و جرایمی که قرآن و سنّت سزای آنها را معیّن فرموده آنها بر دو قسم‌اند: یکی آنکه در آن، حق الله غالب باشد به سزای آن «حدّ» گفته می‌شود که جمعش حدود است. دوم آن‌که در آن حق العبد شرعاً غالب شده‌است که به آن «قصاص» گفته می‌شود قرآن کریم حدود و قصاص را کاملاً خود با تفصیل و تشریح ذکر کرده‌است و تفاصیل جرایم تعزیری را بر صواب‌دید رسول و حکّام وقت محوّل فرموده‌است؛ خلاصه مطلب این‌که سزای جرایمی که قرآن کریم آن را به شکل حق الله متعیّن و اجرا کرده‌است به آنها حدود گفته می‌شود و آنهایی را که به شکل حق العبد اجرا فرموده‌است به قصاص تعبیر می‌شوند و جرایمی که سزای آنها را تعیین نفرموده به آنها «تعزیر» می‌گویند و احکام این سه نوع سزا در بسیاری چیزها مختلف‌اند، کسانی که طبق عرف عام به سزای جرم تعزیر می‌گویند و به فرق شرعی نگاه نمی‌کنند آنان در احکام شرعی به اشتباهات زیادی مواجه می‌شوند. سزاهای تعزیری را با در نظر گرفتن احوال به حدّاقل می‌توان تخفیف داد و هم چنین می‌توان به حد اکثر تشدید و نیز هم می‌توان عفو کرد که حکّام راجع به آنها اختیارات وسیعی دارند. و امّا هیچ حکومت، حاکم یا امیری مجاز نیست کوچکترین تغییر یا تبدیلی در حدود ایجاد کند. هم چنین زمان و مکان هم در آن اثر نخواهد گذاشت و نیز حاکم یا امیری نمی‌تواند از سزای مجرمی که حد در بارهٔ او باید اجرا شود گذشت کند یا که او را عفو نماید و در شرع اسلام حدود فقط پنج مورد است: راهزنی، دزدی، زنا، تهمت زنا، که سزای آنها در قرآن منصوص است؛ پنجم حد شراب نوشی است که به اجماع صحابهٔ کرام ثابت شده‌است. لذا به این پنج جرم که مجازات آن، تصریح و تعیین شده، اصطلاحاً به آنها «حدود» گفته می‌شود، این مجازاتها را همان‌طورکه هیچ حاکم یا امیری نمی‌تواند ببخشد یا کم کند، هم چنین با توبه کردن هم به اعتبار سزای دنیوی عفو نخواهند شد. آری گناه آخرت با توبهٔ مخلصانه عفو شده حساب آنجا پاک می‌شود. از آنها تنها در

سزای دزدی یک استثنا هست و آن این‌که اگر دزد قبل از دستگیری توبه کند و از رفتار بر توبهٔ او اطمینان حاصل شود این حد هم ساقط خواهدشد. توبه بعد از دستگیری اعتبار ندارد، بجز از این یک مورد، حدود دیگر به توبه در ایـن جهان عفو نخواهد شد. خواه توبه قبل از دستگیری و یا بـعد از آن صـورت گیرد، در کلیّهٔ جرایم تعزیری با در نظر گرفتن حق می‌توان به توصیه‌ها توجّه کرد امّا در حدود الله نه تنها سفارش و توصیه جایز نیست، بلکه استماع آن نیز ناجایز است و رسول‌کریمﷺ شدیداً آن را منع فـرموده‌است. مـجازات‌هـا و قانون تنفیذ حدود عموماً شدید است؛ زیرا نه کسی می‌تواند آنرا ببخشد و نه هیچ نوع کم و کاستی در آن جایز است. البتّه همان طورکه قوانین مربوط بـه حدود سخت مقرر شده، شرایط تکمیل و ثبوت جرم نیز بسیار دقیق و مشکل است، چنان‌که یکی از آن شرایط در اثبات جرم وجود نداشته باشد، حد ساقط می‌گردد و در اثبات آن نباید کوچکترین شبهه‌ای وجود داشته‌باشد؛ چـون بـا بودن کمترین شکّ و شبهه‌ای در بارهٔ ثبوت جرم، حد ساقط مـی‌شود؛ قـانون مسلّم اسلام در این باره این است که:

«الحدود تندرء بالشبهات» یعنی می‌توان حدود را بـا کـوچکترین شـبهه‌ای ساقط کرد. البتّه ناگفته نماند اگر حدّ شرعی به علّت وجود شکّ و شـبهه یـا نبودن یکی از شروط، ساقط گشت نباید مجرم آزادگردد تا بر جرم خود بیفزاید بلکه حاکم وقت به مناسب حال او به وی سزای تعزیری دهد، سزاهای تعزیری شرعی عموماً جسمانی و بدنی‌اند و چنین مجازاتی سبب عبرت گرفتن سـایر مجرمین و انسداد جرایم خواهد گشت، به عنوان مثال اگر برای اثبات جرم زنا سه گواه عادل و ثقه (مورد اعتماد) که اتّهام دروغگویی نداشته، موجود باشند ولی گواه چهارم موجود نباشد حد جاری نمی‌شود. امّا حاکم او را آزاد نکرده بلکه به او سزای تعزیری که همانا ضرب شلاق است می‌دهد؛ یا مثلاً شرایطی که برای دزدی مقرّر شده ولی کوچکترین شبهه‌ای در آن وجود داشته بـاشد.

حدّ شرعی آن که بریدن دست است، ساقط می‌گردد؛ امّا سزای تعزیری از جانب حاکم به او مطابق حالش تعلّق می‌گیرد. سزای قصاص همانند حدود در قرآن متعیّن است که سزای قتل در عوض قتل و جرح در عوض جرح داده‌شود. امّا تفاوت آن دو در این است که حدود به حیث حق‌الله اجرا می‌گردد. امّا در اجرای قصاص حق الناس غالب است، مثلاً اگر دزدی، مال کسی را دزدیده و صاحب مال از حق خود بگذرد حد دربارهٔ دزد ساقط می‌شود. امّا در قصاص قرآن و سنّت حق الناس را غالب دانسته، مثلاً اگر قتل کسی بر قاتل ثابت شد ولیّ مقتول، مختار است قاتل را قصاص کرده و یا او را ببخشد. در مورد قصاص جراحات نیز وضع به همین منوال است. همان‌طورکه قبلاً بیان شد در هنگام ساقط شدن حد یا قصاص لازم نیست که مجرم کلّاً آزاد گشته بلکه حاکم وقت به مناسب حال باید به مجازات برساند. مثلاً اگر قاتلی به علّت عفو ولیّ مقتول از قصاص رهایی یافت بر دولت است که او را به حبس‌ابد یا سزای دیگری محکوم کند تا از خطر کشتن افراد دیگر که حفظ آنها از وظایف دولت است جلوگیری به عمل آید زیرا کشتن او حق ولی مقتول بوده که مورد عفو و بخشش قرار گرفته است.

تا اینجا اطّلاعات لازم راجع به اصطلاحات شرعی، سزاهایی همچون: حدود، قصاص و تعزیرات بیان گردید؛ حال تفسیر آیات و تفصیل حدود بیان می‌گردد.

آیه اوّل در مورد کسانی است که با خدا و رسول خدا مبارزه و محاربه کرده و در روی زمین فساد می‌کنند در اینجا لازم است بدانید که منظور از محاربه با خدا و فساد فی‌الارض چیست؟ و چه کسانی مصداق این آیه هستند؟ لفظ محاربه از حرب گرفته شده‌است. و معنی اصلی آن سلب کردن و ربودن است.، پس معلوم شد که مفهوم حرب انتشار ناامنی است، و روشن است که با تک تک دزدی یا قتل و غارت‌گری امن عامّه سلب نخواهد شد؛ بلکه این

صورت هنگامی متحقّق می‌شود که گروه نیرومندی به صورت باندی برای قتل و غارت قیام کند. بنابراین، فقها فقط آن گروه یا فرد را که مسلّح شده و با راه‌زنی بین مردم ناامنی ایجاد می‌کنند و یا با نیروی خویش قوانین دولت را زیر پا قرار دهند مستحقّ این نوع سزا قرار داده‌اند که به عبارت دیگر به آنان راهزن یا باغی گفته می‌شود و مرتکبین جرایم انفرادی از قبیل دزدی یا کیسه‌بُری و غیره در این جمع داخل نمی‌باشند. (تفسیر مظهری)

عبارت دیگر قابل توجّه این است که محاربه در آیهٔ مذکور به طرف خدا و رسول منسوب شده‌است در حالی که راهزن و باغی با مردم مقابله و محاربه می‌کنند، در این باره باید گفت دسته یا گروهی که با نیروی خویش قانون خدا و رسولﷺ را نادیده گرفته و زیر پا قرار می‌دهد و حکومت هم حکومت اسلامی است و قانون الهی در آن حکمفرماست پس در حقیقت مقابله آنها با حکومت اسلامی و قانون الهی آن است و مبارزه با دولت و قانون الهی محاربه با خدا و رسول گفته می‌شود.

خلاصه این‌که سزایی که در آیهٔ قبلی ذکر گردید راجع به آن راهزنان و باغیانی است که به نیروی اجتماعی حمله‌آور می‌شوند و امنیّت عموم را به هم می‌زنند و علناً می‌کوشند تا که قانون دولت را بشکنند و این روشن است که چنین کاری به صورتهای مختلف انجام می‌گیرد از جمله ربودن مال مردم، آبرو ریزی مردم، قتل و خون ریزی، بنابر این تفاوت مقاتله و محاربه از نظر شرعی چنین است که منظور از مقاتله جنگ و خون ریزی است ولو در آن قتل صورت بگیرد یا نگیرد؛ و یا در ضمن آن مالی از دیگری سلب گردد، امّا محاربه به عملی گفته می‌شود که امنیّت و سلامتی اجتماعی را سلب می‌کند.

بنابر این لفظ محاربه بر تعدّی و دست درازی بر جان و مال مردم و آبروی آنان به وسیلهٔ نیروی اجتماعی اطلاق می‌شود که به آن راهزن یا غارتگر گفته می‌شود، مجازات چنین جرمی را قرآن متعیّن ساخته و از نوع نادیده

گرفتن حق الله است که از نظر شرع به این نوع مجازات «حد» گفته مـی‌شود.
حال به بیان شرعی راهزنی می‌پردازیم، آن‌طوری که از آیهٔ مذکور بر مـی‌آید سزای راهزنی چهار نوع است:

«اَنْ يُّقَتَّلُوْٓا اَوْ يُصَلَّبُوْٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ» یعنی قتل بگردند یا به دار کشیده‌شوند یا دست و پاهایشان از جانب مخالف قـطع گردند یا از زمین اخراج گردند، در سه سزای اوّل لفظ مبالغه از بـاب تـفعیل استعمال فرمود که بر شدّت و تکرار فعل دلالت مـی‌کند در آن صـیغه جـمع استعمال فرمود که هم‌اشاره‌ای است به این‌که قتل آنها یا به دار کشیدن یا قطع دست و پا بر خلاف مانند عموم سزاها نیست که تنها سزا بر فردی اجرا شود که جرم او ثابت شده‌است، بلکه اگر این جرم از یک فردی از گروهی صادر گردد به تمام گروه سزای قتل یا صلب یا قطع دست و پا داده خواهدشد.

و نیز به این مطلب هم اشاره شده که این قتل و صلب و غیره به صورت قصاص نیست که اولیای مقتول حقّ عفو داشته باشند، بلکه این حـدّ شـرعی است که به حیث حق الله نافذ شده‌است، اگر کسانی که ضرر به ایشان رسیده است مجرم را ببخشند باز هم شرعاً سزای‌شان بخشیده نخواهدشد، این هر دو حکم از ذکر به صیغهٔ تفعیل مستفاد شدند. (تفسیر مظهری و غیره...)

به‌کار بردن لفظ «اَوْ» در این سزاهای چهارگانه راهزنی مشخص می‌کند که اختیار در انتخاب وجود دارد هم چنین جهت تقسیم کار هم این لفظ استعمال می‌گردد. بنابر این گروهی از صحابه و تابعین و فقهای امّت حرف «اَوْ» را برای تخییر قرار داده می‌گویند که امام یا امیر در این چهار سزا شرعاً اختیار دارد که با درنظر گرفتن قوت و نیروی راهزنان و شدّت و خفّت جرایم مناسب حالشان هر چهار نوع سزا یا یکی از آنها را اجرا کند هم چنین‌است در مذهب سعید بن مسیب، عطاء، داود، حسن‌بصری، ضحاک، نخعی‌وامام‌مالک ازائـمه‌اربـعه، امام‌ابوحنیفه، امام‌شافعی، امام‌احمدبن‌حنبل و گروه دیگری از صحابه و تابعین

حرف «اوْ» را در این جا به معنی تقسیم کار قرار داده مفهوم آیه را چنین قرار داده‌اند، که سزاهای مختلف بنابر اختلاف احوال راهزنان و راهزنی مقرر شده‌اند.

و در تأیید این مطلب، حدیثی به روایت حضرت عبدالله بن عبّاس رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ با ابو برده اسلمی معاهدهٔ صلح برقرار کرده بود. امّا او عهد شکنی کرد زیرا بر بعضی از مردم که به خاطر مسلمان شدن به مدینه می‌آمدند راهزنی کرد، در این واقعه حضرت جبرئیل با این حکم سزا نازل شد که اگر کسی به قتل و سلب مال مرتکب شده‌است به‌دار کشیده شود، و کسی که تنها قتل کرده است مال سلب نکرده‌است کشته شود و کسی که قتل ننموده تنها مال سلب نموده‌است دست و پایش بر عکس بریده شود و هر کسی که از آنان مسلمان باشد جرمش بخشیده شود و کسی که هیچ چیزی از قتل و غارت گری نکرده‌است، فقط سبب ترس و وحشت مردم گشته و امنیّت عموم از او مختل گردیده تبعید گردد. اگر ایشان یکی از ساکنین دارالاسلام را چه مسلمان باشد چه غیر مسلمان قتل کردند امّا از اموال مردم چیزی را به سرقت نبردند سزای آنان «اَنْ یُّقَتَّلُوْٓا» است یعنی، آنان را باید به قتل رساند، چه فعل قتل بلاواسطه تنها از بعضی افراد صادر شده‌است و اگر کسی را قتل کرده و مالش را به سرقت برده‌اند پس سزای ایشان «اَوْ یُصَلَّبُوْٓا» است یعنی آنان بر دار کشیده شوند، که صورت آن چنین است که زنده به دار کشیده شوند باز به وسیلهٔ نیزه و غیره شکمشان پاره کرده‌شود واگر تنها مال سلب کرده‌اند و کسی را نکشته‌اند پس سزای‌شان «اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیْهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ» است. یعنی دست راستشان از مُچ و پای چپ‌شان از شتالنگ قطع شوند در این هم اگر چه این سلب مال بلاواسطه تنها از بعضی صادر گردد امّا سزای همه همین است، زیرا که مرتکبین، آنچه ارتکاب کرده‌اند به تعاون و کمک همراهان کرده‌اند؛ بنابر این همه شریک جرم‌اند و اگر تاکنون هیچ نوع جرم قتل و غارتگری از ایشان صادر نشده‌بود که

دستگیر شدند پس سزای ایشان «اَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ» است. یعنی، آنـان از زمـین اخراج و تبعید شوند.

مفهوم اخراج از سرزمین نزد گروهی از فقها این است که از دارالاسلام اخراج شوند. و به نزد بعضی این است که از جایی که راهزنی کرده‌اند، اخراج شوند. حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در چنین معامله‌ای چنین قضاوت فرمود که اگر مجرم از اینجا اخراج گشته در شهری دیگر آزاد گذاشته شود به مردم آن جا آزار می‌رساند. بنابراین چنین مجرم در زندان انداخته شود و این است معنی اخراج او «مِنَ الْاَرْضِ» که در هیچ گوشه‌ای از زمین نمی‌تواند بگردد، امام اعظم ابوحنیفه همین را اختیار فرموده‌است.

این سؤال باقی است که در چنین حملات مسلحانه امـروز عـموماً بـر سلب اموال و قتل و خون ریزی اکتفا نمی‌شود، بلکه بیشتر حوادث عمل منافی عفّت زنان و ربودن آنها پیش می‌آید پس جمله «وَ یَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَاداً» شامل تمام اینگونه جرایم است، پس آنان مستحق چه نوع سزایی می‌باشند؟

در این باره ظاهر این است که امام و امیر اختیار دارد که از ایـن انـواع سزای چهارگانه هر کدام یک را مناسب به حال آنان بداند آن را اجرا کند اگر عمل منافی عفّت به طریق شرع ثابت شد، حدّ زنا را اجرا کند. هم چنین اگر این صورت اتفاق افتد که نه کسی را کشته و نه اموال گرفته است بلکه بعضی را مجروح کرده‌است پس قانون جرحها اجرا می‌گردد. (مظهری)

در آخر آیه فرمود: «ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ» یعنی این سزای شرعی که در دنیا بر آنان اجرا گردیده است، رسوایی دنـیا است و یک نمونه از سزاست ،و سزای آخرت از این هم شدیدتر و پاینده‌تر است. از این معلوم شد که از سزاهای دنیوی مانند حدود، قصاص و تـعزیرات سـزای آخرت بدون توبه بخشیده نخواهد شد، البتّه اگر شخص سزا یافته از ته دل توبه کند سزای آخرت از او معاف می‌شود. در آیه دوم «اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا

عَلَيْهِمْ» یک استثنا ذکر گردیده و آن این است که اگر راهزن و باغی قبل از این‌که در چنگ دولت بیفتد، باوجودی که نیرو و قدرتش برقرار باشد توبه کرده از راهزنی خویش باز آید این حدّ شرعی راهزنی از او ساقط می‌شود. این استثنا از قانون عمومی مختلف است زیرا که در جرایم دیگر مانند دزدی و زنا اگر مجرم قبل از ثبوت جرم در دادگاه از ته دل هم توبه کند پس سزای او در آخرت به سبب آن توبه معاف خواهد شد. امّا در دنیا حدّ شرعی معاف نمی‌شود، چنان‌که بعد از چند آیه در ذیل سزای دزدی، تفصیل آن خواهد آمد.

حکمت این استثنا این است که از یک طرف در سزای راهزنان چنان شدّتی اختیار کرده‌شد که اگر در تمام گروه یکی مرتکب جرم باشد سزا بر همهٔ گروه اجرا می‌گردد، بنابراین در طرف دیگر به وسیلهٔ این استثنا معامله تخفیف گردید که اگر توبه کنند از سزای دنیا هم بخشیده می‌شود علاوه براین در این، یک مصلحت سیاسی هم موجود است که سرکوب کردن یک گروه نیرومند در هر زمان آسان نمی‌باشد، بنابراین درِ ترغیب برای آن گشوده شد که او برای توبه مایل شود.

و نیز در این، این مصلحت هم موجود است که قتل نفس یک سزای نهایی است قانون اسلام در آن این‌گونه است که وقوع آن حدّاقل باشد و در صورت راهزنی قتل یک گروه لازم می‌آید بنابر این از جهت ترغیب دعوت ایشان به اصلاح هم در ضمن اجرا شد، و در اثر همین بود که علی اسدی که در نزدیکی مدینهٔ منوّره گروهی را جمع کرده و بر رفت و آمدکنندگان راهزنی می‌کرد. روزی از زبان قاری، این آیه به گوش او رسید «يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ» به نزد قاری آمد و خواست که او این آیه را بار دوم بخواند با شنیدن آن، بار دوم شمشیر خود را در غلاف داخل کرد و از راهزنی توبه نمود و به مدینه رسید، در آن وقت استاندار مدینه مروان بن حکم بود، حضرت ابو هریره دست او را گرفته به پیش امیر مدینه برد و آیهٔ مذکور قرآن را

خواند و به او گفت که نمی‌توانی به او سزا بدهی، دولت‌مردان هم که از فساد و راهزنی او به ستوه رسیده‌بودند همه خوشحال شدند. هم چنین در زمان حضرت علی رضی الله عنه حارثه بن بدر، باغی شده‌بود و قتل و غارتگری را حرفهٔ خود قرار داد. امّا بعداً خداوند او را موفّق کرد، توبه کرده برگشت؛ حضرت علی رضی الله عنه بر او حد شرعی اجرا نفرمود.

در این جا این امر قابل توجّه است که از عفو شدن حدّ شرعی لازم نمی‌آید که اگر او حقوق مردم را ضایع کرده‌است، آنها هم عفو شوند، بلکه اگر از کسی مال گرفته است و موجود است لازم است که آنها را مسترد کنند و اگر کسی را قتل یا مجروح کرده‌است قصاص آن براو لازم‌است. آری چون قصاص حق الناس است با بخشیدن اولیای مقتول یا صاحب حق بخشیده می‌شود. و اگر ضرر مالی به کسی رسانیده است خسارت آن لازم است که از او بخشش بخواهد، همین است مسلک امام‌اعظم ابوحنیفه رحمه الله و جمهور فقها. و اگر تأمّل شود این امر چنین هم روشن است که تبرئه شدن از حقوق العباد خود جزء توبه است که بدون آن توبهٔ او کامل نخواهد شد؛ بنابراین تایب شدن راهزن آنگاه مسلّم می‌شود که حقوق مردم را ادا کنند یا که به او بخشیده‌شود.



يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوْٓا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ وَ جَاهِدُوْا فِيْ

ای ایمان‌داران بترسید از خدا و بجویید به سوی او وسیله و جهاد کنید در

سَبِيْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۳۵﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْاَرْضِ

راه او تا رستگار شوید. کسانی که کافراند اگر باشد نزد شان آنچه در زمین است

جَمِيْعًا وَّ مِثْلَهٗ مَعَهٗ لِيَفْتَدُوْا بِهٖ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ ۚ

همه و مانند آن با آن، تاکه فدیه دهند به آن از عذاب روزقیامت پذیرفته‌نمی‌شود از ایشان

وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۳۶﴾ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ
وبرای ایشان است عذاب دردناک. می‌خواهند که بیرون بیایند از آتش و نیستند
بِخٰرِجِيْنَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيْمٌ ﴿۳۷﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ
بیرون شونده از آن و برای ایشان است عذاب دایم. دستهای مرد دزد و زن دزد را
فَاقْطَعُوْٓا اَيْدِيَهُمَا جَزَآءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ ؕ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ
ببرید به سزای آنچه کسب کرده‌اند. هشداری است از جانب خدا و خدا غالب
حَكِيْمٌ ﴿۳۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهٖ وَ اَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوْبُ عَلَيْهِ ؕ
و حکیم است. پس هر کسی‌که توبه کند بعد از ظلم و اصلاح کند، خدامی‌پذیرد توبهٔ او را
اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳۹﴾ اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
یقیناً خدا بخشنده و مهربان‌است. آیا نمی‌دانی که از آن خداست سلطنت آسمانها
وَالْاَرْضِ ؕ يُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ ؕ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ
و زمین عذاب می‌دهد کسی را که بخواهد و می‌آمرزد کسی را که بخواهد و خدا بر هر
شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۴۰﴾
چیز تواناست.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمان‌داران از (مخالفت با احکام) **خدا بترسید** (یعنی از معاصی دست بردارید) **و** (به وسیلهٔ طاعت) **قرب خدا را بجویید** (یعنی پای‌بند طاعات ضروری باشید و بالخصوص از طاعات) **در راه خدا جهاد کنید. امید است که** (به این طریق، **شما** (کاملاً) **پیروز گردید** (و پیروزی، حصول رضای خدا و نجات از دوزخ است) **یقیناً کسانی که کافراند اگر** (بالفرض) **نزد** (هر یک از) **آنان تمام چیزهای جهان باشند** (که‌در آنها تمام دفاین و خزاین هم آمده‌است) **و** (تنها منحصر به این ها نیست بلکه) **با**

اینها به قدر آنها چیزهای دیگری باشد تا که آنان آنها را داده از عذاب روز قیامت نجات یابند باز هم هرگز آنها از آنان پذیرفته نخواهند شد (و از عذاب رهایی نخواهند یافت بلکه) **برای آنان عذاب دردناک می‌باشد.** (پس بعد از دخول عذاب) **خواستگار** (و متمنّی) **این امر می‌باشند که** (به نحوی) **از دوزخ بیرون آیند و** (این آرزوی ایشان گاهی تکمیل نخواهد شد و) **آنان گاهی از آن بیرون نخواهند آمد و برای ایشان عذاب دایمی است.** (یعنی به هیچ تدبیری سزا از آنان برداشته نمی‌شود و نه تداوم آن تغییر می‌خورد) **و هر مردی که دزدی کند و** (همچنین) **هر زنی که دزدی کند پس** (حکم آن این است که ای حکّام) **دستهای آن دو تارا** (ازمچ) **ببرید در عوض** (این) **کردارآنها** (واین‌عوض) **به‌صورت سزاست از جانب الله تعالیٰ و الله تعالیٰ بسیار تواناست.** (هر سزای که بخواهد مقرّر می‌فرماید و) **بسیار حکیم است** (که‌سزای مناسب مقرّر می‌فرماید.) **سپس هر کسی که** (موافق به قانون شرعی) **توبه کند بعد از تعدّی خویش** (یعنی دزدی) **و** (در آینده) **اعمال را درست کند** (یعنی مرتکب دزدی و غیره نباشد، بر توبه خویش استوار بماند) **یقیناً الله تعالیٰ** (با رحمت خویش) **بر** (حال) **او توجّه خواهد فرمود** (که‌به سبب توبه، گناهان گذشته را عفو می‌فرماید و به استقامت بر توبه عنایات بیشتری خواهد فرمود) **یقیناً خداوند متعال بسیار بخشاینده است** (که‌گناه او را ببخشاید) **بسیار مهربان است** (که‌در آینده هم عنایات بیشتری فرمود. ای مخاطب) **آیا تو نمی‌دانی** (یعنی همه می‌دانند) **که برای خدا ثابت است حکومت همه آسمانها و زمین، او هر کسی را که بخواهد سزا می‌دهد و هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد و الله تعالیٰ بر هر چیز کاملاً تواناست.**

معارف و مسایل

در آیات قبل از آیات مذکور سزای ستمگری و راهزنی و تفصیل احکام

آن بیان شده‌بود و بعد از سه آیهٔ آینده بیان سزای شرعی دزدی خواهد آمد و در سه آیهٔ میانی تقوا و طاعت و عبادت و ترغیب به جهاد و تباه‌کاری کفر و عناد و معصیت بیان شده‌است. اگر در این اسلوب خاص قرآن بیندیشید معلوم می‌گردد که اسلوب عمومی قرآن کریم این است که او قانون تعزیر و سزا را تنها به صورت حاکمانه بیان ننموده، بلکه به صورت مربّیانه برای خود داری از جرایم، اذهان را آماده می‌کند؛ از خوف خدا و آخرت و نعمتهای دایمی جنّت مستحضر کرده دلهایشان را از جرم متنفر می‌کند از اینجاست که بعد از بیان قانون جرم و سزا «اتَّقُوا اللهَ» و غیره اعاده می‌شود در اینجا هم در آیهٔ قبلی به سه چیز دستور داده‌شد:

اوّل «اتَّقُوا اللهَ» یعنی از خدا بترسید؛ زیرا که خوف اوست که انسان را حقیقتاً در نهان و آشکار می‌تواند از جرایم باز بدارد. دوم فرمود: «وَابْتَغُوٓا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ» یعنی برای قرب به خدا تلاش کنید. لفظ «وسیله» از مصدر «وسل» مشتق است به معنی وصل، این لفظ با «سین و صاد» به یک معنی می‌آید فقط این‌قدر فرق است که وصل بالصاد برای وصل مطلق است. و وسل بالسین در وصل با رغبت و محبّت استعمال می‌گردد، در «صحاح جوهری» و «مفردات القرآن» راغب اصفهانی این مطلب تصریح شده‌است. بنابراین وصله و وصیله با «صاد» به آن چیزی گفته می‌شود که میان دو چیز ارتباط به‌وجود بیاورد: خواه آن وصل با محبّت و رغبت باشد یا به صورت دیگری و معنی لفظ وسیله با «سین» آن است که کسی را با دیگری با محبّت و رغبت وصل کند «لسان العرب، مفردات راغب» به هر آن چیزی که بنده را به خدایش با رغبت و محبّت، نزدیک کند، «وسیله» گفته می‌شود. بنابراین سلف صالحین صحابه و تابعین «وسیله» را در این آیه به طاعت و قربت و ایمان و عمل صالح تفسیر کرده‌اند. حضرت حذیفه به روایت حاکم می‌فرماید که مراد از وسیله قربت و اطاعت است. و همین را ابن جریر و غیره از حضرت عطاء و مجاهد و حسن

بصری و غیرهم نیز نقل کرده‌اند. و ابن جریر و غیره از حضرت قتاده تفسیر این آیه را چنین نقل کرده‌اند که: «تقربوا الیه بطاعته و العمل بما یرضیه» یعنی به خدا تقرّب بجویید با انجام کارهای رضامندی و فرمانبرداری.

بنابراین خلاصهٔ تفسیر آیه این است که قرب خدا را بجویید به وسیله ایمان و عمل صالح و در حدیث صحیحی از «مسند امام‌احمد» آمده‌است که رسول‌کریمﷺ فرمود: وسیله درجهٔ اعلی در جنّت است، که بالاتر از آن درجه‌ای نیست شما از خدا بخواهید که آن درجه را به من عنایت بفرماید.

و در روایتی از صحیح مسلم است که رسول کریمﷺ فرمود: هرگاه مؤذّن اذان بگوید شما هم همان کلمات را اعاده کنید و بعد از آن درود بخوانید و برای من دعای وسیله را بخوانید از این احادیث چنین معلوم شد که «وسیله» درجهٔ ویژه‌ای است در جنّت که مختصّ رسول خداﷺ است. و حکم تلاش «وسیله» برای هر مؤمن در این آیه به ظاهر منافی این تخصیص است؛ امّا جوابش روشن است که همان‌طورکه عالی‌ترین مقام هدایت مختصّ رسول‌خداﷺ بود و آن‌حضرت همیشه برای آن دعا می‌کرد امّا درجات ابتدایی و متوسّط برای همه مؤمنین عام‌است. هم چنین عالی‌ترین درجهٔ وسیله مختصّ رسول خداﷺ می‌باشد و درجات پایین‌تر از آن با واسطه رسول کریمﷺ برای همه مؤمنان عام‌است.

حضرت مجدّد الف ثانی در «مکتوبات» خویش و قاضی ثناءالله پانی‌پتی در «تفسیر مظهری» در این باره آگاهی بیشتری ارائه داده، فرموده‌اند که: از شامل شدن محبّت و رغبت در مفهوم لفظ «وسیله» اشاره به این است که ترقّی در درجات وسیله موقوف است به محبّت خدا و رسولﷺ؛ و محبّت بااتّباع سنّت به دست می‌آید؛ زیرا که حق‌تعالیٰ فرموده: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ» بنابر این هرکس هر مقدار در عبادات و معاملات و اخلاق و معاشرت و همهٔ شعب زندگی خویش از سنّت رسول کریمﷺ اتّباع کند همانقدر به محبّت الله تعالی

نایل می‌گردد و خود هم نزد خدا محبوب می‌شود، و هر چند محبّت افزون گردد همانقدر قرب الله تعالیٰ به‌دست می‌آید.

وقتی که از تشریح لغوی لفظ «وسیله» و تفسیر صحابه و تابعین چنین معلوم شد که هر چیزی‌که وسیلهٔ قرب و رضای خدا باشد آن وسیله‌ای است برای نزدیک شدن انسان به خدا، همان طوری که ایمان و عمل صالح در این داخل‌اند هم چنین محبّت خدا و محبّت انبیا و صالحین هم داخل‌اند؛ زیرا که آنها هم از اسباب رضای الهی می‌باشند. چنان‌که حضرت عمرفاروق رضی الله عنه در زمان قحط سالی، حضرت عبّاس رضی الله عنه را وسیله قرار داده، از خدا دعای استسقاء خواند و خداوند قبول فرمود.

و طبق یک روایت خود آن حضرت ﷺ چنین دعا خواندن را تلقین فرمود: «اللّهم انّی اسألك و اتوجّه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة» (منار)

در آیهٔ مذکور اوّل به تقوا هدایت فرموده شد بعداً هدایت فرمود که به وسیلهٔ ایمان و اعمال صالح به خدا تقرّب جویید. در آخر فرمود: «وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ» یعنی در راه خدا جهاد کنید، اگر چه جهاد هم در اعمال صالح داخل بود، امّا برای نشان دادن عالی‌ترین مقام جهاد در اعمال صالح. آن را جداگانه بیان فرمود. چنان‌که رسول‌کریم ﷺ در حدیثی فرمود: «و ذروة سنامه الجهاد» یعنی عالی‌ترین مقام اسلام جهاد است. حکمت دیگر، ذکر اهمّیّت جهاد در اینجا این است که در آیات گذشته ذکر حرمت و عدم جواز فساد فی‌الارض و سزاهای اخروی و دنیوی آنها آمده‌بود، و به اعتبار ظاهر جهاد هم یک نوع فساد فی‌الارض می‌باشد بنابر این امکان داشت که یک شخص ناآگاه فرق بین جهاد و فساد فی‌الارض را نفهمد، بنابر این بعد از بیان ممنوعیّت فساد فی‌الارض حکم جهاد را با اهمّیّت بیان کرده به طرف فرق هر دو از لفظ فی سبیله اشاره فرمود که: زیرا در راهزنی، ستمگری و غیره قتل و قتال و ربودن مال فقط برای اغراض و خواهش‌های نفسانی و مقاصد پست خواهد بود، و در جهاد اگر

نوبت، به این هم برسد آن فقط به خاطر اعلای کلمةالله و محو ظلم و تعدّی است که بین آنها فرق زمین و آسمان وجود دارد. در آیه دوم و سوم و بال عظیم کفر و شرک و معصیت در بدین اندازه نشان داده‌شده که اگر قدری در آن بیندیشید در زندگی انسان انقلابی عظیم پدید خواهد آورد و بر ترک کفر و شرک و معصیّت اجبار خواهد کرد.

عموماً انسان بر اثر خواهش‌ها و ضروریات نفسانی خود یا اهل و عیال خویش به ارتکاب گناهان مبتلا می‌شود. و رسیدن و یا حاصل کردن آن خواهشها منوط به جمع مال و ثروت است که در تحصیل آن نیز بدون تمیز حلال از حرام مشغول می‌شود. در این آیه الله تعالیٰ برای این بد مستی او فرموده‌است که انسان برای راحتی چند روز زندگی خویش انواع و اقسام رنجها و زحمتها را تحمّل می‌کند. امّا همهٔ آنچه می‌خواهد به‌دست نمی‌آید. چنین هوسی را هوس ناجایز گویند. هرگاه عذاب آخرت (قیامت) پیش بیاید اگر انسان تمام ساز و برگ و مال و منال و ثروت خویش را برای رهایی از آن عذاب فدیه دهد باز هم امکان رهایی وجود ندارد. مثلاً اگر شخصی تمام ثروتهای جهان را در اختیار داشته باشد و دو برابر آن نیز به او برسد و بخواهد تمام آنها را فدیه دهد تا از عذاب آخرت نجات حاصل نماید امکان ندارد.

در آیهٔ سوم هم توضیح داده‌شده که این عذاب برای کفّار دایمی است، و امکان نجات وجود ندارد. آیهٔ چهارم در بارهٔ سزای جرمهاست، از سزاهای دزدی که قبلاً بیان گردید سه مورد در «حدود» داخل است زیرا که سزای آن را خود قرآن معیّن فرموده و آن را به صواب دید حکّام واگذار نکرده بلکه به طور حق الله آن را تعیین کرده‌است. فرمود: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْٓا اَیْدِیَهُمَا جَزَآءًۢ بِمَا کَسَبَا نَکَالًا مِّنَ اللّٰهِ ؕ وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ» یعنی دست دزد مرد یا زن را قطع کنید در عوض کردارشان و خداوند غالب و حکیم است. در این جا این امر قابل اندیشه هست که در احکام قرآنی عموماً خطاب به مردان می‌باشد و زنان در

آن طبعاً شامل‌اند و همین است اصول قرآن و سنّت در نماز، روزه، حج، زکات و همهٔ احکام. امّا در ذکر سزای زنا و دزدی تنها بر ذکر مردان اکتفا نکرده بلکه هر یکی از دو صنف را علیحده ذکر کرده‌است؛ علّتش این است که این مورد از حدود است و اگر در اثبات آن کوچکترین شبهه‌ای پیش بیاید ساقط می‌گردد. مسألهٔ دیگر قابل توجّه، این است که مفهوم لغوی و تعریف شرعی «سرقه» چیست؟ در قاموس آمده‌است که اگر کسی مال دیگری را از جای محفوظ بدون اجازهٔ او در خفا بردارد به آن «سرقه» گفته می‌شود و همین است تعریف شرعی آن. با توجّه به تعریف آن برای ثبوت سرقت چند چیز لازم است.

اوّل این‌که آن مال ملک شخصی فرد یا گروهی باشد و دزد در آن ملکیتی نداشته باشد و نه چنین چیزی باشد که حقوق عامه در آن مساوی باشد. مانند ادارهٔ رفاه عمومی و وسایل و ابزار آنها. از این معلوم گردید که اگر کسی چنین چیزی را دزدید که در آن ملکیت داشته یا شبههٔ ملکیت بود یا حقوق عموم مردم در آن برابرند حدّ سرقت بر او اجرا نمی‌گردد؛ بلکه حاکم، طبق صواب دید خویش به او سزای تعزیر اجرا می‌کند. دوم این‌که در تعریف سرقت، مال محفوظ باشد یعنی به وسیلهٔ اتاق بسته‌شده یا محافظ محفوظ باشد، پس چیزی که در جایی محفوظ نباشد اگر کسی آن را برداشت مستحقّ حَد سرقت نخواهد شد. البتّه گناه و صورت تعزیری آن جداگانه است. شرط سوم برداشتن مال بدون اجازه است پس در برداشتن مالی که به او اجازهٔ برداشتن و استعمال کردن آن داده‌شده حدّ سرقت جاری نمی‌شود و اگر شبههٔ اجازه هم پدید بیاید حدّ سرقت ساقط می‌شود.

شرط چهارم، برداشتن در پنهانی است. در این صورت اگر مال کسی در آشکارا برداشته شود، دزدی محسوب نمی‌شود؛ بلکه آن را راهزنی می‌گویند که مجازات آن قبلاً بیان گردید بنابر این اگر عمل دزدی به صورت مخفی انجام نگیرد حدّ سرقت در مورد آن جاری نمی‌شود، باتوجّه به مطالب و شرایط یاد

شده چنین استنباط می‌گردد که استعمال لفظ دزدی در اصطلاح عوام به معنای وسیع آن به‌کار برده‌می‌شود و حدّ شرعی یعنی قطع دست بر همهٔ انواع آن جاری نمی‌شود؛ بلکه فقط سارقی که عملش همهٔ شرایطی را که در بالا بیان گردید دارا باشد، مستحقّ حدّ شرعی سرقت می‌باشد.

البتّه سارقی که حدّ شرعی از او ساقط گشته، نباید بدون هیچ نوع مجازاتی آزاد گردد؛ بلکه حاکم وقت طبق صواب‌دید خویش می‌تواند او را به سزای تعزیری آن هم سزای جسمانی مانند ضرب شلاق محکوم کند.

لازم به تذکّر است که اگر در مورد سرقتی که به علّت نداشتن یکی از شرایط آن حدّ شرعی از آن ساقط گشته، نباید آن را حلال و جایز دانست؛ چون برداشتن اموال مردم بدون رضایت صاحب آن حرام و موجب عذاب آخرت است و آنچه در سطور گذشته بیان گردید فقط در مورد سزای دنیوی آن بود. آیه «لَا تَأْكُلُوٓا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» صراحت دارد بر این‌که بدون رضایت، مال کسی را بردن حرام است و موجب عذاب آخرت است، لازم به تذکّر است که الفاظ به‌کار رفته قرآنی در بارهٔ سزای دزدی و زنا عیناً ذکر شده با این تفاوت که در دزدی ذکر مرد مقدّم و ذکر زن مؤخّر است ولی در مورد زنا بر عکس ذکر زن مقدّم بر مرد است. مثلاً دربارهٔ سزای دزدی فرموده: «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» و در سزای زنا فرموده: «اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِى» این تقدیم و تأخیر دارای حکمتهایی است که مفسّرین در این باره مطالب زیادی نگاشته‌اند از جمله این‌که جرم دزدی مرد نسبت به زن شدیدتراست زیرا خداوند متعال جهت امرار معاش مرد را چنان نیرویی ارزانی داشته که بر زن میسّر و آسان نیست به همین دلیل با داشتن چنین نیرویی وقتی به عمل زشت دزدی دست می‌زند، جرم او افزون می‌گردد. امّا در بارهٔ زنا چون خداوند چنان طبعی از حیا و حجب به زن عنایت فرموده که هیچ نوع بی‌عفّتی را از زن نمی‌پذیرد؛ پس در صورت ارتکاب به چنین جرمی جرم او شدیدتر است. لذا ذکر زن قبل از مرد بیان شده‌است. بعد از بیان سزای

شرعی سرقت در الفاظ آیه مذکور دو جمله فرموده‌است: یکی «جَزَآءً بِمَا کَسَبَا» یعنی این سزا در عوض کردار بد اوست. جمله دیگر فرموده: «نَکَالاً مِنَ اللهِ» که در این جمله دو لفظ هست یکی «نکال» دوم «من الله» معنی لفظی نکال در لغت عربی چنان سزایی است که برای دیگران درس عبرتی باشد تا با مشاهدهٔ آن از اقدام به جرم باز آیند، بنابر این ترجمه نکال در محاورهٔ ما سزای عبرتناک می‌باشد. در این جمله اشاره‌ای است به آن‌که سزای شدید قطع ید، مبنی بر حکمت ویژه‌ای است که اگر بر یکی نافذ گردد همه به لرزه در می‌آیند و این جرم قبیح ریشه‌کن خواهد شد. ثانیاً از لفظ «من الله» به این مضمون پی‌برده می‌شود که جرم سرقت دارای دو صورت است، اوّل این‌که سارق مال دیگری را به ناحق برده‌است که در نتیجه بر او ظلم شده‌است. دوم این‌که او خلاف دستور خدا عمل کرده‌است. از جهت اوّل این سزا حقّ مظلوم است و مقتضای آن این‌که اگر صاحب حقّ، ببخشد، بخشیده می‌شود؛ چنان‌که در همهٔ معاملات قصاص چنین معمول است. و از جهت دیگر این سزا خلاف ورزی به حق‌الله است و مقتضای آن این‌که با عفو کردن صاحب حق هم بخشیده نمی‌شود تا وقتی که خداوند او را نبخشد که در اصطلاح شرع به آن «حد یا حدود» گفته می‌شود. از لفظ «مِنَ اللهِ» این جهت دوم معیّن شده اشاره به این شد که این سزا حدّی است نه قصاص؛ یعنی این به حیث جرم قانونی به او داده شده‌است. بنابر این با بخشیدن او که اموالش به سرقت رفته این سزا ساقط نخواهد شد. در آخر آیه با گفتن «وَاللهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ» به این شبهه پاسخ داده شد که امروز عموماً بر سر زبان‌هاست که این سزا خیلی سخت است و بعضی گستاخ و نا آگاه از گفتن این هم دریغ نمی‌کنند که: این سزایی وحشیانه است! نعوذ بالله منه.

به این اشاره فرمود که تصویب این سزای شدید تنها نتیجهٔ قدرت و توانایی خدا نیست؛ بلکه مبنی بر حکیم بودن او هم هست. سزاهای شرعی که امروز روشنفکران غربی آنها را سخت و وحشیانه توصیف می‌کنند حکمت و

لزوم بحث فواید آن بعد از تفسیر همین آیات خواهد آمد. در آیهٔ دیگر فرمود: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوْبُ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ» یعنی هر کسی که از کردار بدو دزدی خود باز آمد و عمل خود را اصلاح کرد خداوند او را می‌بخشاید، زیرا که الله تعالی بسیار بخشاینده و مهربان است.

سزای شرعی راهزنی که در چند آیهٔ قبلی آمده بود، در آن جا هم ذکر عفو هست و بعد از بیان سزای دزدی هم هست امّا در بیان عفو دو جا فرق بخصوصی است و مبتنی بر همین فرق، مفهوم عفو در هر دو سزا به نزد فقها مختلف است. در سزای راهزنی حق تعالیٰ به طور استثنا ذکر فرمود: «اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَیْهِمْ» که ماحصل آن این‌که سزای شرعی راهزنی، در آیه مذکور است و از آن این صورت مستثنی است که هر کسی از راهزنان قبل از دستگیری دولت توبه کند، این سزای شرعی از او عفو می‌گردد، و عفوی‌که بعد از ذکر دزدی مذکور است در آن استثنا از این سزای دنیوی مذکور نیست؛ بلکه قبولیت توبهٔ او به اعتبار آخرت بیان شده‌است که در «فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوْبُ عَلَیْهِ» اشاره شده‌است که حکّام وقت به سبب این توبه سزا را ترک نخواهند داد بلکه حق تعالیٰ جرم آنان را بخشیده از سزای آخرت نجات خواهد داد. بنابراین فقها بر این متّفق‌اند که اگر راهزن قبل از دستگیری توبه کند، سزای شرعی راهزنی بر او تنفیذ نخواهد شد. امّا اگر دزد بعد از دزدی چه قبل از دستگیری و چه بعد از دستگیری توبه کند حدّ سرقت که سزای دنیوی است از او عفو نخواهد شد و نجات از عذاب آخرت با آن منافی نیست. در آیهٔ بعدی فرمود: «اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ» یعنی آیا شما نمی‌دانید که سلطنت و حکومت آسمانها و زمین از آنِ خداست و شأن او این است که عذاب می‌دهد هر کسی را که بخواهد و می‌آمرزد هر کسی را که بخواهد و الله تعالیٰ بر هر چیز تواناست.

ربط و مناسبت این آیه با آیات گذشته این است که در آیات گذشته

حدود شرعی راهزنی و دزدی که در آن قطع دست و پا یا تنها دست آمده است به نظر ظاهر، این احکام منافی شرافت انسانی و اکرم مخلوقات بودن او هستند، برای رفع این شبهه، الله جل‌شأنه در این آیه اوّلاً مالک حقیقی بودن خود را برای همهٔ جهان بیان فرمود؛ سپس قادر مطلق بودن خود را ذکر کرد، و در آیه میان فرمود که او تنها سزا یا عذاب نمی‌دهد بلکه عفو هم می‌فرماید و مدار این عفو و سزا بر حکمت اوست؛ زیرا او همان طورکه مالک مطلق و قادر مطلق است هم چنین حکیم مطلق هم هست. همان‌گونه که نیروی انسانی نمی‌تواند قدرت و سلطنت او را فرا بگیرد، هم چنین عقل و مغز انسانی نمی‌تواند حکمتهای او را کاملاً احاطه کند و کسانی که طبق اصول، اندیشه و فکر را به کار می‌برند اینقدر علم در می‌یابند که از آن، قلوب ایشان مطمئن گردد. اهل اروپا، و کسانی که از تعلیم و تهذیب ایشان متأثّر شده‌اند، عموماً سزاهای اسلامی را نه تنها سخت پنداشته‌اند بلکه آنها را وحشیانه و منافی با شرافت انسانی می‌دانند؛ لذا نسبت به آنها اعتراض دارند. در جواب این اعتراض باید گفت که در قرآن سزای چهار جرم به صراحت و نص صریح معیّن شده‌است که در اصطلاح شرع به آنها «حد» گفته می‌شود:

۱- سزای راهزنی که قطع دست راست و پای چپ است. ۲- سزای دزدی بریدن دست راست از مچ. ۳- سزای زنا در یک صورت زدن صد شلاق و در صورت دیگر سنگسار کردن و کشتن است. ۴- سزای تهمت زنا زدن هشتاد شلاق است. ۵- حد شرعی شراب خوردن است که به اجماع صحابه هشتاد ضربهٔ شلّاق مقرّر شده‌است، علاوه بر این جرایم پنجگانه سزای بقیهٔ جرایم بر صواب‌دید حاکم وقت است که با در نظر گرفتن جرم و مجرم و محیط چه قدر و به چه کیفیّت که بخواهد می‌تواند سزا بدهد، و این هم می‌تواند که نظام خاصّی برای تحدید و تعیین سزای به مشورت اهل علم و اهل رأی مقرّر کرده قاضی را بر آن پای‌بند کنند. چنان‌که در عهد حاضر عموماً به وسیلهٔ

پارلمان، قوانین تعزیری معیّن می‌شود و قضات در حدود مقرّر سزا را اجرا می‌کنند. آری در این جرایم پنجگانه که سزای آنها به قرآن یا اجماع مقرّر گردیده‌است هیچ فرد یا گروهی اختیار ندارد که در آنها تغییر یا تبدیلی ایجاد کند امّا باز هم اگر ثبوت جرم طبق ضابطهٔ مقرّر شهادت نباشد یا جرم ثابت باشد امّا طبق شرایط که بر این جرم سزا اجرا می‌گردد آن شرایط کامل نباشند ولی نفس جرم پیش قاضی ثابت گردد در این صورت هم حدّ شرعی اجرا نمی‌شود بلکه سزای تعزیری اجرا می‌گردد، و با این هم ضابطهٔ شرعی مقرّر و مسلّم است که از شبهه، مجرم استفاده می‌برد، که اگر در ثبوت جرم یا شرایط جرم شبهه وارد شود حدّ شرعی ساقط می‌گردد مگر به ثبوت نفس جرم سزای تعزیری نافذ شود. از این معلوم شد که از جرایم پنجگانه صورتهای زیادی چنین خارج می‌شود که در آنها حدود شرعی اجرا نمی‌شود، بلکه سزای تعزیری طبق صواب‌دید حاکم، اجرا می‌شود. و چون سزای تعزیری در شریعت اسلام مشخّص نیست بلکه در هر قرن و هر محیطی می‌توان در آنها مانند عموم قوانین کشور تغییر و تبدیل و کمی و بیشی کرد، بنابر این بر آنها هیچ کسی هیچ‌گونه اعتراضی ندارد، الآن بحث و گفتگو در این جرایم پنجگانه و در سزای بعضی از صورتهای آنهاست.

به طور مثال دزدی را در نظر بگیرید که در شریعت اسلام قطع ید مطلق بر هر دزدی که در عرف عام به آن دزدی گفته می‌شود اجرا نمی‌گردد؛ بلکه بر سرقتی اجرا می‌گردد که در آن دست سارق قطع می‌شود. و آن تعریف بخصوصی دارد که تفصیل آن در بالا گذشت که مال کسی را از جای محفوظ با شکستن حفاظ به طریق ناجایز در نهان برداشتن، با در نظر گرفتن این تعریف صورتهای بسیاری در عرف عام وجود دارد که به آنها دزدی گفته می‌شود ولی تعریف سرقت در مورد آنها صدق نمی‌کند مثلاً یک شرط، مکان محفوظ است که اگر کسی چیزی را از جاهای عمومی مانند: مسجد، عیدگاه، پارک، اداره،

ایستگاه، انتظارگاه قطار، کشتی و غیره بدزدد یا میوه‌ای را از روی درختی بدزدد و یا عسل بدزدد بر او حدّ سرقت جاری نمی‌شود؛ بلکه مانند قوانین عمومی کشورها بر او سزای تعزیر اجرا می‌شود. هم چنین آن کسی که شما او را اجازه داده‌اید که در خانهٔ شما بیاید مانند مستخدم، کارگر، معمار، دوست و عزیز اگر چنین کسی از خانهٔ شما چیزی بدزدد گرچه طبق عرف به آن دزدی گفته می‌شود و مستحقّ سزای تعزیری است امّا سزای قطع دست بر او اجرا نمی‌شود، زیرا که او با اجازه وارد خانه شده‌است. بنابراین حفظ مال در حق او انجام نشده‌است. هم چنین اگر شخصی جیب کسی را زد یا از دستش پول نقد و زیور آلات را ربود و یا با فریب، چیزی را از دستش گرفت و یا به امانت برداشت و در آن خیانت کرد همهٔ این اعمال حرام و ناجایز و در عرف به آنها دزدی گفته می‌شود و مستحقّ سزای تعزیری است که طبق صواب‌دید حاکم وقت اجرا می‌شود و چون در تعریف شرعی سرقت داخل نمی‌شوند. حدّ شرعی یعنی بریدن دست در مورد آنها اجرا نمی‌شود.

هم چنین دست کفن دزد بریده نمی‌شود؛ زیرا که اوّلاً آنجا، جای محفوظی نیست. دوم کفن در ملکیت میّت نیست، البتّه این عمل او شدیداً حرام است بر او سزای تعزیری طبق صواب‌دید حاکم اجرا می‌گردد. هم‌چنین اگر کسی از مال مشترک دزدی کرد که او هم در آن سهم داشت برابر است که مال مشترک ارث باشد یا مال شرکت تجارت چون در این صورت دزد از ملک سهم دارد با توجّه به مسألهٔ ملکیت حدّ شرعی از او ساقط می‌گردد. و به او سزای تعزیری داده‌می‌شود، همهٔ این شرایط در تحت تکمیل جرم آمده‌اند که شما آنها را به طور اجمال ملاحظه فرمودید.

اکنون نکتهٔ دوم این است که ثبوت آن به اثبات برسد. در تنفیذ حدود هم شریعت اسلام ضابطهٔ شهادت را از عموم معاملات ممتاز و خیلی با احتیاط مقرّر کرده‌است. در سزای زنا به جای دو گواه چهار گواه شرط کرده‌است و آن

هم وقتی که چنان گواهی عینی بدهند که هیچ لفظ مشتبهی واقع نشود. در بارهٔ دزدی و غیره اگر چه دو گواه کافی است امّا برای این دو، علاوه بر شرایط عمومی شهادت شرایط بیشتری در نظر گرفته شده‌است، مثلاً در معاملات دیگر به قاضی اختیار داده‌شده که در موقع لزوم اگر نسبت به یک شخص فاسق اطمینان داشته باشد که باوجود فسق عملی دروغ نمی‌گوید، گواهی او را بپذیرد؛ امّا در «حدود» قاضی حق ندارد گواهی او را بپذیرد. در عموم معاملات، قاضی می‌تواند بر گواهی یک مرد و دو زن قضاوت بکند؛ امّا در حدود گواهی دو مرد ضروری است. شریعت اسلام در عموم معاملات «تمادی» را یعنی گذشتن مدّت طولانی را که در اصطلاح به مرور زمان تعبیر شده‌است عذری قرار نداده‌است هر چند بعد از گذشتن واقعه، گواهی بدهند، پذیرفته می‌شود؛ امّا در حدود اگر فوراً گواهی نداد، بلکه یک ماه یا بیشتر تأخیر کرده، گواهی‌داد قابل پذیرش نیست و آنچه به صورت اجمال شرایط اجرای حدّ سرقت بیان گردید همه از «بدائع‌الصنائع» کتاب مستند فقه احناف مأخوذ است.

حاصل همهٔ این شرایط این است که حدّ شرعی تنها در صورتی اجرا می‌شود که طبق ضوابط مقرّر شرع مقدّس جرم کاملاً محقّق شود و ثبوت آن هم مکمّل شود و چنان مکمّل باشد که از هیچ موردی در آن شکّ و شبهه‌ای باقی نماند. از این معلوم شد که شریعت اسلام جایی که به مقتضای حکمت، سزای این نوع جرایم را خیلی شدید مقرّر کرده، در جایی دیگر در اجرای حدود شرعی احتیاط نهایی را ملحوظ داشته است و ضابطهٔ شهادتِ حدود هم از ضابطهٔ عموم معاملات متفاوت و بر احتیاط نهایی مبتنی است اگر در آن کوچکترین شکّ و شبهه‌ای مشاهده شود، حدّ شرعی به سزای تعزیری تبدیل می‌گردد. هم چنین در تکمیل شرایط جرم، اگر نقصی وجود داشته باشد، باز هم حدّ شرعی ساقط شده سزای تعزیری باقی می‌ماند. در هر حال صورت عملی

آن این‌که برای تنفیذ حدود شرعی، گاهی شاید به صورت شاذ و نادر نوبت برسد، در عموم احوال، در دیگر جرایم که شرایط مخصوص به خود را دارند، سزاهای تعزیری اجرا می‌شوند امّا هنگامی‌که شرایط تکمیل و ثبوت جرم کاملاً وجود داشته باشد ولو این‌که یک درصد هم باشد سزای جرم خیلی شدید و عبرتناک خواهد بود که اثر آن در قلب و روان مسلّط گشته و لرزه بر اندام می‌افتد تا برای همیشه وسیله‌ای برای انسداد جرایم و برقراری امنیّت عمومی قرار بگیرد، برخلاف قوانین رایج امروزی که در نظر معتادین ارتکاب به جرم، بازیچه‌ای بیش نیست و در نهایت خوشحالی مکرر مرتکب جرم شده و یا این‌که در زندان نشسته و جهت اقدام بهتر، برنامه ریزی می‌کنند. اگر کشورهایی را که حدود شرعی در آنها به مرحلهٔ اجرا درمی‌آید، مورد بررسی قرار دهیم، چنین نتیجه می‌گیریم که در جایی که در اثر دزدی، دست کسی قطع شده یا در اثر زنا حدّ سنگسار اجرا شده، بسیار کم مشاهده می‌شود که کسی مرتکب این جرایم شود؛ زیرا بیم چنین واقعه‌ای آنچنان بر قلوب مسلّط گشته که اسمی از دزدی، راهزنی و بی‌عفّتی برده نمی‌شود. در ارتباط با این قضیه همهٔ افرادی که از کشورهای مختلف در مراسم حج و عمره به عربستان سعودی می‌روند متوجّه شده‌اند که اوقات پنجگانه نماز مغازه دارها بدون این‌که مغازه‌ها را قفل کنند، جهت ادای نماز به حرم رفته و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای از دزدی پس از ادای نماز به محل کسب و کار خویش بر می‌گردند و هیچ فکری از گم شدن اشیای مغازه به ذهنشان خطور نمی‌کند. این امر همیشگی است و عمر افراد چنین می‌گذرد، حال اگر به هر شهری از شهرهای کشورهای متمدّن جهان بنگریم، متوجّه خواهیم شد که روزانه صدها دزدی یا راهزنی رخ می‌دهد مدّعیان حقوق بشر که برای مجرمان حرفه‌ای اشک تمساح می‌ریزند از این‌که خود بر کلّ عالم انسانیّت رحم ندارند آیا بی‌خبرند؟ در صورتی که زندگی همه، به وسیلهٔ چنین افرادی مختل شده‌است، حقیقت این است که ترحّم بر

مجرم مترادف با ظلم بـر جـامعهٔ انسـانیت است زیـرا امنیّت عـمومی مـختل می‌شود.[۱] از این جاست که ربّ‌العالمین که به تمام نیکان و بدان، اتقیا و اولیا و کفّار و فجّار رزق می‌دهد به مارها و کژدمها و شیرها و گرگها رزق می‌دهد و رحمتش وسیع و شامل همه می‌باشد. وقتی که احکام و حـدود شـرعی را در قرآن نازل فرمود در آیه ۲ سوره نور به آنها چنین گفت: «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِيْنِ اللهِ» یعنی در اجرای حدود خداوندی هیچ‌وقت بر مـجرمان تـرحّـم نشـان ندهید و از طرف دیگر قصاص را برای عالم انسانی حیات قرار داد و در آیـهٔ ۱۷۹ بقره فرمود: «وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ» معلوم می‌شود که مخالفین حدود اسلامی نمی‌خواهند که انسداد جرایم انجام گـیرد، زیـرا هـیچ قـانونی وجود ندارد که بیشتر از شریعت اسلام در آن رحم و شفقت باشد مثلاً اسلام می‌گوید اگر در صحنهٔ جنگ و کار زار قاتل شناخته شود ولی زن یا کودک و یا پیرمردی پیش آید از قتل او باید دست کشید و یا اگر عالم مذهبی که در مقاتله شریک نبوده و به عبادت خویش مشغول باشد او را نباید کُشت، جای تعجّب است که دشمنان اسلام به این نوع سـزاهـای اسـلامی اعـتراض مـی‌کنند. در صورتی که دستشان به قتل میلیونها نفر بیگناه که هیچ فکر و اندیشهٔ قـتال در ذهنشان وجود نداشته در هنگام بمباران هیروشیمادر جنگ جـهانی دوم آلوده شده‌است و زنان و کودکان بیشماری در این میان از بین رفته‌اند، علاوه بر این حادثه مدّتی نگذشته که مشغول ساختن و آزمایش خطرناکترین بمبها هستند.

جز این نیست که ما در حق آنان دعا کنیم تا خداوند پردهٔ غرض‌ورزی را از دیدگاه دشمنان اسلام بر دارد و آنها را به راه اسلام هدایت فرماید.

۱- ترحم بر پلنگ تیز دندان ٭٭٭ ستمکاری بُوَد بر گوسفندان (مترجم)

يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسَارِعُوْنَ فِى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِيْنَ
ای رسول برای کسانی که در کفر داخل شده‌اند غم مخور به (خصوص) آن گروهی که
قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ ۛ وَ مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا ۛ
می‌گویند با دهان خود که ما مسلمانیم و دلشان مسلمان نیست، و آنان‌که یهودی هستند
سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ اٰخَرِيْنَ ۙ لَمْ يَاْتُوْكَ ؕ
جاسوسی می‌کنند برای دروغ‌گفتن جاسوسی می‌کنند برای قومی دیگرکه‌نیامده‌اند پیش تو
يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ مِنْۢ بَعْدِ مَوَاضِعِهٖ ۚ يَقُوْلُوْنَ اِنْ اُوْتِيْتُمْ هٰذَا
تغییر می‌دهند سخن را با گذاشتن جایش می‌گویند که اگر به شما این دستور برسد
فَخُذُوْهُ وَ اِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوْا ؕ وَ مَنْ يُّرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهٗ
پس قبول کنید و اگر این دستور نرسد بر حذر باشید و کسی‌که خداوند گمراهی‌او را بخواهد
فَلَنْ تَمْلِكَ لَهٗ مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا ؕ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ
پس توبرای‌او هیچ نمی‌توانی بکنی‌به‌نزد‌خداا‌یشان‌همان‌کسانی‌هستندکه‌خداوندنخواست
اَنْ يُّطَهِّرَ قُلُوْبَهُمْ ؕ لَهُمْ فِى الدُّنْيَا خِزْىٌ ۖۚ وَّ لَهُمْ فِى الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ
دلهایشان را پاک کند برای ایشان است در دنیا ذلّت و برای ایشان است در آخرت عذاب
عَظِيْمٌ ﴿۴۱﴾ سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ اَكّٰلُوْنَ لِلسُّحْتِ ؕ فَاِنْ جَآءُوْكَ فَاحْكُمْ
بزرگ. جاسوس‌اندبرای‌دروغگویی‌وبسیارحرام‌خورندپس‌اگربیایندپیش‌توپس‌قضاوت‌کن
بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ ۚ وَ اِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَّضُرُّوْكَ شَيْـًٔا ؕ وَ
میانشان یااعراض‌کن از ایشان و اگر اعراض‌کنی‌از ایشان‌هیچ‌ضرری‌به‌تونمی‌توانندبرسانند
اِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ ﴿۴۲﴾
واگرقضاوت‌کردی‌پس‌قضاوت‌کن‌میانشان‌به‌انصاف یقیناً‌خداوندمنصفان‌رادوست‌می‌دارد.
وَ كَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ فِيْهَا حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ
وچگونه‌تراحَکَم‌قرارمی‌دهندوبه‌نزدایشان‌تورات‌است‌که‌درآن‌حکم‌خداهست‌بازبرمی‌گردند
مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۴۳﴾

بعد از این و نیستند هیچ‌وقت تسلیـم شونده.

ربط آیات

از رکوع سوم سورهٔ مائده تذکرهٔ اهل کتاب جریان داشت و در این اثنا بعضی مضامین دیگر هم به مناسبت آمده‌بود، در مضامین آینده نیز تذکرهٔ اهل کتاب به میان خواهد آمد اهل کتاب دو گروه بودند: یهود و نصارا، گروه دیگری هم که در واقع یهودی بودند، منافقانه مسلمان شده‌بودند و در جمع مسلمانان اسلام خود را اظهار داشته و هنگام قرارگیری در بین هم کیشان خود، اسلام و مسلمانان را مورد آزار و استهزا قرار می‌دادند.

سه آیهٔ مذکور بیانگر رفتار و اعمال این سه گـروه است کـه در مـقابل احکام و هدایت خداوندی، خواهش های نفسانی خویش را مقدّم می‌دارند. احکام خداوندی را دگرگون ساخته و مطابق خواسته‌های درونـی خـویش در می‌آورند. در آیات مذکور ضمن این‌که چند راهنمایی اساسی و چـند حکـم شرعی برای مسلمانان بیان شده، سرنوشت و عاقبت کار دنیوی و اخروی‌آنان بیان شده‌است

شأن نزول

سبب نزول آیات مذکور را دو واقعه که در عهد مبارک رسول‌کریمﷺ در مدینهٔ منوّره اتّفاق افتاده، می‌دانند: یکی راجع به قتل و قصاص و دیگری متعلّق به زنا و سزای آن.

این امر بر هیچ یکی از علمای تاریخ عالم، مخفی نیست که قبل از اسلام در همه جا و بر همه ظلم و جور، حکومت می‌کرد؛ اقویا ضـعفا را و مـهتران کهتران را برده قرار داده‌بودند. بزرگان و صاحبان قدرت دارای یک گونه قانونی بودند و ضعفا و کوچکترها دارای نوعی دیگر از آن، چنان‌که امروزه در بسیاری

از ممالک که خود را مترقّی و متمدّن می‌گویند. قانون سرخ‌پوستان از قانون سیاه‌پوستان علیحده و جداست.

با ظهور رسول کریم محمّدﷺ و پیاده کردن قانون تساوی حقوق اولاد آدمعليه السلام و آموزش درس انسانیّت امتیازات و تبعیضها بین افراد از بین رفت، به عنوان مثال قبل از رسول کریمﷺ دو قبیلۀ بزرگ از یهود به نامهای بنی نضیر و بنی قریظه در اطراف مدینه سکونت داشتند قبیلۀ بنی‌نضیر از نظر اجتماعی از امتیازاتی برخوردار بود، این وجه امتیاز سبب شده‌بود که نسبت به قوم بنی‌قریظه ظلم و تعدّی روا داشته‌می‌شد و ایشان از جهت ضعف، محکوم به پذیرش هر نوع ستم شوند؛ تا جایی که سر انجام معاهده‌ای را قبیلۀ بنی نضیر بر بنی قریظه تحمیل کرد که بر اساس آن اگر فردی از افراد بنی‌قریظه توسّط قوم بنی نضیر کشته شود، حقّ قصاص وجود ندارد؛ بلکه در عوض آن هفتاد «وسق» خرما به عنوان دیه پرداخت شود (وسق از اوزان عربی است که معادل پنج من و ده سیر می‌باشد(۱)) حال اگر این قضیه بر عکس اتّفاق می‌افتاد نه تنها قصاص وجود می‌داشت بلکه دو برابر دیه نیز پرداخت می‌شد. و اگر مقتول زن می‌بود در عوض آن یک مرد و اگر مرد می‌بود در عوض آن دو مرد و اگر برده می‌بود، یک نفر آزاد از قبیلۀ بنی قریظه به قتل می‌رسید. هم چنین در عوض قطع یک دست یا گوش یا پا، دو دست یا دو پا یا دو گوش از قبیلۀ بنی قریظه قطع می‌شد. چنین قانونی قبل از اسلام بین دو قبیلۀ مذکور رواج داشت که به علّت ضعف، قبیله بنی‌قریظه مجبور به پذیرش آن شده‌بود.

زمانی که رسول کریمﷺ هجرت کرده وارد مدینه شد و مدینه مرکز دارالاسلام قرار گرفت هنوز این دو قبیله در اسلام داخل نشده‌بودند و نیز به هیچ معاهده‌ای هم پای بند احکام اسلام قرار نگرفته بودند، امّا قانون گسترش

۱- هر وسقی شصت صاع و هر صاعی سه کیلوگرم که یک وسق می‌شود ۱۸۰ کیلوگرم. (مترجم)

عدالت اسلامی و سهولتهای عمومی آن را از دور مشاهده می‌کردند. در این عرصه این اتّفاق رخ داد که یک نفر از قبیلهٔ بنی نضیر توسّط فردی از بنی قریظه کشته شد قبیلهٔ بنی نضیر طبق قرارداد منعقدهٔ بین دوطرف، دو برابر دیه یعنی خون‌بها از بنی قریظه مطالبه کرد. افراد قبیلهٔ بنی‌قریظه؛ گرچه اسلام را نپذیرفته و با رسول کریمﷺ قرار دادی نداشتند امّا چون یهودی بودند و طبق پیش گویی‌های تورات که توسط افراد با سواد قبیله بازگو می‌شد به این واقعیّت پی‌برده بودند که رسول الله پیامبر آخرالزّمان است همان پیامبری که در تورات به آمدن آن بشارت داده شده‌بود؛ با علم به این قضیه، تعصّب مذهبی و طمع دنیا مانع شده‌بود تا این قبیله ایمان بیاورند. در صورتی که ظاهر و آشکارا بود که دین آن‌حضرتﷺ پرچم‌دار عدل و انصاف و مساوات و برابری است؛ مع‌الوصف این قبیله برای نجات از ظلم قبیلهٔ بنی نضیر، رسول الله را پناهگاهی برای خود در نظر گرفت و در برابرِ خواستِ دو برابر دیهٔ بنی نضیر، خود داری کردند و در جواب اظهار داشتند که ما و شما (دو قبیله) از یک خاندان دارای یک مکان و یک مذهب یعنی یهودی هستیم، و قرار دادی که تاکنون در این باره بین ما و شما منعقد شده غیر عادلانه بوده و شما به خاطر ضعف ما، آن را به صورت اجبار بر ما تحمیل کرده‌اید؛ حال ما آن را نمی‌پذیریم. این پاسخ، قوم بنی‌نضیر را سخت ناراحت ساخت و نزدیک بود جنگ و خون‌ریزی بین دو قبیله رخ دهد. امّا با مشورت بعضی از سران دو قبیله، اقامهٔ دعوا جهت داوری پیش رسول الله برده شد. قبیلهٔ بنی قریظه چون می‌دانست که رسول‌اللهﷺ ظلم بنی نضیر را نخواهد پذیرفت و بنی نضیر نیز به خاطر صلح و آشتی به این داوری تن داده‌اند؛ امّا قبل از رفتن پیش رسول‌اللهﷺ هر یک از دو قبیله افرادی راکه منافقانه اسلام آورده‌بودند و در پیش رسول اللهﷺ رفت و آمد داشتند، نزد آن‌حضرتﷺ فرستاده تا به نحوی از انحاء از نظریه آن‌حضرتﷺ با خبر شوند و چنانچه مطابق خواست آنها داوری صورت گیرد آنرا بپذیرند در غیر

این‌صورت تن به داوری ندهند، این واقعهٔ شأن نزول را امام بغوی با تفصیل نقل کرده‌است و در «مسند امام احمد» و «سنن ابی داوود» از حضرت عبدالله بن عبّاس رضی‌الله‌عنه خلاصهٔ آن منقول است. (مظهری)

واقعهٔ دیگر در مورد زنا است که تفصیل آن را امام بغوی چنین نقل کرده‌است؛ درمیان یهود خیبر بین دو نفر که از بزرگان یهود بودند عمل زنا رخ داد و چون طبق دستورات تورات سزای آنها سنگسار بود و نمی‌خواستند این سزا در مورد آن دو که از خاندان بزرگ یهود به شمار می‌رفتند، اجرا شود، تصوّر کردند دین اسلام در این مورد سزا و مجازات خفیف‌تری در نظر می‌گیرد؛ لذا افرادی همراه با دو مجرم به پیش قبیلهٔ بنی قریظه فرستاده تا جهت داوری به پیش رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم بروند و چنانچه مجازات خفیف‌تری را اسلام در نظر بگیرد، داوری رسول الله را پذیرفته و در غیر این صورت تسلیم آن نشوند.

چون قبیلهٔ بنی قریظه قبل از داوری متردّد بود که قضاوت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را بپذیرد یا خیر چون نوع داوری مشخص نبود بعد از بحث و گفتگو در بین خویش به این نتیجه رسیدند که چند سردار از ایشان مجرمین را به دربار آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم ببرند تا قضاوت صورت پذیرد. در نتیجه کعب ابن‌اشرف با عدّه‌ای دیگر به خدمت آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم حاضر شدند و سؤال کردند که زن و مرد متأهّل مبتلا به زنا دارای چه نوع مجازاتی هستند؟ آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود که آیا شما قضاوت من را قبول دارید؟

در جواب گفتند: بلی، در آن وقت توسّط حضرت جبرئیل علیه‌السلام حکم الهی مربوط به مجازات زنا که سنگسار کردن است، نازل شد. بیان این مجازات برای زنا توسّط رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم سبب شد که آنها تسلیم به قضاوت نشوند. حضرت جبرئیل علیه‌السلام با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم مشورت کرده که شما به ایشان بگویید در مورد قبول و عدم قبول قضاوت ابن صوریا را حکم قرار دهید در ضمن احوال و صفات ابن صوریا را به آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم نشان داد. آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم به این عدّه

گفت که آیا آن جوان سفید رنگ را که از یک چشم معذور است و در فدک سکونت دارد و به او «ابن صوریا» می‌گویند می‌شناسید؟ در جواب گفتند آری، رسول الله ﷺ پرسید او چه کسی است جواب دادند برجسته‌ترین عالم یهود در روی زمین است. رسول الله فرمود او را بیاورید، چون وی آمد رسول الله ﷺ او را قسم داد و از وی پرسید در تورات مجازات این دو زانی چگونه آمده‌است؟ وی اظهار داشت چون مرا بخدا قسم دادی ناچارم واقعیّت را آشکار کنم و اگر به من قسم نمی‌دادی و این خطر را نمی‌داشتم که با گفتن سخن بی‌جا تورات مرا می‌سوزد حقیقت را نمی‌گفتم و آن این است که حکم تورات همانند اسلام است و مجازات این دو سنگسار است. آن‌حضرت ﷺ فرمود: چرا از حکم تورات سرپیچی می‌کنید! ابن صوریا گفت: حقیقت این است که سزای شرعی زنا در دین ما مانند دستورات اسلام است امّا چون یکی از شاهزادگان به عمل زنا مبتلا شده و در حق او تخفیف قایل شدیم تا مورد او سنگسار واقع نگردد و این عمل زنا وسیلهٔ شخصی دیگر که از طبقه پایین اجتماع بود رخ داد؛ چون حکم سنگسار را خواستیم اجرا نماییم افراد قبیله او اجتماع کرده و گفتند اگر این حکم در مورد شاهزاده اجرا نمی‌شود ما نمی‌گذاریم در مورد مجرم قبیلهٔ ما اجرا شود. این قضیه سبب شد تا دور هم جمع شده و بالآخره حکم تورات را نادیده گرفته و سزاهای خفیف‌تری از قبیل ضرب و شتم، سیاه‌کردن صورت و تظاهر وامثالهم‌را به‌تصویب برسانیم؛ کما این‌که هنوز هم در میان مردم رواج دارد.

خلاصهٔ تفسیر

ای رسول (ﷺ)**! کسانی که دویده در** (سخنان) **کفر، واقع می‌شوند** (یعنی بدون تکلّف با رغبت، این امور را انجام می‌دهند) **آنان ترا در اندوه نیندازند** (یعنی شما به کفریات آنان اندوهگین و متأسّف نباشید) **برابر است که آنان از کسانی باشند که**

با دهان خویش (به دورغ) **می‌گویند که ما ایمان آوردیم و دلهایشان یقین** (یعنی ایمان) **نیاورده‌اند** (مراد منافقین‌اند که در یک واقعه‌ای پیش آن‌حضرت ﷺ حاضر شده‌بودند) **خواه از کسانی باشند که یهوداند** (که‌در واقعهٔ دیگری ایشان حاضر شده‌بودند) **این** (هر دو گروه) **مردم** (جلوتر در بارهٔ دین) **به شنیدن سخنان اشتباه** (از علمای محرّفین) **عادت کرده‌بودند** (و در تأیید همان سخنان اشتباه به جستجو در اینجا آمده) **به سخنان آن‌حضرت ﷺ برای دیگران گوش فرا داشته می‌شوند. قومی که حالتش این است که آنان** (از یک حیث از فرط تکبر و عداوت خود) **به نزد شما نیامدند** (بلکه دیگران را فرستادند، دیگران را که فرستادند نه برای طلب حق بلکه برای این‌که شاید طبق احکام محرّفهٔ خویش سخنی گیرشان بیاید زیرا که از قبل) **کلام** (الهی) **را بعد از این‌که آن** (کلام)**بر جای** (صحیح) **خویش** (قایم) **می‌باشد** (لفظاً یا معناً یا به هر دو طریق) **تبدیل می‌کنند** (چنان‌که طبق همین عادت حکم دیه و رجم را هم با رسم خود تراشیدهٔ خویش تبدیل کردند.

باز به خاطر این احتمال که شاید از شریعت محمّدیه این رسم تقویت گردد جاسوسان خود را در اینجا فرستاند ثالثاً باز هم تنها در صدد این نبودند که موافق رسم تحریفی خود در تلاش امری باشند بلکه علاوه بر آن به قاصدان) **می‌گویند که اگر شما** (در آنجا رفته) **این حکم** (محرّف) **را یافتید آنرا بپذیرید** (یعنی بر عمل به موافق آن اقرار کنید) **و اگر این حکم** (محرف) **گیرتان نیاید پس** (از پذیرفتن آن) **پس حذر باشید**(پس در این قوم فرستنده، که این مردم به خاطر جاسوسی آنان آمده بودند چند عیب وجود داشت: اوّل، تکبّر و عداوت که سبب عدم حضور خودشان قرار گرفت. دوم، هدف‌شان طلب حق نبود، بلکه حق را تحریف کرده در فکر تأیید آن شدند. سوم، دیگران را هم از پذیرفتن حق باز داشتند. تا اینجا بیان مذمّت هر یکی از فرستندگان و فرستاده شدگان علیحده بیان گردید در آینده بیان مذمّت همه باهم است) **و** (اصل این است که) **کسی که خراب** (و گمراه) **بودن او منظور خدا باشد** (اگرچه این منظوری تخلیقی بعد از عزم گمراهی آن گمراه باشد) **پس برای او** (ای مخاطب) **نمی‌توانی نزد خدا**

زور بگویی (که‌نگذاری این گمراهی پدید آید، این یک ضابطهٔ عمومی شد الآن چنین بفهمید که) **ایشان چنین‌اند که خدای‌تعالیٰ نمی‌خواهد که** (کفریات) **قلوب ایشان را پاک کند** (زیرا که خود آنان نمی‌خواهند، بنابر این الله تعالیٰ تخلیقاً تطهیر نمی‌فرمایند؛ بلکه به سبب اراده گمراهی ایشان تخلیقاً خراب شدن‌شان مورد نظر است. پس طبق قاعده مذکور کسی نمی‌تواند به آنان هدایت دهد مطلب این‌که وقتی که خود آنان می‌خواهند که فاسد بمانند و بعد از عزم، تخلیق این فعل عادت الهی است و کسی نمی‌تواند جلوی تخلیق الهی را بگیرد پس برای به راه‌آمدن آنان چه توقع می‌شود؟ از این برای پیغمبرﷺ تسلّی خواهد شد که از آن جا کلام آغاز شده‌بود پس ابتدا و انتهای کلام بر مضمون تسلّی قرار گرفت در آتیه ثمرهٔ آن اعمال را بیان می‌فرماید که) **برای** (همهٔ) **ایشان در این دنیا رسوایی است و در آخرت برای** (همه) **ایشان عذاب عظیم** (دوزخ) **است** (چنان‌که برای منافقین این رسوایی پیش آمد که مسلمانان از نفاق ایشان اطّلاع یافتند و همه به نگاه ذلّت به آنان می‌نگریستند و ذکرقتل و قید و تبعیدی یهود در روایات مشهور است، و عذاب آخرت که روشن است) **ایشان** (در بارهٔ دین) **به شنیدن سخنان اشتباه معتاداند** (همان‌طورکه قبلاً آمد) **بسیار** (مال) **حرام خورند** (و همین حارصی ایشان را بر غلط بیانی که در عوض آن به ایشان نذر و نیازی می‌رسید عادی کرده‌است‌وقتی که حالتشان این‌طور است) **پس اگر ایشان** (پرونده‌ای از خود برداشته) **به نزد شما** (برای قضاوت) **بیایند پس** (شما اختیار دارید) **در** (پرونده) **ایشان قضاوت بکنید یا آنان را برگردانید و اگر شما** (بر این مصمّم شدید که) **آنان را برگردانید پس** (به فکر این نباشید که مبادا ناراضی شده سر دشمنی بگیرند زیرا که) **آنان نمی‌توانند کوچکترین ضرری به تو برسانند** (چرا که خدا محافظ شماست) **و اگر شما** (بر قضاوت مصمم شدید و) **قضاوت کردید پس در میان ایشان موافق به عدل** (یعنی قانون اسلام) **قضاوت بفرمایید یقیناً خداوند عادلان را دوست خواهند داشت** (و الآن عدل منحصر در قانون اسلام است پس همان کسانی محبوب خدا خواهند شد که موافق به این قانون قضاوت کنند) **و** (موجب حیرت است که) **آنان**

(دربارۀ دین) **چگونه برای قضاوت حاضر می‌شوند در حالی‌که به نزد ایشان تورات** (موجود) **است و در آن حکم خدا** (نوشته) **است** (که‌آنان مدّعی پذیرفتن آن می‌باشند، اوّلاً این امر بعید به نظر می‌رسد) **باز** (این حیرت از این پخته‌تر شد که) **بعد از** (تقاضای) **این** (قضاوت وقتی که قضاوت شما را می‌شنوند از آن هم) **بر می‌گردند** (یعنی اوّلاً در آمدن ایشان برای قضاوت تعجّب بود امّا این تعجّب می‌توانست به این احتمال برطرف بشود که شاید حقّانیت شما برای آنان واضح شده‌باشد به این خاطر آمده‌باشند امّا وقتی که این قضاوت را نپذیرفتند آن تعجّب باز تازه گشت که الآن آن احتمال هم باقی نماند پس چه چیزی باعث شد که ایشان قضاوت خود را در این جا آوردند) **و** (از این هر عاقل می‌تواند اندازه گیری کند که) **ایشان هرگز معتقد نیستند** (و در اینجا از روی اعتقاد نیامده‌اند بلکه به غرض خویش آمده‌اند و وقتی عدم تسلیم دلیل عدم اعتقاد است از این هم معلوم شد که همان‌طورکه ایشان به حضرت محمّدﷺ اعتقاد ندارند هم چنین در کتاب خود هم اعتقاد کامل ندارند وگرنه آن را گذاشته چطور می‌آمدند، الغرض از هر دو طرف رفته‌اند، که به بر آن اعتقاد دارند که آن ها انکار کرده‌اند و نه به آن اعتقاد دارند که مدّعی آن می‌باشند).

معارف و مسایل

علّت و اسباب نزول این آیه و آیات بعدی قبلاً به تفصیل بیان گردید. حال خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌نماییم، خصلت و صفت گذشتۀ یهود بود که در مورد قضاوت معمولاً به خاطر جاه و مال یا قوم و خویش مطابق میل و خواهش‌های نفسانی خود فتوا صادر می‌کردند به خصوص اگر از فرد شریفی جرمی صادر می‌شد سزای خفیف و سبکی برای او در نظر گرفته می‌شد و لو این‌که سزای او در تورات سخت و شدید باشد، به همین منظور قرآن می‌فرماید:

«يحرفون الكلم من بعد مواضعه» تشریف فرمایی رسول اللهﷺ به مدینه و رواج نظام اسلامی که شامل یک انتظام معقول جهت انسداد جرایم بود و از طرفی شامل دستوراتی در زمینهٔ مراعات دربارهٔ بسیاری از کارها بود به قوم یهود فرصتی دست داد تا در مورد مشخّص شدن سزای جرمهایی که احکام تورات را تغییر داده‌بودند جهت داوری پیش رسول اللهﷺ بیایند و از احکام سهل و آسان اسلامی استفاده کنند و مورد اتهام تحریف تورات نیز قرار نگیرند. البتّه در این مورد قبل از مراجعه به رسول اللهﷺ به طریقی قضیهٔ مورد نظر را استفتا کرده؛ اگر احساس می‌کردند که به نفع آنها حکم صادر می‌شود، جهت قضاوت پیش رسول‌اللهﷺ می‌آمدند و در غیر این‌صورت سر باز می‌زدند. رسول‌اللهﷺ از این جهت ناراضی بودند؛ امّا خداوند متعال در ابتدای آیه، تسلّی خاطر آن‌حضرتﷺ را فراهم ساخت و معلوم ساخت که عاقبت کار به نفع رسول‌اللهﷺ است. هم چنین خبر داد که ایشان بااخلاص شما را حَکَم قرار نمی‌دهند؛ زیرا در ارادهٔ ایشان خبث و بد طینتی وجود دارد. هم چنین در آیهٔ بعدی به آن‌جنابﷺ اختیار داد که مجاز هستید در مورد قضاوت و داوری آنان و یا ردّ دعوی و عدم قبول قضاوت بین آنها؛ و نیز روشن ساخت که در صورت عدم قبول داوری ایشان نمی‌توانند کوچکترین ضرری به شما برسانند، و همین است مقصود آیه: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ» و در آیه بعدی فرمود که اگر شما بخواهید قضاوت کنید؛ پس در این باره به شما ارشاد شده که قضاوت باید مطابق به عدل و انصاف باشد. منظور این‌که این قضاوت را مطابق به شریعت خویش انجام دهید، زیرا که بعد از بعثت رسول کریمﷺ همهٔ شرایع قبلی و قوانین آنها منسوخ شده؛ مگر آنهایی که در قرآن کریم و شریعت مصطفوی مانده بود؛ بنابر این در آیات بعد صدور حکم را بر خلاف قانون الهی یا موافق به رسم و رواج، ظلم و فسق و کفر قرار داد.

ضابطهٔ پرونده‌های غیر مسلمانان در حکومت اسلامی

در این باره باید بدانید، یهودیانی که پرونده‌های خود را جهت داوری و قضاوت پیش رسول الله ﷺ می‌فرستادند نه بر شریعت رسول الله ﷺ ایمان داشتند و نه زیر سلطهٔ حکومت مسلمانان (ذمّی) بودند؛ تنها با رسول‌الله ﷺ معاهدهٔ ترک جنگ و مخاصمه برقرار کرده‌بودند به همین دلیل به رسول الله ﷺ اختیار داده‌شد که نسبت به قبول و یا مسترد کردن ادّعای آنها مجاز باشند؛ زیرا هیچ مسئولّیتی نسبت به آنها حکومت اسلامی نداشت؛ البتّه اگر ایشان ذمّی می‌بودند و جهت قضاوت به حکومت اسلامی مراجعه می‌کردند داوری بین ایشان بر حاکم وقت فرض می‌شد و مسترد کردن جایز نمی‌گشت. زیرا حفظ حقوق ذمّیها و نگهداری ایشان از ظلم تنها بر عهدهٔ حکومت اسلامی است؛ بلکه لازم و همانند حفظ و نگهداری حقوق مسلمانان فرض است. لذا در آیه‌ای دیگر چنین فرموده‌است: «وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَائَهُمْ» یعنی اگر ایشان دعوای خود را نزد شما بیاورند، قضاوت ایشان را طبق شریعت خویش انجام دهید. در این آیه به جای اختیار دادن، معیّن ساخت که میان ایشان قضاوت بفرما.

امام «ابوبکر جصّاص» در «احکام‌القرآن» این دو آیه را چنین تطبیق داده‌است که آیهٔ قبلی که در آن اختیار داده‌شده‌است راجع به آن غیر مسلمانانی است که ساکن کشور اسلامی نبوده و یا ذمّی نباشند؛ بلکه در کشور خویش سکونت داشته و با آنان معاهده برگزارشده‌است. مانند بنی قریظه و بنی نضیر که با حکومت اسلامی هیچ نوع تعلّقی نداشتند فقط به وسیلهٔ یک نوع معاهده بر ترک جنگ پای بند بودند. و آیهٔ دوم متعلّق به آن غیر مسلمانانی است که ذمّی بوده و ساکن کشور اسلامی تحت سلطنت حکومت اسلامی قرار گرفته‌اند.

حال این امر قابل توجّه است که در آیهٔ اوّل اختیار و در آیهٔ دوم به آن حضرتﷺ چنین ارشاد شده‌است که هرگاه در میان این غیر مسلمانان قضاوت می‌فرمایی طبق حکم نازل شدهٔ خدا یعنی شریعت خویش قضاوت بفرما. توضیح این‌که این حکم متعلّق به آن ادّعاهایی است که ذکر آنها در شأن نزول این آیات گذشت. یک مورد سزای قتل و دیه بود و مورد دیگر زنا و سزای آن. در چنین قضایایی سزای جرایم و قانون همهٔ جهان یکی است که به آن قانون عمومی گفته می‌شود. در قانون عمومی بین طبقات یا مذاهب فرق واقع نمی‌شود؛ مثلاً سزای دزد قطع ید است پس این تنها مختصّ مسلمانان نیست؛ بلکه همهٔ افراد ساکن یک کشور را شامل می‌شود. همچنین سزای قتل و زنا همه برای عموم یکسان است.

البتّه لازم نیست که قضاوت و حلّ و فصل امور مذهبی و شخصی غیر مسلمانان باید مطابق شریعت اسلام باشد. خود آن‌حضرتﷺ شراب و خنزیر را برای مسلمانان حرام قرار داد و بر ارتکاب آن سزا مقرّر کرد امّا غیر مسلمانان را در بارهٔ آن آزاد گذاشت و گاهی در معاملات شخصی غیر مسلمانان از قبیل نکاح و غیره مداخله نفرمود. نکاحی را که طبق مذهب آنها صحیح بود برقرار گذاشت.

مجوسیان منطقهٔ هجر و یهودان و نصارای مقام وادی قری ذمّی حکومت اسلام قرار گرفتند و آن‌حضرتﷺ اطلاع داشت که نزد مجوسیان ازدواج با مادر و خواهر حلال است. همچنین نزد یهود و نصارا هم نکاح در عدّه و بدون شهود معتبراست امّا آن جناب ﷺ در معاملات شخصی ایشان هیچ‌گونه مداخله‌ای نفرمود و ازدواج ایشان را برقرارگذاشت.

خلاصه این‌که غیر مسلمانان که ساکن حکومت اسلامی باشند، قضاوت معاملات شخصی و مذهبی ایشان طبق مذهب و خیال خود ایشان گذاشته می‌شود و اگر نیازی به فصل خصومات پیش بیاید پس حاکمی از مذهب خود

آنان را مقرّر می‌نماید تا موضوع آنها را حلّ و فصل نماید.

البتّه اگر دو فرقه به نزد حاکم مسلمانان مراجعه کرده، بر قضاوت ایشان راضی باشند، پس حاکم مسلمان طبق شریعت خویش قضاوت خواهدکرد؛ زیرا که اکنون او از جانب دو گروه به منزلهٔ حَکَم ثالث قرار گرفته‌است. آیهٔ کریمهٔ «اَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ» که در آینده می‌آید، در آن به آن‌حضرتﷺ دستور داده شده‌است که طبق شریعت اسلام قضاوت بفرماید. یا به این خاطر است که معامله متعلّق به قانون عمومی است که در آن هیچ فرقه و گروهی مستثنیٰ نیست و یا مبتنی بر این است که خود ایشان رسول کریم ﷺ را حَکَم پذیرفته برای قضاوت نزد او آمده‌اند و روشن است که قضاوت آن‌جنابﷺ همان باید باشد که که بر آن ایمان دارد؛ یعنی شریعت اسلام. به هر حال در اوّلین آیه از آیات مذکور به آن‌حضرتﷺ تسلیت آمده و بعداً آن‌حضرتﷺ از توطئه های یهود مطّلع گشته است و «یٰۤاَیُّهَا الرَّسُوْلُ لَا یَحْزُنْكَ الخ» بیانگر این مطلب است که ای رسول وفدی (گروهی) که از منافقین است و در باطن وابسته به یهود می‌باشد به پیش شما می‌آید و با بر شمردن چند خصلت از (وفدی) که از خصایل کفر است، مسلمانان را آگاه ساخته تا از آن دوری جویند.

یکی از خصایل بد یهود

اوّلین خصلت بد یهود را چنین بیان نمود: «سَمّٰعُوْنَ لِلْکَذِبِ» یعنی ایشان به استماع سخنان دروغ و اشتباه عادت دارند و چنان پیرو عالم نمایان غدّار یهوداند که باوجود مشاهدهٔ علنی تخلّف آنان از احکام تورات باز هم از ایشان پیروی می‌کنند، و داستانهای اشتباه آنها را می‌شنوند.

ضابطهٔ پیروی عوام از علما

همان‌طورکه خداوند برای تحریف کنندگان و مشمول قراردهندگان چیزهای اشتباه را در احکام خدا و رسولﷺ وعید، در نظر گرفته آنانرا هم شدیداً مجرم قرار داده‌است؛ زیرا نباید چنین افرادی را امام قرار داده و به شنیدن و فرمانبرداری از گفته‌های دروغین و روایات اشتباهی و جعلی آنان تن در دهند. این مطلب راهنمایی مهمّی است برای مسلمانان اگر چه راه عمل کردن عوام‌الناس جاهل در مسایل دینی آن است که به فتویٰ و تعلیم علما عمل کنند، امّا در این صورت هم کاملاً تبرئه نخواهند شد زیرا در انتخاب عالم و مرجع باید کاملاً تحقیق به عمل آورده‌شود مانند مریضی که جهت مداوا می‌خواهد به دکتر مراجعه کند وی قبل از آن‌که به دکتر مراجعه کند، دربارهٔ دکتر مورد نظر و نوع طبابت و مداوای او تحقیقی به‌عمل می‌آورد و حال اگر بعد از تحقیق به دکتری که مراجعه کرده روشن‌شد که از طبیبان متقلّب است و یا دواهای اشتباهی می‌نویسد چنین شخصی در نزد صاحبان عقل مورد ملامت و سرزنش واقع نمی‌شود، امّا فردی که بدون تحقیق به دکتر بی‌تجربه‌ای مراجعه نماید شدیداً مورد ملامت و سرزنش دیگران قرار می‌گیرد، حالِ عوام‌الناس در مسایل دینی نیز چنین است که گذشت، زیرا اگر با شناخت و تحقیق، عالمی را به عنوان مرجع مقتدای خود قرار داده و به فتوای او عمل کردند در نزد خدا و خلق خدا معذور خواهندبود.

در این مورد رسول‌اللهﷺ فرموده: «فان اثمه علی من افتی» یعنی اگر در چنین صورتی عالم و مفتی اشتباه کرده و مقتدیان به فتوای اشتباه او عمل کردند، گناهکار نمی‌شوند؛ بلکه گناه متوجّه آن عالم و مفتی می‌شود که عمداً اشتباه کرده یا در حدّ امکان از اندیشه و فکر خود استفاده نکرده یا این‌که اصلاً صاحب علم نبوده و با فریب و نیرنگ خود را در این مقام جا زده باشد، امّا اگر

کسی بدون تحقیق به فکر خویش کسی را عالم و مقتدا قرارداده بر قول او عمل کند و او فی‌الواقع اهل آن نباشد، پس وبال او تنها بر عالم و مفتی نیست بلکه این شخص خودش نیز شریک جرم است؛ چون بدون تحقیق زمام ایمان خویش را به دست چنین کسی سپرده‌است و قرآن در حق چنین اشخاص می‌فرماید: «سَمّٰعُوْنَ لِلْکَذِبِ» یعنی ایشان به شنیدن سخنان دروغ عادت دارند. و بدون تحقیق به علم و عمل و امانت و دیانت مقتدایان خویش پیرو ایشان قرار گرفته‌اند و به شنیدن و پذیرفتن روایات جعلی و اشتباه معتاد شده‌اند.

قرآن کریم با بیان این حالت یهود، در واقع مسلمانان را از این خصلت بر حذر داشت. امّا متأسّفانه در جهان امروز بزرگترین عامل زوال مسلمانان آن است که در مسایل دنیوی بسیار هوشیار و زرنگ و چالاک‌اند. امّا در بارهٔ مسایل دینی بی‌توجّه و بی‌تعهّداند. مثلاً در مورد امور دنیوی اگر مریض باشند به بهترین دکتر مراجعه کرده و یا اگر پرونده‌ای قضایی داشته‌باشند بهترین وکیل را انتخاب کرده، و در ساختن منزل به بهترین مهندس و معمار روی می‌آورند؛ ولی در امور دینی با دیدن وضع ظاهری یک فرد شبیه به روحانی که دارای ریش و پیراهن و عبا و قبای مخصوص این قشر است و یا چند کلمه از او بشنوند به او اقتدا کرده و به گفته‌های او عمل کرده و به فتوای او بدون این‌که در بارهٔ علم و تحصیل و ذوق دینی و خدمات علمی او تحقیق کرده‌باشند، عمل می‌کنند.

نتیجهٔ آن این است که بعضی مسلمانان که متوجّه طرف دین می‌باشند، عدّهٔ زیادی از ایشان در دام فریب واعظان جاهل، پیران مغازه‌دار مبتلا شده از جادهٔ صحیح خارج می‌شوند؛ علم دین ایشان تنها دانستنی‌هایی می‌باشد که در آن برخورد با خواهش‌های نفس پیش نیاید و آنان خوشحال‌اند که ما به راه دین می‌رویم و بسیار عبادت می‌کنیم امّا حقیقت آن را قرآن در این الفاظ بیان

فرموده‌است: «اَلَّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا»[1] یعنی ایشان کسانی هستند که سعی و عمل ایشان در دنیا برباد شده‌است و آنان به کفر خود می‌پندارند که ما بسیار کار خوبی انجام داده‌ایم.

خلاصه این‌که قرآن کریم حالت این منافقان یهود را در الفاظ «سَمّٰعُوْنَ لِلْکَذِبِ» بیان فرموده یک اصل مهم و بزرگی نشان داد که عوام جاهل از پیروی علما چاره‌ای ندارند؛ امّا بر آنان لازم است که بدون تحقیق کسی را عالم و مقتدا قرار ندهند و معتاد به شنیدن سخنان اشتباه مردمان ناآگاه نباشند.

یک خصلت بد دیگر یهود

دومین خصلت بد این منافقین را چنین نشان داد که: «سَمّٰعُوْنَ لِقَوْمٍ اٰخَرِیْنَ لَمْ یَاْتُوْکَ» یعنی، ایشان به ظاهر برای دریافت یک مسئلهٔ دینی به پیش شما می‌آیند امّا در حقیقت مقصدشان نه دین است و نه دریافت کردن حکم دینی؛ بلکه ایشان برای قوم یهود جاسوسی می‌کنند که خود به صورت تکبّر در خدمت شما نیامده‌اند، بلکه ایشان فقط خواهان نظریهٔ شما در بارهٔ زنا مطابق خواهش نفسانی خویش‌اند.

در این برای مسلمانان آگهی است که برای دریافت کردن فتوا از عالم دین شرط‌است که نیّت دریافت کننده این باشد که حکم خدا و رسولﷺ را دریافته اتّباع کند. تنها دریافتن آرای مفتیان و تلاش حکم مطابق به خواهش خود علناً پیروی نفس و شیطان است که از آن باید اجتناب کرد.

سومین خصلت بد، تحریف کتاب الله است.

سومین خصلت ناپسند ایشان تحریف کلام الله است که خلاف واقع

۱- سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۰۴.

احکام الهی را تعبیر و تفسیر می‌کنند؛ از این مطلب، تغییر و تبدیل الفاظ تورات و یا تأویل در معانی آنها را شامل می‌شود، قوم یهود به هر دو عمل فوق عادت داشتند.

مسلمانان باید بدانند که مسئولیّت حفظ قرآن کریم را خداوند بر عهده گرفته و کسی نمی‌تواند کوچکترین تحریف لفظی در آن به وجود آورد؛ زیرا علاوه بر صحف چاپ شده، قرآن کریم در سینهٔ میلیونها نفر محفوظ است؛ و کوچکترین تغییرات حرکتی در آن کنترل می‌شود، امّا تحریف معنوی به ظاهر امکان پذیر است و تحریف کنندگان نیز دست به چنین عملی زده‌اند؛ ولی از آنجایی که خداوند چنان نظامی را حکمفرما ساخته است که بر اساس آن گروهی استوار و پابرجای می‌مانند که مطابق مفاهیم صحیح قرآن و سنّت عمل نمایند. لذا در این راستا پردهٔ حجاب از چهره کریه تحریف کنندگان برداشته می‌شود.

چهارمین خصلت بد رشوه خواری است.

چهارمین خصلت و ویژگی نا شایستهٔ آنان را قرآن چنین بیان می‌فرماید: «اَکّٰلُوْنَ لِلسَّحۡتِ» یعنی ایشان به خوردن «سُحْت» عادت دارند. معنی لفظی «سحت» ریشه کن کردن و به باد دادن چیزی است. در باره این معنی، قرآن کریم در آیهٔ ۶۱ سورهٔ طه فرموده‌است: «فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ» یعنی اگر شما از حرکت ناپسند خود باز نیایید خداوند شما را با عذاب خویش مستأصل خواهند کرد؛ یعنی ریشه و بنیاد شما را از بیخ خواهند کَند، مراد از لفظ «سحت» در قرآن، رشوه‌است.

حضرت علی رضی الله عنه، ابراهیم نخعی، حسن بصری، مجاهد، قتاده، ضحاک و غیره از ائمهٔ تفسیر آن را به رشوه تفسیر کرده‌اند. به رشوه‌گرفتن از آن جهت

«سحت» گفته می‌شود که نه تنها رشوه گیرنده و رشوه دهنده را برباد می‌کند بلکه اساس و پایهٔ مُلک و ملّت و امنیّت عموم را نیز برباد می‌سازد؛ زیرا در کشوری که رشوه‌خواری رواج داشته باشد، قانون به مرحلهٔ اجرا در نمی‌آید؛ در نتیجه امنیّت ملک و ملّت که بر اساس قانون است برقرار نمی‌شود. و هر گاه قانون امنیّت به مرحلهٔ عمل در نیاید، جان و مال و حیثیت و آبروی مردم مصون نمی‌ماند. از این جهت است که در شریعت اسلام به آن سُحت گفته و حرام قرار داده شده‌است. علاوه براین هر تحفه و هدایایی که به حکّام و امرا برای سدّ باب تقدیم می‌گردد، مطابق حدیث صحیح رشوه‌بوده و تحریم شده‌است. (جصاص)

رسول خدا در حدیثی فرموده‌است: خداوند بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده لعنت کرده‌است و همچنین فردی که در این مورد بین آن دو، واسطه قرار گیرد.

طبق تعریف شرعی، رشوه عبارت از آن چیزی است که در برابر انجام عملی که احتیاج به معاوضه ندارد، از فردی گرفته شود؛ مثلاً اگر انجام کاری که از فرایض و وظایف کسی بوده و آن شخص ملزم به انجام آن است؛ امّا در برابر انجام آن از صاحب کار، چیزی دریافت کند؛ مانند فردی که در استخدام دولت است و در انجام مسئولیتش از افراد چیزی مطالبه نماید.

هم چنین پدر و مادری که مسئولیت ازدواج فرزند خویش را به عهده دارند، اگر کسی را داماد کردند و در عوض آن از داماد چیزی دریافت کنند، رشوه محسوب می‌شود. و بر روزه و نماز و حج و تلاوت قرآن که از عبادات اند و بر ذمّهٔ مسلمین قرار دارند کسی بخواهد آنها را انجام دهد و در عوض از فردی چیزی دریافت نماید، رشوه محسوب می‌شود؛ تعلیم قرآن و امامت از این امر مستثنی هستند.

پس اگر کسی رشوه گرفته، در قبال کاری که انجام داده، او به خاطر

رشوه‌گیری گناهکار خواهد شد و آن چیز برای او «سحت» به شمار آمده و حرام است. و اگر به نیّت رشوه بر خلاف حق، کاری انجام دهد جرم شدید دیگری محسوب می‌شود. اتلاف حق و تبدیل و تغییر حکم الهی علاوه بر اینهاست که گذشت، خداوند مسلمانان را نجات دهد.

اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ فِيْهَا هُدًى وَّ نُوْرٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّوْنَ

ما نازل کردیم تورات را که در آن هدایت و روشنی است حکم می‌کردند به آن پیامبران

الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا لِلَّذِيْنَ هَادُوْا وَالرَّبّٰنِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ بِمَا

فرمانبردار برای یهود و حکم می‌کردند درویشان و علما به سبب این‌که

اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللهِ وَكَانُوْا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ

محافظ مقرر شده بودند بر کتاب الله و مقرر بودند بر آن گواه پس شما نترسید از مردم

وَاخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوْا بِاٰيٰتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلًا وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ

و بترسید از من و نخرید در عوض آیات من قیمت قلیل و هر کس که حکم نکند به آنچه

اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ﴿۴۴﴾ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيْهَآ اَنَّ النَّفْسَ

نازل کرده‌است خدا پس ایشانند کفار. و نوشتیم بر ایشان در آن کتاب که نفس

بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَ الْاُذُنَ بِالْاُذُنِ

به‌عوض نفس است و چشم به عوض چشم و بینی به عوض بینی و گوش به عوض گوش

وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهٗ

و دندان به‌عوض دندان و به عوض جراحات برابری است و هرکس که بخشد او از گناه تبرئه شد

وَ مَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۴۵﴾ وَ قَفَّيْنَا

و هر کس که حکم نکند به آنچه نازل کرده‌است خدا پس ایشانند ظالم. و پست سر فرستادیم

عَلٰٓى اٰثَارِهِمْ بِعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ وَاٰتَيْنٰهُ

بر نقش قدمشان عیسی پسر مریم را تصدیق کننده به تورات که جلو از او بود و دادیم به او

الْاِنْجِيْلَ فِيْهِ هُدًى وَّ نُوْرٌ وَّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰةِ وَ
انجیل را که در آن هست هدایت و روشنایی و تصدیق می‌کرد به کتاب جلوتر از خود تورات
هُدًى وَّ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ ﴿۴۶﴾ وَ لْيَحْكُمْ اَهْلُ الْاِنْجِيْلِ بِمَاۤ
و راه نشان دهنده و نصیحت بود برای متقیان. وباید حکم کنند اهل انجیل به آنچه
اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيْهِ ۚ وَ مَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِكَ
خدا در آن نازل کرده‌است و هر کسی که حکم نکند به آنچه خدا نازل کرده پس ایشان اند
هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿۴۷﴾ وَ اَنْزَلْنَاۤ اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا
فاسق و نافرمان. و نازل کردیم بر تو کتاب راست که تصدیق کننده‌است
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتٰبِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ
به کتب گذشته ونگهبان است به مضامین آنها پس حکم کن میان ایشان به آنچه خدا نازل کرده
وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ الْحَقِّ ؕ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ
وپیروی نکن از خواهش های ایشان که بگذاری راه راست را که به نزد تو آمده وداده‌ایم به هر یکی از شما
شِرْعَةً وَّ مِنْهَاجًا ؕ وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَّ لٰكِنْ
یک دستور و یک راه و اگر خدا می خواست همهٔ شما را بر یک دین قرار می داد امّا می خواهد که
لِّيَبْلُوَكُمْ فِيْ مَاۤ اٰتٰىكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ ؕ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا
بیازماید شما را در آنچه به شما داده پس سبقت بگیرید در نیکی ها به طرف خداست بازگشت همهٔ شما
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ﴿۴۸﴾ وَ اَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ
پس نشان می دهد که شما در چه چیزی اختلاف داشتید. ودستور داد که حکم کن در میان ایشان
بِمَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ اَنْ
به آنچه خدا نازل کرده وپیروی نکن از خواهش‌های ایشان و برحذر باش از این که
يَّفْتِنُوْكَ عَنْۢ بَعْضِ مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ ؕ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ
فریب دهند تو را از چنین حکم که خدا نازل کرده‌است بر تو، پس اگر تسلیم نشدند بدان که

اَنَّمَا يُرِيْدُاللهُ اَنْ يُّصِيْبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ ۚ وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ

خدا چنین می‌خواهد تا که برساند به ایشان سزای گناهان ایشان‌را: و بسیاری از مردم

لَفٰسِقُوْنَ ﴿۴۹﴾ اَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُوْنَ ۚ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ

نافرمان‌اند. آیا می‌خواهند حکم زمان کفر را، و کیست بهتر از خدا

حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ ﴿۵۰﴾

حکم کننده برای یقین کنندگان.

ربط آیات

این هفتمین رکوع سورهٔ مائده است که در آن حق تعالیٰ یهود و نصارا و مسلمین را باهم بر یک حکم مهم و خاص هشدار داده‌است که ذکر آن در سورهٔ مائده به صورت پراکنده از سطور گذشته شروع و جریان دارد. و آن است معاملهٔ خلاف ورزی به عهد و پیمان که با خدا بسته شده‌است و تغییر و تبدیل و تحریف و تأویل در احکام فرستاده شدهٔ خدا که یهود و نصارا همواره به آن عادت داشتند.

اوّلاً خداوند متعال در این رکوع به یهود اهل تورات خطاب فرموده در دو آیهٔ ابتدایی، آنان را بر کجروی و کارهای بد آنان هشدار داد. و در ضمن بعضی از احکام متعلّق به قصاص را به این مناسبت ذکر فرموده که در آیات گذشته واقعهٔ توطئهٔ یهود که ذکر آن رفت هم متعلّق به قصاص بود که بنی نضیر در دیه و قصاص قایل به مساوات نبودند؛ بلکه بنو قریظه را بر گرفتن دیه کمتر اجبار کرده‌بودند. در این دو آیه یهودیان را بر این‌که برخلاف قانون الهی قانون خود را تنفیذ کرده‌بودند، هشدار می‌دهد و مرتکبین چنین امری را کافر و ظالم معرّفی می‌کند.

بعد از این، در آیهٔ سوم، نصارا را نیز خطاب کرده بر اجرای قانون بر

خلاف قانون نازل کردهٔ خدا تنبیه فرمود و مرتکبین چنین اعمالی را سرکش و نافرمان قرار داد. بعد از آن در آیهٔ چهارم و پنجم و ششم رسول کریمﷺ را مخاطب قرارداده تا مسلمانان به این موضوع راهنمایی شوند و از مبتلا شدن به امراض اهل کتاب بپرهیزند، تا به خاطر طمع مال و جاه به تبدیل و تغییر احکام الهی مشغول نگشته و از ایجاد و وضع قوانین از جانب خود و آن هم بر خلاف قانون الهی اقدام نکنند.

ضمناً یک مسئلهٔ اساسی و مهمّ دیگری بیان شده‌است و آن این‌که: اگرچه تمام انبیاعلیهم السلام طبق اصول اعتقادی پای بند اطاعت حق جلّ شانه هستند؛ امّا به مقتضای حکمت به هر پیغمبری مناسب با زمان او شریعتی عطا شده‌است که با شریعتهای دیگر اختلافات جزئی و فرعی دارد. این مطلب حاکی از آن است که بر هر پیامبری با توجّه به مقتضای زمان شریعتی عنایت شده‌است که دارای حکمت و واجب الاتّباع بوده‌است و با آمدن شریعت دیگر، شریعتهای قبلی منسوخ شده و جدیدترین آنها واجب الاتّباع و دارای حکمت و مصلحت است.

خلاصهٔ تفسیر

ما(بر موسی علیه السلام) **تورات را نازل فرموده‌بودیم که در آن** (راجع به عقاید صحیح هم) **هدایت بود و** (راجع به احکام عملی هم) **توضیح بود. انبیای** (بنی‌اسرائیل علیهم السلام) **که** (با وجود مطاع و مقتدا بودن ایشان برای میلیونها مردم) **مطیع الله بودند و موافق با این** (تورات) **به یهود حکم می‌دادند و** (همچنین از میان ایشان) **اهل الله و علما هم** (موافق به همین که در آن وقت شریعت هم همین بود حکم می‌دادند) **به سبب این‌که** (این اهل الله و علما) **بر حفظ** (عمل کردن و عامل گردانیدن) **این کتاب الله** (به وسیلهٔ انبیاء الله علیهم السلام) **دستور داده شده بودند و آنان به این** (یعنی به عمل

کردن و عامل گردانیدن) **معترف بودند** (یعنی چون به ایشان این حکم داده شده‌بود و ایشان این حکم را پذیرفته بودند بنا بر این همیشه بر این استوار بودند) **پس** (ای علما و رؤسای یهود این زمان وقتی که همیشه همهٔ مقتدایان شما تا فی الحال تورات را تسلیم داشته‌اند) **شما هم** (در بارهٔ تصدیق رسالت محمّدیه که در تورات به آن حکم شده) **از مردم نترسید** (کهٔا گرما تصدیق بکنیم از نظر عموم مردم مقام ما کاسته می‌شود) **و تنها از من بترسید** (که‌بر عدم تصدیق سزا خواهم داد) **و در عوض احکام من متاع قلیل** (دنیا را که وسیلهٔ عوام به شما می‌رسد) **نگیرید** (که‌همین حبّ جاه و حبّ مال سبب شده‌است بر عدم تصدیق شما) **و** (یاد داشته باشید) **که هر شخص که موافق با دستور نازل شدهٔ خدا حکم نکند** (بلکه حکم غیر شرعی را قصداً شرعی نشان داده موافق به آن حکم کند) **پس چنین اشخاصی کاملاً کافراند** (همان طوری که ای یهود شما می‌کنید که در عقاید هم مثل عقیدهٔ رسالت محمّدیه و در اعمال هم مانند حکم رجم و غیره خودتراشیده‌ها را حکم الهی معرفی کرده در ضلال و اضلال مبتلا می‌شوید) **و ما بر این** (یهود) **در این** (تورات) **این امر را فرض کرده‌بودیم که** (اگر یکی دیگری را بناحق عمداً بکشد یا مجروح بکند و صاحب حق مدّعی باشد پس) **نفس، عوض نفس است و چشم، عوض چشم و بینی، عوض بینی و گوش، عوض گوش و دندان، عوض دندان** (و همچنین) **برای جراحات ویژه** (دیگر) **هم عوضی هست پس هرکسی که** (مستحقّ گرفتن قصاص شده باز هم) **آن** (قصاص) **را ببخشد آن** (بخشیدن) **برای او** (بخشنده) **کفّارهٔ** (گناهان یعنی سبب ازالهٔ گناهان او) **قرار می‌گیرد** (یعنی بخشیدن موجب ثواب است) **و** (چون یهود این احکام را ترک کرده‌بودند بنابراین، وعیدها را تکراری بیان می‌فرماید که) **هر کسی که موافق با دستور نازل شدهٔ خدا حکم نکند** (که‌معنی آن در بالا گذشت) **پس چنین اشخاصی کاملاً ظالم‌اند** (یعنی بسیار کار بد انجام می‌دهند) **و ما پشت سر ایشان** (پیغمبرانی که ذکرشان در «يَحْكُمَ بِهَاالنَّبِيُّوْنَ» آمده‌است) **عیسی بن مریم** (عليه السلام) **را در حالی** (مبعوث کرده) **فرستادیم که به کتاب پیش از خود یعنی تورات تصدیق می‌فرمود** (که‌از

لوازم رسالت است که تمام کتب الهی را تصدیق کند) **و ما به او انجیل دادیم که در آن** (هم مانند تورات متعلّق به عقاید صحیح) **هدایت بود و** (نسبت به احکام عملی هم) **توضیح بود و آن** (انجیل هم) **به کتاب پیش از خود یعنی تورات تصدیق می‌کرد** (که‌این هم از لوازم کتاب الهی است) **و آن کاملاً هدایت و نصیحت بود برای خداترسان و** (انجیل را داده حکم کرده‌بودیم که) **اهل انجیل باید موافق به آنچه خدا نازل فرموده حکم کنند و** (ای نصاری زمان حاضر گوش کنید که) **هر کسی که موافق به دستور نازل شدهٔ خدا حکم نکند** (و معنی آن قبلاً گذشت) **پس چنین افراد کاملاً نافرمان‌اند** (و انجیل از رسالت محمّدی اطلاع می‌دهد پس شما چرا بر خلاف آن راه می‌روید) **و** (بعد از تورات و انجیل) **ما این کتاب** (مسمّی به قرآن را) **به نزد شما** (ای محمّد!) **فرستادیم که خود هم به صدق** (و راستی) **موصوف است و آنچه قبل از آن کتب** (آسمانی آمده) **است** (مانند تورات و انجیل و زبور) **تصدیق آنها را هم می‌کند** (که‌آنها منزل من‌الله هستند.) **و** (چون آن کتاب مسمّی به قرآن تا قیامت محفوظ و معمول‌به می‌باشد و در آن تصدیق این کتب سماوی موجود است بنابر این آن کتاب برای همیشه) **محافظ** (صدق مضامین) **این کتابهاست** (زیرا که در قرآن این برای همیشه محفوظ است که آن کتاب‌ها نازل من‌الله هستند. پس وقتی که قرآن چنین کتابی است) **پس میان ایشان** (اهل کتاب) **راجع به معاملات با یکدیگر** (وقتی که در محضر شما حاضر شوند) **موافق با این کتاب نازل شده قضاوت بفرما و از این کتاب درست که به شما رسیده دورشده** (بر خلاف شرع) **به خواهش‌ها** (و فرمایش‌های) **ایشان** (در آینده هم) **عمل نکن** (چنان‌که تا کنون‌باوجود تقاضا و التماس ایشان شما کاملاًانکار کرده‌اید. یعنی این رأی شما بی‌نهایت صحیح است بر این برای همیشه استوار بمانید و ای اهل کتاب شما از حق دانستن این قرآن و پذیرفتن قضاوت آن چرا انکار می‌کنید آیا آمدن دین جدید، امر حیرت انگیزی است. بالآخره) **برای هر یک** (امّت) **از شما** (پیش از این) **ما یک شریعت خاص و طریقهٔ بخصوصی تجویز کرده‌بودیم** (مثلاً شریعت و طریقت یهود تورات بود و شریعت و طریقت نصاری انجیل

بود پس اگر برای امّت محمّدیه قرآن شریعت و طریقت ایشان قرار بگیرید که حقّانیت آن به دلایل ثابت شده چه جای انکار است.) **و اگر منظور خدا می‌شد** (که همه را بر یک طریقه نگهدارد) **پس** (او بر این هم قادر بود که) **همه شما** (یهود و نصارا و اهل اسلام) **را** (بر یک شریعت قرار داده) **یک امّت می‌کرد** (و شریعت جدیدی نمی‌آمد که شما از آن متوحّش هستید) **امّا** (از حکمت خویش) **چنین نکرد** (بلکه به هر امّت طریقهٔ جدا گانه‌ای داد) **تا به دینی که شما را** (در هر زمان تازه به تازه) **داده‌است همه شما را در آن** (برای اظهار اطاعت شما) **امتحان کند** (زیرا که بیشتر امر طبیعی است که از طریقه جدید به طرف وحشت و مخالفت حرکت پیش می‌آید، امّا کسی که به عقل صحیح و انصاف کار بکند او بعد از ظهور حقیقت، طبیعت خود را بر موافقت اجبار می‌کند و این امتحانی است بزرگ پس اگرشریعت همه یکی می‌شد پس کسانی که در آغاز آن شریعت می‌بودند از آنان آزمایش گرفته می‌شد امّا کسانی دیگر که مقلّد و به طریق آنان مأنوس می‌شدند برای آنان نوبهٔ امتحان نمی‌آمد الآن از هر امّت امتحان گرفته شد؛ و یکی از صورتهای امتحان این است که هر چیزی که انسان از آن باز داشته شود چه معمول‌به باشد و چه متروک بر او حریص می‌گردد و این امتحان در تعدّد شرایع قویتر است که از منسوخ باز داشته‌می‌شود و در صورت اتّحاد شریعت اگرچه از معاصی باز داشته می‌شوند. امّا در آن حقیقت مشتبه نمی‌شود بنابر این امتحان به این حد نمی‌باشد. مجموعهٔ این دو امتحان برای سلف و خلف هر امّت عام شد همان‌طوری که صورت اوّل مختص به سلف است پس وقتی که در شرع جدید این حکمت وجود دارد) **پس** (تعجّب را کنار گذاشته) **به طرف سخنان مفید** (یعنی به طرف آن عقاید و اعمال و احکام که قرآن بر آنها مشتمل است) **بروید** (یعنی به قرآن ایمان آورده به آن عامل باشید یک روزی) **همهٔ شما نزد خدا خواهید رفت. پس او همهٔ شما را نشان می‌دهد آنچه را که شما در آن** (باوجود وضوح حق خواه مخواه در جهان) **اختلاف می‌کردید** (بنابر این اختلاف بی‌جا را گذاشته‌حق را که الآن منحصر در پذیرفتن قرآن است قبول کنید) **و** (چون این اهل کتاب چنین بلند پروازی می‌کردند که از شما خواستند که پرونده را موافق رأی ایشان خاتمه

دهید در حالی‌که این محتمل هم نیست پس برای پست کردن حوصلهٔ ایشان و مأیوس گردانیدن‌ایشان برای همیشه این را اعلام کرده) **ما** (مکرّراً) **حکم می‌دهیم که شما در معاملات با یکدیگر** (این اهل کتاب) **وقتی که** (در محضر شما پیش می‌شود) **موافق به کتاب نازل شده قضاوت بفرمایید و** (بر خلاف شرع) **به خواهش‌ها** (و فرمایش‌های) **ایشان** (در آینده هم) **عمل نکنید** (چنان‌که تا کنون‌نکرده‌اید) **و از ایشان یعنی از این سخن ایشان** (در آینده هم به مثل سابق) **احتیاط کنید که آنان شما را از حکم نازل کردهٔ خدا باز ندارند** (یعنی اگرچه احتمال این نیست امّا اراده به این هم موجب ثواب است) **پس** (باوجود وضوح قرآن و حقّانیت قضاوت آن هم) **اگر ایشان** (از قرآن و قضاوت شما که موافق به قرآن می‌باشد) **اعراض کنند پس به یقین بدانید که فقط منظور خدا این است که به عوض بعضی جرایم ایشان** (در همین دنیا) **به ایشان سزا بدهد** (و آن بعضی جرایم همین عدم تسلیم قضاوت است و سزای کامل عدم تسلیم به قرآن در آخرت به ایشان می‌رسد زیرا که جرم اوّل مخالف به ذمّی بودن ایشان است و جرم دوم مخالف به ایمان و سزای حربی بودن در دنیا می‌باشد و سزای کفر در آخرت، چنان‌که وقتی سرکشی و عهد شکنی یهود از حدّ متجاوز شد به ایشان سزای قتل و قید و اخراج از وطن داده‌شد) **و** (ای محمّد! با شنیدن این احوال ایشان شما حتماً رنجیده خواهید شد امّا شما بیش از این اندوهگین نباشید زیرا که) **بیشتر مردم** (همیشه در دنیا **نافرمان می‌باشند ایشان** (از قضاوت قران که عین عدل است اعراض کرده) **آیا قضاوت زمان جاهلیّت را می‌خواهند** (که‌آنرا خود ایشان بر خلاف شرایع سماوی اختراع کرده‌بودند که ذکرآن در ضمن دو واقعه پیش از این رکوع در تمهید رکوع «یٰاَیُّهَا الرَّسُوْلُ» گذشت در حالی‌که آن کاملاً مخالف به عدل و دلیل است یعنی باوجود اهل علم بودن اعراض از علم و طلب جهل تعجّب در تعجّب است.) **و در قضاوت کیست که از خداوند بهتر** (قضاوت کننده) **باشد** (بلکه هیچ یکی مساوی هم نیست پس قضاوت خدا را گذاشته متقاضی به قضاوت دیگر بودن اگر عین جهل نیست پس چیست؟ امّا این امر هم) **به نزد یقین** (و ایمان) **داران** (است و بس، زیرا که فهم آن موقوف است به صحّت

قوهٔ عقلانی که کفّار از این محروم هستند.)

معارف و مسایل

در اوّلین آیه از آیات مذکور فرمود: «اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰةَ فِيْهَا هُدًى وَّ نُوْرٌ» یعنی ما کتاب خود، تورات را نازل کردیم که در آن راهنمایی به طرف حق ویک نور ویژهٔ بود. در این اشاره‌ای است به این‌که امروز که شریعت تورات منسوخ می‌گردد تنقیصی برای تورات نیست؛ بلکه تغییر احکام به جهت تغییر زمان است و الّا تورات هم کتاب نازل شدهٔ ماست که در آن برای بنی اسرائیل اصول هدایت ذکر گردید و دارای یک نور خاصّی هم هست که اثر روحانیت آن بر قلوب واقع خواهدشد.

بعد از آن فرموده: «يَحْكُمُ بِهَاالنَّبِيُّوْنَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا لِلَّذِيْنَ هَادُوْا وَالرَّبّٰنِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ» یعنی ما تورات را به این خاطر نازل کردیم که تا زمانی که منسوخ نشده‌است انبیاء علیهم السلام و نمایندگان ایشان اولیاءالله و علما هم مطابق با همان تورات عمل کنند و همین قانون را در جهان رواج دهند. در این آیه نمایندگان انبیاء علیهم السلام به دو گروه تقسیم گردیدند: اوّل، «رَبّٰنِيُّوْنَ» دوم «اَحْبَار» لفظ «ربانی» متسوب به «رب» است به معنی اهل‌الله و «احبار» جمع «حبر» است که در محاورهٔ یهود بر عالم اطلاق می‌شود. گر چه این امر روشن است که هر کسی اهل‌الله باشد، حتماً نسبت به احکام لازمهٔ الهی علم هم خواهد داشت؛ زیرا که بدون علم نمی‌توان به آن عمل کرد؛ و بدون اطاعت و عمل به احکام الهی کسی نمی‌تواند اهل الله باشد هم چنین عالم به نزد خدا کسی است که به علم خود عمل بکند و اگر نه عالمی که باوجود آگهی به احکام الهی بر فرایض و واجبات لازم هم عمل نکند و نه به فکر آنها باشد او نزد خدا و رسولﷺ از جاهل بدتر است، بنابر این هر اهل الله عالم است و هر عالم اهل الله است. خداوند در این آیه هر یک را جداگانه ذکر کرده گرچه بر اهل الله علم و بر عالم عمل لازم

است. امّا هر کس با توجّه به رنگی که بر آن غالب آید نامگذاری می‌شود، پس به کسی که توجّهش بیشتر به عبادت و عمل و ذکر الله باشد و علم دین را تنها به اندازهٔ ضرورت و نیاز حاصل کند ربّانی یا اهل الله گفته می‌شود، که در اصطلاح امروز به اسامی شیخ، مرشد، پیر، یاد می‌شود و کسی که در زمینهٔ علمی مهارت کسب کرده و احکام شرعیه را به مردم می‌آموزد و بغیر از فرایض و واجبات و سنن مؤکّده در عبادات نفلی نمی‌تواند وقت بیشتری صرف کند حبر یا عالم می‌گویند.

خلاصه این‌که در این آیه وحدت اصلی شریعت و طریقت و مشایخ و علما را نشان داده و به اعتبار طریقهٔ کار و مشغله بیشتر فرق بین آن دو را روشن ساخته است. و از آن معلوم گردید که علما و صوفیان دو فرقه یا دو گروه نیستند بلکه مقصد حیات هر دو اطاعت و فرمانبرداری خدا و رسولﷺ است.

البتّه برای تحصیل این مقصد طریق کار به ظاهر متغایر به نظر می‌رسد بعد از آن فرمود: «بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللهِ وَكَانُوْا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ» یعنی انبیاعلیهم السلام و علما و مشایخ که این هر دو گروه نمایندهٔ انبیا بودند بر اجرای احکام تورات از این جهت استوار بودند که خداوند متعال ایشان را متعهّد و مسئول حفظ تورات قرار داده‌بود و از ایشان نسبت به حفظ آن، عهد و پیمان گرفته بود. مطالبی که ذکر آن در بالا رفت در مورد کتاب الله و نور بودن تورات بود که توسط انبیاعلیهم السلام و نایبان بر حق ایشان یعنی مشایخ و علما حفظ گردید، بعد از آن قوم یهود را نسبت به سرپیچی از فرمان الهی که در تورات نسبت به پیامبری حضرت محمّدﷺ آمده و به آنان دستور ایمان آوردن به دین محمّدﷺ داده شده و ایشان خلاف واقع را در پیش گرفته و به تغییر و تبدیل آیات تورات پرداخته‌اند، آگاه ساخت. در این باره قوم یهود نه تنها به رسول خداﷺ ایمان نیاورند؛ بلکه با او به مخالفت پرداختند و علّت اصلی مخالفت را اشتباه ایشان که همان حبّ مال و جاه باشد، بیان کرده‌اند. علمای یهود چون می‌دانستند که

رسول کریمﷺ بر حق است، لذا به دلایل زیر از اتّباع وی وحشت داشتند: اوّلاً این‌که قوم یهود به خصوص، عوام، آنان را به عنوان امام و مقتدای خویش می‌دانستند و از ایشان پیروی می‌کردند؛ چنانچه آنان به اسلام می‌گرویدند به عنوان یک فرد مسلمان به شمار می‌آمدند و آن سیادت ایشان از بین می‌رفت. ثانیاً ایشان (علمای مُحرِّف یهود) تغییر و تبدیل آیات تورات را حرفه و منبع درآمدی برای خویش قرار داده‌بودند و از بزرگان قوم رشوه گرفته و احکام تورات را مطابق خواست آنان ایراد می‌کردند بدین جهت بود که خداوند در مورد یهودیان زمان خطاب به رسول خویش فرمود: «فَلَا تَخْشَوُاالنَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوْا بِاٰيٰتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلاً» یعنی شما از مردم نترسید که آنان از پیروی شما دست بر می‌دارند یا مخالف شما قرار می‌گیرند و شما متاع قلیل دنیوی را گرفته برای ایشان در احکام الهی تحریف نکنید که این بربادی دین و دنیای شماست. زیرا که، «وَ مَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ» یعنی کسانی که احکام نازل کردهٔ خدا را واجب ندانند و مطابق با آن حکم نکنند، بلکه برخلاف آن حکم کنند، آنان کافر و منکراند. که عذاب دائمی ایشان جهنّم است بعد از آن احکام قصاص را به این حواله بیان فرمود که ما این احکام را در تورات نازل کرده‌ایم چنان‌که فرمود: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيْهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَ الْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ» یعنی، ما برای یهود در تورات این لایحهٔ قصاص را نازل کرده‌بودیم که نفس در عوض نفس و چشم در عوض چشم و بینی در عوض بینی و گوش در عوض گوش و دندان در عوض دندان است و جراحات ویژهٔ قصاص دارند.

همان‌طورکه قبلاً اشاره رفت دو قبیلهٔ بنی نضیر وبنی قریظه که ادّعای خویش را جهت داوری، پیش رسول اللهﷺ آوردند، هدفی جز حیله جویی نداشتند. در این آیه، حق تعالیٰ از دزدی و رشوه خواری که در باره قصاص از ایشان موجود بود پرده‌برداشت تا روشن شود که لایحهٔ قصاص و دیه در خود

تورات یکسان موجود است؛ امّا قبیلهٔ بنی نضیر به علّت قدرت بیشتری که از قبیلهٔ بنی‌قریظه داشت، عهد بسته بود که اگر یک نفر از قبیلهٔ بنی نضیر توسط قبیلهٔ بنی قریظه کشته شود، ضمن قصاص دو برابر دیه دریافت کند و در صورت عکس نه تنها قصاص وجود نداشته باشد؛ بلکه ادّعای نصف دیه موجود باشد. در آخر آیه فرمود: «وَ مَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ» یعنی کسانی که بر احکام نازل کردهٔ خدا حکم ندهند کافراند زیرا که منکر و باغی احکام خداوندی می‌باشند. در آیهٔ سوم، ابتدا ذکر بعثت حضرت عیسی علیه السلام که او برای تصدیق کتاب گذشته یعنی تورات مبعوث شده‌بود سپس ذکر انجیل آمده که آن هم مانند تورات هدایت و نور است، در آیهٔ چهارم فرمود که اهل انجیل هم باید مطابق به قوانین که الله تعالیٰ نازل کرده‌است اجرای حکم کنند و کسانی که بر خلاف احکام نازل کردهٔ خدا اجرای حکم کنند نافرمان و سرکش به شمار می‌آیند.

قرآن محافظ تورات و انجیل هم هست.

در آیه‌های پنجم و ششم، نبیّ کریم صلی الله علیه وسلم مورد خطاب قرار گرفته که ما قرآن را بر شما نازل کردیم که کتب قبل از خود را تصدیق می‌کند و محافظ آنها هم هست؛ زیرا که وقتی اهل تورات در تورات و اهل انجیل در انجیل به تحریف و تغییر و تبدیل دست زدند قرآن یگانه محافظ و نگهبانی ثابت است که از تحریفات آنان پرده برداشت. و حق و حقیقت روشن گردید و اکنون تعلیمات اصیل تورات و انجیل به وسیلهٔ قرآن در جهان موجوداست. در صورتی که وارثان و پیروان آن کتابها هیئات آنها را چنان تغییر داده‌اند که تمیز حق از باطل غیر ممکن گردیده‌است. در آخر آن آیه به نبیّ کریم صلی الله علیه وسلم دستوری داده‌شد که به اهل تورات و انجیل داده شده‌بود. تا احکام و قضاوت

آن‌حضرتﷺ مطابق با احکام نازل شدهٔ خداوند باشد. از مکر کسانی که می‌خواهند طبق خواهش ایشان قضاوت شود آگاه باشید، یکی از وجوهات این فرمان آن بود که عدّه‌ای از علمای یهود در محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شده و عرض کردند که شما می‌دانید که ما علما و پیشوای قوم یهود هستیم. و اگر ما مسلمان باشیم همهٔ آنان مسلمان خواهند شد؛ امّا یکی‌از شرایط ما این‌است‌که ما یک پرونده با مردمان قوم شما داریم مااین پرونده‌را در محضرشمامی‌آوریم شما درآن به‌نفع‌ماقضاوت بفرمایید آنگاه ما مسلمان خواهیم شد. حق تعالیٰ بر این آگاه ساخت که شما با در نظر گرفتن مسلمان شدن ایشان بر خلاف عدل و انصاف و قانون نازل کردهٔ خدا هرگز قضاوت نکنید؛ و ناراحت نشوید که آیا ایشان مسلمان می‌شوند یاخیر؟

اختلاف جزئی در شرایع انبیاعلیهم‌السلام و حکمت آن

در این آیه همواره با هدایت دوم پاسخ به یک سؤال مصوبی داده‌شد که وقتی که تمام انبیاعلیهم‌السلام فرستاده خدا می‌باشند و کتابها و صحیفه‌ها و شرایع نازل شده بر آنان از جانب خداوند می‌باشد، پس در کتب و شرایع ایشان چرا اختلاف وجود دارد؟

و کتاب و شریعت جدید چرا کتاب و شریعت گذشته را منسوخ می‌کند؟ پاسخ آن با حکمت خداوندی در این آیه بیان گردیده‌است: «لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا ۚ وَ لَوْ شَآءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَّاحِدَةً وَ لٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَٰتِ ۚ» یعنی ما برای هر طبقه‌ای از شما یک شریعت ویژه و طریق کار مخصوصی مقرّر کردیم که در آن باوجود اصول مشترک و متّفق‌علیه در احکام به مقتضای مصلحت خداوندی اختلاف وجود دارد و اگر خداوند می‌خواست که همهٔ امّت و ملل را یک امّت واحده قراردهد بر او مشکل نبود؛ در آن صورت کتاب و شریعت همه یکی می‌شد؛ امّا خداوند آن را به این خاطر پسند

نفرمود که مقصد آزمایش مردم بود که چه کسانی هستند که از حقیقت عبادت آگاه‌شده هر وقت گوش به زنگ باشند که هر دستوری برسد بر آن عمل کنند، و هر کتاب و شریعت جدیدی که بیاید، از آن پیروی نمایند و شریعت و کتاب گذشته چه اندازه به نزد آنان محبوب باشد و ترک مذهب آبایی چه قدر بر آنان سنگین تمام بشود امّا هر وقت گوش به زنگ برای اطاعت آماده مـی‌باشند، و چه کسانی هستند که از این حقیقت غافل شده شریعت و کتاب خاص را مقصد قرار می‌دهند و آن را به حیث یک مذهب آبایی پذیرفته بر خلاف آن به هیچ حکم خداوندی گوش ندهند.

در این اختلاف شرایع، این بزرگترین حکمتی است کـه بـه وسـیلهٔ آن، مردمان هر زمان و هر طبقه از حقیقت عبارت و عبودیت صحیح آگاه می‌شوند که در حقیقت عبادت عبارت است از: بندگی و اطاعت و پیروی که منحصر در نماز و روزه و حج و زکات یا ذکر و تلاوت نیست ـ و نه اینها به اعتبار ذات خویش هدف و مقصد می‌باشند. بلکه مقصد از همهٔ اینها اطاعت از حکم الهی است، بدین جهت است که در اوقات ممنوعه نه تنها نماز خواندن ثواب ندارد، بلکه موجب گناه می‌شود. یا در ایّام عیدین و غیره که روزه گرفتن ممنوع است روزه گرفتن ثوابی نداشته بلکه سبب گناه می‌گردد، بجز از نـهم ذوالحـجة در سایر اوقات سال جمع شدن و عبادت کردن در میدان عـرفات مـوجب گـناه می‌شود. امّا در این یک روز بزرگترین ثواب را دارد و به همین مـنوال سـایر عبادت را باید در نظر بگیریم. بنابراین تا زمانی که حکم به اجرای آنهاست در هر مکان و زمان و مقدار باید گردن نهاد و چنانچه حکم به کـم و کـاست آن داده‌شد، باید اجرا گردد؛ چون مردم عوام ناآگاه از حقیقت‌اند و عبادت را بـه صورت یک عادت و بسیاری از رسوم قومی خویش را و لو برخلاف دستور خدا و رسول کریمﷺ بوده به صورت عبادت می‌دانـند؛ در نـتیجه ایـن نـوع بدعات وارد دین گشته و سبب تحریف شرایع و کتب گذشته شده‌اند.

خداوند متعال برای پیامبران کتاب و شریعت‌های مختلف نازل کرده تا به مردم بفهماند تا همیشه یک نوع عبادت را مقصود قرار ندهند و اگر زمانی به ترک عمل گذشته دستور برسد آن را ترک کرده و مطابق قوانین جدید عمل نمایند.

از علل اختلاف دیگر شرایع، مختلف بودن طبایع مردم و طبقات در دوره‌های گوناگون است. اگر همهٔ احکام فروعی، یکنواخت قرار داده شوند، انسان در مشکل بزرگی مبتلا می‌شود. بنابراین مقتضای حکمت الهی این است که با در نظر گرفتن جذبات هر زمان و هر مزاج در احکام فروعی تغییرات مناسبی آورده‌شود. در اینجا معنی ناسخ و منسوخ این نیست که حکم دهنده از قبل نسبت به احوال آگهی نداشته و حکم صادر کرده‌است؛ بلکه مثال ناسخ و منسوخ در شرایع، کاملاً مانند یک نسخهٔ حکیم و دکتر است که در آن دواها به تدریج تغییر می‌یابند و حکیم و دکتر از قبل اندازه گیری می‌کند که بعد از سه روز از استعمال این دوا بر مریض این کیفیت عارض می‌گردد و آنگاه به او فلان دوا داده‌می‌شود؛ پس وقتی‌که او نسخهٔ قبلی را منسوخ کرده نسخهٔ دیگری می‌دهد این گفته در حقّ او صحیح نیست که نسخهٔ قبلی اشتباه بوده لهذا منسوخ گردید؛ بلکه حقیقت این است که در روزهای گذشته همان نسخه درست و لازم بود و در احوال بعدی این نسخه دوم صحیح و ضروری است.

خلاصهٔ احکام صریح و ضمنی مذکور در آیات فوق

از آیات اوّلیه معلوم شد که پروندهٔ اختلافی یهود در محضر آن‌حضرتﷺ آمده‌بود و آن‌حضرتﷺ به آن قضاوت فرمود و این قضاوت مطابق با شریعت تورات بود از این ثابت شد که در شرایع گذشته احکام الهی که نافذ شده‌اند تا وقتی که قرآن یا وحی الهی آنها را منسوخ نکند به دستور

سابق برقرار می‌مانند؛ چنان‌که در مقدّمات یهود، حکم مساوات قصاص و رجم در سزای زنا در تورات وجودداشت باز قرآن هم آنرا عیناً برقرار گذاشت، و نیز حکم قصاص جراحات در آیهٔ دوم به حوالهٔ تورات بیان شده و آن‌حضرتﷺ در اسلام همین حکم را اجرا ساخت: بنابراین در نزد جمهور علمای‌اسلام این ضابطه وجود دارد که احکام شرایع قبلی که قرآن آنها را منسوخ نکرده‌است آنها در شریعت ما هم نافذ و واجب‌الاتّباع می‌باشند. از اینجاست که به اهل تورات طبق تورات و به اهل انجیل طبق انجیل دستور رسید تا عمل کنند؛ حال آن‌که این دو کتاب و شریعتهای آنها بعد از بعثت رسول کریمﷺ منسوخ شده‌بودند.

خلاصه این‌که آن احکام تورات و انجیل که قرآن آنها را منسوخ نکرده، امروزه هم واجب الاتّباع می‌باشند. سومین حکمی که از این آیات ثابت می‌شود آن است که دستور دادن برخلاف احکام نازل شدهٔ خدا در بعضی صورت کفر است. مثلاً زمانی که آن احکام را قلباً حق ندانسته باشد، امّا اگر قلباً آن احکام را حق دانسته، ولی بر خلاف آنها عمل کند، ظلم و فسق گفته می‌شود. نتیجهٔ چهارم آن است که رشوه گرفتن مطلقاً حرام است؛ علی‌الخصوص برای قضاوت دادگستری شدیداً حرام است؛ پنجمین نتیجه‌ای که از این آیات به دست می‌آید آن است که انبیاعلیهم‌السلام و شرایع ایشان در اصول کاملاً متّفق و متّحداند؛ امّا در احکام جزئی و فرعی مختلف‌اند و این اختلاف بر حکمتهای بزرگی مبتنی است.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُوْدَ وَ النَّصٰرٰى اَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ

ای ایمان‌داران قرار ندهید یهود و نصارا را دوست. آنان با هم

اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ؕ وَ مَنْ يَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى

دوست یکدیگراند و هرکه از شما دوستی کند با آنان او از آنان است خدا هدایت نمی‌کند

الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۵۱﴾ فَتَرَی الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ يُّسَارِعُوْنَ
قوم ظالم را. اکنون تو می‌بینی کسانی‌راکه در دل مرض‌دارندکه دویده وصل می‌شوند
فِيْهِمْ يَقُوْلُوْنَ نَخْشٰی اَنْ تُصِيْبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَی اللّٰهُ اَنْ يَّاْتِیَ بِالْفَتْحِ
به‌آنان می‌گویند مامی‌ترسیم که‌نگیرد ماراگردش‌زمان. نزدیک‌است که خدا ظاهرکند فتح
اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ فَيُصْبِحُوْا عَلٰی مَآ اَسَرُّوْا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نٰدِمِيْنَ ﴿۵۲﴾
یا حکمی از طرف خود پس قرار گیرند بر سخن پنهان دل خود پشیمان.
وَ يَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَهٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ
ومی‌گویند مسلمانان که آیا ایشان همانها هستند که قسم می‌خوردند به خدا با تأکید که
اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِيْنَ ﴿۵۳﴾ يٰٓاَيُّهَا
ماباشما هستیم به باد رفت عملشان پس ماندند در نقصان. ای
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَنْ يَّرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهٖ فَسَوْفَ يَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ
ایمان‌داران هرکس برگردد ازشما ازدین‌خود عنقریب‌خدامی‌آوردچنین‌قومی‌که‌خداآنان‌را
يُّحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوْنَهٗٓ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِيْنَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْكٰفِرِيْنَ
می‌خواهد و آنان خدا را، نرم دل هستند بر مسلمانان و سخت بر کفار
يُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَا يَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
می‌جنگند در راه خدا و نمی‌ترسند از ملامت کسی این است فضل خدا که
يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ﴿۵۴﴾ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ
می‌دهد آن‌رابه‌هر که‌بخواهد وخداست وسعت‌دهنده‌ودانا. دوست شماهمان خداست و
رَسُوْلُهٗ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ
رسول او ﷺ و کسانی که ایمان آورده‌اند آنانکه برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات و
هُمْ رٰكِعُوْنَ ﴿۵۵﴾ وَمَنْ يَّتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
عاجزی کننده هستند. و هرکه دوست بگیرد خدا ورسول اورا وآنان راکه‌ایمان آورده‌اند
فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰلِبُوْنَ ﴿۵۶﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِيْنَ

پس گـروه خـدا هـمان است غـالب. ای ایـمان‌داران قـرار نـدهید آنـان را کـه

اتَّخَذُوْا دِيْنَكُمْ هُزُوًا وَّ لَعِبًا مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ

می‌گیرند دین شما را مسخره و بازیچه از کسانی که به ایشان پیش از شما کتاب داده‌شده‌است

وَالْكُفَّارَ اَوْلِيَآءَ ۚ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۵۷﴾ وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ

و (نگیرید) کافران را دوست. و بترسید از خدا اگر ایماندار هستید. و وقتی که شما می‌خوانید به طرف نماز

اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا ۭ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ ﴿۵۸﴾

قرار می‌دهند آن را مسخره و بازیچه این از این جاست که ایشان قومی نادان اند.

خلاصهٔ تفسیر

در آیات مذکور، بیان سه مضمون مهمّ اصولی آمده‌است که اصول اساسی وحدت ملّی و اجتماعی و شیرازه بندی مسلمانان‌اند:

اوّل این‌که مسلمانان می‌توانند با غیر مسلمین رواداری، همدردی، خیرخواهی، عدل و انصاف و احسان و سلوک به‌جای بیاورند و باید اینطور بکنند که به آنان تعلیم داده شده، امّا با آنان چنان دوستی عمیق و آمیزشی که به سبب آن علایم امتیازی، اسلام ملتبس باشد، مجاز نیست، و همین است آن مسئله که موسوم است به ترک موالات.

مضمون دوم این‌که اگر گاهی یک مسلمان در یک جا از این اصول اساسی منحرف شده با غیر مسلمین چنان اختلاط و آمیزش کند، نپندارید که از آن به اسلام گزند و نقصانی وارد می‌شود؛ زیرا که مسئولیّت حفظ و ابقای اسلام به عهدهٔ حق تعالی است؛ کسی نمی‌تواند آن را نابود کند. اگر قومی برگردد و از حدود شرعی، متجاوز شده بالفرض اسلام را ترک کند، خداوند قوم دیگری را به‌جای آن‌ها قرار می‌دهد که اصول اسلام را استوار می‌کند.

مضمون سوم این‌که وقتی که از یک طرف جانب منفی معلوم شد که

دوستی عمیق مسلمان تنها با خدا و رسول و مسلمانان می‌توانند باشد. این اجمالی است از مضامین یاد شده در پنج آیهٔ بالا.

اکنون به تفسیر مختصر این آیات ملاحظه فرمایید.

ای ایمان‌داران شما (مانند منافقین)، **یهود و نصارا را دوست** (خود) **قرار ندهید آنان** (خود) **با همدیگر دوست‌اند** (یعنی یهود با یهود و نصارا با نصارا، مطلب این‌که دوستی از مناسبت پدید می‌آید پس میان آنان باهم مناسبت هست امّا میان شما و آنان چه مناسبتی هست؟) **و** (وقتی که از جملهٔ مذکور معلوم شد که دوستی از مناسبت پدید می‌آید پس) **هر کس که از شما با آنان دوستی برقرار کند یقیناً او** (به اعتبار مناسبت خاص) **از آنان خواهد شد** (اگرچه این امر ظاهر است امّا) **یقیناً الله تعالیٰ فهم** (این امر را) **نمی‌دهد به کسانی که** (با کفّار دوستی کرده) **خود را در خسران می‌اندازند** (یعنی به وجه فرورفتن در دوستی این امر در فهم آنان نمی‌آید، و چون اینگونه اشخاص این امر را نمی‌فهمند) **بنابر این** (ای بیننده) **تو چنین کسانی را که در دل مرض** (نفاق) **دارند می‌بینی دویده در جمع آنان** (کافران) **جای می‌گیرند** (و اگر کسی آنان را ملامت کند، برای حیله سازی و سخن بازی چنین) **می‌گویند که** (ملاقات ما با آنان از ته دل نیست، بلکه در دل با شما هستیم فقط به خاطر مصلحت وقت با آنان ملاقات می‌کنیم و این‌که) **ما احساس خطر می‌کنیم که** (شاید با انقلاب زمان) **حادثه بر ما واقع نشود** (مثلاً قحط هست تنگی هست و این یهودی‌ها تاجران ما هستند که از ایشان به ما وام می‌رسد. و اگر اختلاط ظاهری را قطع کنیم در آن وقت، ما دچار مشقّت می‌شویم به ظاهر مطلب «نَخْشَى اَنْ تُصِيْبَنَا دَآئِرَةٌ» را چنین می‌گرفتند امّا در دل مطلب آن را طوری دیگر می‌گرفتند که شاید در پایان کفّار بر مسلمانان پیروز گردند و ما به آنان نیاز پیدا کنیم بنابر این ما باید با آنان دوستی کنیم) **پس قریب امید** (یعنی وعده) **هست که الله تعالیٰ** (مسلمانان را در مقابل کفّاری که ایشان با آنان دوستی می‌کنند) **پیروزی**

(کامل) **عنایت کند** (که‌در آن کوشش مسلمین هم دخیل خواهد شد) **یا امری دیگر خاص از طرف خود** (ظاهر بفرماید یعنی نفاق ایشان را علی التعیین به وسیلهٔ وحی اظهار عام کند که در آن تدبیر مسلمانان اصلاً دخالتی نداشته باشد.

مقصود این‌که پیروزی مسلمانان و پرده دری آنان هر دو امر قریب‌الوقوع‌اند) **پس** (در آن‌وقت) **بر خیالات نهانی** (قبلی در) **دل خود نادم خواهند شد** (که‌ما چه می‌پنداشتیم که کفّار پیروز می‌گردند و این معامله برعکس انجامید، یک ندامت بر اشتباه تصوّر خویش که این امری است فطری، ندامت دوم بر نفاق خویش که به سبب آن امروز رسوا شدند. این هر دو در «مَآ اَسَرُّوْا» داخل اند. ندامت سوم این‌که دوستی ایشان با کفّار به هدر رفت و به نزد مسلمانان هم بد درآمدند زیرا دوستی بر «مَآ اَسَرُّوْا» مبتنی بود لهذا از ذکراین دو ندامت ندامت سوم بلا ذکرصریح، خود به‌خود معلوم گردید) **و** (وقتی که در زمان پیروزی نفاق ایشان هم علنی می‌گردد پس باهم) **مسلمانان** (از روی تعجّب) **می‌گویند که ایشان همانها هستند که با مبالغهٔ زیادی** (در جلوی ما) **قسم می‌خوردند که ما** (از ته دل) **با شما هستیم** (الآن طوری دیگر ثابت شد الله تعالیٰ می‌فرماید که) **همهٔ کردارشان** (که‌می‌خواستند با هر دو گروه به نحو احسن بمانند هم) **از بین رفت که از آن** (دو طرف) **ناکامیاب ماندند** (زیرا که کفّار سرکوب شدند همراهی با آنان بی‌فایده‌است و به نزد مسلمانان پرده برداشته شد الآن با ایشان به نحو احسن ماندن دشوار گردید، به مصداق مثل مشهور، از این سو مانده از آن سو رانده).

ای ایمانداران! (یعنی کسانی که به وقت نزول این آیه ایمان دارند) **هر کس از شما از** (این) **دین خود برگردد** (به اسلام هیچ ضرری وارد نمی‌شود زیرا که برای انجام وظایف اسلامی) **الله تعالی به‌زودی** (به جای ایشان) **چنین قومی پیدا می‌کند که خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان خدا را دوست می‌دارند، مهربان می‌باشند به مسلمین و خشن می‌باشند بر کفّار** (که‌با آنان) **جهاد می‌کنند در راه خدا و آنها** (در مقدّمهٔ دین و جهاد) **از ملامت هیچ ملامت‌گری هراسی به دل راه نمی‌دهند** (آن چنان که حال منافقین است که به فشار به جهاد می‌روند ولی با این فکر و

اندیشه که کفّاری که از صمیم قلب با آنها دوستی داریم ملامت مان می‌کنند و یا اتفاقاً جهاد در قبال کسانی برگزار گردد که با ما دوست و عزیز باشند پس همه با مشاهده و شنیدن این وضع ما را مورد ملامت قرار می‌دهند که چرا در جنگ با ایشان شرکت کردید) **این** (صفات مذکور) **فضل الهی است که به هر کس که بخواهد عطا می‌فرماید و الله تعالی بسیار وسعت دهنده است** (که اگر بخواهد می‌تواند به همه، این صفات را عنایت بفرماید، امّا) **بسیار دانا** (هم) **هست** (که به هرکسی که در علم خداوند این اعطا مصلحت باشد عنایت می‌کند) **دوست شما** (که باید با او دوستی برقرار کنید) **الله تعالیٰ و رسول او** (ﷺ) **و مسلمانان‌اند که در هر حال پای‌بند نماز می‌شوند و زکات ادا می‌کنند که در** (دل) **ایشان خشوع می‌باشد** (یعنی جامع عقاید، اخلاق و اعمال بدنی و مالی می‌باشند) **و هر کس** (که موافق مضمون مذکور) **با خدا دوستی برقرار کند و با رسول او و با ایمان‌داران پس** (او در حزب الله داخل شد و) **حزب الله یقیناً پیروز است** (و کفّار مغلوب‌اند و به‌جای غالب در فکر سازش و دوستی قرار گرفتن با مغلوب نازیبای محض است).

ای ایمانداران کسانی که به آنها پیش از شما کتاب (آسمانی تورات و انجیل) **رسیده‌است** (مراد از آنها یهود و نصارا هستند) **آنهایی که دین شما را به باد مسخره و بازیچه گرفته‌اند** (که این خود علامت تکذیب است) **ایشان را و** (هم چنین) **کفّار دیگر را** (مانند مشرکین و غیره) **دوست قرار ندهید** (زیرا که اصل علّت کفر و شرک، مشترک است) **و از الله تعالیٰ بترسید اگر ایماندار هستید** (یعنی ایماندار که هستید پس چیزی را که خداوند منع نموده‌است آن را انجام ندهید) **و** (هم چنان‌که با اصول دین استهزا می‌کنند با فروع دین نیز استهزا دارند چنان‌که) **وقتی شما برای نماز** (به‌وسیلهٔ اذان) **اعلان می‌کنید، پس آنان با این** (عبادت شما که شامل اذان و نماز است) **مسخره و ملعبه می‌کنند** (و) **این** (حرکت) **از اینجاست که آنها چنان مردمی هستند که اصلاً عقل ندارند** (و اگرنه امر حق را می‌فهمیدند و به آن استهزا نمی‌کردند

معارف و مسایل

در اوّلین آیه به مسلمانان دستور داده شد که با یهود و نصارا موالات، یعنی دوستی صمیمانه‌ای برقرار نکنند هم چنان‌که مرسوم است که غیر مسلمین، یهود و نصارا دوستی را با قوم خود مختص می‌دانند و با مسلمانان چنین نخواهند کرد.

بنابراین اگر یکی از مسلمانان بر خلاف این دستور عمل کرده با یهود و نصارا دوستی واقعی و صمیمانه‌ای برقرار کند، از نظر اسلام، مسلمان گفته نمی‌شود؛ شایسته است که از جمع کفّار به‌شمار رود.

شأن نزول

امام تفسیر ابن جریر به روایت عکرمه بیان فرموده‌است که این آیه در واقعهٔ بخصوصی نازل شده‌است و آن این‌که رسول کریمﷺ پس از این‌که در مدینهٔ طیبه وارد شد با یهود و نصارای اطراف مدینه معاهده‌ای منعقد کرد که طبق آن نه با مسلمانان به جنگ بپردازند و نه از قوم جنگجوی دیگری حمایت کنند؛ بلکه در صورت اخیر با مسلمانان متّفق شده، علیه آن قوم جنگجو اقدام کنند. مسلمانان نیز این تعهّد متقابل را در برابر آنها دارا باشند. دیری نپایید که این معاهده از جانب یهود که ذاتاً دشمن اسلام بودند، با شکست روبرو شده، یهودیان به مشرکین مکّه نامه نوشتند و آمادگی خود را علیه مسلمین اعلام داشتند. رسول کریمﷺ چون از این واقعه باخبر شد، گروهی از مجاهدین را جهت سرکوبی و مقابله با آنها مأمور کرد. یهودیان بنی‌قریظه از یک طرف با مشرکین مکّه علیه مسلمانان مشغول توطئه بودند و از جانب دیگر با مسلمانان طرح دوستی ریخته بودند تا از این طریق بهتر بتوانند برای مشرکین جاسوسی

کنند. بدین جهت آیهٔ مذکور نازل شد تا مسلمانان از برقرار کردن دوستی صمیمانه با یهود و نصارا خودداری نمایند و یهودیان نتوانند از رازهای مسلمانان آگاه شوند. لذا بعضی از صحابه چون حضرت عبادة بن الصامت و غیره علناً معاهدهٔ خود را با یهود پایان دادند. امّا بعضی دیگر که در جمع مسلمانان بودند و امّا منافق بودند و یا هنوز ایمان، کاملاً در قلب آنها نفوذ نکرده‌بود از قطع وابستگی با یهودیان وحشت داشتند که مبادا مورد توطئهٔ شوم آنان واقع بشوند؛ لذا ما باید با آنها چنان رابطه‌ای داشته‌باشیم که برای ما مصیبت بار نباشد.

بنابر این عبدالله بن ابیّ ابن سلول گفته بود که من از قطع روابط با آنها وحشت دارم؛ لذا نمی‌توانم آن را انجام دهم بر این گفتار او این آیه نازل گردید: «فَتَرَى الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ يُّسَارِعُوْنَ فِيْهِمْ يَقُوْلُوْنَ نَخْشٰى اَنْ تُصِيْبَنَا دَآئِرَةٌ» یعنی با شنیدن دستور قطع روابط کسانی که در دل مرض نفاق داشتند به سوی دوستان کافر خود دویدند و گفتند از قطع روابط با آنها ما احساس خطر داریم. خداوند در پاسخ به آنها فرمود: «فَعَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّاْتِيَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ فَيُصْبِحُوْا عَلٰى مَآ اَسَرُّوْا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نٰدِمِيْنَ» یعنی اینها هنوز فکر می‌کنند که مشرکین و یهود بر مسلمانان غالب می‌آیند. امّا خداوند قضاوت فرموده که چنین نخواهد شد بلکه نزدیک است که مکّه فتح شود یا قبل از آن خداوند پرده از نفاق آنها بردارد و آنها را رسوا کند؛ آنگاه آنها روی این پندارهای مخفی خود پشیمان خواهند شد.

در آیهٔ سوم جهت تشریح بیشتر آن فرمود که هرگاه از نفاق منافقین پرده برداشته شود و حقیقت ادعای دوستی آنها و قسمهای آنها آشکار گردد مسلمانان حیران می‌مانند و می‌گویند آیا اینها همانان نیستند که با ما با قسمهای مغلّظه سخت ادّعای دوستی داشتند امروز وضع آنها چنین شد که تمام اعمال اسلامی آنها که فقط بخاطر نشان دادن انجام می‌دادند ضایع شدند و همه آنچه

را خداوند از فتح مکّه و رسوایی منافقین که در این آیات ذکر فرمود پس از چند روزی ملاحظه نمودند.

در آیهٔ چهارم نشان داد که آنچه خداوند از برقرار نمودن دوستی عمیق و اختلاط با کفّار جلوگیری فرمود جهت استفادهٔ خود مسلمانان است وگر نه اسلام، آن دین بر حقّی است که مسئولیّت حفظ آن را خود خداوند بـه‌عهده گرفته‌است، لذا نه این‌که تنها از کجروی و نافرمانی فرد یا گروهی به آن ضرری نمی‌رسد؛ بلکه از مرتد شدن واقعی فرد مسلمان یا گروهی نمی‌تواند گزندی بر اسلام وارد آید؛ زیرا قادر مطلق که مسئولیّت حفظ آن را به‌عهده گرفته‌است، فوراً ملّت دیگری را وارد میدان عمل می‌کند تا وظیفهٔ حفظ و انتشار دین را انجام دهد؛ زیرا کارهای او نه به ذات کسی وابسته‌اند و نه بر گروه و اداره‌ای، بلکه هرگاه بخواهد از برگ درختی کار چوب بزرگی را می‌گیرد. شاعری چه خوب گفته است:

إِنَّ الْمَقَادِيرَ اذَا سَاعَدَتْ اَلْحَقَتِ الْعَاجِزَ بِالْقَادِرِ

یعنی، هرگاه تقدیر الهی حامی کسی باشد عاجز و بیکاری می‌تواند کار قوی و توانایی را انجام دهد.

جایی که در این آیه فرمود که اگر مسلمانی خدا ناخواسته مرتد گردد باز هم باکی نیست؛ زیرا خداوند گروهی دیگر را وارد میدان می‌کند. در آنجا برخی از اوصاف این گروه پاکباز را نیز بیان فرمود که ایـن گـروه دارای ایـن اوصاف خواهند بود. لذا خادمان دین باید به‌فکر این اوصاف باشند؛ زیـرا از این آیه معلوم گردید که حاملین این اوصاف و خصایل به بارگاه خداوند مقبول و محبوب می‌باشند.

نخستین وصف آنها را قرآن چنین بیان فرمود که خداوند با آنها و آنها با خداوند دوستی برقرار می‌کنند. این وصف دارای دو جزء هست یکی دوستی آنها با خدا که این تا حدّی می‌تواند در اختیار مردم باشد که اگر چه کسی با

دیگری محبّت طبیعی نداشته باشد، ولی حدّاقل با عزم و ارادهٔ خویش می‌تواند محبّت عقلی با او برقرار نماید و نیز اگر چه محبّت طبیعی چیزی اختیاری نیست امّا اسباب آن اختیاری هستند مانند این‌که مراقبه و تصوّر عظمت و جلال و قدرت کامل خداوند و اختیارات او روی انسان مستلزم این است که محبّت فطری خداوندی را در دل انسانی پدید آورد.

امّا جزء دوم که خداوند با آنها دوستی برقرار می‌نماید به‌ظاهر چنین معلوم می‌شود که عمل و اختیار انسان در این باره هیچ نقشی ندارد و یادآوری از چنین چیزی که خارج از قدرت و اختیار ما باشد ظاهراً نفعی در برنخواهد داشت.

ولی از فکر و اندیشه در آیات قرآن چنین معلوم می‌شود که اسباب این نوع محبّت در اختیار انسان می‌باشند که اگر او این اسباب را به‌کار برد، آنها مستلزم محبّت خداوند خواهند شد و آن اسباب در آیهٔ ۳۱ سورهٔ آل‌عمران چنین آمده‌اند: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ» یعنی ای رسول تو به آنها بگو که اگر شما با خدا محبّت دارید از من پیروی کنید تا خداوند با شما محبّت کند.

از این آیه معلوم می‌شود که اگر کسی بخواهد که خداوند با او محبّت داشته‌باشد، باید سنّت رسول خداﷺ را محور زندگی خویش قرار دهد و در هر شعبه و امور زندگی، اتّباع سنّت را لازم بگیرد؛ زیرا وعدهٔ خداوندی است که با او محبّت خواهند فرمود و نیز از این آیه معلوم گردید که فقط کسی می‌تواند با کفر و ارتداد مبارزه نماید که پای‌بند سنّت باشد، نه در انجام احکام شرع کوتاهی کند و نه از طرف خود اعمال خلاف سنّت و بدعت‌ها را انجام دهد.

وصف دوم آن گروه چنین بیان گردید: «اَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰفِرِينَ» لفظ «اذله» مطابق تصریح «قاموس» جمع «ذلول» یا «ذلیل» است «ذلیل»

در عربی همان ذلیل زبان اردو است؛ یعنی خوار و ذلیل و ذلول به معنی نرم و سهل‌الانقیاد است؛ یعنی آنچه به آسانی در دسترس قرار بگیرد. جمهور مفسّرین معتقداند که در اینجا همین معنی دوم مراد است؛ یعنی ایشان در جلوی مسلمانان نرم می‌باشند و اگر در ارتباط با مسأله‌ای اختلافی پدید آید به آسانی در کنترل قرار می‌گیرند و باوجود حق به‌جانب بودن دست از اختلاف بر می‌دارند چنان‌که در حدیث صحیحی رسول اکرمﷺ فرموده‌است: «انا زعیم بیت فی ربض الجنة لمن ترک المرآء و هو محق» یعنی من ضامن خانه‌ای برای کسی در وسط جنّت می‌باشم که باوجود برحق بودنش از اختلاف دست بردارد.

پس حاصل این لفظ این‌که ایشان با مسلمانان نسبت به حقوق و معاملات خویش دست به گریبان نمی‌شوند. جمله دوم «اَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ» است «اعزه» در اینجا جمع عزیز است که به معنی غالب، قوی و سخت می‌آید مراد از آن این‌که ایشان در قبال مخالفان خدا و دین او سخت و قوی می‌باشند و مخالفان نمی‌توانند آنها را سرکوب نمایند.

و از جمع نمودن این دو جمله به این نتیجه می‌رسیم که ایشان چنان قوم و ملّتی می‌باشند که محبّت و عداوت، دوستی و دشمنی آنها به‌جای این‌که برای خود آنها و یا معاملات شخصی آنها باشد فقط بخاطر خدا و رسول و دین او می‌باشد لذا جهت درگیری آنها به سوی فرمانبرداران خدا و رسول نیست بلکه به سوی دشمنان و نافرمانان می‌باشد همین مطلب در آیهٔ۲۹ از سورهٔ فتح چنین آمده‌است «اَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ» حاصل از بیان صفت اوّل تکملهٔ حقوق بود و از صفت دوم برقراری عدالت در حقوق العباد و سایر معاملات دیگر.

صفت سوم این گروه چنین بیان گردید: «يُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ» که برای گسترش دین حق و اعتلای آن جهاد می‌کنند؛ خلاصه این‌که در قبال کفر و ارتداد تنها عبادت گزاری معروف و پست و نرم بودن کافی نیست؛ بلکه لازم است که همراه با آن، جذبه و شوق اقامهٔ دین هم باشد که به خاطر تکمیل آن

جذبه، صفت چهارم آنان چنین بیان گردید: «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» یعنی در اقدام و کوشش جهت اقامهٔ دین و اعتلای کلمهٔ حق از ملامت هیچ ملامت‌گری باکی ندارند.

با تأمّل در این، معلوم می‌شود که در راه پیشرفت هر نوع نهضت و انقلاب دو چیز می‌تواند مانع قرار بگیرد یکی زور و قدرت نیروی مخالف دوم لعن و طعن و ملامت خودی‌ها، و تجربه براین گواه است که کسانی که جهت پیشبرد نهضتی با عزم راسخ قیام می‌نمایند در بیشتر احوال، در برابر نیروی مخالف مغلوب نمی‌گردند، قید و بند، جرح خون را تحمّل می‌نمایند، امّا در قبال طعنه و تشنیع و تقبیح خودی‌ها، قدمهای بزرگان راسخ‌العزم نیز می‌لغزند شاید برای همین است که خداوند در اینجا جهت نشان دادن اهمّیّت آن، بر این اکتفا نمود که ایشان بدون توجّه به ملامت کسی در جهاد پیش می‌روند.

در آخر آیه نیز نشان داد که این صفات و خصایل خوب، فضل و انعام خداوندی می‌باشد که برای هر کسی که بخواهد عطا می‌فرماید. انسان تنها به کار و کوشش خویش بدون فضل الهی نمی‌تواند آنها را به‌دست بیاورد.

از تشریح الفاظ آیه واضح گردید که اگر گروهی از مسلمانان از دین اسلام برگردند، باز هم به دین گزندی نخواهد رسید؛ زیرا خداوند بخاطر حفظ و حمایت آن، گروهی دیگر را وارد میدان می‌کند که دارای اعمال خوب و اخلاق نیکو و اعلی باشند.

جمهور مفسّرین فرموده‌اند که: در حقیقت این آیه نسبت به فتنهٔ آینده پیش گویی و برای گروهی که با همّت والا با آن مبارزه نموده و پیروز می‌شود، مژده و بشارتی است. فتنهٔ آینده فتنهٔ ارتداد بود که برخی از جراثیم و میکروبهای آن در آخر عهد نبوّت بروز کرده، داشتند شیوع پیدا می‌کردند و پس از وفات آن‌حضرتﷺ شیوع یافته طوفان نحوست آن تمام جزیرةالعرب را فراگرفت و گروه صحابه بود که در زیر لوای خلیفهٔ اوّل صدّیق اکبر با این

فتنهٔ ارتداد مبارزه نمود و آن را از صفحهٔ هستی نابود کرد. وقایع آن از این قرار است که پیش از همه، مسیلمهٔ کذّاب ادّعای شراکت در نبوّت آن‌حضرتﷺ نمود و تا این حد با جرأت پیش رفت که به قاصدان آن‌حضرتﷺ گفت که اگر مصلحت تبلیغ و اصلاح نمی‌بود، من شما را به قتل می‌رسانیدم. مسیلمه در این ادّعای خویش کذّاب بود.امّا آن‌حضرتﷺ فرصتی برای جهاد با او نیافت تا این‌که از این دار فانی چشم فرو بست.

هم چنین سردار قبیله مزجج در یمن به‌نام «اسود عنسی» نبوّتی برای خود اعلام نمود. رسول‌خداﷺ به والی یمن که از طرف او در آنجا منصوب شده‌بود، دستور داد تا با او مبارزه نماید؛ امّا جلوتر از آن‌که او به قتل برسد، در شب قبل آن‌حضرتﷺ وفات یافت، و خبر وفات آن‌حضرتﷺ به اصحاب کرام در آخر ربیع‌الاول رسید؛ هم چنین واقعه‌ای در قبیله بنی اسد اتّفاق افتاد که سردار آنها طلیحة بن خویلد مدّعی نبوّت شد.

این هر سه طایفه در مرض وفات آن‌حضرتﷺ مرتد گشتند و خبر وفات آن‌حضرتﷺ این فتنهٔ ارتداد را به‌صورت طوفانی سهمگین در آورد و هفت قبیله از قبایل عرب در جاهای متعدّدی از اسلام و حکومت اسلامی سر به انحراف زدند و از پرداخت زکات به خلیفهٔ وقت حضرت صدّیق اکبر انکار نمودند.

پس از وفات سرور کایناتﷺ مسئولیّت مُلک و ملّت به دوش خلیفه اوّل حضرت صدّیق اکبر افتاد؛ از یک طرف صدمهٔ جانگداز این حادثهٔ عظیم و از طرف دیگر سیلاب فتنه و ستم بر این حضرات روی آورد.

عایشهٔ صدّیقه‌رضی‌الله‌عنها می‌فرماید که پس از وفات آن‌حضرتﷺ صدمه‌ای که بر پدر مهربانم حضرت صدّیق اکبر واقع شد، اگر بر کوههای مستحکم واقع می‌شد، تکّه پاره می‌شدند؛ امّا خداوند چنان مقام والایی از صبر و استقامت به او عنایت فرمود که؛ با تمام مصایب و آفات با عزم و همّت کامل،

مبارزه نمود و سرانجام پیروز گشت.

بدیهی است که برای مقابله با ستم‌ها می‌توان از نیرویی استفاده نمود امّا نزاکت اوضاع به حدّی رسیده‌بود که چون حضرت صدّیق اکبر با صحابه مشورت نمود کسی مصلحت ندید که در این برهه از زمان با ستم‌ها به‌طور جدّی برخورد گردد؛ زیرا احساس خطر کردند که اگر ما اکنون به جنگهای داخلی مشغول باشیم، نیروهای خارجی بر این کشور جدید اسلامی یورش می‌آورند. امّا خداوند قلب حضرت صدّیق اکبر را برای این جهاد چنان قوّت داد که در گذشته و آینده نظیری نداشت؛ لذا چنان سخنرانی بلیغی ایراد فرمود که به اصحاب کرام برای جهاد شرح صدری دست داد؛ در این سخنرانی عزم و استقلال خویش را چنین بیان فرمود.

«کسانی که پس از مسلمان شدن از احکام و قوانین اسلامی که توسّط آن‌حضرتﷺ نافذ شده‌است انکار ورزند، وظیفهٔ من است که علیه آنها اعلام جهاد کنم و اگر در برابر من تمام جنّ و انس و شجر و حجر این کاینات را بیاورند و کسی با من همراه نباشد، باز هم من به تنهایی به مسئولیّت خویش این جهاد را انجام خواهم داد.»

و پس از ایراد این سخنرانی بر اسب خویش سوار شد و حرکت نمود آنگاه اصحاب کرام جلوی او آمدند و او را برجایش نشاندند و جهت اعزام گروههای مختلف به مواضع مختلف نقشه کشیدند.

از اینجاست که حضرت علی کرم‌الله‌وجهه، حسن بصری، ضحاک، قتاده و غیره عموم ائمّهٔ تفسیر فرموده‌اند که این آیه دربارهٔ صدّیق اکبرو همراهان او آمده‌است و ایشان از همه جلوتر مصداق این آیه قرار گرفتند که ورود آنها در میدان از جانب خداوند در این آیه ذکر شده‌است.

امّا این، با آن منافاتی ندارد که گروه دیگری نیز مصداق این آیه قرار گیرد لذا کسانی که ابو موسیٰ اشعری و اصحاب دیگر را مصداق این آیه قرار

داده‌اند مخالف با این نیست بلکه حق این است که تمام این حضرات بلکه تمام آن کسانی که تا قیامت مطابق راهنمایی قرآن با کفر و ارتداد مقابله کنند مصداق این آیه قرار می‌گیرند.

به هر حال گروهی از صحابهٔ کرام زیر قیادت حضرت صدّیق اکبر برای مقابله با این فتنهٔ ارتداد قیام نمودند. قشون بزرگی تحت سرپرستی حضرت خالد بن ولید برای مقابله با مسیلمهٔ کذّاب به سوی یمامه اعزام نمود؛ زیرا هواداران مسیلمه در آنجا از نیروی خاصّی برخوردار بودند. سرانجام مسیلمهٔ کذّاب توسّط وحشی به هلاکت رسید و هواداران او توبه نموده به شرف اسلام مشرّف شدند. هم چنین برای مقابله با طلیحه بن- خویلد نیز حضرت خالد بن ولید مأموریت یافت او پا به فرار گذاشت ولی بعداً موفّق گشت که به اسلام مشرّف گردد. در آخر نخستین ماه «ربیع الاول» از خلافت صدّیق اکبر خبر قتل اسود عنسی و اطاعت و فرمانبرداری قوم او رسید و این از همه نخستین خبر فتح بود که به صدّیق اکبر در این اوضاع رسیده‌بود، و هم‌چنین در جبهه‌های دیگر در برابر قتال مانعین زکات نیز به اصحاب کرام فتح مبین عنایت گردید.

و بدین ترتیب تفسیر عملی «فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغٰلِبُوْنَ» را که در آخر آیهٔ سوم آمده‌است، به جهان نشان داد و چون این سخن در تاریخ و وقایع بالبداهه به ثبوت رسیده‌است که پس از وفات آن‌حضرتﷺ در قبایل عرب فتنهٔ ارتداد شیوع پیدا کرد و قومی را که خداوند جهت مقابله با آن قایم فرمود حضرت صدّیق اکبر و همراهان او بودند، پس از همین آیه نیز این ثابت گردید که اوصافی که قرآن کریم در این آیه برای این گروه بیان فرموده همه در صدّیق اکبر و یاران او (صحابهٔ کرام) وجود داشتند.

نخست آن‌که خداوند با آنها دوستی برقرار می‌نماید.

دوم آن‌که آنها با خدا محبّت دارند.

سوم این‌که همهٔ ایشان در ارتباط با مسلمانان بی‌نهایت نرم و برابر با کفّار

تند و تیز می‌باشند.

چهارم این‌که جهاد آنها درست در راه خدا بوده‌است که آنها در آن به ملامت، ملامت گری باکی نداشته‌اند.

در آخر آیه این حقیقةالحقایق را روشن نمود که همهٔ این صفات کمال و سپس به‌کار بردن آنها به موقع و باز پیروزی که این گونه، به‌دست آمد همهٔ اینها در اثر تدبیر نرم و یا نیرو، و یا گروه و پارتی نبود بلکه بنابه فضل خداوند بود که به هر کسی بخواهد آن را عنایت می‌فرماید.

در چهار آیهٔ گذشته مسلمانان از برقرار نمودن دوستی عمیق با کفّار باز داشته‌شدند در آیهٔ پنجم به‌طور مثبت نشان داده‌شد که کسانی که مسلمانان با آنها دوستی عمیق و رفاقت خاصّی برقرار می‌نمایند چه کسانی می‌باشند نخست ذکر خدا و پس از آن یادی از رسول خداﷺ است که فی‌الواقع ولی و رفیق مؤمن در هر حال و هر وقت خداوند است و او می‌تواند باشد. و بجز از تعلّق او هر دوستی و تعلّق فانی است و تعلّق با رسول الله در حقیقت تعلّق مع الله است و از او جدا نیست و در مرحلهٔ سوم رفیق و دوست مخلص مسلمانان کسانی را قرار داد که تنها به نام، مسلمان، نیستند؛ بلکه مسلمان حقیقی هستند که دارای این سه صفت و علامت می‌باشند: «الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رٰكِعُوْنَ»

نخست این‌که آنها نماز را باتمام آداب و شرایطش با پایبندی ادا می‌کنند دوم این‌که از اموال خود زکات می‌دهند. سوم این‌که آنها تواضع و فروتنی از خود نشان می‌دهند و بر کارهای نیک خود تکبّر و ناز ندارند. در سومین جملهٔ این آیه «وَ هُمْ رٰكِعُوْنَ» رکوع می‌تواند چندین مفهوم داشته باشد بنابر این بعضی از ائمّهٔ تفسیر فرموده‌اند که مراد از رکوع در اینجا رکوع اصطلاحی است که رکنی از نماز است و هدف از آوردن جمله «وَ هُمْ رٰكِعُوْنَ» بعد از «يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ» این است که نماز مسلمانان از نمازهای ملل گذشته ممتاز گردد؛ زیرا یهود ونصارا

نیز نمازمی‌خواندند، امّا در نماز آنها رکوعی وجود نداشت و رکوع تنها وصف ممتاز نماز اسلامی است. (مظهری)

ولی عموم مفسّرین فرموده‌اند که مراد از رکوع در اینجا رکوع اصطلاحی نیست؛ بلکه مراد از آن معنی لغوی آن می‌باشد یعنی خم‌شدن؛ تواضع، عاجزی و انکساری نشان دادن.

ابوحیان در تفسیر «بحر محیط» و زمخشری در «تفسیر کشاف» همین معنی را پسند نموده‌اند و نیز در «تفسیر مظهری»، «بیان القرآن» و غیره همین معنی مورد نظر است. پس معنی این جمله از این قرار است که آنها بر اعمال صالح خویش نازی ندارند؛ بلکه دارای خصلت تواضع و انکساری می‌باشند.

در بعضی روایات آمده است که این جمله در ارتباط با واقعۀ خاصّی از حضرت علی کرم‌الله‌وجهه نازل شده‌است که روزی آن‌جناب رضی‌الله‌عنه داشت نماز می‌خواند هنگامی که به رکوع رفت سایلی سؤال کرد او در همین حال انگشتر خود را درآورد و به او داد و در برآورده نمودن حاجت فقیر این قدر توقّف را جایز شمرد تا از نماز فارغ شود. این مسابقۀ فی‌الخیرات در بارگاه الهی مورد پسند قرار گرفت و بر آن این آیه را نازل فرمود و در آن از این عمل آن‌جناب رضی‌الله‌عنه قدر دانی به‌عمل آمد.

در سند این روایت علما و محدّثین بحثی دارند و در صورت صحیح بودن آن، مطلب این است که آن مسلمانانی شایسته هستند که مسلمانان با آنها رابطه و دوستی عمیق برقرار نمایند که پای‌بند نماز و زکات باشند بویژه حضرت علی رضی‌الله‌عنه بیشتر شایستۀ این نوع دوستی می‌باشد چنان‌که در حدیث دیگری آن‌حضرت ﷺ فرموده‌است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (رواه احمد از مظهری)

یعنی کسی که من دوست او باشم پس علی نیز دوست او خواهد بود.

و در حدیثی آن‌حضرت ﷺ فرموده‌است: «اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»

یعنی خدایا کسی که با علی محبت دارد او را دوست بدار و کسی که با او

دشمنی دارد او را دشمن بدار.

حضرت علی کرم‌الله‌وجهه از آن جهت با این شرف خاص مورد نوازش قرار داده‌شد که بر رسول خدا ﷺ فتنه‌های آینده منکشف شده‌بودند که برخی از مردم با او عداوت و دشمنی خواهند داشت و در برابر با او پرچم عداوت بلند خواهند کرد چنان‌که در فتنه خوارج به ظهور پیوست.

در هر صورت نزول آیه در هر کدام واقعه باشد، باشد، امّا الفاظ آیه عام است که شامل همهٔ اصحاب کرام و سایر مسلمانان هستند و از روی حکم مختص به فردی نیستند از اینجاست که وقتی کسی از امام‌باقر رضی‌الله‌عنه پرسید که آیا مراد از «الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» در این آیه، حضرت علی رضی‌الله‌عنه است فرمود: که او نیز بنابر شامل شدنش در جمع مؤمنین مصداق این آیه می‌باشد.

سپس در آیهٔ بعدی به فتح و پیروزی و غلبهٔ آنها بر جهان مژده داده شده‌است و نسبت به کسانی که بر احکام آیات مذکور عمل نموده از برقرار نمودن دوستی عمیق با دیگران خودداری نمایند و فقط خدا و رسول و اهل‌ایمان را دوست خود قرار دهند. فرمود: «وَ مَنْ يَّتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُوْلَهٗ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغٰلِبُوْنَ» در اینجا بیان فرمود که مسلمانان عامل بر این احکام «حِزْبُ اللهِ» هستند. سپس مژده داد که سرانجام «حِزْبُ اللهِ» بر همه غالب خواهد شد.

و وقایع آینده، آن را چنان تصدیق نمود که هر بیننده‌ای دید که صحابهٔ کرام رضی‌الله‌عنهم بر همه غلبه یافتند و هر گروهی که با آنان مبارزه نمود از هم پاشید در برابر با خلیفهٔ اوّل حضرت صدّیق اکبر رضی‌الله‌عنه فتنه‌های داخلی و ستم‌ها قدعلم کردند، خداوند او را بر همهٔ آنها غالب نمود و در برابر با حضرت فاروق اعظم رضی‌الله‌عنه بزرگترین ابرقدرتهای جهان، قیصر و کسریٰ روی آوردند خداوند متعال نام و نشان آنها را از دنیای هستی محو نمود.

سپس در خلفای مسلمان بعدی تا زمانی که مسلمانان با اجانب از اختلاف و آمیزش و برقراری دوستی و محبّت بر حذر بودند همیشه مظفّر و

منصور ماندند. در ششمین آیه باز به‌طور تأکید همان حکم اعاده گردید که در آغاز رکوع بیان گردیده‌بود و مفهوم آن از این قرار است که ای اهل ایمان!شما کسانی را دوست و رفیق خویش قرار ندهید که با دین شما مسخره و بازی می‌کنند و آنها این دو گروه‌اند: یکی اهل‌کتاب و دیگری مشرکین.

امام ابو حیان در بحر محیط فرموده‌است که: لفظ کفّار شامل اهل‌کتاب نیز هست باز ذکر اهل کتاب جداگانه به‌صورت ویژه شاید بدین جهت است که اهل کتاب اگر چه در ظاهر از کفّار دیگر به اسلام نزدیکتر هستند ولی تجربه این را به اثبات رسانده‌است که افراد معدودی از آنها مشرّف به اسلام شده‌اند. از اینجاست وقتی به عهد رسالت و مابعد می‌نگریم کسانی که به اسلام مشرّف شده‌اند، بیشتر از کفّار دیگرند و آمار مسلمانانی که قبلاً اهل‌کتاب بوده سپس به اسلام مشرّف شده‌اند، بسیار کم است.

علّتش این است که اهل کتاب بر این افتخار داشتند که ما پایبند دین الهی و کتاب آسمانی هستیم و این افتخار، آنها را از پذیرش حق باز داشت و بیشتر آنها بودند که مسلمانان را مسخره و استهزا کردند یکی از وقایع شرارت پسندی آنها آن است که در هفتمین آیه چنین آمده‌است: «وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا» یعنی هرگاه مسلمانان‌برای نماز اذان‌می‌گویند آنها آن‌را به‌باد تمسخرمی‌گیرند واقعهٔ‌آن به روایت ابن ابی‌حاتم در «تفسیرمظهری» چنین منقول است که در مدینهٔ طیّبه یک نصرانی بود هر گاه در اذان «اشهد ان محمد رسول الله» می‌شنید می‌گفت: «احرق الله الکاذب» یعنی خداوند دروغگو را به آتش بکشد.

سرانجام این گفتار او موجب سوختن تمام خاندان او شد، واقعهٔ آن از این قرار است که شبی او خوابیده بود؛ خادم او بنابه ضرورتی آتش برداشته وارد اتاق شد جرقه‌ای از آن برخاسته بر پارچه‌ای افتاد و پس از به‌خواب رفتن همهٔ آنها شعله ور گردید و همه سوخته و خاکستر شدند؛ در آخر این آیه

فرمود: «ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّايَعْقِلُوْنَ» یعنی انگیزهٔ این تمسخر و استهزا به دین حق، جز این نیست که آنها عقل ندارند.

«قاضی ثناءالله پانی پتی در تفسیر مظهری» فرموده‌است که خداوند آنها را بی‌عقل معرّفی فرمود در صورتی که در امور دنیا عقل و دانش آنها معروف و مشهور است از این معلوم می‌شود که امکان دارد کسی در بعضی امور، عاقل و هوشیار باشد و در بعضی کارهای دیگر از عقلش استفاده نکند. و یا عقلش کار نمی‌کند بنابر این او احمق و بی‌عقل می‌باشد قرآن کریم این مطلب را در جای دیگر چنین بیان فرموده‌است: «يَعْلَمُوْنَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غٰفِلُوْنَ» یعنی آنها امور سطحی زندگی دنیا را کاملاً می‌دانند امّا از سرانجام و آخرت غافل‌اند

قُلْ يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ هَلْ تَنْقِمُوْنَ مِنَّآ اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَ مَآ

توبگو: ای اهل کتاب چه دشمنی وضدّیتی دارید شما برما جز این‌که ما ایمان آوردیم به خدا و آنچه،

اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ ۙ وَ اَنَّ اَكْثَرَكُمْ فٰسِقُوْنَ ﴿۵۹﴾ قُلْ

نازل شده بر ما و آنچه نازل شده جلوتر و این‌که بیشتر شما نافرمان هستید. تو بگو

هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ ؕ مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ

به‌شمانشان دهم‌که‌سزای چه کسی‌بداست پیش خدا کسی‌که لعنت‌کرده براو و غضب‌نموده

عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيْرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوْتَ ؕ

بر او و بعضی‌از آنهارا بوزینه کرده‌است و بعضی‌را خوک و کسانی‌که بندگی‌شیطان بجاآورند

اُولٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَّ اَضَلُّ عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ ﴿۶۰﴾ وَ اِذَا جَآءُوْكُمْ

آنهابدتر هستند از لحاظ پایه و بسیار گمراه‌اند از راه راست. و هرگاه پیش شما می‌آیند

قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَ قَدْ دَّخَلُوْا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ ؕ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

می‌گویند ایمان آورده‌ایم درحالی‌که کافر آمده‌بودند وکافر بیرون رفتند وخداخوب می‌داند

بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ ﴿۶۱﴾

آنچـه پنـهان کرده بودنـد.

خلاصهٔ تفسیر

بگو که ای اهل کتاب در ما چه عیبی می‌یابید جز این‌که ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به کتابی که در نزد ما فرستاده شده‌است (یعنی قرآن) **و به کتابی** (نیز) **که** (پیش از ما) **فرستاده شده‌است** (یعنی کتابهای تورات و انجیل شما) **باوجود این‌که بیشتر شما از ایمان خارج هستید** (که‌نه به قرآن ایمان دارید که نسبت به آن خود اقرار دارید و نه به تورات و انجیل، زیرا اگر به آنها ایمانی می‌داشتید در آنها نسبت به ایمان به رسول خداﷺ و قرآن راهنمایی موجود است حتماً به او ایمان می‌آوردید، امّا انکار قرآن گواه بر این است که به تورات و انجیل ایمانی ندارید، این وضع شماست و ما برعکس به همهٔ کتابها ایمان داریم، پس عیبی در ما نیست بلکه عیب در شما است قدری بیندیشید) **و تو، به آنها بگو که** (اگرشما بر این هم، روش ما را بد می‌دانید پس) **آیا من** (جهت مقایسهٔ خوب و بد) **به شما چنین طریقه‌ای نشان ندهم که از این** (طریقهٔ ما) **هم** (که‌شما آن را بد می‌دانید) **پیش خدا در سزا دادن بدتر باشد، و آن طریقهٔ کسانی است که** (به سبب این طریقه) **خداوند آنها را از رحمت خویش دور انداخته است و بر آنها غضب کرده‌است و آنها را بوزینه و خوک کرده‌است و آنها شیطان را پرستش نموده‌اند** (اکنون‌ببینید از اینها کدام طریقه بد است، آیا طریقه‌ای که در آن عبادت غیرالله و بر آن این وبال باشد، یا آن طریقه‌ای که در آن نسبت به توحید و نبوّت انبیاءعلیهم‌السلام تصدیق باشد، یقیناً نتیجهٔ مقایسه چنین است که) **این قبیل اشخاص** (که‌طریقهٔ آنها اکنون‌در آخرت ذکرگردید) **از نظر منزل و مکان** (که به‌طور سزا به آنها خواهد رسید) **بسیار بد می‌باشد** (زیرا آن مکان دوزخ است) **و** (در دنیا) **از راه راست نیز بسیار دور می‌باشند** (اشاره به این است که شما دارید به ما

می‌خندید، در صورتی که طریقهٔ شما قابل استهزا است، زیرا همهٔ این خصایل در شما وجود دارد، که یهودیان گوساله پرستی نمودند و نصارا حضرت مسیح علیه السلام را خدا قرار دادند، سپس اختیارات خدا را به علما و مشایخ خویش سپردند، از اینجاست وقتی یهودیان از احکام یوم‌السبت تخلّف نمودند، عذاب خدا بر آنها آمد، آنها بوزینه قرار داده‌شدند، و به تقاضای نصارا مائدهٔ آسمانی نازل شد، باز هم آنها ناسپاسی کردند بعد آنان بوزینه و خوک قرار داده‌شدند، سپس از گروه خاصّی از آنها یاد آوری می‌شود که منافق بودند در جلوی مسلمانان، اسلام را اظهار می‌کردند و در نهان یهودی بودند) **وقتی که آن** (منافق) **ها پیش شما می‌آیند می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم در صورتی که** (در مجلس مسلمانان) **با کفر آمدند و با کفر برگشتند و خداوند خوب می‌داند، آنچه را آنها** (در دل خویش) **پنهان کرده‌اند** (لذا نفاق آنها در پیشگاه خداوند به درد نمی‌خورد با بدترین سزای کفر رو برو خواهند شد.)

معارف و مسایل

در جمله «اَکْثَرَکُمْ فٰسِقُوْنَ» خدا در خطاب به یهود و نصارا به‌جای کل، اکثر را خارج از ایمان قرار داد، علّتش این است که بعضی از آنها کسانی بودند که در هر حال مؤمن ماندند، تا زمانی که رسول خدا ﷺ مبعوث نشده‌بود تابع احکام تورات و انجیل بودند و به آنها ایمان داشتند، زمانی که آن حضرت ﷺ مبعوث گشت و قرآن نازل گردید به آن‌جناب ﷺ ایمان آورده تابع قرآن شدند.

در تبلیغ ودعوت باید وضع و حال مخاطبین مراعات شود.

در اینجا در جملهٔ «قُلْ هَلْ اُنَبِّئُکُمْ» به صورت مثال وضع کسانی بیان گردید که خداوند بر آنها لعنت و غضب کرده‌بود و در حقیقت مصداق آن همین مخاطبان بودند، مقتضای مقام این بود که به خود آنها گفته می‌شد که شما چنین

و چنان هستید، امّا قرآن مجید روش کلام را تغییر داده آن را به‌صورت مثالی بیان نمود، و در آن اسلوب خاصّی از دعوت پیامبرانه ارائه داد که باید چنان عنوانی را برگزید که مخاطب ناراحت نشود.

وَ تَرىٰ كَثِيْراً مِّنْهُمْ يُسَارِعُوْنَ فِى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ ؕ
و تو می‌بینی بسیاری از آنها را که می‌دوند بر گناه و ظلم و بر خوردن حرام
لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۶۲﴾ لَوْلَا يَنْهٰهُمُ الرَّبّٰنِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ
بسیار کار بدی است که انجام می‌دهند. چرا منع نکردند آنها را درویشان و علما از
قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتَ ؕ لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ﴿۶۳﴾
گفتن سخن گناه و خوردن حرام بسیار اعمال بدی است که انجام می‌دهند.

خلاصهٔ تفسیر

تو از این (یهودی) **ها بسیاری را چنین می‌بینی که دویده بر گناه** (یعنی دروغ) **و ظلم و خوردن** (مال) **حرام می‌افتند. این کار آنها حقیقتاً بد است** (این وضعیت عوام بود سپس وضع خواص بیان می‌شود که) **آنها را مشایخ و علما از گفتن سخن گناه** (باوجود علم مسئله و اطّلاع بر واقعه) **چرا باز نمی‌دارند. واقعاً این عادت آنها بد است.**

معارف و مسایل

وضع اسف بار یهود از نظر اخلاق

در نخستین آیه از آیات فوق، اُفت اخلاقی یهود و تباه‌کاری اعمال آنها بیان گردید، تا برای شنوندگان نصیحتی باشد که از این‌گونه کردار و اسباب آنها اجتناب ورزند.

اگر چه عموماً وضع یهود از این قرار بود، ولی بعضی از آنها مردمان خوبی بودند، قرآن کریم به خاطر استثنا کردن آنها لفظ کثیر را به‌کار برد؛ ظلم و تعدّی و حرام خوری اگر چه در مفهوم لفظ «اثم» یعنی گناه شامل می‌باشد، ولی به خاطر روشن ساختن تباه‌کاری این دو نوع گناه و از بین رفتن آرامش و امنیّت به‌وسیلهٔ آنها به‌طور ویژه جداگانه بیان گردیدند. (بحرمحیط)

در «تفسیر روح‌المعانی» و غیره آمده‌است که قرآن با اختیار نمودن عنوان دویدن بر گناه راجع به اینها به این اشاره نمود که ایشان مجرمان عادی به این خصایل بد می‌باشند، و این اعمال بد ملکه راسخ آنها قرار گرفته در رگ و ریشهٔ آنها جذب شده‌اند که بدون اراده، اینها به سوی آنها می‌دوند، از این معلوم شد که هر کاری را چه نیک یابد که انسان به‌کثرت انجام دهد، به تدریج آن کار ملکه و عادت او قرار می‌گیرد، سپس برای آن با هیچ گونه مشقّت و تکلیف مواجه نمی‌گردد، یهودیان در خصایل بد به این مرز رسیده بودند؛ جهت اظهار آن فرمود: «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ» و هم‌چنین است وضع انبیا و اولیا در خصایل خوب چنان‌که قرآن کریم در این باره در آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ آل عمران نیز می‌فرماید: يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»

طریقهٔ اصلاح اعمال

نسبت به اصلاح‌اعمال از همه‌بیشتر حضرات‌صوفیان‌کرام و اولیاءالله اهتمام می‌ورزند. ایشان این اصول مهم را از این‌گونه راهنمایی قرآنی اخذ نموده‌اند که هر اندازه انسان کارهای خوب و یا بدی را انجام دهد، در اصل انگیزهٔ آنها همان ملکات نهانی و اخلاقی می‌باشند که طبیعت ثانوی انسان قرار می‌گیرند؛ بنابراین جهت جلوگیری از جرایم و اعمال بد از همان ملکات نهانی استفاده می‌کنند و آنها را اصلاح می‌نمایند، لذا تمام اعمال، خود به‌خود اصلاح

می‌گردند. مثلاً در قلب کسی حرص مال دنیا غلبه یافته‌است که در نتیجهٔ آن اقدام به اخذ رشوه می‌نماید، ربا می‌خورد، و بر حسب فرصت دست به دزدی و راهزنی می‌زند حضرات صوفیان به‌جای معالجه هر یکی از اینها نسخه‌ای را به‌کار می‌گیرند که مبنای این مفاسد را از بین ببرد و آن است استحضار عدم پایداری دنیا و زهر آلود بودن عیش و عشرت آن.

هم‌چنین در دل کسی تکبّر و غرور وجود داشته باشد و یا تحت تأثیر خشم قرار گرفته‌است و دیگران را توهین و تحقیر می‌نماید، با دوستان و همسایگان درگیر می‌شود، این حضرات نسخهٔ استحضار فکر آخرت و پاسخ گوی به بارگاه خدا را برایش به‌کار می‌گیرند که در اثر آن این اعمال بد پایان می‌یابند.

خلاصه این‌که از این اشارهٔ قرآنی چنین معلوم می‌شود که در وجود انسان مقداری ملکات هست که طبیعت ثانوی قرار می‌گیرند و اگر اینها ملکات خیر و خوبی باشند اعمال نیک خود به‌خود انجام می‌گیرند. هم‌چنین ملکات بد به طرف اعمال بد می‌دوانند برای اصلاح کامل لازم است این ملکات اصلاح گردند.

مسئولیّت اعمال عوام بر عهدهٔ علماست.

در دومین آیه به علما و مشایخ یهود شدیداً هشدار گردید که چرا مردم را از اعمال بد باز نمی‌دارند؛ در این جا از قرآن دو لفظ به‌کار رفته است یکی: «رَبّٰنِيُّوْن» که به اهل الله یعنی عابدان و زاهدان ترجمه می‌شود و در عرف به آنها درویش، مرشد، و شیخ می‌گویند. و دوم: لفظ «اَحْبَار» فرمود که به علمای یهود «احبار» گفته می‌شد. از این معلوم شد که مسئولیّت اصلی امربه معروف و نهی از منکر بر عهدهٔ این دو گروه است: یکی مشایخ دوم علما. بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از «رَبّٰنِيُّوْن» علمایی هستند که از طرف دولت مأمور و مقتدر

باشند و مراد از «اَحْبَار» عموم علما هستند.

پس در این صورت مسئولیّت جلوگیری از جرایم به عهدهٔ حکّام و علما هر دو می‌باشد چنان‌که در بعضی آیات دیگر نسبت به این مسأله تصریح شده‌است.

هشداری برای علما و مشایخ

در پایان آیه فرمود: «لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ» یعنی این بسیار بدترین عادت علما و مشایخ است که از وظیفه مقرّر امر به معروف و نهی از منکر که به دوش آنها گذاشته، دست بردارند و ملّت را ببینند که دارد روی به هلاکت می‌رود و جلوی آنها را نگیرند.

علمای مفسّرین فرموده‌اند: که در آخر نخستین آیه که در آن یادی از اشتباهات عوام آمده‌بود فرمود: «لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ» و در پایان آیهٔ دوم که در آن بحثی از اشتباهات علما و مشایخ آمده‌است فرمود: «لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ» در اینجا شاید اشاره‌ای به این باشد که رویّهٔ اشتباه علما و مشایخ آنها این است که آنان می‌دانند که اگر ما آنها را از کارهای زشت باز داریم به صحبت ما گوش فرا داده از آن باز می‌آیند ولی باوجود این به‌خاطر طمع دنیا که تحفه و هدایا و نذر و نیاز را از ما قطع می‌نمایند و یا از ما بد عقیده می‌شوند بنابر این در قلوب این علما و مشایخ داعیه حمایت حق پدید نمی‌آید، پس این عمل، از اعمال بد آن زشت‌کاران خیلی شدیدتر است.

حاصل آن این‌که قوم و ملّتی که افراد آن در جرایم و گناهها مبتلا باشند و علما و مشایخ آنها بدانند که اگر ما آنها را بازداریم باز می‌آیند؛ پس در این صورت اگر آنها به خاطر طمع دنیا و یا احساس خطری از آن جرایم و گناهها جلوگیری ننمایند پس جرم آنها از جرم مجرمان اصلی شدیدتر می‌باشد، بنابر این حضرت عبدالله بن عبّاس فرموده‌است: که برای علما و مشایخ از این آیه

هشداری شدیدتر در قرآن نیامده‌است.

امام التفسیر حضرت ضحاک فرموده‌است که: به نظر من این آیه برای علما و مشایخ بیشتر خطرناک است. (ابن جریر و ابن کثیر)

علّتش این است که از روی این آیه، جرم آنها از تمام جرایم دزدان، راهزنان و هر نوع بدکاران شدیدتر می‌باشد. (العیاذبالله)

امّا توجّه داشته باشید که این شدّت و وعید در صورتی است که علما و مشایخ تخمین‌زده باشند که به صحبت آنان گوش فرا داده و پذیرفته می‌شود امّا در جایی که بنابر قراین و تجربه گمان غالب چنین باشد که کسی به سخن آنها گوش فرا نمی‌دهد؛ بلکه در قبال این، به آنها اذیت و آزار رسانیده می‌شود پس در چنین صورت، حکم شرع از این قرار است که مسئولیّت از عهده آنها ساقط می‌باشد.

ولی باز هم افضل و بهتر همین است که چه کسی قبول بکند و یا نکند آنها انجام وظیفه نمایند و به ملامت و ایذارسانی کسی توجّه ننمایند چنان‌که صفات مجاهدین مقبول خدا در چند آیه، گذشته است: «وَ لَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ» یعنی ایشان در راه خدا و اظهار حق از هیچ ملامت‌گری باکی ندارند.

خلاصه این‌که هر کجا که گمان غالب بر این باشد که سخن شنیده و پذیرفته می‌شود بر علما و مشایخ نه تنها بر آنها بلکه بر هرکسی که بداند که این جرم و گناه است فرض است که در حدّ توان خویش جهت جلوگیری از گناه بکوشد چه به‌دست و چه به‌زبان یا حدّاقل به نفرت قلب و روگردانی، و هر کجا که گمان غالب بر این باشد که سخن کسی شنیده و پذیرفته نمی‌شود و یا که علیه نصیحت‌گر دشمنی و عداوت شعله‌ور می‌شود پس در چنین صورتی جلوگیری و بازداشت فرض نمی‌باشد ولی باز هم بهتر و افضل خواهد شد. این بحث مفصّل در ارتباط به امر به معروف و نهی از منکر از احادیث صحیح مستفاد می‌شود در ضمن عمل بر اعمال نیک و اجتناب از اعمال بد، فریضهٔ

راهنمایی دیگران به کار نیک و باز داشتن از کار زشت را اسلام بر دوش عموم مسلمین به‌ویژه علما و مشایخ گذاشته چنان قوانین طلایی جهت پدید آوردن امن و امان در دنیا مقرّر نموده‌است که با عمل به آنها تمام ملّت به آسانی می‌تواند از تمام مفاسد و پلیدی‌ها پاک گردد.

طریقهٔ اصلاح امّت

در قرون اوّل و مابعد اسلام، زمانی که بر این اصول عمل می‌شد، تمام ملّت مسلمان از نظر علم و عمل، اخلاق و کردار در تمام جهان سربلند و ممتاز بود و از روزی که مسلمانان از انجام این وظیفه غفلت ورزیدند و جلوگیری از جرایم را وظیفه دولت و پلیس آن دانسته، از مردم جدا نشستند. نتیجه‌اش همان شد که امروز در هر جا مشاهده می‌گردد که مادر و پدر و تمام افراد خانواده متدیّن و پایبند شرع می‌باشند ولی فرزند و بستگان برعکس آن هستند. جهت اندیشه و فکر آنها به سوی دیگر می‌باشد، و روش‌های عمل نیز جداست لذا برای اصلاح اجتماع ملّت در قرآن و حدیث به‌طور ویژه بر روش «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» تأکید شده‌است، این کار را قرآن از ویژگیهای امّت محمّدی شمرده‌است، و تخلّف از آن را سخت ترین گناه و مستوجب عذاب قرار داده‌است.

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده‌است که هرگاه در قومی گناه انجام گیرد و کسی در آن قوم باشد و جلوی آنها را از آن گناه نگیرد، پس نزدیک است که خداوند بر همهٔ آنها عذاب نازل بفرماید. (بحرمحیط)

وعید بر عدم اظهار نفرت بر گناهان

مالک بن دینار فرموده‌است که: خداوند در منطقه‌ای به فرشتگانش دستور داد که فلان روستا را ویران کنید، آنان عرض کردند که در آنجا فلان بندهٔ عبادت‌گزار تو سکونت دارد دستور رسید که به او نیز عذاب بچشانید، زیرا که با مشاهده گناهها و نافرمانیهای ما ناراحت نشده و صورتش متغیّر نشد.

خداوند به حضرت یوشع بن نون علیه‌السلام وحی نازل فرمود که صد هزار نفر از قوم تو به‌وسیلهٔ عذاب هلاک خواهد شد که از آن جمع چهل هزار نفر مردمانی نیک می‌باشند و شصت هزار نفر مردمان بدکار. حضرت یوشع علیه‌السلام عرض نمود که خداوندا علّت هلاکت بدکاران که مشخص است، امّا نیکان چرا هلاک می‌شوند؟ خداوند فرمود که: این نیکان با آن بدان روابط دوستانه داشتند؛ در خورد و نوش و خنده و شوخی با آنها شراکت داشتند با مشاهدهٔ گناهان و نافرمانیهای من گاهی گره در صورت‌شان نمی‌آمد. (همهٔ این روایات از بحر محیط منقول‌اند).

وَ قَالَتِ الْيَهُوْدُ يَدُ اللهِ مَغْلُوْلَةٌ ؕ غُلَّتْ اَيْدِيْهِمْ وَ لُعِنُوْا

یهودیان می‌گویند که دست خدا بند شده‌است، دستهای آنها بندشوند و لعنت باد بر آنها

بِمَاقَالُوْا ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوْطَتَانِ ۙ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ ؕ وَلَيَزِيْدَنَّ

براین‌گفتار، بلکه هردو دست‌او بازاند خرج‌می‌کند به هر نحوی که بخواهد و اضافه می‌شود

كَثِيْرًامِّنْهُمْ مَّآاُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَّكُفْرًا ؕ وَ

برای بسیاری ازآنها از کلامی که نازل شده به سوی تو از ربّ تو شرارت و انکار و

اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ؕ كُلَّمَآاَوْقَدُوْا نَارًا

انداخته‌ایم ما بین آنها دشمنی و کینه تا روز قیامت هرگاه آتش روشن می‌کنند

لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللهُ ۙ وَيَسْعَوْنَ فِى الْاَرْضِ فَسَادًا ؕ وَاللهُ

برای جنگ خداوند آن را خاموش می‌کند و می‌دوند در ملک فساد انجام‌دهنده، وخدا

لَايُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۶۴﴾ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا

نمی‌پسندد فسادکاران را. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند و می‌ترسیدند دور می‌کردیم

عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَ لَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ﴿۶۵﴾ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا

از آنهابدیهای آنها را و داخل می‌کردیم آنها را در باغهای نعمت. و اگر آنها برپا می‌داشتند

التَّوْرٰةَ وَ مَآ اُنْزِلَ مِن رَّبِّهِمْ لَاَكَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ

تورات و انجیل‌را و آنچه را نازل شده بر آنها از ربّ آنها می‌خوردند از بالای سر خود و از زیر

اَرْجُلِهِمْ ؕ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ؕ وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُوْنَ ﴿۶۶﴾

پاهای خود، بعضی از آنها راست‌اند، و بسیاری از آنها کارهای بد انجام می‌دهند.

يٰاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ؕ وَ اِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا

ای رسول برسان آنچه را بر تو نازل شده از پروردگارت و اگر چنین نکردی پس تو هیچ

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ ؕ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ لَايَهْدِى

نرسانده‌ای پیام او را. و خداوند ترا نجات می‌دهد از مردم، یقیناً خدا راه نشان نمی‌دهد

الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۶۷﴾

قوم کافران را

ربط آیات

در آیات گذشته برخی از احوال یهود مذکور بود؛ سپس در این آیات بعضی از احوال دیگر آنها بیان می‌گردد که واقعهٔ آن از این قرار است که: نباش بن قیس و فنحاص رئیس یهودیان قینقاع نسبت به حق تعالی کلمات گستاخانه‌ای چون بخیل و غیره به‌کار بردند که بیانش می‌آید، بنابر این، آیهٔ بعدی نازل گردید. (کذا فی اللباب بروایة الطبرانی عن ابن عبّاس و بروایه ابی الشیخ عنه)

خلاصهٔ تفسیر

یهودیان گفتند که دست خدا بند شده‌است (یعنی معاذالله دارد بخیلی می‌کند، در حقیقت) **دستهای آنها بند است** (که‌فی‌الواقع به عیب بخیلی مبتلا هستند، و بر خدا عیب می‌گیرند) **و بنابراین گفتهٔ خود، از رحمت** (الهی) **دور کرده شدند** (که تأثیر آن در این جهان ذلّت، حبس، قتل و غیره شد و در آخرت عذاب جهنّم، حاشا و کلّاً که در خداوند متعال چنین احتمالی باشد) **بلکه هر دو دست او بازند** (یعنی بسیار جواد و کریم است ولی چون حکیم هست لذا) **بهر نحوی که بخواهد خرج می‌کند** (پس تنگی که بر یهود بود مبنی بر حکمتی است که هدف چشانیدن وبال کفر به آنها بود نه این‌که علّت آن بخل باشد) **و** (وضع کفر و سرکشی یهود این است که آنها موفّق نمی‌گردند که مثلاً بطلان قول خود را با دلیل بشنوند و توبه کنند. بلکه) **مطالبی که از جانب پروردگارت بر تو نازل می‌شود موجب سرکشی و کفر بیشتر بعضی از آنها قرار می‌گیرد** (بدین شکل که آنها از این هم انکار می‌ورزند که مقدار کفر و طغیانی که‌قبلاً داشتند اکنون‌بر آنها افزوده‌شد) **و** (لعنتی که در اثر کفر آنها واقع شده‌بود یکی از آثار آن این است که) **ما بین آنها** (دربارهٔ دین) **تا قیامت عداوت و بغض انداختیم** (چنان‌که بین آنها فرقهای مختلفی هست، و هر یکی دشمن دیگری است که در اثر بغض و عداوت با همدیگر) **هر گاه بخواهند آتش جنگ** (با مسلمانان) **را برافروزند** (یعنی تصمیم به جنگ بگیرند) **خداوند آن را خاموش می‌کند** (یعنی مرعوب می‌گردند، یا جنگ نموده سرکوب می‌شوند، یا در اثر اختلاف با همدیگر یکپارچه نمی‌شوند) **و** (چون از جنگ باز می‌مانند دشمنی خود را به شکل دیگری ابراز می‌نمایند که به‌صورت مخفی) **در کشور فساد برپا می‌کنند** (مانند تحریک نمودن نومسلمانان، روشن و خاموش کردن‌جنگ، بازداشتن مردم از اسلام با رساندن مطالب تحریف شدهٔ تورات به گوش آنها) **و خداوند** (چون) **مفسدان را دوست نمی‌دارد** (بلکه با آنها بغض به کار می‌گیرد، بنابراین آنها به سزای کامل فساد خود چه در دنیا و چه در آخرت خواهند

رسید).

و اگر این اهل کتاب (یهود و نصارا بر امور حقه‌ای، که منکر آنها هستند مانند رسالت محمّدی و حقّانیت قرآن) **ایمان می‌آوردند و** (از اموری که کفر و معصیت بودن آنها توسّط رسول خداﷺ اعلام شده‌است) **تقوا** (و پرهیز) **می‌گزیدند ما حتماً تمام بدیهای** (گذشته) **آنها را** (از قبیل کفر و شرک و معاصی که شامل همه اقوال و احوال می‌باشند) **عفو می‌کردیم و** (عفو نموده) **حتماً در باغهای امن** (و آسایش بهشت آنها را) **داخل می‌کردیم** (اینها برکات اخروی هستند) **و اگر آنها** (ایمان و تقوا را اختیار می‌کردند که می‌توان آن را به عنوان دیگر گفت) **به تورات و انجیل و کتابی که** (اکنون) **از طرف پروردگارشان در نزد آنها** (توسّط رسول خداﷺ یعنی قرآن) **فرستاده‌شده پایبند می‌بودند** (یعنی بر آنچه در آنها برای عمل نوشته شده عمل می‌کردند، در این تصدیق به رسالت آمد و احکام محرّف و منسوخ خارج شدند، زیرا مجموعه این کتب، عمل بر آنها را نگفته، بلکه از عمل به آنها منع کرده‌اند) **پس اینها از بالای سر خود** (در اثر باریدن آب از آسمان) **و از پایین** (یعنی محصولات کشاورزی زمین) **کاملاً با فراغت می‌خوردند** (این یاد آوری از برکات دنیوی ایمان بود، امّا بر کفر اصرار ورزیدند، بنابر این در تنگنایی گرفتار شدند که در اثر آن بعضی نسبت به حق تعالی کلمات‌گستاخانه بخل را به کاربردند، ولی باز هم همهٔ یهود و نصارا با هم برابر نیستند چنان‌که) **گروهی از آنها بر راه راست قرار گرفته‌اند** (مانند حضرت عبدالله بن سلام و رفقای او از یهود و حضرت نجاشی و همراهانش از نصارا، امّا اینها اندک‌اند) **و بیشتر آنها کسانی هستند که کردارشان بد است** (زیرا بدتر از کفر و شرک چه کرداری می‌تواند باشد) **یا رسول الله! آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده‌است** (به مردم) **برسان و اگر** (به‌فرض محال) **چنین نکردی پس** (چنین فهمیده می‌شود که) **تو پیام خداوندی را نرسانیده‌ای** (زیرا این همه فرض است. پس چنان‌که از اخفای کل، این فریضه فوت می‌گردد همچنین از اخفای بعضی نیز این فریضه فوت خواهدشد) **و** (در باب تبلیغ از کفّار هراسان نباش زیرا) **خداوند تو را از مردم** (یعنی از این‌که در

برابر تو قرار گرفته تو را قتل و هلاک‌کنند) **محفوظ نگه می‌دارد** (و) **یقیناً خداوند کفّار را** (جهت قتل و هلاک‌کردن به‌سوی تو) **راه نشان‌نمی‌دهد.**

معارف و مسایل

پاسخی به گستاخی یهود

«وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ» در این آیه سنگین‌ترین جرم و بدترین کلمه از یهود این بیان گردید که آن بدبختها می‌گفتند (معاذالله) خداوند تنگدست شده‌است، واقعه چنین اتّفاق افتاد که خداوند به یهودیان ثروت و مال عنایت فرموده‌بود؛ ولی هنگامی که رسول خداﷺ به مدینه تشریف آورد و دعوت او به آنها رسید، آن ظالمان از ترس این‌که مبادا سرداری قومی و نذر و نیازهای مرسوم جاهلی از آنها گرفته شود از پذیرش دعوت حق روی برگردانیدند و سر مخالفت با رسول خداﷺ را پیش گرفتند. در کیفر به آن خداوند دنیا را بر آنها تنگ کرد و آنها تنگدست شدند، بنابر این از زبان آن ناصالحان کلمات گستاخانه‌ای بیرون آمد که (معاذالله) در خزانهٔ الهی کم و کاستی آمده‌است و یا خداوند راه بخیلی را برگزیده‌است. در پاسخ به آن در این آیه فرمود که دستهای آنها بسته‌اند و بر آنها لعنت شده‌است که تأثیر آن در آخرت به صورت عذاب و در دنیا به ذلّت و رسوایی نمودار خواهد شد. دستهای خدا برای همیشه بازند. جود و سخای او برای همیشه برقرار خواهد ماند؛ امّا همانطوری که او غنی و صاحب وسعت هست حکیم هم هست و به مقتضای حکمت انفاق می‌فرماید، برای کسی که مناسب بداند وسعت عنایت می‌کند و برای دیگری که مناسب بداند تنگی می‌آورد و او را تنگدست می‌کند. سپس فرمود که اینها مردمان سرکشی هستند، به‌جای این‌که از بیّنات نازل شدهٔ قرآنی استفاده ببرند کفر و انکار بیشتر شدّت می‌گیرد، و خداوند به خاطر نجات

مسلمانان از شرارت آنها بین فرقه‌های آنان اختلاف شدیدی ایجاد نموده‌است که در اثر آن نمی‌توانند علیه مسلمانان آشکارا اعلام جنگ کنند و نمی‌توانند زیر پرده تدبیری به‌کار ببرند؛ در «كُلَّمَآ اَوْقَدُوْا نَارًا لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ» **به‌ظاهر ناکامیابی در جنگ، و در** «وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا» **ناکامیابی تدبیر مخفی آمده‌است.**

عمل کامل بر احکام الهی موجب برکات دنیوی نیز هست در آیه شماره ۶۴ به یهود هشدار گردیده‌است که آنها از هدایات تورات و انجیل و فرامین انبیاعلیهم‌السلام استفاده‌ای نبردند، در حرص دنیا مبتلا گردیده از همه فراموش شدند؛ در نتیجه در این جهان شکار تنگدستی شدند: ولی اگر اکنون هم راه ایمان و خدا ترسی را برگزینند ما همهٔ گناههای گذشته آنها را عفو خواهیم کرد، و به آنها باغهای پر نعمت عنایت خواهیم کرد.

عمل کامل بر احکام الهی چگونه می‌شود؟

«وَ لَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰةَ» **در این آیه از همان ایمان و خداترسی قدری با تفصیل بحث شده‌است، و بر برگزیدن آنها وعدهٔ برکات دنیوی، آرامش و راحت، در آیهٔ ماقبل داده شده‌بود که تفصیل آن از این قرار است که بر تورات و انجیل و آخرین کتاب نازل شده، یعنی قرآن مجید عامل و پایبند باشند، در اینجا به‌جای عمل کردن لفظ** «اقامت» **یعنی قایم کردن به‌کار برده شده‌است؛ مرادش این است که عمل کامل و درست بر تعالیم آنها زمانی میسّر می‌گردد که نه در آنها کم و کاستی باشد و نه امور اضافی، همانگونه که زبانهٔ ترازو زمانی راست و میزان گفته می‌شود که به هیچ طرفی متمایل نباشد، راست بایستد.**

حاصل آن این‌که اگر امروز هم یهود بر هدایات تورات و انجیل و قرآن کریم ایمان بیاورند و بر آنها طبق هدایات کاملاً عمل کنند به‌گونه‌ای که در عمل نه کوتاهی باشد و نه غلوّ و زیاده‌روی که از طرف خود چیزهای خودساخته را

در دین شامل کنند؛ پس مستحقّ نعمتهای موعود آخرت خواهندشد و در این جهان نیز درهای رزق بر آنها گشاده می‌گردند، که از بالا رزق ببارد و از زمین فوّاره نماید. مراد از بالا و پایین ظاهراً این است که رزق به‌صورت متداوم و آسان به آنها عطا می‌گردد. (تفسیر کبیر)

در آیهٔ قبل تنها از نعمتهای آخرت وعده‌ای آمده‌بود، در این آیه وعدهٔ آرامش و راحتی دنیا با تفصیل بیان گردیده‌است، شاید علّتش این است که انگیزهٔ بد عملی یهود و تأویل و تحریف در احکام تورات و انجیل، دنیاپرستی و حرص مال بود، و این آن آفتی بود که آنها را باوجود مشاهدهٔ آیات بیّنات قرآن کریم و رسول کریمﷺ از اطاعت آنها باز داشته بود، از این هراس داشتند که اگر ما مسلمان شویم، این سرداری ما از دست می‌رود، و نذر و نیازی که بنابه پیشوای مذهبی بودن ما به ما می‌رسید متوقّف می‌ماند. خداوند جهت دفع این وسوسهٔ آنها چنین وعده فرمود که اگر آنها درست ایمان و عمل صالح اختیار نمایند، در راحتی و آرامش دنیوی آنها نیز هیچگونه خللی وارد نخواهد شد؛ بلکه افزایش خواهد یافت.

پاسخ به یک شبهه

از این تفصیل این نیز معلوم گردید که این وعدهٔ ویژه‌ای آن یهودیانی بود که در عهد آن‌حضرتﷺ موجود و مخاطب او بودند، و اگر آنها این احکام را می‌پذیرفتند در این جهان نیز به آنها هر نوع نعمت و راحتی اعطا می‌شد، و کسانی که در این وقت ایمان و عمل صالح را برگزیدند این نعمتها کاملاً به آنها اعطا گردید؛ مانند نجاشی پادشاه حبشه و عبدالله بن‌ـ سلام رضی‌الله‌عنهما؛ لذا این مستلزم آن نیست که هر کسی که پایبند ایمان و عمل صالح باشد در این جهان درهای رزق بر او گشاده گردند و کسی که چنین نباشد او تنگدست و نادار قرار

می‌گیرد؛ زیرا هدف در اینجا بیان نمودن قاعده و ضابطهٔ عمومی نیست: بلکه با گروه خاصی با در نظر گرفتن اوضاع خاصّ آنها این وعده داده شده‌است.

آری بر ایمان و عمل صالح وعدهٔ حیات طیّبه و زندگی پاکیزه به‌صورت قانون کلّی و ضابطهٔ عمومی داده شده‌است ولی آن گاهی به‌صورت وسعت رزق میسّر می‌گردد و گاهی با تنگدستی حاصل می‌شود؛ چنان‌که احوال انبیاعلیهم‌السلام و اولیا شاهد این مدّعا می‌باشند که برای همه به‌صورت مداوم وسعت رزق اعطا نگردید، امّا زندگی پاکیزه به همه اعطا گردید.

در پایان آیه به مقتضای عدل و انصاف چنین فرمود که آنچه کجروی و بدکاری‌ای که از یهود ذکر گردید، این وضعیت همه یهودیان نیست: بلکه «مِنهُم اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» گروه کوچکی از آنها بر راه راست استوار هستند؛ البتّه بیشتر آنها بدکار و بدعمل می‌باشند.

مراد از کسانی که بر راه راست استوارند آنها هستند که قبلاً یهود و یا نصرانی بودند؛ سپس به قرآن و رسول خداﷺ ایمان آوردند.

در این دو آیه و دو رکوع قبل کجروی و گمراهی یهود و نصارا و ضدّیت و عناد آنها و تدابیر مخالف آنان با اسلام بیان گردید.

نسبت به تبلیغ تأکید و تسلّی آن‌حضرتﷺ

امکان داشت بنابه مقتضای طبع بشری در اثر مأیوسی، آن‌حضرتﷺ در تبلیغ رسالت کاهشی پدید آید، و یا این‌که آن‌حضرتﷺ بی‌باکانه بدون توجّه به دشمنی و مخالفت و ایذای آنها، در تبلیغ رسالت سرگرم باشد، و در نتیجه با تکالیف و مشقّت از دست دشمنان مواجه گردد.

بنابر این در آیهٔ سوم از یک طرف به آن‌حضرتﷺ این حکم اکبر صادر گردید که همهٔ آنچه را از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، چه

کسی از آن خوشحال باشد و یا ناراضی و چه بپذیرد و یا مخالفت کند. از طرف دیگر به رسول الله ﷺ مژده داده اطمینان بخشید که در ارتباط با تبلیغ رسالت، کفّار نمی‌توانند کوچکترین ضرری به تو برسانند، خداوند خودش نگهبان شماست.

در این آیه این جمله قابل توجّه است «وَ اِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَه،» مراد از آن این‌که اگر یک دستوری از دستورات الهی را به امّت تبلیغ نکردی از عهده مسئولیّت پیامبری خود سبکدوش نخواهی شد، از اینجا بود که رسول خدا ﷺ در انجام این وظیفه تمام نیروی خود را صرف نموده از پا ننشست، و در سخنرانی معروف حجّةالوداع که از یک جهت آیین و قانون اسلام بود و از جهت دیگر آخرین وصیت پیامبر رئوف و رحیم و مشفق و مهربان‌تر از مادر و پدر بود فرمود:

نصیحتی از آن‌حضرت ﷺ در حجّةالوداع

در این خطبه آن‌حضرت ﷺ در جمع عظیمی از صحابهٔ کرام بعد از ایراد هدایات مهم از جمع حاضرین سؤال نمود: «اَلَا هَلْ بَلَّغْتُ» که آیا دین را به شما رساندم؟ صحابهٔ کرام اقرار نمودند که کاملاً رسانیده‌ای سپس فرمود بر این گواه باشید، و نیز ضمناً فرمود: «فلیبلغ الشاهد الغائب» حاضرین در جلسه سخن مرا به غایبان برسانند و غایبان شامل کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند؛ ولی در جلسه حضور نداشتند، و نیز شامل کسانی بودند که هنوز متولّد نشده‌بودند که راه رساندن پیغام به آنها نشر و اشاعهٔ علم دین بود که اصحاب کرام و تابعین با جدّیت تمام آن را انجام دادند.

در اثر آن بود که اصحاب کرام رضی الله عنهم در عموم احوال فرامین و کلمات رسول خدا ﷺ را امانت سنگینی قرار داده در حدّ توان خود کوشیدند تا هیچ

سخن از آنچه از زبان رسول خداﷺ شنیده‌اند فرو گذاشته نشده و به امّت ابلاغ گردد، و اگر کسی گاهی بنابه سبب خاص و مجبوری حدیثی را به مردم بیان نکرده‌است امّا قبل از مرگ آن را در جلوی چند نفر بیان نموده تا از عهدهٔ این امانت تبلیغ سبکدوش گردد.

در صحیح بخاری واقعه‌ای از این قبیل نسبت به حدیثی از حضرت معاذ رضی الله عنه منقول است که آن را قبل از موت بیان فرموده‌است تا در اثر عدم ابلاغ این بار امانت گنهکار نگردد.

در جملهٔ دیگر آیه «وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» مژده‌ای است که دشمن باوجود هزارها مخالفت نمی‌تواند کوچکترین ضرری به تو برساند.

در حدیث آمده‌است که قبل از نزول این آیه چند صحابه همیشه جهت نگهبانی در معیّت رسول خداﷺ بودند، و در سفر و حضر از او نگهبانی می‌کردند پس از نزول این آیه آن‌حضرتﷺ آنها را اجازه داد تا بروند زیرا اکنون به نگهبانی و محافظ نیازی باقی نمانده بود و خداوند خود این کار را به‌عهده گرفت.

در حدیثی از حضرت حسن روایت شده‌است که رسول خداﷺ فرمود: هنگامی که وظیفهٔ تبلیغ احکام رسالت به من محوّل گردید، بیم بزرگی از آن در دلم نشست که از هر طرف مردم مرا تکذیب نموده مخالفت خواهند کرد ولی زمانی که این آیه نازل گردید آرامش و اطمینانی به من دست داد. (تفسیر کبیر)

لذا پس از نزول این آیه، کسی مجالی نداشت که در برابر تبلیغ رسالت بتواند کوچکترین ضرری را به آن‌حضرتﷺ برساند، رسیدن مشقّت کوچکی به‌طور عارضی در میدان جنگ و جهاد با این منافات ندارد.

قُلْ يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ لَسْتُمْ عَلٰى شَىْءٍ حَتّٰى تُقِيْمُوا التَّوْرٰةَ وَ

بگوای اهل کتاب شما بر هیچ راهی نیستید تا به پا ندارید تورات و

الْاِنْجِیْلَ وَ مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ ؕ وَ لَیَزِیْدَنَّ کَثِیْرًا مِّنْهُمْ

انجیل‌را وآنچه را بر شما نازل شده ازطرف رب‌شما وافزون می‌گردد برای بسیاری ازآنها

مَّآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَّ کُفْرًا ۚ فَلَا تَاْسَ عَلَی الْقَوْمِ

از آن کلامی که نازل شده به‌سوی تو از رب تو شرارت و کفرشان پس تأسف نخور بر قوم

الْکٰفِرِیْنَ ﴿۶۸﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَادُوْا وَالصّٰبِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰی

کافر. یقیناً کسانی که مسلمان هستند و کسانی که یهودند و فرقهٔ صابی و نصارا

مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ

هرکسی که ایمان بیاورد به خدا و روز قیامت و انجام دهد کار نیک نه بر آنها ترسی هست

وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ﴿۶۹﴾

نه آنها غمگین می‌شوند.

ربط آیات

در آیات فوق ترغیب اهل کتاب به سوی اسلام آمده‌بود، در آینده بی‌ارزش بودن و عدم کفایت طریقهٔ آنها را که مدّعی حقّانیتش بودند، بیان نموده اظهار می‌دارد که نجات، موقوف بر اسلام است. و پس از آن در صورت مصرّ بودن آنها بر کفر، تسلّی آن‌حضرت ﷺ بیان می‌شود و در میان بنابه مناسبت و ضرورت خاصّی مضمون تبلیغ بیان گردید.

خلاصهٔ تفسیر

تو (به این یهود و نصاری) **بگو: که ای اهل کتاب! برای شما هیچ راهی نیست** (زیرا قرار گرفتن بر راه غیر مقبول مانند بی‌راهی است) **تا وقتی که به تورات و انجیل و کتابی که** (اکنون) **در نزد شما** (توسط رسول خدا ﷺ) **از طرف ربّ شما فرستاده شده‌است** (یعنی قرآن) **کاملاً پایبند نباشید** (معنی و ترغیب و برکت آن در

بالا ذکرگردیدداست) و (ای محمدﷺ چون بیشتر آنها در تعصّب مذموم آلودد هستند بنابر این) **لازماً مطالبی که از سوی پروردگارت به نزد تو فرستاده‌می‌شود موجب سرکشی و ترقّی کفر بعضی‌ها قرار می‌گیرد** (و امکان دارد روی این تو رنجیده خاطر باشی ولی چون معلوم گردید که اینها متعصّب هستند) **پس تو بر** (این وضع) **آن کفّار تأسّف نخور، یقینی است که هر کسی از یهود و فرقه صائبین و نصارا به** (ذات و صفات) **خدا و روز قیامت یقین داشته‌باشد و عمل نیک** (موافق به قانون شرع) **انجام دهد** (در آخرت) **بر آنها نه خطری هست و نه آنها اندوهگین می‌شوند.**

معارف و مسایل

هدایت اهل کتاب به پیروی از شریعت الهی

در نخستین آیه به اهل کتاب، یهود و نصارا در ارتباط با پیروی از شریعت الهی به این عنوان هدایت گردید که: اگر شما بر احکام شرع پایبند نشدید پس شما بر هیچ راهی پایبند نیستید. مقصود این‌که بدون پایبندی به شرع اسلام همهٔ کمالات و کردار شما ضایع است؛ خداوند یک کمال فطری برای شما این را عنایت فرموده‌است که از فرزندان پیامبران می‌باشید. دیگر این‌که علمی تورات و انجیل نیز در شما موجود است؛ بسیاری از شما درویش صفت هم هست که مجاهدات و ریاضت هایی انجام می‌دهند.ارزش همه اینها در نزد خدا فقط وابسته به این است که شما از شرع الهی اتباع نمایید، و بدون این، نه فضیلت نسبی بدرد می‌خورد و نه تحقیقات علمی موجب نجات شما قرار می‌گیرند و نه مجاهدات و ریاضت کشی‌های شما.

در این فرمان به مسلمانان نیز هدایت گردید که هیچ درویش منشی، سلوک، طریقت، مجاهدات و ریاضت، کشف و الهام وسیله برتری در نزد خدا و موجب نجات قرار نمی‌گیرند تا وقتی پایبند کامل شرع مقدس اسلام نباشند.

در این آیه جهت اتباع به شریعت الهی به اتباع از سه چیز هدایت گردید: نخست تورات؛ دوم انجیل؛ که قبلاً برای یهود و نصارای نازل شده‌بودند؛ سوم «مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ» **یعنی آنچه از طرف ربّ پیش شما فرستاده شده‌است عموم مفسرین صحابه و تابعین بر این اجماع دارند که مراد از آن قرآن است که توسط رسول خداﷺ برای امت دعوت که شامل یهود و نصارای هم می‌باشد نازل شده‌است؛ لذا معنی آیه چنین است که تا وقتی که شما بر تورات و انجیل و احکام نازل شده در قرآن، کامل و درست عمل نکنید هیچ کمال نسبی و علمی از شما در نزد خداوند مقبول و معتبر نخواهدشد.**

در اینجا این امر قابل توجّه و اندیشه است که بجای ذکر مختصر قرآن مانند تورات و انجیل جمله طویل «مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ» **بکار رفته است در این چه حکمتی وجود دارد؟ امکان دارد در آن اشاره به مضمون آن حدیث باشد که در آن رسول خداﷺ فرمود: همانطوری که خزانه علم و حکمت قرآن به من عنایت گردیده‌است هم چنین علوم و معارف دیگری نیز به من اعطا شده‌است که می‌توان آن را از جهتی توضیح و تشریحی برای قرآن گفت، عین الفاظ حدیث را ملاحظه فرمایید:**

«الا انی اوتیت القرآن و مثله معه الا یوشک رجل شبعان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه و ماوجدتم فیه من حرام فحرّموه و ان ما حرم رسول الله «کما حرم الله» **متوجه باشید که قرآن به من اعطا گردیده و مثل آن از علوم دیگر نیز به من اعطا شده‌است چنین نباشد که در آینده کسی با شکم سیر و راحت بگوید که قرآن تنها برای شما کافی است که حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید در صورتی که حقیقت از این قرار است که چیزی را که رسول خداﷺ حرام قرار داد مانند آن است که خداوند حرام قرار داده‌است.** (ابوداود، ابن ماجه، دارمی و غیره)

احکام سه‌گانه

خود قرآن نیز شاهد این مطلب است چنان‌که در آیه ۳ از سوره تحریم می‌گوید: «مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوْحىٰ» یعنی رسول خداﷺ از طرف خود چیزی نمی‌گوید آنچه می‌گوید همه از جانب خدا وحی می‌شود. و در جایی که رسول خداﷺ بنابر اجتهاد خویش یا قیاس چیزی بگوید و سپس وحی برخلاف آن نازل نگردد، آن قیاس و اجتهاد نیز حکماً وحی محسوب می‌شود.

خلاصه این‌که احکامی که آن‌حضرتﷺ برای امت بیان فرموده‌است یک قسم آنست که در قرآن بصراحت آمده‌است. دوم آنست که ذکر آن به صراحت در قرآن وارد نشد بلکه جداگانه آن بر رسول خداﷺ بوسیله وحی غیر متلو نازل شده‌است. سوم آنکه آن‌حضرتﷺ بوسیله اجتهاد خویش یا قیاس آن را بیان نموده و خداوند خلاف آن را نازل نفرموده‌است که آن نیز در حکم وحی بحساب می‌آید. این هر سه نوع احکام واجب‌الاتباع و «مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ» شامل آنها است.

شاید هدف در اینجا از بجای لفظ مختصر «قرآن» از آوردن این جمله طولانی «مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ» اشاره به این باشد که اتباع از تمام آن احکام که بصراحت در قرآن ذکر شده و یا رسول خداﷺ دستور داده‌است لازم و واجب می‌باشد.

امر دیگری که در این، قابل توجّه است این است که یهود و نصارای در آن به عمل بر تورات و انجیل و قرآن هر سه راهنمایی و هدایت شده‌اند در صورتی که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر ناسخ‌اند انجیل بعضی احکام تورات را منسوخ کرده و قرآن بسیاری احکام تورات و انجیل هر دو را منسوخ کرده‌است. پس چگونه بر مجموعهٔ هر سه تا میتوان عمل کرد.

جوابش روشن است که هر کتاب جدیدی بعضی احکام کتاب قدیمی را تغییر داد؛ عمل بر احکام جدید عوضی، عمل بر هر دو کتاب بحساب می‌آید، و عمل بر احکام منسوخ شده‌خلاف مقتضای هر دو کتاب است.

یک گونه تسلّی خاطر برای آن‌حضرتﷺ

در پایان جهت تسلی آن‌حضرتﷺ فرمود: باوجود رعایت و عنایت ما با اهل کتاب، بسیاری از آنها کسانی هستند که از این عنایت ربانی استفاده نمی‌برند، بلکه کفر و عناد آنها رو به افزایش می‌باشد، لذا شما از این غمگین نباشید و بر این قبیل مردم تأسف نخورید.

ترغیب نمودن چهار گروه به سوی ایمان و عمل صالح و وعدهٔ آنها به نجات در آخرت

در آیه بعدی خداوند به چهار قوم خطاب نموده آنها را به ایمان و عمل صالح ترغیب نموده روی این به فلاح و پیروزی آخرت وعده‌نمود، از آن جمله نخستین گروه، «اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا» مسلمانان هستند؛ گروه دوم «اَلَّذِیْنَ هَادُوْا» یهود؛ و گروه سوم «صٰبِئُوْنَ» و چهارم «نَصٰرٰی» می‌باشند. سه گروه آنها یعنی مسلمان، یهود و نصارای معروف هستند و در بیشتر مناطق جهان موجود می‌باشند امّا قومی به نام صابئین یا صابئه تاکنون وجود ندارد؛ بنابر این در تعیین آنها اقوال علما و ائمه، مختلف می‌باشند. امام تفسیر، ابن کثیر بحواله قتاده قولی را چنین نقل کرده‌است که صابئین کسانی هستند که عبادت فرشتگان را بجا می‌آورند و بر خلاف قبله نماز می‌خوانند و کتاب آسمانی «زَبُوْر» را که بر حضرت داوود نازل شده‌بود تلاوت می‌کنند. از سیاق قرآن مجید بظاهر این تأیید می‌گردد که

در این از پیروان چهار کتاب آسمانی «تورات، انجیل، زبور و قرآن» یاد آوری شده‌است.

آیه‌ای شامل این مطلب به شماره ۶۲ با همین الفاظ در سوره‌بقره چنین گذشت: «اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَ الصّٰبِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰى مَنْ اٰمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ» **در این بجز تقدیم و تأخیر بعضی الفاظ به مقتضای مقام فرق دیگری وجود ندارد.**

اساس امتیاز در نزد خداوند بر عمل صالح می‌باشد

خلاصهٔ مضمون هر دو آیه این است که در بارگاه خداوند امتیاز نسبی، وطنی و قومی، چیزی نیست، هر کسی که اطاعت کامل، اعتقاد و عمل‌صالح اختیار نماید، ولو این‌که در گذشته هرچه بوده‌است در پیشگاه ما مقبول است و از خدمات او قدردانی خواهد شد؛ و این بدیهی است که اطاعت کامل منحصر در مسلمان بودن است؛ زیرا هدایات آن در کتابهای گذشته تورات و انجیل نیز وجود دارند و قرآن مجید کلاً برای همین نازل گردیده‌است. لذا پس از نزول قرآن و بعثت خاتم‌الانبیاء بدون ایمان به قرآن و رسول خداﷺ عمل به اتباع تورات، انجیل و زبور نمی‌تواند صحیح قرار گیرد.

پس مقصود آیه این است که هرکسی از این اقوام مسلمان گردد، در آخرت مستحق نجات و ثواب خواهد شد. در این پاسخی به آن خیال هم هست که سرانجام این کفر، معصیت و شرارتهایی که تاکنون علیه اسلام و مسلمانان می‌کردند چه می‌شود؟ معلوم گردید که با مسلمان شدن تمام گناهها و اشتباهات گذشته آمرزیده می‌شوند و در آخرت نه اندیشه و فکری خواهند داشت و نه رنج و اندوهی دامنگیرشان خواهدگشت.

از ملاحظه مطلب فوق چنین معلوم می‌شود، در اینجا نباید یادی از

مسلمانان می‌شد زیرا آنان از مقام ایمان و اطاعتی که در این آیه مطلوب است برخوردارند در اینجا باید تنها از کسانی یاد آوری می‌شد که به این مقام دعوت می‌شوند؛ ولی در این، رویه خاصی که مشتمل بر ذکر مسلمانان نیز هست بلاغت ویژه‌ای پدید آمده‌است، این به آن می‌ماند که حاکم یا پادشاهی در چنین موقعی بگوید که قانون ما عام است چه کسی موافق باشد یا مخالف هر کسی که از آن اطاعت و فرمانبرداری نماید مورد عنایت و انعام قرار می‌گیرد. بدیهی است که موافق دارد از قانون اطاعت می‌کندهدف گوش‌زد کردن مخالفین است؛ ولی ذکر موافق شامل این حکمت می‌باشد که عنایتی که ما با موافقین داریم بنابر خصوصیت نسب و ملّیت آنها نیست بلکه مدار عنایت ما صفت اطاعت آنها است و اگر مخالفان هم اطاعت نمایند مستحق این لطف و عنایت خواهند شد امری که به این چهار گروه یاد شده هدایت گردیده‌است دارای سه جزء است: ایمان بالله، ایمان بالیوم الاخر و عمل صالح.

بدون ایمان به رسالت پیامبر اکرم ﷺ نجاتی نیست

بدیهی است که هدف در این آیه بیان تفاصیل همه ایمانیات و عقاید اسلامی نیست و نه محل بیان آنهاست بلکه هدف ذکر چند عقاید اساسی و اشاره به تمام عقاید اسلامی و دعوت به سوی آنهاست و نه این لازم است که هر کجا در آیه‌ای ذکر از ایمان به میان می‌آید، همه تفاصیل آن در آنجا ذکر گردند؛ لذا از عدم ذکر صریح ایمان بالرسول یا ایمان بالنبوة مجالی برای شبهۀ کسی که کمترین فهم و عقل و انصاف و دانشی، داشته باشد، نیست؛ بویژه وقتی که کل قرآن و صدها آیه از آن از تصریحات ایمان بالرسالت مملو هستند و در آنها بصراحت آمده‌است که بدون ایمان به فرامین رسول، نجاتی نیست و هیچ ایمان و عملی بدون آن مقبول و معتبر نمی‌باشد. ولی گروهی از ملحدین

که می‌خواهند بنحوی نظریات ناگوار خود را در قرآن جا بزنند و آنها در اثر عدم ذکر صریح رسالت در این آیه نظریه جدیدی ارائه داده‌اند که با تصریحات بی‌شمار قرآن و سنت قطعاً مخالف است، و آن عبارت است از این‌که هر کسی طبق مذهب خویش یهود، نصارای حتی هندو و بت‌پرست هم اگر فقط به خدا و روز قیامت ایمان آورده و عمل نیک انجام دهد می‌تواند مستحق نجات آخرت قرار گیرد، برای نجات اخروی لازم نیست وارد اسلام بشود.

کسانی را که خداوند موفق به تلاوت قرآن نموده و بر آن ایمان صحیح عنایت فرموده‌است با توجّه به تصریحات قرآنی جهت رفع این شبهه نیاز به علم زیاد و نظری ندارند با مطالعه ترجمه اردوی (و فارسی) قرآن به سهولت و آسانی به اشتباه بودن این اندیشه پی‌خواهند برد، آیاتی چند به‌طور مثال تقدیم خدمت است، جایی که قرآن کریم ایمان مفصل را بیان فرموده‌است الفاظ آن در آخر سوره بقره بقرار زیراند:

كُلٌّ اٰمَنَ بِاللهِ وَ مَلٰٓئِكَتِهٖ وَ كُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ ۟ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ» همه ایمان آوردند به خدا و فرشتگان و کتابان و رسولان او که فرقی بین آنها قایل نیستند.
در تفصیلاتی که به‌طور واضح در این آیه بیان شده توضیح داده شده‌است که برای نجات تنها ایمان آوردن به یک یا چند رسول کافی نیست: بلکه ایمان آوردن بر همهٔ آنان شرط است و اگر بر یکی از آنان ایمان نیاورد، ایمان او پیش خدا معتبر و مقبول نیست.

در آیه ۱۵۰ سوره نساء می‌فرماید:

«اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّفَرِّقُوْا بَيْنَ اللهِ وَرُسُلِهٖ وَ يَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَّ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّتَّخِذُوْا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا»

«کسانی که به خدا و رسولان او انکار می‌ورزند، و می‌خواهند بین خدا و رسولان او تفریق و جدایی قایل شوند، که بر خدا ایمان

داشته باشند و به رسولان ایمان نیاورند، بخواهند که بین اسلام و کفر راه وسطی بیرون آورند به یاد داشته باشند که در حقیقت همه آنها کافراند.»

رسول خداﷺ فرموده‌است: «لوکان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی» یعنی اگر موسیٰ زنده می‌بود، بجز از اتباع من چاره‌ای نمی‌داشت.

بنابراین، گفتن کسی که هر کسی دارای هر مذهبی که بر مذهب خویش عمل کند، بدون ایمان به آن‌حضرتﷺ و بدون مسلمان شدن می‌تواند جنت و فلاح آخرت را در یابد مخالفت صریحی با آیه مذکور قرآن کریم است.

علاوه بر این اگر هر مذهب و آیین چنان چیزی است که عمل بر آن در هر زمان بر نجات و فلاح کافی است، پس بعثت خاتم‌الانبیاءﷺ و نزول قرآن بی‌فایده می‌نمود، و پس از یک شرع نازل کردن شرعی دیگر به چه معنی‌است؟ پیش‌ازهمه نخستین‌شریعت‌وکتابی‌را که رسولی‌می‌آورد همان کافی می‌شد؛ چه نیازی می‌داشت که رسولان دیگر و شرایع و کتابهای دیگر بیایند؟! حد اکثر وجود کسانی کافی می‌بود که از آن شریعت و کتاب نگهداری می‌کردند و نسبت به عمل بر آنها انتظام می‌کردند چنان‌که فریضهٔ علمای هر امت می‌باشد. پس در این صورت آیه شماره ۴۸ سوره مائده،

«لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَّ مِنْهَاجًا» یعنی ما برای هر امتی از شما شریعت خاص و راه خاصی مقرر کرده‌ایم، بی‌معنی خواهد شد.

و سپس رسول خداﷺ با چه مجوزی با یهود و نصارای و اقوام دیگر به جهاد اقدام نمود و آن هم نه تنها جهاد تبلیغی بلکه نوبت به سیف و سنان، قتل و قتال رسید، و اگر تنها برای مؤمن و مقبول بودن عندالله ایمان به خدا و روز آخرت کفایت می‌کرد پس جرم ابلیس بیچاره و مردود بودن او چه بود؟ آیا او به خدا ایمان نداشت و یا منکر قیامت بود؟ او در عین عالم خشم و غضب با گفتن «الی یوم یبعثون» به ایمان بالآخرة اقرار نمود.

حقیقت امر این است که این مغالطه پدیدهٔ این است که مذهب مانند «نثار» بصورت تحفه به کسی دادهشود و بوسیله آن با ملل دیگر ارتباط برقرار میشود در صورتی که قرآن کریم بصراحت توضیح داد که در ضمن نگهداری حدود و مرز مذهب خویش باید با غیر مسلمانان مروت و همدردی، احسان و سلوک برقرار نمود.

بالفرض اگر در آیه فوق الذکر قرآن کریم کلاً یادی از ایمان بالرسول نباشد امّا در آیات دیگر قرآن که در بالا ذکر گردیدند که نسبت به آن تأکید شدیدی وجود داشت کافی بودند؛ ولی اگر به دقت کامل ملاحظه شود در خود همین آیه نیز بهسوی ایمان بالرسول اشاره واضحی وجود دارد؛ زیرا در اصطلاح قرآن همان ایمان بالله معتبر است که در آن بر تمام امور نشانداده خداوند ایمان آوردهشود، و قرآن این اصطلاح خود را در این الفاظ چنین بیان فرمودهاست: «فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَاۤ اٰمَنْتُمْ بِهٖ فَقَدِاهْتَدَوْا» یعنی تنها همان ایمان شایسته است که ایمان گفته شود که مانند ایمان صحابه کرام رضی الله عنهم باشد، و بدیهی است که بالاترین رکن ایمان آنها ایمان بالرسول ﷺ بود؛ لذا لفظ «مَنْ اٰمَنَ» خود شامل ایمان بالرسول میباشد.

لَقَدْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ وَ اَرْسَلْنَاۤ اِلَیْهِمْ رُسُلًا ؕ كُلَّمَا جَآءَهُمْ

ما گرفته بودیم قول قطعی از بنی اسرائیل وفرستادیم به سوی آنها رسول هرگاه آورد پیش آنها

رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوٰۤی اَنْفُسُهُمْ ۙ فَرِیْقًا كَذَّبُوْا وَ فَرِیْقًا یَّقْتُلُوْنَ ﴿۷۰﴾

رسولی چنین حکمی که خوش نشد از آن دلهایشان بسیاری را تکذیب کردند و بسیاری را قتل میکنند.

وَ حَسِبُوْۤا اَلَّا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ فَعَمُوْا وَ صَمُّوْا ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ ثُمَّ عَمُوْا

و پنداشتند که هیچ خرابی نمیشود، پس کور و کر شدند پس پذیرفت خدا توبهٔ آنها را باز کور

وَ صَمُّوْا كَثِیْرٌ مِّنْهُمْ ؕ وَاللّٰهُ بَصِیْرٌۢ بِمَا یَعْمَلُوْنَ ﴿۷۱﴾

و کر شدند بسیاری از آنها و خداوند میبیند آنچه آنها میکنند.

خلاصهٔ تفسیر

ما از بنی اسرائیل (نخست در تورات راجع به تصدیق و اطاعت تمام پیامبران) **تعهد گرفتیم و** (جهت یادآوری) **ما در نزد آنها بسیاری پیامبر فرستادیم** (ولی وضع آنها چنین بود که) **هرگاه پیامبری در نزد آنها چنین حکمی می‌آورد که دل آنها نمی‌خواست** (فوراً با آنها مخالفت می‌کردند) **پس بسیاری را دروغگو نشان دادند و بسیاری را** (بی‌درنگ) **می‌کشتند و** (همیشه هرگاد برای سزای هر شرارتی چند روز مهلت داده‌می‌شدند) **پنداشتند که سزایی نخواهد آمد از این** (پندار) **باز هم** (مانند) **کور و کر شدند که** (نه به دلایل صدق انبیاعلیهم‌السلام نگریستند و نه کلام آنها را شنیدند) **پس** (از مدتی) **خداوند به سوی آنها** (با مهربانی) **توجّه فرمود** (که‌پیامبری دیگر فرستاد که اکنون‌روی به راه راست آورند ولی) **باز هم** (همچنان) **کور و کر قرار گرفتند** (نه همهٔ آنها بلکه) **بسیاری از آنها و خداوند** (این) **اعمال آنها را خوب می‌بیند** (یعنی پندار آنها اشتباه بود چنان‌که به آنها گاه گاهی سزا می‌رسید، ولی شیوهٔ آنها چنین بود تا این‌که با آن‌حضرتﷺ نیز با تکذیب و مخالفت برخورد کردند)

معارف و مسایل

عهد شکنی بنی اسرائیل

«کُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوَى اَنْفُسُهُمْ» **یعنی هرگاه در نزد بنی‌اسرائیل رسول آنها حکمی می‌آورد که با طبع آنها سازگار نمی‌بود عهد و پیمان را می‌شکستند و با خدا غدر می‌کردند؛ بعضی از پیامبران خدا را تکذیب می‌کردند و بعضی را می‌کشتند. این بود وضع «ایمان و عمل صالح» آنها، و وضع «ایمان بالیوم الآخر» آنها را از این باید اندازه نمود که با وجود ارتکاب همه، به اینگونه مظالم شدید و جرایم باغیانه کاملاً بی‌فکر نشستند، که گویا در قبال این حرکات**

هیچگونه سزایی به آنها نخواهد رسید، و نتایج بد این ظلم و بغاوت گاهی پیش نمی‌آید، با این تفکر از نشانهای الهی و کلام او کاملاً کور و کر شدند و کارهایی را که نباید می‌کردند، کردند تا جایی که بعضی از انبیاعلیهم‌السلام را قتل و بعضی دیگر را اسیر نمودند. سرانجام خداوند بخت‌النصر را بر آنها مسلط کرد، پس از مدتی طولانی بعضی از شاهان فارس آنها را از اسارت و ذلت بخت‌النصر آزاد نموده، از بابل به بیت‌المقدس برگردانید، آنگاه آنها توبه نموده، متوجه اصلاح اوضاع خود شدند؛ خداوند توبه آنها را پذیرفت. ولی پس از مدتی باز بفکر شرارتهای قبلی قرار گرفته، مجدداً کور و کر شده حضرت زکریا و حضرت یحییعلیهما‌السلام را کشتند و به قتل عیسیٰعلیه‌السلام آماده شدند.

(فوائد عثمانی)

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ ؕ وَ قَالَ الْمَسِيْحُ

یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند که الله همان مسیح پسر مریم است، و مسیح گفت

يٰبَنِيْٓ اِسْرَآئِيْلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّيْ وَ رَبَّكُمْ ؕ اِنَّهٗ مَنْ

ای بنی‌اسرائیل! عبادت کنید خدا را که رب من و رب شماست، یقیناً هرکس که

يُّشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاْوٰىهُ النَّارُ ؕ وَ

شریک مقررکند برای خدا پس حرام قرارداده خدا بر او جنت را و جای او دوزخ است، و

مَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللهَ ثَالِثُ

نیست برای گناهکاران مددکاری. یقیناً کافر شدند کسانی که گفتند که الله یکی از سه تا

ثَلٰثَةٍ ۘ وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ؕ وَ اِنْ لَّمْ يَنْتَهُوْا عَمَّا يَقُوْلُوْنَ

است، درصورتی‌که نیست هیچ معبودی جز یک معبود، و اگر باز نیایند از آنچه می‌گویند

لَيَمَسَّنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۷۳﴾ اَفَلَا يَتُوْبُوْنَ اِلَى

یقیناً می‌رسد کسانی را که کفر کرده‌اند از آنها عذاب دردناک. چرا توبه نمی‌کنند به پیشگاه

اللهِ وَ يَسْتَغْفِرُوْنَه ۚ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۷۴﴾ مَا الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ
خدا وآمرزش نمی‌خواهند از او، وخداست بخشنده مهربان. نیست مسیح پسر مریم
اِلَّا رَسُوْلٌ ۚ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۖ وَ اُمُّه صِدِّيْقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلٰنِ
مگر رسولی که گذشته‌اند پیش از او بسیاری رسول، و مادر او ولی است، هردو می‌خوردند
الطَّعَامَ ۗ اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ﴿۷۵﴾
غذا ببین چگونه نشان می‌دهیم برای آنها دلایل باز بنگر کجا به عقب بر می گردند.
قُلْ أَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّ لَا
بگو آیا عبادت می‌کنید بجز خدا کسی را که در اختیار ندارد برای شما نه ضرری و نه
نَفْعًا ۗ وَاللهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿۷۶﴾
فایده‌ای، و خداوند، اوست شنوا دانا.

خلاصهٔ تفسیر

بی‌شک کافر شدند کسانی که گفتند الله خود مسیح ابن مریم است (یعنی هردو یکی هستند) **حالانکه** (حضرت) **مسیح شخصاً فرموده‌بود که ای بنی‌اسرائیل! خدا را عبادت کنید که پروردگار من و شما است** (در این قول، بر مربوب و بنده بودن خویش تصریح دارد، پس اله گفتن او مصداق «مدعی سست و گواه چست» می‌باشد) **بی‌شک کسی که با خدا** (در خدایی یا خصوصیات او) **شریک مقرر کند خداوند جنت را بر او حرام می‌کند و جای او** (برای همیشه) **دوزخ است، و برای چنین ظالمان هیچ مددکاری نخواهدبود** (که‌او را از دوزخ نجات داده وارد جنت نماید، و همچنان که عقیدهٔ اتحاد کفر است عقیدهٔ تثلیث نیز کفر می‌باشد پس) **بدون تردید آنها هم کافراند که می‌گویند که خداوند از میان سه** (معبود) **یکی است، در صورتی که بجز معبود** (برحق و) **یگانه معبودی** (برحق) **نیست** (نه دو و نه سه،

وقتی‌که این عقیده هم کفر و شرک می‌باشد سزایی که در آیهٔ «اِنَّه مَنْ یُشْرِکْ...» ذکرشده است بر آن مرتب می‌گردد) **و اگر آنها** (که‌دارای این دو عقیده هستند) **از اقوال** (کفرآمیز) **خود باز نیایند پس** (متوجه باشند) **کسانی که از آنها کافر شده‌اند بر آنها** (در آخرت) **عذاب دردناکی واقع خواهدشد، آیا** (با وجود شنیدن مطالب توحید و وعید) **باز هم** (از عقاید و اقوال خویش) **به پیشگاه خداوند توبه نمی‌کنند و از او آمرزش نمی‌خواهند در حالیکه** (هرگاه کسی توبه نماید) **خداوند بسیار بخشنده** (و) **بسیار مهربان است.** (حضرت) **مسیح ابن مریم** (عین خدا یا جزء او) **نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی** (که‌دارای معجزه بودند) **گذشته‌اند** (که‌مسیحیان به خدایی آنها عقیده ندارند، پس اگرپیامبری و یا خرق عادت دلیل خدایی است پس همه را باید به خدایی قبول کرد، و اگردلیل الوهیت نیستند پس چرا حضرت مسیح «اله» گفته می‌شود، الغرض وقتی که آن پیامبران دیگر را اله نمی‌گویید پس حضرت عیسیٰ علیه السلام را نیز اله نگویید) **و** (همچنین) **والدهٔ او** (نیز خدا و یا جزء خدا نیست بلکه او) **یک ولی است** (همچنان که زنان دیگر ولی بوده‌اند، پس از جمله دلایل عدم الوهیت هر دو یکی این است که) **هر دو غذا می‌خوردند** (و کسی که غذا بخورد او به آن غذا نیازمند می‌باشد، و خوردن غذا از خواص مادیات است، و احتیاج و مادیت هردو از خواص ممکن الوجود بودن می‌باشند که وجودش واجب نباشد، و ممکن که وجودش لازم نباشد نمی‌تواند خدا باشد) **ببین که ما دلایل را چگونه صاف و واضح بیان می‌کنیم باز ببین که بازگشت آنها به کجاست، بگو** (به آنها) **آیا بغیر از خدا کسی را** (از مخلوقات) **عبادت می‌کنید که نه اختیار ضرر رسانی به شما دارد، و نه** (اختیار) **نفع‌رسانی،** (و عاجز ماندن خود با خدایی منافی است) **در حالی که خداوند همه چیز را می‌شنود و می‌داند** (باز هم از خدا نمی‌ترسید و از کفر و شرک خود باز نمی‌آیید؟)

معارف و مسایل

قوله تعالی: «اِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ» یعنی حضرت مسیح، روح القدس و الله یا مسیح، مریم، و الله هر سه، العیاذ بالله خدا هستند، پس الله یک سهیم از آنهاست، پس آن هر سه، یک و این یک، سه هستند. عقیدهٔ عامهٔ مسیحیان همین است، و این عقیدهٔ خلاف عقل و خلاف بداهت را با عبارتی پیچ در پیچ و سرهم ادا می‌کنند، و وقتی در فهم و درک نیاید آن را حقیقت ماوراء العقل قرار می‌دهند.

(فواید عثمانی)

رد الوهیت حضرت مسیح

قوله تعالیٰ «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» یعنی همچنانکه انبیای دیگر علیهم‌السلام در دنیا تشریف آورده و پس از گذشت روزی چند رفته‌اند و دوام و بقای نداشته‌اند که شان الوهیت است، هم‌چنین حضرت مسیح علیه‌السلام که مانند آنها انسانی است دوام و بقای ندارد لذا او نمی‌تواند اله قرار گیرد.

اگر اندکی تأمل شود معلوم می‌گردد کسی که نیاز بخورد و نوش داشته باشد او برای چیز محتاج می‌باشد و او نمی‌تواند از زمین، باد، آب، خورشید و حیوانها مستغنی باشد؛ از رسیدن گندم در شکم تا زمان هضم شدن آن اگر بیندیشید چه با واسطه و چه مستقیم، به چندین چیز نیاز می‌شود. سپس رشته آن آثار و نتایجی که از خوردن پدید می‌آیند به کجا می‌رسد، با در نظر گرفتن نکات زیر و احتیاج و مستمندی، ما می‌توانیم ابطال الوهیت مسیح و مریم را بصورت استدلال چنین بیان کنیم که مسیح و مریم از نیازمندی خورد و نوش مستغنی نبودند که از مشاهده و تواتر ثابت است و هر کسی که از خورد و نوش مستغنی نباشد او نمی‌تواند از هیچ چیز دنیا مستغنی باشد؛ پس خود شما

بگویید کسی که مانند انسانهای دیگر در بقای خویش از عالم اسباب، مستغنی نباشد، او چگونه میتواند خدا قرار گیرد؟ این چنان دلیل قوی و روشنی است که عالم و جاهل آن را یک‌نواخت درک می‌نمایند؛ یعنی خورد و نوش با الوهیت منافات دارد؛ اگر چه نخوردن هم دلیلی بر الوهیت نیست و اگر نه لازم می‌آمد که همه فرشتگان، خدا قرار گیرند. (فواید عثمانی)

آیا حضرت مریم بتول پیامبر بود یا ولی

در باره نبوّت و ولایت حضرت مریم اختلاف هست، در آیه فوق به هنگام مدح، از بکار بردن لفظ «صدیقة» معلوم می‌شود که بظاهر اشاره به این است که او ولی بود و پیامبر نبود؛ زیرا در مقام مدح بالاترین پایه، ذکر می‌گردد؛ اگر او به مقام نبوّت مشرف می‌بود در اینجا «نبیّه» گفته می‌شد؛ در صورتی که «صدیقه» گفته شده‌است که مقام ولایت است. (روح المعانی)

تحقیق عموم علمای امت بر این است که زنان به مقام نبوّت نایل نیامده‌اند؛ این مقام مختص به مردان است. چنان‌که در آیه شماره ۱۰۹ از سوره یوسف می‌فرماید: «وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْٓ اِلَيْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی» (فواید عثمانی)

قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِيْنِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوْٓا اَهْوَآءَ

بگو ای اهل کتاب مبالغه نکنید در باره دین خویش به ناحق و دنبال نکنید خیالات

قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ وَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا وَّضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ ﴿۷۷﴾

قومی را که گمراه شده‌اند جلوتر و گمراه کرده‌اند بسیاری را و گمراه شده‌اند از راه راست.

لُعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْۢ بَنِیْٓ اِسْرَآءِيْلَ عَلٰی لِسَانِ دَاوٗدَ وَعِيْسَی ابْنِ

ملعون شدند کافران از بنی اسرائیل به زبان داوود و عیسی پسر

مَرْيَمَ ؕ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوْا يَـعْتَدُوْنَ ﴿۷۸﴾ كَـانُوْا لَا يَـتَنَاهَوْنَ

مریم این بدان جهت است که آنها نافرمان بودند و از حد گذشته بودند. همدیگر را منع نمی‌کردند

عَنْ مُّنْكَرٍ فَعَلُوْهُ ؕ لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ ﴿۷۹﴾ تَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ

از کار بدی که انجام می‌دادند چه قدر کار بدی است آنچه انجام می‌دادند. می‌بینی بسیاری را از آنها

يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ؕ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ

که دوست می‌دارند کافران را چه قدر کالای بد فرستادند برای خود آنها و آن این که ناراض شد خدا

عَلَيْهِمْ وَفِى الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوْا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالنَّبِىِّ

از آنها و در عذاب آنها برای همیشه ماندگارند. و اگر آنها یقین می‌کردند به خدا و به نبی

وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَآءَ وَلٰكِنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ فٰسِقُوْنَ ﴿۸۱﴾

و بر آنچه نازل شده بر نبی کافران را دوست نمی‌گرفتند ولی بسیاری از آنها نافرمان هستند.

خلاصۀ تفسیر

تو (به نصاری) **بگو که ای اهل کتاب شما در** (بارۀ) **دین خویش به ناحق غلو** (و افراط) **نکنید و در این** (باب افراط) **به دنبال خیالات** (بی‌سند) **کسانی راه نروید که جلوتر** (از این وقت) **خود نیز در اشتباه قرار گرفته بودند و** (با خود) **بسیاری را** (برداشته غرق شدند و) **در اشتباه انداختند و** (آن اشتباه آنها از آنجا نبود که حق مفقود باشد و آدرسش را نداشته باشند بلکه) **آنها از راه راست** (دیده و دانسته) **دور** (و علیحده) **شدند** (یعنی وقتی که اشتباه آنها با دلایل ثابت کردید چرا از اتباع آن دست بردار نشدند) **بر کفّار بنی اسرائیل** (از طرف خداوند شدیداً) **لعنت گردید** (در زبور و انجیل که ظهور آن) **به زبان** (حضرت) **داوود** (علیه السلام) **و** (حضرت) **عیسیٰ ابن مریم**(علیه السلام) **انجام گرفت**، یعنی در زبور و انجیل بر کفّار لعنت نوشته بود هم چنان‌که در آیه ۸۹ سوره بقره از قرآن آمده‌است: «فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ» و این کتابها بر

حضرات داوود و عیسیٰ علیهماالسلام نازل شده‌بودند، لذا این مطلب به زبان این دو بـزرگوار ظاهر گردید و) **این لعنت از آن سبب آمد که آنها از این حکم** (به اعتبار عـقیده) **مخالفت کردند** (که‌این کفر صریحی است) **و** (در این مخالفت) **از حـد** (خـیلی دور) **بیرون رفتند** (یعنی کفر نیز شدید بود و در ضمن شدید بودنش مدید هم بود، یعنی بر آن مستمر ماندند و) **از کار بدی که انجام داده‌بودند** (یعنی کفر در آینده هـم) **بـاز نیامدند** (بلکه بر آن اصرار داشتند، پس به سبب کفر شدید و مدید بر آنها لعنت شدید واقع شد) **حقیقتاً** (این) **کار آنها** (یعنی کفر شدید و مدید آنها) **بدون شک بسیار بد بود** (که‌بر آن چنین سزایی مرتب گردید) **تو بسیاری از آن** (یهودی) **ها را می‌بینی که با** (مشرکین و)**دوستی برقرار می‌کنند** (چنان‌که بین یهود مدینه و مشرکان مکّه در اثر دشمنی با مسلمانان و اتحاد فی‌الکفر ارتـباط بـرقرار بـود) **کـاری کـه آنـها انـجام داده‌بودند** (یعنی کفر که موجب دوستی با کفّار و عداوت با مسلمانان بود) **بی‌شک بد است** (که‌در اثر آن) **خداوند** (برای هـمیشه) **از آنـها نـاراض شـد** (و نـتیجه ایـن ناراضگی همیشگی چنین می‌باشد که) **آنها در عذاب برای همیشه می‌مانند، و اگر این** (یهودی) **ها به خدا و پیامبر** (یعنی حضرت موسیٰ علیه‌السلام) **ایمان می‌داشتند** (هم چنان‌که خود آنها مدعی هستند) **پس این** (مشرک) **ها را دوست نمی‌گرفتند امّا بیشتر آنها از** (دایرهٔ) **ایمان خارج هستند** (بنابر این اتحاد و دوستی آنها با کفّار می‌باشد)

معارف و مسایل

بُعد دیگری از کجرویهای بنی‌اسرائیل

قوله تعالیٰ «قُلْ يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ» در آیات گذشته از سرکشی و ظلم و ستم بنی‌اسرائیل بحث شده‌بود که آنها با پیامبر خدا که پیام حیات‌بخش جاودانی و دستور العمل اصلاح دنیا و آخرت را برای آنها آورده بود؛ بـجای این‌که از او قدر دانی می‌کردند و تعظیم و تکریم او را بجا می‌آوردند، بر خورد

نامناسبی انجام دادند که: «فَرِيْقًا كَذَّبُوْا وَ فَرِيْقًا يَقْتُلُوْنَ» بعضی از پیامبران را تکذیب و بعضی را کشتند. در آیات فوق‌الذکر بُعد دیگری از کجروی‌های بنی‌اسرائیل ذکر می‌شود، که این جاهلان بر مسیر کجروی و نافرمانی قرار داشتند به‌طوری که خدا و رسول را تکذیب کردند و بعضی را کشتند و یا در تعظیم رسولان غلو نموده آنها را خدا قرار دادند؛ چنان‌که در آیه ۱۷ از همین سوره گذشت که «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ» یعنی کسانی از بنی اسرائیل کافر شدند که گفتند الله نام عیسیٰ بن مریم هست.

در اینجا این قول تنها از نصارای نقل شده‌است، و در جای دیگری همین غلو و گمراهی برای یهود نیز ذکر شده‌است. چنان‌که درآیه ۳۰ سوره توبه می‌فرماید: «قَالَتِ الْيَهُوْدُ عُزَيْرُ بْنُ اللّٰهِ وَ قَالَتِ النَّصَارىٰ الْمَسِيْحُ بنُ اللّٰهِ» یعنی یهودیان گفتند که حضرت عزیر علیه السلام پسر خداست و نصارای گفتند که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پسر خداست.

«غلو» به معنی تجاوز از حد است، مقصود از غلو در دین این است که از حدودی که دین در عقیده و عمل مقرر نموده‌است تجاوز بشود.

مثلاً: تعظیم انبیاء علیهم السلام این است که آنها را از جمیع خلق خدا افضل بدانند، از این تجاوز نموده آنها را خدا یا پسر خدا گفتن غلو اعتقادی است.

افراط و تفریط بنی اسرائیل

این دو عملکرد متضاد بنی اسرائیل در باره انبیاء علیهم السلام که یا آنها را تکذیب نموده، نوبت به قتل‌شان برسد و یا چنین افراط که آنها را خدا یا پسر خدا بگویند، این همان افراط و تفریطی است که ثمره جهالت می‌باشد.

عربها مقوله‌ای معروف دارند که «الجاهل امّا مُفرِطٌ و امّا مُفرّطٌ» یعنی انسان نادان هیچوقت روی اعتدال استوار نمی‌ماند، یا مبتلا به افراط می‌شود و یا

بتفریط؛ افراط عبارت از تجاوز حد و تفریط عبارت از کوتاهی در ادای فرایض است، و امکان دارد این افراط و تفریط از دو گروه بنی اسرائیل اتفاق بیفتد و نیز امکان دارد که دو عمل متضاد از یک گروه نسبت به انبیای مختلف پیش بیاید که نسبت به بعضی نوبت به تکذیب و قتل برسد و بعضی دیگر را با خدا برابر قرار دهند.

هدایاتی که در این آیات خطاب به اهل کتاب به آنها و نسلهای آینده تا قیامت داده‌شده، در باره دین و مذهب و اتباع از آنها حیثیت اصول‌اساسی را دارند که به اندازۀ یک ذره انحراف از آنها، انسان در پرتگاه گمراهی انداخته می‌شود؛ بنابر این به توضیح و تشریح آن توجّه فرمایید.

راه رسیدن به خدا

حق این است که خالق و مالک کل کاینات و موجودات آن، فقط خدای یگانه می‌باشد؛ مُلک و حکم از آن اوست اطاعت او بر هر انسانی واجب است. ولی انسان بیچاره و خاکی‌نژاد در ظلمات و پستی‌های مادی خویش فرو رفته است؛ پس راهِ رسیدن به ذات مقدس و دریافت احکام و هدایات چگونه باید باشد، خداوند به فضل و کرم خویش، برای آن، دو واسطه در میان گذاشته است که انسان بوسیله آنها می‌تواند پسند و ناپسند و اوامر و نواهی خدا را بداند. یکی، کتابهای الهی که برای انسان حیثیت قانون و هدایت نامه را دارند، دوم بندگان خاص و مقبول خداوند که آنها را از جمیع انسانها برگزیده است و آنها را نمونه و الگوی عملی پسند و نا پسند و شرح عملی کتابهای خود قرار داده‌است و در اصطلاح دین به آنها «رسول یا نبی» گفته می‌شود؛ زیرا تجربه شاهد و گواه است که هیچ کتابی به تنهایی هر چند جامع و مفصل باشد برای اصلاح و تربیت انسان کافی نمی‌باشد؛ بلکه طبعاً فقط انسان می‌تواند مربی و

مصلح انسان قرار گیرد. بنابراین خداوند جهت اصلاح و تربیت انسان دو رشته برقرار نموده‌است: یکی کتاب‌الله؛ دوم رجال‌الله که شامل انبیا علیهم السلام و نایبان آنها علما و مشایخ‌اند. راجع به رشته رجال‌الله جهان از قدیم‌الایام در اشتباهات افراط و تفریط قرار گرفته‌است. فرقه های مختلفی که در مذاهب پدید آمده‌اند همه و همه پدیده‌های همین یک اشتباه‌اندکه گاهی بنابه تجاوزازحد، نوبت به رجال‌پرستی می‌رسد، و گاهی کلاً از رجال الله قطع نظر نموده، «حسبنا کتاب الله» را در پیرایه اشتباهی، شعار خویش قرار می‌دهند؛ از یک طرف رسول صلی الله علیه وسلم بلکه مشایخ را عالم‌الغیب و مالک صفات خدا می‌دانند و نوبت به پیر پرستی بلکه قبرپرستی می‌رسد، و از طرف دیگر رسول صلی الله علیه وسلم را قاصد محض و پیک (نامه‌رسان) می‌پندارند. در آیات فوق الذکر توهین کنندگان انبیا علیهم السلام نیز کافر قرار داده شدند و نیز متجاوزین از حد را که آنها را با خدا برابر قرار می‌دهند هم کافر قرار داده‌شدند. آیه «لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ» تمهید همین مضمون است، و توضیح داد که دین عبارت از چند حدود و قیود است هم چنان‌که کوتاهی و کم و کاست در آن حدود جرم می‌باشد، هم‌چنین تجاوز از آنها و افزودن چیزی بر آنها نیز جرم می‌باشد. هم چنان‌که نپذیرفتن سخن انبیا و نایبان آنها و توهین نمودن به آنها گناه عظیمی است هم چنین متصف نمودن آنها به صفات ویژهٔ خداوند و برابر قرار دادن آنها با خدا گناهی بالاتر از آن می‌باشد.

تحقیق و تدقیق، غلو بحساب نمی‌آید

در آیه مذکور همراه با «لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ» لفظ «غَيْرَ الْحَقِّ» اضافه گردید و معنی آن این‌که بناحق غلو نکنید، این لفظ در نزد محققین اهل تفسیر برای تأکید آورده شده‌است؛ زیرا غلو فی‌الدین همیشه بناحق می‌باشد و احتمال حقانیّت در آن نیست.

علامه زمخشری در اینجا غلو را بر دو قسم قرار داده‌است: یکی غلو ناحق و باطل که در اینجا از آن منع شده‌است؛ دوم برحق و جایز که او در مثال آن، تحقیق و تدقیق علمی را بیان نموده‌است. همچنانکه رویه حضرات متکلیمن در مسایل عقیدتی و فقها در مسایل فقهی می‌باشد.

اگر چه در نزد او این غلو فی‌الدین می‌باشد، ولی غلو برحق و جایزی است و تحقیق عموم بر این است که این در غلو شامل نیست، نظر عمیق در مسایل قرآن و سنت تا حدی که از رسول خدا و صحابه و تابعین ثابت است غلو بحساب نمی‌آید و آنچه در اینها به حد غلو برسد مذموم می‌باشد.

راهنمایی بنی اسرائیل به راه معتدل

در پایان آیه مذکور بنی اسرائیل را مخاطب قرارداده فرمود: «وَ لَا تَتَّبِعُوْٓا اَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ وَ اَضَلُّوْا كَثِيْرًا» یعنی به دنبال خیالات قومی نروید که پیش از شما گمراه شده‌اند و دیگران را نیز گمراه کرده‌اند، سپس حقیقت گمراهی آنها را و نیز علت گمراهی را چنین بیان فرمود: «وَّ ضَلُّوْا عَنْ سَوَآءِ السَّبِيْلِ» یعنی اینها از صراط مستقیم که راه معتدلی بین افراط و تفریط است منحرف شده‌اند و نیز از راه میانه صراط مستقیم و استوار ماندن بر آن بحث شد.

سرانجام بد بنی اسرائیل

در آیه بعدی سرانجام بد بنی اسرائیل که در گمراهی افراط و تفریط مبتلا بودند بیان گردید که خداوند بر آنها لعنت کرد.

نخست به زبان حضرت داوود علیه السلام که در نتیجه صورتهای‌شان مسخ گشته، خنزیر شدند. سپس این لعنت بوسیله حضرت عیسیٰ علیه السلام بر سر آنها مسلط گردید که در اثر آن در این جهان مسخ شده به شکل میمون در آمدند.

بعضی از مفسرین فرموده‌اند که در اینجا بر حسب مقتضای مقام از زبان دو پیامبر بر آنها لعنت ذکر گردیده‌است؛ ولی حقیقت از این قرار است که آغاز لعنت بر آنها از حضرت موسیٰ علیه السلام شده و بر خاتم‌الانبیا صلی الله علیه وسلم منتهی گردیده‌است. بدین ترتیب توسط چهار پیامبر بر کسانی لعنت آمده که، با پیامبران علیهم السلام سر مخالفت بر داشته‌اند و یا از حد متجاوز شده آنها را شریک صفات خدا قرار داده‌اند.

در دو آیه آخر از برقرار نمودن دوستی عمیق و موالات با کفّار منع شده و نتایج تباه کننده آن بیان گردیده‌است که می‌تواند اشاره‌ای به این باشد که همه این کجروی و گمراهی بنی اسرائیل نتیجهٔ برقرار نمودن محبت قلبی با کفّار و محیط فاسد آنها بود که آنها را به این پرتگاه هلاکت انداخت.

لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الْيَهُوْدَ وَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا ۚ وَ

تو می‌یابی از همه مردم دشمن‌تر برای مسلمانان یهودیها را و مشرکان را و

لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّا نَصٰرٰى ؕ

می‌یابی ازهمه نزدیک‌تر درمحبت‌برای‌مسلمانان کسانی‌راکه‌می‌گویند مانصاری‌هستیم

ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيْسِيْنَ وَ رُهْبَانًا وَّ اَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ ﴿۸۲﴾

این بدان جهت است که در آنها عالم و درویش هست و بدان جهت که آنها تکبر نمی‌کنند.

وَ اِذَا سَمِعُوْا مَآ اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرٰٓى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ

ووقتی می‌شنوند آنچه‌را نازل‌شده بر رسول صلی الله علیه وسلم می‌بینی چشمهایشان‌راکه‌می‌ریزنداشک

مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ ۚ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اٰمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۸۳﴾

ازآن‌جهت که شناختند‌حق‌را می‌گویندپروردگاراایمان‌آوردیم،بنویس‌ماراباقبول‌کنندگان.

وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ ۙ وَ نَطْمَعُ

وچه شده ماراکه‌یقین‌نکنیم به‌خدا وآنچه آمده پیش ما از حق و توقع داریم

اَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۸۴﴾ فَاَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوْا

که داخل کند ما را ربّ ما با نیک بختان . پس عوض داد خدا به آنچه گفتند

جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ؕ وَ ذٰلِكَ جَزَاۤءُ

باغهای که جاری می‌شوند در زیر آنها جویها، می‌مانند در آنهاهمیشه، و این است پاداش

الْمُحْسِنِیْنَ ﴿۸۵﴾ وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَاۤ اُولٰٓئِكَ

نیکان. و کسانی که کفر کردند و تکذیب نمودند آیات ما را اینها هستند

اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ﴿۸۶﴾

ساکنان دوزخ .

ربط آیات

در بالا دوستی یهود با مشرکین آمده بود سپس عداوت آنها در معیّت مشرکان با مسلمان می‌آید که انگیزه اصل این دوستی است، و چون قرآن در هر معامله، بزرگترین داعی عدل و انصاف است، بنابر این یهود و نصارای را در یک ردیف مساوی قرار نداد؛ کسانی که دارای خوبی بودند آن را ذکر نمود. مثلاً در گروه خاصی از نصارای نسبت به یهود تعصب کمتر بود، لذا آنها را و آن دسته از نصارای را که حق را قبول کرده بودند، سزاوار حسن ثنا و حسن جزا قرار داد. و این گروه خاص نصارای حبشه بودند که مسلمانانی را که پیش از هجرت به مدینه از مکّه به حبشه رفته بودند پذیرایی کردند، و نصارای دیگری که چنین باشند، در حکم نصارای حبشه قرار می‌گیرند و آنان که حق را قبول کردند پادشاه حبشه (نجاشی) و هواداران او بودند که وقتی در حبشه به قرآن گوش کردند، گریستند و مشرف به اسلام شدند و نیز از آنها سی نفر در محضر رسول‌خدا ﷺ حاضر شدند به قرآن گوش کردند و گریستند و مسلمان شدند، و داستان ایشان است که شأن نزول آیه قرارگرفت.

خلاصۀ تفسیر

از تمام مردم (غیر مسلمان) **دشمن‌تر به مسلمانان یهود و مشرکان را می‌یابی و از آنها** (یعنی مردم غیر مسلمان) **که با مسلمانان روابط دوستی نزدیکتری** (نسبت به دیگران) **دارند کسانی را می‌یابی که می‌گویند ما نصرانی هستیم** (مقصود از نزدیکتر این‌که آنها هم دوست نیستند امّا به نسبت کفّار یاد شده دیگر وجود آنها غنیمت می‌باشد) **این** (نزدیکتر شدن آنها در دوستی و کاهش در عداوت) **از آن سبب است که از آنها بسیاری عالم، علم دوست و بسیاری تارک دنیا و درویش هستند** (هرگاه در قومی این قبیل مردم به کثرت باشد پس در عوام هم نسبت به حق عناد زیادی نخواهد ماند، اگرچه خواص و عوام حق را نپذیرند) **و بدان سبب هم که اینها** (یعنی نصاریٰ) **متکبر نیستند** (از قسیسین و رهبان زود متأثر می‌گردند، و نیز خاصیت تواضع نرم شدن در برابر حق است بنابر این عداوت آنها زیاد نیست، پس وجود قسیسین و رهبان یعنی عالم و درویش اشاره به علت فاعلی است و عدم استکبار اشاره به شایستگی است، برخلاف یهود و مشرکان که دوستدار دنیا و متکبر هستند، اگر چه بین یهود نیز علمای حقانی وجود داشت که مسلمان شدند، امّا بنابر قلت آنها در عوام تأثیری پدید نیامد بنابر این عناد آنها بیشتر بود که موجب عداوت قرار گرفت.

لذا از یهودیها خیلی کم، ایمان آوردند، هنگامی که عناد از مشرکین بیرون رفت روی به ایمان آوردند) **و** (بعضی از آنها که در آخر مسلمان شده‌بودند چنان‌اند که) **هرگاه آنها این** (کلام) **را می‌شنوند که بر رسول** (ﷺ) **نازل شده** (یعنی قرآن) **تو می‌بینی که از چشمهای‌شان اشک سرازیر است از آن سبب که آنها** (دین) **حق** (اسلام) **را شناختند** (مقصود این‌که با شنیدن حق متاثر می‌گردند و) **می‌گویند که پروردگارا! ما مسلمان شده‌ایم ما را با کسانی بنویس** (و بحساب بیاور) **که** (محمّدﷺ و حقانیت قرآن را) **تصدیق می‌کنند، و ما چه عذری داریم که ما به خدا** (طبق تعلیم شریعت محمّدیﷺ) **و به** (دین) **حق که** (اکنون) **بما رسیده‌است ایمان**

نیاوریم و (سپس) **بر این امر امید** (هم) **داشته باشیم که پروردگار ما، ما را در جمع نیکان** (مقبول) **شامل خواهدکرد** (و این امید موقوف بر اسلام است، بنابر این مسلمان شدن ضروری است) **پس اینها را خداوند در پاداش** (این) **قول آنها** (همراه با اعتقاد) **چنان باغهایی** (از بهشت) **خواهد داد که در زیر** (ساختمانهای) **آنها نهرها جاری خواهند شد** (و) **اینها در آنها برای همیشه خواهند ماند و همین است پاداش نیکوکاران و کسانی که** (برخلاف اینها) **کافر شدند و آیات** (و احکام) **ما را تکذیب نمودند، آنها دوزخی هستند.**

معارف و مسایل

حق پرستی بعضی از اهل کتاب

در این آیات از روی معیار محبت و عداوت با مسلمانان از آن اهل کتاب یاد آوری شد که در اثر حق‌پرستی و خداترسی خویش با مسلمان بغض و عداوت نداشتند، امّا کسانی که دارای چنین اوصافی باشند در جمع یهود بسیار کم و کالعدم بودند مانند حضرت عبدالله بن سلام و غیره و تعداد این قبیل مردم در نصارای نسبتاً بیشتر بود بویژه در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ پادشاه کشور حبشه «نجاشی» و در حکام و عوام آنجا آمار این قبیل افراد زیاد بود، از اینجا بود که وقتی مسلمانان از دست مظالم قریش تنگ آمدند آن‌حضرتﷺ آنها را به هجرت به سوی حبشه مشوره داد و فرمود: من شنیده‌ام که پادشاه آنجا نه خود ظلم می‌کند و نه می‌گذارد کسی بر دیگری ظلم کند لذا مسلمانان تا مدتی به آنجا رفتند.

برحسب عمل براین مشوره نخست یازده نفر به حبشه رفتند که در آن‌جمع حضرت عثمان غنیرضی الله عنه و همسر مبارک او حضرت رقیه دختر رسول خداﷺ شامل بودند؛ سپس زیر قیادت حضرت جعفر بن ابی طالب قافلهٔ

بزرگی از مسلمانان که بدونِ زنان شامل هشتاد دو مرد بود به حبشه رسید پادشاه حبشه و ساکنان آنجا از آنها استقبال گرمی بجا آوردند و اینها در آنجا با امن و عافیت سُکنیٰ گزیدند.

خشم و غضب قریش آنها را براین وضع هم نگذاشت تا در کشوری دیگر با راحتی، زندگی نمایند، لذا گروهی را با تحفه و هدایای زیادی به حبشه پیش پادشاه آنجا فرستادند و از او خواستند تا مسلمانان را از آنجا بیرون براند؛ ولی پادشاه حبشه اوضاع را بررسی نمود و از حضرت جعفر و همراهان او در باره اسلام و پیامبر اسلام تحقیقی بعمل آورد، این احوال و تعالیم اسلام را مطابق با پیشگویی حضرت مسیح علیه السلام و انجیل یافت که در آن نسبت به بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم و تعالیم او و اوصاف و حِلیهٔ مبارک او و اصحاب کرام پیشگویی شده‌بود لذا شاه حبشه از این متاثر شده تحفه و هدایای فرستادگان قریش را مسترد نمود و جواب صریحی به آنها داد که من نمی‌توانم به اینها دستور دهم تا از این کشور خارج بشوند.

تأثیر سخنرانی حضرت جعفربن ابی طالب بر پادشاه حبشه

حضرت جعفر بن ابی‌طالب از اسلام و تعالیم آن نقشه‌ای در بارگاه پادشاه حبشه کشیده بود و سکونت آنها در آنجا نه تنها در دل پادشاه بلکه در دل حکام و عوام آنجا عظمت و دوستی عمیقی از اسلام و پیامبر اسلام پدید آورده‌بود که در نتیجهٔ آن، وقتی رسول خدا صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت نمود و سکونت او و صحابه در مدینه، آن شهر اطمینان بخش ثابت شد مهاجران حبشه خواستند تا به مدینه بروند؛ نجاشی شاه حبشه جماعتی را که مشتمل بر علما و مشایخ مذهب خویش بوده در معیت آنها در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم به مدینه فرستاد که هفتاد نفر بودند شصت دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام بودند.

حضور وفد شاه حبشه در بارگاه رسالت مآب

این جماعت با لباس درویشی و راهبی در محضر رسول خدا حاضر شد؛ رسول خداﷺ در جلوی آنها سوره یٰسین را تلاوت نموده به گوش آنها رسانید و از چشمهای‌شان اشک جاری بود و همه گفتند که این کلام با کلامی که بر حضرت عیسیٰؑ نازل شده‌بود، چقدر شباهت دارد و همه آنها به اسلام مشرف شدند.

و پس از برگشت آنها نجاشی شاه حبشه نیز اسلام خود را اعلان نمود و پسر خود را به سرپرستی از گروهی دیگر، با نامه‌ای در محضر آن‌حضرتﷺ اعزام داشت ولی از سوء اتفاق کشتی آنها در دریا غرق شد، خلاصه این‌که شاه حبشه و حکام و عوام آنجا نه این‌که تنها با مسلمانان به‌طور عدالت و حسن سلوک رفتار کردند بلکه سرانجام خود به اسلام مشرف شدند.

عموم مفسرین فرموده‌اند که آیات فوق الذکر در بارهٔ آنها نازل شده‌اند: «لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا الَّذِیْنَ قَالُوْٓا اِنَّا نَصٰرٰی» و در آیات بعدی گریستن آنها از ترس خدا و قبول حق از آنها بیان گردید. و روی این نیز عموم مفسرین اتفاق نظر دارند که اگر چه این آیات در باره نجاشی و گروه اعزامی او نازل شده‌اند امّا در الفاظ، عمومیت وجود دارد؛ لذا حکم آن عام و شامل تمام آن نصارای است که مانند ساکنان حبشه، حق‌پرست و انصاف پسند باشند؛ یعنی قبل از اسلام متبع انجیل باشند و پس از آمدن اسلام از آن پیروی نمایند اگر چه بین یهود نیز چند نفری با این، شأن وجود داشت که عامل تورات عهد حضرت موسیٰؑ بودند و پس از آمدن اسلام، به اسلام مشرف شدند ولی تعدادشان بقدری کم بود که نمی‌توان به هنگام ذکر امم و اقوام از آنها یادآوری نمود، و وضع یهود دیگر روشن بود که در عداوت و ریشه‌کنی مسلمانان پیش پیش مصرّ بودند لذا در صدر آیه این وضعیت آنها ذکر گردید «لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا الْیَهُوْدَ» یعنی از همه سر سخت‌تر در دشمنی با مسلمانان، یهود

می‌باشند.

خلاصهٔ کلام این‌که در این آیه ستایش گروه خاصی از نصارای آمده است که حامل خداترسی و حق‌پرستی بودند و از جمع آنها نجاشی و اعوان و انصار او نیز بودند و هم چنین نصارای دیگر که دارای این صفات بودند و یا در آینده بیایند و متصف به این صفات باشند ولی این مطلب که نصارای هر طور باشند و خواه هر اندازه گمراه و با اسلام دشمن باشند باز هم دوست مسلمانان می‌باشند؛ هرگز از آیه مفهوم نمی‌گردد زیرا این بالبداهت اشتباه و قطعاً خلاف واقعیات است.

بنابر این امام ابوبکر جصاص رازی در «احکام القرآن» فرموده‌است آنچه بعض جاهل تصور می‌کنند که ستایش نصارای به‌طور مطلق در این آیه آمده و آنها از یهود بهتر می‌باشند کاملاً نادانی است، زیرا که اگر به‌طور عموم، عقاید مذهبی هر دو گروه مقایسه شوند پس مشرک بودن نصارای بیشتر واضح می‌گردد، و اگر بر خورد آنها با مسلمانان ملاحظه شود نصارای زمان حاضر در دشمنی با اسلام از یهود سهم کمتری نخواهند داشت؛ در اینجا این امر بجای خود درست است که در نصارای چنین افرادی که خداترس و حق‌پرست باشند، به کثرت یافت می‌شد و در نتیجهٔ آن موفق به قبول اسلام شدند و این آیات به خاطر اظهار فرق بین آن دو گروه نازل شده‌اند چنان‌که خود این آیه این حقیقت را در آخر با این الفاظ روشن ساخت: «ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنۡهُمۡ قِسِّيۡسِيۡنَ وَ رُهۡبَانًا وَّ اَنَّهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُوۡنَ» یعنی ستایش نصارای که در آیات آمده‌بود بدان جهت است که بین آنها علمای، خداترس و تارک‌الدنیا وجود دارند که در وجود آنها تکبر دیده نمی‌شود که جهت بررسی سخن دیگران آماده نباشند، از مقایسه معلوم گردید که وضع یهود چنین نبود، در وجود آنها حق‌پرستی و خداترسی نبود، و علمای آنها بجای ترک دنیا علمِ خود را وسیله معاش قرار داده بودند و چنان در تلاش دنیا مست و سرگرم بودند که باکی برای حق و ناحق و حلال و حرام

نداشتند.

روح اصلی قوم و ملت، علما و مشایخ حق پرست می‌باشند

امر مهمی که از بیان آیه مذکور، معلوم گردید این است که روح اصلی قوم و ملت علما و مشایخ حق پرست می‌باشند، وجود آنها حیات کل قوم است تا زمانی که در قوم و ملتی چنان علما و مشایخی وجود داشته باشند که بدنبال خواهشات قرار نگیرند، مقام و پایهٔ آنها خداترسی باشد آن قوم از خیر و برکت محروم نخواهد شد.

يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبٰتِ مَآ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَ

ای‌ایمانداران حرام قرار ندهید چیزهای لذیذی را که خدا برای شما حلال کرده‌است و

لَا تَعْتَدُوْا ؕ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ﴿۸۷﴾ وَ كُلُوْا

ازحد تجاوز نکنید بی‌شک خدا پسند نمی‌کند از حد تجاوزکنندگان‌را. و بخورید

مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ۪ وَّ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْٓ اَنْتُمْ بِهٖ

از چیزهای خداداده آنچه‌حلال وپاکیزه‌باشد و بترسید از آنکه شما بر او

مُؤْمِنُوْنَ ﴿۸۸﴾

ایمان دارید.

ربط آیات

تا اینجا بحث از اهل کتاب بود، سپس برگشت به احکام فرعی است که ذکر برخی از آنها در آغاز سوره و برخی دیگر در میان سوره آمده‌بود و به اعتبار ویژگی مقام، ربط خاصی نیز منقول است و آن این‌که در بالا در مقام مدح از رهبانیت یادآوری شد، اگر چه آن به اعتبار یک جزء خاص آن یعنی ترک حبّ دنیا است ولی احتمال داشت کسی برابر با رهبانیت خصوصیات دیگری را قرار بدهد بنابر این در اینجا جلوگیری از تحریم حلال بیشتر مناسب

بود. (مخلصاً از بیان‌القرآن)

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمانداران چیزهای لذیذی (و مرغوبی) **را که خداوند برای شما حلال کرده است** (چه آنها از قبیل خورد و نوش و پوش باشند و یا از قبیل منکوحات آنها را با خوردن قسم و نذر بر خود) **حرام قرار ندهید و از حدود** (شرعی که در باب تحلیل و تحریم مقرر هستند) **تجاوز نکنید، یقیناً الله تعالیٰ متجاوزین از حد** (شرعی) **را پسند نمی‌کند و از آنچه خداوند به شما داده‌است چیزهای حلال و مرغوب را بخورید** (و استفاده کنید) **و از خداوند که شما بر او ایمان دارید بترسید** (یعنی حرام قرار دادن حلال خلاف رضای حق است، بترسید و به آن مرتکب نشوید)

معارف و مسایل

ترک دنیا در دایره حدود الهی جایز واگرنه حرام است

در آیات فوق‌الذکر نشان داده‌شد که اگر چه ترک دنیا و ترک شهوات و لذات تا حدی محبوب و پسندیده است ولی در آنها هم تجاوز از حدود الهی مذموم و حرام است، و تفصیل آن از این قراراست.

تحریم حلال بر سه قسم است

حرام قراردادن چیز حلال سه درجه دارد: یکی آنکه چیز حلالی را از روی عقیده حرام بداند؛ دوم آنکه چیزی را بر خود حرام بگوید؛ مانند این‌که کسی قسم یاد کند آب سرد نمی‌خورم، یا فلان غذای حلال را نمی‌خورم، و یا فلان کار جایز را انجام نمی‌دهم؛ سوم این‌که عقیده و قولی در کار نباشد فقط

از روی عمل تصمیم بر ترک چیزی برای همیشه بگیرد.

در صورت اوّل اگر حلت آن چیز از روی دلایلی قطعی ثابت باشد، پس حرام قرار دهنده آن بعلت مخالفت صریح به قانون الهی کافر می‌شود و در صورت دوم اگر با تلفظ الفاظ قسم، آن را بر خود حرام کرده‌است پس آن قسمی بحساب می‌آید، و الفاظ قسم زیاداند که تفاصیل آنها در کتب فقه آمده‌است. یکی از مثالهای آن این‌که با صراحت بگوید که بخدا قسم که فلان چیز را نمی‌خورم و یا فلان کار را نمی‌کنم؛ یا بگوید که من فلان چیز و یا کار را برخود حرام قرار می‌دهم؛ حکم آن این‌که بدون ضرورت یاد کردن چنین قسم گناه است لازم است بر او که این قسم را بشکند و کفّاره آن را ادا نماید. و تفصیل آن در آینده می‌آید.

صورت سوم آنست که از روی عقیده و عمل حرامی را حلال و حلالی را حرام نکرده باشد؛ بلکه در عمل با حلال چنان برخورد کند که با حرام می‌کند که بصورت دایم ملتزم به ترک آن باشد، پس حکم آن از این قرار است که اگر ترک حلالی را ثواب می‌پندارد؛ این بدعت و رهبانیت است که گناه عظیم بودن آن در قرآن و سنت تصریح شده‌است؛ لذا تخلف از آن واجب و پایبند ماندن بر آن گناه می‌باشد.

آری اگر پایبندی بر آن به نیت ثواب نباشد؛ بلکه بنابر عذری دیگر است مانند آنکه بنابه مریضی چیزی را به‌طور دایم به صورت رژیم گرفتن ترک کند در این صورت بر او هیچ گناهی لازم نمی‌آید، و آنچه از بعضی صوفی و بزرگ منقول است که بعض چیزهای حلال را ترک نموده‌اند، همه شامل این صورت بوده‌اند که آنها استعمال این چیزها را برای نفس خویش مضر پنداشته‌اند یا بزرگی آنها را برای او مضر معرفی کرده‌است لذا به‌طور معالجه آنها را ترک کرده‌اند پس در این ترک هیچ مضایقه‌ای نیست.

در آخر آیه فرمود: «وَ لَا تَعْتَدُوْا ؕ اِنَّ اللّٰهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ» یعنی از حدود

خداوندی تجاوز نکنید، زیرا خداوند چنان متجاوزانی را دوست ندارد.

مقصود از تجاوز این‌که بدون عذر ترک نمودن چیز حلالی را ثواب پندارد که بعض افراد ناآگاه آن را تقویٰ تلقی می‌نمایند؛ در صورتی که در نزد خدا تعدّی و ناجایز می‌باشد.

«وَّ اتَّقُوا اللهَ الَّذِیْٓ اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ» یعنی رزق حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما عنایت کرده آن را بخورید و از خداوند که به او ایمان دارید بترسید.

در این آیه توضیح داد که ترک دادن چیز حلال و پاکیزه به نیت ثواب تقویٰ نیست؛ بلکه تقویٰ در این است که آن را نعمت خداوندی تلقی نموده مورد استفاده قرار دهد، و شکر آن را بجا بیاورد، آری اگر در اثر مرض جسمانی یاروحانی به‌طورمعالجه آن‌را ترک‌نماید آن شامل این‌حکم نیست.

لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِیْٓ اَیْمَانِکُمْ وَ لٰکِنْ یُّؤَاخِذُکُمْ

مؤاخذه نمی‌کند شما را خدا به قسمهای بیهودهٔ‌تان ولی مؤاخذه می‌کند شما را

بِمَا عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمَانَ ۚ فَکَفَّارَتُهٗٓ اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰکِیْنَ مِنْ اَوْسَطِ مَا

به قسمهایی‌که پخته کردید آنهارا پس‌کفّارهٔ آن طعام‌دادن به‌ده‌مسکین‌است‌از متوسط آنچه

تُطْعِمُوْنَ اَهْلِیْکُمْ اَوْ کِسْوَتُهُمْ اَوْ تَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ ؕ فَمَنْ

طعام‌می‌دهید به‌اهل خانهٔ‌تان یاپوشاک‌دادن‌آنها یا آزادنمودن گردنی پس کسی که

لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ ؕ ذٰلِکَ کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ ؕ

برای‌اومیسرنباشد روزه گرفتن‌است‌سه‌روزاین‌است‌کفّارهٔ‌قسمهای‌شماهرگاه‌قسم‌خوردید

وَاحْفَظُوْٓا اَیْمَانَکُمْ ؕ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ اٰیٰتِهٖ لَعَلَّکُمْ

و نگهداری کنید قسمهای خود را چنین بیان می‌کند خداوند احکام خود را تا شما

تَشْکُرُوْنَ ﴿۸۹﴾

احسان بپذیرید.

ربط آیات

در بالا بحث از تحریم طیبات بود، و چون این در بعض اوقات بوسیله قسم می‌باشد لذا در اینجا حکم قسم را ذکر نمود.

خلاصهٔ تفسیر

خداوند در باره قسمهای لغو شما (در این جهان) **از شما مؤاخذه نمی‌کند** (یعنی کفّاره واجب نمی‌نماید) **امّا** (چنین) **مؤاخذه در صورتی می‌کند که شما قسمها را** (بر امری در مستقبل) **مستحکم کنید** (سپس آنها را بشکنید) **پس کفّارهٔ آن** (قسم شکسته این است) **طعام دادن به ده مسکین از طعام متوسطی که** (طبق معمول) **به اهل خانهٔ خود می‌دهید یا به آنها** (ده مسکین) **لباس** (متوسط) **دادن و یا یک برده آزاد نمودن** (یعنی از این اقسام سه گانه‌هر کدام را که می‌خواهید اختیار کنید) **و کسی که برای او** (یکی از این سه صورت) **میسر نباشد پس** (کفّاره او) **روزه گرفتن سه روز** (متواتر) **است، این** (که‌یاد گردید) **کفّاره** (آن) **قسمهای شما است که وقتی شما قسم خوردید** (و سپس آنها را شکستید) **و** (چون این کفّاره واجب است لذا) **قسمهای خود را نگهداری کنید** (که‌گاهی چنین نباشد که شما قسمها را بشکنید و کفّاره ندهید، و هم چنان‌که خداوند این دستور را به خاطر مصالح دین و دنیای شما بیان فرموده‌است) **هم چنین خداوند برای شما احکام** (دیگر) **خود را** (نیز) **بیان می‌فرماید تا شما** (از این نعمت مراعات مصالح خلق) **قدر دانی کنید.**

معارف و مسایل

اقسام قسم و احکام متعلق به آنها

در این آیه چند صورت از قسم بیان فرمود، و بعضی صورت در سوره

بقره بیان گردید و خلاصه همه آنها این است که اگر کسی بر واقعهٔ گذشتهٔ دیده و دانسته عمداً به دروغ قسم خورد، به آن در اصطلاح فقها «یمین‌غموس» گفته می‌شود؛ مانند این‌که کسی کاری کرده‌باشد و می‌داند که او این کار را کرده‌است و باز هم دیده و دانسته قسم می‌خورد که من این کار را نکرده‌ام، این قسم دروغ گناه بسیار بزرگ و شدید و موجب وبال دنیا و آخرت می‌باشد؛ ولی کفّارهٔ بر آن واجب نیست البته توبه و استغفار بر آن لازم است.

بنابر این به آن در اصطلاح فقها «یمین‌غموس» گفته می‌شود که غموس به معنی غوطه دادن است و این قسم انسان را در وبال گناه غرق می‌نماید.

دومین صورت این‌که راجع به یک امر گذشته که آن را راست می‌پندارد قسم می‌خورد و در واقع اشتباه باشد مانند این‌که بوسیله‌ای آگهی یابد که فلان شخص آمده‌است روی آن اعتماد نموده قسم ادا نماید که او آمده‌است و در حقیقت نیامده‌باشد، به این قسم، «یمین لغو» گفته می‌شود. همچنین اگر بدون قصد از زبان کسی لفظ قسم برآید به آن نیز یمین لغو می‌گویند، حکم این نوع قسم آنست که بر آن نه کفّاره لازم است و نه گناهی عاید او می‌شود.

صورت سوم این‌که بر کردن یا نکردن کاری در آینده، قسم بخورد که به آن «یمین منعقده» می‌گویند. حکم این قسم این است که در صورت شکستن آن کفّاره واجب می‌گردد، و در بعض صورت گناه لازم می‌آید و در بعضی خیر.

در آیه فوق الذکر مراد از «یمین لغو» بظاهر آن است که بر آن کفّاره‌ای عاید نگردد؛ چه یاد کردن خود قسم گناهی باشد یا خیر، زیرا این در برابر با «عقّدتم الایمان» آمده‌است که از آن معلوم می‌گردد که مراد از مؤاخذه در اینجا فقط مؤاخذه دنیوی است که به صورت کفّاره می‌باشد.

در آیه ۲۲۵ از سوره بقره فرموده‌است: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِيٓ اَيْمَانِكُمْ وَ لٰكِن يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوْبُكُمْ» در اینجا مراد از یمین لغو آنست که بدون قصد و اراده، لفظ قسم بر زبان بیاید و یا آن را پیش خود راست فهمیده، قسم بخورد و

در حقیقت اشتباه باشد، و در برابر با آن، آن قسم ذکر شده که در آن عمداً دروغ بگوید که به آن یمین غموس می‌گویند؛ لذا حاصل این آیه این‌که به یمین لغو هیچ گناهی لازم نمی‌گردد، بلکه گناه بر یمین غموس عاید می‌گردد که عمداً دروغی گفته بشود پس بحث در سوره بقره از گناه، حکم آخرت است و در آیه یاد شده سوره مائده بحث از حکم دنیوی، کفّاره می‌باشد. خلاصه این‌که خداوند بر یمین لغو شما را مؤاخذه نمی‌کند یعنی بر شما کفّارهٔ واجب نمی‌گرداند بلکه کفّاره تنها بر آن قسم لازم می‌آید که بر کردن یا نکردن کاری در زمان آینده منعقد گردد و شکسته شود، سپس تفصیل کفّاره بشرح ذیل مورد بحث قرار گرفته است.

«فَكَفَّارَتُهٗ اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰكِيْنَ مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُوْنَ اَهْلِيْكُمْ اَوْ كِسْوَتُهُمْ اَوْ تَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ» یعنی یکی از کارهای سه‌گانه را با اختیار خود انجام دهید.

نخست این‌که به ده مسکین غذای متوسط، صبح و شام بدهید.

یا دوم این‌که به ده مسکین در حد ستر پوشی لباس پوشانده شود، مانند شلوار و یا ازار و یا قمیص بلند.

و یا سوم این‌که برده‌ای آزاد گردد.

در پایان فرمود: «فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ» یعنی اگر آنکس که قسم را شکسته است نمی‌تواند کفّارهٔ مالی ادا کند که به ده مسکین غذا بدهد و یا به آنها لباس بپوشاند و هم چنین توان آزاد کردن برده‌ای را هم ندارد پس کفّاره او این است که سه‌روز، روزه بگیرد، و در بعض روایات در اینجا دستور به سه‌روز روزه گرفتن پیاپی آمده‌است. بنابر این نزد حضرت امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و بعض ائمه دیگر کفّارهٔ قسم باید روزهٔ سه‌روز پشت سرهم باشد.

در آیه مذکور راجع به کفّاره قسم، نخست لفظ «اطعام» آمده‌است؛ معنی «اطعام» در لغت عربی غذا خورانیدن هم آمده‌است و غذا دادن هم؛ لذا فقهای کرام مفهوم آیه را چنین بیان فرموده‌اند که کفّاره دهنده اختیار دارد که ده

مسکین را در خانه دعوت کرده، غذا بخوراند و یا غذا را در ملکیت او بگذارد. ولی در صورت اوّل لازم است که از غذای متوسط که طبق معمول در خانه مصرف می‌شود به ده مسکین دو وقت شام و نهار تا سیر غذا بخوراند، و در صورت دوم به هر مسکینی به قدر صدقة الفطر بدهد، از این سه نوع هر کدام را که می‌خواهد اختیار نماید البته اختیار نمودن روزه در صورتی می‌باشد که توان بر یکی از آن سه تا را نداشته باشد.

ادای کفّاره قبل از شکستن قسم اعتباری ندارد

در آخر آیه جهت هشدار، دو چیز بیان فرمود: نخست «ذٰلِكَ كَفَّارَةُ اَيْمَانِكُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ» یعنی این کفّارهٔ قسم شما است هرگاه قسم خوردید.

مقصود این نزد امام ابو حنیفه و بیشتر ائمه دیگر این است که هرگاه شما بر کردن و یا نکردن کاری در آینده، قسم بخورید و سپس بر خلاف آن عمل بشود، پس کفّاره آن همان است که در بالا ذکر گردید. حاصلش این‌که ادای کفّاره باید بعد از شکستن قسم باشد و اگر قبل از شکستن قسم کفّاره داده شد اعتباری نخواهد داشت. علتش این است که سبب لزوم کفّاره شکستن قسم است تا زمانی که قسم نشکسته‌است کفّارهٔ واجب نیست، همچنانکه قبل از وقت، نماز درست نیست. قبل از ماه رمضان روزه‌ای واجب نیست، هم چنین قبل از شکستن قسم کفّاره‌ای نیز ادا نمی‌گردد.

سپس فرمود: «وَاحْفَظُوْٓا اَيْمَانَكُمْ» یعنی قسمهای خود را حفظ کنید. مقصود این است که اگر در باره امری قسم یاد کردید بدون عذر شرعی و یا فطری آن را نشکنید، بعضی فرموده‌اند که مرادش این‌که در قسم خوردن عجله نکنید قسمهای خود را نگهدارید تا مجبوری شدیدی پیش نیاید اقدام بقسم خوردن نکنید.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْاَنْصَابُ وَ الْاَزْلَامُ
ای ایمانداران! جز این نیست که شراب، قمار، بتها و تیرها همه
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۹۰﴾ اِنَّمَا
پلیدند و از کارهای شیطان به‌شمار می‌آیند از آن اجتناب کنید تا نجات یابید. شیطان این‌را
يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِى الْخَمْرِ وَ
می‌خواهد که بیندازد بین شما دشمنی و کینه به وسیلهٔ شراب و
الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ عَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ
قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز، پس آیا شما
مُّنْتَهُوْنَ ﴿۹۱﴾ وَ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاحْذَرُوْا فَاِنْ
باز می آیید. و بپذیرید دستور خدا را و بپذیرید دستور رسول را و پرهیزکنید، پس اگر
تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ﴿۹۲﴾
شمابرگردید، بدانید که بر عهدهٔ رسول ما تنها رسانیدن آشکار است.

ربط آیات

در بالا از ترک خاص چیزهای حلال ممانعت شده‌بود، در آینده از استعمال بعضی چیزهای حرام ممانعت شده‌است.

خلاصهٔ تفسیر

ای ایمانداران! متوجه باشید که شراب، قمار، بتها و تیرهای قرعه‌کشی همه نجس و کارهای شیطانی هستند؛ پس از آنها کلاً کناره‌گیری کنید تا شما (از ضررهای آنها رهایی یافته) **رستگار شوید** (و بعضی از آن ضررها دینی و بعضی

دنیوی هستند که تفصیلش از این قرار است که) **شیطان می‌خواهد تا به وسیلهٔ شراب و قمار در میان شما** (در برخوردها) **دشمنی و** (در دلها) **کینه ایجاد کند** (چنان‌که بدیهی است که با نوشیدن شراب عقل بجای نمی‌ماند، درگیری و فتنه و فساد بپا می‌خیزد که در نتیجه پشت سر طبعاً رنجیدگی پدید می‌آید، و کسی که در قمار مغلوب گردد بر طرف مقابل که غالب شده خشم می‌رود، و هرگاه او ناراحت گردد در طرف مقابل اثر می‌گذارد؛ اینها همه ضررهای دنیوی هستند) **و شیطان می‌خواهد که به وسیلهٔ شراب و قمار شما را از یاد خدا و نماز** (که بالاترین طریقهٔ یاد خداست) **باز دارد** (چنان‌که این نیز بدیهی است، زیرا در شراب‌نوشی هوش و حواس بجای نمی‌مانند و در قمار برنده در سرور و نشاط غرق می‌گردد و بازنده ناراحت و غمگین می‌شود و می‌کوشد سری بعد برنده شود و بدین ترتیب هر دو فرصتی برای فکر دین نخواهند یافت؛ این همه ضررهای دینی است، پس وقتی که این شراب و قمار چنین چیزهای خرابی هستند) **پس** (بگویید که) **اکنون هم باز نمی‌آیید.**

معارف و مسایل

تخلیق کاینات جهت بهره‌برداری انسان است

در این آیات هدف نشان دادن این مطلب است که مالک، همهٔ این کاینات را به خاطر خدمت انسان، آفریده‌است، و هر چیزی را برای خدمتهای خاصی مقرر فرموده‌است و انسان را مخدوم کاینات قرار داده‌است. فقط انسان را پایبند یک امر قرار داده‌است که از حدود مقررهٔ بهره‌برداری از مخلوقات، تجاوز نکند، اجتناب و دوری از چیزهایی که خداوند برای انسان حلال و طیب قرار داده‌است بی ادبی و ناشکری قرار می‌گیرد، تخلّف در چیزهایی که استعمال آنها را بنا به وجه خاصی حرام کرده‌است نافرمانی و بغاوت محسوب می‌شود. وظیفهٔ بنده این است که طبق راهنمایی مالک از مخلوقات او استفاده

نماید که عبودیت همین می‌باشد.

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر حرمت چهار چیز بیان گردید: شراب، قمار، بت و تیر قمار؛ همین مطلب در آیهٔ ۲۱۹ از سوره بقره چنین آمده‌است «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَّ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا» «يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْاَنْصَابُ وَ الْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ» در این، هر چهار امر را رجس فرموده‌است. «رجس» در زبان عرب به آن چیز نجس گفته می‌شود که طبیعت انسان از آن متنفر باشد؛ این چیزهای چهارگانه بگونه‌ای هستند که اگر انسان اندکی عقل داشته‌باشد خودبخود از آنها متنفر می‌گردد.

تشریح ازلام

یکی از آن چهار چیز «ازلام» جمع زلم است. ازلام به آن تیرهای گفته می‌شود که با قرعه‌اندازی آنها در عرب رسم قماربازی رایج بود، بدین ترتیب که ده نفر در ذبح شتری شرکت می‌کردند و گوشت آن را به ده سهم تقسیم نموده سپس در توزیع آن برای شریکان قماربازی می‌کردند که بر روی هفت تیر از ده تیر بقدر سهامها علامت گذاری می‌کردند، بر یکی یک و بر دیگری دو و بر سومی سه و... و سه تیر دیگر را ساده می‌گذاشتند: پس مجموع ده تیر را در ترکش گذاشته حرکت می‌دادند و آنگاه برای هریک از شرکا یک تیر از ترکش بیرون می‌کردند، تیر چند سهم برای کدامیک از شرکا بیرون می‌آمد او مستحق همان سهام قرار می‌گرفت و کسی که به نام او تیر ساده بیرون می‌آمد از سهم محروم می‌ماند، چنانکه در عصر حاضر بسیاری روش به صورت قرعه‌اندازی رواج دارد، و این نوع قرعه‌اندازی قمار است که از روی قرآن حرام می‌باشد.

صورت جایز قرعه‌اندازی

آری یک نوع قرعه‌کشی جایز و از رسول خدا ﷺ ثابت است، و آن این‌که وقتی همهٔ حقوق برابر و سهام نیز مساوی تقسیم شده‌باشند سپس سهامها به وسیلهٔ قرعه متعین گردند مانند این‌که زمین را بر چهار شریک برابر تقسیم نمایند و بخواهند بدانند که کدام طرف مال کدام یک از شریکان است پس تعیین آن با رضایت و مصلحت همدیگر نباشد، جایزاست که آن را با قرعه‌اندازی مشخص نمایند و کدام طرف که به نام کدام شخص بیرون آمد به او تحویل دهند، و یا این‌که چیزی هزاران خواهان داشته باشد، و حقوق همهٔ آنها باهم مساوی است ولی آنچه می‌خواهند تقسیم نمایند صد تا بیشتر نیست می‌توان آنها را به صورت قرعه‌کشی تقسیم نمود.

حرمت رسم جاهلی تقسیم گوشت به وسیلهٔ قرعه کشی ازلام در آیهٔ شماره۳ از سورهٔ مائده قبلاً آمده بود: «اَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ»

خلاصه این‌که در آیهٔ مذکور حرمت چهار چیزی که ذکر شده‌بود، دو تا از آنها یعنی میسر و ازلام به اعتبار نتیجه یکی هستند، از بقیهٔ دو تای دیگر یکی «انصاب» جمع نصب است، نصب به چیزهایی اطلاق می‌گردد که برای عبادت نصب گردیده‌اند، چه بت باشند و یا درخت، سنگ و غیره.

مفاسد جسمانی و روحانی شراب و قمار

از شأن نزول آیه فوق و آیه بعدی معلوم می‌شود که هدف در این آیه بیان مفاسد و حرمت دو چیز است: یعنی شراب و قمار و ذکر بتها در ضمن به این خاطر آورده‌شد که شنوندگان درک نمایند که جرم معامله شراب و قمار آن‌چنان سنگین است که بت‌پرستی.

در حدیثی از «سنن ابن ماجه» رسول خداﷺ فرموده‌است: «شارب الخمر کعابد الوثن» یعنی شراب خوار چنان مجرم است که بت‌پرست.

و در بعض روایات آمده‌است که: «شارب الخمر کعابد اللّات والعزّٰی» یعنی شراب خوار مانند پرستش کننده لات و عزّٰی است.

خلاصه کلام این‌که در اینجا حرمت شدید شراب و قمار و مفاسد روحانی و جسمانی انها بیان گردیدند، نخست مفاسد روحانی و معنوی آنها در الفاظ: «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ» بیان شد. مفهوم آن این‌که این چیزها در نزد فطرت سلیمه نجس و چیزهای قابل نفرت می‌باشند و دام ابلیس‌اند که انسان پس از گیر کردن در آنها در ورطه مفاسد بی‌شمار و مهلکی واقع خواهد شد. پس از بیان مفاسد روحانی آن، دستور داد: «فَاجْتَنِبُوْهُ» یعنی اینها چنین خراب‌اند که از آنها اجتناب و پرهیز کنید.

در آخر فرمود: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ» و نشان داد که فلاح و پیروزی دین و آخرت شما وابسته به این است که از آنها پرهیز کنید.

سپس در آیه بعدی مفاسد ظاهری و دنیوی شراب و قمار چنین بیان گردید که: «اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَآءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ» یعنی شیطان می‌خواهد که شما را در شراب خواری و قمار بازی سرگرم نموده بین شما بغض و عداوت ایجاد نماید این آیات در باره چنین وقایع نازل گردیدند که در اثر نشئه‌ی شراب حرکاتی صادر گردید که موجب خشم وکینه و سپس نوبت به جنگ و جدال رسید و این یک پیش‌آمد اتفاقی نبود بلکه هرگاه انسان در اثر نشئه‌ی شراب عقل را از دست بدهد از او چنین حرکات اتفاق می‌افتد.

همچنین است وضعیت قمار که بازنده اگر چه شکست خود را پذیرفته در حال حاضر متحمل خساراتی می‌شود امّا کینه و بغض و خشم و عداوت در برابر با حریف نتیجه ضروری آن است.

حضرت قتاده در تفسیر این آیه فرموده‌است که بعضی عرب عادت

داشتند که در قمار، زن و بچه و اموال و اسباب را سر شرط می‌گذاشتند و با باختن آنها در نهایت رنج و اندوه زندگی می‌گذراندند.

سپس در آخر آیه، مفسدهٔ دیگری از آنها چنین بیان گردید، «وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلٰوةِ» یعنی اینها شما را از یاد خدا و نماز در غفلت می‌اندازند.

این مفسده بظاهر روحانی و معنوی است که پس از بیان مفاسد دنیوی مکرراً بیان گردیده می‌تواند اشاره‌ای باشد به این‌که در اصل، زندگی قابل توجه، آن است که برای همیشه باشد، و باید در نزد انسان عاقل و خردمند آن مطلوب و مرغوب باشد و از ضایع شدن آن باید در هراس باشد، خوبی زندگی چند روزه دنیا چیز قابل افتخاری نیست و نه خرابی آن چندان قابل رنج و اندوه است: زیرا هر دو حالت زود گذر و موقت هستند،

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت

تلخی وخوشی وزشت وزیبا بگذشت

و می‌توان چنین گفت که غفلت از یاد خدا و نماز ضرر دنیوی و اخروی و جسمانی و روحانی است. ضرر روحانی و اخروی بودن آن ظاهر و روشن است که آخرت شخص بی‌نماز و غافل از خدا، برباد و روح او مرده‌است و اگر اندکی با فکر و اندیشه دیده شود دنیای غافل از خداوند، نیز وبال جان او است زیرا وقتی او از خدا غافل قرار گرفته هدف نهایی خود را ثروت و مال، پست و مقام قرار می‌دهد آنها چنان پریشان‌حالی و پراگندگی همراه می‌آورند که آن خود اندوه مستقلی می‌باشد و با ابتلای به آن مردم از مقصود المقاصد خویش که راحتی و آرامش، اطمینان و سکون است محروم می‌ماند. و در تحصیل اسباب راحتی چنان سرگرم می‌شود که از خود راحتی فراموش می‌شود، و اگر گاهی این ثروت و مال یا عزت و مقام از دست رفته باشند و یا در آن کاهش پدید آید پس در نهایت اندوه و غم مبتلا می‌گردد، الغرض انسان که دنیادار خالص باشد در هر دو حالت مبتلا به فکر و غم و اندوه و ناراحتی می‌باشد.

اگــر دنـیا نـباشد دردمـندیم　　وگر باشد به مهرش پـایبندیم

بر خلاف کسی که دلش با یاد خدا روشن و از نور نماز منور باشد، مال و منال، جاه و مقام دنیا قدمبوس او قرار می‌گیرند و راحتی و آرامش درست به او می‌رسانند، و اگر این چیزها از دست او بروند قلب او از آن متأثر نمی‌شود

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصانی
به پیش همّت ما هرچه آمد بـود مـهمانی

خلاصه این‌که اگر قدری در غفلت از یاد خدا و هم‌چنین در غـفلت از نماز بیندیشیم آن مشتمل بر مفاسد دنیوی و اخروی هر دو می‌باشد، لذا امکان دارد که: از «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ» هدف بیان مفاسد روحانی و اخروی باشد و از «يُوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ» هدف بیان مفاسد خالص دنیوی و جسمانی باشد، و هدف از «وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ» بیان تباهی و بربادی مشترک دین و دنیا هر دو باشد.

در اینجا این امر قابل توجّه است که ذکر الله شامل نماز نیز هست پس بیان نماز جداگانه و مستقل به چه معنی است، حکمتش این است که در اینجا به اهمیت و افضل و اشرف بودن نماز اشاره‌ای باشد.

بعد از بیان تفصیلی تمام مفاسد دینی و دنیوی، روحانی و جسمانی به خود داری از آنها با شیوهٔ عجیب و دلنوازی رهنمایی فرمود چنان‌که می‌فرماید: «فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ» یعنی وقتی که شما به همهٔ این مفاسد پی بردید آیا هنوز هم از آنها باز نمی‌آیید؟

در این دو آیه حرمت و ممنوعیت شدید شراب و قمار و غیره بیان گردید که یکی از مواد قانون الهی بود، در آیه سوم جهت تسهیل این حکم و سهولت عمل بر آن قرآن کریم تحت اسلوب خاص خویش بیان فرمود که: «وَاَطِيْعُوا اللهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاحْذَرُوْا فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ»

حاصل آن این‌که دستور به اطاعت خدا و رسول جهت فایدهٔ شماست و

اگر شما آن را نپذیرید هیچ ضرری متوجه خداوند و رسول او نخواهد شد. بدیهی است که خداوند بالاتر از این است که نفع و ضرری به او متوجه بشود، امکان داشت کسی نسبت به رسول خداﷺ خیال کند که چون کسی سخن او را نپذیرد شاید در اجر و ثواب یا قدر و منزلت او کاهش پدید آید لذا جهت رفع این شبهه فرمود: «فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاِنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ» یعنی اگر کسی سخن پیامبر ما را نپذیرفت باز هم در قدر و منزلت او فرقی نخواهد آمد؛ زیرا کاری که به او محول بود آن را بنحو احسن انجام داده‌است؛ یعنی پیامهای الهی را رسانیده است و پس از این اگر کسی قبول نکند به ضرر خود او تمام می‌شود؛ چیزی از رسول کاسته نمی‌شود.

لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِيْمَا طَعِمُوْٓا

نیست بر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند گناهی در آنچه قبلاً خورده‌اند

اِذَا مَا اتَّقَوْا وَّ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ اٰمَنُوْا

وقتی درآینده بترسند و ایمان بیاورند و کار نیک انجام دهند باز بترسند و ایمان بیاورند

ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ اَحْسَنُوْا ؕ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۹۳﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

باز بترسند و نیکی کنند و الله دوست می‌دارد نیکوکاران را. ای ایمانداران هر آینه

لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهٗٓ اَيْدِيْكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ

می‌آزماید شما را خداوند به چیزی در شکاری که برسد به آن دستهای و نیزه‌های شما

لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَّخَافُهٗ بِالْغَيْبِ ۚ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ

تا معلوم کند خدا که چه کسی از او می‌ترسد نادیده، پس کسی که تجاوز کرد پس از این

فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۹۴﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ اَنْتُمْ

پس برای او هست عذاب دردناک. ای ایمانداران نکشید شکار را وقتی که شما

حُرُمٌ ؕ وَ مَنْ قَتَلَهٗ مِنْكُمْ مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ

دراحرام‌هستید و هرکس بکشد آن‌را ازشماعمداً براو جزاست برابرباکشته‌شده ازدامـها

يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا بٰلِغَ

آنچه‌مقررکنددومردم‌معتبرازشما بدین‌شکل‌که‌آن‌حیوان‌عوضی‌به‌طورهدیه‌رسانیده‌شود

الْكَعْبَةِ اَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسٰكِيْنَ اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوْقَ وَبَالَ

به‌کعبه و یا بر اوکفّاره است غذای دادن به چند مسکین یا برابر آن روزه تا بچشد سزای

اَمْرِهٖ ط عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ ط وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ ط وَاللّٰهُ

کارش را عفو نمود خدا از آنچه گذشت و هرکه عودکند پس انتقام می‌گیرد خدا از او و خدا

عَزِيْزٌ ذُوانْتِقَامٍ ﴿۹۵﴾ اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهٗ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ

غالب و انتقام‌گیرنده است. حلال شده برای شما شکار دریا و طعام آن برای استفاده شما و

لِلسَّيَّارَةِ ج وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا ط وَاتَّقُوا اللّٰهَ

برای‌مسافران و حرام شده بر شما شکار بیابان تا شما در احرام هستید و بترسید از خدا

الَّذِيْٓ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ﴿۹۶﴾

که به سوی او شما جمع می‌شوید.

ربط آیات

در «لباب» بحواله «مسند امام احمد» به روایت ابو هریره منقول است که وقتی آیه ماقبل در باره تحریم خمر و میسر نازل شد، بعضی عرض کردند که یا رسول الله! بسیاری مردم که شراب می‌نوشیدند و مال قمار می‌خوردند پیش از تحریم مرده‌اند اکنون معلوم گردید که آنها حرام هستند وضع آنها چگونه خواهد شد. آنگاه این آیه نازل گردید که: «لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» در آیه بعد بحث از تحریم طیبات آمده‌بود که فرمود: «يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبٰتِ» اکنون از آیه «يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ» بیان می‌فرماید که خداوند اختیار کامل دارد که

در اوضاع خاص چیزهای خاصی را حرام گرداند. (بیان القرآن)

خلاصهٔ تفسیر

نیست گناهی بر کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام می‌دهند در آنچه می خورند و می‌نوشند (وقتی که در آن مدت حلال باشد اگرچه بعداً حرام گردد و چگونه او گناهگار می‌شود) **وقتی که** (هیچ متقاضی گناهی نباشد بلکه مانعی وجود داشته باشد و آن این‌که) **آنها** (از ترس خدا از چیزهای نامشروع آن زمان) **پرهیز کرده‌باشند** (که‌سبب ترس از خداست) **و کارهای نیک انجام دهند** (که‌علامت خوف خداست، و همیشه این چنین باشند، حتی اگرچیز حلالی که قبلاً می‌خوردند در آینده حرام گردد) **پس** (از آن هم در اثر ترس خدا) **پرهیز کرده‌باشند و** (دلیل آن به مانند گذشته‌این باشد که آنها) **ایمان داشته باشند و کارهای خوب انجام داده‌باشند** (که مبتنی بر ایمان هستند، پس در اینجا نیز علامت و سبب خوف خدا جمع هستند، مطلب این‌که در تحریم هر بار چه یک بار یا چند بار تکرار گردد روش آنها چنین باشد، این مختص به یک بار و دو بار نیست، پس باوجود مانع و استمرار آن از فضل ما بعید است که‌آنها گناهکار گردند) **و** (این روش خاص نیکوکاری یاد شده آنها تنها مانع از لزوم گناه نیست بلکه مقتضی وجود ثواب و محبوبیت نیز می‌باشد زیرا) **خداوند چنین نیکوکاران را دوست می‌دارد** (امکان ندارد مبغوض قرار گیرند، اینها نه این‌که تنها مبغوض نیستند بلکه به مقام محبوبیت نایل امده‌اند)

ای ایمانداران خداوند شما را در باره شکار تا حدی می‌آزماید که آنها (در اثر دور و دراز نرفتن) **در دسترسی دست و نیزه شما می‌باشند** (مطلب از این‌که شکار کردن اینگونه دامهای وحشی را بر شما در حال احرام حرام قرار می‌دهد چنان‌که در آینده به صراحت خواهد آمد، این دامهای وحشی را دور وبر شما می‌چرخانیم) **تا که خداوند** (ظاهراً) **بدانند که چه کسی از** (عذاب) **او نادیده می‌ترسد،** (و از ارتکاب

حرام که موجب عذاب است پرهیز می‌نماید، از این به‌طور دلالت التزامی معلوم گردید که این شکار حرام است) **پس کسی که پس از این** (حرمت که ابتلا نیز بر آن دلالت دارد) **از حد** (شرعی) **تجاوز کند** (یعنی به شکار ممنوع مرتکب شود) **برای او سزای دردناک** (مقرر) **هست** (چون صحابه زیاد به شکار علاقه داشتند و حیوانهای شکار دور بر می‌آمدند از آنها در اطاعت شعاری ازمون بعمل آمد که خوب از آب بیرون آمدند. در آینده روی ممنوعیت تصریح بیشتری آمده‌است که) **ای ایمانداران دامهای شکار را** (به استثناء مستثنیات شرع) **در حال احرام قتل نکنید** (هم چنین وقتی که آنها وارد حرم بگردند اگرچه در این صورت شکارچی در حال احرام نباشد باز هم آنها را قتل نکنید) **و هر کس از شما آنها را عمداً قتل کند بر او** (روی این عمل) **سزای واجب می‌گردد که** (از نظر قیمت) **با آن حیوانی که او قتل کرده مساوی می‌باشد و قضاوت** (تخمینی) **آن را دو نفر معتبر از شما انجام می‌دهد** (و آن دو نفر از نظر دیانت و نیز تجربه و بصیرت معتبر باشند، سپس قاتل بعد تعیین قیمت تخمینی اختیار دارد که) **چه** (با آن قیمت چنان حیوانی بخرد که حیوان) **سزای مخصوصی از حیوانها باشد** (مانند شتر، گاو، گاومیش، بز و گوسفند نری باشد یا ماده) **بشرطی که بصورت هدی به کعبه** (یعنی حرم) **رسانیده شود، و یا** (معادل قیمت آن گندم به صورت) **کفّاره به مساکین داده شود** (یعنی به هر مسکین بقدر صدقةالفطر باید داد) **و یا برابر به آن** (گندم) **روزه گرفته شود** (صورت برابری این‌که برابر با سهم هر مسکینی که مقدار صدقةالفطر می‌باشد یک روز روزه گرفته‌شود و این سزای بدین خاطر مقرر گردید) **تا که وبال کردار خویش را بچشد** (برخلاف کسی که عمداً شکار نکند بلکه خطا شکار نماید اگرچه بر او نیز همین جریمه واجب می‌گردد امّا آن سزای کردارش نیست، بلکه ضمان و جزای محل محترم یعنی شکار حرم که در اثر حرم محترم شده و یا بوجه احرام کالمحترم شده‌است، می‌باشد، و با ادای این جزای) **خداوند از گذشته صرف نظر می‌فرماید و کسی که مجدداً مرتکب به چنین حرکتی باشد** (چون در ارتکاب مجدد نسبت به گذشته‌جرأت بیشتر می‌باشد) **پس** (بنابر این علاوه از جزای مذکور که عوض اصل فعل



و **یا عوض محل می‌باشد) خداوند انتقام این** (جرأت در آخرت) **را می‌گیرد** (اری اگر توبه نمود پس علت انتقام از بین می‌رود) **و خداوند غالب است می‌تواند انتقام بگیرد.**

گرفتن شکار دریا (یعنی آب) **و خوردن آن همه برای شما حلال شده‌است بخاطر استفاده شما و مسافران** (که‌آن را به هنگام سفر توشه قرار دهند) **و گرفتن شکار بیابان** (یا کمک کردن در آن، اگرچه خوردنش در بعضی صورت حلال باشد) **برای شما حرام شده‌است در صورتی که شما در احرام باشید و از** (مخالفت فرمان) **خدا بترسید که در نزد او جمع** (و احضار) **کرده می‌شوید.**

معارف و مسایل

مسئله: شکاری که در حرم و یا حال احرام حرام‌است عام‌است که **خوردنی یعنی حیوان حلال گوشتی باشد و یا غیر خوردنی یعنی حیوان حرام گوشت.** (لاطلاق الآیه)

مسئله: صید یعنی شکار به آن حیواناتی گفته می‌شود که وحشی باشند و طبق معمول در کنار مردم بود و باش **نداشته‌باشند، لذا ذبح حیوانات اهلی مانند بز و میش، گاو و شتر و خوردن آنها جایز می‌باشد.**

مسئله: آنچه با دلایلی مستثنیٰ گردیده‌است گرفتن و کشتن آنها جایز است مانند شکار دریا لقوله تعالیٰ: «اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ» **کشتن بعضی از حیوانات بیابانی مانند کلاغ، کرگس، گرگ، مار، کژدم و سگ گزنده و هم‌چنین هر درنده‌ای که حمله‌آور باشد جایز است.**

و استثنای آنها در احادیث آمده‌است؛ بنابر این **معلوم گردید که الف و لام در «الصید» عهدی است.**

مسئله: خوردن گوشت شکار که در غیر حالت احرام و سرزمین حرم

انجام گیرد برای محرم جایز می‌باشد به شرطی که در کشتن آن شکار معین، مشیر و نشان دهنده آن نباشد؛ چنان‌که در حدیث آمده‌است و در الفاظ «لَاتَقْتُلُوا» آیه نیز به آن اشاره شده‌است زیرا در اینجا «لَاتَقْتُلُوا» فرمود و لاتاکلوا نفرمود.

مسئله: همچنانکه به قتل شکار حرم عمداً جزا واجب می‌گردد همچنین به قتل خطا و نسیان نیز جزا واجب می‌شود. (اخرجه الروح)

مسئله: همچنانکه به ارتکاب نخستین بار قتل جزا واجب می‌شود به قتل بار دوم و سوم نیز واجب می‌شود.

مسئله: حاصل جزا این‌که در چه زمان و مکانی که این حیوان به قتل رسیده است بهتر است که قیمت آن توسط دو شخص عادل تعیین شود و نیز جایز است که توسط یک نفر عادل قیمت آن حیوان برآورده‌شود، با این تفصیل که اگر آن حیوان مقتول غیر مأکول است پس قیمت آن بالاتر از قیمت بز معمولی نباشد، و اگر آن ماکول است پس هر اندازه که قیمت آن تخمین زده‌می‌شود همهٔ آن واجب می‌شود. و در هر دو حال او در سه صورت اختیار دارد: یکی آنکه با آن قیمت حیوانی بر حسب شرایط قربانی خرید نماید و در محدوده حرم آن را ذبح نموده بین فقرا تقسیم کند و یا برابر با قیمت آن طبق شرایط صدقةالفطر به هر مسکین نصف صاع گندم بدهد و یا بحساب صدقةالفطر هر مسکین که چند تا می‌شوند روزه بگیرد و این تقسیم گندم و گرفتن روزه مشروط نیست که در حرم باشند، و اگر در قیمت کمتر از نصف صاع آمد اختیار دارد که آن را به یک مسکین بدهد و یا عوض آن یک روز روزه بگیرد. وزن نصف صاع طبق اوزان ما دو سیر ربع‌کم می‌باشد.

مسئله: در تخمین مذکور آنچه سهم مساکین می‌باشد اگر به آنها دو وقت تا سیر غذا بدهد نیز جایز است.

مسئله: اگر برابر به آن قیمت حیوانی را برای ذبح مشخص نمود ولی از بهای آن حیوان چیزی اضافه ماند در آن اختیار دارد که حیوانی دیگر بخرد و یا

بحساب گندم روزه بگیرد و هم چنان‌که در قتل اینگونه حیوانات جزا واجب است در جرح کردن آنها نیز جزا واجب می‌شود و باز در تخمین قیمت آن و اجرای آن اختیار دارد که یکی از آن سه صورت را اختیار کند.

مسئله: هر حیوانی که شکارش برای محرم حرام باشد ذبحش نیز برای او حرام است و اگر آن را ذبح کند در حکم مردار درمی‌آید.

(و فی لا تقتلوا اشارة الی ان ذبحه کالقتل)

مسئله: اگر محل قتل آن بیابان است، قیمت به اعتبار نزدیکترین آبادی تخمین زده‌می‌شود.

مسئله: اشاره، دلالت و اعانت در شکار مانند خود شکار حرام است.

جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيٰمًا لِّلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ

قرار داد خداوند کعبه را که خانه‌ای محترم است باعث قیام مردم و ماه محرم را و

الْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوْا

قربانی که نذر کعبه باشد و آنچه قلاده درگردن انداخته و به کعبه برده شود این برای آنست تا بدانید

اَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

که خداوند می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و این‌که خداوند به هرچیز

عَلِيْمٌ ﴿۹۷﴾ اِعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۹۸﴾

داناست بدانید که عذاب خدا سخت است و یقیناً خداوند بخشنده و مهربان است

مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا

نیست برعهده رسول مگر رسانیدن و خدا می‌داند آنچه شما در ظاهر انجام می‌دهید و آنچه

تَكْتُمُوْنَ ﴿۹۹﴾ قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيْثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ

در نهان می‌کنید. بگو برابر نیستند ناپاک و پاک اگر چه شگفت آید برای تو کثرت

الْخَبِيْثِ فَاتَّقُوا اللهَ يٰاُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۱۰۰﴾

نـا پـاک پـس بـتـرسـیـد از خـدا ای عـاقـلان تـا کـه نـجـات یـابـیـد.

خلاصۀ تفسیر

خداوند کعبه را که جای ادب است برای (مصلحت) **مردم سبب قایم ماندن قرار داد و** (همچنین) **ماه محترم را نیز** (همچنین) **حیوان قربانی شونده در حرم را نیز و** (همچنین) **آن حیوانی را که در گردن آن** (جهت نشانی) **قلاده‌ای باشد** (که‌این نذر الهی است در حرم ذبح خواهد شد) **این** (قرار داد علاوه از مصالح دنیوی دیگر) **برای آن** (مصلحت دینی نیز) **هست تا که** (اعتقاد شما درست و پخته گردد بدین ترتیب که شما از آن مصالح استدلال نموده) **روی این امر** (ابتداءً یا نهایتاً) **یقین داشته باشید که بدون شک و تردید خداوند تمام چیزهای آسمانها و زمین را** (کاملاً) **می‌داند** (زیرا دستور دادن به چنین امور که مصالح آینده در آنها چنان مراعات کردد که در تصور عقل بشر نیایند دلیل کمال صفت علمی است) **و** (از تعلق علم کامل به این معلومات یاد شده استدلال نمایید که) **بدون تردید الله تعالیٰ همه چیزها را خوب می‌داند** (زیرا بر دانستن این دانستنیها کسی او را اطلاع نداده‌است. لذا معلوم می‌شود نسبت علم ذاتی او به همه چیز یکسان می‌باشد) **یقین داشته باشید که خداوند سزای سخت نیز خواهد داد و خدا بسیار بخشاینده و مهربان است** (لذا نسبت به احکام او خلاف ورزی نکنید و آنچه بر حسب اتفاق شد، طبق قوانین، توبه نمایید) **بر عهده رسول خداﷺ فقط ابلاغ هست** (که‌آن را او بنحو احسن انجام داده‌است لذا اکنون پیش شما هیچ عذر و بهانه‌ای نمانده‌است) **و خداوند همه آنچه را که شما** (به زبان یا جوارح) **ظاهر می‌کنید و آنچه را** (در دل) **پوشیده نگه می‌دارید می‌داند** (پس باید شما در ظاهر و باطن اطاعت کنید) **تو** (ای محمد! به آنها این را نیز) **بگو که ناپاک و پاک** (یعنی گناه و اطاعت یا گنهکار و مطیع) **برابر نیستند،** (بلکه خبیث مبغوض و طیّب مقبول است، پس باید با بجای آوری اطاعت، خود را مقبول کرد و نباید با انجام معصیت

خود را مبغوض قرار داد، ای بیننده) **تو را کثرت ناپاک** (چنان‌که در دنیا این چنین است) **در تعجب می‌اندازد** (که‌با وجود نا پسند بودنش چرا به کثرت یافته می‌شود، ولی باید فهمید که کثرتی که مبتنی بر حکمتی باشد دلیل محمود بودنش نیست، بویژه وقتی اساس بر کثرت نیست و یا وقتی که بر علم و عقاب خداوند آ گهی‌بدست آمد) **پس** (به آن نگاه نکن بلکه) **از** (خلاف ورزی حکم) **خدا بترسید ای عاقلان تا که** (کاملاً) **پیروز گردید** (که‌آن جنت و رضای الهی است)

معارف و مسایل

وسایل چهارگانه امن و آسایش

در نخستین آیه، خداوند چهار چیز را سبب قیام و بقای، امن و اطمینان مردم معرفی نمود:

نخست کعبه، لفظ کعبه در لغت عرب بر مکان مربع اطلاق می‌شود در قبیله خثعم نیز مکان دیگری به همین نام موسوم بود که به آن «کعبه یمانیه» گفته می‌شد، لذا بنابر ممتاز گردانیدن بیت الله از آن کعبه، همراه با لفظ کعبة لفظ «بیت الحرام» اضافه گردید.

لفظ قیام و قوام مصدر است به آن چیزی گفته می‌شود که قیام و بقای چیزی بر آن موقوف باشد؛ لذا معنی «قِيَمًا لِلنَّاسِ» این است که کعبه و متعلقات آن وسیله قیام و بقای مردم می‌باشند.

و لفظ «ناس» در لغت عرب برای عموم مردم اطلاق می‌گردد، و در اینجا بنابه قرینهٔ مقام می‌تواند مراد از آن اهل مکّه یا اهل عرب باشد و نیز می‌تواند مراد از آن عموم مردم جهان باشند و بظاهر شامل همهٔ مردم جهان است. البته اهل مکّه و عرب امتیاز خاصی دارند. بنابر این، مقصود آیه این است که

خداوند کعبه بیت الحرام و اشیای مذکور آینده را برای عالم انسانیت وسیله قیام و بقا، امن و آرامش قرار داد، تا زمانی که مردم هر کشور و منطقه و جهت به سوی بیت‌الله متوجه شده نماز بخوانند و حج بیت الله را بجا بیاورند یعنی کسانی که حج بیت الله بر آنها فرض است حج را ادا نمایند کل این جهان برقرار و محفوظ می‌ماند؛ و اگر ظرف یک سال چنین اتفاقی بیفتد که کسی حج نکند و یاکسی به سوی بیت‌الله نماز نخواند، کل جهان را عذاب عمومی فرا خواهد گرفت.

بیت الله عمود کل جهان است

همین مطلب را امام‌التفسیر حضرت عطاء، بدین الفاظ چنین بیان فرموده‌است: «لَوْ تَرَكُوْهُ عَاماً وَاحِدًا لَمْ يُنْظَرُوا وَ لَمْ يُؤَخَّرُوا» (بحر محیط)

از این معلوم شد که بیت‌الله از نظر معنویت عمود کل جهان است و تا زمانی که حج و استقبال آن بجا آورده شود، دنیا برقرار می‌ماند و اگر وقتی این احترام بیت الله از بین برود، دنیا نیز از بین برده خواهد شد. امّا این‌که نظام عالم با بیت الله چه ارتباطی دارد، درک حقیقت این امر لازم نیست؛ همچنانکه دریافت ارتباط مغناطیس و آهن، کهربا و تکهٔ چوب لازم نیست؛ امّا آن، چنان حقیقتی است که همیشه مشاهده می‌گردد و کسی نمی‌تواند از آن انکار نماید. پس استنباط حقیقت ارتباط نظام عالم با بیت الله نیز از حیطه قدرت بشر خارج است؛ با نشان دادن خداوند می‌تواند معلوم گردد. سبب قرار گرفتن بیت الله برای بقای کل جهان امری است معنوی نمی‌توان آن را با چشم ظاهر دید امّا باعث امن و امان قرار گرفتن آن برای اهل عرب از تجربیات و مشاهدات طولانی ثابت است.

وجود بیت الله سبب امنیت جهان است

در عموم جهان امنیت بوسیله قوانین دولت و گرفت آنها برقرار می‌شود، که در اثر آن راهزن، دزد، قاتل و غارتگر نمی‌تواند از خود جرأت نشان دهد. امّا در جاهلیت عرب نه دولت قانونی روی کار آمده‌بود و نه جهت برقراری امنیت عموم قوانینی به تصویب رسیده بود، نظام سیاسی تنها بر اساس قبایل استوار بود، هر قبیله‌ای هرگاه می‌خواست بر جان و مال و آبروی قبیلهٔ دیگر حمله نماید می‌توانست آن را انجام دهد لذا هیچ قبیله‌ای در هیچ زمانی از نعمت امنیت برخوردار نبود؛ خداوند با قدرت کامل خویش کعبة الله را در شهر مکّه مکرمه بجای حکومت، وسیله برقراری امنیت قرار داده‌بود همچنانکه انسان عاقل و فهمیده نمی‌تواند از قوانین دولت تخلف ورزی نماید خداوند احترام و تعظیم بیت الله را زمان جاهلیت هم در قلوب عموم مردم چنان جای‌گزین کرده‌بود که به پاس احترام آن تمام جذبات و خواهشات خود را پشت سر می‌گذاشتند. جاهلیت عرب که در جنگجویی و تعصب قبایلی خویش در جهان ضرب‌المثل بودند خداوند احترام و تعظیم بیت الله و متعلقات آن را چنان در قلوب آنها پیوست کرده‌بود که اگر آنان با دشمن جانی و مجرم خویش در حرم برخورد می‌کردند با وجود نهایت خشم و غضب که در دل داشتند به او چیزی نمی‌گفتند و اگر قاتل پدر کسی با او در حرم ملاقات می‌کرد، پسر سر را پایین انداخته از آنجا رد می‌شد.

همچنین اگر کسی برای حج و عمره بیرون می‌آمد و یا حیوانی جهت قربانی و هدی به حرم آورده می‌شد، نهایت احترام از آن نیز بین عربها رواج داشت که بدترین فرد به آن تعرضی نمی‌کرد و اگر دشمن جانی برای حج و عمره احرام می‌بست و یا حیوانی را قلاده به گردن می‌داد قطعاً به او چیزی نمی‌گفتند.

وقتی که رسول خداﷺ در سنه ۶ هـ با گروه خاصی از صحابه به نیت عمره احرام بسته به زیارت بیت‌الله عزیمت نمودند و نزدیک به حدود حرم در مقام حدیبیه منزل گرفتند و حضرت عثمان را با چند همراه مکّه فرستادند تا به سران مکّه بگوید که مسلمانان در حال حاضر به نیت جنگ نیامده‌اند بلکه هدف آنان ادای عمره می‌باشد لذا نباید سر راه آنها ایجاد مزاحمت کرد.

سران قریش پس از بحث و تبادل نظر نماینده‌ای از خود را پیش پیغمبرﷺ فرستادند آن‌حضرت با دیدن او فرمود که این شخص با حرمات بیت الله مراعات خاصی دارد؛ لذا حیوانات علامت‌دار هدایا را در جلوی او قرار دهید. وقتی که او این هدایا را دید، اعتراف نمود که بدون شک و تردید نباید اینها را از بیت الله باز داشت.

خلاصه این‌که احترام حرم محترم را خداوند در زمان جاهلیت نیز چنان در قلوب آنها جایگزین کرده‌بود که در اثر آن امن و امان برقرار بود. بنابر این فقط کسانی مأمون می‌بودند که برای حج و عمره از خانه خود بیرون می‌آمدند و یکی از علایم حج روی آنها وجود می‌داشت، ولی مردم گوشه و کنار دنیا از آن نصیبی از امن و اطمینان نداشتند. ولی همچنانکه احترام بیت الله و حرم محترم ماحول آن، بین عرب عام بود، همچنین ماههای حرام نیز از احترام خاصی برخوردار بودند که به آنها «اشهر حرم» می‌گفتند. و بعضی ماه‌رجب را نیز در آنها شامل کرده‌بودند. قتل و قتال در این ماهها را خارج از حرم نیز حرام می‌دانستند و از آن پرهیز می‌کردند.

بنابر این قرآن کریم جهت برقراری «قِيَمًا لِّلنَّاسِ» همراه با کعبه سه چیز دیگر را نیز شامل فرمود:

نخست «اَلشَّهْرَ الْحَرَامَ» یعنی ماه عزت و عظمت؛ در اینجا چون «شَهْرٌ» مفرد آورده شده‌است، عموم مفسرین فرموده‌اند که مراد از «شهر حرام» در این، ماه «ذوالحجه» می‌باشد که در آن ارکان و اعمال حج بجا آورده می‌شوند. بعضی

فرموده‌اند که لفظ «شهر» اگر چه مفرد است امّا مراد از آن جنس است؛ لذا شامل همه ماههای حرام می‌باشد.

چیز دوّم: «هَدْیً» است «هَدْی» به آن حیوانی گفته می‌شود که در حرم شریف قربان گردد. اگر چنین حیوانی همراه با کسی می‌بود، معمول عموم عرب بود که کسی با آن شخص هیچگونه تعرضی نمی‌کرد؛ او با امن و اطمینان می‌توانست سفر خود را ادامه داده به مقصد برسد. لذا «هَدْیَ» نیز سبب قیام امن قرار گرفت.

سومین چیز «قَلآئِد» است «قَلآئِد» جمع قلادة است به گلوبند گفته می‌شود در جاهلیت عرب مرسوم بود که هر کسی به اراده حج بیرون می‌رفت گلوبندی به‌طور علامت در گلوی خویش می‌انداخت تا مردم با دیدن آن متوجه باشند که این دارد برای حج می‌رود، کسی به او اذیت و آزاری نرساند. همچنین در گردن حیوانهای هدی کعبه نیز گلوبند آویزان می‌کردند و به آنها نیز «قلائد» می‌گفتند؛ لذا قلائد نیز وسیله امن و آرامش قرار می‌گرفت و اگر اندکی بیندیشیم این هر سه چیز «شهر حرام، هدی و قلائد» از متعلقات بیت الله می‌باشند که احترام آنها شعبه‌ای از احترام بیت‌الله می‌باشد.

خلاصه این‌که بیت الله و متعلقات آن را خداوند عموماً برای عالم انسانیت بویژه برای اهل مکّه و عرب موجب امنیت، قیام و قوام دنیا و آخرت قرار داده‌است.

در تفسیر «قِیٰمًا لِلنَّاسِ» بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از آن این است که «بیت الله و حرم» برای همه جای امن قرار داده شده‌است. بعضی فرموده‌اند که مراد از آن وسعت رزق برای اهالی مکّه است که باوجود این‌که در این سرزمین هیچگونه محصول کشاورزی بدست نمی‌آید، امّا خداوند همه چیزهای جهان را در آنجا می‌رساند.

بعضی گفته‌اند: که چون اهل مکّه خادم و نگهبانان، بیت الله گفته

می‌شدند، مردم، آنها را اهل الله پنداشته، همیشه با آنان با احترام و تعظیم برخورد می‌کردند. پس مراد از «قِيٰمًا لِّلنَّاسِ» این اعزاز خاص آنهاست.

امام عبدالله رازی فرموده‌است که در همهٔ این اقوال هیچ اختلافی نیست؛ لفظ «قِيٰمًا لِّلنَّاسِ» شامل همهٔ آنهاست، که خداوند بیت الله را وسیله بقا و قیام، صلاح و فلاح، معاش و معاد همهٔ مردم قرار داده‌است و اهل عرب و اهالی مکّه را به‌طور ویژه‌ای به برکات ظاهری و باطنی مورد نوازش قرار داده‌است.

در آخر آیه فرمود: «ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ وَ اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيْمٌ» یعنی ما بیت الله و متعلقات آن را وسیله امنیت و آرامش، قیام و بقای مردم قرار دادیم که اهل عرب به‌طور ویژه آن را مشاهده می‌نمایند. این بدان جهت گفته شد تا همه مردم بدانند که خدا همه چیزهای آسمان و زمین را کاملاً می‌داند و می‌تواند نظم و انتظام آنها را برقرار نماید.

در دومین آیه فرمود: «اِعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» یعنی متوجه باشید که خداوند سخت عذاب دهنده است و این‌که خداوند بخشاینده و مهربان هم هست؛ در اینجا نشان داد که احکام حلال و حرامی که داده شد عین حکمت و مصلحت می‌باشند، و خیر شما وابسته به عمل بر آنهاست و تخلف از آنها موجب وبال و عذاب شدید است؛ و در ضمن نیز این را نشان داد که اگر کسی به فراموشی و یا غفلت گناهی را انجام داد خداوند فوراً به او عذاب نخواهد داد؛ بلکه درِ آمرزش او برای توبه کنندگان و شرمندگان باز است.

در سومین آیه فرمود: «مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا تَكْتُمُوْنَ» یعنی وظیفهٔ رسولﷺ ما فقط این است که احکام ما را به بندگان ما برساند؛ اگر آنها بپذیرند و یا نپذیرند نفع و ضرر آنها به خودشان برمی‌گردد؛ و از نافرمانی آنها هیچ ضرری متوجه رسول ما نخواهد شد، و نیز متوجه باشید که کسی نمی‌تواند خداوند را فریب دهد؛ او به هر کار ظاهر، باطن، پنهان و آشکار شما

آگاه است.

در چهارمین آیه فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيْثُ وَ الطَّيِّبُ» «خبیث و طیّب» در لغت عرب دو لفظ متقابل هستند «طیب» به هر چیز پاک و مرغوب و «خبیث» به هر چیز ناپاک و بیکار و خراب اطلاق می‌گردد. در اینجا در نزد اکثر مفسرین مراد از خبیث حرام و ناپاک است و نیز مراد از «طیّب» حلال و پاک است؛ معنی آیه این است که در نزد خداوند، بلکه در نزد هر شخص سلیم‌العقل پاک و ناپاک و یا حلال و حرام نمی‌توانند برابر و مساوی باشند. در اینجا لفظ «خبیث و طیّب» به اعتبار عموم، خود شامل مال و ثروت حلال و حرام و نیز انسانهای نیک و بدو اعمال و اخلاق خوب و خراب می‌باشند. مقصود آیه روشن است که به نزد شخص سلیم‌العقل نیک و بد و خوب و خراب باهم برابر نیستند؛ مطابق به این قانون طبیعی در نزد خداوند هم، اشیای حلال و حرام، پاک و ناپاک باهم برابر نیستند و همچنین اعمال و اخلاق خوب و بد برابر نمی‌باشند و نیز انسان نیک و بد باهم برابر نمی‌باشند.

سپس فرمود: «وَ لَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ» اگر چه در بعضی وقت کثرت چیزهای خبیث مردم را مرغوب می‌کند و انسان در اثر گسترش چیزهای خبیث و خراب و غالب آمدن آنها، آنها را خوب می‌داند ولی این در اثر مرض عَلَم و شعور و کوتاهی احساس انسان است.

شأن نزول آیه

راجع به شأن نزول آیه، در بعض روایات آمده‌است وقتی شراب در اسلام حرام و خرید و فروش آن ممنوع قرار داده‌شد، شخصی که معاملهٔ او شراب فروشی بود و بدین وسیله او ثروتی بدست آورده‌بود، از آن‌حضرتﷺ سؤال کرد که یا رسول‌الله این مالی که بوسیله تجارت شراب پیش من جمع

شده‌است اگر من آن را در کار نیکی انفاق کنم آیا برایم نفعی در برخواهد داشت؟ آن‌حضرتﷺ فرمود: اگر تو اینها را در حج یا جهاد و غیره انفاق کنی در نزد خدا بقدر پر پشه‌ای ارزش نخواهد داشت؛ خداوند بجز چیز پاک و حلال چیز دیگری را قبول نخواهد کرد.

عدم توقیر مال حرام، به اعتبار آخرت است و اگر با دقت نظر دیده‌شود و سر انجام همه امور در جلو قرار گیرد معلوم می‌گردد که در معاملات دنیوی نیز حلال و حرام باهم برابر نخواهند شد، آنچه فواید و نتایج خوب و آرامش و راحتی حقیقی که از حلال بدست می‌آید گاهی از حرام بدست نخواهد آمد.

در تفسیر «دُر منثور» بحواله ابن ابی حاتم آمده‌است که خلیفه راشد زمان تابعین، حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمه الله وقتی که در آمدهای عاید شده نامشروع را ممنوع کرد و اموال مصادره شده ناجایز را به مردم برگردانید و بیت‌المال دولت خالی ماند و در آمدها کاسته شدند والی یکی از استانها نامه‌ای نوشت که در آمد بیت‌المال بسیار کاسته شده‌است گمان می‌رود که امور مملکت مختل شود، حضرت عمر بن عبدالعزیز در پاسخ به او این آیه را نوشت: «لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» و نیز نوشت که پیش از شما مردم آنچه به ظلم و ستم انبارها را پر کرده‌بودند شما در مقابل با اقامه عدل و انصاف خزانه های خود را بکاهید و باکی نداشته‌باشید امور دولت ما از این مقدار کم کامل می‌گردند.

اگر چه این آیه در واقعهٔ بخصوصی نازل شده‌است که کمی و اضافی اعداد و شمار چیزی نیست و نمی‌توان با کثرت و قلت خوبی و بدی چیزی را آزمود؛ در سر شماری انسان نمی‌توان پنجاه و یک را در قبال چهل و نه معیار حق و صداقت گفت؛ بلکه اگر روی اوضاع هر طبقه‌ای نگاه شود در کل جهان آمار و مقدار خوبی‌ها نسبت به بدیها کمتر، و بدیها در مقابل بیشتر می‌باشند. کفر در برابر ایمان، فسق و فجور در قبال تقویٰ و طهارت، دیانت و امانت، ظلم

و ستم در برابر عدل و انصاف، جهل در برابر علم، بی‌عقلی در برابر عقل بیشتر مشاهده می‌گردند؛ در نتیجه یقین قطعی است که کثرت تعداد چیز یا گروهی نمی‌تواند دلیل خوبی، و حقانیت انها قرار گیرد؛ بلکه خوبی و بهتری هر چیز وابسته به خوبی احوال و کیفیات آن چیز و یا گروه می‌باشد. اگر احوال و کیفیات خوب باشند آن چیز و یا گروه خوب است و اگر اینها بد باشند پس آن چیز و یا گروه نیز بد می‌باشد. قرآن کریم همین حقیقت را با این الفاظ «وَ لَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ» روشن نمود.

آری کثرت عدد را نیز اسلام در بعضی موارد، داور و حَکَمی قرار داده‌است و آن جایی است که داور جهت موازنه با قوة دلیل و خوبی‌های ذاتی، حاکم مقتدری نباشد پس در چنین مواردی برای حل اختلاف عوام، کثرت تعداد ترجیح داده‌می‌شود؛ مانند مسئله منصوب نمودن امام که در آنجا امام و امیری وجود ندارد که داور و فیصله کننده‌ای قرار گیرد، لذا کثرت آرا در بعض موارد جهت قطع نزاع ترجیح داده شده‌است. ولی این به این معنی نیست که هرچیزی را که بیشتر مردم برگزیدند آن چیز حلال و جایز و بر حق باشد.

در آخر آیه فرمود: «فَاتَّقُوا اللهَ يٰاُولِي الْاَلْبَابِ» یعنی ای عاقلان از خدا بترسید. در این جا اشاره به این است که پسندیده قرار دادن چیزی بنابر کثرت تعداد و یا معیار حق قرار دادن کثرت در برابر قلت کار عاقلان نیست؛ بنابر این به عاقلان خطاب نموده جهت جلوگیری آنها از این روش اشتباه، فرمود: «فَاتَّقُوا اللهَ» که از خدا بترسید.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْئَلُوْا عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ

ای ایمانداران نپرسید ازچنین اموری که اگر برای شما واضح گردند بد تمام می‌شوند برای شما

وَ اِنْ تَسْئَلُوْا عَنْهَا حِيْنَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللهُ عَنْهَا

واگر بپرسید از آنها وقتی که نازل می‌شود قرآن ظاهر می‌گردند برای شما درگذر نمود خدا از آنها

وَ اللهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۰۱﴾ قَدْ سَاَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوْا بِهَا

والله بخشاینده بردبار است. از این امور پرسیده‌است قومی پیش از شما سپس از آنها

كٰفِرِيْنَ ﴿۱۰۲﴾ مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيْرَةٍ وَّ لَا سَآئِبَةٍ وَّ لَا وَصِيْلَةٍ

منکر شده‌اند. مقرر ننموده‌است خداوند بحیره‌ای و نه سائبه‌ای و نه وصیله‌ای

وَّ لَا حَامٍ ۙ وَّ لٰكِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ ؕ وَ اَكْثَرُهُمْ

و نه حامی، ولی کافران می‌بندند بر خدا بهتان و بیشتر شان

لَا يَعْقِلُوْنَ ﴿۱۰۳﴾

عقل ندارند.

خلاصۀ تفسیر

ای ایمانداران چنان سخنان (بیجایی) نپرسید که (در آنها این احتمال باشد که) **اگر بر شما ظاهر شوند موجب ناگواری شما قرار خواهند گرفت** (یعنی این احتمال داشته باشد که پاسخ، مخالف با طبع شما باشد یا موجب ناراحتی شما قرار گیرد) **و** (در آنها احتمال باشد که) **اگر شما به هنگام نزول قرآن** (و وحی) **نسبت به آن امور بپرسید برای شما ظاهر کرده شوند** (یعنی در سؤال، پس این احتمال دوم است که پاسخ داده شود و در رسیدن جواب احتمال اوّل است که نا گوارقرار گیرد. و مجموعه هر دو احتمال که علت نهی از سؤال قرار گرفتند واقعیت دارند. پس چنین سؤال ممنوع می‌باشد. بلی) **از سؤالات گذشته** (که‌تا هنوز کرده‌اید آنها را) **خداوند عفو می‌فرماید** (ولی در آینده چنین سؤالی نکنید) **و خداوند بسیار آمرزنده است** (بنابراین سؤالات گذشته را عفو فرمود و) **بسیار بردبار است** (بنابر این اگر روی تخلفات آینده در این جهان سزایی ندهد فریب نخورید که در آینده عذاب و سزایی نخواهد بود) **چنین سخنی پیش از شما** (در زمان گذشته) **مردمان** (امتهای) **دیگر** (از پیامبران خویش) **پرسیده‌اند سپس** (با رسیدن پاسخ به آنها) **حق این سخنان را بجا**

نیاورده‌اند (یعنی موافق به این جوابها که در ارتباط به احکام بودند عمل نکردند، و از آنچه متعلق به وقایع بودند متأثر نگشتند. پس مبادا شما مبتلا به چنین نوبتی قرار گیرید، لذا خوبی شما در این است که چنین سؤالاتی را مطرح نکنید) **خداوند نه بحیره را مشروع قرار داد و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حام را ولی کسانی که کافرند** (در باره این رسوم) **برخدا افترا می‌کنند** (که خداوند از این عملها راضی می‌باشد) **و بیشتر کفّار** (در ارتباط بادین) **عقل ندارند** (و از آن کار نمی‌گیرند؛ بلکه فقط به‌مشاهده بزرگان خود چنین نادانی می‌کنند).

معارف و مسایل

ممنوع بودن سوال بیجا

در این آیات بر این امر هشدار گردید که بعضی مردم شوق و علاقه دارند که در احکام الهی، بدون ضرورت در پی تدقیق قرار گرفته به اصطلاح موی از آرد بیرون بکشند، و نسبت به احکامی که به آنها داده نشده بدون انگیزه و نیاز سؤال طرح کنند؛ در این آیه به آنها رهنمود داده شد که چنین سؤالاتی مطرح نکنند که سر انجام با مشقت مواجه شوند و یا با افشای رازهای مخفی رسوا گردند.

شأن نزول

شأن نزول این آیات، طبق روایت «صحیح مسلم» از این قرار است که هنگامی که فرضیت حج نازل گردید، اقرع بن حابس سؤال کرد که آیا هر سال حج بر ما فرض است؟ رسول خداﷺ به این سؤال او پاسخ نگفت. او مکرراً سؤال نمود؛ باز هم آن‌حضرتﷺ سکوت کرد. او در نوبت سوم سؤال را تکرار کرد؛ آنگاه رسول خداﷺ با عتاب او را متوجه ساخت که اگر من در پاسخ به سوال تو آری می‌گفتم که در هر سال حج فرض است، همچنین می‌شد

و سپس شما نمی‌توانستید از عهدهٔ آن بر آیید، و باز فرمود: چیزهایی که در بارهٔ آنها من به شما حکم صادر نمی‌کنم آنها را همانگونه بگذارید؛ در پی بررسی و تحقیق آنها قرار نگیرید و سؤال مطرح نکنید. بعضی از امتهای گذشته در اثـر کثرت سؤال از بین رفته و هلاک شده‌اند؛ چیزهایی که خدا و رسول او فرض نکرده‌بودند در اثر سؤالات آنها فرض شده‌اند و سپس به تخلف از آنها مبتلا گشته‌اند؛ شما باید چنین وظیفه داشته باشید که هر امری که من به آن دستور بدهم آن را تا حد توان انجام دهید و از آنچه منع کنم از آن باز آیید (مقصود این‌که نسبت به آنچه سکوت کرده‌باشم تحقیق و بررسی نکنید).

پس از آن‌حضرت ﷺ نبوّت و سلسلهٔ وحی پایان یافته است

در این آیه، به‌طور جملهٔ ضمنی فرمود: «اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِيْنَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَكُمْ» یعنی در اثنای نزول قرآن اگر شما چنین سؤالاتی طـرح کـردید بـوسیله وحی به آنها پاسخ داده خواهدشد. در اینجا در مقید کردن جواب بانزول قرآن اشاره به این است که پس از تکمیل نزول قرآن نبوّت و سـلسلهٔ وحـی قـطع خواهد شد.

بعد از ختم نبوّت و انقطاع سلسلهٔ وحی، اگر چه این قبیل سؤالات چنان اثری نخواهند داشت که احکام جدید بیاید و آنچه فرض نبوده فرض گردد و یا بوسیله وحی، راز مخفی و پنهانی آشکار گردد؛ ولی در تحقیق سؤالات بیجا افتادن و یا بدون ضرورت آنها را مطرح نمودن، بعد از انقطاع نبوّت نیز مذموم و ممنوع است؛ زیرا در آن تـضییع اوقـات خـویش و دیگـران است. رسـول خدا ﷺ فرموده‌است: «مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرءِ تَرْکُ مَالَا يَعْنِيْهِ» یعنی یکی از خوبیهای مسلمانی این است که مردم سخنان بیجا را ویل کنند از این معلوم گردید کـه بسیاری از مسلمانان که در پی تحقیق امور بیجا قرار مـی‌گیرند کـه نـام مـادر

حضرت موسیٰ علیه‌السلام کیست، یا طول و عرض کشتی حضرت نوح علیه‌السلام چقدر بود که هیچ اثری بر عمل انسان ندارند، پس طرح نمودن اینگونه سؤالات بیجا مذموم است؛ بویژه وقتی که معلوم گردید که بیشتر طراحان این قبیل سؤالات از مسایل مهم و ضروری دین بی‌خبر هستند. نتیجهٔ انهماک در کارهای بیجا این می‌شود که انسان از کارهای مهم و ضروری محروم می‌ماند: امّا این مسئله که فقهای کرام بسیاری از صورتهای فرضی مسایل را طرح نموده و احکام آنها را بیان کرده‌اند، لازم به توضیح است که اینها اموری بی‌جا و غیر ضروری نبوده‌اند؛ وقایع آینده نشان داد که نسل آینده به آنها نیاز داشته‌است؛ لذا آنها بیجا و لا یعنی نبوده‌اند، و یکی از تعالیم اسلام این است که تا زمانی که در علم و عمل و امور دیگر نفع دینی یا دنیوی مورد نظر نباشد، نباید مردم در پی آنها قرار گرفته عمر خویش را ضایع گرداند.

تعریف بحیره، سائبه و غیره

«بجیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» همه متعلق به رسوم زمان جاهلیت می‌باشند. مفسرین در تفسیر آنها اقوال مختلفی دارند، امکان دارد اطلاق هر لفظی بر صورتهای مختلفی باشد. ما فقط به نقل تفسیر «سعید بن ـ المسیب» از «صحیح بخاری» می‌پردازیم.

بحیره: آن حیوانی است که شیر آن را به نام بتها وقف می‌کردند و کسی از آنها کاری نمی‌گرفت.

سائبه: آن حیوانی است که به نام بتها مانند «ساند» زمانه ما رها کرده می‌شد.

حام: آن شتر نر بود که بعد از انجام تعداد معلوم عمل جنسی به نام بتها رها کرده‌می‌شد.

وصیله: آن ماده شتری است که مسلسل چند بچهٔ ماده بزاید که در وسط نر نباشد آن را نیز به نام بتها رها می‌کردند.

علاوه بر این، این امور از شعائر شرک محسوب می‌شدند. حیوانی که خداوند استفاده از گوشت، شیر، سواری و غیرهٔ آن را جایز قرار داده در تحلیل و تحریم آنها از طرف خود قید و بندهایی مقرر نمودن مرادف آنست که برای خود منصب تشریع مقرر می‌نماید، و بزرگترین ستم ظریفی این بود که این رسومات مشرکانهٔ خویش را وسیله تحصیل رضای خدا و تقرب الی الله می‌پنداشتند. به آنها پاسخ داده‌شد که خداوند هیچ وقت این رسوم را مقرر نفرموده‌است، بلکه گذشتگان آنها بر خدا افترا نموده‌اند و بیشتر عوام بی‌عقل آنها را پذیرفته‌اند.

به هر حال در اینجا هشدار داده شد که همچنانکه با طرح سؤالات بیجا و بیهوده پدید آوردن تنگی و سختی در احکام شرع جرمی است هم چنین بزرگترین جرم این است که بدون حکم شارع به محض رأی و پندار خویش حلال و حرام مقرر نمود. (فواید عثمانی)

وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُوْلِ قَالُوْا

وقتی‌که گفته می‌شود به‌آنها بیایید به‌سوی آنچه نازل‌کرده خدا و به‌سوی رسول می‌گویند

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا ؕ اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ

کافی است برای ما آنچه یافته‌ایم بر آن آبا و اجداد خود را آیا اگر چه آبا و اجداد آنها

لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَّ لَا يَهْتَدُوْنَ ﴿۱۰۴﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا عَلَيْكُمْ

نه علمی داشته‌اند و نه راهی دانسته‌اند. ای ایماندارن لازم است بر شما

اَنْفُسَكُمْ ۚ لَا يَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ ؕ اِلَى اللّٰهِ

فکرجان تان، ضرر نمی‌دهد شمارا کسی‌که گمراه‌شد وقتی‌که راه‌یافتید. به‌سوی خداست

مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴿ ۱۰۵﴾

بازگشت شما همه پس جزا می‌دهد شما را به آنچـه می‌کردید.

ربط آیات

در بالا یک جهالتی از کفّار رسم پرستی ذکر شده بود، و اینگونه نادانیهای زیادی آنها داشتند که با شنیدن آنها مؤمنان اندوهگین و متأسف می‌گردند بنابر این در آینده نسبت به آنها اهل ایمان را دستور داد که شما چرا در این غم و اندوه قرار گرفته‌اید، شما فقط موظف هستید که در فکر اصلاح خویش و دیگران در حد توان خود قرار گیرید، امّا مرتب شدن ثمره بر زحمات شما در اختیار شما نیست بنابر این بر اصطلاح «کار خود کن کار بیگانه نکن» عمل کنید.

خلاصهٔ تفسیر

وقتی که به آنها گفته می‌شود که به سوی احکامی که خداوند نازل فرموده و بسوی رسول خدا(« که احکام بر او نازل شده‌است) **مراجعه کنید** (و آنچه را از او، حق ثابت باشد حق بفهمید و آنچه را باطل باشد باطل قرار دهید) **می‌گویند برای ما** (نیازی به این احکام و رسول نیست بلکه برای ما) **همان** (طریقه‌ای) **کافی است که ما بر آن بزرگان خود را دیده‌ایم** (حق تعالیٰ می‌فرماید که) **آیا** (همان طریقه در هر حالت برای آنها کافی است) **اگر چه بزرگان آنها هیچ چیزی** (از دین) **نفهمند و نه هدایتی** (از کتابهای آسمانی) **داشته‌باشند ای ایمانداران بفکر** (اصلاح) **خویش باشید** (آنچه در اصل به عهدهٔ شماست همین است، و آنچه متعلق به اصلاح دیگران است این است که وقتی که شما در حد توان خویش به اصلاح می‌کوشید ولی بر دیگران اثر نمی‌گذارد پس شما بفکر عدم تأثیر قرار نگیرید زیرا) **وقتی که شما بر راه** (دین) **می‌روید** (و دارید

واجبات دین را بجا می‌آورید بدین ترتیب که خود را هم اصلاح می‌کنید و نسبت به اصلاح دیگران هم می‌کوشید) **پس کسی که** (باوجود کوشش شما نسبت به اصلاح، باز هم) **گمراه شود پس از** (گمراه شدن) **او به شما هیچ ضرری وارد نمی‌شود** (و همچنانکه در باره اصلاح و غیره از فکر و اندیشه بی‌حد منع کرده می‌شود هم چنین در صورت ناامیدی به خشم آمده آرزو نمودن نزول سزا بر آنها نیز ممنوع می‌باشد، زیرا فیصله کامل حق و باطل در آخرت خواهد شد، چنان‌که) **باز گشت همه شما به سوی خداست پس او به همهٔ شما نشان می‌دهد آنچه شما می‌کردید** (نشان داده بر حق ثواب و بر باطل عقاب نافذ می‌فرماید).

معارف و مسایل

شأن نزول آیات

یکی از رسوم جاهلیت تقلید آبا بود، که آنها را در هر بدی مبتلا کرده و از هر خوبی محروم قرار می‌داد. در تفسیر «در منثور» بحواله ابن ابی حاتم منقول است که اگر خوش شانسی از آنها، حق را پذیرفته ایمان می‌آورد. به او طعنه می‌زدند و سر زنشش می‌کردند که تو آبا و اجداد خویش را احمق و نادان قرار دادی که از راه آنها برگشته راه دیگری اختیار نمودی بر این گمراهی بالای گمراهی آنها این آیه نازل گردید: «وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلىٰ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُوْلِ قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا» **یعنی هرگاه به آنها گفته می‌شد که به سوی حقایق و احکام نازل کرده خدا و به سوی رسول بیایید که از هر حیثیت متکفل حکمت و مصلحت و فلاح و صلاح شما است در نزد آنان جوابی جز این نبود که می‌گفتند برای ما همان راهی کافی است که بر آن آبا و اجداد خود را دیده‌ایم.**

این آن استدلال شیطانی است که هزارها انسان را باوجود داشتن علم و هنر و عقل و فهم گمراه قرار داد قرآن کریم در پاسخ به آن فرمود: «اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا» قرآن کریم با این یک جمله برای اندیشمندان جهت اقتدای شخص و یا گروهی یک قانون صحیحی بیان فرموده، برای کوران بینایی و برای جهال و غافلان راه انکشاف حقیقت را فراهم نمود، و آن این‌که این امر از مسلمات است که نادانان از دانایان و ناآگاهان از آگاهان اتباع و پیروی می‌نمایند، جاهل از عالم اقتدا می‌کند ولی این امر معقول نیست که از معیار علم و عقل و هدایت تجاوز نموده اقتدا آبا و اجداد و یا اخوة و برادری را طریقه کار خود قرار دهند بدون این‌که بدانند که خود این مقتدا کجا دارد راه می‌رود و ما را که دنباله‌رو او آنها قرار بگیریم به کجا می‌رساند.

هم چنین بعضی، معیار اتباع و اقتدا را در انبوهی قرار داده‌اند که هر سو انبوه بیشتری باشد به آن طرف متمایل می‌شوند، این هم یک حرکت نابجایی است زیرا همیشه اکثریت دنیا از احمق و نادان و از نظر عمل از بدکاران تشکیل می‌شود، بنابر این انبوهی مردم نمی‌تواند معیار حق و ناحق و یا خوب و بد باشد.

مقتدا قرار دادن نااهل مترادف به دعوت هلاکت است

این جمله قرآن کریم به همه یک حکمت واضحی درس داد که هیچ چیزی از آنها برای مقتدا و پیشوا قرار دادن کافی نیست؛ بلکه جلوتر از همه بر هر انسان لازم است که مقصد حیات و رخ سفر خود را مشخص نماید؛ سپس برای رسیدن به این مقصد ببیند که کجاست آن انسانی که راه این مقصد را بلد باشد و بر این مسیر راه برود هرگاه چنین کسی یافت شد بدون شک و تردید دنباله رو او قرار گیرد که او می‌تواند وی را به منزل مقصود برساند؛ همین است حقیقت تقلید ائمه مجتهدین که آنان دانایان دین و عامل بر آن می‌باشند. لذا نادانان با اتباع از آنها هدف دین که اتباع خدا و رسول باشد را در می‌یابند،

کسی که خود گم شده راه باشد و خود منزل مقصود را نشناسد و یا دیده و دانسته بر جهت خلاف منزل راه برود، به دنبال او و راه رفتن نزد هر عاقل مرادف به تضییع سعی و کوشش می‌باشد بلکه دعوت بسوی هلاکت محسوب می‌شود، در این زمان علم و حکمت و روش فکری، متاسف هستیم که مردمان با سواد و عاقل و هوشیار از این حقیقت چشم دوخته‌اند و امروزه بزرگترین سبب تباهی و بربادی همان اتباع و پیروی از پیشوایان و مقتدایان نا اهل است.

معیار اقتدا

این جمله از قرآن کریم معیار معقول و واضح اقتدا را بر دو چیز قرار داد: «علم و اهتدا» مراد از علم شناخت منزل مقصود و راههای رسیدن به آن است و مراد از اهتدا همان رفتن به مسیر مقصد است یعنی عمل مستقیم بر علم صحیح.

خلاصه این‌که کسی را که مقتدایش قرار می‌دهید نخست ببینید برای چه هدفی او را مقتدا قرار می‌دهید آیا از آن هدف و راه رسیدن به آن آگهی دارد یا خیر، باز ببینید که بر این مسیر راه هم رفته است، و علم او با عملش منطبق می‌باشد یا خیر.

الغرض برای مقتدا قرار دادن کسی باید او را روی معیار علم صحیح و عمل مستقیم آزمود؛ هیچ یکی به تنهایی از این‌که پدر و پدربزرگ است یا پیشوای ملتی است یا دارای ثروت و مال است و یا صاحب پست و مقام و یا دارای حکومت و سلطنت است نمی‌تواند معیار حقیقی جهت پیشوا و مقتدا بوده‌باشد.

طریقهٔ مؤثر برای تنقید برکسی

قرآن کریم برای توضیح اشتباه کسانی که به تقلید آبا و اجداد عادت

دارند، فرمود: «اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ الخ» و ضمناً برای تنقید دیگران و اظهار اشتباه آنها طریقه ویژه و مؤثری نشان داد که از آن، مخاطب خاطرآزرده و مشتعل نگردد؛ زیرا در پاسخ به مقلدان دین آبایی نفرمود که آبا و اجداد شما جاهل و گمراه‌اند، بلکه در پیرایه و عنوان سؤال فرمود که آیا پیروی آبا و اجداد در این حالت نیز می‌تواند معقول قرار گیرد که آنها علم و عملی نداشته‌باشند؟

یک نوع تسلی برای اندیشمندان اصلاح خلق

در آیه دوم مسلمانانی را که به خاطر فکر و اندیشهٔ اصلاح خلق، همه چیر را فدا کردند، تسلی داد که وقتی شما در تعلیم و تبلیغ حق تا سر حد توان خویش کوشش کردید، و حق خیر خواهی و نصیحت را ادا نمودید باز هم اگر کسی بر گمراهی اصرار ورزید، شما به فکر او نباشید در این صورت گمراهی یا اشتباه کاری دیگران ضرری به شما نخواهد داد. چنان‌که می‌فرماید: «يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ» یعنی ای مسلمانان شما بفکر خودتان باشید وقتی که شما دارید راه می‌روید پس کسی که گمراه شد از او به شما ضرری نخواهد رسید.

چون از ظاهر الفاظ این آیه مفهوم می‌شود که برای هر انسان کافی است که به فکر عمل و اصلاح خویش باشد؛ دیگران هر چه می‌کنند بکنند نیازی نیست که به سوی آنها توجّه کرد، در صورتی که این امر ظاهراً خلاف تصریحات بیشماری از قرآن کریم است که در آنها امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر از اهم فرایض اسلام و از خصوصیات ممتاز این امت می‌باشد. بنابراین با نزول این آیه برخی مردم مورد شک و تردید قرار گرفتند و در محضر رسول خداﷺ به ایراد شبهه پرداختند و آن‌حضرتﷺ توضیحاتی بیان فرمود، که این آیه منافاتی با امر بالمعروف و نهی عن المنکر ندارد، و اگر شما از امر

بالمعروف دست بردارید شما نیز همراه با مجرمان مأخوذ خواهید شد. بنابراین در «تفسیر بحر محیط» از حضرت سعید بن جبیر تفسیر آیه چنین منقول است که شما واجبات شرعی خویش را که شامل جهاد و امربالعروف می‌باشند بجا بیاورید؛ سپس از کسانی که گمراه باقی بمانند، ضرری بر شما وارد نخواهد شد. با تأمل در الفاظ «اِذَا اهْتَدَيْتُمْ» این تفسیر واضح می‌گردد، زیرا معنی آن از این قرار است که وقتی شما بر مسیر صحیح راه بروید گمراهی دیگران برای شما ضرری وارد نخواهد کرد، بدیهی است کسی که وظیفهٔ امر بالمعروف را ترک کرده‌باشد او بر مسیر صحیح راه نمی‌رود.

در تفسیر «در منثور» واقعه‌ای از حضرت عبد الله بن عمر منقول است که کسی در محضر او چنین سؤال نمود که در میان فلان و فلان حضرات درگیری شدیدی وجود دارد یکدیگر را مشرک می‌گویند؛ حضرت ابن‌عمر فرمود: که آیا شما فکر می‌کنید که من به شما دستور بدهم که بروید و با آنها قتال کنید، هرگز چنین نخواهد شد، بروید آنها را با ملایمت توجیه کنید اگر قبول کردند که چه بهتر، و اگر نپذیرفتند پس بفکر آنها نباشید بلکه به فکر خویش باشید؛ آن‌جناب همین آیه را در تأیید قول خویش تلاوت فرمود.

خطابه حضرت صدیق اکبر در باره جلوگیری از گناهها

از تفصیل فوق الذکر معلوم گردید که بر هر مسلمان لازم است که از منکرات یعنی امور ناجایز جلوگیری نماید یا حد اقل از آنها اظهار نفرت کند اکنون باید دانست که معروف و منکر به چه چیزهای گفته می‌شود.

لفظ معروف از معرفه و منکر از انکار مأخوذاند، معروف به چیزی گفته می‌شود که با فکر و اندیشه فهمیده و شناخته می‌شود، و در مقابل منکر به چیزی گفته می‌شود که فهمیده و شناخته نشود، این هر دو لفظ مقابل یکدیگر

قرار می‌گیرند. قرآن کریم در آیه ۸۳ از سوره نحل می‌فرماید: «یَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللهِ ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا» یعنی با مشاهده مظاهر قدرت کامله خداوندی، نعمتهای او را می‌شناسند؛ سپس از روی ضد و عناد، آنها را انکار می‌کنند، که گویا آنها را نمی‌دانند. از این معلوم گردید که از روی معنی لغت معروف به معنی شناخته شده و منکر به معنی ناشناخته شده‌است، امام راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» بنابراین مناسبت، معنی اصطلاحی معروف و منکر را چنین بیان فرموده‌است: معروف به هر آن چیزی گفته می‌شود که مستحسن بودن آن از روی عقل و شرع شناخته شده‌باشد، و منکر به هر آن کاری می‌گویند که از روی عقل و شرع بیگانه و نا آشنا باشد؛ یعنی بد فهمیده شود. لذا معنی امر بالمعروف وا داشتن به کار نیک و نهی عن‌المنکر به معنی باز داشتن از کار بد می‌باشد.

در اقوال مختلف ائمه مجتهدین هیچ کدام منکر شرعی نیست

شاید در اینجا بجای گناه و ثواب و اطاعت و معصیت، در بکار بردن «معروف» و «منکر» اشاره‌ای به این باشد که در مسایل دقیق و اجتهادی که بنابه اجمال و ابهام قرآن و سنت می‌تواند دو نظریه پیش بیاید، و از این جهت اقوال فقهای امت مختلف می‌باشند؛ آنها از این دایره خارج باشند شأن اجتهاد ائمه مجتهدین بین علمای امت مسلم است؛ اگر در مسئله‌ای باهم دو قول مختلف داشته باشند، هیچ کدام را نمی‌توان منکر شرعی تلقی کرد؛ بلکه هر دو جانب آن معروف محسوب می‌شوند. در چنین مورد کسی که یکی از دو رأی را راجح می‌داند نباید رأی دومی را چنان انکار نماید که گناه را انکار می‌کند، از اینجاست که در میان صحابه و تابعین بسیاری از اختلافات اجتهادی و اقوال مختلفی وجود داشت؛ امّا از هیچ کدام یک منقول نیست که دیگری را فاسق و

یا گنهکار بگوید؛ باهم بحث و تمحیص و مناظره و مکالمه می‌کردند و هر یکی برای ترجیح رأی خود وجوهاتی ذکر می‌کرد و بر دیگری ایراد وارد می‌کرد؛ ولی هیچ یک دیگری را بنابراین اختلاف، گنهکار نمی‌دانست.

خلاصه این‌که در موقع اختلاف اجتهادی هر عالم اختیار دارد که کدام جانب را راجح می‌داند؛ آن را اختیار نماید. ولی حق ندارد فعل دیگری را منکر قرار داده از او انکار نماید. از این واضح گردید که در مسایل اجتهادی جنگ و جدال و انتشار دادن مقالات و مضامین نفرت انگیز در دایره امر بالمعروف و نهی عن المنکر شامل نیستند؛ جبه جنگ قرار دادن این مسایل مبتنی بر عدم آگهی و یا جهالت می‌باشد.

يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِيْنَ

ای ایمانداران گواهی در میان شما، وقتی که برسد به یکی از شما مرگ به هنگام

الْوَصِيَّةِ اثْنٰنِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ اَوْ اٰخَرٰنِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ

وصیت دو نفر معتبر از شماست یا دو نفر دیگر از دیگران اگر شما در سفر بودید

فِي الْاَرْضِ فَاَصَابَتْكُمْ مُّصِيْبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُوْنَهُمَا مِنْ بَعْدِ

در روی زمین پس رسید به شما مصیبت مرگ بلند کنید آن دو تا را بعد از

الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ ثَمَنًا

نماز پس قسم بخورند آن دو تا بخدا اگر در شک قرار گرفتید که نمی‌گیریم به عوض قسم مال

وَّ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَّمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ﴿۱۰۶﴾

اگر چه کسی خویشاوند باشد و پنهان نمی‌کنیم گواهی خدا را و اگر نه ما یقیناً گناهکار هستیم.

فَاِنْ عُثِرَ عَلٰى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا فَاٰخَرٰنِ يَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا

پس اگر اطلاع یافته شد که آن دو تا حق را پنهان کردند پس دو گواه دیگر بلند شود بجای آنها

مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيٰنِ فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ

از کسانی‌که حق‌شان پایمال شده‌است آنکه ازهمه نزدیکتر باشند پس قسم‌بخورند به خدا

لَشَهَادَتُنَا اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اعْتَدَيْنَاۤ اِنَّاۤ اِذًا

که گواهی ما بر حق‌تر است از گواهی آنها و ما تجاوز نکردیم و اگر نه یقیناً ما

لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۰۷﴾ ذٰلِكَ اَدْنٰۤى اَنْ يَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا

از ظالمان هستیم. در این امید می‌رود که ادا نمایند گواهی را درست

اَوْ يَخَافُوْۤا اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌۢ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اسْمَعُوْا وَ اللّٰهُ

و بترسند که رد شود قسم ما پس از قسم آنها و بترسید از خدا و بشنوید و خداوند

لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۱۰۸﴾

نمی‌برد بر راه راست نافرمانان را.

ربط آیات

در بالا نسبت به مصالح دینی احکامی آمده‌بود، در آینده نسبت به مصالح دنیوی احکامی خواهد آمد؛ و در آن اشاره به این است که خداوند با رحمت خویش همانگونه که اصلاح معاد بندگان را انتظام نمود، اصلاح معاش آنها را نیز انتظام فرموده‌است. (بیان القرآن)

شأن نزول

داستان نزول آیات مذکور از این قرار است که یک نفر مسلمانی به نام «بدیل» با دو نفر نصرانی به نامهای «تمیم و عدی» به خاطر تجارت همراه شده به شام عزیمت کردند؛ در آنجا که رسیدند بدیل بیمار شد؛ فهرستی از وسایل

خویش را نوشت و در آنجا جای‌سازی کرد و به دو رفیق خویش آگهی نداد. زمانی که مرضش شدید شد به آن دو نفر رفیق نصرانی خویش وصیت نمود که تمام وسایل و اسباب مرا به وارثان من برسانید. آنان تمام وسایل را به وارثان او تحویل دادند بجز لیوانی از نقره که با آب طلا مرصع و منقش، بود از میان وسایل برداشتند؛ زمانی که آن وسایل به وارثان رسید آنها را بررسی کردند فهرست را یافتند از آن دو وصی پرسیدند که آیا از وسایلش چیزی فروخته است و یا در اثر طولانی بودن بیماری، آن را در مداوا و معالجه صرف کرده‌است هر دو جواب منفی دادند. سر انجام قضیه در محضر پیامبراکرمﷺ آورده شد چون وارثان بر ادعای خویش گواهی نداشتند، آن دو نفر نصرانی قسم خوردند که ما در اموال میت هیچگونه خیانتی مرتکب نشده‌ایم و نه چیزی را پنهان کرده‌ایم. سرانجام با ادای قسم، وارثان محکوم شدند. پس از مدتی ظاهر شد که آن لیوان را این دو نفر در مکّه به زرگری فروخته‌اند؛ وقتی از آنها سؤال شد، گفتند ما این را از خود میت خریده‌ایم؛ چون بر خرید گواه نداشتیم، ما از آن یادی نکردیم که مبادا ما را تکذیب کنند. وارثان میت مجدداً به محضر آن‌حضرتﷺ مراجعه کردند؛ ولی این بار، برعکس، آن دو نفر مدعی شدند که: ما لیوان را خریده‌ایم امّا وارثان میت قبول نکردند. چون گواهی نبود بر وارثان میت قسم لازم شد؛ لذا دو نفر از نزدیکترین آنها به میت قسم ادا کردند که این لیوان در ملک میت بوده‌است و این دو نفر نصرانی در قسم خوردن خویش درغگو هستند؛ لذا قیمت آن کالا که دو هزار درهم بود، از آن دو نصرانی گرفته شد و به وارثان تحویل گردید.

خلاصۀ تفسیر

ای ایمانداران در (معاملات) **بین شما** (مانند سپردن مال به وارثان) **مناسب**

است دو شخص وصی باشد (ا گرچه نبودن وصی نیز جایز است) **وقتی که یکی از شما که وقت مرگتان فرا برسد** (یعنی) **به هنگام وصیت** (و) **آن دو نفر دیندار و از شما** (مسلمانان) **باشند و یا دو نفر از دیگران باشند** (مانند این‌که مسلمان گیر نیاید و) **شما در سفر باشید سپس بر شما حادثهٔ مرگ پیش آید** (و همه این امور واجب نیستند ولی مناسب و بهتراند، و ا گرنه همانطور که وصی مقرر نکردن جایز است، هم‌چنین ا گروصی یکی باشد و یا عادل نباشد و یا در حضر غیر مسلمانان را وصی قرار دادند جایز است، سپس به وصی‌ها دستور رسید که) **اگر** (بنابه وجهی) **شما** (وارثان) **بر آنها گمان بدی داشتید پس** (ای حکام در معامله، چنین قضاوت کنید نخست از وارثان که‌مدعی هستند بر آن ادعا گواه بخواهید که آنها فلان چیز یعنی لیوان را برداشته‌اند و ا گرآنان نتوانستند گواه بیاورند پس وصی‌ها را که مدعی‌علیه هستند چنین قسم بدهید که)**آن دو نفر** (وصی) **را بعد از نماز** (عصر مثلاً) **نگهدارید** (زیرا در این وقت معمولاً تجمع بیشتر است؛ پس کسی‌که می‌خواهد به دروغ قسم بخورد، قدری خجالت بکشد، با توجّه به زمان و مکان متبرک و تجمع مردم) **سپس آن دو نفر** (چنین) **به‌نام خدا قسم بخورند که** (با تلفظ به صیغه حلف بگویند که) **ما در عوض این قسم، هیچ نفعی** (دنیوی) **انتظار نداریم** (که‌به خاطر برداشت نفع دنیا از راست گفتن در قسم خودداری کنیم) **اگر چه کسی** (در این واقعه) **خویشاوند** (ما) **هم باشد** (که‌مصلحت او را مصلحت خویش قرار داده، قسم دروغ بخوریم، و ا کنون‌چنین کسی هم نیست، پس وقتی که‌ما برای بدست آوردن دو برابر مصالح دروغ نمی‌گوییم چگونه برای یک مصلحت، دروغ خواهیم گفت) **و سخن** (که‌از طرف) **خدا** (بگفتنش دستوری باشد) **را پنهان نمی‌کنیم** (و ا گرنه) **ما در این صورت** (که چنین بکنیم) **شدیداً گنهکار می‌شویم** (این تغلیظ قولی است که هدف از آن استحضار وجوب صدق، حرمت کذب و عظمت الهی است که مانع از قسم بدروغ است، ا کنون‌پس از این دو نوع تغلیظ ا گرحا کم‌صلاح بداند پس بدون تغلیظ بر اصل مطلب قسم بخورند، مانند این‌که میت به ما لیوانی نداده‌است، و روی این باید نسبت به پرونده قضاوت انجام گیرد؛ چنان‌که در واقعه آیه مذکور این

طور شد) **پس** (بعد از این) **اگر** (به گونه‌ای در ظاهر) **اطلاع برسد که آن دو وصی مرتکب به گناهی شده‌اند** (مثلاً در واقعهٔ آیه چنان‌که در آینده می‌آید هنگامی که لیوان در مکّه پیدا شد و پس از بررسی هر دو وصی مدعی خرید از میت شدند که برای آن اقرار به گرفتن از میت لازم بود، و این مخالف به سخن اوّل آنها بود که در آن مطلقاً از خریدن از میت انکار داشتند، چون اقرار بالمضر حجت می‌باشد، لذا ظاهراً کاذب و خائن بودن آنها معلوم گردید) **پس** (در این صورت رخ پرونده منعکس می‌شود وصی‌هایی که قبلاً مدعا علیه بودند اکنون‌مدعی خرید قرار گرفتند، و وارثانی که قبلاً مدعی خیانت بودند مدعا علیه شدند، لذا اکنون‌صورت قضاوت چنین شد که نخست از وصیی‌ها بر خرید گواه خواسته شود، و وقتی آنها گواه نیاورند پس) **از میان مردم** (وارث) **که در برابر آنها** (از طرف وصی ها) **گناه** (مذکور) **ارتکاب شده بود و** (آنانکه از روی شرع مستحق ارث قرار می‌گیرند، مثلاً در صورت واقعهٔ آیه) **دو نفر** (بودند) **که از همه** (وارثان به اعتبار استحقاق ارث) **نزدیکتر باشند جای که آن دو نفر** (وصی برای ادای قسم) **بلند شدند** (اکنون)**این دو نفر** (برای قسم) **بلند شوند سپس هر دو** (چنین) **به نام خدا قسم بخورند که** (همراه با صیغه حلف بگویند که) **یقیناً این قسم ما** (از آن جهت که کاملاً از اشتباه خالی و در ظاهر و حقیقت پا کاست) **از قسم آن دو نفر** (وصی) **راست‌تر است** (زیرا که اگرچه ما از حقیقت آن اطلاعی در دست نداریم، ولی در ظاهر آن مشکوک و مشتبه گردید) **و ما** (از حق) **کوچکترین تجاوزی نکردیم** (و اگرنه) **ما** (چنین بکنیم پس) **در این صورت شدیدترین ظالم قرار خواهیم گرفت** (زیرا که برداشتن مال دیگری دیده و دانسته بدون اجازه ظلمی است، این نیز تغلیظ است که وابسته به صوابدید حا کماست، سپس بر اصل مضمون قسم گرفته می‌شود که صیغهٔ آن بنابر فعل غیر بودنش چنین می‌باشد؛ که بخدا قسم که در علم ما میت لیوانی به این مدعیان نفروخته است، و چون راهی ظاهری بر علم و عدم علم واقعیت نمی‌توانست باشد، لذا بر واقعیت قسم مؤکدتری گرفته شد، چنان‌که لفظ «احق» دال بر آنست، حاصلش این‌که، چون مدار آن بر من است من قسم می‌خورم که همچنان‌که در آن کذب ظاهری نمی‌تواند

ثابت باشد همچنین در واقع هم در آن کذبی نیست و این قرینه مفید آنست که در اینجا حلف بر علم عاید می‌گردد، و چون کذب آن بدون از اقرار گاهی ثابت نمی‌شود، بنابر این آنچه در آن حق‌تلفی باشد ظلم نهایی محسوب می‌شود، پس جای تعجب نیست که در اینجا به این خاطر لفظ «ظالمین» بکار رفته است) **این** (قانون که در مجموعه دو آیه آمده است) **و سیله بسیار نزدیکی است بر این امر که آنها** (وصی‌ها) **واقعه را درست اظهار نمایند** (اگر مال اضافی سپرده نشده، قسم بخورند و اگر سپرده ثابت بماند از ارتکاب به گناه ترسیده انکار نمایند، این حکمت تحلیف وصی‌هاست) **یا از این امر بترسند** (و از قسم خوردن باز آیند) **که پس از قسم گرفتن، قسمها** (بر وارثان) **متوجه کرده می‌شوند** (پس بر ما تخفیف لازم می‌گردد، این حکمت در تحلیف وارثان می‌باشد، در همه این حقوق حق مشروع و مطلوب به صاحبان حق رسانیده‌می‌شود، زیرا اگر تحلیف وصی‌ها مشروع نمی‌شد و وصی‌ها در سپردن مال، راست می‌بودند پس راهی برای برطرف کردن نعمت از آنها وجود نداشت، و اکنون بوقت راست گفتن آنها تبرئه می‌شدند، و بوقت دروغ گفتن آنها شاید از خوردن قسم به دروغ ترسیده باز می‌آمدند که در این صورت حق وارثان ثابت می‌شد، و اگر تحلیف وارثان مشروع نمی‌شد و شرعاً از حق انکار انجام می‌گرفت پس برای اثبات حق راهی وجود نداشت و اگر شرعاً از حق انکار نمی‌شد پس راهی برای اثبات حق وصی‌ها وجود نمی‌داشت، و اکنون در صورت ثبوت حق وارثان حق آنها اثبات می‌شود، و در صورت عدم ثبوت حق برای آنها از انکار قسم حق وصی‌ها ثابت می‌گردد، پس هر دو صورت تحلیف وصی‌ها مبتنی بر حکمت باشد که جمله «يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ» شامل هر دوتاست، و هر دو صورت تحلیف وارثان نیز مبتنی بر حکمت هست که صورت دوم آنها در صورت اوّل تحلیف وصی‌ها متداخل است و صورت اوّل مدلول جمله «اَوْ يَخَافُوْا» است، پس در مجموعه هر دو تحلیف از همه صورتها مراعات بعمل آمد) **و از خدا بترسید** (و در معاملات و حقوق دروغ نگویید) **و** (احکام آنها را) **بشنوید** (یعنی بپذیرید) **و** (اگر تخلف ورزید فاسق قرار می‌گیرید) **خداوند فاسقان را** (در روز قیامت به سوی درجات فرمانبرداران) **راهنمایی نمی‌کند** (بلکه در صورت

نجات یافتن هم به مقام آنها نمی‌رسند، پس چگونه خساراتی را متحمل می‌شوید)

معارف و مسایل

۱- مسئله: کسی که میت مال خود را به او می‌سپارد و او را در این باره به داد و ستد رهنمایی می‌کند «وصی» گفته می‌شود و همچنانکه یک نفر می‌تواند وصی قرار گیرد بیش از یک نفر نیز می‌توانند وصی قرار گیرند.

۲- مسئله: مسلمان و عادل بودن وصی چه در حضر و چه در سفر بهتر است؛ شرط لازم نیست.

۳- مسئله: در صورت نزاع، کسی که اثبات کننده امر زاید باشد «مدعی» است و به طرف مقابل «مدعا علیه» گفته می‌شود.

۴- مسئله: نخست از مدعی گواه خواسته می‌شود که اگر آنها را طبق ضابطهٔ شرع تقدیم داشت او حاکم می‌شود، و اگر نتوانست گواه بیاورد از مدعا علیه قسم گرفته می‌شود و او حاکم می‌گردد، البته اگر او از ادای قسم انکار ورزد پس او محکوم و مدعی حاکم می‌شود.

۵- مسئله: تغلیظ قسم با زمان و مکان همچنانکه در آیه آمده‌است مبتنی بر رأی قاضی است، امری الزامی نیست و از این آیه هم لزوم آن ثابت نمی‌شود، و از آیات و روایات، دیگر مطلقاً قسم دادن روایت شده‌است.

۶- مسئله: اگر مدعا علیه خواست بر فعلی از خود قسم[1] ادا کند بـ... الفاظ قسم از این قرارند که من نسبت به این فعل اطلاعی ندارم.

۷- مسئله: و اگر در پرونده ارث، وارثان مدعاعلیه قرار گیرند پس ... کسی که شرعاً به او ارث می‌رسد قسم عاید می‌گردد چه او یکی باشد و ...

۱- اصل مسئله این است که مدعا علیه بر فعل خود به طور قطع قسم یاد کند و بر فعل دیگری بر عدم علم. «مترجم»

نفر باشند و آنکه ارث نمی‌برد بر او قسم عاید نمی‌گردد. (بیان القران)

گواهی کافر در حق کافر دیگر پذیرفته می‌شود

«قوله تعالی: يَاۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ (الی قوله) اَوْ اٰخَرٰنِ مِنْ غَيْرِكُمْ» در این آیه به مسلمانان دستور داده شده‌است که هرگاه مرگ به سراغ یکی از شما آمد، پس دو چنان کس را از میان خود وصی قرار دهید که مردمی نیک و معتبر باشند، و اگر از خود شما مسلمانان کسی گیر نیاید پس از دیگران (یعنی کفّار) وصی بگیرید.

امام ابوحنیفه از اینجا این مسئله را استنباط فرموده است که شهادت کفّار علیه یکدیگر آنها درست و جایز است؛ زیرا که در این آیه گواهی‌علیه مسلمانان جایز قرار داده شده‌است؛ چنان‌که از جمله «اَوْ اٰخَرٰنِ مِنْ غَيْرِكُمْ» هویداست. پس گواهی کفّار علیه یکدیگر آنها بطریق اولیٰ جایز می‌باشد، ولی بعداً جواز گواهی کفّار علیه مسلمانان، بوسیلهٔ آیهٔ ۲۸۲ سوره بقره «يَاۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوْهُ (الی قوله) وَاسْتَشْهِدُوْا شَهِيْدَيْنِ مِنْ رِّجَالِكُمْ» منسوخ گشت. امّا شهادت کفّار علیه یکدیگر همچنان به قوة خود باقی است (قرطبی، احکام‌القران للجصاص)

مسلک امام ابوحنیفه از آن حدیث نیز تأیید می‌شود که یک یهودی مرتکب زنا شد؛ کسان او صورت او را سیاه کرده، در محضر آن‌حضرتﷺ آوردند؛ آن‌حضرتﷺ با مشاهده این وضع علت آن را جویا شد؛ آنها گفتند که او به زنا مرتکب شده‌است آن‌حضرتﷺ پس از ادای گواهی گواهان به رجم او دستور داد. (جصاص)

کسی که بر دیگری حقی دارد می‌تواند او را حبس نماید

«قوله تعالی: تَحْبِسُوْنَهُمَا» از این آیه یک اصل معلوم گردید، کسی که بر گردن او از دیگری حقی باشد، می‌توان او را به خاطر آن حق به هنگام نیاز حبس کرد. (قرطبی)

« قوله تعالی: مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ» مراد از صلوة نماز عصر است علت اختیار نمودن آن این است که اهل کتاب به این وقت احترام زیادی بجای آوردند، دروغ گفتن در چنین وقت بویژه در نزد آنان ممنوع بود، از این رو معلوم شد که در قسم با قید وقت و یامکان‌خاص تغلیظ بکار بردن، جایزاست. (قرطبی)

يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُوْلُ مَاذَآ اُجِبْتُمْ ط

روزی‌که‌خداوند همه‌پیامبران‌را جمع‌می‌فرماید سپس‌می‌گوید به‌شماچه‌جواب رسیده‌بود

قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا ط اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ﴿۱۰۹﴾ اِذْ قَالَ اللهُ يٰعِيْسَى

می‌گویند ما خبری نداریم تویی که می‌دانی امور مخفی را. وقتی‌که می‌گوید خدا ای‌عیسی

ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِيْ عَلَيْكَ وَ عَلٰى وَالِدَتِكَ م اِذْ اَيَّدْتُّكَ بِرُوْحِ

پسر مریم یادکن نعمتم راکه بر تو و بر مادر تو بوده‌است وقتی‌که کمک کردم تو را با روح

الْقُدُسِ قف تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ج وَ اِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ

پاک که توصحبت می‌کردی با مردم در گهواره و بزرگسالی و وقتی‌که تعلیم دادم به توکتاب

وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ ج وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ

وسخنانی عمیق و تورات و انجیل را و وقتی که درست می‌کردی از گل مرغ مانندی

بِاِذْنِيْ فَتَنْفُخُ فِيْهَا فَتَكُوْنُ طَيْرًا م بِاِذْنِيْ وَ تُبْرِئُ

به دستور من پس می‌دمیدی در آن پس می‌شد پرنده به دستور من و تندرست می‌کردی

الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِيْ وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى بِاِذْنِيْ ج

کور مادرزاد را و پیس‌را به‌دستور من و وقتی‌که زنده‌بیرون‌می‌آوردی مردگان‌رابه‌دستور من

وَ اِذْ كَفَفْتُ بَنِیْٓ اِسْرَآءِيْلَ عَنْكَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ فَقَالَ الَّذِيْنَ
و وقتی‌که بازداشتم بنی‌اسرائیل را از تو وقتی آوردی برای آنها نشانیها را پس گفتند کسانی‌که
كَفَرُوْا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿۱۱۰﴾
کافر بودند از آنها نیست این جز جادوی صریح.

ربط آیات

در بالا احکام مختلفی ذکر گردید و در وسط به عمل بر آنها ترغیب و بر مخالفت به آنها ترهیب گردید؛ در آیه آینده نسبت به تأکید بر این، از هولناکی وقایع قیامت یاد آوری فرمود تا که موجب ازدیاد طاعت و مانع از مخالفت قرار بگیرند، و بیشتر طرز بیان قرآن مجید همین است. باز در خاتمهٔ سوره، مکالمه اهل کتاب را ذکر فرمود که در چند آیه گذشته آمده‌بود که هدف از آن تذکر اهل کتاب به بعضی مضامین متعلق به حضرت عیسیٰ علیه السلام است و از آن اثبات عبدیت و نفی الوهیت او بیان می‌گردد اگر چه این مصاحبه در قیامت اتفاق می‌افتد.

خلاصهٔ تفسیر

(چقدر هولناک می‌شود) **روزی که خداوند تمام پیامبران را** (همراه با امتهایشان) **جمع می‌کند سپس** (جهت تذکر افراد گنهکار از آن امتها به پیامبرانشان) **می‌گوید که چه جوابی به شما رسیده بود، می‌گویند** (جواب ظاهری را ما می‌دانیم و آن را نیز بیان می‌نماییم، امّا از آنچه در دل دارند) **خبر نداریم** (آن را تو می‌دانی زیرا) **بدون شک و تردید تو نسبت به امور مخفی دانا هستی** (مطلب این‌که روزی چنین خواهد آمد که اعمال و احوال، مورد تفتیش قرار می‌گیرند، لذا شما باید از مخالفت و

نافرمانی بترسید، و در آن روز با حضرت عیسیٰ‌علیه‌السلام مصاحبه‌ای انجام خواهد گرفت) **وقتی که الله تعالیٰ می‌فرماید که ای عیسیٰ بن مریم انعام مرا یاد کن** (تا لذت تازه گردد)**که بر تو و مادرت** (در اوقات مختلف به صورتهای مختلف) **بوده است وقتی که من تو را بوسیله روح‌القدس** (جبرئیل‌علیه‌السلام)**کمک و تأیید کردم** (و) **تو با مردم** (در دو حالت یکسان) **صحبت می‌کردی در آغوش** (مادر) **و نیز در کهن سالی** (که‌در هر دو کلام هیچ تفاوتی وجود نداشت) **و زمانی که من به تو کتاب** (آسمانی) **و امور فهم و** (بویژه) **تورات و انجیل تعلیم دادم و وقتی که تو از گل شکلی مانند شکل پرنده به دستور من درست می‌کردی سپس تو در آن** (هیئت مصنوعی) **می‌دمیدی که در اثر آن** (فی‌الواقع حیوان) **پرنده بدستور من قرار می‌گرفت و تو تندرست می‌کردی کور مادر زاد را و بیمار مبتلا به برص** (جزام) **را بنابه دستور من و وقتی که تو مردگان را** (از قبرها زنده نموده) **بیرون می‌آوردی به دستور من و وقتی که من** (مخالفین تو را از) **بنی اسرائیل از** (قتل و اهلاک)**تو باز داشتم وقتی که** (آنها خواستند که به تو اذیت و آزار برسانند چون) **تو دلایلی** (و معجزاتی بر نبوت خویش) **در نزد آنها آوردی پس کسانی که از آنها کافر بودند گفتند که اینها** (یعنی معجزات) **بجز جادو صریحی چیز دیگری نیستند.**

معارف و مسایل

نخست از همه در قیامت از انبیاء‌علیهم‌السلام سؤال می‌شود

(قوله تعالی) «یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ» در روز قیامت اگر چه همه مردم از اوّل تا آخر در میدان صافی قرار می‌گیرند انسانهای همه عالَم از همه کشورها که در هر زمانی بوده‌اند همه در آن میدان حاضر شده جمع می‌شوند و از همه نسبت به اعمال تمام عمر آنها محاسبه انجام می‌گیرد؛ ولی در موضع بیان به‌طور ویژه از انبیاعلیهم‌السلام یاد آوری شد که «یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ» یعنی آن روز را بیاد آورید که خداوند همه رسولان را جهت محاسبه جمع می‌نماید. منظور

این‌که اگر چه خداوند همه جهانیان را جمع می‌فرماید ولی نخستین سؤال از انبیاعلیهم‌السلام می‌شود تا همه مخلوقات ببینند که امروز هیچکس از سؤال و جواب و حساب مستثنیٰ نیست، پس سؤالی که از انبیاعلیهم‌السلام می‌شود این است که «مَاذَآ اُجِبْتُمْ» وقتی هر یکی از شما امتان خود را به سوی خدا و دین برحق او دعوت دادید آنها به شما چه جوابی دادند، و آیا آنها بر احکام نشان داده شما عمل کردند و یا انکار و مخالفت ورزیدند.

اگر چه روی این سؤال به انبیاعلیهم‌السلام است ولی هدف گوشزد نمودن امتها است که نخستین گواهی از اعمال نیک و بد آنها از انبیای‌علیهم‌السلام خود آنها گرفته می‌شود، این زمان برای امتها خیلی خطرناک خواهد شد که آنان در این موقع حواس باختگی به شفاعت انبیا امیدوار باشند، و از این طرف از انبیاعلیهم‌السلام نسبت به آنها باز خواست می‌شود، بدیهی است که انبیاعلیهم‌السلام نمی‌توانند سخنی برخلاف حقیقت و واقعیت بگویند بنابر این مجرمان و گنهکاران در این فکر می‌باشند که وقتی که خود انبیاعلیهم‌السلام شاهد جرایم ما قرار می‌گیرند پس کیست که بتواند برای ما سفارش و یا کمکی بکند.

انبیاعلیهم‌السلام نسبت به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد «قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا ؕ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ» یعنی ما نسبت به ایمان و اعمال آنها هیچ خبری نداریم خود شما از امور غیبیه کاملاً اطلاع دارید.

ازاله به یک شبهه

در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که نسبت به اعمال آن دسته از افراد امت هر رسولی، که بعد از او متولد شده‌اند این پاسخ درست و بجاست که آنها از ایمان و اعمال این گروه خبری ندارند زیرا غیب را بجز خدا کسی نمی‌داند؛ ولی تعداد زیادی از افراد امت کسانی بودند که در عهد خود انبیاعلیهم‌السلام در اثر

زحمات و کوششهای خسته ناپذیر آنها مسلمان شدند و سپس بر دستورات آنها عمل کردند. هم چنین آن دسته از کفّار که در عهد خود آنها سخن آنها را نپذیرفتند بلکه با دشمنی و عداوت بر خورد کردند، پس در حق اینها جواب انبیاعلیهم‌السلام چگونه می‌تواند درست و صحیح باشد که ما نسبت به ایمان و اعمال آنها خبری نداریم.

در «تفسیر بحر محیط» آمده‌است که نسبت به جواب این سؤال امام ابو عبدالله رازی فرموده‌است که در اینجا دو چیز از هم جدا وجود دارد: یکی علم که به معنی یقین کامل است؛ دوم ظن؛ یعنی گمان غالب و بدیهی است که باوجود بودن کسی در جلوی دیگری اگر او بتواند گواهی بدهد فقط به ظن و گمان غالب می‌تواند گواهی بدهد و اگر نه از راز دلها و ایمان حقیقی که با قلب تعلق دارد کسی نمی‌تواند به طور یقین بدون وحی الهی آگهی و اطلاعی داشته باشد در هر امتی عده‌ای منافق بوده‌اند که در ظاهر ایمان هم آورده‌اند و از احکام پیروی و اتباع هم نموده‌اند، ولی در دلها ایمان نداشته‌اند و نه به پیروی علاقه‌ای داشته‌اند؛ بلکه همه آنچه انجام داده‌اند از روی ریاکاری انجام داده‌اند؛ امّا چون در دنیا تمام احکام روی اعمال ظاهر دایر می‌شوند و هر کسی که خود را مسلمان می‌گوید و از احکام خداوندی پیروی می‌کند و از او برخلاف اسلام هیچ قول و عملی ثابت نمی‌باشد این انبیاعلیهم‌السلام و امتهای آنها بر مسلمان گفتن چنین افراد مجبور هستند چه او در دل خود مؤمن مخلص باشد و یا منافقی، بنابر این رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «نحن نحکم بالظواهر، والله متولی السرائر» یعی ما بر ظاهر اعمال حکم می‌دهیم متولی رازهای مخفی دلها خداست.

مطابق این ضابطه در این جهان انبیا و نایبان ایشان خلفا و علما طبق حسن ظن بر اعمال ظاهری کسی می‌توانند گواهی مؤمن صالح بودن او را بدهند، ولی این عالم کاینات که مدارش بر ظن و گمان بود در آن روز پایان می‌یابد و آنجا میدان محشر برگزار می‌شود که موی از آرد بیرون آورده

می‌شود، حقایق آشکار می‌گردند، در برابر مجرمان نخست از دیگران گواهی خواسته می‌شود و اگر مجرم بر آن قانع نشود بر دهان و زبان او مهر زده می‌شود و دست و پاها و پوست بدن او گواهی می‌دهند و حقیقت هر فعل او را بیان می‌نمایند چنان‌که خداوند در آیه ۶۵ از سوره یٰسٓ می‌فرماید: «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا اَيْدِيْهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ» آنگاه مسلمانان خواهند دانست که تمام اعضای بدن ما پلیس مخفی رب‌العالمین بوده‌اند؛ و پس از بیان آنها هیچ جایی برای انکار باقی نخواهد ماند.

خلاصه این‌که در آن جهان هیچ حکمی بر ظن و تخمین محض نافذ نمی‌گردد؛ بلکه مدار هر چیز بر علم و یقین خواهد بود، و اکنون معلوم گردید که علم حقیقی و یقینی ایمان و عمل کسی را بجز خداوند کسی دیگر ندارد؛ بنابراین وقتی که از انبیاعلیهم‌السلام در محشر سؤال می‌شود که: «مَاذَآ اُجِبْتُمْ» آنان از حقیقت این سؤال پی می‌برند که این سؤال در عالم دنیا نیست تا بر اساس ظن پاسخ داده شود، بلکه این سؤال در محشر انجام می‌گیرد که در آنجا بجز یقین سخن دیگری نافذ نمی‌تواند باشد، بنابر این این جواب که ما نسبت به آن هیچگونه علمی نداریم، یعنی علم یقین نداریم بجا و درست است.

یک سؤال و پاسخ آن، بروز شفقت نهایی انبیاعلیهم‌السلام

در اینجا این سؤال پدید می‌آید که آنچه از وقایع قبول و عدم قبول، اطاعت و یا نافرمانی امتها برای آنها پیش آمده، هم چنان‌که علم ظن غالب برای آنها بدست رسیده در جواب این سوال می‌بایستی بیان می‌کردند فقط درجهٔ یقین این علم بخدا حواله می‌گردد، امّا پیامبران‌علیهم‌السلام از معلومات خود و وقایع پیش آمده، هیچگونه یادی نکردند، و فقط با حواله بهِ علم الهی خاموش ماندند.

حکمتش این بود که انبیاعلیهم‌السلام بر امتهای خویش و عموم خلق خدا

بی‌نهایت مشفق و مهربان‌اند و نمی‌خواهند در حق آنها چنین سخنی به زبان برانند که آنها مؤاخذه گردند؛ البته در زمان مجبوری چاره‌ای نخواهند داشت در اینجا عذر عدم علم یقین وجود داشت، با بکار بردن این عذر در اینجا توانستند از گفتن علیه امتهای خویش نجات بیابند که رهایی یافتند.

از پنج چیز در محشر سؤال خواهد شد

خلاصه این‌که در این آیه از منظرهٔ خطرناک قیامت شمه‌ای بیان گردید که در موقف حساب برگزیده‌ترین و مقبول‌ترین بندگان خداوند انبیاعلیهم‌السلام را ایستاده لرزه بر اندام خواهند شد، پس وضع دیگران چه خواهد بود، بنابر این از امروز باید به فکر آن روز قرار گرفت و فرصت عمر را برای آماده گیری آن محاسبه غنیمت باید شمرد، نبی کریمﷺ در حدیثی از جامع ترمذی فرموده‌است که: «لَا تَزُوْلُ قَدَمَا ابْنِ اٰدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّٰى يُسْئَلَ عَنْ خَمْسٍ عَنْ عُمْرِهٖ فِيْمَا اَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهٖ فِيْمَا اَبْلَاهُ وَ عَنْ مَّالِهٖ مِنْ اَيْنَ اِكْتَسَبَهُ وَ اَيْنَ اَنْفَقَهُ وَ مَا ذَا عَمِلَ بِمَا عَلِمَ»

یعنی در محشر قدمهای هیچ یکی از آدمی‌ها به جلو گذاشته نمی‌شوند تا وقتی که به این پنج سؤال پاسخ ندهد، یکی این‌که عمر طولانی خود را در شبانه روز در چه کاری صرف کرده‌است، دوم این‌که به‌طور ویژه، جوانی خود را که زمان قدرت بر عمل بود در چه کارهایی صرف نموده‌است، سوم این‌که اموالی که در تمام عمر بدست آورده آنها از کجا به چه راههایی حرام و حلال بدست آورده است، چهارم این‌که این اموال را در کدام کارهای جایز و ناجایز صرف نمود. پنجم این‌که بر علم خود چه عملی انجام داده‌است.

خداوند با شفت و رحمت بی‌نهایت خویش برگ این سؤالات امتحان را قبلاً توسط نبی کریمﷺ به امت نشان داد، اکنون کار آنها فقط این مانده‌است که حل این سؤالات را یاد بگیرند و از بر کنند. پس کسی که باوجود نشان دادن

سؤالات قبل از امتحان، پس از آن اگر رفوزه گردد از او محروم‌تر چه کسی می‌تواند باشد؟!

سؤال و جواب ویژه‌ای از حضرت عیسیٰ علیه‌السلام

در آیه قبلی از احوال عموم انبیا علیهم‌السلام و سؤال و جواب آنها یادآوری شده‌بود و از آیه بعدی تا آخر سوره، در نه آیه، به‌طور ویژه از آخرین پیامبر بنی اسرائیل حضرت عیسیٰ علیه‌السلام یاد آوری شد و نیز قدری از انعامات خصوصی خداوند که بر او مبذول گشته است بیان گردید، و هم‌چنین از سؤال و جواب ویژه‌ای که در محشر از او می‌شود و در آیات آینده بیانش می‌آید یاد آوری نمود.

هدف از آن سؤال و جواب، نشان دادن هولناکی آن منظر به بنی‌اسرائیل بود که وقتی که در آن میدان از روح‌الله و کلمة‌الله سؤال می‌گردد که آیا امت تو تو را شریک خدا قرار داد، و او باوجود عزت و عظمت، عصمت و نبوّت تا چه حد هراسان و لرزه بر اندام شده برائت خود را در بارگاه عزوجلال تقدیم می‌دارد، نه فقط یک بار بلکه چندین بار با عناوین مختلف آن را نفی نموده از خود دفاع می‌کند که من به آنها چنین چیزی را تعلیم نداده‌ام، نخست عرض می‌کند: «سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِي اَنْ اَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ» یعنی تو پاکی من چه مجالی داشتم که در شأن تو چنین سخنی بگویم که حق آن را نداشتم.

صورت دوم برائت خویش را چنین اختیار نمود که خود خداوند را برای خود گواه گرفته می‌گوید که اگر من چنین چیزی می‌گفتم حتماً تو آن را می‌دانستی زیرا تو از رازهای قلبی اطلاع داری چه برسد به قول و فعل، تو که علام الغیوب هستی.

پس از تمام این تمهیدات و مقدمات به اصل سوال پاسخ می‌دهد.

جواب حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در بارگاه ایزد متعال

یعنی من به آنها چنان تعلیمی را دادم که شما به من دستور داده‌بودید که: «اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ» **یعنی خداوند را بپرستید که رب من و رب شماست؛ پس از این تعلیم تا زمانی که من در بین آنها بودم من بر گفتار و کردار آنها گواه بودم** (در آن زمان از آنها چنین گفتاری نشنیدم) **و پس از آنکه تو مرا به بارگاه خویش برداشته و فرا خواندی تو بر آنها نظارت داشتی؛ تو از گفتار و کردار آنها کاملاً اطلاع و آگاهی داری.**

یاد آوری به چند انعام ویژهٔ حضرت عیسیٰ علیه‌السلام

جایی که در این آیات از سؤال و جواب حضرت عیسیٰ یاد آوری شد، قبل از آن یادی از آن انعامهای خصوصی به میان آمد که به طور ویژه بر حضرت عیسیٰ علیه‌السلام مبذول گشته و به صورت معجزه به او عنایت شده‌بودند. در این جا از یک طرف انعامهای خاصه و از طرف دیگر منظرهٔ پاسخ خواهی را نشان داده به آن دو گروه بنی اسرائیل هشدار داده‌شد که یکی از آنها به او اهانت نمود؛ انواع و اقسام تهمت بر او وارد کرد، و دومین گروه او را خدا یا پسر خدا قرار داد، با ذکر انعامات، گروه اوّل، و با ذکر سؤال و جواب، گروه دوم را متنبه ساخت.

از یاد آوری مجموع تفاصیل انعامات آنچه در اینجا بیشتر قابل توجّه است این است که فرمود: «تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً» **یعنی یک معجزه‌ای خصوصی که به حضرت عیسیٰ علیه‌السلام عنایت گردیده بود این بود که او در اوان کودکی با مردم صحبت می‌کرد و در حین نیم عمر بودن نیز.**

معجزه بودن نخستین امر و انعام خصوصی بودنش ظاهر است زیرا کودکان در آغاز تولد نمی‌توانند سخن بگویند، اگر کودکی در آغوش مادر و یا در گهواره سخن بگوید این از امتیازات ویژهٔ او خواهد بود و آنچه سخن گفتن او در نیم عمر آمده‌است قابل یادآوری نیست زیرا هر انسان در این سن و سال سخن می‌گوید، ولی اگر بر احوال و اوضاع ویژه حضرت عیسیٰ علیه السلام قدری بیندیشیم معجزه بودن این نیز واضح می‌گردد؛ زیرا حضرت عیسیٰ علیه السلام قبل از این‌که به نیم عمر برسد از زمین به آسمان برداشته شد؛ لذا نخستین گفتن او با مردم در نیم عمر زمانی می‌تواند باشد که او دوباره از آسمان به زمین تشریف بیاورد همچنانکه عقیده اجماعی اهل اسلام و نیز از تصریحات قرآن و سنت ثابت است، لذا از این معلوم می‌شود که همچنانکه سخن گفتن حضرت عیسیٰ علیه السلام در اوان کودکی معجزه‌ای بود همچنین سخن گفتن او در حین نیم عمر بودنش بوجه فرود آمدنش به زمین بار دوم نیز معجزه‌ای می‌باشد.

وَ اِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّنَ اَنْ اٰمِنُوْا بِیْ وَ بِرَسُوْلِیْ قَالُوْآ اٰمَنَّا

و وقتی‌که من در دل حواریین انداختم‌که ایمان بیاورید به من و به رسول من گفتند ایمان آوردیم

وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ ﴿۱۱۱﴾ اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ

و توگواه باش که ما فرمانبردار هستیم. وقتی گفتند حواریین ای عیسیٰ پسر مریم

هَلْ یَسْتَطِیْعُ رَبُّكَ اَنْ یُّنَزِّلَ عَلَیْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ ؕ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ

آیا می‌تواند پروردگارت که نازل کند بر ما خوانی از آسمان گفت بترسید از خدا

اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوْا نُرِیْدُ اَنْ نَّاْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوْبُنَا وَ

اگر هستید شما ایماندار. گفتند می‌خواهیم که بخوریم از آن و مطمئن گردند دلهای ما و

نَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُوْنَ عَلَیْهَا مِنَ الشّٰهِدِیْنَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ عِیْسَی

بدانیم که تو با ما راست گفتی و هستیم ما بر آن گواه. گفت عیسی

اِبْنَ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ تَكُوْنُ لَنَا عِيْدًا

پسر مریم ای الله پروردگارا نازل بفرما بر ما خوانی از آسمان که باشد آن روز عیدی

لِّاَوَّلِنَا وَ اٰخِرِنَا وَ اٰيَةً مِّنْكَ وَارْزُقْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ﴿۱۱۴﴾

برای اولین و آخرین ما و نشانی از طرف تو و روزی بده ما را و تو بهترین روزی رسان هستی.

قَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَّكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ

گفت خداوند که من نازل می‌کنم بر شما خوان را پس هر کس ناشکر باشد از شما بعد از این

فَاِنِّيْٓ اُعَذِّبُهٗ عَذَابًا لَّآ اُعَذِّبُهٗٓ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۱۵﴾

پس من عذاب می‌دهم او را عذابی که نمی‌دهم آن را به کسی از جهانیان.

خلاصهٔ تفسیر

و وقتی که من (در انجیل توسط شما) **به حواریین دستور دادم که بر من و بر رسول من** (عیسی علیه السلام) **ایمان بیاورید آنها** (در پاسخ به شما) **گفتند که ما** (بر خدا و رسول یعنی تو) **ایمان آوردیم، و تو گواه باش که ما کاملاً فرمانبردار** (خدا و تو) **هستیم، و آن وقت نیز قابل یادآوری است که حواریین** (با حضرت عیسی علیه السلام) **عرض کردند که ای عیسیٰ پسر مریم آیا پروردگارت می‌تواند چنین بکند** (یعنی هیچ امری مانند مخالف حکمت بودن و غیره مانع نمی‌شود) **که برای ما از آسمان غذای** (پخته و آماده) **نازل بفرماید، آن‌جناب علیه السلام فرمود که: از خدا بترسید اگر ایماندار هستید** (مقصود این‌که شما ایماندار هستید لذا از خدا بترسید و از تقاضای معجزات دل بخواه خلاف ادب بدون ضرورت پرهیز نمایید) **آنها گفتند که** (هدف، خواهش بدون ضرورت نیست، بلکه خواسته مبتنی بر مصلحت و حکمتی می‌باشد و آن این‌که) **ما** (یکی این را) **می‌خواهیم که** (بخاطر تبرک) **از آن بخوریم و** (دوم این‌که می‌خواهیم که) **دلهای ما** (بر ایمان) **کاملاً مطمئن گردند و** (هدف از اطمینان این‌که) **یقین ما اضافه گردد که شما** (در ادعای رسالت) **با ما راست گفتی** (زیرا هر اندازه

دلایل اضافه باشند یقین اضافه خواهد شد) **و** (سوم این را نیز می‌خواهیم که) **ما** (در جلوی کسانی که این معجزه را مشاهده نکرده‌اند) **از گواهان باشیم** (که‌ما چنین معجزه‌ای دیده‌ایم تا بتوانیم در جلو آنها رسالت را اثبات نماییم، و این وسیله‌ای برای هدایت آنها قرار گیرد) **عیسیٰ پسر مریم**علیه‌السلام (وقتی دید که هدف آنها در این تقاضا بجا هست به بارگاه خداوند) **دعا کرد که خدایا، پروردگارا بر ما از آسمان غذا نازل بفرما که آن** (مائده) **برای ما یعنی کسانی که از ما اوّل** (از زمان حاضر) **هستند و کسانی که بعداً** (یعنی در آینده) **باشند، برای عموم عیدی باشد** (برای حاضرین از نظر خوردن و پذیرش تقاضا، و برای آیندگان از نظر انعام برای گذشتگان‌شان، و این غرض و غایت مختص برای مؤمنان) **و** (برای پیامبری من) **از طرف شما نشانی باشد** (که‌یقین اهل ایمان اضافه گردد و برای منکرین چه حاضر و چه غایب محبتی باشد و این مقصد برای مؤمنین و غیره عام است) **و تو، به ما** (آن مائده را) **عطا بفرما و بهترین عطا کننده توی** (زیرا که دادن همهٔ دیگران برای نفع شخصی خود آنهاست و دادن تو برای نفع خلق است بنابر این ما با درنظر گرفتن نفع خویش از بارگاه تو درخواست مائده می‌کنیم) **حق تعالیٰ** (در جواب) **فرمود که** (تو به مردم بگو که) **من آن غذا را** (از آسمان) **بر شما نازل می‌کنم، پس کسی که از شما بعد از آن ناقدردانی کند** (یعنی حقوق واجبه عقلی و نقلی آن را ادا ننماید) **پس من به او چنان سزایی بدهم که آن سزا را** (در آن زمان) **به هیچ یک از جهانیان نخواهم داد.**

معارف و مسایل

مؤمن نباید متقاضی معجزات باشد

(قوله تعالی) «قَالَ اتَّقُوا اللهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ» وقتی که حواریین از حضرت عیسیٰعلیه‌السلام **جهت فرود آوردن مائده از آسمان تقاضا نمودند آن‌جناب**علیه‌السلام **در**

پاسخ فرمود که اگر شما ایماندار هستید از خدا بترسید، از این معلوم گردید که شایسته اهل ایمان نیست که آنان چنین تقاضای نموده خداوند را مورد آزمایش قرار دهند و از او تقاضای چیزهای خارق العاده‌ای را بنمایند؛ بلکه آنها باید رزق و روزی را با آن راههایی جستجو نمایند که قدرت لایزال برای آنها مقرر فرموده‌است.

هرگاه نعمت بزرگ باشد وبال ناسپاسی آن نیز بزرگ خواهد شد

(قوله تعالی) «فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ الْعَٰلَمِينَ» از این آیه معلوم گردید که هرگاه نعمت نایاب و بالاتر از طبق معمول باشد، پس دستور به قدر دانی از آن نیز از حد معمول بیشتر و عذاب بر ناسپاسی نیز از حد معمول بالاتر خواهد شد.

آیا مایده از آسمان نازل گردید یا خیر

در این باره مفسرین باهم اختلاف نظر دارند، عموم مفسرین معتقداند که نازل شده‌است. چنان‌که در حدیث ترمذی از عمار بن یاسر منقول است که مائده از آسمان نازل گردید، در آن نان و گوشت وجود داشت، و نیز در آن حدیث آمده‌است که (بعضی از) **آنها خیانت کردند و برای روز بعدی ذخیره گذاشتند؛ لذا به صورت بوزینه و خوک مسخ گردیدند.** (نعوذ بالله من غضب الله).

و از این حدیث نیز معلوم می‌شود که آنها از آن می‌خوردند چنان‌که در «نَّأْكُلَ» این هدف آنها یادآوری شده‌است، البته ذخیره گذاشتن برای آینده ممنوع بود. (بیان القرآن)

وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِىْ وَ اُمِّىَ

و وقتی می‌گوید خدا به عیسیٰ پسر مریم که توگفتی به مردم که قرار دهید مرا و مادرم را

اِلٰهَيْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۖ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِىْٓ اَنْ اَقُوْلَ

دو معبود بجز خداوند گفت توپاکی سزاوار من نیست که بگویم سخنی که

مَا لَيْسَ لِىْ ۖ بِحَقٍّ ۖ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ فَقَدْ عَلِمْتَهٗ ۖ تَعْلَمُ مَا فِىْ

شایسته من نیست اگر من چنین گفته‌ام پس یقیناً تو آن را می‌دانی، می‌دانی آنچه در

نَفْسِىْ وَ لَآ اَعْلَمُ مَا فِىْ نَفْسِكَ ۖ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ﴿۱۱۶﴾

دل من هست و من نمی‌دانم آنچه در دل تو هست بدون شک تو هستی دانای غیبها.

مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَآ اَمَرْتَنِىْ بِهٖٓ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّىْ وَ

من نگفتم برای آنها مگر آنچه تو دستور دادی که بندگی خدارا بجابیاورید که رب من و

رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا مَّا دُمْتُ فِيْهِمْ ۚ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِىْ كُنْتَ اَنْتَ

رب شماست و بودم بر آنها گواه تا زمانی که در میان آنها بودم پس وقتی که تو مرا برداشتی تو بودی

الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ ۖ وَ اَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ شَهِيْدٌ ﴿۱۱۷﴾ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ

خبرگیر آنها و تو بر هر چیز خبر دار هستی. اگر به آنها عذاب بدهی

فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۚ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ﴿۱۱۸﴾

بندگان تو هستند و اگر آنها را بیامرزی پس تویی غالب و با حکمت

خلاصهٔ تفسیر

و آن وقت نیز قابل یادآوری است که خداوند (در روز قیامت بخاطر گوشزد کردن نصاریٰ به حضرت عیسیٰ علیه‌السلام) **می‌گوید که ای عیسیٰ پسر مریم آیا تو به آنان** (که عقیده تثلیث داشتند یعنی در الوهیت، حضرت عیسیٰ علیه‌السلام و حضرت مریم علیهاالسلام را با خدا شریک می‌دانستند) **گفته بودی که مرا** (یعنی عیسیٰ علیه‌السلام را) **و**

مادرم (مریم علیهاالسلام) **را بجز از خدا نیز معبود قرار دهید پس حضرت عیسیٰ** علیه‌السلام **عرض خواهد کرد که** (العیاذ بالله) **من تو را** (طبق عقیده خویش از شریک) **منزه می‌دانم** (همچنانکه فی‌الواقع تو منزه و پاک هستی پس در این حال) **برای من شایسته نبود که چنین سخنی بگویم که حق آن را نداشتم** (نه از نظر عقیدهٔ خودم زیرا من به یگانگی خدا معتقدم، و نه از نظر تبلیغ پیام الهی زیرا به من چنین پیامی داده نشده‌است، و دلیلم بر عدم چنین گفتاری این است که) **اگر من** (در واقع) **گفته‌ام پس تو** (یقیناً) **آن را می‌دانستی** (ولی چون در علم تو من نگفته‌ام پس در حقیقت هم نگفته‌ام، و در صورتی که من می‌گفتم شما حتماً می‌دانستی زیرا که) **تو سخنانِ دل مرا می‌دانی** (پس آنچه با زبان گفته باشم چگونه نمی‌دانی) **و من** (مانند مخلوقات دیگر آنقدر عاجزم که) **آنچه در علم تو هست آن را** (بدون اطلاع دادن تو) **نمی‌دانم** (همچنانکه وضع مخلوقات دیگر هم همین است پس) **دانای همه امور غیب تو هستی** (پس وقتی که من از عجز خود و از کمال تو آگهی‌دارم چگونه می‌توانم ادعای شرکت در الوهیت داشته باشم، تا اینجا نفی گفتن آن گفتار بیان گردید، در آینده گفتن نقیض آن اثبات می‌شود که) **من به آنها چیزی نگفتم مگر آنچه تو به گفتن آن مرا امر فرموده بودی که شما بندگی خدا را بجا بیاورید که او رب من و رب شماست و** (تا این حد حضرت عیسیٰ علیه‌السلام نسبت به وضع خویش گزارش داد، سپس از وضع آنها گزارش می‌دهد، زیرا در «ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ» اگرچه سؤال به صراحت از این است که تو چنین کلمه‌ای گفته‌ای یا خیر، ولی به‌طور اشاره معلوم می‌گردد که سؤال از این است که این عقیده تثلیث از کجا پدید آمد، پس حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در این باره چنین عرض می‌نماید که) **من تا زمانی از** (وضع) **آنها آگهی داشتم که در بین آنها** (موجود) **بودم** (پس وضع آن‌زمان را من مشاهده کرده‌ام، و نسبت به آن می‌توانم گزارش بدهم) **باز وقتی که تو مرا برداشتی** (یعنی نخستین بار زنده به سوی آسمانها و دومین بار به هنگام وفات) **پس** (در آن زمان فقط) **تو از** (احوال) **آنها اطلاع داری** (من نمی‌دانم که انگیزهٔ این گمراهی آنها چه چیزی بوده و چطور بوده‌است) **و تو از هر چیز کامل اطلاع داری**

(تا اینجا از وضع خویش و آنها گزارش داد سپس در بارهٔ معامله آنها با خداوند گزارش می‌دهد که) **اگر تو** (بر این عقیده) **به آنها سزا بدهی** (باز هم به آن اختیار داری زیرا که) **آنها بندگان تو هستند** (و تو مالک آنها هستی و مالک حق دارد که بندگان خود را بر جرایم آنها سزا بدهد) **و اگر تو از آنها صرف نظر بفرمایی** (باز هم اختیار آن را داری زیرا که) **تو غالب** (و قادر) **هستی** (پس بر صرف نظر کردن هم قدرت داری و) **حکیم** (هم) **هستی** (پس صرف نظر نمودنت نیز مبتنی بر حکمتی خواهد شد، لذا در این هم قباحتی نخواهد بود. مطلب این‌که در هر دو حال شما اختیار دارید من نمی‌توانم کوچکترین دخالتی داشته باشم)

(به هر حال حضرت عیسیٰ علیه السلام در نخستین گزارش «سُبْحٰنَكَ» تبرئه خود را از عقیده اهل تثلیث و تعلیم آن و در دومین گزارش «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ» تبرئه خود را از دانستن انگیزه و سبب مفصل این عقیده و در گزارش سوم «اِنْ تُعَذِّبْهُمْ» تبرئه خود را از تحریک در این باره ابراز فرمود و هدف خداوند از مصاحبه با حضرت عیسیٰ نیز همین بود، پس در این توبیخ کلی است برای کفّار بر نادانی آنها و ابراز تأسف و تحسر بر عدم پیروزی آنها).

معارف و مسایل

فواید بسیار مهم

(قوله تعالی) «وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی الخ» **خداوند به هر چیز داناست، لذا از حضرت عیسیٰ علیه السلام به این خاطر سؤال نفرمود که او** (العیاذ بالله) **نمی‌دانست بلکه هدف از آن سرزنش و ملامت قوم او، نصارای بود که آن کسی که شما او را «اله» می‌دانید خود او بر خلاف این عقیده شما دارد به عبدیت خویش اعتراف می‌نماید، و او از این تهمت شما تبرئه می‌باشد.** (ابن‌کثیر)

«فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیْهِمْ ط» **بحث موت و یا رفع حضرت عیسیٰ به سوی آسمانها در آیه ۵۵ سوره آل عمران** «اِنِّیْ مُتَوَفِّیْكَ وَ رَافِعُكَ اِلَیَّ» **گذشت در آنجا ملاحظه نمایید. لذا از آیه** «فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ» **بر موت و انکار رفع او به آسمانها استدلال نمودن درست نیست؛ زیرا این مصاحبه در روز قیامت انجام می‌گیرد، و در آن زمان پس از نزول او از آسمانها بر او موت حقیقی واقع شده‌است؛ چنان‌که ابن کثیر به روایت حضرت ابو موسیٰ اشعری حدیثی نقل کرده‌است که رسول خدا ﷺ فرموده‌است: وقتی که روز قیامت برپا می‌شود، انبیا علیهم السلام با همراهی امتهای خویش فرا خوانده می‌شوند سپس حضرت عیسیٰ علیه السلام فرا خوانده می‌شود؛ آنگاه خداوند نعمتهای خود را که بر او مبذول داشته یاد می‌نماید سپس او را نزدیک خویش قرار داده به او می‌گوید: ای عیسیٰ پسر مریم** «اذْکُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْكَ وَ عَلٰی وَالِدَتِكَ» **تا این‌که می‌فرماید:** «یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ وَ اُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ» **حضرت عیسیٰ انکار می‌نماید که پروردگارا من نگفته‌ام، باز از نصارای سؤال می‌شود آنها می‌گویند آری او به ما چنین گفته‌است سپس آنها به سوی جهنم سوق داده می‌شوند. (قوله تعالیٰ)** «اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ» **یعنی شما بر بندگان خود ظلم و شدت بیجا بکار نمی‌برید؛ لذا اگر به آنها سزا می‌دهید بر عین عدالت و حکمت مبتنی خواهد بود، و بالفرض اگر**

آنها را عفو بفرمایید آن هم از روی عجز نمی‌باشد؛ زیرا شما عزیز قدرتمند و غالب هستید و هیچ مجرمی نمی‌تواند از قبضهٔ قدرت شما خارج شده فرار کند و شما بر او تسلطی نداشته باشید، و چون حکیم (و با حکمت) هستید نیز امکان ندارد که مجرمی را همینطور بی‌موقع رها سازید به هر حال سزایی که شما برای این مجرمان در نظر دارید کاملاً از روی حکمت است و بدون شک تو با قدرت هستی، و چون این مکالمه حضرت مسیح علیه السلام در محشر انجام می‌گیرد که در آنجا در حق کفّار شفاعت و استدعای رحم نمی‌تواند باشد، لذا حضرت مسیح بجای «عزیز حکیم» صفات «غفور رحیم» و غیره را اختیار ننمود، برخلاف آنچه حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا به بارگاه پروردگارش عرض نمود: «رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيْرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِى فَاِنَّهُ مِنِّى وَ مَنْ عَصَانِىْ فَاِنَكَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ[1]» پرودگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه کردند پس هر کسی که از من اتباع نمود او از آن من است و کسی که نافرمانی مرا بجا آورد پس تو غفور و رحیم هستی یعنی اکنون فرصت هست که تو با رحمت خویش آنها را در آینده به توبه و رجوع به سوی حق موفق بگردانی و گناههای گذشته آنها را بیامرزی.

(فوائد عثمانی)

ابن کثیر به روایت ابوذر نقل نموده است که باری آن‌حضرت ﷺ در تمام شب یک آیه‌ای را تلاوت می‌کرد که: «اِن تعذِبهمْ فاِنَهم عِبادُك» پس وقتی صبح شد من عرض کردم که یا رسول الله شما فقط همین یک آیه را تلاوت کردید و با همین رکوع و سجده بجا آوردید فرمود من از پروردگارم متقاضی شفاعت شدم که به من اعطا گردید، و به آن کسی خواهد رسید که با خدا هیچ چیزی را شریک نگرداند، در روایت دیگری آمده‌است که آن‌جناب ﷺ آیه مذکور را تلاوت نموده دست به سوی آسمان برداشت و فرمود: «اللّهُمَّ اُمَّتِیْ» یعنی

۱- آیه ۳۶ سوره ابراهیم

پروردگارا بر امت من نظر رحمت بفرما و شروع به گریه کرد؛ سپس خداوند بوسیله جبرئیل علیه السلام علت گریستن را پرسید. آن‌حضرت ﷺ جبرئیل علیه السلام را از این گفتار خویش با خبر کرد. خداوند به حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود که: برو به حضرت‌محمد ﷺ بگو که عن قریب تو را در باره امتت راضی خواهیم کرد و تو را ناراض نخواهیم نمود.

قَالَ اللّٰهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ صِدْقُهُمْ

فرمود خداوند که این روزی است که به درد می‌خورد برای راستگویان راستی آنها،

لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا

برای آنهاست باغهایی که جاری هستند در زیر آنها جویها، می‌مانند در آنها برای همیشه

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿۱۱۹﴾ لِلّٰهِ

خداوند راضی‌شد ازآنها و آنها راضی‌شدند ازاو، همین‌است پیروزی‌بزرگ. برای خداست

مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيْهِنَّ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۱۲۰﴾

سلطنت آسمانها و زمین و آنچه در آنها هست، و او بر هر چیز قادر است.

ربط آیات

در دو رکوع ماقبل، حساب و کتاب اعمال در روز قیامت ذکر گردید؛ اکنون در آینده نتیجه این تفتیش و محاسبه ذکر می‌گردد.

خلاصهٔ تفسیر

(پس از اتمام همهٔ مصاحبهٔ مذکور) **خداوند می‌فرماید که این** (روز قیامت) **آن روزی است کسانی** (که‌در این جهان به اعتبار عقاید و اعمال و اقوال) **راستگو بودند** (که‌راستگویی اکنون‌دارد ظاهر می‌شود که شامل انبیاء علیهم السلام که مورد خطاب قرار گرفته

و مؤمنین که روی ایمان آنها انبیاعلیهم‌السلام و ملایکه همه گواهی می‌دهند، و در این مصاحبه اشاره‌ای به تصدیق رسل و تصدیق حضرت عیسیٰ علیه‌السلام هم شده‌است، خلاصه این‌که تمام این حضرات که در دنیا راستگو بودند) **راستی آنها** (امروز) **به درد آنها می‌خورد** (و آن درد خوردن این است که) **برای آنها** (جهت سکونت) **باغهایی** (از بهشت) **می‌رسد که به زیر** (ساختمانهای) **آنها نهرها جاری می‌باشند که در آنها برای همیشه خواهند ماند** (و این نعمتها از آن‌جهت به آنها می‌رسند که) **خداوند از آنها راضی است و انان از خداوند راضی می‌باشند** (کسی‌که راضی و مرضی باشد او به چنین نعمتهایی نایل می‌گردد) **این** (که‌یاد آوری گردید) **پیروزی بسیار بزرگی است** (که هیچ پیروزی دنیوی نمی‌تواند با آن برابر باشد).

معارف و مسایل

فایده

«قَالَ اللهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ صِدْقُهُمْ» **عموماً قولی که با واقعیت مطابق باشد صدق و آنچه با آن مخالف باشد کذب فهمیده می‌شود؛ ولی از روی قرآن و سنت معلوم می‌گردد که صدق و کذب عام و شامل قول و عمل هر دو می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث ذیل عمل خلاف واقع به کذب تعبیر گردیده‌است ملاحظه شود.**

«مَنْ تَحَلّٰى بِمَا لَمْ يُعْطَ كَانَ كَلَابِسِ ثَوْبَيْ زُوْرٍ» (مشكوٰة)

یعنی اگر کسی خود را به چنان زیوری آرایش دهد که به او داده‌نشده‌است؛ یعنی چنان عمل و یا صفتی را ادعا نماید که در او وجود ندارد پس گویا او دو پارچه دروغین پوشیده‌است.

در حدیثی دیگر کسی را که در نهان و آشکار به خوبی نماز می‌خواند بندهٔ راستین معرفی کرده‌است چنان‌که می‌فرماید:

«اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا صَلّٰی فِی الْعَلَانِیَةِ فَاَحْسَنَ وَ صَلّٰی فِی السِّرِّ فَاَحْسَنَ قَالَ اللّٰهُ هٰذَا عَبْدِیْ حَقًّا» (مشکوٰة)

یعنی انسانی که آشکارا بخوبی نماز می‌خواند و هم‌چنین در نهان هم آن را بخوبی ادا می‌نماید، خداوند در حق او می‌گوید، این بنده راستین من است «رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ» **یعنی خداوند از آنها راضی شد و آنان از خداوند راضی گشتند. در حدیثی آمده‌است که پس از وارد شدن به جنت خداوند می‌فرماید که بزرگترین نعمت این است که من از شما راضی شدم؛لذا از این به بعد از شما هرگز ناراض نخواهم شد.** «ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ» **یعنی این سعادت بزرگی است؛ بدیهی است که از این بالاتر چه پیروزی می‌تواند باشد که مالک و خالق جل جلاله از کسی راضی باشد!؟**

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَوَّلُهُ وَ اٰخِرُهُ

پایان سوره مائده

❊×××❊